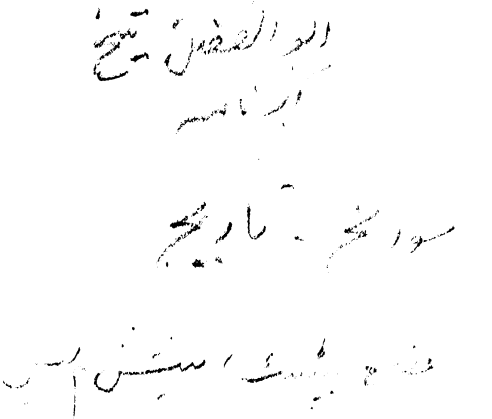
UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232871

UNIVERSAL
LIBRARY



* فهرست دفتر دوم از اکبرنامه *

(اذکار)	(صفحات)
ر پادشاه	۱
ۀ طالع جلوس سعادت‌پیوند حضرت	
اهي	۶
ر طالع جلوس حضرت شاهنشاهي	۷
تاریخ جدید الهي از مبدای جلوس	
شاهنشاهي	۹
ل‌الدین محمد اکبر پادشاه غازي	۱۰
انتظام‌بخشان ممالک محروسه درهنگام	
ب ابد قرین حضرت شاهنشاهي	۱۴
شاه ابوالمعالي و برزندان تادیب	
کردن	۱۵
اول الهي از جلوس‌مقدس‌شاهنشاهي	
ي سال فروردین از دور اول ..	۱۸
ذکر ناحق شناسی میرزا سلیمان و محاصرۀ نمودن	
او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه	
نمودن اولیای دولت ..	۲۲
رسیدن خبر فتنه انگیزی هیمو بمسامع جلال و	
نهضت موکب اقبال بدفع فتنۀ آن سیه روزگار	
نکبت مآل	۲۶
انتهاض افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت	
شاهنشاهي برسم منقلا	۳۳
فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهي در محاربه	
با هیمو و دستگیرشدن و بیاسا رسیدن او	۳۵

(اذکار)	(صفحات)
توجه موکب مقدس حضرت شاهنشاهي از	
دارالملک دهلي بسمت پنجاب بدفع	
فتنۀ سکندر و تعاقب او و محاصرۀ قلعۀ	
مانکوت	۴۷
آغاز سال دوم الهي از تاریخ جلوس سعادت پیوند	
حضرت‌شاهنشاهي یعني‌سال اردي‌بهشت	
از دور اول	۴۹
ورود مهد مقدس حضرت مریم مکاني و دیگر	
حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت	
شاهنشاهي برسم استقبال ..	۵۴
فتح قلعۀ مانکوت و مراجعت موکب مقدس	
شاهنشاهي بلاهور و دیگر سوانح اقبال	۵۸
آغاز سال سیوم الهي از تاریخ جلوس حضرت	
شاهنشاهي یعني سال خرداد از دور	
اول	۶۵
نهضت موکب گیتي‌گشای شاهنشاهي بدارالملک	
دهلي و رصول بآن شهر کرامت‌پیوند	۶۷
توجه حضرت شاهنشاهي بفیل و جنگ	
انداختن فیلان مست ..	۷۱
نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي	
بدارالخلافۀ آگرہ و دیگر سوانح اقبال	۷۶
آغاز سال چهارم الهي از جلوس اقدس شاهنشاهي	
یعني سال تیر از دور اول ..	۸۱

جناب فضائل
خلاق بی
و بلاغت ـ گل

مقید ساختن بیرام خان ناصرالملک پیر محمد
خان را ۸۵
آغاز سال پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال امرداد از دور اول ۹۰
نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بشکار
و پرده از روی کار بیرام‌خان برداشتن ۹۱
بیدار شدن بیرام‌خان از خواب غفلت و چارهٔ کار
خود اندیشیدن و راه صلاح گم‌کردن ۹۶
نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی بدفع
فتنهٔ بیرام‌خان و دیگر سوانح دولت‌افزای ۱۰۰
مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی از قصبهٔ
ججیهر و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه
بیرام خان ۱۰۴
بغی صریح ورزیدن بیرام‌خان و پرده از روی کار
خود برداشته روی به‌پنجاب آوردن ۱۰۵
فرمان جلال‌الدین والدنیا اکبر پادشاه غازی ۱۰۶
فرستادن خان اعظم شمس‌الدین محمدخان اتکه
با عساکر دولت بدفع فتنهٔ بیرام‌خان و نهضت
موکب مقدس شاهنشاهی بهمان سمت
و اشتعال نایرهٔ محاربه میان لشکر اقبال
و بیرام خان و فتح اولیای دولت ۱۱۰
ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و دیگر
سوانح اقبال ۱۱۵
نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب
کوه سوالک و اتمام کار بیرام‌خان ۱۱۶
نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب
بدارالخلافهٔ آگره و ظل اقبال بدهلی انداختن
و ازانجا براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال
فرمودن ۱۲۱
فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال ۱۳۳
آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال شهریور الهی از دور اول ۱۳۵
ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت
مالوه و ظل معدلت گستردن بران ساحت
نشاط و رجوع بمستقر خلافت .. ۱۳۹
شرح قصهٔ بدیع و سانحهٔ منیع که بحضرت
شاهنشاهی روی نمود ۱۴۴
یورش موکب مقدس شاهنشاهی بجانب ممالک
شرقیه و زمین بوس نمودن خان زمان
و مراجعت بدارالخلافهٔ آگره .. ۱۴۶
ذکر مجملی از احوال خواجه معین‌الدین چشتی
قدس سره ۱۵۴
آغاز سال هفتم الهی از مبدای جلوس شاهنشاهی
یعنی سال مهر از دور اول .. ۱۵۸
جنگ پرتگه که حضرت شاهنشاهی بنفس
نفیس خود فرمودند ۱۶۲
تعین فرمودن عبد الله خان ازبک بانتظام
ولایت مالوه ۱۶۵
نقل مکتوب شاه والا جاه شاه طهماسب
صفوی ۱۷۰
سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی ۱۷۳
تربیت فرمودن اعتماد خان و انتظام ممالک
خالصات باو تفویض نمودن .. ۱۷۸
آغاز سال هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

يعني سال آبان از دور اول .. ١٨١
ذكر تعين نمودن منعم خان خانخانان بكابل
و سوانحي كه روي نمود .. ١٨٣
فتح ولايت گكهران به نيروي همت عساكر
اقبال ١٩٠
آمدن شاه ابوالمعالي بار ديگر و فتنه انگيزي
نمودن و آوارهٔ صحراي ادبار شدن ١٩٨
نهضت موكب اقبال شاهنشاهي بصوب دهلي
و بچتر سعادت سايه انداختن بر ساحت
آن شهر و رسيدن خار چشم زخم بگلبرگ
عنصر شاهنشاهي و بسهم سعادت قرار
گذراندن و قرين صيانت ايزدي بودن ٢٠٠
آغاز سال نهم الهي از جلوس سعادت قرين
شاهنشاهي يعني سال آذر از دور اول ٢٠٣
فتح ولايت گدهه كتنگه به تيغ همت خواجه
عبد المجيد آصف خان .. ٢٠٨
اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهي
نسبت بخواجه معظم ٢١٦
نهضت موكب مقدس حضرت شاهنشاهي
بجانب مالوه و شكار فيل نمودن و بر سر
عبد الله خان ايلغار فرمودن و بفتح و نصرت
باز گشته بشكار فيل پرداختن وظل مراجعت
بر مستقر خلافت انداختن .. ٢٢١
التجاي ميرزا محمد حكيم بدرگاه گيتي پناه
شاهنشاهي واستخلاص كابل از ميرزا سليمان
و ديگر سوانح اقبال ٢٣٧
نهضت موكب مقدس حضرت شاهنشاهي
بصوب نرور بعزيمت شكار فيل .. ٢٤٤
آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرين شاهنشاهي
يعني سال دي از دور اول .. ٢٤٥
نهضت موكب مويد شاهنشاهي بدفع فتنهٔ
بغي خان زمان علي قلي و ديگر سوانح اقبال
كه دران يورش عالي روي نمود .. ٢٤٨
آغاز سال يازدهم الهي از مبداي جلوس
مقدس شاهنشاهي يعني سال بهمن
از دور اول ٢٦٩
نهضت موكب والاي شاهنشاهي بدفع فتنهٔ
ميرزا محمد حكيم و ديگر وقائع اقبال ٢٧٣
آغاز سال دوازدهم الهي از جلوس مسعود
شاهنشاهي يعني سال اسفندارمذ از دور
اول ٢٨١
نهضت موكب اقبال شاهنشاهي از دار الخلافهٔ
آگره بجونپور و قتل خان زمان و بهادر خان
در معركهٔ فتح ٢٨٩
نهضت موكب گيتي گشاي شاهنشاهي بفتح
قلعهٔ چيتور ٣٠٠
قصيدهٔ شيخ ابوالفيض فيضي .. ٣٠٥
محاصره نمودن حضرت شاهنشاهي قلعهٔ
چيتور را ٣١٣
آغاز سال سيزدهم الهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي يعني سال فروردين از دور
دوم ٣٢٧
نهضت موكب مقدس شاهنشاهي بتسخير
قلعهٔ رنتهبور ٣٣٣

آغاز سال چهاردهم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي يعني سال اردي بهشت
از دور دوم ۳۳۶
تسخير قلعهٔ کالنجر بدستياری اولیای دولت
قاهره ۳۴۰
ولادت سعادت پرتو دري جهان افروز برج دولت
و اقبال گوهر شب تاب درج عظمت و اجلال
شاهزادهٔ عالميان سلطان سليم ۳۴۲
زايچهٔ طالع شاهزاده سلطان سليم ۳۴۶
زايچهٔ ديگر ۳۴۷
توجه فرمودن حضرت شاهنشاهي پياده
از دارالخلافه باجمير و کامياب شدن
آن شهسوار عرصهٔ اقبال بمطالب صوري
و معنوي ۳۴۹
آغاز سال پانزدهم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي يعني سال خرداد از دور
دوم ۳۵۱
ولادت سعادت افزای واسطهٔ عقد دولت و رابطهٔ
سلک اقبال شاهزاده شاه مراد ۳۵۲
زايچهٔ طالع شاهزاده شاه مراد بطور يونانيان ۳۵۴
زايچهٔ ديگر بطرز ديگر ۳۵۵
نهضت موکب شاهنشاهي بصوب اجمير
و ديگر سوانح اقبال مآثر .. ۳۵۶
ذکر مجملی از احوال حضرت شيخ فريد شکرگنج
قدس سره ۳۵۹
آغاز سال شانزدهم الٰهي از جلوس اقدس شاهنشاهي
يعني سال تير از دور دوم .. ۳۶۱
آغاز سال هفدهم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي يعني سال امرداد از دور
دوم ۳۶۶
نهضت موکب جهان نورد شاهنشاهي بتسخير
ديار گجرات ۳۶۸
ولادت سعادت افزای گلدستهٔ بهار اقبال شاهزاده
سلطان دانيال ۳۷۲
زايچهٔ طالع شاهزاده سلطان دانيال ۳۷۴
زايچهٔ ديگر ۳۷۵
خاتمهٔ دفتر دوم ۳۷۶

بسم الله الرحمن الرحيم

جهان جهان ستایش - و زمان زمان نیایش - مر آرایندهٔ عرش احدیّت - و پیرایندهٔ کرسیّ صمدیّت راست - که در بارگاه لاهوت سوای او حاکمی علی الاطلاق نیست - و در کارگاه ناسوت ورای او ناظمی علی الاطلاق نه - عالم تقدیس بوئی از چمن ربوبیّت او ست - جهان تنزیه کوئی از شاهراه الوهیّت او - نعیم سایهٔ از نور مهر او ست - جحیم شعلهٔ از نار قهر او - انبیا و صالحین مظاهر رحمت او یند - اشقیا و طالحین مصادر غضب و سورت او - اگر آفتاب است مشعله دار طریق معرفت او ست - و اگر ماهتاب است آئینه دار طلعت محمدت او - اوست که یکرا از ذروهٔ منزلت بحضیض مذلّت فرود آرد - و دیگرے را از اسفل السّافلین ذلّت و هوان - باعلی علیّین رفعت و شان بر دارد * * نظم *

کریمے که جاندار و بیجان همه * ز فضلش گرانبار احسان همه

حکیمے که کس را بدو راه نی * ز اسرار حکمش کس آگاه نی

و درود نا محدود بر سالار قوافل قدسیان - مدار جهان و جهانیان - افضل الهداة بالکل مراحل شریعت - امثل الحماة رهروان منازل معرفت - مجمع حسنات دو جهانی - منبع کمالات زمینی و آسمانی - نخله ایست که رطب چین توحیدش همگی ساکنان زمین و آسمان - چشمه ایست که آب هدایتش از ماه تاماهی روان - خوانے ست که از الوان اطعمهٔ حقیقت معمور - مذارے ست که شوارع بهبودی دنیا و عاقبت ازان پر نور - از یک نگاه مهرش هزاران گنهگاران را نوید مغفرت آید - و از یک نظر قهرش صدها شیاطین را وعید وبال ونکال برسد * * نظم *

ز بحر رسالت گزیده درے * ز نخل هدایت رسیده برے

برفعت سبق برد بر عرشیان * بعصمت فزون گشت بر قدسیان

و فراوان صلوات و سلام - بر آل و اصحاب کرام - که شجرات بابرگ و بارانند از بوستان رشاد - و دوحات سایه دارانند حامی جمهور عباد - خصوصاً امراء المومنین - خلفاء راشدین - که افرازندهٔ الویهٔ دین مبین اند - و فروشندهٔ دنیا بدین * * نظم *

کواکب بر افلاک دین پروری * جواهر ز دریای دانشوری

به بینش به پیغمبران همقدم * به نیکی ملقّب بخیر الامم

امّا بعد الحمد للّٰه و المنّه که بحسن توفیق یزدان پاک - و نیک تائید خالق انجم و افلاک - آنچه موعود بود - بر روی وفا جلوه‌گری نمود - و آنچه منظور بود - از حضیض اختفا بر فراز ظهور آمد مقصود بر روی امّید خندید - مطلوب از نهانخانهٔ قوّت بجلوه‌گاه فعل رسید - یعنی دومین دفتر این نامهٔ گرامی - از مصنّفات شیخ ابوالفضل علّامی بمساعدت همان ده نسخهٔ مذکوره (که در دیباچهٔ اوّلین دفتر بالتّفصیل شرح داده شد) باضافهٔ نسخهٔ دیگر که بنسخهٔ ک موسوم گردید حسن اختتام پذیرفت - و این عروس معانی از طبع لباس نو در بر گرفت *

پوشیده نماند که ابتدای طبع این دفتر بعهد مستر بلخمن صاحب بود - امّا زمان بوقلمون آن جناب را بیش ازین فرصت نداد - و پیش از اختتامش بساط حیات در نوردیدند و تفصیل این سانحهٔ عبرت بخش آنکه بر واقفان دقائق اسرار این جهان بی ثبات - و عارفان دقائق رموز این عالم مزخرفات - مبرهن است که این خمخانهٔ هوش ربا را حکم خانی‌ست - که علی الدّوام دران یکی رحل اقامت اندازد - و دیگرے رخت بملک عدم کشد - و این طلسم‌سرای حیرت افزا را شبه بستانے - که مدام دران گلے علم خوبی افرازد - و دیگرے پژمرده بخاک افتد نی نی صنم‌خانهٔ دلفریب چون گویم بلکه تماشا گاهی‌ست - که یکے ساعتے چند نظّاره کرده بیرون خرامد و دیگرے بصد شوق و تمنّا اندرون آید - و مصداق این مقال حال مجوّز طبع ساختن این کتاب عالی‌جناب والاالقاب مستر بلخمن صاحب است - که در تحصیل علم و هنر چه چه توغّلها بر روی کار آوردند - و در ترویج علوم و فنون چه چه آئینها ابداع فرمودند - هنوز کارے از کارهای در خور همّتش سرانجام نیافته بود که رخت هستی بربستند - و این سرای فانی را ترک گفته بدار جاودانی شتافتند - و در ایشیاتک سوسائیٹی (که جناب ممدوح را دران حکومتے بود) بجای ایشان والاجناب معلّی القاب (صاحب معالی و مفاخر - خداوند مناقب و مآثر - دیباچهٔ نکته سنجان - سرنامهٔ دانش آموزان - گل گلزار معانی - لعل بے بهاے کان سخن دانی - در درج حکمت پروری - دُرّ بحر بالغ نظری - ماهر علوم عقلی و نقلی - مستر هورن لی - پرنسپل میشن کالج - طالت ازمان افاضته - و دامت ایّام افاداته) جانشین گشتند *

* شعر *

گر گل از باغ جهان رخت بکتمان درکشید * لاله بر اورنگ شاهی تاج زر بر سر رسید

و در مدرسهٔ عالیه (که اصل حکومت جناب متوفّی درانجا بود) اعلی حضرت - والا منقبت (صاحب اخلاق سنجیده - خداوند اطوار پسندیده - ماهر انواع فروع و اصول - جامع اقسام معقول

و منقول - مهر تابان نکته داني - ماه رخشان سخن راني - افصح اللّسان - اوضح البيان خير من صنّف والّف - الصّاحب اے ايگف - لازالت انوار احسانه لامعه - و انوار امتنانه ساطعه و انهار افاضته جاريه - و اخبار افادته ساريه) نعم البدل آمدند * * شعر *

اگر نو روز عالم رفت بر باد * گل صد برگ سوري را بقا باد

انشاء اللّه تعالى اگر زمانهٔ غدّار چندے مهلت دهد - و طالع بيدار اندکے مساعدت نمايد يقينکه در تصحيح و تحقيق دفتر سيوم نيز جست و جوى بے تغافل - و نکاهى بے نکاهل - بکار خواهم برد - و در تنقيح و تدقيق آن بهزار اهتمام پى خواهم فشرد - و التّوفيق من اللّه الجليل و هو حسبي و نعم الوکيل *

اللّهيف الأثيم - عبد الرّحيم *

بســـــم الله الرحمن الرحيم

سلسلهٔ انتظام کارگاه آفرینش (که مظاهرِ حقیقت نمای شهود - و شواهدِ قدرتِ واجب‌الوجود است) وابسته بفرمان‌روائی بزرگ‌نهادی باید که بارِ عالم و عالمیان را ببازوی تائید الٰهی بر سر تواند گرفت - و کارِ جهان و جهانیان را بنیروی کمالِ آگاهی سامان و سرانجام تواند نمود - شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبالِ او تابد - و بارقهٔ ابّهت از لوحهٔ احوالِ او فروغ دهد(۲) - شاهینِ ترازوی عدالت ببازوی ریاستِ او استقامت یابد - و آئینِ چارسوی سلطنت بدستیاری فکر و رویّتِ(۳) او رونق و بها پذیرد - زرهلی ناب (که نقدِ خزانهٔ آسمان است) بسکّهٔ عدلِ او کامل‌عیار برآید - و گوهرهلی شب‌چراغ (که صیقل‌زدهٔ مهرهٔ انجم است) بتاجِ دولت او سربلندی بیند - چهارچمنِ خلافت از جویبارِ شمشیرِ او آب خورد - و شش‌جهتِ مملکت از ماهیچهٔ لوای او تاب گیرد - طغطغهٔ کوسِ نهیبش غریوِ حوادثِ روزگارِ ستیزه‌انگیز را به پستی برد و کوکبهٔ سپاهِ شکوهش عرصهٔ گردآلودِ جهانِ تاریک را مشعله بخشد - گردِ فتنه را بآبِ تیغِ جهانگشای بنشاند - و برقِ حادثه را بسحابِ چترِ گردون‌سای منطفی سازد - پیش‌طاقِ درگاهش قطب نمای بادیه‌گردانِ آرزو گردد - و بارگاهِ آستانش قبلهٔ زمین‌بوسِ گردن‌کشانِ پیشگاهِ نخوت شود - همّتش بر آبادیِ خراب‌آبادِ دلها مقصور بود - و طبیعتش بر جمعیّتِ شهرستانِ جانها مجبول و مفطور باشد - محبّتش در نهانخانهٔ ضمیرِ خواص و عوام وطن سازد و دعایش بر خلوتگاهِ زبانِ صغار و کبار آرام کند - بلکه صفوفِ نبات (که جلوه نمایانِ مقامِ ثبات اند) از چشمه سارِ افضال او سرسبز و سیراب گردند - و از نسیمِ بهارستانِ افاضهٔ او نشو و نما یابند

---

(۲) نسخهٔ [ز] یابد

(۳) نسخهٔ [ا] درایت .

وصنوف جماد (که ثابت‌قدمان مقام ایستاد اند) هم از مآثر عدالت او فیض وافی گیرند - و از مکارم عنایت او نصیبهٔ وافر بردارند * نظم *

همین نه جانور از دین و داد تاجوران * بامن و عیش گراید بزیب و فر گردد
بنو بهار عدالت دمد ز سنگ گیاه * گیاه نخل شود نخل بارور گردد
فروغ عدل دهد آن اثر بروی زمین * که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد

[چون ذات مقدّس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود - و استحقاق این منصب عالی داشت - و تباشیر دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او می‌تافت - و روایح مشکبار جهان‌آرائی از عنفوان صغر او بمشام ادراک عارفان انفس و آفاق میرسید - و شکوه جهانبانی از لوح پیشانی او می‌درخشید - و فروغ جهانگیری از نظر دوربین او به بلندی می‌شتافت و آثار تخت نشینی از طرز نشست او پیدا بود - و رقوم خاتم فرمان روائی از خطوط دست او خوانده می‌شد - و زمانے (که افلاک در چندین ادوار انتظار آن می‌بردند) رسید - و دورے (که انجم در چندین قرانات فرصت آن می جستند) ظهور یافت] انتظام بخشان سلسلهٔ کون و مکان ندای بشارت در دادند - و نوید رسانان سکنهٔ زمین و آسمان به پیام امن و امان زبان حال برگشادند * نظم *

کای گهر بخت بخاتم ترا * دور شهنشاهی عالم ترا
گوش فلک بار بی کوس تست * تخت هواخواه قدم‌بوس تست
بر سر دل تاج شرافت ترا ست * خطبهٔ خود خوان که خلافت ترا ست

درهنگامیکه سلطان چهار بالش گردون به برج سعادت حرت رسیده نظر عالی به بیت الشّرف انداخته بود [که تخت چهار پایهٔ حمل را به جلوس سعادت منوّر سازد - و غبار آلودگان خطّهٔ خاک را بفیض عام تازه و تر گرداند - بر تختگاه چمن سایبانهای اشجار سایه افگن شوند - و خسرو گل با تاج صد برگی مرصّع به لعل و یاقوت برسریر زمرّدین جلوس فرماید - و مرغان خوش‌آواز چون خطیبان جلوس پادشاهی (طیلسان شهپر بردوش - و پوستین فاقم در آغوش) بر منبر صدپایهٔ چوبین خُطبهٔ شوق بالند کنند - سرو و صنوبر (که ایستادگان پرشکوه ادب اند) سر بتعظیم فرود آورند - و شمشاد و عرعر (که کهن پیران آرزومند اند) به برگ و نوای جوانی رسند - بزرگان شقایق و ریاحین خلعتهای رنگارنگ در بر پرشند - و خردان لاله و نسرین از شگفتگی در پیراهن نگنجند - آوازهٔ کوس رعد بر تارک نیلان ابر غلغله در هفت اقلیم اندازد - و صیت گوهر افشانی نو بهار صلای عام بچهار رکن عالم در دهد] نسایم فیوضات ازلی از مهبّ عنایت آغاز وزیدن نهاد

و حدایقِ ازهارِ خلافتِ الٰهي بتازگي شگفتن گرفت - ماه جبههٔ نیاز بسجدهٔ شکر مي برد و بکفّ الخضیب نور مي چید - قطب دو دیدهٔ فرقدان را بمیلِ زرّینِ شعاع سرمهٔ سفید میکشید مهندسانِ رصد بند و مجسطي گشایانِ فلک پیوند (که بأصطرلابِ دانش راصدِ کواکبِ دولت بودند) اختراعِ زائچهٔ جهانباني از صحایفِ زیجِ آسماني نمودند - لاجرم بتائید الطافِ ذوالجلال و اتّفاقِ جنودِ دولت و اقبال * مصرعه * بساعتي که برو آسمان سجود کند *

در عیدگاهِ خطّهٔ دلگشای کلانور * مصرعه * که باد قبلهٔ اقبالِ دهر در هر دور *

جشنِ عالي و مجلسِ والا (که غیرت افزای انجمنِ افلاک تواند بود) ترتیب دادند * مثنوي *

دل افروز جشنی شد آراسته * درون و برون هر دو پیراسته
نمودند در پیشِ این سبز کاخ * بساطی چو میدانِ همّت فراخ
سرا پرده هائی مکلّل کلاه * کشیدند بر دورهٔ جشنگاه
کران تا کران فرشِ آن سرزمین * پرندِ خطا بود و دیبای چین
زبس سایبانهای زرّینه تار * هوا بود چون پردهٔ زرنگار
فلک را گرفتند در زرّ ناب * که خوش نیست درجشن نیلي نقاب
زبس نکهتِ بزم میرفت دور * فلک نافهٔ مشک بود از بخور
بزرگانِ درگاه بر خاستند * عروسانه تختی بر آراستند
که دوشیزهٔ سلطنت را به عقد * بشاهِ جوان بخت بندند عقد
دو عالم بیکجا فراهم کنند * به پیوندِ جاوید محکم کنند
زمان میدهد پرده در پرده ساز * که ای تخت با بختِ دولت بناز
شهِ میکند برسرِ تخت جای * که خواهد شدن تخت ازو دیرپای
کسے مي نشیند بر اورنگِ جاه * که خواهد باو بخت (۲) بردن پناه

آنگاه در ساعتِ فیض اشاعت (یعني قریبِ نصف النّهارِ جمعه - بروبت دوم و بامرِ اوسط سیوم ربیع الثّاني سالِ (۹۶۳) نهصد و شصت و سیوم قمري - دهمِ اسفندارمذ ماهِ جلالي سالِ (۴۷۷) چهارصد و هفتاد و هفتم - پانزدهمِ تیر ماهِ قدیمی یزدجردي سالِ (۹۲۵) نهصد و بیست و پنجم چهاردهمِ شباط ماهِ رومي سالِ (۱۸۶۷) یکهزار و هشتصد و شصت و هفتم) آن والادودمانِ عالي خاندان خلعتِ زرّین در بر و تاجِ مشکین برسر بدولت و سعادت بر تختِ سلطنت و اورنگِ خلافت نشست - و آوازِ مبارکبادي از شش جهت برخاست - منبرِ آسمان منظر بخطبهٔ

(۲) نسخهٔ [د] تخت *

اقبال سربلندي گرفت - و درجات رفعت بمحامد و معالي ارجمندي يافت * شعر *

ايزد كنون بفرق خديو جهان نهاد * بارے كه پيش ازين بسر آسمان نهاد
آنرا كه در نهاد بود قوّتے چنين * بار دو كون بر سر او مي‌توان نهاد
شاه جهان كه بار جهان برسرش رسيد * بنهاد بار برسر و منّت بجان نهاد

هرچند خطيب بصورت پايه پايه فرود مي‌آمد امّا در معني مرتبه مرتبه بلند ميشد - چون زبان خطيب بالقاب اقدس سامعه‌افروز شد و بذام اشرف اعالي گوهر ريز گشت گلبانگ دعا از چپ و راست برخاست - و نواى تسليم و رضا بے كم و كاست برآمد - پيرايه بذدان كار خانهٔ سلطنت خلعت زرّين بر دوش خطيب انداخته خطيب را در زر گرفتند - و گنجينه داران بارگاه خلافت از يمين و يسار گوهر افشاني و زر پاشي كردند * شعر *

زيكطرف زر و از يكطرف گهر ميريخت * گهر طبق طبق و زر سپر سپر ميريخت

همان روز طغراى فرمان روائي بالقاب حضرت شاهنشاهي رفعت يافت - و منشور كشورگشائي بخاتم دولت آن خديو جهان[۲] زينت گرفت - و تمام آنروز جهان افروز (كه في الحقيقت نوروز بهار دين و دولت بود) سكهٔ سلطنت در دارالضّرب اقبال بذام اشرف مسكوك شد و اقسام نقود بمعيار عدل او كمال يافت * رباعي *

چون سكّه بذام شاه پيراسته شد * در چشم ستاره قدر مه كاسته شد
دينار بسرخ روئي افروخته گشت * درهم بسفيد روئي آراسته شد

زمان زمان خوانهاى زر و سيم در دامن اميد روزگار ريختند - و نفس نفس گنجينهاى انعام در كنار آرزوى عالم افشاندند - صداى نفير شوق و سرور تازه شد - و كوس عيش و شادي بلندآوازه گشت - سلطنت طرح اقامت انداخت - خلافت بقرارگاه سلامت رسيد - تخت مربّع نشين انجمن رفعت شد - تاج بسر بلندى جاويد سرافرازي يافت - نگين بطغراى جلال رسيد چتر سايهٔ دولت بر آفاق گسترد - لوا طراز نور عالى نور يافت - كوكبه را گوى مراد در خم چوگان آمد - تيغ در خلوتگاه نيام آرام گرفت - خنجر از تردّد آسود - كمان از كشاكش روزگار نجات ديد تير از جگردوزى اعدا فارغ نشست - عقل بلند مقام (كه بسر بلندي از آسمان گذشته) به خطيب منبر سلطنت گفت * شعر *

دارم خطاب خطبه سرائي مدحتش * بست و بلند ساخته انديشه منبرم
شايسته بهاى گهرم گنج شاه را * ليكن نه گوهرے كه بگيرند در زرم

---

(۲) نسخهٔ [ب] زمان *

جهان (که آهوی دام‌جستهٔ شیرشکارانِ این بیشه است) میدِ دولتِ او شده نفسِ افتخار برآورد که

* شعر *

طالع مرا چو بسته بفتراکِ دولتش * کس چون گمان برد که شکارِ محقّرم

اقبال (که سپهسالارِ قهرمانِ سلطنت است) شکرگویان تعدادِ نعمت نمود * شعر *

کز خاک بر گرفتهٔ خاقانِ اعظم * بر آسمان کشیدهٔ دارای اکبرم

در حضرتش بظاهر و باطن مکرّمم * وز دولتش بصورت و معنی تونگرم

از فیضِ اوست این همه سیراب گلشنم * و ز بزمِ اوست این همه لب‌ریز ساغرم

دولت (که رنگ‌آمیزِ صورتخانهٔ گیتی ست) بر سرِ یکرنگی آمده زبان برگشاد که * شعر *

رخسارِ من ز خالِ دورنگی منزّه است * الماسِ ابیضم من و یاقوتِ احمرم

باغِ فریبِ چشمِ مَلَک نقشِ مفرشم * عطرِ دماغِ روحِ قُدُس دودِ مجمرم

تا هست گوهرِ سخنم گوشوارِ عرش * مدحت سرای تخت و دعاگوی افسرم

آسمان منطقهٔ مرصّعِ نجوم بر میان بسته رقص‌کنان آواز برداشت که * شعر *

دارم نطاقِ چاکری و طوقِ بندگی * در حضرتش مباد جز این زیب و زیورم

فتح است بر جنودِ مخالف صفِ مرا * کز خیلِ بندگانِ خدیوِ مظفّرم

سعادت (که هوا خواهِ دولتخانهٔ سلطانی‌ست) عرضِ حال کرد که * شعر *

هر بامداد قبلهٔ من آستانِ اوست * کز شوقِ آفتابِ شرف رو به خاورم

آید مگر کلیدِ عنایت بجیبِ من * بر آستانه سلسله بر پای چون درم .

جمیعِ سران و سرداران و سپه‌کشان و سپهسالاران و سایرِ ارکانِ سلطنت و اعیانِ دولت از صمیمِ دل و صدقِ ضمیر بآن والا دودمان بیعت کردند - و پیمانِ هواخواهی موکّد بایمانِ الٰهی ساختند اعتضادِ دولتِ قاهره بیرام خان خانخانان به التفاتِ اشرف وکیل‌السّلطنت شد - و حلّ و عقدِ امورِ خلافت و رتق و فتقِ جنودِ نصرت برای وافی‌درایت و کفِ کافی‌کفایتِ او تفویض یافت و دیگر اُمرای مملکت‌آرائی و سایرِ بزرگانِ سلسلهٔ چغتائی (چه ازان جماعت که بشرفِ بساط‌بوسِ حضور استسعاد داشتند - و چه ازان سپه‌کشان که در اطراف و اکناف بضبطِ ولایت و فتحِ ممالک تعیّن بودند) هر یک بیش از فراخورِ حالت و استعداد بعنایتِ پادشاهی خاص (۲) شده به تربیتِ خاص اختصاص یافت *

---

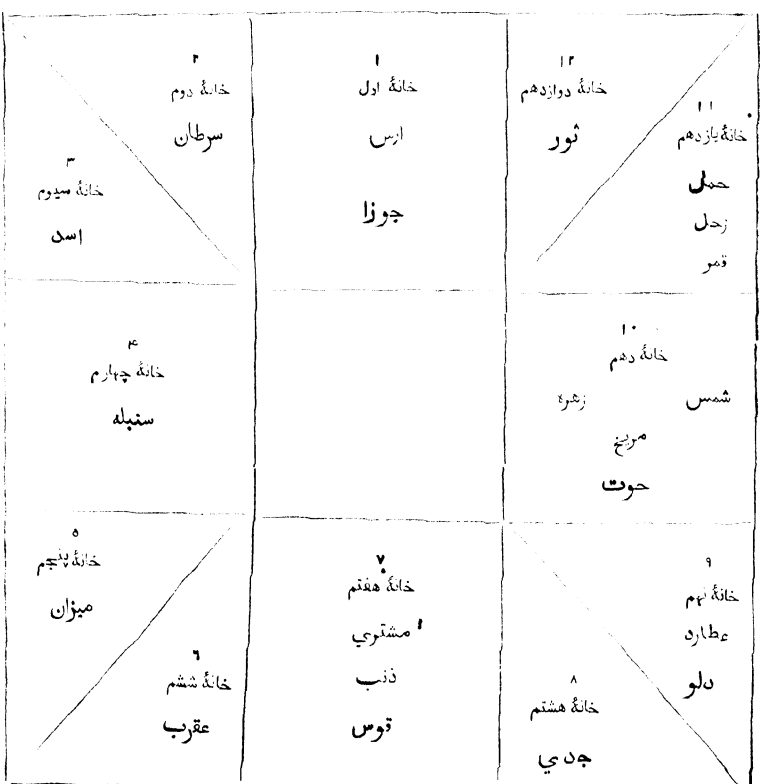
(۲) نسخهٔ [۱] مباهی *

تصویر زایچهٔ طالع جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

•صورتِ زایچهٔ طالعِ جلوسِ اقدس نقش پذیرِ پرگارِ صدق و رقم‌آرای خامهٔ سداد ساختن لوازمِ وقت است - تا بینادلان را مستوجبِ مزیدِ روشنائی گردد - و کوتاه بینان را چشمِ دوربین بدست افتد - بلکه مُرده درونان را جان بخشد - و جان‌داران را جانِ[۲] جهان‌بین کرامت فرماید

* شعر *

زایچهٔ طالعِ شاهی ست این * جدولِ اسرارِ الٰهی ست این
لایحهٔ درات و لوحِ مراد * فذلکهٔ دانش و فهرستِ داد
کوکبهٔ کوکبِ عزّ و عُلا ست * کون و مکان را بسعادت ملاست
دیده برین لوحِ ازل بازکن * بر دو جهان تا به ابد نازکن



(۲) نسخهٔ [ج] چشم •

ذکر تصویر طالع جلوس حضرت شاهنشاهی

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده - اوّل آنکه در وتد عاشر (که بیت السّلطنت است) نیّر اعظم افاضهٔ نور می‌نماید - و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانهٔ عاشر است - و آنگاه چنین صلاحی که بقدوم آن نگارندهٔ گیتی شده باشد و امام ابو الحامد غزنوی (که از اکابر ارباب تنجیم است) فرموده که روا ست برای این کار طالع عقرب اختیار کنند - تا وتد عاشر اسد افتد که خانهٔ نیّر اعظم است - و المنّة للّٰه که اینجا نیّر اعظم خود در بیت عاشر ناشر انوار سعادت و اقبال آمده * شعر *

شاهی که مراد بخش امّید بود * بخشنده دلش به نور جاوید بود
چون پرتو او جهان نسازد روشن * آنرا که مربّیی چو خورشید بود

خانهٔ دوم (که خانهٔ مال است) سرطان اتّفاق افتاده - و نیّر اصغر (که صاحب خانه است) در خانهٔ یازدهم (که خانهٔ امید است) فوق الارض وقوع یافته - دلالت کند برآنکه مقالید خزاین و کنوز عالم بی‌سابقهٔ مشقّت بدست کنجور اقبال او درآید - خانهٔ سیوم (که تعلّق بخویش و پیوند دارد) اسد است - و صاحب او نیّر اعظم در وتد عاشر - جمیع اقربا مامور احکام سلطانی و محکوم اوامر شاهنشاهی باشند - خانهٔ چهارم سنبله (که آنرا وتد الارض خوانند - و منسوب است بعواقب امور و املاک) و صاحب او در نهم (که بیت السّفر است) دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه - خانهٔ پنجم میزان است (که خانهٔ فرزند و عشرت و هدیه است) و صاحب او زهره در حوت (که برج شرف ارست) دلالت کرده برآنکه فرزندان سعادت پیوند بعطوفت و شفقت پادشاهی قرین باشند - و در سایهٔ دولت و کنف عنایت تربیت یابند و اقداح افراح انجمن سرور بزلال افضال لبالب باشند - و قوافل هدایا از چهار رکن عالم بر آستان دولت او بار گشایند - خانهٔ ششم عقرب (که خانهٔ عبید و خدم و امراض است) و صاحب او مرّیخ در خانهٔ سلطنت واقع شده - علامت است بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج - و بر بسیاری غلامان وفادار - و خدمتکاران جان‌سپار - مشتری اگرچه در قوس است امّا بحسب تسویة البیوت بخانهٔ ششم نثار سعادت جاوید میکند - خانهٔ هفتم قوس وتد غاری(۲)ست نظیر طالع - و آن خانهٔ اعداست - چون بحسب تسویة البیوت از کوکب سعد خالی‌ست بر مقهوری اعدای دولت ابدقرین دلیلی‌ست قوی - خانهٔ هشتم جدی است متعلّق بمواریث - و صاحب خانه در یازدهم

---

(۲) در [بعضی نسخه] عاری •

دلیلیست برین که سعادت موروثی قرین حال کمالات ذاتی باشد - خانهٔ نهم دلو - بعلم و دین و سفر منسوب است - و عُطارد (که صاحب طالع است) آنجاست - و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده افاضهٔ انوار دانش میکند - و مُخبر است از صدق تفکّر در امور دین و دولت - و اصابت تدبیر در باب سفر - و موافقت آن بتقویت دولت * شعر *

شاهی که بعقل ذوفنون خوانیمش * در راه خدای رهنمون خوانیمش
هرچند که سایهٔ خدایند شهان * او نور خدا ست سایه چون خوانیمش

خانهٔ دهم حوت (که آنرا وتد عاشر خوانند) خانهٔ سلطنت و امّهات است - نیّر اعظم و زُهره و مرّیخ آنجاست - همیشه ایّام سلطنت بعیش بگذرد - و اسباب ابّهت و شوکت صاحب طالع روز افزون باشد - و امّهات عالی درجات بدولت او بمراد رسند - خانهٔ یازدهم حمل منتسب برجا و اصدقاست - بیت الشّرف نیّر اعظم افتاده - و قمر سریع السّیر زایدالنّور آنجاست - هرامید (که بخاطر اقدس رسد) بزودی و بهبودی برآید - و دوستان بوسیلهٔ این دولت عظمی کامروا شوند - خانهٔ دوازدهم ثور است - و آن خانهٔ اعدا ست - از کواکب خانی افتاده - و مرّیخ از دهم ناظر - دشمنان دین و دولت بصمصام بهرامی خون آشام شوند - نیّر اعظم در حمل (که خانهٔ شرف نیّر اعظم است افتاده - و اکابر این فن تصریح کرده اند که در زایچهٔ جلوس اختیار قمر (که واسطهٔ افاضهٔ انوار است از اجرام علوی بر اجسام سفلی) در حمل باید - و این بس معتبر داشته اند و نیّر اعظم بمشتری اتّصال دارد - و خداوند عاشر در هفتم وقوع یافته - و خانهٔ طالع هوائیست و اینها دلالت بر آرامگی عساکر نصرت قرین و بر مزید عظمت و شوکت پادشاهی میکنند وسهم السّعادة قوی حال است - چه در اسد (که خانهٔ نیّر اعظم است) تحقّق دارد - و صاحب او در عاشر آمده - و مشتری (که دلیل صدق بیعت است) در هفتم بخانهٔ خود کمال سعادت دارد و خداوند عاشر صاعد است - روز بروز امور ملکی و مهمّات سلطنت در ترقّی و تزاید باشد و بعضی از بیت الطّالع خانهٔ قمر مستقیم الطلوع آمده - و عُطارد با قمر نظر درستی دارد - و این همه دلائل ساطعه است بر گشایش کار بطریق بهبود - و افزایش دولت به نیل مقصود - و شرح لطائف این زایچه و بدائع آن از حیطهٔ تحریر و احاطهٔ تقریر بیرونست - دقائق شناسان جداول آسمانی و درجات دانان مفانح سطراب دانی بزیغ فکرت و تقویم فطنت میدانند که از زمانی [که ابتدای جنبش افلاک و کواکب شده - و انتظام عالم ناسوت (که لُبّ لباب آفرینش است) باهتمام اجرام تعلّق گرفته] اینچنین ساعتی بزرگ بزرگی بخش (که چندین سعادت

---

(۲) در [بعضی نسخه] هوای است *

ابدي در ضمن آن منطوي ست (۲)) معلوم که چند گذشته باشد - و یکے از منتسبان سلسلهٔ نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته • • شعر •

از خُطبهٔ شاه رفعت منبر شد • وز سکّهٔ عدل کارها چون زر شد
بنشست بتخت سلطنت اکبرشاه • تاریخ جلوس نصرت اکبر شد

و مصراع • جلوس خداوند عالم‌پناه •

نیز مُشعر برین سال سعادت انتظام است - و عبارت کام‌بخش نیز تاریخ این زمان سعادت توامان است که مولانا نورالدّین ترخان نگاشتهٔ خامهٔ ضراعت نموده‌بود •

ذکر وضع تاریخ جدید الٰهي از مبدء جلوس حضرت شاهنشاهي

بر ضمائر صافي درونان انصاف پذیر پوشیده نماند که قلم مشیّت بر دفاتر اکوان برین رفته که نظام سلسلهٔ عالم بے‌حفظ وقت و تعیّن تاریخ صورت نه بندد - و تعیین وقائع و تبیین سوانح بتواریخ سنین و شهور تخصیص و تشخیص یابد - و سنّت ازلي چنان جریان یافته که بعد از چندگاه امرے عظیم را مبدء تاریخ سازند - و احکام و معاملات دیني و دنیوي را بران مبتني گردانند - و چون جلوس اشرف از فرارانیٔ فرخندگي و افزونی خجستگي سزاوار آن بود (که غُرّهٔ جبههٔ مرادات بیغایت و مُقدّمهٔ ظهور سعادات نامتناهي گردد) به‌الهام ربّاني (که در ضمیر قُدسیٔ حضرت شاهنشاهي پرتو انداخته بود) بموافقت آرای اصابت پیرای حکمت پروران بالغ‌نظر (که فروغ قبول حضرت شاهنشاهي یافته بودند) این سر دفتر سنین و شهور را مبدء تاریخ جدید ساخته نورافزای آساني و آسودگي گشتند - و (چون نو روز جهان‌افروز مقارن و مقارب جلوس اشرف بود - وجلوس اشرف از جلائل نظرات تربیت نیّر اعظم) این کسر را (که هزاران فتح درضمن آن چهره‌گشا ست) عُنوان ایّام نوروزي و دیباچهٔ فرّخي و فیروزي دانسته مبدء تاریخ گرامي را از نوروز آینده اعتبار نمودند (۳) - و مدار حساب بر ماه و سال شمسیٔ حقیقي نهادند - و حضرت شاهنشاهي خود بدولت و اقبال بالقای ربّاني این تاریخ گرامي را تاریخ الٰهي موسوم ساختند - و دبیران سعادت ارقام در مناشیر و دفاتر مُثبَت و مرقوم گردانیدند - و اسامیٔ ماههای این تاریخ را همان اسامیٔ شهور مشهورهٔ فارسي معتبر داشتند - و بلقب الٰهي (۴) مزیّن گردانیدند - چون فروردین ماه الٰهي - و اردي بهشت ماه الٰهي - و نامهای ایّام نیز همان سي نام متعارف فارسي گذاشتند بدین ترتیب • اُرمز (اُرمزد) • بهمن • اردي‌بهشت • شهریور •

---

(۲) نسخهٔ [ز] مطوي (۳) نسخهٔ [ب] فرمودند (۴) در [بعض نسخه] مذیل •

اسفندارمد * خرداد * مرداد * دیبادر * آذر * آبان * رش * ماه * تیر * گوش * خور (دی‌بمهر) * مهرکان (مهر) * سروش * رشن * فروردین * بهرام * رام * باد * دیبادین * دین * آراد * اشتاد * آسمان * زمیاد * ماراسفند (مهراسفند) * انیران * و چون در بعضی ماهها[۲] دو روز از سی زیاده بود آنرا بروز و شب نامزد کردند - و بمیامن توجّه شاهنشاهی ایّام مُسترقه برافتاد و ماه چون سال شمسی شد - و نیز ضمیر انور حضرت شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که دور سنوات این تاریخ مقدّس نیز دوازده باشد - لاجرم هر سال مسمّی باسم ماهی از ماههای الٰهی ساختند چنانچه سال اوّل سال فروردین الٰهی - و سال دوم سال اردی بهشت الٰهی - و عُمدهٔ مُسمّیان این تاریخ قُدسی علّامةالزّمانی افلاطون[۳]الدّوانی امیر فتح‌الله شیرازی المتخاطب بعضد الدّوله بود که در ساعت مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد - و اگرچه اساس این تاریخ در سال (۹۹۲) نهصد ونود و دو اتّفاق افتاد امّا چون از ابتدای جلوس اقدس مدار موارد وقائع و واردات بر تاریخ الٰهی خواهد بود ثبت این واقعهٔ شریفه در سال جلوس لائق نمود - امید که (چون دولت و اقبال این سلسلهٔ ابد پیوند از شعشعهٔ الٰهی ست) فروغ این دودمان عالی هزاران هزار سال جهانتاب و جهانگیر باشد - و امتداد سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک بگذرد و نقل فرمان جهان‌مُطاع (که از تحریرات اقلام این دیباچهٔ سعادت ابوالفضل است - و بعد از تاسیس این تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه شرف اجرا یافته بود) این است *

فرمان جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی

درین زمان دولت آرای و هنگام سعادت‌پیرای (که یک قرن از جلوس نصرت قرین برسریر سلطنت گذشته - و آغاز ابتسام حدیقهٔ اقبال است) فرمان گیتی‌مُطاع پرتو ارتفاع یافت که حُکّام ممالک محروسه و سایر مُقتدیان مهمّات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که [چون تمامی همّت والا مصروف آنست [که کافّهٔ انام از خواص و عوام (که بدائع و دائع غیبی اند) در ظلال امانی و آمال منشرح‌البال و مرفّه الحال بوده اوقات گرامی را (که مفقودالبدل و معدم‌العوض است) درمرضیّات الٰهی مصروف دارند - و رقبهٔ عقیدت خود را از قلادهٔ تقلید (که ارباب ملل ظلّهم و اصحاب نحل باجمعهم دست رد بران زده‌اند - و در جمیع ادیان مآثر قباحت و وقاحت آن بالغ وجوه ادا می‌نمایند) باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند - و در مسالک مطالب

---

(۲) نسخهٔ [د] ماههای الٰهی (۳) نسخهٔ [ا] افلاطون الدورانی *

کلیه و جزئیّه بے بدرقهٔ دلیل قدم ننهند - و در مشارع مقاصد خود نقیراً و قطمیراً بے اضاءت حجّت شروع ننمایند] و ضمیر اصابت‌پذیر ما استکمالاً و تکمیلاً همواره در حقائق علمی و دقائق حکمی نظر می‌اندازد - و بعنایت و هدایت غیبی از مبادئ عالیه بوسیلهٔ الهامات و واردات مستفیض و مستفید است - و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سریرت و صفای عقیدت محظوظ و بهره‌مند } درینولا [چون عبور بر تقاویم (۲) متعارفهٔ اهل هند (که بزبان این طایفه پَتْرَه گویند بفتح باء موحّدهٔ فارسی - و سکون تای متلاّة فوقانی - و فتح راء غیر منقوطه - و های مخفی) افتاد - و درین اوراق کل پتره مشاهده نمود که مبدء شهور قمری را بعد از استقبال گرفته‌اند که زمان افزایش ظلمت است - و آنرا بزبان هندی کِشن پَکْشَه گویند - و این سیه‌باطنان بمحض تقلید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده‌اند - و با آنکه (بُطلان این عمل بے ما حصل و عدم استناد آن بدلیل روشن‌تر ازانست که باستدلال احتیاج افتد) از مُهرهٔ متدیّنین این طایفه چنان بمسامع عزّ و جلال رسید و مطابق آن کُتب معتبرهٔ قدیمهٔ خود را بنظر صواب‌بین درآوردند که مبدء شهور قمری پیش قُدَما از ابتدای روشن شدن این جانب ماه (که بجانب ماست) بوده - که آنرا بلسان ایشان شُکل پَکْشَه نامند - و از زمان بکوماجیت بواسطهٔ شیوع نامتدیّنان و وقوع هرج و مرج این روش روشن متروک و مهجور شده‌است - و معقولیّت آنکه اوّل ماه را از ابتدای ظهور نور کنند از اجلی بدیهیّات است] بنابران حکم مقدّس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و مستخرجان کل ممالک محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقهٔ انیقهٔ شُکل پَکْشَه نهند - و بواسطهٔ احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر یک تقویم را بمُهر اشرف اقدس مزیّن فرموده فرستادیم که برین نمط جاری گردانند ۞

درین اثنا اکابر و اعاظم بساط قُدس بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر (۳) الهام مآثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمّات و معاملات بآساني معلوم شود بنوعیکه احدے را مجال منازعت نباشد - مثلاً آنکه شخصے مبایعت نموده یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدّت چهار سال و چهار ماه مَثَلاً قرار داد - تا مبدء معیّن نباشد تعیّن این مدّت متعسّر بل متعذّر خواهد بود - و پیدا ست که هرگاه از ابتدای تاریخے عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یُسر و سهولت بر جمهور اهل عالم گشودن ست - و بر واقفان مواقف اخبار ظاهر است که از مبادئ احوال تا غایت حال دأب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیلهٔ اهتمام خود اساس این بنای سعادت اقتباس را مجدّد می‌ساخته‌اند - و معامله گذاران

---

(۲) نسخهٔ [ه ر] متفارقه (۳) در [چند نسخه] الهامي مآثر ۞

روزگار را از مضائق حیرت نجات مي‌بخشیده‌اند - و الحال [چون تاریخ هجري (که آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احبّا ست) نزدیک بهزار رسیده - و تاریخ هند از هزار و پانصد متجاوز گشته - و همچنین تواریخ اسکندري و یزدجردي که از الوف و مآت تجاوز نموده - چنانچه در تقاویم مسطور و مزبور است - و نوشتن و گفتن آن در مطارحات و معاملات بر اهل عالم خصوصاً بر عوام‌النّاس (که مدار معامله بر ایشانست) بسیار مشکل شده - و ایضاً در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند - مثل آنکه در ولایت بنگ تاریخ از ابتدای حکومت لچهمن سین است - و ازان باز تا حال چهار صد و شصت و پنج سال شده است - و در ملک گجرات و دکن تاریخ سالباهن است - که الحال یکهزار و پانصد و شش سال است - و در مالوه و دهلي وغیر آن تاریخ بکرماجیت متعارف است - که الحال یکهزار و ششصد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر که حکومت آن قلعه داشته باشد از و ابتدا مي‌کنند - و حالت و رتبت هر کدام معلوم دانایان وقائع و دانشوران آثار است - و مشخّص است که ابتدای هیچ کدام از تواریخ هندیّه از امور عظیمهٔ حق اساس نیست] اگر بمقتضای عموم رافت و شمول عطوفت خود وضع تاریخی مجدّد شود (که هم آسانی خلائق دران باشد - و هم اختلاف تواریخ هندیّه مرتفع گردد) هرآئینه مبرّات و حسنات این راجع حال و مآل آن رفیع الدّرجات خواهدبود و در کتب معتبرهٔ زیجات متداوله مثل زیج ایلخاني و زیج جدید کوراني مصرّح است که مبدء تاریخ ظهور امرے عظیم گردانند - مثل ظهور ملّی قویم یا حصول سلطنتی عظیم - و الحمد لله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظائم امور و جلائل وقائع (از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات) آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل‌الشّان دارد - امّا اگر آن حضرت مبدء تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت خود (که از اکبر نعم الٰهي و اعظم آلای نامتناهي است - که ازان هنگام سعادت‌آثار امروز بست و نهم سال شمسي و سي‌ام قمري میشود) فرمایند هرآئینه بوسیلهٔ این امر خیر هم مراسم شکرگذاري بتقدیم رسانیده‌باشند - و هم انجاح مقاصد طوائف عالمیان بحصول انجامیده باشد - و ایضاً درضمن این عمل خیر کسرے بشان رفیع‌المکان تاریخ هجري (که از روز هجرت حضرت خیرالانام است از مکّهٔ معظّمه بمدینهٔ محترمه بواسطهٔ استیلای اهل عُدوان - که محلّ شایبهٔ توهّم ناقصان قلیل‌الفطرة قلیل‌الکیاسة است) لازم نمي آید - چنانچه در زمان ملک شاه (با آنکه تاریخ هجري این مقدار امتداد نیافته‌بود - و کار باین درجه مشکل نشده) بجهت آساني تاریخ جلالي وضع نمودند

---

(۲) نسخهٔ [د ز] محل توهّم ۰

تا طایفهٔ (که در معاملات کار برایشان مشکل باشد) باین وسیله ازان صعوبت برآیند و در تقاویم ممالک اسلام (از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها) ساری و جاری‌ست و تمسّک متشرّعان روزگار و متدیّنان هر زمان بآن تقاویم رایج - بنا بر تکرار التماس این جماعه و مراعات خواطر ملتمس ایشان را بموقف قبول رسانیده شد - و حکم مقدّس نفاذ یافت که نوروزے (که قریب سال جلوس بود) آنرا مبدء تاریخ الٰهي اعتبار نموده ابواب آساني و شادماني گشایند - و از معدن دانش فرمان واجب الاتّباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفهٔ دیار اسلام (چنانچه تواریخ عربي و رومي و فارسي و جلالي مرقوم میسازند) این تاریخ جدید را ضمیمهٔ آنها ساخته ابواب یُسر گشایند - و در تقویمهای هند بجای تواریخ مختلفهٔ آنها خصوصًا تاریخ بکرماجیت (که اساس آن بر تلبیس بود) این تاریخ مجدّد قلمي نمایند - و تواریخ متنوّعهٔ آنها برطرف سازند - و چون در تقاویم متعارفهٔ هند سالها شمسي و ماهها قمري بود حکم فرمودیم که ماههای این تاریخ مجدّد نیز شمسي باشد *

و [چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکرگذاري و سپاسداري از شهور و سنین روزے چند را بمناسبات فلکي و مرابطات روحاني بجهت سرور جمهور خلائق و خوشحالي طوائف انام (که باعث چندیں خیرات و مبرّات است) اختیار فرموده اعیاد نام نهاده‌اند - و دران ایّام مسرّت پیرا اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الٰهي (که خلاصهٔ عبادات و زبدهٔ طاعات است) مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غني و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مایدهٔ تفضّل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامراني را بر خواطر مکروبه و بواطن محزونهٔ اخوان زمان و ابنای روزگار گشوده انواع بِرّ و احسان نموده اند] بنابران بعضے جشنهای عالي (که تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النّور بوضوح خواهد پیوست - و از چندیں هزار سال در بلاد مشهور و معروف است - سیّما درین هزار سال معمول سلاطین عدالت‌گستر و حُکمای حقائق‌آئین بوده‌است - و درین دیار بواسطهٔ بعضے امور از شیوع افتاده بود) بجهت ابتغای مرضیّات الٰهي و اقتفای آثار قُدَما آن ایّام مسرّت فرجام رایج ساختیم - باید که در جمیع ممالک محروسه (از امصار و بلاد و قُرَی) بروجه اتم و طریق احسن رایج گردانند - و درین معني کمال اهتمام مبذول داشته دقیقهٔ نامرعي نگذارند تفصیل اعیاد ایّام نو روز - نوزدهم فروردین ماه الٰهي - سیوم اردي بهشت ماه الٰهي - ششم خرداد ماه الٰهي - سیزدهم تیر ماه الٰهي - هفتم مرداد ماه الٰهي - چهارم شهریور ماه الٰهي - شانزدهم مهر ماه الٰهي - دهم آبان ماه الٰهي - نهم آذر ماه الٰهي - هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دي ماه الٰهي دوم بهمن ماه الٰهي - پنجم اسفندارمذ ماه الٰهي * تحریرًا بالامر المطاع *

ذکر اعاظم انتظام‌بخشان ممالک محروسه در هنگام جلوس ابدقرین حضرت شاهنشاهی

در بن هنگام خجسته (که روز ولادت دولت و سعادت - و زمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود) میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بآرامش و آسایش ملک بدخشان مقرّر بود - و ولایت کابل و غزنین و سایر آنحدود از هندو کوه تا آب سند (که به نیلاب شهرت دارد) بهوشمندی و کاردانی منعم خان (که در زمرهٔ سرکرده‌های این دولت ابدقرین بداد و عدل مستار بود) انتظام داشت - و محمّد حکیم میرزا و مخدّرات سرادق عفّت بحسن خدمت او دران دیار آسوده حال بودند - و قندهار با توابع و لواحق (که بجایگیر بیرام‌خان طراز اختصاص داشت) باهتمام شاه محمّد قلاتی (که علم شجاعت و نهور می‌افراخت) از حوادث و فتن برکران بوده مورد امن و رفاهیت بود - و داد دهان دار الملک دهلی سابقًا بقلم تفصیل گذارش یافتند - و دارالخلافهٔ آگره و آن نواحی بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظام سرکار سنبل به تدبیر علی قلی‌خان شیبانی بود - و سرکار کالپی بسرداری عبد الله خان اوزبک انتظام می یافت - و امنیّت‌بخش میوات ملازمان تردی بیگ خان بودند - و قیاخان در کول جلالی و آنحدود بوده لوازم خدمت بجای می‌آورد - و حیدر محمّد خان دربیانه بود، اجرای احکام پادشاهی میفرمود - و بتازگی مناشیر عاطفت بهریک از ملازمان درگاه معلّی شرف صدور یافت که هر کدام را بفورش خسروانه عزّ امتیاز بخشیده محال جایگیر برقرار گذاشتیم - تا عیار اخلاص و نیکوخدمتی هر کدام بظهور آید - آن زمان درخور همّت والای شاهنشاهی بمراتب و مدارج کمال خواهیم برآورد - و هنوز [چون رای جهان‌آرای حضرت شاهنشاهی تقاضای آن میکرد که روزے چند در نقاب احتجاب باشند - تا جمال عالم‌افروز آنحضرت را جز آنحضرت نظارگی نباشد - چه وجهٔ بیّنت دوراندیش حق‌گزین آن بود که در لباس بے‌توجّهی دنیا عیار مردم گرفته اندازهٔ حال هرکس به بهترین وجه در پیشگاه خاطر مقدّس قرار یابد - یا حوصلهٔ کوتاه آن‌مردم تاب دریافت کمالات قدسی نداشت - ناگزیر بجهت آسودگی جهانیان چندین بسر میبردند یا برای آنکه دشمنان تیره‌رای حیله اندوز خاطر غبارآلود خود را از بداندیشی گوهر والای عنصر قدسی فارغ ساخته در تبه‌کاری خود مشغول باشند - یا برای آنکه (چون نظر دوربین آن نگین خاتم خلافت بملک بے‌منتهای معنوی افتاده‌بود) نظر بر خاکدان دنیا نمی انداختند - یا بجهت

---

(۲) در [بعضے نسخه] سنبهل .

مصالحی دیگر که بالغ‌نظرانِ دوربین بسرِ وقتِ[۲] آن توانند رسید] این پادشاهِ صورت و معنی تمامِ مهمّاتِ مالی و ملکی به بیرام‌خان سپرده خود بامری چند (که پردهٔ کمالِ آنحضرت توانند شد و ظاهر بینانِ زمانه بُعدِ قائقِ آن نتوانند برد) اشتغال داشتند *

گرفتن شاه ابو المعالی و بزندان[۳] تادیب بندکردن

چون مشیّتِ جهان‌آرای ایزدی (که انتظام‌بخشِ سلسلهٔ صوری و معنوی ست) خلعتِ سلطنتی را خواهد (که بدامنِ بقا پیوندد - و بطرازِ ثبات مطرّز سازد) رخنه‌گرانِ ملک و فتنه سازانِ روزگار را بے شاخ و برگ ساخته از بیخ و بُن براندازد - و ازین شورش انگیزانِ آشوب پیشه امرے چند بوجود آید که[۴] باعثِ وبال و موجبِ زوالِ ایشان گردد - و مصداقِ اینمعنی‌ست (که در آغازِ صبحِ دولتِ ازلی‌شعاع - و فروغِ خلافتِ ابدی‌ارتفاع - اتّفاق افتاد) که (چون افسرِ اقبال از شکوهِ دولتِ حضرتِ شاهنشاهی سربلندی یافت - و اورنگِ سلطنت بفرِ عظمتِ آنحضرت پرتوِ سعادتمندی گرفت) مدهوشِ بادهٔ وهمی و خیالی شاه ابوالمعالی (که از خودپرستی حسن و بدمستیِ دنیا جوهرِ دماغِ او پریشان شده بود - و پای اعتدالِ او از مسلکِ ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغازِ ملازمتِ او بحضرتِ جهانبانی تا سپری‌شدنِ آن بدروزگار جابجا گذارش یافتهٔ کلک تفصیل شده) درین هنگام (که فرمان روای زمان بشاه راهِ عالمِ بقا شتافت - و گیتی‌خدیوِ دوران با چندین جلبابِ خفا و حجابِ استتار از شورش و آشوبِ دلهای اربابِ تجرّد و اصحابِ تعلّق نجات یافت) خونِ این خمارآلودِ بادهٔ دیرین و رقم‌خوانِ تقویمِ پارین را اندیشهای تباه پریشان‌تر ساخت - و سودای سریِ او مالیخولیای سروری بیشتر موجبِ فسادِ دماغ و تهیّجِ موادّ جنونِ او شد - مست بود سگِ دیوانه گزید - دیوانه بود نیشِ عقرب خورد - و نیز بعضے ازکهنه‌عملهٔ دنیا (که از بدنهادی جز صلاحِ خود نه بینند - حاشا حاشا بلکه جز فسادِ خود در اندیشهٔ تباه نگذرانند) از تیره رائی و کور باطنی حق از باطل نشناخته از اسبابِ مزید بدمستیِ او بودند - و همیشه داروی بیهوشی در بادهٔ غرورِ او می ریختند *

درین‌میان بیرام خان خان خانان (که زمامِ مهامِ کارگاهِ سلطنت را بدستِ کاردانیِ خود گرفته ناظمِ اشتاتِ امور بود) اوّل خدمتی (که بعد از جلوسِ ابدپیوندِ حضرتِ شاهنشاهی بوقوع آورد) زنجیر کردنِ این بدمستِ دیوانه بود - و شرحِ این سرگذشت آنکه (چون[۶] آن شعلهٔ خس را

---

(۲) نسخهٔ [ا] دقت (۳) در [بعضے نسخه] بزندان تادیب کردن (۴) در [چند نسخه] که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد (۵) نسخهٔ [ا ب] مهیج (۶) نسخهٔ [ه] این *

دودِ سودا در سر پیچید - و کُله گوشهٔ شعورش از بادِ غرور کج شد) آثارِ خیالاتِ فاسد ظاهر شدن گرفت - و احتمالاتِ فتنه از پردهٔ روی نمودن پدید آمد - روز سیوم از نوروز جلوسِ اشرف در همان ساحتِ دلگشـــا مجلسِ[۲] عالي ترتیب دادند - حضرتِ شاهنشاهي بدولت و اقبال برارورنگِ سلطنت نشستند - و سران و سروران جهانگشای بآدابِ خدمت جا بجا ایستادند - و این بدمست را (پیش ازانکه این محفلِ هوشمندان منتظم شود) پیغام فرستادند که جشنِ عالي انعقاد یافته - و مهمّاتِ ملکي و مالي درمیان است - و آمدنِ ایشان ضرور - آن بدمستِ خودپرست عذرے چند بدتر از گناه بجهتِ نا آمدنِ خود تمهید نمود - ازانجمله آنکه من هنوز از تعزیت برنیامده ام - و بر تقدیرِ آمدن سلوکِ حضرتِ شاهنشاهي بمن چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست - و اُمرا چون پیش خواهندآمد - چون مبالغهٔ عظیم در طلبِ او رفت سخن از پرده بیرون انداخت - و شرحِ نسبتِ قُرب به بساطِ اقدسِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني و مزیدِ توجّهِ آنحضرت بیان نمود - و آمدنِ خود را بشرطِ چند دور از کار (که چون سودای خامِ او ناپخته بود) مشروط ساخته حاضر شد - و بجانبِ دستِ راستِ حضرتِ شاهنشاهي نشست - و وقتِ آن شد که مایدهٔ نعمت و بساطِ افضال گسترده شود - چون شاه ابوالمعالي دست بشستن دراز کرد تولک خان قوچین (که از چابک دستانِ قوي بازو بود) بدستیاریِ اقبال تیز دستي کرد - و از پس درآمده هر دو دستِ او گرفته دستگیر ساخت - و دیگر ایستادگانِ پایهٔ سریرِ والا نیز درین خدمت با او همدستي کرده کار از پیش بردند - شاه ابوالمعالي از فرطِ حیرت بےدست و پا شده سر رشتهٔ طاقت از دست داد - و مردمے که همراهِ او بودند (چون اکثرے از قدیم در سلکِ درنخوارانِ این دودمانِ عالي انتظام داشتند - و پیشِ او بمصلحتے فراهم آمده بودند) همانروز به تارکي در عِدادِ[۳] بندگانِ بےواسطه درآمده مستمالِ عنایتِ پادشاهي گشتند - و اوّل نخچیرے (که در دامِ اقبال افتاد) او بود ۞

در آئینِ سلطنت و قانونِ نصفت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیارِ شورختانِ فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمي (که طلسمے ست بدیع نمـــا - و معمائے ست بس مشکل گسا) بیک ناخوشي (که از و بظهور آید) بعدمخانه نباید فرستاد - که این بنای عالي نهاد جز بدستِ قدرتِ ایزدي تعمیر نیابد - بنابران دانش پیشهای انتظام بخش در انهدام و انعدامِ این کاخِ والا اساس سرعت مستحسن نداشته اند ۞ مصرع ۞ که نتوان سرِ کشته پیوند کرد ۞

---

(۲) نسخهٔ [ا] مجلسے - و نسخهٔ [ب] جشن (۳) نسخهٔ [ب ج د ه ي] اعداد ۞

امّا آدمئ (که حقیقت بدگوهري و بد دروني و شور انگیزي و فتنه اندوزی او بارها بامسمعان رسیده باشد) بندخانهٔ زندان را بوجود او آلوده سزاوار کارآگهان نیست - لیکن ایزد جهان‌آرا (چون پیکر قُدسي نژاد حضرت شاهنشاهي را مظهر کاملهٔ رحمت واسعهٔ خود فرموده است) سررشتهٔ تدبیر از دست چنین خیراندیشان گسسته اسباب ابقای این جوان معامله نافهم را سرانجام داده بزندان فرستادند - تا در مبادئ سلطنت عالم‌آرا آنچه صورت قهرے داشته باشد بظهور نیاید اگرچه در نیستئ اشرار کوشیدن با جمهور انام لطف نمودن است لیکن چون لطفے ست بصورت قهر در چنین موسم نو روز اقبال بظهور نیامد - و این دیوانهٔ فتنه‌انگیز را زنجیر کرده بلاهور فرستادند و متصدّیان ایی خدمت او را به پهلوان کلکز[۲] عسس لاهور سپردند - و آن معامله نافهم از بےپروائي یا بداندیشي در نگاهداشت آن بدمست فتنه اندوز احتیاط نکرد - تا آنکه از بندخانه فرار نمود و میرزا شاه و جمعے (که در لاهور بودند) پهلوان کلکز را مقیّد ساختند - پهلوان از بیم بے ناموسي زهر خورده خود را از زندان جسماني خلاص کرد - و منعم خان (که فرمانروائی کابلستان برای رزین او مفوّض بود) باستماع این خبر خوشحال شده میر هاشم برادر ابوالمعالي را (که کهمرد و غوربند و ضحّاک و غیر آن بجایگیر او مقرّر بود) بلطائف الحیَل طلب داشته مقیّد ساخت و آن نیز عین صلاح دولت بود - و از سوانح عشرت افزای این وقت ارسال منشور اقبال است بدارالامن کابل *

چون خواطر قُدسیّهٔ اولیای دولت از مهمّات ضروری این حدود فراغ یافت استیصال اسکندر (که در کوهستان سوالک بسر میبرد - و این یورش دولت‌انتما در اصل از دارالملک دهلي بجهت آن بود) بر پیشگاه همّت شاهنشاهي استقرار گرفت - لیکن ازانجا [که خاطر اقدس یاد حضرات بیگمان میفرمود - و نیز اولیای دولت برای دل‌نهاد بهادران جان‌سپار (که بتازگي در هند درآمده بودند) قرار دادند که جمع از اُمرای قدیمي و معتمدان درگاه را به کابل باید فرستاد - تا اوّل حضرات بیگمان را و ثانیًا اهل و عیال سایر ملازمان عتبهٔ اقبال را بزودي در ممالک وسیع دلگشای هندوستان آورند - تا ثبات قدم ورزیده مردم از اندیشهٔ رفتن ولایت (که خو کرده اند) بقدرے باز مانند] بنابرین اندیشهٔ انتظام بخش محمّد قلي خان برلاس و شمس الدّین محمّد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا[۳] خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال‌الدّین محمود بخشي[۴] و جمعے دیگر را با اسباب و هدایای گرامي بجهت تقدیم این خدمت ارجمند روان ساختند - و روز پنجم از جلوس لبدترین لشکرها را در سایهٔ رایت ظفرآیت (که مطلع صبح فیروزي ست) مستمال عنایت

---

(۲) نسخهٔ [د] کلکر (۳) نسخهٔ [ب] و خضر خان (۴) نسخهٔ [ا] بدخشي *

فرموده بآئین شایسته بجانب کوهستان سوالک (که آنرا هماچل نیز گویند) نهضت عالي فرمودند *

آغاز سال اول الٰهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي
یعني سال فروردین از دور ارل

(چون روزگار بسلطنت معدلت افروز این نورپرورد الٰهي رونق گرفت - و عالم و عالمیان بزبان حال و لسان قال تهنیت گویان و شکرگذاران انبساط ربیعي کردند - و ملک صوري و معنوي رونق و صفای دیگر یافت) بهار جان و تن بمبارکبادي آمد - و بعد از بیست و پنج روز از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهار شنبه بیست و هشتم ربیع الثاني (۹۶۳) نهصد و شصت و سه هلالي نوروز جهان‌افروز شد - و سلطان خاور با رایات عالم‌آرای بمکانات حمل آمد * * شعر *

جهان شد تازه از باد بهاران * زمین را آبرو افزود باران
خور خرّم نهاد خرّمي دوست * به گلها بردرید از خرّمي پوست
گل از گل تخت کاوسي برآورد * بنفشه پرّ طاوسي برآورد
ز هر شاخي شگفته نو بهارے * گرفته هر گلے بر کف نثارے

نیّر اعظم چنانچه افسردگیهای روزگار را طراوت تازه بخشید همچنان تهنیت جلوس مقدس شاهنشاهي رسانده مستبصران آگاه دل و مستعدان رموز شناس را هزاران نوید جان‌پرور آورد ملک صورت ابتهاج یافت - عالم معني رونق گرفت - ظاهر همرنگ باطن گشته روشنائي بر روشنائي افزود *

کسے را که پرورش یافتهای این نوزائی انجمن صورت و معني تهنیت گویند دانا داند که چه میمنتها (از درازئ عمر و کامیابی ظاهر و باطن و اعتدال صوري و معنوي) نتیجه بخشد چنانچه در باستاني‌نامها آثار آن مذکور است - پس اندازهٔ سعادات حقیقي و مجازی نور پرورد [که تهنیت او را بے واسطهٔ بشري بذات انور بزبان فعلي (که بهار جهان‌آرای عبارت ازانست) فرماید] که تواند دانست - و مقدار برکات این عطیّهٔ عُلیا که یارد شناخت - و چون قرارداد دانش‌منشان حال و گذشته آنست (که هرگاه امرت جلیل‌القدر رفیع‌الشّان را مبدء تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزے که قریب باشد اعتبار نموده کم و بیش را منظور ندارند) بنابران چند روز پیش از نو روز را داخل نو روز اعتبار کرده مبدای تاریخ الٰهي ازین نو روز سعادت افزا قرار دادند - چنانچه در منشور سابق بتفصیل گذارش یافت - و هرجا تاریخ الٰهي مذکور شود ابتدای آن ازین بهار دلگشای معتبر است *

و از اعاظم بخششهای حضرت شاهنشاهی (که در مفتتح این سال مقدّس بظهور آمد) بخشش باج و تمغا ست - مقدار آن که تواند دریافت - بی تکلّف از حاصل اقلیمی افزون است گیتی‌خدیو به شکرانهٔ عطیّات الٰهی این چنین موهبت کُبری فرمودند - و قوافل دلهای سوداگران (که فیض‌رسانان بارگاه تعلّق اند) و خواطر جمهور مردم (که مظاهر فنون قدرت الٰهی اند) بوسیلهٔ این عطیّهٔ والا خوش‌وقت شد - و این سانحهٔ خیر مستجلب هزاران دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطهٔ نقاب‌اندوزی فرمان روای زمان و حرص‌افزائی کارپردازان سلطنت روزے چند اختلالے درین اساس خیر راه یافت چون نیت مقدّس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت علیا بود (با وجود آنکه چندگاه این عنایت علیّه در پردهٔ تعطیل و تاخیر مانده) برکات و مبرّات (که بنائج این کردار شایسته بود) از کارگران قضا و قدر بر یک منوال پرتو ظهور داشت - للّٰه الحمد امروز (که جهان‌آرای خلافت خود بجزء و کل مهمّات سلطنت میرسند[۲] - و عیار جهانیان گرفته هرکدام را در خور استعداد کامروا میسازند[۳]) این بهبین[۴] عطیّه در کل ممالک محروسه رواج دارد و هر چند از بندهای زبان‌آور فوائد و منافع عظیمهٔ این باب را بعبارات فریبنده بعرض اقدس رسانیدند (چون خاطر حق‌گزین حضرت شاهنشاهی از روی وابستگی[۵] بواسطهٔ محض تحصیل رضامندی ایزدی حکم برین عطیّهٔ دولت اساس فرموده بود) مسموع نشد - و طبقات عالم از عُهدهٔ شکر این یک عاطفت از هزاران عواطف نمی‌توانند برآمد - ایزد تعالی باندازهٔ برکات ثمرات این موهبت و مسرّات چندین قلوب و نفوس (که بوسیلهٔ این عنایت مورد رفاهیت اند) در سنین عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی افزایش بخشاد *

و از سوانح این ایّام سعادت‌قرین آنست که نقارهٔ اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبداللّطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد - و ولد اعزّ ارشد او میر غیاث‌الدّین علی (که بعاطفت خسروانی بخطاب نقیب‌خانی سربلندی یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهی ست) همراه بود - میر بفنون علوم و فضائل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصّب و وسعت صدر در هند به تشیّع و در عراق به تسنّن زبان‌زد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دارالامن صلح کل بود که غالیان هر طایفه او را مطعون میداشتند *

چون رایات جهان آرا ظلال نصرت برحوالی قصبهٔ دهمری انداخت بهادران نصرت پیوند

---

(۲) در [چند نسخه] میرسد (۳) در [چند نسخه] میسازد (۴) نسخهٔ [اد] مهین (۵) در [بعض نسخه] دانستگی *

و غازیان صف شکن (که بسرکردگی پیر محمّد خان برسم منقلا پیش میرفتند) در حوالی کوهستان سوالک بغنیم رسیده بدستیاری ثبات‌پائی تدبیرات صایبه بتقدیم رسانیدند - لیکن (چون اعتماد این گروه والا شکوه بر اقبال الٰهی بود و اعتضاد سکندر برمحض تهوّر) بے‌جنگ مشخّص شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت - و سپاه ظفر رکاب همعنان فتح و فیروزی بدرگاه معلّی آمده مورد نوازش شد - و رایات عالیات بجهت تشیید مبانی احتیاط شکار را از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه دران حدود جهان آرا بود - و اکثر زمینداران بآستان‌بوس والا سعادت‌پذیر گشته سرانجام شرف روزگار خود نمودند - از انجمله دهرم‌چند راجهٔ نگرکوت (که بونور اعتبار و مزیّت جمعیّت کُلاه تفوّق بر اقران کج می‌نهاد) بسرنوشت دولت ازلی سعادت زمین‌بوس عتبهٔ عالی دریافت - و در اقدام این خدمت خود را سابق مضمار عبودیت گردانید و بشرائف توجّهات شاهنشاهی شرف اختصاص یافت *

و از سوانح نصرت انتما (که دران زمان بظهور آمد) واقعهٔ محاصره نمودن حاجی خان نارنول را ست - و شرح این قصّه آنست که چون قضیّهٔ ناگزیر شتافتن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجی خان (که از غلامان رشید شیر خان بود) با جمعیّت فراوان محاصرهٔ نارنول نمود راجه بهارمل کچواهه (که بنظر عاطفت شاهنشاهی از اعیان سلطنت شد - و پایهٔ قدر او از جمیع راجها و رایان هندوستان گذشت - و فرزندان و نبائر و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند رسیدند چنانچه مجملے در هرجا گذارش خواهد یافت) دران ایّام همراه حاجی‌خان بود - مجنون خان قاقشال جاگیردار آنجا متحصّن شد - و کار بر اهل قلعه روی بدشواری نهاد - راجهٔ مذکور بمقتضای نیک‌طینتی و عاقبت‌اندیشی درمیان آمده بصلح قلعه را گرفت - و مجنون خان را بدرگه عالم پناه روان ساخت - درینولا (که حضرت شاهنشاهی زینت‌بخش اورنگ فرمانروائی شدند و مهمّات دار الملک دهلی برای صواب‌انتمای تردی بیگ خان قرار گرفت) خان بآئین شایسته بر سر حاجی خان رفته نارنول را ازو مستخلص ساخت - و بتعاقب آن ناعاقبت‌اندیش بمیوات رفت - و آنجا بسیارے از ارباب تمرّد وعصیان را تادیب و تنبیه نموده بدار الملک دهلی مراجعت کرد و بشجاعت دانش اساس انتظام آرای گشت - و در همین ایّام شیخ گدائی کنبو بسر شیخ جمالی دهلوی از گجرات آمده ادراک ملازمت نمود - و چون در زمان غربت در گجرات به بیرام خان حسن سلوک نموده لوازم مردمی بجای آورده‌بود دربن وقت (که عنان اختیار

---

(۲) نسخهٔ [ط] راجمچند (۳) نسخهٔ [ا ب د] باجمع (۴) در [بعضے نسخه] بهارهمل - و در [بعضے] بارهمل (۵) نسخهٔ [ا] و سایر اقوام او (۶) نسخهٔ [ز] کنبوه *

بدست بیرام‌خان بود) بپاداش آن پایهٔ شیخ روی در افزایش نهاد - و بمنصب صدارت سربلند شد و در میان اقران بتعظّم و ترفّع زندگانی کرد - و چون ایّام باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلائق و رفاهیت جمهور انام بدولت و سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبهٔ جالندهر مخیّم سرادقات اقبال شد - و از داد و دهش گلزار جهان طراوت تازه یافت - و تا قریب پنج ماه موکب مقدّس[۲] دران عرصهٔ دلگشا نشاط پیرای بود - ایلچیان عبد[۳] الرّشید خان والی کاشغر رسیده استسعاد زمین‌بوس نمودند - و شرائف تُحَف و هدایا بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف ظل‌اللّهی شدند *

و مجمل این قضیّه آنکه عبدالرّشید خان پیوسته سلسلهٔ قرب و قرابت صوری و معنوی را بحسن وسائل تحریک مینمود - و تاسیس مبانی یکجهتی باین دودمان عالی نموده پناهی برای خود می‌اندیشید - و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی نیز آداب مروّت و فتوّت بتقدیم میرسانیدند ازانجمله دران هنگام (که یورش هندوستان پیش‌نهاد همّت والا شده بود) خواجه عبدالباری را (که از خواجهای سلسلهٔ علیّهٔ نقشبندیّه بود) بکاشغر فرستاده بودند - درینولا مشار الیه باستلام عتبهٔ اقبال معزّز گشت - و میرزا شرف‌الدّین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد - که هم مراسم تعزیت بجای آورد - و هم لوازم تهنیت بتقدیم رساند - خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالکافی ست - و او پسر خواجه عبدالهادی - و او پسر خواجگان[۴] خواجه است - و بواسطه فرزند خواجهٔ احرار است (قدّس سرّه) و میرزا شرف الدّین مذکور پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود - و خواجه برادر خرد خواجه عبدالهادی پسر خواجگان[۵] خواجه است - و میرزا شرف‌الدّین حسین باین مناسبت بهمراهی خواجه عبدالباقی آمده دریافت ملازمت علیا نمود - میرزا از جانب مادر نیز اصالتی تمام دارد - چه والدهٔ میرزا کیچک‌بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی ست - و آن عفیفه دختر فخر جهان بیگم مبیّهٔ قدسیّهٔ حضرت خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا ست - و رتبهٔ میرزا در اندک فرصتی بلند شد - و بمرتبهٔ امیرالامرائی رسید - چه با نسب صوری خدمت شایسته ضمیمهٔ آن گردانیده ظاهر را ترجمان باطن خود ساخته مدّعی پایهٔ بلند اخلاص شد *

این درگاهی ست که اینجا یکذرّه اخلاص را بجهانی برابر می‌سازند - اندیشهٔ تباه سنگ راه تو نشود - و نگوئی (که زیاده از پایهٔ او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون آمدن است)

---

(۲) نسخهٔ [۵] عالی (۳) نسخهٔ [ط] عبدالرسول (۴) در [چند نسخه] خواجکا خواجه (۵) در [چند نسخه] خواجکا خواجه *

چه عدالت را مکانے ست دیگر - و تفضّل را پایگاهے دیگر - (اگرچه در امثالِ این امور ازین خدیوِ صورت و معنی اعتبارافزودن عیارگرفتن است - و بیدادهٔ نامردانگیِ مردسارِ دنیا حالتِ او را دانستن) اصالتِ صوری صد خدشه در راه باخود دارد - و بر تقدیرِ رفعِ آن خدشها نسبتِ صوری و مناسبتِ ظاهری در حصولِ مقصود بکار نیاید - رابطهٔ معنوی و پاک‌نهادی باطنی میباید تا در محکّ اخلاص کاملعیار تواند نمود - و لهذا چه عالی نسبان خاندانِ دنیا در درگاهِ معلّی آمده دعوی ارادت و اخلاص کردند - و چون خاکِ این آستانهٔ دولت‌پناه عیارِ جوهرِ جهانیان است دراندک فرصتے نیک ذاتی و بدنهادی بظهور آمد - و بُخیارات آن رسیدند - آنان (که پاک درون بودند - و از اصالتِ معنوی بهره‌مند) روز بروز پایهٔ ایشان افزود - و آنان (که طرازِ صفای ظاهر را روپوشِ خُبثِ باطن ساخته گندم نمائی و جوفروشی میکردند) عاقبتِ کار بانواعِ خُسران و نکال گرفتار گشته شرمندهٔ ازل و ابد شدند - چنانچه حالِ میرزا شرف‌الدّین حُسین و عدیمُ‌المثل او عبرت بخشِ هوشمندانِ حساب‌نگه‌دار شده‌است - و اندکے از بسیارِ هرکدام در محلّ خود یادکرده راهِ سعادتمندیِ بروجهورِ خلائق گشاده خواهدکرد - و درین هنگام (که جانندهرِ مخیّمِ سرادقاتِ عزّت بود) کمال‌خان کمر پسرِ سلطان سارنگ (که برادرِ خودِ سلطان آدم نکبوست) به پشت گرمیِ دولتخواهیِ قدیم آمده دولتِ زمین‌بوس دریافت - و مشمولِ مراحمِ خسروانی گشته در جرگهٔ امرا انسلاک یافت - و در جنگِ دیمو و منکوت و غیرآن خدمات شایسته کرده مورد توجّهِ خاصِ حضرتِ شاهنشاهی گشت *

ذکر ناحق‌شناسیِ میرزا سلیمان و محاصره نمودنِ او حصارِ کابل را و برگشتنِ او بصلح و غلبه نمودنِ اولیای دولت

درین هنگامِ سعادت‌پیرای (که موکبِ معلّی در جالندهر نظام‌بخشِ جهانیان بود) خبرِ بغی و طُغیانِ میرزا سلیمان بمسامعِ اقبال رسید - و اهتمام در فرستادنِ کمک شد - و تفصیلِ این سرگذشت آنکه (چون خبرِ وحشت‌اثرِ شتافتنِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بکابل و بدخشان رسید) میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم [چه بمقتضای آنکه دران مرز و بوم از حقیقت و اخلاص کم نشان میدهند - و چه از معامله ناشناسی و نادانی آنها که از پایهٔ سوداگری فرود آمده خُسرانِ خود طلب نمایند - و چه از بدذاتی و بد درونی که سودِ خود را در زیانِ دیگران اندیشند - و چه باغوای تیره‌باطنانِ کوته اندیش (که جز بسودنمائی نقد نظرِ کجِ شان (۴)

(۲) نسخهٔ [ط] جمال (۳) نسخهٔ [ه و ز] جلندر - و در [بعض نسخهٔ] جالندر (۴) نسخهٔ [ج د] برنشو و نمای *

نیفتد) و تحریض حرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمّات مالي و ملکئ میرزا بے اتّفاقِ او صورت نه بستے - و میرزا از کوچک‌دلي او را بر خود مسلّط ساخته بود] بمحضِ کوته‌اندیشي (غافل ازانکه سریرِ خلافت مجلوسِ اقدس ارتفاعِ آسماني گرفته) از فرمان برداري و بندگئ موروثئ حضرتِ شاهنشاهي (که خدمتش سرمایهٔ بزرگي - و اطاعتش طاعتِ ایزدي ست) بیرون آمده سرِ طغیان برداشتند - و میرزا سلیمان نظر بر هرج و مرج زمانه و صغرِ سنّ ظاهرئ این خدیوِ جهان (که پردهٔ جمالِ جهان‌آرا بود) انداخته مدّعئ سلطنت شد - و در زمانے که موسمِ حق‌گذاري و پاداشِ نعمت رسیدگي بود (که حقوقِ تربیت و رعایتِ حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکاني بر حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بوسیلهٔ خدماتِ پسندیده بظهور آورده موردِ آفرینِ جهانیان گردد - و به نیتِ درست و عزمِ واثق جوهرِ اخلاصِ خود را بر محکّ امتحانِ ناقدانِ بصیر رسانده کامیابِ صورت و معني شود) از فرطِ تبه‌رائي و ناشایستگي از بے‌حقیقتانِ ناحق شناس گشته دفاترِ جلائلِ احسان را بآبِ عصیان شسته برخاکِ طغیان انداخت - و حقوق را بعقوق مبدّل ساخته راهِ بے آزرمي پیش گرفت - و از کوهستانِ بدخشان لشکرهاے پراکنده بهم رسانده دست اندازئ کابل پیش‌نهادِ خاطرِ حق ناشناسِ خود ساخت *

حرم بیگم دخترِ میر ویس (۲) بیگ (که کوچ میرزا بود - و مادرِ میرزا ابراهیم - و بولي‌نعمت مشهور) در مبادئ ایام (که حضرتِ جهانباني متوجّهِ تسخیرِ هندوستان شدند) بواسطهٔ مراسمِ تعزیتِ میرزا هندال آمده بود - که حضرتِ تتقِ عصمت گلچهرهٔ بیگم و گلبدن بیگم همشیرهاے گرامئ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني را ملازمت نموده پرسش نماید - و لوازمِ سوگواري و سایرِ آدابِ خدمت بتقدیم رساند - اگرچه بیگم آمدنِ خود را از روی تدبیر چنین داناند امّا حقیقتِ کار آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که پسرش بود) رنجیده برآمده بود باین اندیشه که سفرِ حجاز در پیش دارم - و باعثِ رنجیدن آنکه (چون بیگم بفزونئ رای و تدبیر مهمّاتِ مالي و ملکئ بدخشان را از پیشِ خود گرفت - و در نواختنِ گروهے و برانداختنِ گروهے دیگر استقلالِ تمام یافت) حسدپیشهاے تنگ‌حوصلهٔ سخن‌ساز از بدذاتي سخنانِ ناشایسته باو نسبت کرده خاطرِ میرزا ابراهیم را آزرده ساختند - تا آنکه آن ترکِ ساده لوح از جاے رفته حیدر بیگ برادرِ خردِ بیگم را (که مردم او را مُتّهم میداشتند) ببهانه گرفته کشت - بیگم رنجیده به کابل آمد - چندگاه در خدمتِ حضرات سرادقاتِ عفّت بود - بعد ازان میرزایان از کارِ خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند - و او از کوتاهئ عقل و تیرگئ باطن بر ظاهرِ احوالِ کابل اطّلاع یافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] قریش بیگ *

گرفتنِ آن را بخود قرار داد - و در نظرِ میرزا سلیمان صورتِ گرفتنِ این ولایت را بسهولت چهره‌گشا کرد - لیکن از شکوهِ حضرتِ جهانبانی این تیره باطنانِ ظاهربین را مجالِ آن نمی‌شد چون حادثهٔ ناگزیر ظهور یافت این ولیِ‌نعمتِ کافرنعمت در بے راهی راهبرِ سالکِ مسالکِ وبال و نکال گشت - منعم خان چون بر حقیقتِ کار اطّلاع یافت بمقتضای عقلِ دوراندیشِ خود جنگ صف قرارنداده بسرانجامِ اسبابِ قلعه‌داری اشتغال نموده دل بر تحصّن نهاد - و به تعمیرِ شکست و ریختِ قلعهٔ کابل و مرمّتِ برج و باره پرداخت - و پیش ازانکه میرزای فتنه سگال در حوالیِ کابل غبارِ تفرقه انگیزد حقیقتِ شورش انگیزی و حسد اندوزی را عرضه داشت کرده بدرگاهِ گیتی پناه فرستاد - میرزا کثرتِ خود را و قلّتِ اولیای دولت را در نظرِ کوتاه بین آورده کوچ بکوچ اوائلِ سالِ اوّلِ الٰهی (که اواسطِ بهار بود) آمده کابل را محاصره نمود - و در صدمهٔ اوّلِ آثارِ تسلّط و افسانِ ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد - و میانِ کابلیانِ حقیقتِ گذارِ و بدخشیانِ جرأت نشانِ هنگامهٔ کارزار گرم شد - و آتشِ کیر و دار زبانه‌زدن گرفت - هر روز جوانانِ کارطلب از جانبِ میرزا سلیمان بپای قلعه رفته داد دلیری و دلاوری میدادند - و پا از اندازه بیرون نهاده بدروازه می‌تاختند - و اخلاص‌منشانِ کابل در محافظتِ قلعه کمالِ اهتمام بجای آورده از بالای حصار بضربِ توپ و تفنگ چارهٔ کارِ این بے اعتدالان می نمودند - و بهادرانِ شیردلِ چابک پای از قلعه برآمده داد جلادت و شهامت میدادند - چون این نبرد آزمایانِ اخلاص پیشه اعتماد بر اقبالِ ابدپیوندِ حضرتِ شاهنشاهی داشتند با وجودِ افزونی مخالف مظفّر و منصور میگشتند - و هیچ اندیشه بخاطرِ حق‌گزینِ این طبقه[۲] راه نمی‌یافت ٭

چون حقیقتِ حال بوسیلهٔ عرائضِ منعم‌خان مکشوفِ ضمیرِ جهانتاب شد توجّه بفرستادنِ لشکر فرمودند - جمعے بعرض رسانیدند که همان مردم (که بجهتِ آوردنِ حضراتِ سرادقِ عصمت رفته‌اند) برای این کار کفایت می‌کنند - و هنوز رای جهان‌آرای بجهتِ اتمام[۳] بعضے مهمّاتِ ضروریِ ممالکِ هندوستان قرار بفرستادنِ کمک نداده بود که بتأییدِ الٰهی کارِ کابل و کابلیان از فتنهٔ میرزا نجات یافت - و گروهے (که بجهتِ آوردنِ حضراتِ مقدّساتِ بیمثال رفته بودند) اگرچه شریکِ معامله نشدند امّا چون نزدیکِ نیلاب رسیدند و خبرِ آمدنِ لشکرِ هندوستان در کابل مشهور شد باعثِ دلنوازیِ[۴] متحصّنان و برهم زدگیِ خاطرِ مخالفان گشت - میرزا دست در تدبیرات زده تحیله و مکر پیش‌آمد - و قاضی خانِ بدخشی را (که از مخصوصانِ او بعلم

(۲) نسخهٔ [ا] طایفه (۳) نسخهٔ [ح] انور (۴) در [بعضے نسخه] اهتمام - و در [بعضے] انتظام
(۵) نسخهٔ [د] کمک دیگر ٭

و عقل امتیاز داشت - و از سعادت ذاتی و بخت مندی آخرهای عمر بملازمت و تربیت حضرت شاهنشاهی امتیاز یافته از عاکفان عتبهٔ اقبال شد - چنانچه مجملی ازان در جای خود ایراد یابد) برسم رسالت فرستاده فنون تزویر درمیان آورد - مشارالیه کاردانی خود را بتقدیم رسانیده کارے نساخت - منعم خان برای رزین خود نگاهداشتن رسول را صلاح دولت(۲) دانسته رخصت نداد - و او را مشمول احسان خود ساخته آنچنان سلوک نمود که فراوانی آذوق و فزونی عقیدت اهل حصار خاطرنشان او شد - و آنچنان تدبیر شایسته بظهور آورد که باوجود کمال بےسامانی و تنگی بر چنین ایلچی دوربین خلاف واقع خاطرنشان گشته کمال استعداد و فراخی احوال یقین گشت - و الحق بهمین تدبیر دوراندیشانه کار شگرف باتمام رسانید - بعد از چندگاه منعم خان فرستاده را رخصت داده پیغام داد - که الحمد لله که من با چنین خدیو زمان اعتضاد دارم - و درون حصار آنقدر مردم باخلاص مردانه هستند که بیرون شده جنگ میتوانم کرد - لیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهم - و صد شکر که آذوق و سامان قلعه داری سالها سرانجام یافته است - و با این همه لشکر هندوستان (که از مور و ملخ افزون است) باستعداد تمام پیهم خواهد رسید ازین اندیشهٔ ناصواب برگرد - و خود را بکافرنعمتی انگشت نمای خاص(۳) و عام مساز - و ذیل بدنامی بر رخسارهٔ دولت مکش - ارباب شجاعت را بوعده نتوان فریفت - چه جای آنکه این گروه والاشکوه بدستیاری دولت ازحضیض این مرتبه فراترک شده بآسمان اخلاص سربلندی یافته باشند - این طایفهٔ قدسیه را چگونه بافسون و افسانه از جای توان برد ۰

میرزا (که بامید بیوفائی ساکنان آن مرز و بوم و کم‌آذوقی اهل قلعه طمع خام در سر داشت) یکبارگی ناامید شد - نه رای بودن و نه روی برگشتن داشت - از همه راه گسسته و ناامید گشته دل بر صلح نهاد - و قاضی خان را باز به قلعه فرستاد - مشارالیه (چون شامت احوال رعایا از ابتداء محاصره دریافته بود) بشرائط عظیمه در صلح زد - منعم خان (که دل برکشته شدن نهاده بود) رحم بر حال خود و تنگدلی متحصنان نموده بصلح راضی شد فرستاده چون کاردان بود اول شرط صلح آنرا ساخت که خطبه بنام آن گمنام کوته حوصلهٔ بےادب معامله‌نافهم خوانده شود - منعم خان درینجا مسلک حق را به تدبیر منافقان مخلص‌نما گذاشته قرار بر چنین سوء ادب داد - و شرط دیگر آنکه آن روی آب باران به بدخشان متعلق بوده بمیرزا منسوب باشد - منعم خان بظاهر نه بباطن قبول این معنی نموده رخصت داد که در مسجدے از مساجد بحضور چندے از مردم خطبه را بروشے (که قرار یافته بود) خواندند

---

(۲) نسخهٔ [ح] وقت (۳) نسخهٔ [ا] اراده (۴) نسخهٔ [د] خواص و عوام ۰

میرزا بجهت محافظت ولایت مذکور مقدم بیگ را بآب باران گذاشته به بدخشان مراجعت نمود برگشتن میرزا همان بود - و برخیزانیدن مقدم بیگ همان - و بمیامن اخلاص بندگان درست پیمان کابل از چندین چنین مردم ناحق شناس خلاص شده بحسن معدلت منعم خان نظام دیگر یافت و میرزای ناحق‌شناس برای ادبار خود خمیرمایه سرانجام داده به بدخشان رفت ۵

سبحان الله اولیای دولت قاهره (که متکفل اشغال شاهنشاهی بودند) (چه بواسطهٔ وفور ناز و نعمت هندوستان - و چه بجهت سایر عزیمتهای ناقص فکر) تنبیه میرزا سلیمان نکردند - امّا اقبال ابدقرین (که ملازم رکاب حضرت شاهنشاهی بود) همچنان در اهتمام پاداش بی‌ادبی او بود - چنانچه شکستها و نکبتها موبّبه بموبّبه بمیرزا روی داد - و ایزد منتقم میرزا را (که سرار اطاعت درگاه ولی‌نعمت پیچیده بود) سرانگنده بآستان بوس درگاه خلایق پناه آورد اگرچه منتظمان صوری کارخانهٔ سلطنت در سزادادن میرزا اهتمام ننمودند امّا کارفرمایان معنوی در کار خود بوده سزای اورا درکنار او نهادند - چنانچه در جای خود گذارش یابد - آخر کار (چون کابلیان در حمایت ایزدی بوده ارجوانث ارباب طغیان نجات یافتند) قرار گرفت که هودج عزّت حضرت مریم‌مکانی و گلبدن بیگم و سایر مخدّرات بارگاه عصمت بموجب توجّه قدسی متوجّه هندوستان شوند - و بخیر و سعادت همه ادراک صحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی نموده بر نعمای صوری و معنوی سجدات شکر ایزدی بجا آورند - چنانچه تذمّه حالات و واقعات برسم ایجاز و اجمال نقش زدهٔ قلم وقائع‌رقم خواهد شد ۵

رسیدن خبر فتنه‌انگیزی هیمو بمسامع جلال و نهضت موکب اقبال بدفع فتنهٔ آن سیه‌روزگار نکبت مآل

هنوز خاطر انتظام‌بخش از مهمّات اسکدر چنانچه باید جمع نشده بود و باطن جهان‌آرای از برهم زدگی کابل همچنان نگرانی داشت که خبر رسیدن هیموی سیه بخت (که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود - و اندکے از احوال او گذارش یافت) و جنگ نمودن او با امرای عظام و پای ثبات از جای رفتن ایشان و به تصرّف درآوردن دارالملک دهلی بتاریخ روز سی دیکم مهر ماه الٰهی موافق هشتم ذی‌حجّه در قصبهٔ جالندهر (که مخیّم سرادقات اقبال بود) رسید و مجملے ازین سرگذشت آنکه هیموی تیره روزگار را با ابراهیم (که مدّعی سلطنت بود)

---

(۲) نسخهٔ [ا] عدو مال (۳) در [اکثر نسخه] شدند (۴) در [اکثر نسخه] آوردند (۵) در [اکثر نسخه] استماع (۶) نسخهٔ [ا ب و ح] هیمون ۵

جنگها روی داد - و همه جا غالب آمد - و سلطان محمّد[۲] را (که در بنگاله اسم سروری بر خود بسته بود) شکست داده مرحله پیمای ملک نیستی گردانید - و با تاج کورانی[۳] و رکن‌خان نوحانی جنگها کرده هزیمت داد - و در بیست و دو معرکه با مخالفان مبارزخان نبرد کرده غالب آمد - از غلبهائے (که او را روی نموده بود) اندیشهای تباه بخود راه داد - و در نیافت که (اگر باطل بر باطلتری از خود بیشی جوید و کامروا گردد) باعث دلیری آن نمیشود که خود را بر کوهٔ آهنین اساس حق بزند - و دریغولا (که حضرت جهانبانی بتائید جنود الٰهی فتح هندوستان فرمودند) او را مشاغل دیگر مشغول داشت - و اندیشهٔ باطل او بظهور نیامد - و اکنون (که مسند خلافت بوجود جهان‌آرای حضرت شاهنشاهی رونق گرفت) خاطر از مخالفان خود پرداخته باستعداد فراوان (از لشکر گران و فیلان جنگی) از حدود شرق مبارز خان را (که اندکے از احوال او سابقًا ایراد یافت) در چنداده[۴] گذاشته متوجّهٔ دهلی شد - و امرای نصرت قرین (که بسرکارها و صوبها نامزد بودند) صلاح وقت دیده بدهلی مجتمع شدند - تردی بیگ خان ناظم اشتات گشته استعداد پیکار مینمود - و هرکدام را بزبانے (که تسلّی بخش برهمزده خاطران روزگار تواند شد) فراهم آورده سامان کارزار میکرد - اکثر جان‌فشانان تیز دست[۵] از اقطار مملکت گرد آمدند - مگر علی‌قلی‌خان شیبانی[۶] (که بحدوث سنبل بدفع بعضے از افغانان مخذول العاقبت اشتغال داشت) نتوانست خود را بارکیای دولت ملحق ساخت ٭

و مجمل احوال او آنکه شادی‌خان (که از امرای بزرگ مبارز خان بود - و اکثر پرگنهای سرکار سنبل[۷] در حوزهٔ تصرّف خود داشت) علی قلی خان درین سال (که مبدای تاریخ الٰهی ست - و امید که بسعادت نامتناهی مقرون باشد) بمدافعهٔ او توجّه نمود - و بعضے از اعیان ملازمان خود مثل محبّت[۸] خان و لطیف خان و غیاث الدّین را پیشتر از خود فرستاد - که از آب رهب گذشته منتظر آمدن او باشند - و این جماعت را بادهٔ مردانگی از تدبیر و احتیاط (که نخستین پایهٔ هوشمندی ست) باز داشت - شادی خان ناگهانی بر سر ایشان ریخت - و این نامعامله فهمان بے‌تمیز جنگ کرده عنان ایستاد از دست دادند - و لطیف خان با جمعے در آب فرورفت علی‌قلی خان از استماع این سانحه با جمعے از ملازمان عتبهٔ اقبال (که کمک او بودند - مثل مهدی قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمّد امین دیوانه) مشورت کرده بآئین شایسته بقصد

---

(۲) نسخهٔ [ب] محمود (۳) نسخهٔ [ا ۵ ح] کرانی (۴) در [بعضے نسخه] جنداده - و در [بعضے] چنارگده (۵) نسخهٔ [ح] نبرد درست (۶) نسخهٔ [ح] سیستانی (۷) نسخهٔ [ب] سنبهل (۸) نسخهٔ [۵] محب خان ٭

شادي‌خان روان شد - همان روز (که قرار یافته بود که صباح آن از آب رهب عبور کنند) نوشتهٔ تردي بیگ خان رسید - که هیمو باستعداد تمام مي‌آید - مناسب وقت آنست که دفع آشوب این تیره بخت سیه‌روزگار را اهمّ مهمّات دانسته در ساعت متوجّه این حدود شوند - علي‌قلي خان ازان کار دست باز داشته روی بدهلي آورد - و پیشتر ازانکه بدهلي رسد [بموجب سرنوشت (که حکمت آن جز ایزد بیچون نداند) یا بمداخلهٔ اندیشهای تباه مولانا پیر محمّد شرواني حاشا حاشا بلکه بمحض آنکه امرای خودفروش خودسنا را مدّتی بر خدیو جهان نباشد - بلکه برای ظهور آثار قدرت کاملهٔ این خدیو اورنگ اقبال - تا فتح هندوستان از سر نو بتائید بازوی دولت این مویّد تائیدات سماوي گردد] امرای عظام جنگ عظیم کرده پای ثبات از دست دادند و دهلي (که پای تخت هندوستان بود) بتصرّف هیمو در آمد - و سرمایهٔ بدمستي و نخوت افزائی او گردید *

و مجمل ازین سانحهٔ عبرت‌بخش آنست که پیشتر ازین غلبهٔ آن سیه بخت بر مخالفان مبارز خان (که سرگشتگان مرحلهٔ ادبار بودند) او را در اندیشهای تباه انداخته بود درین هنگام (که واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانباني جنّت آشیاني در اقطار ممالک انتشار یافت) از کوتاه‌بیني زمان هرج و مرج خیال کرده آن دلیر بیباک بران شد که با موکب اقبال حضرت شاهنشاهي (که تائید ایزدي متکفّل انتظام کارگاه سلطنت این خدیو زمان است) پای دلیري از بساط ادب بیرون نهاده پیکار نماید - آن ظاهر بین نادرست صغرسنّ این بزرگ عالمیان را (که پرتو نوراني بر بزرگي این فرمانده روزگار انداخته بود) سرمایهٔ مزید دلیری خود ساخت - و رموز خزانه و کثرت لشکر و سایر اسباب جنگ (که گذاشتهٔ چندین فرمان روایان هندوستان بود) موجب مزید جُرأت و جسارت او گشت - و برآمدن امرای نصرت‌پیشه از شهرها و نصبات ممالک محروسه سبب زیادتی غرور آن تیره رای شد - تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کمان و پانصد ضربزن متوجّه این داعیهٔ نامرواب گشت *

تردي بیگ‌خان در دهلي لوازم ثبات‌پائي و مراسم حقیقت اندیشي بجای آورده تدبیرات مستحسن پیش‌نهاد خود ساخت - و اکثر امرا (که از اقطاع خود برخاسته آمده‌بودند) فراهم نموده سرانجام این معرکهٔ اقبال نمود - هم دل خود را در شجاعت فروغ افزایش داد - و هم در مادّه‌های دل داده را دل بخشید - تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الٰهي سال اوّل موافق روز سه شنبه غرّهٔ شهر ذي‌حجّه (۹۶۳) نهصد و شصت وسه هیموی سیه بخت باچنان استعداد

---

(۲) نسخهٔ [ی] اشتهار *

نزدیک بدهلي رسیده در حوالیِ تغلق‌آباد فرود آمد - اُمرا و خوانین باهم جمع شده صحبتِ کنکاش و بزمِ مشورت آراستند - جمعے از شیرمردان از روی احتیاط و طایفهٔ از شتردلان از راهِ بےدلي بجنگ راضي نمیشدند - سخنِ ایشان آن بود که لایقِ دولت آنست که تا آن زمان (که موکبِ اقبالِ شاهنشاهي بیاید) بهر وضع که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصتِ شبخون باشیم - و گروهے جنگ را تا آمدنِ علي‌قلي خان و اُمرای آنحدود موقوف میداشتند - طبقهٔ از بهادرانِ جان بناموس‌ده (که معرکهٔ رزم در نظرِ اخلاص‌گزینِ شان از عشرت‌گاهِ بزم خوشتر بود) میگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کارزار نمائیم - که گفته‌اند ❁ بیت ❁

زمانه ازان کس تبرّا کند ❁ که او کارِ امروز فردا کند

آخر مصلحتها برین رای قرار یافت - و همهٔ دل‌نهادهٔ جنگ شده کمرِ همّت بستند - و روز آراد بیست و پنجم مهرِ ماهِ الٰهي موافقِ روزِ چهارشنبه دوم ذي‌حجّه از هر دو طرف فوجها آراسته شد غول بشهامتِ تردي بیگ خان انتظام یافت - افضل‌خان و اشرف خان و مولانا پیرمحمّد شرواني [که برسمِ وکالت ازجانبِ بیرام‌خان (بجهتِ انتظامِ مهامِ ملازمانِ عقیدهٔ اقبال - یا بارادهٔ شرارت و برهم‌زدنِ هنگامهٔ آراستهٔ تردي‌بیگ‌خان) آمده بود] همدرین‌جا قرار یافته بودند - و حیدرمحمّد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشي و علي‌دوست خان باربیگي و جمعے دیگر برانغار را استحکام نمودند و اسکندر خان و جمعے دیگر جرانغار را زینت داده جویای جدال بودند - و عبدالله اوزبک و قیاخان و لعل خان و جمعے دیگر هراول بوده معرکه‌آرائي میکردند - و از جانبِ مخالف نیز بروشے (که سزاوارِ نبرد باشد) فوجها آراسته در برابر آمده کوششهای مردانه بجای مي‌آوردند و مبارزان از دوجانب دل از جان برداشته کارزار مي‌نمودند - جان نثارانِ تیز دستِ هراول و جرانغارِ عساکرِ اقبال شرائطِ مردانگي بتقدیم رسانیده هراول و برانغارِ غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافتند - چنانچه برکوششهای مردانه و نبردهای صاحب همّتانهٔ این گروهِ جان نثار رویِ رستم و اسفندیار ثناخوان بود - و زبانِ زمانه و زمانیان صدای هزاران آفرین داشت - غنائمِ فراوان بدستِ اولیای دولت افتاد - و تا چهار صد فیلِ نامي از ضمائمِ غنائم گشت - و رای حسین جلوانی (که از عُظمای رُؤسای مخالف بود) غرقهٔ بحرِ فنا شد - و زیاده از سه هزار کس درین نبردِ مردآزمای از مخالفانِ تیره‌بخت بخاکِ نیستي فرو رفتند ❁

هیموی مغرور (که تهوّر را با خدیمت جمع ساخته همواره راهِ گربزت میرفت) سه صد فیل گزیده با جمعے از فدائیانِ جان برزده از لشکرِ خود جدا شده فرصتِ گریختن را وقتِ تاختن را منتظر بود

---

(۲) در [بعضے نسخه] جوانغار ❁

درین هنگام (که عساکر منصور فتحی چنین نموده در پی گریختها شتاب داشتند - و گروهی در غارت مال و نهب اسباب کوشش مینمودند) تردي بیگ خان (که بساط آرای این معرکهٔ دلاوري بود) با جمعی معدود ایستاده تماشا میکرد - هیموی فتنه ساز وقت را غنیمت دانسته برین فوج میدان آرای تاخت - همراهان خواجه سلطان علي (که بافضل خاني رسیده بود) و میر منشي (که باشرف خاني امتیاز داشت) و جمعی دیگر (که همه کس کم داشتند) همّت شان یاوري نکرد و مولانا پیرمحمّد شرواني نیز برای شکست هنگامهٔ سپهسالاری تردي بیگ خان مسلک فرار اختیار نمود تردي بیگ خان را (که ایّام مکافات بےاخلاصی زمان سالف نزدیک رسیده بود) زندگاني را عزیز شمرده عار گریختن بر خود پسندید - و کارے چنین پیش رفته و فتحے چنین روی داده بر صورت عکس ظاهر شد *

[هر که از تبه رائي چنین بےراه رود - و اخلاص و عقیدت یکسو - معاملهٔ سوداگرانه از دست دهد - و پاس اعتبار خود (که در معني نگاهباني اسباب سلطنت صاحب خود است) ننماید] هرآئینه در همین هنگامهٔ جهان صورت چرا نوبم که خونش ریخته شود - که آبرویش ریخته گردد چنانچه صورت حال این زندگاني درست عبرت بخش ارباب هوش شد - مرا درین گفتگو نظرت بلند مخاطب نیست - آن گوهر بےبهای کمیاب را چون در خاکدانها طلبکار باشم - این قدر معامله نافهم نیستم - لیکن میگویم که بتواتر گفت دانشوران خرد پرور بتجربهٔ شریف و وضیع پیوسته است - که گریزنده بیشتر زخم میخورد ازان شیرزلے که تلاش پیکار دارد - و دوست داران زندگي و گریزندگان مردگي زودتر پایمال موکب هلاکت میگردند از حریصان مرگ و بے باکان جنگ آدمي (اگر اندک حسابے نگاه دارد - و در هنگام غم بدخماري و در موسم شادي بدمستي ننماید) هرآئینه روز بد نه بیند - جمعے از محاسبان روزنامچهٔ اعمال رسیدن تردي بیگ خان به عار چنین از قسم مکافات بےاخلاصی او (که باحضرت جهانباني جنّت آشیاني در مبادئ یورش ایران بظهور آورده) خیال مینمایند - حاشا که مکافات بےاخلاصي چنین باشد - و عمل قبیح را همین قدر عار در میزان عدالت کجا گنجایش تواند بود - چون خدیو زمان را (که برای تکمیل صورت و معني آورده اند) در لباس خردي دیده در نظر نمي آورد و میخواست که خود آرای بوده بزرگي نماید ایزد جهان آرا آن خود پسند را چنین سزا در کنار نهاد - های های این چه کوتاه بیني ست

---

(۲) در [بعضے نسخه] سابق (۳) نسخهٔ [۵] در چنین هنگامهٔ - و نسخهٔ [ی] درین هنگامهٔ (۴) نسخهٔ [۵] بتواتر دانشوران (۵) در [بعضے نسخه] کجا گنجد *

بلکه کارگرانِ قضـــا و قدر برای ظهورِ سطوتِ شاهنشاهي غرور و بدمستیِ هیمو را افزایش دادند تا آن بدمستِ پندار پرست در نظرِ کوته‌نظرانِ جهان (که عالم ازین طبقه مالامال است) بزرگ نماید - آنگاه او را گرفتار گردانیده بخاکِ نگونساري افگنند - تا خواریِ او سرمهٔ چشمِ کوته نظران گردد - و بجلالتِ حالتِ این خدیو زمان اندکے را رسیده در امتثالِ احکامِ او (که وسیلهٔ انتظامِ صوري و معنوي ست) بیشتر اهتمام نمایند(۲) - و بالجمله هیمو (که لشکرِ انبوهِ خود را برهم زده و گریخته مي دید) ظهورِ این واقعهٔ بدیع را از خداعِ غنیم دانسته تعاقبِ تردي بیگ خان ننمود و در همان جنگ گاه غرور افزائي نموده میدان آرائي کرد - و بهادرانِ صفدر (که از پسِ گریختها شتافته بودند) چون مراجعت مي‌نمودند حیرت زده براهِ تردي بیگ خان مي شتافتند - و هیمو بعد ازین بدارالملکِ دهلي آمده شورافزای گشت - و بدمستي را با دیوانگي فراهم آورد *

چون این قضیّهٔ نامطبوع معروضِ بارگاهِ معلّی شد حضرتِ شاهنشاهي به نیروی خردِ دوربین آیین را در نظـر نیاورده طرزدانانِ بساطِ عزّت و معرکه آرایانِ صفوفِ اقبال را بلیغِ گیتي مُطاع اصدار فرمودند - که سرانجامِ یورشِ عالي نمایند - که بساعتِ مسعود نهضت فرموده سزای آن مغرورِ تیره رای را در کنارِ او نهاده آید - و چهرهٔ وقارِ پادشاهانه بگلگونهٔ رضا و تسلیم بر افروخته سایهٔ التفات بر انجامِ اشغالِ جهانباني انداختند - و چون خاطرِ جهان گشای از رهگذرِ سکندر جمع نبود لشکرے از بهادرانِ اخلاص‌گزین را بباشلیقیِ خضر خواجه خان (که از نسلِ فرمان روایانِ مغلستان بسعادتِ مصاهرتِ این خاندانِ عالي اختصاص یافته در امرای رفیع قدر شانِ عظیم داشت) برای نظامِ پراگندگیهای پنجاب و دفعِ فتنـهٔ سکندر گذاشته قلع و قمعِ هیموی بد اندیش پیش نهادِ همّتِ جهانگشای ساختند *

و چون عیدِ قُربان نزدیک بود برای انتظامِ جهانیان مراسمِ عید بتقدیم رسانیده بساعتِ سعد(۴) روز بهمن دوم آبان ماهِ الٰهي موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجّه (که عیدِ قُربان بود) عیدگاه مخیّم سرادقاتِ اقبال گشت - و اتمامِ لوازمِ جشنِ عیدي کرده در همانجا مقام فرمودند - و فرمانِ قضا جریانْ باسمِ تردي بیگ خان و اُمرا در بابِ دلدهي و ثبات پائي شرفِ اصدار یافت - حاصلش آنکه در چنین وقائع (که بموجبِ سرنوشتِ ایزدي از مکمنِ بطون بظهور مي‌آید) دل از دست نباید داد - که کارفرمایِ ابداع رنگ آمیزي میکند - از فرطِ احتیـــاط و استعداد در ساحتِ قصبهٔ تهانیسّر فراهم آمده مترصّدِ وصولِ رایاتِ اقبال باشند - و روزِ دیگر بقایدِ دولتِ ازلي ازانجا نهضت فرموده روزِ آبان دهمِ آبان ماهِ الٰهي موافقِ روزِ جمعه هیزدهمِ این ماه عرصهٔ سهرند مخیّم

---

(۲) نسخهٔ [د] رود (۳) نسخهٔ [ز ی] تمام (۴) نسخهٔ [ا ح] سعید *

سردفات اقبال شد - و اُمرای انهزام یافته و علي قلي خان شیباني پیش از رسیدن منشور دولت بحدود سهرند آمده بودند - بعد از سعادت بساط بوس مورد استمالت گشتند ٭

و از سوانح این وقت کشتن بیرام خان است تردي بیگ خان را - و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرام خان تردي بیگ خان را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه مي‌بود او نیز خود را سپه‌آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن بیرام خان از مخیّلات خود داشته در کمین فرصت مقام داشت - و تعصّب مذهب دین برانداز را هر کدام از متمّمات دین دانسته ضمیمهٔ برانداختن یکدیگر ساخته فرصت مي‌جست - و با وجود چندین مخالفت (که منشای آن نافهمیدگي ست - و سرچشمهٔ آن ناتوان بیني و حسد) با یکدیگر از راه مکر وتزویر توقان بودند و توقان به ترکي همزاد را گویند - بیرام خان این وقت را (که تردي بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده و ادبار یافته بود) غنیمت دانسته طرح درستي و هنگامهٔ صحبّت تازه ساخته بسعي مولانا پیرمحمّد خان شرواني بخانهٔ خود طلبید - و او را در خرگاه گذاشته خود ببهانهٔ طهارت بیرون رفت - و فرمان‌روان از پس او کارش تمام ساختند - و خواجه سلطان علي و میر منشي را (که گمان نفاق و راز داري داشتند) با خضیر بیگ (که قرابت قریب به تردي بیگ خان داشت) گرفته مقیّد ساختند - و حضرت شاهنشاهي بجهت مصالح و حِکَم (که خرد دوربین بآن پي برد) خود را بظاهر از سرانجام مهام ملکي بے پروا وا نموده بشکار مشغول بودند - یا برای انتقام (از بداندیشي کوتاه اندیشان زمانه ایمن بوده دریافت مراتب نیکو خدمتي و مدارج اخلاص عالمیان بر وجه احسن در پیشگاه دل دقیقه شناس صورت بندد - و فنون بداندیشیهای نادرستان روزگار بر خاطر نور پذیر بے‌منّت دیگران روشن شود) آنروز (که این واقعه بظهور آمد) آنحضرت برسم عادت بصحرای دلگشای سهرند بشکار باشه عشرت‌پیرای خاطر مقدّس بودند ٭

چون صورت حال بمسامع علیّه رسید از فزونی خرد کار شناس دقیقه دان تغیّرے بر صفحهٔ ظاهر آنحضرت صورت پذیر نشد - و مکافات آنرا بر ایزد توانا حواله فرموده بے‌چین شکایت فنون تقادیر ایزدي را تماشائي گشتند - و شاهنشاهان (که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده بسوادق عزّت رسیدند) خان‌خانان مولانا پیرمحمّد شرواني را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعث این دلیري از من غیر از دولتخواهی درگاه عالي امرے دیگر نیست - تردي بیگ دربن جنگ دیده و دانسته از روی فریب و بدذاتي (۲) عار گریختن بر خود پسندیده است - و بے‌اخلاصي و نفاق او معلوم همگنان است - که از اوّل تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بود - اگر در امثال

---

(۲) نسخهٔ [ی] بدطینتي ٭

این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمّاتِ کلّی (که پیش‌نهادِ همتِ جهانگشای حضرت است) متمشّی نمی‌شود - و آنکه گستاخی نموده رخصت نگرفته‌ام بغایت شرمنده‌ام - و سببِ این جرأت آن بود که ذاتِ اقدس معدنِ لطف و منبعِ عطوفت اند - هرآئینه بکشتنِ او راضی نمیشدند و درین صورت (که منعِ این کارِ متّهم ازان خدیوِ جهان بظهور می آمد) خلافِ آن نمودن گستاخی را از اندازه بیرون بودن بود - و امتثالِ امر موجبِ خللِ ملک و فسادِ لشکر میشد امید که بنظرِ عفو منظور گردد - تا موجبِ عبرتِ سایرِ بد درونانِ دلیر در تقصیر گردد - آن خدیوِ جهان و جهانیان معنی فرستادهٔ بیرام خان را نوازش فرموده معذرتِ خان خانان بمحضِ عواطفِ کارآگاهانه پذیرفتند - و باطنِ او را بمآثرِ رضا استمالت و اطمینان بخشیدند - و همّتِ والا بر استیصالِ فتنه گماشتند

انتهاض افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی برسم منقلا

چون مهچهٔ رایتِ گیتی‌آرای پرتوِ فتح بر حوالیِ ساحتِ سرای گروندهٔ[۲] انداخت حکمِ جهانگشای شد که لشکرے آراسته از بهادرانِ جان بناموس‌ده برسمِ منقلا از پیشِ موکبِ معلّی روانه سازند - لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبدالله خان اوزبک و علی‌قلی خان اندرابی و حیدرمحمّد آخته‌بیگی و محمّد خان جلایر و میرزا قلی چولی و لعل خان بدخشی و مجنون خان قاقشال و بسیارے از مجاهدان و مبارزان را بسرکردگی علی قلی خان شیبانی پیشتر روان ساختند و بیرام خان از ملازمانِ خرد حسین قلی بیگ پسرِ ولی بیگ و شاه قلی محرم و میر محمّد قاسم نیشاپوری و سیّد محمود[۳] بارهه و اوزان بهادر را با دیگر بهادرانِ معرکه دیدهٔ کارطلب همراه ساخت - که هراولِ منقلا بوده هنگامهٔ دلاوری و جانفشانی گرم سازند - و عیارِ مردانگی و کارگذاری از یکدیگر گیرند - و این دولتمندان در آرایشِ صفوفِ عساکر اهتمام فرموده برانغار و جرانغار و قول و هراول و چنداول و طرح و تولقمه و آوقچی و القمش را بآئینِ جهانگیری و آدابِ صف‌آرائی ترتیب داده هرجا را بفروغِ خردِ عقیدت گزینانِ اخلاص پرست روشنائی بخشیدند - و افواجِ قاهره را بلمعانِ سیوفِ نبردآزمایانِ جنگ‌دستِ کارشناس اعتضاد کرامت فرمودند *

و گیتی خدیو بعد از سرانجامِ کارگاهِ اسباب (که بهین طلیعه ایست ظفرانتما اربابِ ریاستِ عُظمی را - و سنجیده خصلتے ست توکّل اساسانِ اقبالمند را) دل در نیازمندیِ

---

(۲) نسخهٔ [ح ي] کهروندهٔ - و در [بعضے نسخه] گژونده (۳) در [چند نسخه] محمد *

ایزد جان بخش برآرندهٔ مقصود نگارندهٔ[۲] اسباب بسته (با خاطرے آرمیده - و پیشانئے گشاده و دلے نیازگزین - و عزمے درست - و رائے راست - و حوصلهٔ فراخ - و دستے قوي - و پائے استوار و همّتے والا - و فطرتے عالي - و تدبیرے صایب - و چهرهٔ برافروخته - و لبے خندان) پای دولت در رکاب اقبال نهاده نهضت فرمودند - و در چنین موسم (که عنفوان شباب و عنفوان طغیان طبیعت است) آن خدیو والا پیوسته بدوربیني و فرمان پذیري خرد خرده دان ملک‌آرای بوده خود را در نقاب بےالتفاتي و پردهٔ صغرسن داشته نگاهبانی جمال جهان‌آرای سلطنت خویش کرده بے مداخلهٔ قاصد و پیغام و سخن ساختنئ حرف[۳] سرایان غرض‌آلود عیار راستان درست‌بین و مخلصان حق‌پسند میگرفتند - و دار و مدار اشغال پادشاهي را بعاشقانش[۴] سپرده برآمد مقاصد صوري و معنوي را از ایزد بیچون دانسته نیازمند درگاه هستي بخش خرد آفرین میبودند - و دانشوران رسمی اسباب پرست مسبّب‌نشناس پي بفزونی خرد والای این اورنگ‌نشین خلافت و بزرگی حالت کبرای این برگزیدهٔ کونین نبرده خود را از اسباب عظیمه (چون گوهر فاعل حقیقی نظام کارخانهٔ سلطنت) میدانستند - و لهذا روز بروز کار آن یگانهٔ معبود حقیقي در ظهور روشنائي بخشید[۵] - و حال آن ساده دلان حق‌ناشناس در[۶] گو ظلمت رفته عیار مسهای زر اندود گرفته آمد - چنانچه ازین روز نامچهٔ احوال سعادت‌قرین بر سخن‌سنجان نکته رس روشن خواهد شد ۰

و خلاصهٔ حقیقت کار آنکه نور پرورے (که از ظلمت پرستاری خلق نجات یافته دل را در روشنائی پرستش ایزدي نوراني سازد) نورافروز کارگاه ابداع تعهّد مهمّات کلّي و جزوی او را بمکرمت علیای خود تفویض فرموده در اشغال صوري دلتنگ ندارد - و آرزوی او را ضمیمهٔ آنچه (در حاشیهٔ خاطر فیض‌گزین او نگذشته باشد - و بحوصلهٔ روزگار در نگنجد) ساخته در کنار دولت او نهد - و او را اورنگ‌نشین ملک صورت و معني گردانیده پیشوای صفوف ظاهر و باطن گرداند - و هر خاکسارے و مدبرے (که نکبای نکبت و ادبار آتش دولت او را فرو نشاند) پردهٔ پندار پیش دیدهٔ بصیرت او فرود آید - و در تاریکئ انکار و ظلمت خلاف درآمده بتکاپوی خود در خلاب هلاکت فرو رود - چنانچه از حال شگرف حضرت شاهنشاهي خاطرنشان منکران بادیهٔ گمراهي و دلنشین مخالفان تیره رای (که باین دولت ابد پیوند انتساب داشتند) گشته هزاران هزار مصداق بظهور آمد که در محلّ خود گذارش یابد - و اندکے از خسران زدگئ میرزا سلیمان (که ارادهٔ مخالفت نموده با ده هزار کس بتسخیر کابل آمد - و منعم‌خان خان‌خانان باستمداد

---

(۲) نسخهٔ [ه و] نگاه دارندهٔ (۳) نسخهٔ [ی] حرف سازان (۴) نسخهٔ [ا] بمتعلقانش (۵) نسخهٔ [ی] مي بخشید (۶) نسخهٔ [ب ج] در کوی ظلمت ۰

همّتِ علیای حضرتِ شاهنشاهي با معدودے حراستِ آن‌حدود نموده رایتِ اخلاص بر افراشت) معلومِ هوشمندانِ آگاه دل میشود که هرگاه میامنِ برکاتِ قدسیهٔ این خدیوِ صورت و معني در دور دست آن کردِ حالِ نزدیکانِ ناخجسته عاقبت (که از سیه بختي با نفسِ مقدّسِ آنحضرت اندیشهٔ ستیزه و پیکار نمایند) قیاس بایدکرد که چگونه خواهد(۲) بود - و خودسرانِ مغرور را تازیانهٔ آگاهي ست سرگذشتِ هیمو - که درمطلعِ احوال ظهور یافت - و درین ایّام در بلاد و امصارِ هندوستان گرانئے عظیم پدید آمد - و در اکثرِ ممالک خصوصًا در دیارِ دهلي قحط بوالعجب شد اگر از زر نشانے مي یافتند از غلّه اثرے نمي‌دیدند - آدمیان در مقامِ خوردنِ یکدیگر شدند چندے باهم پیوسته آدمِ تنها را مي‌ربودند - و غذای خود مي ساختند - اگرچه این پاداشِ اعمالِ جمهورِ مردم تا دو سال کشید امّا یک سال صعوبتِ تمام داشت - و همانا که دردیِ(۳) ایّام گذشته بود که بعالمِ ظهور آمد - تا بمیامنِ جلوسِ مقدّس بر اورنگِ خلافت ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگي دور شود *

فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهي در محاربه با هیمو و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن او

سبحان اللّه زهے تلوّنِ احکامِ تقدیر - و تنوّعِ آثارِ قضا - هیچ گیاهے از زمین برنخیزد که چندین حکمت دران تعبیه نباشد - و هیچ برگے از درخت نجنبد که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج نبود - پس وقائع و سوانحے (که متضمّن بر جنبشِ عالمے باشد) اندازهٔ مصالح و اسرارِ آنرا (که در طيِّ آن مکنون است) که تواند گرفت - و ازانجمله است این بزمِ رزم‌نما که هم نظامِ ظاهر را از اسبابِ والا ست - و هم بهترین وسائلِ هدایتِ گمراهانِ بادیهٔ غوایت و ضلالت - تفصیل این موهبتِ کُبری آنکه هیموی سیه بخت از فراهم‌آمدنِ اسبابِ بدمستي (چنانچه اندکے ازان گزارش یافت) پیوسته در نخوت و پندار بوده اندیشهای تباه بخود راه میداد - علی الخصوص چون قضیهٔ تردي‌خان واقع شد لشکرِ هندوستان را دل بس قوي گشته در جنگِ مبارزانِ عساکرِ اقبال دلیر شده بودند - و شورشِ غرور در شریف و وضیع افتاده خیالاتِ فاسد بخود راه میدادند *

چون خبرِ نهضتِ رایاتِ اقبال در لشکرِ مخالف انتشار یافت هیمو توپخانهٔ گرانِ خود را (که در کیفیت و کمّیت بسیار بود) بسرکردگي مبارک خان و بهادر خان (که از امرای کلانِ او بودند) پیشتر از خود بقصبهٔ پاني پت (که قریبِ سي کروهي دهلي باشد) فرستاده

---

(۲) نسخهٔ [ی] خواهد شد (۳) نسخهٔ [ی] دردے از *

خود در استعداد پیکار شد - و بخاطرش راه نیافته بود که عساکر نصرت‌نژاد باستعجال خواهند آمد شیردلان هنگامهٔ منقلا آمدن توپخانه را بآن قصبه شنیده فوجے آراسته از تیز دستان نبرد دوست را (چون لعل خان بدخشي و میرزا قلي اوزبک و سمانجي خان) پیشتر فرستادند که دست بردي نمایند - و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم را نوشته فرستاد علي‌قلي‌خان شیباني نیز خود را ملحق ساخت - و غاریان چابک دست به نیروی اقبال شاهنشاهي (که به پشت گرمی این دولت عظمی گربه کار شیران بتقدیم رساند - خیال بایدکرد که شیران باعتضادے چنین استوار چه کارهای شگرف که بجای آرند) خلاصهٔ توپخانه را[۲] بتصرف در آوردند - و پیش‌آمدها از سطوت اقبال لشکر منصور بے‌جنگ راه گریز پیش‌گرفتند - و هیمو ی خون‌گرفته از استماع این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داد - دست راست بغرور شادي‌خان‌کاکر شورافزای گشت - و دست چپ را باهتمام خواهرزادهٔ خود رمیه[۳] نام (که از دلیران ببیباک بود) سپرد و خود به نخوتے تمام و استعجالے غریب روان شد - و فیلان کوه نمود ازدها دم را (که اندوختهٔ چندین فرمان‌روایان هندوستان بود - و برای عبرت ظاهر بینان کوتاه‌اندیش بسر نوشت آسماني پیش این بے‌بهرهٔ صورت و معني گرد آمده) همراه گرفت - ازانجمله پانصد فیل سره که هر کدام در تیز پائي و چرب دستي علم بود - و در مستي و دلیري کارنامهٔ دویدن این قوي هیکلان سبک روح را دویدن نتوان گفت - که اسپ عراقي دونده هر چند گرم روي کند از پیش این فیلان بدر نتواند رفت - و الحق هر فیلے ازین فیلان نامي برای برهم‌زدن فوج توان بسند بود - بتخصیص برهم‌زدن هجوم سوارانے که اسپان شان هرگز چنین صورتے مهیب و پیکرے بدیع ندیده باشند و صفت این جبال دونده کجا بر رشتهٔ باریک عبارت درآید - عمارات عالي را بجنبش ویران سازند و درختان قوي را ببازوئے از بیخ برآرند - و در هنگام نبرد و کارزار بخرطوم تعباني اسپ را با سوار از زمین بردارند - و بهوا اندازند ۞ بیت ۞

بپویه نرم روند و گهے که حمله برند ۞ چو سرمه سوده شود زیر پای شان سندان

و شرح سپاهی لشکر او را چه رقم نماید - خلاصهٔ سخن آنکه با سي هزار سوار کارطلب از راجپوت[۴] و افغان (که بارها کارکرده سرمایهٔ مزید نخوت و استکبار او مي‌شدند) بآئینے غریب متوجه شد و فیلان را بکجیم و سلاح آراسته رعداندازان و تخش‌افگنان را بر پشتهٔ پشت آن مهیب پیکران بدیع منظر جا داده آمادهٔ نبرد شد - و همه فیلان را بروشے (که در روز هیجا آرایند - و بر خرطومها دشنها و حربها تعبیه کنند) آراسته فیلان تجربه دیده را به مردان نبرد و فیلبانان قوي‌دل سپرده هرکدام را

---

(۲) نسخهٔ [ج] او را (۳) نسخهٔ [ز] رسیه (۴) نسخهٔ [د] راجپوتان و افغانان ۞

جائے و مقامے مقرّر گردانیـــد - فیلِ غالب جنگ نام (که از فیلانِ سرآمدِ نامي بود) بحسن خان فوجدار مقرّر گردانید - و فیلِ گج بهونر[۲] (که در هزار یکے مثلِ او کم بهمرسد) بسواریِ میکل[۳] خان معیّن ساخت - و فیلِ جور[۴] بنیان (که از فیلانِ زبردست بود) باختیار خان داد و فیلِ فوج[۵] مدار را بسنگرام[۶] خان نامزد کرد - و فیلِ کلي بیگ (که در اکثر جنگها آن سیه بخت تیره‌رای خود بران سواري میکرد) دریں روز برای سواریِ چاچن[۷] نام فیلبان داد - و بایں فوجداران (که هزبرانِ بیشهٔ وغا بودند - و ازمعتمدانِ شیرخان و سلیم‌خان) و بسایرِ برکشیدهای خود استمالتها داده سرگرمِ کارزار ساخت - امّا اسباب آرائیِ پیکار با سبب پیشهای ظاهربین بکار آید باخدا پرست سبب برانداز (که اورا برای انتظام و تکمیلِ عالمِ صورت و معنی آورده باشند) چه نفع رساند - بلکه آنهمه اسباب و آلات ازضمائمِ بیوتاتِ[۸] قدسیِ آن جمال آرای عالم سلطنت کردن - و بنقد بمصداقِ این معني همین قضیّهٔ بدیع است *.

و شرحِ این اقبالِ بدیع‌نما آنکه بتاریخِ روزِ دیبادین بیست و سیوم آبان ماهِ الٰهي موافقِ روز پنجشنبه دوم محرّم (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار عساکرِ فیروزي‌نهاد را (که برسمِ منقلا پیشترْ مي آمدند) چون بحدودِ قصبهٔ پاني پت اتّفاقِ نزول افتاد قراولانِ دوربین رسیده خبرِ رسیدنِ غنیم و شرحِ کمّیتِ لشکر و استعدادِ آن تبه‌کار بعرضِ پیشِ قدمانِ موکبِ عالي رسانیدند - و بیقین پیوست که آن سیه‌کارِ آشفته روزگار خود بسرانجامے که دارد دلیرانه قدم مي‌نهد - و پیش از رسیدن بقصبهٔ مذکور چنان بر السنهٔ روزگار افتاده بود که هیمو لشکرے گران را بسرکردگیِ شادي خانِ کاکر پیشتر فرستاده است - اُمرای نصرت‌پیوند ازو چندان حساب نمي‌گرفتند - و دل بر اقبالِ روز افزون بسته متوجّهِ پیش بودند - چون آمدنِ هیمو بآن استعدادِ بیقین پیوست ازانجا (که بر اعتضادِ معنویِ خود نظر نینداخته بودند) بوسیلهٔ حرفِ سرایانِ تهي‌مغز (که پیوسته لشکرها ازان مردم خالي نباشد بلکه ازانها لشکرها شود) تذبذبے در خواطرِ اولیایِ دولت راه یافت - دلاورانِ لشکرِ اقبال حقیقتِ کار عرضه داشت نموده بدرگاهِ نصرت‌پناه فرستادند - و خودها آمادهٔ جان‌نثاري شدند - دریں گروهِ والاشکوه سپاهي ده هزار کس بود - اما پنج هزار مردِ نبرد شاید که باشد - بهادرانِ فیروزمند و دلاورانِ اخلاص منشِ آمدنِ غنیم نزدیک دانسته از روی خردِ دوربین و حوصلهٔ فراخ (که درچنین

---

(۲) نسخهٔ [د] بهنور (۳) نسخهٔ [ب] مشکل خان - و نسخهٔ [ح ی] منگلي خان (۴) نسخهٔ [و] حورمال - و نسخهٔ [ز] جوربنیال - و نسخهٔ [ح] چونر بهال - و نسخهٔ [ی] چورنپال (۵) در [بعض نسخه] فوج بدار (۶) نسخهٔ [ز] به شکرام خان (۷) نسخهٔ [ح] چاهن - و نسخهٔ [ی] چاین (۸) نسخهٔ [ح ط] فتوحات *

وقت از هزاران لشکر کارگذار ظفرانگیزتر است) افزونی ظاهر مخالف و فراوانی صورت غنیم بنظر در نیاورده (چنانچه رسم سعادت‌کیشان بخت بلند است که کار امروز بفردا نگذارند) بی‌شایبهٔ توقّف و اهمال فوجهای منصور را ترتیب شایسته داده جویای پیکار نصرت سرانجام شدند میمنه بشکوه شهامت سکندر خان و جمعی دیگر از نبردآزمایان نامور آراسته گشت - و میسره بمهابت عبدالله خان و طایفهٔ از فدویان جان‌بناموس‌باز رونق گرفت - و قول بشجاعت علی‌قلی خان شیبانی تائید یافت - و حسین قلی خان و شاه قلی محرم و جمعی از جوانان کاردان بآرایش هنگامهٔ هراولی معیّن گشتند *

چون سخن بایشجا رسید مناسب آنست که ایستادنی در درازا و رفتنی در پهنا واقع شود تا سخن شاداب گردد - ای جویای اخبار عبرت‌بخش سررشتهٔ سخن را نگاهداشته ساعتی گوش بمن دار که ازان زمان (که حضرت شاهنشاهی بمقتضای رای جهان‌کشای امرای نامدار را برسم منقلا از پیش روانه فرمودند) خود با عساکر فتح و جنود اقبال رسوم فرمان‌روائی و لشکر آرائی را دقیقهٔ نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجّه فتح و نصرت بودند - درین روز بهجت اقتما (که نوروز فرّخی و فیروزی ست) رایات اقبال از قصبهٔ کرنال (که تا قصبهٔ پانی پت ده کروه باشد) نهضت فرموده به پنج‌کروهی پانی پت نزول اجلال فرمودند - و از نزدیک رسیدن غنیم بمنقلا درآردوی معلّی خبرے نبود - و هنوز لشکر نصرت پیوند گرد راه از خود نیفشانده و نفس راست نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بلشکر پیش با سایر اخبار ناخوش باهم رسید - و چنان ظاهر شد که جمعے را مگر پای از جای لغزیده‌باشد - امّا هنوز بازار کشش و کوشش گرم است - موکب عالم‌آرا در همان زمان آهنگ رزم فرموده آمادهٔ نهضت پیش شد - و در ساعت بهادران عقیدت‌مند و دلاوران اخلاص گزین را پرلیغ والا صادر شد که سلاح در بر و تائید ایزدی در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند - در اندک فرصتے بساز و پیرایهٔ (که در خور آفرین صاحب اقبالان باشد) فراهم آمده جویای پیکار شدند - آنحضرت چهرهٔ وقار پادشاهانه بخرسندی افروخته (مغفر اقبال ایزدی بر سر - و جوشن حراست الٰهی در بر) مسلّح و مکمّل گشته پای دولت در رکاب عزیمت نهادند - بیرام خان خان خانان در پیش منها و گرد قشونات و تومنات می‌گردید - و در حفظ قوانین نبرد و نگاهداشت مراتب جنگ و محافظت جای خود اهتمام میکرد - و از جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و قهر رسانده بزم رزم را ترتیب می‌بخشید - و بعد از ترتیب لشکرها

---

(۲) نسخهٔ [ا] آمادهٔ (۳) نسخهٔ [ح] حسن قلی خان (۴) نسخهٔ [ی] درازی (۵) در [بعضے نسخه] قسومات *

و استمالتِ دلها فرمان‌فرمای جهان بآئینِ کشورگشائي و قانونِ جهان‌آرائي تکاورِ بادپای جهان‌پیما را برانگیخته نهضت فرمودند - و چون مهچهٔ لوای جهانگشای پرتو وصول نزدیک بقصبهٔ پاني پت انداخت - طلیعهٔ فتح و ظفر از برابر ظاهر شدن گرفت - و یکّه جوانان و بهادران پیهم رسیده مژدهٔ فتح میرسانیدند - و شاه قلي محرم هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضورِ اقدس آورد ، و بنوازشهای خسروانه سربلندي یافت *

و شرحِ دیباچهٔ این نصرتِ عُلیا و موهبتِ عُظمی (که کارنامهٔ اقبال تواندبود) برسمِ اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد (که رایاتِ اجلال دور است - و چندے از اُمرا پیش آمده‌اند) عنان از دست داده باستعجال خود را بایشان رسانید باین خیال که چون آن مردم را (که خلاصه و چیده اند) بر دارد دیگر کارِ دشوار بر و آسان گردد - و بر افزونیِ لشکرِ کارکرده و بر فراوانیِ فیلانِ مست اعتماد نموده بغرورے از اندازهٔ بیش قدم در پیکار نهاد - و از نشاءِ بدمستیِ غرور نتوانست دریافت که آنرا (که بفیلبان اعتضاد باشد) برانکه بر فیل اعتماد دارد هرآئینه غلبه رو دهد پس آنکه با مُبدعِ فیل[۲] رازِ نهاني دارد استیلای او را که تواند انکار نمود - و استظهارِ فیلان با او چه سودمند آید - بهرحال آن خون گرفتهٔ شوریده بخت سرگرمِ جنگ و ستیزه گشت - و دلیران از جانبین کوششهای شگرف نموده مانندِ رعد در نیسان و شیر در نیستان خروشیده بر یکدیگر مي‌تاختند - و دادِ داوري و جان‌فشاني و نیکوخدمتي داده آبروی تازه بهم مي رسانیدند

* شعر *

دو لشکر چنان برهم آمیختند * که از آب آتش برانگیختند

تو گوئي هوا لاله کارد همـــي * ز پولاد بیجاده بارد همـــي

اگرچه بهادرانِ لشکرِ منصور در ثبات‌پائي و جان نثاري تقصیر نمي‌کردند لیکن از صدماتِ فیلان مردمِ میمنه و میسره را پای از جاي لغزید - چندے از شیرانِ بیشهٔ پیکار یعني لشکریانِ شیرشکار (که غبارِ معرکهٔ نبرد را گلگونـــهٔ عروسِ فتح و غازهٔ چهرهٔ اقبال میدانستند - و آبِ زندگاني از چشمهٔ سارِ تیـغِ خون‌آشام جسته شاداب مقصود بودند - مثلِ محمّد قاسم خان نیشاپوري و حسین قلي‌خان و شاه قلي‌محرم و لعل‌خان بدخشي) چون در یافتند که اسپان رویروی فیلان نمي‌توانند آمد کَندَلان[۳] شده با تیغهای خون چکان مانندِ شیرانِ گرسنه در جست و جوی شکار خود را بحریف رسانیده دست‌برد مینمودند - و سوارانِ گران‌رکاب را از خانهٔ زین انداخته بخنجرِ نعل

---

(۲) نسخهٔ [ی] فیلبان (۳) این لفظ در کتب لغت یافته نشد اما اغلبکه معنیش پیاده باشد چنانچه در [سوانح اکبري] در بیان کیفیت جنگ هیمو بجای کَندَلان شده پیاده شده نوشته *

بادپایان آتش کردار کار تمام میساختند - و گروه گروه فدائیان تیرانداز از اطراف و جوانب برآمده داد کارزار میدادند - علیقلی خان شیبانی (که لشکر قول بحسن اهتمام او رونق داشت) در جائی واقع شده بود که جرّے کلان درپیش داشت - که فیلان در برابر آن عبور نمیتوانستند کرد دلاوران پرخاش جو و مردان شیرحملهٔ قول برجای خود پای ثبات افشرده قابوی تاختن می جستند و چندان تحمّل کردند که فیلان از اطراف و جوانب قول برگذشتند - بعد ازان از عقب مخالفان درآمده داد تیراندازی و تیغزنی میدادند - و هیموی تیره بخت بدروز خود بر فیل هوائی نام (که از فیلان سرآمد او بود) مغرور نفس و هواسواره نظر بر دهانهٔ پرُدلان تیغ زن و کشاکش غازیان صف شکن داشت - چپقلشهای مبارزان عساکر اقبال بدیدهٔ عبرت(۲) دیده جوقی از فیلان مست همراه خود ساخته هر تردّدے (که در حوصلهٔ طاقت داشت) و هر تهوّرے (که مکنون باطن فتنه سرشت او بود) ظاهر ساخته حملهای قوی و جرأتهای عظیم کرده بسیارے از زیر دستان عساکر گردون شکوه را از پای درآورد - و بهگوانداس (که از برگشیدههای او بود - و در کار نبرد از تیرپرستان امتیاز داشت) پیش او پاره پاره شد - و شادی خان جنگ کرده پایمال بادپایان موکب اقبال گشت - ناگاه در اثنای گیر و دار تیرے از کمانخانهٔ غضب الٰهی بچشم هیمو رسید - و کاسهٔ چشمش شکافته از پس سر او گذرا شد - همانا که باد پذیرا و دود فروز آن سیه بخت تیره درون همان بود که ازان روزن برآمد جمعے (که در حواشی او تگ و تاز داشتند) چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بارودی همّت سست کرده دل از دست دادند - و بیدست و پا شده دیگر کمر طاقت نه بستند - و شکست بر لشکر او افتاد - هر کدام خاک ادبار بر فرق بیخته و آبروی جلادت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند - دربن هنگام شاه قلیخان محرم با چندے از شیرمردان کارزار بفیلے (که هیمو بران سوار بود) رسید - و نمیدانست که هیمو بران فیل سوار است - قصد کشتن فیلبان کرد - تا آن فیل را بطریق اُلجا از جملهٔ غنائم خود سازد - فیلبان بیچاره (که نه مغفر حقیقت داشت - و نه جوشن شجاعت) از بیم جان صاحب خود را نشان داد - شاهقلیخان از نوید این عطیّهٔ عشرت افزا ممنون طالع خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت - و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی امیدوار ساخت - و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شد ۰

و چون از مهبّ عنایت ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی وزید مخالفان سیه روز تبه کار بیکبارگی پشت داده نجات خود را در فرار دیدند - شیران بیشهٔ شجاعت فیلبانان را از قلّهٔ آن کوهها بضرب تیر و قوّت گرز نگونسار میساختند - و پیلان کوه منش را

---

(۲) نسخهٔ [ی] عبرت بین (۳) در [بعضے نسخه] الجاء ۰

چون باد صرصر مي راندند - جائیکه سطوت اقبال روز افزون صف آرای هنگامهٔ نبرد باشد شیرمردان صفدر را از گریز[۲] گریز چارهٔ نیست - آنچنان حیوانات بیخرد را کجا شکوه همّت مي‌ماند آمرای نصرت قرین از چنین فتحی (که تا انقراض عالم طُغرای فتح‌نامهای شهریاران والا شکوه و دیباچهٔ مفاخر جهانداران عالیقدر خواهد بود) در تقدیم مراسم شکر پروردگار شدند - و سایر عساکر فیروزي‌مآثر در کشتن گرفتنها و جمع غنائم اهتمام داشته از کشتها پشتها و از غنائم خزائنی آماده و مُهیّا ساختند - تا پنج هزار کس در میدان افتاده بودند که بحساب درآمد - و ازانها (که در گرفتن در راهها پایمال شدند) که شمار تواند کرد - و تا هزار و پانصد فیل نامي در تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد - و طایفهٔ از بهادران نصرت قرین[۳] گرفتنها را تکاپشي کرده بسیارے از مخالفان را به تیغ انتقام گذرانیده کامیاب نصرت بپایهٔ سریر اعلی معاودت نمودند - فرمان‌فرمای زمان ازین عطیّهٔ کُبری آداب سپاسداري بجای آورده هرکدام از مبارزان عساکر منصوره را بعواطف بیکران شاهنشاهي اختصاص بخشید - و در اثنای آنکه (هریکے از بهادران نیکوخدمت بدولت حضور رسیده کامیاب دین و دولت میگشت) شاه قلي‌خان محرم هیمو را بسته بدرگاه خلائق پناه آورد - هرچند ازو پرسیدند از جهالت بسخن نیامد - یا توانائی سخن‌سرائي نداشت - یا مغلوب خجالت بوده سخن را بر خود نه پسندید - بیرام خان خان خانان از حضرت شاهنشاهي التماس نمود که این سرمایهٔ فساد را بدست مقدّس خود بگذرانند - و بوسیلهٔ غزا احراز مدارج ثواب و جزا فرمایند آن خدیو خردمندي و خداوند خردمندان (که صغر سن را نقاب دانش خداداد دانسته در پردهٔ بیگانگي بوده از شورش انکار منکران و اعتقاد مخلصان فراغتے داشتند) برای هدایت ارباب استعداد بر زبان حقائق ترجمان گذرانیدند که بکشتن گرفتارے اسیر[۴] همّت عُلیا رخصت نمیدهد - و همانا که در بارگاه معدلت حضرت احدیت[۵] نیز بر چنین کارها ثوابے مترتّب نباشد - هرچند دولتخواهان ساده‌لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجّه شاهنشاهي کمتر بظهور آمد ●

بنارم این دریافت بلند را که در بطون اوراق و اذهان آفاق ازان اثرے نیست - امّا دانش نژادان بارگاه کبریا نیکو دانند که این جز در نورآباد خاطر مقدّس ذات پاک (که بے وسائط بشري و وسائل ملکي از حضرت دادار دانش‌آفرین دانانواز نور پذیر معرفت حقیقي شده باشد) پدید نیاید - چنانچه از صفحهٔ پیشانی این تخت‌نشین صورت و معني روشن است - و نیز بر معامله‌فهمان ظاهربین پیدا ست که (هرگاه بزرگ نهادے خدا شناسے در پایهٔ محبوبی ایزدي

---

(۲) نسخهٔ [د] از گریز گزیر و چاره نیست (۳) نسخهٔ [ب ه] قرین (۴) در [چند نسخه] اسیرے
(۵) نسخهٔ [ب] صمدیت ●

رسیده باشد - و داند که خلاف رضای او گزیدن خود را بر تیغ زدن است - چه بےسعیِ بشرے قهرمانِ مُبدعِ کُل او را بخاکِ مذلّت و مغاکِ هلاکت مي‌اندازد - چنانچه امروز بر مطالعه کنندگانِ روز نامچهٔ احوالِ این پادشاه سعادت اساس ظاهر میشود) او را کجا فرصتِ آنست که بتوجّهِ معنوی باطني در خاکساري و فنای اربابِ خلاف پردازد - و بر تقدیرِ فرصتِ زمان و رخصتِ خرد همّتِ والای او کجا تجویـــز آن میکند که دامانِ اقدسِ باطنِ او بچنین غبارے آلوده شود و هرگاه معامله چنین باشد تیغ‌آلودن بخونِ آنچنان خون‌گرفتهٔ ناپاک کجا - وآن شخصِ مقدّس کجا و ملتمساتِ اهلِ روزگار در چه پایه - آخر بیرام خان خان‌خانان چون دانست (که آنحضرت متوجّهِ این معني نمیشوند) خود را ازان بار داشته بمقتضای عقیدتِ موروثي (که از راهِ تقلیدِ پدران و اُستادان در آدمي جا کرده سرشتي میکنـــد) خود در تحصیلِ این ثوابِ موهوم شد و بشمشیرِ آبدارِ عالم را از لوثِ هستیِ او پاک ساخت - کاشکے آنحضرت از پرده برآمده توجّه فرمودے - یا صاحبِ حوصلهٔ دوربینے دران درگاه بودے - تا او را در بندخانه داشته مستعدّ ملازمتِ عتبهٔ اقبال ساختے - الحق بس نوکرے شایسته بود - و همّتے بلند داشت - و هرگاه تربیتِ این‌چنین بزرگے یافتے چه کارها که ازو بظهور نیامدے - و برای ظهورِ سطوتِ شاهنشاهي و آثارِ ظاهر بینان سرِ او را بکابل فرستادند - و تنهٔ او را بدارالملکِ دهلي برده بردارِ عبرت کردند - عالم از شور و شغب آرمید - و جهانیان را آسودگي و خرسندي پدید آمد ۞

واز بدائعِ کرامات و غرائبِ خارقِ عاداتِ حضرتِ شاهنشاهي (که درین ساخته از مکمنِ بطون بر منصّهٔ ظهور جلوه‌گري فرموده) آنست که در دارالسلطنهٔ دهلي در هنگامے (که حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بعد از فتحِ اسکندر بآنجا تشریف آورده بودند) در تصویرخانه بموجبِ اشارتِ عالي مشقِ تصویر میفرمودند - و نادره‌کارانِ باریک‌بین (چون میر سیّد علي مصوّر و خواجه عبدالصّمد شیرین‌قلم که از بےبدلانِ این فن اند) در ملازمت بـوده راه و روشِ این کارِ بدیع مذکور میساختند - روزے در کتابخانهٔ حضرتِ جهانباني آن نسخهٔ جامعِ (۳) الٰهي بجهتِ تشحیذِ خاطر بتصویرِ توجّه نموده صورتِ آدمي نگاشتهٔ قلمِ الهامي‌رقم ساختند بطریقے که عضوعضوِ آن تمثال از هم جدا افتاده بود - یکے از دولت‌یافته‌های حضور آن نقشِ بدیع دیده استفسار نمود - بر زبانِ غیب‌ترجمانِ آنحضرت گذشت که این صورتِ هیموست و حال آنکه دران وقت نام و نشانے از هیمو نبود - مستمعان حقیقتِ کار در نیافته از استکشافِ آن باز ماندند - و در آنروز (که بیرام خان التماس مینمود - و کوشش میکرد که هیمو را بدستِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] سرکشي (۳) در [چند نسخه] جامعهٔ ۞

اقدس خود بشمشیر بگذرانند) بر زبان مقدّس گذشت که من کار این مغرور را درانروز ساخته ام و بند از بند جدا کرده‌ام - و اشارت بهنگام این تصویر فرمودند - سبحان‌الله دران سن در چه وقت و بچه طرز بزبان فعل و لسان قول خبر این واقعهٔ دولت افزا داده بودند - آرے امروز و فردا و دي و حاضر و غایب پیش آخشیجیان ظاهر باشد - امّا پیش نور پروردان ایزدي (که گوهر پاک این شاگردان حق و آستادان عقل مظهر نور الٰهي و مطلع خورشید حقیقي ست) آیندهٔ (۲) چون گذشته در خدمت حال است - و غایب چون حاضر در شرف حضور - کسے که خدا را حاضر داند دانستن غایب چه کار - حاشا حاشا آنچا غایب نباشد - سالک شاه‌راه ارادت ابوالفضل (که راقم این دیباچهٔ افضال است) روزے صورت این واقعهٔ کرامت بنیان را از آنحضرت پرسید - فرمودند که مُلهم غیب خبرے بر زبان ما داده‌بود - سرّ این کار او بهتر داند - درخشیدن نیّر حقیقت آنچنان و پرده‌گزیدن اینچنین - قوي حوصلهٔ عالي‌فطرتے [که با چندین خمخانهای اقسام بادهٔ هوش ربا (که پهلوانان راه را نے ازان بدمستي میرساند - یکے می آغاز جواني - دوم بادهٔ دولت صوري سیوم شراب سطوت معنوي - چهارم بادهٔ حسن ظاهري - پنجم مُدام لطف باطني) بهوش والا بوده خود را ندیده دیدبانی الٰهي نماید] مقصود او را عاشق او گردانند - و دولت را ملازم آستان امّید او سازند - من (که معتکف شبانه روزی این عتبهٔ اقبالم) بیاد ندارم که بر کسے نگاه لطف انداخته باشند یا از روی اُنس مخاطب ساخته حرفے فرموده که بدمست نشود - و در نشست و خاست و گفت و شنید با بر کشیده‌های او تغیّر روشن ننماید - بالغ نظران خرد پرور نیکو دانند که اندازهٔ حوصلهٔ کسے (که چندین بادهٔ مرد افکن بکار برد - و هوشمندیش او روز بروز افزون گردد) که تواند شناخت لیکن سعادت‌پیوند آگاه‌دل این قدر دانند که نگاهبان او تربیت حق باشد - و چنین فتوحات عُظمی او را باسهل وجوه دست دهد - و چنین موهبتے بزرگ و کارے شگرف و مهمّے بدیع در روزگاران کمتر روی نماید ۞

و یکے از غرائب کرامات آنکه درین اثنا (که از قصبهٔ جالندهر بجهت تسخیر هندوستان و استیصال هیمو نهضت عالي واقع شد) روزے بمیرآتش حکم معلّی سعادت نفاذ یافت که بجهت مسرّت خاطر وتماشای مردم اقسام آتشبازي سرانجام نماید - و درانمیان صورت هیمو ساخته بدارند و پُر(۳) کرده در آتش اندازند - کار پردازان کارگاه اقبال در اندک فرصتے گلزار آتش سرانجام دادند و درین اثنا صورت هیمو را نیز آورده سوختند - در ظاهر هنگامهٔ بزم بازي گرم ساختن بود و در معني خرمن هستیٔ بدخواه سوختن - آرے کسیکه در لباس نشاط و بازي چنین کارهای والا

---

(۲) نسخهٔ [ه] گذشته و آینده (۳) نسخهٔ [ط] و دارو پرکرده ۞

سرانجام نماید او را زیبد که با چنین مردم در پرده درآمده جمال معنوی خود را ننماید و در کار خود بصورت بی‌پروائی باشد - و بی شایبهٔ تکلّف درین مراتب (که والا نژادان عالی‌همّت عزیمت تسخیر هندوستان کرده کارزار فرموده‌اند) هرگز چنین کارنامه بظهور نیامده چنانچه بردانندهٔ داستانهای باستانی باندک تأمّلی ظاهر میشود - چه در هیچ‌مرتبه ازین مراتب سابقه[۲] (که فرمان روایان دادگر قصد هندوستان کردند) هیچ یکی از والیان هند باین شجاعت و داعیه و تدبیر نبود - بلکه در سرانجام ملک خود درمانده بودند - بخلاف این مرد مردانه که پیوسته تسخیر اقالیم دور دست را اندیشمند بوده سرانجام یورشهای عظیم مکنون خاطر میداشت - و الحق آنچه هیمو را بخت مساعدت کرده بود فرمان‌فرمایان هندوستان را دران اوقات میسّر نبود [از هجوم سپاهیان کارطلب - و فراوانی مبارزان کارزار - و افزونی اسباب توپخانه (که جز در ممالک روم ازان نشان نتوان یافت) و بسیاری فیلان زبردست که یکی برای برهم زدن لشکری کفایت کند] مولانا شرف‌الدّین علی یزدی در ظفرنامه در مبارزت[۳] حضرت صاحبقرانی (که در هند بظهور آمد) شرح ملاحظات بهادران لشکر و عظمت والی هندوستان چگونه بیان میکند - و بتفاخر مرقوم میسازد که صد و بیست فیل جنگی دران جنگ عظیم بتصرّف اولیای دولت درآمد - و بر تاریخ دانان هُشیارمغز حال والی آن زمان روشن است که به نسبت هیمو کدام پایه را داشت - و درین کارنامهٔ عبرت افزا (که اندکی از بسیار گزارش یافت) هزار و پانصد فیل بدست فرمان‌پذیران بارگاه والا در آمد - سایر معاملات را ازین قیاس میتوان کرد - و کمّیت خزائن و سایر اسباب و آلات فرمان‌روائی خود کجا بشمار درآید - و این میدان فتح و نصرت همان جای میمنت‌گستر است که حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بسلطان ابراهیم نبرد فرموده رایات فتح برافراشته بودند چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم پذیر شد - و در همین روز بهجت افزای (که بتائید الٰهی چنین فتحی بزرگ روی داد) سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت‌یافتگان و حراست دارالملک دهلی از آسیب اوباش تعیّن فرمودند - و او بمسارعت نموده خیلی از دقوس شریره و اشخاص معطّله را از زندان زندانی خلاص ساخت - و ناظم پراگندگیهای ممالک شد - و غنائم فراوان بدست او افتاد - روز دیگر موکب اقبال ازانجا نهضت فرموده بساعتی (که اخترشناسان کاردان گزیده بودند) پرتو وصول بر ساحت قُدس‌مساحت دارالملک دهلی انداخت - و بنور معدلت و زیور نصفت آن دیار سعادت پرتو روشنی‌افزای نظارگیان گشت - و اکابر اشراف و هنرمندان هر فن و نادره پردازان هر صنف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته

---

(۲) در [چاد نسخه] سالفه (۳) در [اکثر نسخه] مبارزت‌نامهٔ .

زبان شکر بمبارکباد گشادند - و مجنون خان قاقشال حسب اخلاص راجه بهاربمل را (که درمحاصره مشاهده نموده بود) بعرض مقدّس رسانید - و بمقتضای رافت ذاتی فرمان طلب شرف صدور یافت - و راجه فرمان پذیر گشته احراز زمین بوس عبودیت نمود - روزے (که راجه و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخره بخشیده برای رخصت ببارگاه سلطنت آورده بودند) آنحضرت بر فیل مست سوار دولت بودند - و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید - و مردم یکسو میشدند - نوبتے این فیل مست بطرف راجپوتان دوید - این طبقه را چون (اعتصام کامل بر اخلاص خود بود) ایستاده ماندند - و این ایستادن بنظر بلند بین حضرت شاهنشاهی پسندیده درآمد - و استکشاف از احوال راجه فرمودند بر زبان غیب ترجمان گذشت که ترا نهال خواهیم کرد - و همچنان شد - چنانچه نگاشته آید *

شکر ایزد جهان آرای که هندوستانیان را بلکه جهانیان را سرے پدید آمد - که بزرگیٔ او را دفترها بسند نیاید - و دانش او را کتابها کفایت نکند - بمیامن عدالتش باغ همیشه بهار هندوستان طراوتے خاص یافت - و حق پرستان دادار بنده را اعتضادے قوی بدست افتاد و بشکرانهٔ این موهبت کبری جشنهای بزرگ ترتیب یافت - و گنجهای انعام در دامن روزگار افشانده شد - عاطفت شاهنشاهی گروهے را (که در پیشگاه جان سپاری جوان همّت نموده بودند) باصناف نوازش سرفراز گردانید - شریف و وضیع و خرد و بزرگ بجزائل عطایا کامیاب گشتند - ازانجمله علیقلی خان شیبانی را بخطاب خان زمانی سرفراز کردند و سرکار سنبل را با سایر پرگنهای میان دوآب بجایگیر او مقرّر ساخته بجهت انتظام مهمّات آنحدود رخصت فرمودند - و عبدالله خان اوزبک را بشجاعت خانی مخاطب ساخته بسرکار کالپی اختصاص بخشیدند - و اسکندر خان را خان عالم خطاب دادند - و مولانا پیرمحمّد شروانی را بلقب ناصرالملکی ملقّب ساخته در رکاب نصرت اعتصام داشتند - و قیاخان بانتظام ممالک دارالخلافهٔ آگره و آنحدود نامزد شده - رای ممالک آرای شاهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت را بهر ناحیتے فرستاده نظام بخش و آرامده عرصهٔ دلگشای هندوستان شد *

درین اثنا بمسامع علیّه رسید که حاجی خان غلام شیرخان افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر گردکردن امتیاز تمام داشت) در الور و آنحدود بوده دم خودسری میزند و نیز پدر و زن هیموی سیه بخت و سایر اسباب و اموال او دران سرکار است - ناصرالملک را با جمعے از جان سپاران درگاه و معتمدان کارآگاه باین خدمت تعیّن فرمودند - حاجی خان

---

(۲) در [اکثر نسخه] هندوستان را *

از صدمات افواج قاهره هراسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت - و الور و تمامی سرکار میوات بتصرّف اولیای دولت قاهره درآمد - و ازانجا بحدود قصبهٔ دیوتي[۲] ماچاري (که بنه و بار هیمو آنجا بود) روان شدند - جای مستحکمی بود - تردّد و کارزار بسیار شد و پدر هیمو را دستگیر ساخته زنده پیش ناصرالملک آوردند - مشارالیه او را بسوی دین خود راهبري نمود - آن پیر کهن‌سال جواب داد که هشتاد سال است که درین کیش ایزد خود را پرستارم - درین وقت ترک دین خود چگونه کنم - و به مجرّد بیم جان نا فهمیده چگونه در طریق شما درآیم - مولانا پیر محمّد سخن او را ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و ازانجا فتح‌نموده با غنائم فراوان و پیلان فیل آمده استلام عتبهٔ اقبال نمود - و مورد نوازش خسرواني گشت - و حاجي خان از قصبهٔ الور برآمده بجانب اجمیر و آنحدود روان شد - که مامنی برای عیال خود خیال کرده و سپاهیان گذاشته آمادهٔ جنگ و ستیزه گردد - رانا [که زمیندار بزرگ بود - و پسر آن رانا بود که با حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني آنطور (که مذکور شد) پیکار نموده شکست یافته بود] از و چیزها طلبید - و تکلیفهای[۳] ملایطاق نمود - ناگزیر میان او و رانا در نواحی اجمیر محاربهٔ عظیم روی داد - از حاجي خان مذکور و مظفّرخان شرواني (که وکیل او بود) درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد - عاقبت کار (چون رانا مغرور کثرت لشکر بود) شکست یافت - و حاجي‌خان آمده اجمیر و ناگور و آنحدود را بتصرّف خود درآورد ۰

چون استیلای حاجي‌خان بسماع علیّه رسید محمّد قاسم خان نیشاپوری و سیّد محمود[۴] بارهه و شاه قلي خان محرم و طاهرخان و خرّم سلطان و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعیّن فرمودند و چون (ساحت ولایت دهلي و میان دوآب از خس و خاشاک معاند و مخالف رُفت و زرب یافت) رای جهان‌گشای چنان تقاضا فرمود که پرتو التفات برممالک شرقیّهٔ هندوستان انداخته آید تا آن ملک وسیع (که مرغزار دولت و اقبال است) از غبار ارباب فتنه و فساد شست و شو یابد درین اثنا بموقف عرض رسید که خضرخواجه خان را با سکندر سور در نواحی لاهور جنگ واقع شده و خضر خواجه خان تاب ایستادن نیاورده بلاهور درآمده است ۰

و تفصیل این اجمال آنکه در سوالف احوال مرقوم صحائف اجمال شده بود که (چون موکب اجلال از عرصهٔ جالنده بجهت استیصال هیمو دهلي رویه نهضت فرمود) بمدافعهٔ اسکندر خضرخواجه خان مقرّر شده بود - و اسمٰعیل بیگ دولدي و علي‌قلي خان و میر[۵] لطف

---

(۲) نسخهٔ [ا] دیوتي ما چاري - و در [بعضی نسخه] دیوتي ما جاري - و در آئین اکبري دیولي ساجاري نوشته (۳) نسخهٔ [هـ ي] و تکلیفات (۴) نسخهٔ [هـ و ح] محمد (۵) در [بعضی نسخه] میرلطیف ۰

و شاه‌قلي نارنجي و خالق بردي بيگ و جمعي كثير را همراه او ساخته بودند - اُمراي عظام رفته در لاهور توقّف داشتند - در چنين وقت (كه غوغاي هيمو سرمايهٔ آشوب روزگار شد - و بو اُمرا چنين شكستي در حدود دهلي روي نمود) ملّا عبد الله سلطان‌پوري [كه از گربزت و روباه بازي از افغانان خطاب شيخ الاسلامي - و از حضرت جهانباني جنّت‌آشياني خطاب مخدوم الملكي براي خود گرفته بود - و از فتنه اندوزي (كه در سر داشت) و آب در روئي (كه در نهاد او بود) بظاهر خود را از اوليای دولت ابدقرين وا نموده در باطن بافغانان سرے داشت] بسكندر مقدّمات نوشت - و او را اغوای برآمدن[۲] از كوه كرد - سكندر جمعي از اوباشان افغان و بعضے از زميندارانِ كوهستانِ پنجاب را با خود فراهم‌آورده از كوه برآمد - و در پنجاب توجيه مال كرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بحراست حاجي محمّد خان سيستاني گذاشته بدفع او برآمد و چون (حاجي محمّد خان سيستاني را اعمال ناشايستهٔ ملّا عبد الله يقين شد) او را بقين و شكنجه پاداش نمود - و نيمهٔ تن او را در زمين كرده بعضے از زرهای او (كه گوركردهٔ دست بُخل او بود) از زمين برآورد - و چون (خضر خواجه خان نزديك بقصبهٔ چمياري[۳] رسيد - و فاصله قريب ده كروه مانـــد) دو هزار كس گزيدهٔ خود را از لشكر جدا ساخته پيش فرستاد - و سكندر فرصت از دست نداده بجمعيّتي فراوان روبرو شد - و جنگ عظيم در گرفت - و آنمردم را برداشت خضر خواجه خان ايستادن را صلاح وقت ندانسته پای عزيمت بضبط لاهور آورد - و سكندر اندك تعاقبي نموده تحصيل ولايت مفت وقت دانست - و چون (اين خبر بمسامع قدسيّه رسيد) عجالة الوقت سكندر خان را (كه بخان عالمي امتياز بخشيده بودند) سيالكوت و آنحدود را جايگير كرده پيشتر باستعجال تمام روانه ساختند كه اعتضاد خضر خواجه خان باشد *

توجه موكب مقدس حضرت شاهنشاهي از دارالملك دهلي بسمت پنجاب بدفع فتنهٔ سكندر و تعاقب او و محاصرهٔ قلعهٔ مانكوت

چون از صادر و وارد چنين مسموع شد [كه با سكندر لشكرے فراهم آمده - تا آنكه (موكب اقبال شاهنشاهي عنان عزيمت بآن‌صوب منعطف نفرمايد) عقدهٔ اين كار مشكل بآساني گشوده نخواهد شد] لاجرم عزيمت ممالك شرقيّهٔ هندوستان را موقوف داشته ارادهٔ يورش پنجاب مصمّم همّت عالي شد - و از تفاؤلات بديعه آنكه جمعـــے از ملازمان بساط عزّت از ديوان لسان الغيب تفاؤل نمودند - اتّفاقًا اين بيت برآمد * بيت *

سكندر را نمي بخشند آبے * بزور و زر ميسّر نيست اين كار

---

(۲) نسخهٔ [ه] بدر آمدن (۳) نسخهٔ [ا] جماري - و نسخهٔ [ز] جمياری - و نسخهٔ [ح] چماري *

دلِ معنی دوستِ مخلصانِ دوربین را اعتضادے تازه روی داد - و خاطرِ ظاهر آرایان را ازین بشارت ثباتِ پای بهمرسیـــد - آرے چون (ایزدِ جهان‌آرا اقبال افزای این دولتِ ابدقرین است) دوربینانِ انجمنِ معنی را نظر بر فروغِ جلال و جمالِ آن برگزیدهٔ ایزدی انداخته از جمیع اندیشهای رسمیِ روزگار فارغ بال میگرداند - و گروهے را (که از دولتِ باغ نظری نصیبه نیست) در چنین اوقات (که خواطر باضطراب میگراید) بامثالِ این تفاولاتِ مسرّت بخش دلهای پریشان را اطمینان می‌بخشد - لاجرم فرمانِ جهان مُطاع شرفِ نفاذ یافت که اُمرای کبار و نوئینانِ عظام و سایرِ بهادرانِ اخلاص‌گزین و دلیرانِ عقیدت اندیش سامان و سرانجام یورشِ عالی نموده ملازمِ رکابِ آسمان قباب باشند *

و چون (سامانِ این یورشِ عالی بروجهِ دلخواه سرانجام یافت) خاطرِ نکته‌دان از جمیعِ مهمّاتِ ملکی جمع فرموده (با آنکه لشکرِ سرما کمال طُغیان داشت) بتاریخِ بیست و ششمِ آذرِ ماهِ الٰهی موافقِ دوشنبه چهارمِ شهرِ صفر مهدی قاسم خان را بحراستِ دهلی گذاشته برهمنوئی طلیعهٔ اقبال بجانبِ پنجاب نهضت فرمودند - منزل بمنزل شکارکنان آهسته آهسته این یورشِ انتظام‌بخش میفرمودند - هم مراسمِ داد و دهش بتقدیم میرسید - و هم لوازمِ مسرّت و شادمانی (که ناگزیرِ نشأهٔ تعلّق است) سرانجام می‌یافت - و عالمیان از اقطارِ عالم بصیتِ آثارِ مکرمت و انوارِ معدلت از ترک و تاجیک فوج فوج آمده خود را پای‌بندِ اقبال میساختنـــد علی‌الخصوص از کابل و بدخشان و قندهـــار روزے نبود که جمعے کثیر از هواخواهانِ قدیم و جدید آمده پیشانی نیاز بسجدهٔ درگاه سلاطین پناه نوازی نمی‌ساختند - و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانهٔ بیرام خان خان‌خانان از کوچِ سعادت سرشت (که از نژادِ خانانِ میوات بود) بتاریخِ ششمِ ذی ماهِ الٰهی موافقِ پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندے متولّد شد نامِ او عبدالرّحیم نهادند *

و مجملے از مقدّمهٔ احوال آنکه دران ایّام (که حضرتِ جهانبانی عرصهٔ دهلی را بقدومِ معـــدلت‌آرا زیب و زینت بخشیدند) بـــرای تسلّی زمینداران اولیای دولت بفرزندانِ این طبقه نسبت میکردند - ازانجمله جمال خان عمزادهٔ حسن خان میواتی (که از زمینداران معتبرِ هندوستان بود) بشرفِ زمین‌بوس سربالند گشت - او را دو[۲] صبیّهٔ جمیله بود - عاطفتِ خسروانی دخترِ کلانِ او را در حبالهٔ عقدِ خود درآورده او را بمفاخرت و مباهات عزّ امتیاز بخشید و همشیرهٔ خردِ او را در عقدِ بیرام خان خان‌خانان درآوردند - و دریغولا (که رایاتِ شاهنشاهی

(۲) در [اکثر نسخه] دو صبیه بود *

متوجّهِ دفع هیمو شد) خان‌خانان مردم خود را بلاهور فرستاده بود - درین هنگام (که همّتِ عُلیا متوجّهِ فتوحاتِ بی‌اندازه است) این نوید رسید - و شگون گرفته عشرت‌افزای گشتند - بیرام‌خان جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجای آورد - اختر شناسان بزرگی و شایستگیِ او را از دلائل زایچهٔ طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب به تربیتِ حضرتِ شاهنشاهی سربلند شده به پشت‌گرمیِ اخلاصِ خود خدماتِ عالی بتقدیم رساند - و بکارسازیِ طالعِ مسعود بمراتبِ والا رسد - و سواد خوانانِ صحائفِ پیشانی سطورِ عقیدت از خطوطِ ناصیهٔ حالِ او خوانده بمژده‌های گرامیِ مسرّت(۲) بخشِ دلهای اخلاص سرشت شدند - و الحق بتوجّهِ حضرتِ شاهنشاهی (که اکسیرِ اهلیّت و کیمیای جوهرِ سعادت است) همانطور بظهور آمد - چنانچه روز بروز انوارِ فراوانیِ رُشد و آثارِ افزونیِ اخلاص از پیشانی او خوانده میشد(۳) - و حقیقتِ آن مجملاً در هر جا در محلّ خود نگاشتهٔ قلم تفصیل خواهد شد *

چون (حدودِ جالندهر مخیّمِ اردوی معلّی گردید) اسکندر افغان (که دران ولایت رایتِ فتنه و فساد افراخته بود) خود را بطرفِ کوهستانِ سوالک (که مفرِّ معهود و مستقرِّ مقرّرِ او بود) کشید - که روزے چند دران جبالِ مستحکم بسر برده منتظرِ وقت باشد - و موکبِ ظفر نشان بداعیهٔ صواب انتقما (که یکبارگیِ فسادِ او را از میان برداشته شود) دفعِ او را پیش‌نهادِ همّتِ جهانگشای ساخت - و دشواریِ راه و صعوبتِ جا در پیشگاهِ فطرتِ عالی نمنوده بعزمِ درست و قصدِ جزم از دُنبالِ سکندر بجانبِ کوهستانِ سوالک (که عالمے ست دیگر - و گریزگاهِ خود سران و گردن‌کشانِ ممالکِ هندوستان) توجّه نموده بعرصهٔ قصبهٔ دیسوهه(۴) نزولِ اجلال فرمود و ازانجا فضای دلگشای قصبهٔ دهمری بوردِ موکبِ معلّی گلستانِ دولت و بهارستانِ اقبال شد *

آغاز سال دوم الٰهی از تاریخ جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی
یعنی سال اردی بهشت از دور اول

دران منزل فیض‌محمل(۵) سرمایهٔ رونقِ هستیِ جهان و جهانیان و پیرایهٔ آرایشِ زمان و زمانیان نیّرِ اعظم عطیّهٔ بخشِ عالم در بیتِ الشّرفِ خویش بمرکزِ اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را به نفحاتِ ربیعیِ طراوتِ نو و نضارتِ تازه رسانید - و همانا که حمل را بیتِ الشّرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیانِ خاکسار را بتربیتِ خاص شرفِ سعادت داده حیاتے(۶)

---

(۲) در [بعضے نسخه] مسرت پیرای (۳) در [چند نسخه] میشود (۴) نسخهٔ [ه] دیسوه - و نسخهٔ [ز] دیسوهنه (۵) نسخهٔ [ب ه] محل - و نسخهٔ [ح] محفل (۶) نسخهٔ [ب] حیاتے *

بتازگي مي‌بخشد - والاّ پايهٔ آن شرف بخش اجرام علوي و اجسام سفلي برتر ازآنست که مکان را خطاب بيت الشّرفي آن روشنائي بخش انجمن هستي داده آيد - و بالجمله اين نيّر گيتي آراي در شب پنجشنبهٔ متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقيقهٔ شب چهار شنبهٔ نجومي بيست و هفتم ربيع الثّاني سال (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار قمري از چشمهٔ حوت به نزهتگاه حمل آمد - و نوروز جهان‌افروز عالم آراي گشت - و آغاز سال دوم از تاريخ الٰهي شد * نظم *

شکر انصاف بر زبان بهار * گفت بلبل چو مردم هشيار
عنبرين گشته از نسيم صبا * از مسام زمين مشام هوا
دشتها پُر لحاف بالين * باغها پُر عروس بے کابين
راغ پُر تختهای سقلاطون * باغ پُر فرشهای بوقلمون
مرغ دلان فراز گلبن و گل * مست بے مُطربان و ساغر و مُل

همانا که وقوع چنين نشاطے در پيشگاه مقصدے عالي دليلے‌ست واضح بر حصول مقصد و مژده ايست بغايت روشن - که کار پيش گرفته سعادت انجام و انجام سعادت يابد - چنانچه بنقد وقوع اين يورش و ادبار سکندر درين معامله ارباب بصيرت را آگاهي بخشيد - که باندک فرصتے فرار اختيار نموده بقلعهٔ مانکوت درآمد - و حضرت شاهنشاهي با موکب عالي محاصره نموده بدولت و اقبال تسخير آن قلعه فرمودند - تفصيل اين اجمال آنکه دران هنگام (که اسکندر از هول موکب نصرت قرين راه فرار پيش گرفته بکوهستان سوالک درآمده بود - و قصبهٔ دهمري[۲] مخيّم سرادقات اقبال گشته) پيوسته خبر مي‌آمد که مطلب آن مُدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال را کشيده در جاهای تنگ درآورد - و دران تنگناهای قلب کمر اهتمام بستيزه به‌بندد حضرت شاهنشاهي گوش برين سخنان ننهاده به‌آئين شايسته پيشتر توجّه فرمودند و ناصرالملک را با جمعے‌کثير از بهادران کارطلب بتاخت و تاراج زمينداران آن کوه فرستادند - مبارزان نصرت قرين در اندک فرصتے به نيروی تائيد الٰهي بسيارے از راجهای آن کوه را تاديب و تنبيه لايق نموده تمامی اسباب و اموال را از غنيمتهای وقت شمردند - و کوهستانيان بدگوهر (که بانديشهای نادرست باسکندر جمع شده بودند) جدا شدند - و سنگ تفرقه در جمعيّت آن بدنيت افتاد - و بے‌جنگ فرار اختيار کرد - حکم معلّی از پيشگاه قهرمان اصدار يافت که دلاوران چابک دست بتعاقب اين گم گشتگان بادية ادبار بشتابند - و به نيروی بازوی اقبال سر اين مُدبران را بدست آورند - جمعے از دليران لشکر ايلغار کرده به بعضے از اردوی او رسيدند - و اسکندر

---

(۲) در [جميع نسخ] دهمري نوشته (۳) نسخهٔ [د] کوهيان *

ازین تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطرار بقلعهٔ مانکوت (که سابقاً برای روز بد خود آماده داشت) انداخت - پیش دستان سپاه منصور شتافته اردوی او را غارت نموده از تحصّن این مدبر معروض بارگاه اقبال داشتند *

و قلعهٔ مانکوت قلعه ایست متضمّن بر چهار قلعهٔ استوار - که سلیم خان در هنگام (که بقصد استیصال گروه کفران رسیده خایب و خاسر برگشته بود) این قلعه را بطرز غریب بر فراز کوهچها (که مقارن هم بوده‌اند) بر سر هر کوهچهٔ قلعهٔ بسنگ و ساروج ساخته‌بود - و تمامئ آن قلاع بنظر بیننده یک حصن زیاده در نمی‌آید - اصل آن جای (که اساس این حصون حصینه نهاده‌اند) در حدّ ذات خود جائے ست بغایت محکم - لشکرها را • بآن وصول مشکل - و بر تقدیر وصول دست بر ساکنان آن یافتن بس دشوار - آبهای گوارا فراوان دارد - و آذوق چندانکه خواهند - نکیف که در چنین مکانے (که قلعهٔ خدا آفریده (۲) وصف حال او باشد) قلاع حصینه بران اساس یابد - و اورا مقصود اصلي از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که (چون نهضت رایات حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بصوب هندوستان شود) برای لشکر پنجاب مفرّے (۳) و مامنے باشد - و بخراب آباد باطن او میگذشت که لاهور را ویران ساخته آنجا آبادان سازد - و لشکرے انبوه را آنجا گذارد تا دران مامن بسر برده محافظت این حدود نمایند - و باعث بر خرابئ لاهور آنکه چون آن شهرے ست بغایت بزرگ - و مسکن اقسام تجّار و اصناف مردم (که باندک توجّهے لشکرهای عظیم را ازانجا توان سرانجام داد - و یراق فوجها در ساعتے ازان مهیّا توان کرد) مبادا عساکر اقبال این دودمان ابد قرین آنجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند - و کار از علاج بگذرد - پیش ازانکه (این اندیشه بعمل آید) بهمان نیت ناپایدار از تنگنای هستي برآمد *

و بالجمله چون (فرار نمودن سکندر و متحصّن شدن او بمسامع اقبال رسید) ازانجا (که عزیمت سلطاني (۴) تلو احکام یزداني ست) حضرت شاهنشاهي (با عزمے درست و رائے روشن و نیتے حق پسند) رنج خویش را منظور نداشته آسایش جمهور عالمیان را وجه همّت جهانگشای گردانیده متوجّه محاصرهٔ آن قلعه شدند - تا شرّ آن فتنه انگیز را از سر کافّهٔ انام دور ساخته دولت آرای باشند و بدلیغ مُطاع از مکمن سطوت ارتفاع یافت که بخشیان لشکر آرای بآئین شایسته مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نمایند (۵) - و افواج قاهره قلعهٔ را از روی تمکین مرکز وار در میان گرفته دایرهٔ محاصره بر دور آن کشیدند - و همواره بآداب قلعه گیري و مراسم تردّد و شجاعت گستري پرداخته داد جانسپاري میدادند - مادهم خان (که در بساط قرب حضرت شاهنشاهي اختر بخت بلند داشت)

---

(۲) در [اکثر نسخه] خدا آفرین (۳) در [بعضے نسخه مفرے (۴) نسخهٔ [ح] تولم (۵) در [اکثر نسخه] نمودند *

روز اوّل در پای قلعه رفته دست بردے شگرف بروی کار آورد - که کارنامهٔ شجاعت تواند شد و تفصیل این اجمال آنکه وقتیکه (عساکر نصرت قرین بپای قلعه رسیدند) گروهے انبوه از دلاوران نامیِ افغان (که سنجق شجاعت بر کاخ بهرامی می‌افراختند) کمان دعوی بر پیشطاق استکبار نهاده ازحصار برآمدند - و شمشیرهای خون چکان علم‌کرده بر ساحت دروازه جولان غرور نمودند - ادهم خان یکّه‌تازی نموده شیرمردانه تنها میان آن گروه درآمد - و بقوّت دست همّت و زور بازوی شجاعت چند مرد نبرد ایشان را فرود آورده بخاک و خون غلطانید - و همچنان بپای‌پائی و چابک روی بازگشت - و بصدای آفرین و احسنت سرافرازی یافت - و همچنین هرروز سران جنگ درست و زبردستان کارطلب از موُرچلهای خود پیشدستی کرده دست بردهای نمایان میکردند - و لشکر مخالف باس قلعه و آئین احتیاط مرعی داشته بضرب توپ و تفنگ هیچ مضایقه را پیرامون قلعه گشتن نمیگذاشتند - و دران تنگنای ادبار آنچه از دست و بازوی این مشقی تیزه روزگار می‌آمد بجای می‌آوردند - امّا بصاحبان اقبال[۲] مؤیّد ستیزه چه حاصل - و بوالیان والاطالع عربده را چه فایده ۞ ۞ بیت ۞

ما تیغ برهنه ایم در دست قضا ۞ شد کُشته کسے که خویش را برما زد

و از جملهٔ سوانحے (که در ابتدای ایّام محاصره روی داد) آنست که بهادرخان برادر خان زمان (که در زمین‌داور گرد فتنه و فساد انگیخته بود) و غبار شورش و آشوب بر سر خود بخته) شرمنده و سرنگنده از زمین‌داور آمده بزمین بوس سرافراز گشت - و بوسیلهٔ سفارش بیرام خان خانان سزای اعمال نا شایستهٔ او در کنار او نه نهادند - خانخانان اگرچه مهربانی در حقّ او اندیشید امّا درمعنی برای او اسباب فتنت و بدکاری سرانجام داد - قطرت اصلی آنست که آدمی را به بدکرداری سزا داده نوعے تربیت نماید که دیگر پیرامون بدی نگردد ۞

و مجملے ازین قضیّه آنکه (چون رایات نصرت پیرای حضرت جهانبانی جنّت آشیانی به تسخیر هندوستان نهضت فرمود) قندهار (که بجایگیر بیرام خان مقرّر بود) باهتمام شاه‌محمّد قندهاری (که از عقل و اخلاص مورد اعتماد بود) آرایش داشت - و زمین‌داور بداوری بهادر خان تفویض یافته بود - چون هندوستان مهبط امن و امان شده مستقرّ اورنگ خلافت گشت بهادر خان را بدنهادی ذاتی بجوش آمد - و خیال گرفتن قندهار در سرش افتاد - اوّل خواست که از راه مکر و فریب کافرنعمتی کرده قندهار را بتصرّف درآورد - و ازانجا (که حرام نمکی خُسران دین و دنیا بار می‌آرد) ازین اندیشهٔ تباه کارے نگشود - و شرح این سرگذشت آنکه بهادرخان

(۲) نسخهٔ [ب ج] اقبال پیوند ۞

این راز را با فرخ[۲] حسین پسر خواجه قاسم هزاره (که مصاحب او بود) درمیان نهاد - و بتدریج چندے از دیوانه سران تهي‌مغز را با یراق در خانهٔ او پنهان ساخت - و بروز معهود قرار یافت که این کمین‌کردها برآمده کار نگاهبانان دروازه بانجام رسانند - و بهادرخان نیز از دروازهٔ ماشور[۳] درآید - و باهم اتفاق نموده کار شاه‌محمّد ساخته بر قندهار متصرّف شود - در روز موعد (که این پنهان‌شدها بر سر پوشیدن سلاح بودند) بعضے از آگاه‌خاطران جاسوس‌مشرب ازین‌غدر خبردار شده بحارسان قلعه رسانیدند - در ساعت مردم بگرفتن ایشان نامزد شدند - پیشتر ازانکه بر سر این‌گروه بداندیش رسند خبردار[۴] شده سراسیمه بدروازهٔ ماشور شتافتند - دروازه مقفّل بود چون دلها بای‌داده‌بودند اقتدار بر شکستن قفل نیافتند - چندے حرکت مذبوحي کرده بخندق فیستي فرو رفتند - و برخے خود را از دیوار انداخته بپای خود بر سر درآمدند - و جمعے گریخته در خانهای شهر به پناه بدذاتان پوروی مختفي شدند - و باندک فرصتے شاه محمّد تکاپوی نموده همه را بپاسا رسانید - و بهادر خان تیره رای (چون درین حیله‌اندوزي کارے نساخت) درین‌مرتبه بزمین‌داور آمده سرانجام لشکر نمود - و اوباش واقعه طلب با خود همراه ساخته بار دیگر بخیال خام قصد قندهار کرده آمادهٔ جنگ و جدال گشت *

شاه‌محمّد (چون کمک هندوستان را دور خیال مي‌کرد) استحکام قلعه داده ملتجي بفرمان‌روای ایران شد - و نوشت که حضرت جهانباني چنان قرار داده‌بودند که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان ایشان متعلّق باشد - اکنون مناسب آنست که جمعے را فرستند - که هم تدارک طُغیان این کافرنعمت شود - و هم قندهار بایشان سپرده‌آید - انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جایگیرداران سیستان و فره و گرمسیر بسرداری علي‌یار بیگ افشار فرستادند - بهادرخان ازین‌لشکر خبرے نداشت - ناگهاني بر سر او ریختند - و جنگ سخت در پیوست - دو بار اسپ این بخت برگشته از پا افتاد - آخر کارے نساخته رو بگریز نهاد - و نتوانست که بزمین داور و آنحدود بسر برد - و شاه محمّد کمک خود را تواضع نموده عذرها در نا دادن قندهار درمیان آورد و خالي باز فرستاد - بهادرخان خایب و خاسر شده ناگزیر شرمگین بدرگاه گیتي‌پناه آمد و چون (این درگاهیست ظلّ عتبهٔ کبریا اندک پذیرد بسیار بخش - و لذّت عفو را درین درگاه روز بازارے‌ست بس گرم) گناه چنین بزرگ بخشیده مُلتان بجایگیر او مقرّر شد - و جایگیردار سابق مُلتان (که محمّد قلي خان برلاس بود) ناگور و آنحدود یافت - و بهادر خان را ازروی مراحم خسرواني سردار یک از موروثها فرمودند - و کارهای گرامي به پشت‌گرمی این دودمان

---

(۲) در [چند نسخه] فرح حسین (۳) در [بعضے نسخه] ماشوره (۴) نسخهٔ [ج] اطلاع یافته *

عالي‌ارکان ازو بظهور آمد - القصّه (هرچند متحصّنان قلعه در نگاهباني اهتمام بیشتر میکردند) بهادران نصرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده روز بروز بجدتر میشدند - و در برآوردن سرکوبها و سباطها (۲) و سایر اسباب قلعه کشائي اهتمام عظیم مینمودند - درین هنگام نوید قدوم برکات انتظام حضرات عنائف قُدس و شرائف سرادق جلال از خطّهٔ دلکشای دارالاقبال کابل ببارگاه عرض رسید که با قوافل شوق و رواحل شغف بفواحی لاهور رسیده انتظار اشارت عالي میبرند *

ورود مهد مقدس حضرت مریم‌مکاني و دیگر حضرات قدسیات ازکابل و توجه حضرت شاهنشاهي برسم استقبال

پیش ازانکه (خبر شورش میرزا سلیمان و رسیدن او بحوالي کابل بموقف عرض رسد) بمقتضای فرط شوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهي بران تافته بود که مهد معلّی و ستر مُزیّن حضرت مریم‌مکاني و دیگر پردهٔ نشینان حرم مقدّس ببوستان سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند - چنانچه پیشتر ایمائي بدان رفته بود - لیکن بواسطهٔ آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عنائف زمی در پردهٔ توقّف داشت - و باهتمام تمام منشور اقبال بنام مذعم‌خان سعادت نفاذ یافته بود که بعد از تسکین فتنهٔ میرزا سلیمان پردگیان حریم احترام را محفوف بظلال محفّهٔ مقدّسهٔ حضرت مریم‌مکاني دستقرّ خلافت روان سازد - و بعد ازانکه (گرد سقیره و غبار آشوب میرزا سلیمان بمهاب تائید ایزدي فرونشست - و ضمائر اولیای دولت ابدپیوند ازین معنی مطمئن شد - چنانچه سمت گذارش یافت) حضرات سرادق عفّت [چه بمقتضای ایمائی نفاذ (که ازحضرات شرف ظهور یافته بود) و چه بموجب اشارت حضرت شاهنشاهي] توجّه والا نموده سامان سفر هندوستان فرمودند خانه کوچهای اکثر سپاهیان جان‌سپار (که درموکب ظفراعتصام بودند) در سایهٔ محفّهٔ محفوف الکرامت آنحضرت فراهم‌آمده مهیّای این سفر برکات اثر بودند - و چون (فتنهٔ هیموی سیه بخت دران‌حدود زبان‌زد واقعه طلبان بود) این سفر قُدسي از قوّت بفعل نمي‌آمد ، تا آنکه خبر فتح داغ بر پیشانی ظلمانی فتنه اندوزان نهاد - و سر هیمو را آورده از دروازهٔ آهنین دارالملک کابل آویخته نقارهٔ شادي بلند آوازه کردند - و بعد از ادای شرائط شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود متوجّه این صوب با صواب شدند - و منعم خان (که ممالک کابل بنصفت او انتظام داشت) نیز بر افزونی دولت و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسي سمات روانهٔ هندوستان شد - تا هم در راه بدرقهٔ این قافلهٔ معلّی شود - و هم در هندوستان خدمات شایسته

---

(۲) و سباطها بقای قرشت نیز آمده *

بتقدیم رسانیده رونق‌افزای کار خود گردد - و کابل را بکاردانی و سربراهی محمّد قلی‌خان برلاس (که بطریق کمک از درگاه معلّی آمده بود) سپرد - و میرزا محمّد حکیم با والدهٔ ماجده و همشیرهای اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهی در دارالنّشاط کابل ماند - و بخواجه جلال‌الدّین محمود تُجوق حکومت غزنین قرار یافت - چون قافلهٔ اقبال بعرصهٔ جلال‌آباد رسید بجهت سامان بعضے از اسباب سفر روزے چند توقّف اتّفاق افتاد - درین اثنا مُنهیان درگاه قضیّهٔ استیلای بیرام خان و کشتن تردی‌بیگ خان بتفصیل رسانیدند - بنابران منعم‌خان فسخ عزیمت هندوستان لایق حال خود دید - و حضرات را بدرقه شده از کتل ستاره گذراند - و ازانجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس‌الدّین محمّدخان اتکه و برادران گرامیء او و خواجه عنبر ناظر و ملّا مقصود بذکالی و جمعے کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت حضرات بودند - و چون منعم‌خان بکابل رفت محمّد قلی‌خان را رخصت هندوستان داد - و بعد ازان امرا و سایر جان‌سپاران درگاه در خدمت هودج اقبال حضرت مریم‌مکانی زمام راحلهٔ عزم و عنان قافلهٔ توجّه بمستقرّ خلافت منعطف گردانیدند *

و از سوانحے (که دران راه بموجب تقدیر ازلی روی‌نمود) آنست که در همشیرهٔ اعیانیء حضرت شاهنشاهی (یکے در حوالیء جلال‌آباد - و دیگرے در نواحیء نیلاب درکتل ستاره) این جهان گذران را پدرود کردند - و حضرت مریم‌مکانی و سایر حضرات بیگمان از رحلت این جگرگوشهای دولت روزے چند بسوگواری پرداخته رضا بقضای الٰهی دادند - و شوق دیدار مقدّس شاهنشاهی جابر جمیع غموم و احزان شد - و بعد از اتمام آداب این واقعهٔ ناگزیر متوجّه مخیّم اقبال شدند و چون (مژدهٔ قدوم حضرات سرادقات عصمت در حوالیء حصار مانکوت بمسامع والا رسید) حضرت شاهنشاهی ازین نوید دلکش و بشارت جان‌فزا سلسله‌جنبان عشرت و انبساط گشته عصمت قباب ماهم انکه مادر ادهم‌خان را (که بفزونیء عقل و درستیء اخلاص نسبتے قوی بحضرت شاهنشاهی داشت - و از زمان آسایش گهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکوخدمتی بفرق منّت می‌سپرد) باستقبال محفّهٔ مقدّسهٔ حضرت مریم‌مکانی و دیگر عفائف سرادق عصمت فرستادند - و آن عصمت‌قباب در دارالملک لاهور بسعادت ملازمت حضرات قدسیّه مشرّف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی بدریافت حضرات عفائف اظهار نموده در ملازمت متوجّه مخیّم اقبال شد - و چون (ساحت نواحیء مانکوت مورد خیام دولت گشت) حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجّه عالی باستقبال فرموده خان‌خانان را بخدمت محاصره گذاشتند - و در یک‌منزلی حصار سعادت قران سعدین میسّر شد - و حضرت مریم‌مکانی را چشم آرزو بجمال جهان‌آرای حضرت شاهنشاهی (که نورافزای بصر و بصیرت ارباب دانش و بینش است) روشنی پذیر شد

و مراسم خرّمي و خوشدلي[۲] از طرفين بوقوع پيوست - و صباح آنروز بهزاران كاميابي و كام‌بخشي حضرت مريم‌مكاني و حضرت حاجي بيگم و حضرت گلبدن بيگم و گلچهره بيگم و سليمه سلطان بيگم و جمع كثير (از اقربا و منسوبان اين دودمان عالي - و متعلّقان عساكر نصرت قرين) بمعسكر اقبال نزول سعادت فرمودند - و اردوي مقدّس شاهنشاهي را (كه از امتداد مجاصره دلتنگ بود) از ورود قدسيّ حضرات و آمدن بسياري از سپاهيان اخلاص‌مند انبساط عظيم روي داد - و مقدم گرامي را وسيلهٔ فتح و فتوح دانسته بتازگي در اقتدام افزودند *

و از سوانحي (كه درمحاصره از اسباب فزوني دولت گشت) آن بود كه خان‌زمان را (كه بحدود سنبل رفته بود) بوسيلهٔ اعتضاد اين دولت ابدقرين و انتساب او بايندولت سعادت قرين فتوحات عظيمه روي داد با وجود آنكه معني حقيقت و اخلاص در نيافته بود - حاشاكه اشارة تا باخلاص هزاران فرسخ راه است - او مضمون نوكري و آقائي ندانسته - بلكه رسوم و عادات سوداگرمنشان كارخانهٔ دنيوي[۳] (كه هر نادانے را از آن گزير نيست) ادراك نكرده بود - چنانچه مجمل درين شكرنامه احوال وخيم‌العاقبت او در جاي خود رقمزدهٔ قلم[۴] وقايع‌نگار خواهد شد - و آنچه (درينولا ببركت انتساب عموي او را مورد خدمات لايقه گردانيد) يكي جنگ بركن‌خان نوخاني[۵]ست (كه از اُمراي بزرگ مبارزخان مذكور است) كه نبرد مردآزمائي نموده او را شكست داد - و اكثر متمرّدان حدود سنبل و گردن‌كشان آن نواحي را تا لكهنؤ ايل گردانيد - و همچنين از كارهاي شگرف (كه دران ايّام از بوجود آمد) مدافعهٔ حسن‌خان بچكوتي[۶]ست *

و مجمل ازين سرگذشت بديع آنكه حسن‌خان مذكور از زمينداران مشهور هندوستان[۷] بود هم از روي خويشان و برادران و نوكران امتياز داشت - و هم از راه اعتبار فرمان روايان هند در جاهاي مستحكم بوده پيوسته انديشهاي تباه بخود راه ميداد - درين هنگام (كه رايات اقبال شاهنشاهي بمحاصرهٔ قلعهٔ مانكوت مشغول بود) اين كوته‌انديش مغرور بوقت فرصت كار دانسته لشكرگران فراهم‌آورده متوجّه نهب و غارت سركار سنبل شد - و جلال‌خان سور را (كه يكي از سرداران كلان افغانان بود) باخود همراه ساخت - چون انديشهٔ تباه او معلوم خان‌زمان شد باُمراي پادشاهي (كه دران حدود نامزد بودند) اتّفاق‌نموده در ظاهر لكهنو بمحاربه پيش‌آمد - و بهادران لشكر فيروزي‌اثر كارنامها بظهور آورده مظفّر و منصور شدند - لشكر مخالف از بيست هزار سوار جنگي بيشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار كس زياده نبود - بتائيد دولت خدا داد باوجود آن‌حال (كه اندك از اطوار

---

(۲) نسخهٔ [ا] خرسندي (۳) در [اكثر نسخه] ديني (۴) در [بعضي نسخه] كلك (۵) در [بعضي نسخه] لوحاني (۶) نسخهٔ [ه و] بچكوتي (۷) در [اكثر نسخه] هندوستان است *

سردار آنها نوشته‌آمد) بمحض میامن انتساب این دولت ابد قرین ظفریافته کامروا شد - و غنیمتی از اندازه بیرون از هرجنس بدست او افتاد - و فیل بسیار ضمیمهٔ غنائم گشت - و از فیلان نامی (که بدست افتاده بودند) سبدلیا[۲] و دلسنکار بود - که با صورت و سیرت سرآمد - هم در صف‌شکنی بیعدیل بودند - و هم در گرم روی صفت یکتائی داشتند - و منظور نظر مشکل پسند گشته در حلقهٔ فیلان خاصهٔ شاهنشاهی داخل شدند - چون (سرانجام کار خان‌زمان بوبال و نکال کشید و جوهر بد ذاتی او بظهور پیوست - و از سران گروه بی‌اخلاص گشت) کارهای او را خاطر اخلاص‌گرای رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید - عنان جواد قلم ازین عرصه منعطف داشتن اولی *

و از سوانح اقبال (که در هنگام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد) فتح قیاخان است - و مجملی ازین داستان مسرت‌انجام آنکه قلعهٔ گوالیار (که از قلاع مشهورهٔ[۳] هندوستان است - و در استحکام نظیر خود کمتر دارد) در تصرف مبارزخان عدلی بود - و از جانب او بهیل[۴] خان نام از غلامان سلیم خان پسر شیر خان بحکومت آن قلعه گله کج می‌نهاده - و راجه رام ساه (که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بودند) با راجپوت بسیار بگرد آن آمده از[۵] محاصره به تنگ آورده بود * قیاخان از آگره متوجه گوالیار شد - و رام ساه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورد - و دلاوریها بتقدیم رسانید - قیاخان داد ثبات‌پائی داده چپقلشهای مردآزمای نمود و نصرت از همت جهانگشای شاهنشاهی جسته غنیم را برداشت - و بسیاری را روانهٔ عدم‌آباد کرد و بمحاصرهٔ قلعهٔ گوالیار اهتمام نمود *

و از سوانح بهجت انتما (که در اثنای محاصرهٔ مانکوت بظهور پیوست) آنکه دختر نیک اختر میرزا عبدالله مغل (که باصالت موصوف بود) بحبالهٔ عقد آن گوهر یکتای خلافت در آمد - بیرام خان درین نسبت راضی نمیشد - چون (خواهر او در خانهٔ میرزا کامران بود) او را از کامرانیه میدانست - و درین کار توقف میکرد - تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت که توقف در امثال این امور بغایت ناخوش است - و بفروغ خرد خود اهتمام نموده این کار خیر بانجام رسانید - و فرمان‌روان کارشناس در آراستن مجلس انس و بزم عشرت کوشش نموده جشن پادشاهانه ترتیب دادند - این داستان را بانجا گذاشته بسر مقصود می‌شتابد - و تتمهٔ سرگذشت محصوران قلعهٔ مانکوت می‌نویسد *

---

(۲) نسخهٔ [ا] سبدلها و دلسنکهار (۳) در [بعضی نسخه] مشهور (۴) نسخهٔ [ب ه] سهیل خان (۵) در [اکثر نسخه] محاصره به تنگ *

فتح قلعهٔ مانکوت و مراجعت موکب مقدس شاهنشاهي بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جلائل تائیدات ازلي و میامن توجّهات شاهنشاهي (که کلید جمیع مغلقات موري و معنوي ست) گشایش کار روی داد - و هرکاه (ایزد جهان‌آرا بمقتضای نیّت علیا متکفّل مهمّات منسوبان این خدیو صورت و معني ست) در کارے (که بنفس مقدّس متوجّه باشند) خیال باید کرد که کارفرمایان ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند - و مصداق این مقال فتح چنین قلعه ایست که بسدّ سکندري پهلو میزند - و صورت گشایش آن در اندیشهٔ دانایان نمیگذشت - و القصّه لوازم محاصره (که بخیال کس نمیرسد) بوجه احسن سرانجام یافت - و مورچلها از هرجا پیش‌رفته در چندجا سرکوبهای قلعه‌فرسا برآوردند - ازان‌میان مورچلے (که باهتمام کاردانی ناصرالملک بود) از همه مورچلها پیشتر رفت - و راه درآمد و برآمد زندانیان قلعه بسته شد - سکندر (هرچند بر استحکام قلعه تکیه داشت) از صورت حال پراکنده‌دل گشت - و باوجود پراکنده‌دلي چون واقعه‌طلبان فرصت فتنه و شور مبارز خان عدلي (که مجملے از حالات او بقلم اختصار گذارش یافته است) میطلبیدند (که شاید سر برداشته از مسالک شوقیهٔ هندوستان عدلي‌رویه متوجّه شود و کار قلعه ناتمام ماند - و او را فرصت شورش مملکت آسوده پدید آید) دل از قلعه‌داري بر نمیداشت - لیکن چون (مخالفان دولت خداداد را کارے از پیش نمیرود) مبارزخان را پیمانهٔ زندگاني پُر شد - و نمونهٔ ازین سرگذشت آنکه چون (بسر محمّدخان حاکم بذاله صدر خان نام لقب جلال الدّین برخود بسته دعوی بزرگي نمود) بقصد انتقام بدرخود (که مبارزخان در جنگ او را برخاک نیستي انداخته بود) متوجّه شد - و جنگ عظیم کرده نصرت یافت و مبارز خان عدلي دران‌جنگ‌گاه کشته شد - و چهار سال و چیزے ایّام حکومت او بود - بنابرآن چه دولتیست عظمی و عنایتیست کبری که اولیای دولت یک‌طرف از اسباب برهمزدن مخالفان مي‌شوند - و مخالفان در یکدیگر آویخته قصد یکدیگر میکنند - و معاضدت این دولت جاوید مي‌نمایند ۞

چون این‌خبر به متحصّنان قلعه رسید یکبارگي پریشان‌خاطر و پراکنده‌باطن گشتند - سکندر اعتلای اعلام دولت روزافزون و شکست برشکست خود را چون مستبصرانه و کارآگاهانه دید نا امیّدي برنا امیّدي برو زور آورد - بےاختیار در سلک زنهاریان درآمد - و بدست عجز و اضطرار جمعے از معتمدان کاردان را فرستاده التماس نمود - که حضرت شاهنشاهي یکے از بندگان بساط قرب

و معتمدان بارگاه قبول را به قلعه روانه سازند - که خاطر بیقرار مرا تسلّي پذیر عنایت ساخته ضمیمهٔ لشکر فیروزي گرداند - و آنحضرت (که معدن مروّت و مردمي اند) از روی مراحم بیدریغ اتکه‌خان را (که بوفور کاردانی و اعتماد از پیش‌قدمان بود) باین‌کار فرستادند - سکندر از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل عاقبت‌اندیش نداشته‌ام - و طریق کوتاه‌بینی سپرده ام - دیگر مرا آن حالت نمانده که بسجدهٔ آن درگاه روی خود سفید توانم کرد - اگر دراین‌مرتبه بمیامن الطاف شاهنشاهي چندگاه از ملازمت حضور معاف باشم لایق حال منست - اکنون پسر خود را بعبودیت میفرستم و امّیدوارم که مرا جائے نامزد شود - که روزے چند آنجا بوده خود را آمادهٔ سعادت آستان‌بوس گردانم - و بدعاي جهان‌آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خطّ اطاعت برندارم و طوق این‌احسان در گردن جان انداخته زیور سعادت خود سازم - و خاطر فرستاده را بفریب ملازمت و مرسوم خدمت رضامند ساخته بنامرالملک نیز (که وکالت خان‌خانان داشت - بلکه وکیل السّلطنت بود) از نقد وجنس ارسال داشت - و مشارالیه از روی دولتخواهي در انجاح مرام سکندر شده خلاصهٔ التماس اورا بوساطت خان‌خانان معروض بساط اقدس شاهنشاهي ساخت و آنحضرت (که لذّت عفو بیشتر از انتقام میدانند) ملتمس خان‌خانان را بعزّ قبول مقرون داشته بموجب قرار داد خرید و بهار و آنحدود بجایگیر او مقرّر ساختند - و او پسر خود عبدالرّحمن نام را مصحوب غازي‌خان تنوري[٢] (که از امرای معتمد او بود) بدرگاه سلاطین پناه فرستاد - که خدمت شایستهٔ اینها باعث مزید توجّه شاهنشاهي نسبت باو شود - و بموجب عزائم بادشاهانه قرار داد از قوّت بفعل آمد - و پیشکشهای گرامي باچند فیل گزین (که شایستهٔ بارگاه عالي تواند بود) ارسال داشته بتاریخ یازدهم مرداد[٣] ماه الهي موافق شذبه بیست و هفتم ماه رمضان کلید قلعه را بارلیای دولت قاهره سپرد - و حضرت شاهنشاهي رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیدند و از سواد صحائف اعمال او اغماض عین فرموده او را راه دادند - که از زندان حصار بیرون رفت و بهزار بیم و ترس خود را بخرید و بهار رساند - و بعد از دوسال بعدم‌خانه شتافت *

و چون (فتح قلعهٔ مانکوت بخوبترین وجهے صورت گرفت - و سلطان سکندر از زمهاریان قهرمان سلطنت شده سرے[٤] بسلامت برد) حراست آن به ابوالقاسم برادر محمّد قاسم خان موجي[٥] قرار گرفت - و باستصواب مشیر اقبال موکب عالي به فتح و نصرت بتاریخ شانزدهم مُرداد ماه الهي موافق دوم شوّال بعد از انقضای شش ماه و کسرے از دامن کوه سوالک بعزمهٔ دلگشای لاهور

---

(٢) نسخهٔ [ا] تنور - و در [اکثر نسخه] تنور (٣) در [اکثر نسخه] امرداد (٤) در [بعضے نسخه] بسر بسلامت (٥) نسخهٔ [ج] موچي *

نهضت فرمود - تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمایند - در اثنای راه از نافهمیدگی و بقدر نعمت نارسیدگی خاطر بیرام خان برهم خورد و شرح این ماجرا آنست که در اواخر ایّام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت فی‌الجمله عارضهٔ در طبیعت خان‌خانان راه یافته‌بود - و دمّلی چند پیدا شده که سواری اسپ نتوانستی کرد - و دران ایّام حضرت شاهنشاهي (بجهت انبساط[۲] خاطر فیض‌مظاهر - و انشراح باطن قدسي‌مواطن) توجّه عالي بجنگ فیل میداشتند - و اکثر اوقات باین نشاط (که صد حکمت شگرف را متضمّن است) روی التفات مي‌آوردند - روزے درمیان دوفیل بادشاهي (که فتوحا و لقمه[۳] نام داشتند) جنگ بامتداد کشید - اتّفاقًا آن دوفیل جنگ‌کنان قریب بخیمهٔ خان‌خانان رسیدند - و هجوم خلائق وازدحام تماشائیان و غوغای عوام باعث توهّم و توحّش خان‌خانان شد - و واهمه‌اش بران داشت که مگر باشارت عالي بوده باشد - و تصدیق بعضی مردم فتنه‌انگیز نیز ضمیمهٔ پریشانی خاطرش شد خان‌خانان یکے از محرمان خود را نزد ماهم‌انگه فرستاده پیغام داد که درین آستان سپهرمطاف بخود گمان تقصیرے ندارد - و بغیر از آداب دولتخواهي امرے بظهور نمي‌آید - فتنه‌سازان چگونه گذاهے بمن اسناد کرده باشند که موجب این‌همه بےعنایتي شده‌باشد که فیلان مست را بجهت من سردهند ماهم انگه بمقدّمات تسلّي‌بخش تسکین خاطر شورش یافتهٔ او نمود - درینولا ازین خدیو جهان (که خود را در لباس بیگانگي داشته در اخفای احوال توجّه میفرمود - چنانچه سرّ این را در خور دریافت خود پیشتر ازین از دل بکاغذ سپرده) امرے بدیع بظهور آمد که موجب حق‌شناسی طایفهٔ از نیک نهادان گشت *

و تفصیل این سانحهٔ هدایت‌بخش آنست که روزے شاهنشاه جهان‌آرا از دید کوته‌بینان بتنگ آمده در جوش شد - و قوّت غضبي (که از طینت ذاتي باعتدال آفریده ودیعت‌نهادهٔ دست قدرت است) رخصت خشم‌نمودن یافت - و از ملازمان عتبهٔ اقبال (که پیوسته در رکاب سعادت‌اعتصام مي‌بودند) دل گران فرموده جدا شدند - وحکم متّکس شد که هیچ احدے در رکاب نصرت قباب نباشد - تا آنکه جلودار و امثال این‌مردم را (که وحدت‌گاه خلوت از کثرت اقسام این‌مردم غبار آلود نمیگردد) بازداشته یگانه و تنها (بباطن باخدای خود بےنیاز - و بظاهر از مردم خشم‌آلود) از معسکر اقبال بیرون‌آمدند - از اسپان خاصهٔ حضرت شاهنشاهي طرف اسپ عراقي حیران نام (که خضرخواجه خان پیشکش کرده بود - و در تیزي و تندي مثال نداشت - و در بدخوئي نیز نظیرش پدید نبود - هرگاه را شدے کس پیرامون آن نتوانستے گشت - و بدشواري بدست آمدے

---

(۲) در [چند نسخه] تنشیط (۳) نسخهٔ [ه] لکهنا *

و آن جهان پهلوانِ الٰهي بمقتضای قوّت و عظمتِ فطري پيوسته برو سوار گشتے) درين تنهاروي بران رخشِ سعادت پيوند سوار بودند - از كثرتِ صوري يكسو شده در نورِ حضورِ ايزدي روشني افزای بوده گرمِ رفتار شدند - چون پارهٔ راه طی شد ناگهاني بحالِ آن رخشِ اقبال متوجّه ناشده بكارے فرودآمدند و بوضع خاص با خدای خود همراز گشتند - آن تكاورِ آتش‌خوی باد پيما برسمِ عادتِ خود تفديها كرده گرم دويدن شد - تاآنكه از نظرِ دوربينِ آنحضرت پنهان گشت - چون بار خاطرِ مقدّس ميلِ سواري فرمود نه در ملازمت كسے - و نه در خدمت اسپے - لختے در انديشهٔ اين كار شدند ناگاه ديدند كه همان اسپ از دور دويده (۲) مي آيد - تا آنكه دويده دويده بآرامشے سنجيده در ملازمتِ آنحضرت رسيده ايستاد - و آنحضرت در شگفتِ غريب مانده بران وحشي‌نژاد سوارِ دولت شدند اسپے (كه عادتِ او باشد كه بهآساني سواري ندهد - و در وا شدن آن باشد كه بدشواري بدست افتد و آنگاه (۳) در چنين صحرائے رها شده باشد - و از نظر غايب گردد (۴) - و بمحضِ توجّهِ شاهنشاهي خود آمده بآرامشِ تمام سواري دهد كه هرگز به آساني ميسّر نمي شد) از عجائبِ تصرّفاتِ اين سرير آرای دولت تواند بود *

آرے كسے را (كه ايزدِ بيچون در نوازش باشد - و متكفّلِ اين كارها شود) در وسعت‌آبادِ خاطرِ او از تنهائي چه اندیشه باشد - و اگر ذاتِ مقدّسِ او چنين نتائج نبخشد چه دور - اگرچه بظاهر چنان مي‌نمايد (كه دادارِ خردآفرين جمالِ عالم‌آرای آن پادشاهِ صورت و معني‌را بر خودش روشن ميسازد) ليكن از روی معني برای رهنمونیِ ظاهر پرستانِ مختصربين چراغے چند در شاهراهِ هدايت نمي نهد - تا چنانكه (او را خداوندِ صورت و پادشاهِ ظاهر ميدانند) بهتر و بيشتر ازان فرمان‌فرمای معني دانسته رضامندیِ اورا رضاجوئیِ حق پنداشته بگلشن‌سرای سعادتِ جاويد رسند - خوشا بزرگے كه حالش چنين باشد - و زهے دولتمندے كه او را چنين آگاه سازند - و چه كور باطنے حق ناشناسے كه با چندين انوارِ حقّانيت در حجابِ بيگانگي مانده در خلابِ نادانيِ فرو رود - و چه باطل بيدولتے كه باوجودِ يافتِ اين پايهٔ ارجمند بےراههٔ نفاق و خلاف رفته با خدای جهان‌آفرين ستيزه نمايد - سخن كوتاه كه اين گفتارِ شگرف را نهايتے نيست - و گيتي‌خديو ظهورِ اين عارفهٔ غيبي را الهامِ ربّاني دانسته فسخِ عزيمتِ تنهاروي فرموده باز بدل‌گرمي و نوازشِ نوئينانِ اخلاص پيوند (كه در اردوی معلّی بودند) توجّه فرموده سايهٔ التفات بران‌حدود انداختند - و جهانيان را فروغے و فراغے حاصل آمد - و موكبِ معلّی بتاريخِ بيست و پنجمِ مرداد ماهِ الٰهي موافقِ يازدهمِ شهرِ شوّال

---

(۲) نسخهٔ [ج] ديده مي‌آيد (۳) در [اكثر نسخه] و آنگاه چنين صحرائي شده باشد (۴) نسخهٔ [ه] گرديده - و در [بعض نسخه] گردد) بمحض توجه *

پیشتر از رسیدن اردوی ظفرقرین جریده بلاهور نزول اقبال فرموده سلطنت‌آرای گشتند - و پیوسته بانبساط شکار اشتغال میفرمودند - و بعد از چند روز اردوی معلّی بتمام و کمال رسید - خان خانان از فنون فرمان برداری سلطان واهمه (بار بر سر حکایت رفته و به نسبت شمس الدّین محمّد خان انگه گاهمنه شده) اظهار نمود که همچنان (که چهرهٔ اخلاص و عبودیت من درین دودمان عالي از غبار ریو و ریا مصفّا ست) نظر مرحمت و التفات آنحضرت را نسبت بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته گمان فتور در ارکان آن نمي برم - امّا چون (گاه گاه حضرت را بے التفات مي‌یابم) از نتیجهٔ غیبت و سعي سعایت شما میدانم - از من چه واقع شد که کمر بعداوت من بسته‌اید - و تشنهٔ خون من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف مي‌آرید - و کار بجائے میرسانید که قصد جان من میکنند شمس الدّین محمّد خان ازین صدمات مضطرب شده جمعے را بخود متّفق ساخته با خویش و پیوند خود پیش خان‌خانان رفت - و عهود و مواثیق در میان آورده سوگندهای غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان بغیبت شما نگشاده‌ام - و نخواهم گشود - تا آنکه خان‌خانان را دل بجای آمده شورش او قدرے فرو نشست *

و از سوانح این ایّام آنکه بهادر خان را به ملتان رخصت فرمودند که جایگیر خود را (که نو یافته بود - چنانچه سابقًا ایمائے بدان رفته) سرانجام دهد - وهم بلوچان آنحدود را (که سر تمرّد بر داشته بودند) تنبیه نماید - بهادر خان دران ولایت دلکشا رسیده لوازم مردانگي بجای آورد جمعے انبوه از سوار و پیاده در برابر او آمده زیاده از اندازهٔ تاب و توان خود کوشش مینمودند و تا مدّت یک ماه آداب پیکار از جانبین بتقدیم میرسید - و چون (سایهٔ اقبال این خدیو جهان پرتو توجّه بر حصول امنیّت او انداخته بود) بپیامن توفیقات ایزدي فیروزمند گشت *

و چون ایزد جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهي بود (که از نقاب استغنا برآمده خود ناظم پراگندگیهای عالم شوند) بیرام‌خان (که پیوسته لاف عقیدت زدے) پرده از روی کار او برداشتن گرفت - و او را سالک بیراهه ساخت - و آنکه بیراهه رفتن او اکثرے از مردم هوشمند در یافتند آن بود که فیلان پادشاهي را خواهي نخواهي بامرای اعتبار کردهٔ خود تقسیم نمود - تا آنکه خیلے از فیلان خاصهٔ پادشاهي را (که پردهٔ عظمت و جلال جهان‌آرای آنحضرت بودند) گرفته به بهانهٔ آنکه بمردم میسپارد ازآنحضرت جدا ساخت - آن خدیو جهان نمیخواست که این تحکّم را قبول نماید - لیکن چون (کارها بوقت خود باز بسته است - و هنوز آنزمان نرسیده بود) اغماض نظر فرموده رضا بقضا داد - سبحان‌الله این چه وسعت حوصله - و این چه اندازهٔ مُدارا ست

---

(۲) نسخهٔ [۵] سعي و سعایت *

و آنکاه در عنفوان شباب که موسم طغیان طبیعت و مبدای غلیان قوای غضبی ست - آرے بزرگے را (که جهان آفرین در کنف حمایت خود به پرورد) اینها از و چه بدیع[۲] باشد *

و درین هنگام (که عرصهٔ لاهور بفروغ قدوم عدالت آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت) سلطان آدم کهر بزمین بوس رسیده بنوازش پادشاهی اختصاص یافت - و چون (در عنفوان درآمدن رایات حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بفتح هندوستان شرف ملازمت در نیافته بود) توهّے بخاطر داشت - لیکن چون خدمتے شایسته کرده بود [که مثل میرزا کامرانے را (که سرمایهٔ چندین شورش و آشوب بود) گرفته سپرده] چشم مرحمت فراوان داشت - و پیوسته عرائض او بدرگاه معلّی می آمد - درینولا (که عالم بفر اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال بکار خود در آمد - که هرجا سرے و سردارے باشد موی کشان بسجود آستان عالی آورده سربلند سعادت جاودانی سازد) آن دولتمند را نیز دایهٔ آستان بوس گریبان گیر شد - و از وحشی طبعی خود التماس نمود که چون بملازمت سرافراز شوم همراه موکب والا بهندوستان نروند - و بمآثر الطاف خلائق نواز از جا و مقام خود جلای وطن نشوم - و یکے از معتمدان پایهٔ سریر والا مرا گرفته بدرگاه معلّی برد - عواطف شاهنشاهی پاداش خدمت شایسته فرموده جمیع ملتمسات او را بذروهٔ قبول ارتفاع داد - و تیمور خان جلایر باین خدمت اختصاص یافت - تا او را مقرون استمالت آورده بسجدهٔ درگاه گیتی پناه سربلند ساخت - و زیاده ازانچه (در حوصلهٔ خواهش او بود) بمراحم شاهنشاهی ممتاز شد *

و از سوانحے (که در ایّام توقّف عالی در لاهور عبرت بخش ارباب تمرّد شد) بیاسا رسیدن مختمل زمیندار مؤ است - و مجملے ازین قضیّه آنکه این زمیندار از شوربختئے[۳] که داشت بسلطان سکندر همراه شده موجب ضلالت او گشت - و ازانجا (که رسم بیشترے از زمینداران هندوستان آنست که راه یکجهتی گذاشته همه طرف را نگاهبانی میکنند - و هر که غالب و شور افزا باشد بار همراهی میدهند) در هنگام شورش روزگار (که قضیّهٔ نا گزیر حضرت جهانبانی جنّت آشیانی زبان زد اقطار و اکناف هندوستان گشت - و سکندر سور سر بفساد برداشت) آن گمراه همراه گشته در پی آرایش هنگامهٔ او شد - و درین هنگام (که رایات نصرت محاصرهٔ مانکوت نمود - و کاروبار بر متحصّنان قلعه باضطرار کشید) بوسیلهٔ حیلهای زمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر گشت - بیرام خان (چون بر حقیقت افساد او آگاهی داشت) او را بسیاست رسانده - و بجای او برادر او مختمل را (که بهوشیاری و دولتخواهی در پیش بود) مقرّر ساخت - ازانجا [که آئین همّت والای شاهنشاهی

---

(۲) نسخهٔ [ه] بعید (۳) در [بعضے نسخه] که در سر داشت *

آنست که خودآیندها (اگرچه ازروی اضطرار آمده باشند) از صدمات قهر محفوظ میباشند و فطرت بلند (که بهزاران مروّت و فتوّت سرشته است) تجویز آزار این طبقه نمی‌فرماید] ظهور این قضیّه ملایم طبع اشرف اقدس نیامد - امّا چون (نقاب از جمال جهان‌آرا برنداشته بودند) بظاهر چندان توجّهی نفرمودند - وچون (خاطر جهانگشای از مهمّات پنجاب فارغ شد) چهارماه و چهارده[۲] روز (که دارالسّلطنهٔ لاهور از فر نزول سپاه منصور غیرت‌افزای سپهر والا بود) شرائف اوقات بفارغ بالی و نشاط‌رانی مصروف بوده (بظاهر در لباس بی‌پروائی بکاری اشتغال داشته - و در معنی در غایت پروا بوده) عیار ارباب اخلاص گرفته می‌شد - چون (کارپردازان کارگاه خلافت از انتظام مهمّات فارغ شدند) حکومت لاهور بحسین خان خواهرزادهٔ مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمنت بخش بیست و پنجم آذرماه الهی موافق سه شنبه پانزدهم شهر صفر (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج نهضت اعلام نصرت اعتصام بجانب دارالملک دهلی اتّفاق افتاد ۞

و از جملهٔ سوانحی [که در عرصهٔ قصبهٔ جالندهر (که مخیّم سرادقات عالی بود) بوقوع پیوست] قضیّهٔ انعقاد خان خانان بیرام خان بود بعصمت‌قباب سلیمه سلطان بیگم - و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانبانی جنّت آشیانی در عهد جهان‌آرائی خود آن عفّت نقاب را (که خواهرزادهٔ آنحضرت و صبیّهٔ میرزا نورالدّین محمّد بود) نامزد بیرام خان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن دُردانهٔ یکتای فطرت‌را (که باصالت نسب و جلالت حسب از مخدّرات سرادق عصمت و مکنونات معادن عفّت ممتاز بود) به بیرام خان بسپارند - و مرهون وقت مانده بود - درین هنگام (که عرصهٔ جالندهر از ورود موکب عالی مهبط انوار شد) خان خانان خاطر بر سرانجام این‌داعیه گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی استدعا و استمزاج این شغل نمود - حضرت شاهنشاهی (چون در لباس بی پروائی درآمده راه مُدارا میسپردند) بامضای آن التماس اشارت فرمودند - و بآن خدر معلّی ازدواج روی داد - تمام مستورات سرادق سلطنت خصوصًا مآهم[۳] انگه درین انعقاد سعی موفور بظهور رسانید - چنانچه عقد و زفاف دریک هفته صورت گرفت - میرزا نورالدّین محمّد پسر میرزا علاء الدّین محمّد است - و او پسر خواجه حسن[۴] که بخواجه زادهٔ چغانیان شهرت دارد - و خواجه زاده نبیرهٔ خواجه حسن عطّاراند و ایشان بیواسطه پسر خواجه علاؤالدّین اند که خلیفهٔ اوّل خواجه نقشبند اند - و پوشیده نماند که خواجه زادهٔ چغانیان به نسبت دامادی سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا

---

(۲) نسخهٔ [د] چهار روز (۳) در [اکثر نسخه] بیگه ماهم انگه - و در [بعضی نسخه] بیگم ماهم انگه

(۴) نسخهٔ [ج ه ي] حسین ۞

اختصاص داشتند - پشه[۲] بیگم دختر علي[۳] شکر بیگ جدّ سیوم بیرام خان (که در عقد سلطان محمود میرزا بود) دختر او را (که از میرزا شده بود) بخواجه زاده عقد بستند - حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني بملاحظهٔ نسبتهای مذکور میرزا نورالدّین محمّد را (که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند) مکرمت فرموده گلبرگ بیگم را (که صبیّهٔ قدسیّهٔ آنحضرت اند) انتساب فرمودند - و سلیمه سلطان بیگم (که بنیک سیرتي و پاکدامني و فطرت عالي امتیاز دارند) ازان قدسیّه بظهور آمده - و حضرت جهانباني جنّت آشیاني باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند - سبحان الله چه عالم تقلید است - از ینکه سلطان محمود را در باب خواجه زادهٔ چغانیان سهوے رفته باشد (که با غیر کفو نسبت کرده باشند) برای چه حضرت فردوس مکاني پیروی آن نموده نسبت بمیرزا نورالدّین محمّد کنند - و بچه سبب اکنون بتبعیّت گذشتها این نسبت صورت بندد *

آغاز سال سیوم الٰهي از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهي

یعني سال خورداد از دور اول

المنّة لله که هیکل سال دوم از تاریخ الٰهي مرصّع بجواهر خرّمي و خوشدلي آویزهٔ گوش[۴] روزگار و آرایش گردن ماه و سال گردید - و کوکبهٔ بهار سال سیوم الٰهي بسواطع دولت و اقبال بلندي گرفت و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاولی سال (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم ببرج حمل تحویل نمود عالم صورت را چون جهان معني طراوتے تازه داد - و زمین پژمرده را چون آسمان سال خورده نظارتے بے اندازه بخشید - دل بستگان عشرت بظهور شه شعهٔ سعادت این سال آئین نشاط از سر گرفتند و آرزو مندان شوق از نسیم نوروزي روح تازه در قالب امانی و آمال در دمیدند *

* شعر *

دماغ عالم از بوے بهاري * هوا را ساخته[۵] عود قماري
زمشک افشاني باد طرب ناک * عبیر آمیز گشته نافهٔ خاک
زمین را مشک پیمودن بخروار * هوا را غالیه سودن صدف وار
نیارده زنرمي تاب مهتاب * زلاله خون چکیده وز سمن آب
بنفشه بهر چشم بد بتعجیل * کشیده در بناگوش چمن نیل

---

(۲) نسخهٔ [ح] بخشي بیگم - و نسخهٔ [ي] ویشه بیگم (۳) نسخهٔ [ی] شکر علي بیگ
(۴) در [بعض نسخه] گوش روز و روزگار (۵) در [چند نسخه] سوخته *

پس از فراغ نشاط نوروزي و انبساط فتح و فیروزي اشجارِ سعادت‌اثمارِ حدائقِ الٰهي یعني رایاتِ نصرت‌آیاتِ شاهنشاهي بعزمِ سایه‌گستریِ دارالملکِ دهلي از قصبهٔ جالندهر در جلوهٔ اقبال آمده شکارکنان و نخچیر افگنان نهضت فرمود ۞

چون [از دریای ستلج (که قصبهٔ لودهیانه[۲] بر ساحلِ آن واقع شده) عبورِ موکبِ عالي اتّفاق افتاد] مُسرعانِ کارآگاه خبر آوردند که حاجي خان (که اندکے از احوالِ او سابقًا گذارش یافت) بافواجِ قاهره (که بدفعِ او نامزد شده‌اند) دمِ مساوات و مساهمت میزند - بنابران توجّهِ جهانگشای بران قرار یافت که موکبِ اقبال تا حصار رفته نظامِ کارِ نبرد رفتهای مذکور نماید و اگر جمعے دیگر را برای استظهارِ آن جماعت باید فرستاد فرستاده خاطرِ عالم‌آرای را ازانحدود بالکل جمع نموده آید - بنا برین اندیشهٔ صواب‌انتما جمیعِ اردوی معلّی بسرکردگی ناصرالملک حصار رویه روانه شد - و حضرتِ شاهنشاهي بجهتِ احیای آدابِ مستحسنه[۳] و ارتقای مدارجِ سعادت جریده بسهروند متوجّه شدند - که زیارتِ حضرتِ جهانبانیِ جنّت‌آشیاني (انارالله برهانه) فرموده بر موکبِ دولت سایه‌گستر شوند - چه در هنگامِ شکستِ امرا و استیلای عیمو خنجر بیگ و جمعے از ملازمانِ درگاه نعشِ مقدّسِ آنحضرت را برداشته بسهرند آورده بودند - و تا حالِ آن صندوقِ قدسي را محفوفِ استارِ خفا ساخته درانجا بودیعت گذاشته بودند - و در اندک زمانے بعد از احرازِ این امنیّت بحصار رفته روشني‌افزای اردوی معلّی گشتند - و بیرام خان خان خانان نیز بموجبِ التماس درین عزیمت همراه بود - و دریغولا (که رایاتِ اقبال در حصار بود) میدانِ ناصرالملک و شیخ گدائي نزاع و نقار[۴]ے بهم رسید - و چون بیرام خان رعایتِ احوالِ شیخ بسیار مینمود جانبِ او گرفت - ناصرالملک روزے چند خاطر غبارآلود ساخته بدرخانه نیامد - و در اندک زمانے جمعے از نیک‌ذاتان در میان آمده صلح دادند - و چون (طنطنهٔ عساکرِ نصرت بحاجي خان و آنمردم رسید) بے جنگ از هم متفرّق گشته هرکدام بجائے رفت - و حاجي‌خان بگجرات شتافت و از لشکرِ منصور محمّد قاسم خان نیشاپوري باجمیر رفته متکفّلِ انتظامِ آنحدود شد - و سیّد محمود بارهه و شاه قلي خان محرم و جمعے را به تسخیرِ چیتار[۵] فرستادند - بهادرانِ نصرت قرین بزورِ شمشیر و نیروی شجاعت جمعِ کثیر از راجپوتانِ گردن کش را به تیغِ عدم راهبري نموده آن قلعه را متصرّف شدند - و عرصهٔ آنحدود از خس و خاشاکِ ارباب بغي و تمرّد پاک شد ۞

---

(۲) نسخهٔ [ز] لودیانه (۳) نسخهٔ [و] مستحبه (۴) در [بعضے نسخه] نقاضے (۵) نسخهٔ [ز] چتسارن ۞

نهضت موکب گیتی‌گشای شاهنشاهی بدارالملک دهلی و وصول بآن شهر کرامت‌پیوند

چون (خاطرِ جهانگشای از مهمّاتِ این‌حدود فراغ یافت) موکبِ عالی از راهِ سامانه متوجّهِ صوبِ دهلی شد - و منزل بمنزل داد دهان و عشرت کنان راه سپردند - و بتاریخِ پنجمِ اردی بهشت ماهِ الٰهی موافق جمعه بیست و پنجمِ جمادی‌الاخری لوای گیتی‌آرای سایهٔ وصول و پرتو نزول برساحتِ دارالملکِ دهلی انداخت - بزرگانِ شهر بآدابِ استقبال مبادرت نموده غبارِ موکبِ جهان نورد را پیرایهٔ آبروی سعادتِ خود ساختند - انوارِ نصفت و عدالت و لمعاتِ رافت و عاطفتِ شاهنشاهی برساحتِ احوالِ خواص و عوام تافت - و بدستیاریِ مُدبّرِ اقبال کارِ سپاهی و رعیّت بتازگی انتظام گرفت - و درانولا خان‌خانان باجمیعِ اُمرا و ارکانِ دولت در هفته دو روز در دیوانخانهٔ شاهنشاهی دیوانِ بزرگ میداشت - و مهمّات و معاملاتِ مالی و ملکی (که دران بارگاهِ دولت قرار می‌یافت) بعرضِ اقدسِ شاهنشاهی میرسید - و بدانچه فرمانِ گیتی‌مُطاع میشد بطغرای نفاذ می پیوست *

و از بدائع وقائع (که سپهرِ خیال‌باز[۲] از پردهٔ بوالعجبی برآورد) داستانِ عشق و عاشقیِ علی‌قلی‌خان زمان بساربان پسرے بود - و بوسیلهٔ آن جوهرِ بدگوهریِ او روشن‌گشته نفرینِ جهانیان را مورد آمد - و تفصیلش بطرزِ اجمال آنست که در عهدِ دولتِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی شاهم بیگ نام پسرِ ساربانے (که بحسنِ صوری و جمالِ ظاهری انگشت‌نما بود) در سلکِ قورچیانِ خاص انتظام داشت - و خان زمان بآن ساربان پسر بمقتضای خباثتِ ذاتی و خیانتِ فطری نظرِ شهوانی بردوخته و این طُغیانِ طبیعتِ شهوانی و غلیانِ نفسِ بهیمی را عشق نام کرده روزگار بسر می‌برد - بعد از واقعهٔ ناگزیرِ حضرتِ جهانبانی شاهم بیگ باتّفاقِ خوشحال بیگ (که او نیز داخلِ قورچیان بود) در جالندهر بآستانِ بوسِ حضرتِ شاهنشاهی سرافراز گشته در جمعِ قورچیان می‌بود - درین حال خان‌زمان از بیدولتی و تبه‌رائی کسان فرستاده اغوای او نمود آن بے‌جوهرِ معنی (که مغرورِ حسنِ بے‌مدارِ صورت بود) این را نقشِ مراد و منصوبهٔ بخت دانسته گریخت - چه درین درگاه (که بازارِ حسنِ معنوی گرم‌است - و به برکتِ حسنِ معنوی لطفِ صورت را جای میدهند[۳]) امثالِ این مردمِ بیمعنیِ ظاهر آرا را که می پرسد - و کجا بنظرِ التفاتِ شاهنشاهی میرسند - و بالجمله آن بیدولت بخیالِ فاسد از دولت‌خانهٔ اقبال گریخته خود را

---

(۲) نسخهٔ [د] سپهرِ خیال از پردهٔ (۳) نسخهٔ [د] نمیدهند *

پیش خان‌زمان رسانید - و بازار حسن فروشی گرم ساخت - و این کافرنعمت را (که بدمستی دلاوری و دنیاداری ضمیمهٔ بدنهادی او شده بود) از شورش طبیعت کار برسوائی کشید و چنانچه (خبائث ماوراء النّهر از تیرگی دل عظمت و شکوه دولت را منظور نداشته بر ناپاک رگان آلوده دامن اسم بزرگی رانده پادشاهم پادشاهم میگویند) آن بیدولت نیز گفتی - و کوزش و تسلیم بجای آوردی - و از فزونی مستیهای گوناگون (که اندکی گفته آید) راه سعادت گذاشته بی‌راههٔ ادبار رفتی - و بلای عظیم‌تر فراهم‌آمدن خوش آمد گویان نزد او بود - که نظرکج شان جز برمنفعت خود نیفتادی - و پیوسته بدین جهت جمیع بدیهای او را توجیه نیک کرده در افزایش کار خود میبودند - و هرگاه (بدذاتی در پایهٔ بلند باشد - و بدمستی چنین روی دهد و ارباب صحبت از گروه خوش‌آمد گوی خانه‌برانداز باشند) ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد - و حال و مآل او بخسران انجامد - چنانکه مصداق این مقال احوال وخامت مآل علیقلی خان است - و چون (بی آزرمی و بی‌حیائی این بخت‌برگشتها بمسامع اقبال رسید) پرلبغ موعظت و منشور حکمت فرستاده بنصائح والا لوازم بزرگی بجای آوردند - و حکم عالی شد که درگاه ما دریای عفو و احسان است - آدمی زاد از فرمان‌برداری آز و صحبت بدذاتان خوش‌آمدگوی مغلوب سلطان شهوت و غضب بوده مورد انواع ذمائم میشود - اکنون از مردمی و حقیقت ونمک‌شناسی و عقیدت و اخلاص حرفی گفته نمیشود - سررشتهٔ حساب را (که سرمایهٔ نجات عموم مردم است) بدست داشته از کرده پشیمان شده به‌نیکوخدمتی تدارک کردار نا شایستهٔ خود نمای - و آن سار بان پسر را بدرگاه فرست - تا کردهٔ ترا ناکرده انگاشته بعواطف شاهنشاهی سربلند گردانیم - و اگر از بیخبری و بیشرمی پذیرای احکام پادشاهی نشوی سزای تو در کنار تو نهاده آید - که باعث عبرت سایر کوته‌اندیشان زبردست گردد - درین اثنا (که بدمستی و بدگوهری علیقلی‌خان بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت) رای جهان‌آرای اقتضا کرد که جمعی از بهادران نصرت‌قرین را در نزدیک او جایگیر کرده شود - تا از انفراد و استقلال برآمده پردهٔ ناموس او دریده نگردد - ازانجهت قصبهٔ سندیله را بسلطان حسین‌خان جلایر جایگیر فرمودند - آن بدگوهر این قصبه را از پیش خود باسمٰعیل خان پسر ابراهیم خان اوزبک (که با او قرابت نزدیک داشت) داده بود هرگاه (سرجماعه به بدعملی و حرام‌نمکی موصوف باشد) پیروان او ناگزیر از سعادت بی‌بهره میگردند - و لهذا اسمٰعیل خان پرگنهٔ مذکور را نداده بمنازعت برخاست - سلطان حسین خان مذکور به پشت‌گرمی چنین خدیو اقبال ازو بزور گرفت - و او پناه به علیقلی‌خان برده

---

(۲) نسخهٔ [ب] نفس (۳) نسخهٔ [ی] حقیقت نمک شناسی (۴) نسخهٔ [د] زرمستان کوته اندیش •

لشکرِ بسیار برسرِ او آورد - و سلطان‌حسین‌خان بهمین مردمِ خود بمدافعهٔ آنها برآمد - و چون (از منسوبانِ این دولتِ جاویداقبال بود) با وجودِ کثرتِ مخالف فیروزمندی یافت - و جمعِ کثیر به بدترین مردنها[۲] (که در حرام‌نمکی جان دادن است) بخاکِ نیستی برابر شدند - و شاه بداغ بلاقی[۳] (که از خویشانِ نزدیکِ علی‌قلی خان - و از شجاعانِ[۴] نامیِ زمانه بود) بهاریهٔ عدم شتافت علی‌قلی‌خان بمقتضای شرارتِ ذاتی و بدنهادیِ خود میخواست (که آمده بسلطان حسین خان رو برو شود - و یکبارگی از پردهٔ آزرم برآمده روسیاهِ ازل و ابد گردد) جمعے از خردِ پروزانِ دوربینِ اورا ازان اندیشهٔ نادرست بازداشته در تدارک و تلافیِ حرکاتِ ناشایستهٔ[۵] او اهتمام‌نمودند و او نیز نصیحت پذیر گشته در چارهٔ کارِ خود کوشش نمود - لیکن (چون دولتمندیِ ذاتی نداشت) آن ساربان پسر را از خود جدا نمیکرد - و از سایرِ امورِ بیدولتی دست باز نمیداشت - بباطن در اندیشهٔ تباه - و بظاهر شروع درملایمت نمود - و ناصرالملک پیوسته نکوهشِ احوالِ خسران‌مآلِ او کردے - و در فرستادنِ لشکر بر سرِ او تنبیه کردنِ او اهتمام نمودے - و بیرام خان خاطرِ علی‌قلی‌خان نگاهداشته از بزرگ منشیِ خود کارهای ناهنجارِ او را ناکرده می انگاشت - درستانِ درخانه او را نصیحتهای گرانمایه کردند - و آن نکوهیده اعمال (چون از کردارِ خود باز نتوانست آمد) خود را بحیله و مکر زد - و برج‌علی نام نوکرے از معتمدانِ خود را بدرخانه فرستاد که شاید کارے تواند ساخت - و شورشِ درخانه‌را علاجے تواند انگیخت - دران ایّام ناصرالملک صاحبِ اختیارِ کل بود - و مهمّاتِ مالی و ملکی برای رزینِ او مفوّض بود - و ازصمیمِ قلب لوازمِ دولتخواهی بجای آورده ملاحظهٔ خاطرِ بیرام خان نکردے - روزے برج علی (که از مدهوشانِ مجلسِ علی‌قلی‌خان بود) پیشِ ناصرالملک رفته سخنانے (که از اندازهٔ بیرون باشد) درمیان آورد - چنانچه دلِ حق‌شناسِ ناصرالملک بغضب در آمد - بفرمود که برج‌علی را خوابانده چوب زدند - و از برجِ قلعهٔ[۶] دهلی او را بزیر انداخته در خندقِ نیستی فرستادند - میگفت که این مردک اکنون مظهرِ اسمِ خویش گشت - و بیرام‌خان ازین معنی بغایت آزرده شد - و کینه دردل داشته انتقامِ اورا بوقتِ دیگر انداخت *

و از سوانحِ دولت افزای (که در دارالملکِ دهلی درین ایّام روی نمود) بیاسا رسیدنِ مصاحب بیگ پسرِ خواجه کلان بیگ است - که بسعیِ اخلاص سرشتِ ناصرالملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارتِ او آسوده شدند - و حقیقتِ این حال برسمِ اجمال آنست که پیوسته دلِ باطلِ او

---

(۲) نسخهٔ [ی] مردنیها (۳) نسخهٔ [ج د] بداقی - ونسخهٔ [ی] براقی (۴) در[بعضے نسخه] شجعان (۵) نسخهٔ [ی] ناپسندیدهٔ او (۶) در[چند نسخه] قلعهٔ فیروز اباد دهلی *

آئندهٔ نفاق بود - و سرشتِ او به خبث و خباثت آماده - چه در زمانِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی و چه در هنگامِ طلوعِ نیّرِ جهان آرای حضرتِ شاهنشاهی حرکاتِ نا پسندیدهٔ او بظهور آمدے - حضرتِ جنّت آشیانی اورا مصاحبِ منافق میفرمودند - چنانچه سابقاً گذارش یافته - و درینولا شطرے از اوقاتِ پریشانِ خود را در صحبتِ شاه ابوالمعالی گذرانده در تبدرائی می‌بود - و لختے از اوقات بحدودِ شرقیّه بسر برده از مصاحبانِ مجلسِ خباثتِ علی‌قلی‌خان گشت - و پسرِ خود را مُهردارِ او ساخت - و چون (پیمانهٔ عمرِ او به پُرشدن نزدیک رسیده بود) باندیشهٔ تباه ازانجا بدهلی آمد - درین‌اثنا بیرام‌خان او را مقیّد ساخته مصحوبِ معتمدان روانهٔ سفرِ حجاز ساخت - و او قدمگاه برآمده متوجّهِ پیش بود که کارِ او ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت - و باعث برین امر ناصرالملک بود - باتمام تمام بیرام‌خان را برآن داشت که در قطعهٔ قرطاس بریکے اسمِ قتل و بر دیگرے نقشِ نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے (که از پردهٔ غیب بظهور آید - و بر زبان افتد) آنرا فرودهٔ الٰهی دانسته کار بندیم - و همچنانکه اندیشیده بود تقدیرِ موافقِ تدبیر آمد - و در ساعت کسان فرستاده او را بسزا رسانیدند ٭

و از وقائعِ ناشایسته (که درین سال بظهور آمد) کشته شدنِ خواجه جلال‌الدّین محمود بُجوق است و مجملے ازین سرگذشت آنست که او پادشاه قلی بود - و تواضعِ بے تقریب بمردم نمیکرد و بزرگانِ دنیا نظر بر رواجِ کارِ خود داشته همه را چاپلوسِ درگاهِ خود میخواستند - بنابران اکثرِ برگشیدهای این دولتِ علیا او را دوست نمیداشتند - و با این حالت عیبِ هزل و مزاح (که بدترین عیبِ بزرگان تواند بود) داشت - و با سرانِ زمانه مطایبه میکرد - و بحرفهای دور از کار در لباسِ طرفگی و ظرافت (که نادانان آنرا خوش‌طبعی نام نهاده‌اند) بسر می برد و هیچ‌کس نبود که خلشے از خارستانِ ظرافتِ او در پهلو نداشت - درین هنگام (که غزنین باستصوابِ محمّدقلی‌خان برلاس باو مفوّض شد) ارباب غرض فرصت دانسته هم خاطرِ منعم‌خان را شوراندند و اندیشهٔ انتقامِ دیرینهٔ او را تازه ساختند - و هم در هندوستان باعثِ مزید برهمزدگیِ خاطرِ بیرام‌خان شده او را در کشتی بیحد ساختند - آن دور بینی و نیک ذاتی کجاست که صلاحِ دولتِ صاحب را منظور داشته بندهای کارآمدنی را بجهتِ اغراضِ نفسانیِ خود هدفِ تیرِ انتقام نسازند و سود و زیانِ خود را از ملاحظه انداخته در برآمدِ کارِ ارباب استعداد شوند - خواجه چون (قسمِ عزیمتِ هندوستان نمودنِ منعم‌خان و درمقامِ کیفرکشی درآمدنِ او شنود) در اندیشهٔ دراز فرورفت نه روی آمدنِ هندوستان که خدیوِ زمان در نقابِ بے پروائی - و بیرام‌خان در نهایتِ استیلا - هرگاه [در زمانِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی بجهتِ حرفے ناملایم (که ازو رسانده بودند)

او را فرصت یافته در حمّام خنا بدست آورده از انواع اهانت رسانید هر مغلوب غضب گشته ملاحظهٔ حضرت جهانباني نکرد] امروز (که حال باینجا رسیده باشد - و خدیو زمان در نقاب بےتوجّهي) چگونه پیش آید - و ستم پیشهای تیره درون چه سعایتها که نمایند - و شدّت منعم‌خان (که برأي‌العین ملحوظ او میگشت) بودن کابل و دیدن او را بخود قرار نمیداد - و بیوفائي نکوهیده ترین عارها پیش او بود - بخاطرش راه نیافتے که ازین دولت ابدقرین رو تافته بناحیتے دیگر رود - منعم‌خان جمعے را بتسلّی او فرستاد - و بعهد و پیمان او را آورده مقیّد ساخت - و بعدازان باشارت او نشترے چند در چشم او زدند - چون تقدیر نرفته بود روشنائی چشم اخلاص بین او تباه نشد - و پس از چندگاه (که او را کور دانسته دست ازو بازداشته بودند) بنگش رونده بسرکردگی یکے از بنگشیان راه هندوستان پیش گرفت - تا بهر وضع که باشد خود را بآستانهٔ دولت رساند - و هرامر ناگزیر (که از دشمنان رو دهد) بارے در پای‌قدم صاحب باشد - منعم‌خان آگاه شده چندے از تیزروان عرصهٔ تفحّص را فرستاد - و او را با برادر خرد او جلال‌الدّین مسعود بدست آورده گرفتار بند و زندان ساخت - و در فکر و اندیشهٔ این بود که چگونه دفع‌کند - آخر شیخ جمعے را برسر آنها فرستاد و خون آن دولتخواه را برای فرض شوم خود ریخت - و بیرام‌خان نیز فرمانے درست کرده بکشتن او فرستاده بود - حضرت شاهنشاهي (که برای عیار ارباب ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب بےتوجّهي بودند) از استماع این قضیّه خروش باطني فرموده مکافات آنرا چون سایر امور بایزد هستي‌بخش جهان آرا تفویض فرموده بحوصلهٔ که داشتند بر زبان نیاوردند - الله تعالی این مظهر بردباري را برای نظام صورت و معني دیر داراد *

توجه حضرت شاهنشاهي بفیل و جنگ انداختن فیلان مست

خاطر دوربین پرده گزین حضرت شاهنشاهي (که پیوسته در لباس بےتوجّهي بوده مهمّات مالي و ملکي بعاشقان آن وا گذاشته هر روز پردهٔ تازه بر روی احوال دولت ابدقرین خود انداختے و دنیادوستان خودآرای را باین طرز بدیع عیار گرفتے) دران هنگام (که در کابل نقاب‌آرائي میفرمودند) بسواری شتر و جنگ آن متوجّه بودندے - که دران حدود جاندارے کلانتر ازو نبود - و گاهے برای تشحیذ خاطر جهان‌آرای بسواری اسپ و شکارسگ اشتغال داشتندے - درینولا (که ممالک هندوستان بقدوم میمنت بخش آنحضرت رونق‌گرفت) بفیل بیشتر توجّه فرمودند - که در صورت و سیرت از جانوران بدیع است - اگر [از روی‌کلاني بکوه تشبیه کرده گروهے را (که ندیده باشند)

---

(۲) نسخهٔ [ا] در قدم صاحب (۳) در [بعضے نسخه] بجنگ انداختن *

شناسائي بخشم] کارے نساخته باشم - آن حسن صورت کو - و آن رفتار کجا - و اگر (سرعت و تند روی او را) بباد نسبت دهم) آن خشمگیني در وقتِ برهم زدنِ ثابت قدمانِ عرصهٔ نبرد چون گفتد آید و در دور بیني و دریافت و فراست اگر باسپ مانند گردانم بیانِ واقع نشده باشد - شرحِ بدمستي و کینه کشي و کارهای شگرفِ فیل را کتابے علیحده باید - که مردِ دانا بے تکلفات انشا فراهم آرد و فصاحت و بلاغت تنها درین کارِ غریب (که از قرارِ واقع گفته آید) کفایت نمیکند - با خردِ راست رو عمرے دراز (صحبت با تیزه کارانِ ادب آموزِ این بدیع نظر عظیم شکل بلند دریافت کوه افکن سوار بپای فوج برهم زن داشته) پذیرای شناختِ بدائعِ این خلقتِ غریب عبرت افزای تحیّر بخش شده باشد - و با اینهمه خود از شنیده بدید آمده برأي العین لطف و قهرِ او را به بیند و کار نامهای او را از راهِ چشم بدل فرستد - شاید که اندکے از بسیارِ او را توانند نوشت - که (۲) حسرتے در دلِ او از کوتهی بیان نماند - مرا (که این شرائط بواقعي دست نداده) بعبارت آرائي سخن را چرا دراز کنم - و از مقصود (که درین شگرفنامه دارم) چون باز مانم - شمار بهتر که بهمین قدر ازین عجائبِ مخلوقات اکتفا نموده رونق افزای کارِ خود باشم *

چون (نظرِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي برین مهیب پیکرِ بدیع (۳) میکل افتاد) سزاوارِ توجّه دانسته بردهٔ تازه برای خود سرانجام فرمودند - و در (۴) معني ایزدِ جهان آرا آغازِ جمال آرائي این پرانهٔ عقیدهٔ کبریای خود فرمود - و بنقد از اسبابِ ترس و بیمِ ظاهر بینانِ خلق پرست گردانید - تا باین خدیوِ صورت و معني گسستهٔ عنان و پریشان اندیشه نبوده پا از اندازهٔ خود بیرون ننهند - چه ماهرانِ این فن و استادانِ این صنعت انگیخنین زیردستے را رامِ خود نتوانند ساخت - و این پهلوانِ الٰهي باین دلیري و دلاوري زبونِ خود سازد - همانا که ازو ملاحظه باید کرد - و ارباب معنی خداپرست را نیز تفرّجِ دیدوري و دریافتِ عجائبِ این برگزیدهٔ ایزدي شد - چه کارهائے (که در کابلِ گفت در نیاید - و ترازوی (۵) قیاس برنسنجید) ازین اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و سوار پهای فیلانِ مست آدم کُش فیلبان ربای بدخو (که آهنین جگرانِ این فن را از تصوّرِ آن زهره میگدازد) از ذاتِ مقدّس بظهور آمدن گرفت - دران (۶) هنگام (که فیلِ بدمست بدخو فیلبانِ خود را کشته چندین خون کرده آشوبِ شهر گشته باشد) این تائید یافتهٔ الٰهي در حمایتِ ایزدي درآمده (چنانچه در میانِ چمن و صحن خانه خرامد) پای عظمت آرای بر دندانِ فیل نهاده خندان خندان سوار گشته او را بجنگِ فیلانِ مستِ عربده جوی مي آرد - و در عینِ جنگ انداختنِ

(۲) در [بعضے نسخه] حسرت بسیار (۳) نسخهٔ [ی] شکل (۴) نسخهٔ [د] حقیقت (۵) در [چند نسخه] قیاس ظاهر (۶) در [اکثر نسخه] تراویدن گرفت *

فیلانِ مست (که فیلبانِ فیلِ دیگر را طاقت طاق شده در نظر مي درآید) آن شیرِ الٰهي ازان فیل برجسته بران فیلِ دیگر سوار میشود - و این گروهِ حق پرست را سُرمهٔ روشني افزای از دیدِ این حالات بدست مي‌افتد - چه رسیدن نزدیکِ این عفریت پیکر جز بحمایتِ ایزدي میسّر نشود - فکیف سوار شدن بران - و بار آنرا به تندخوئي داشتن - و با فیلِ دیگرے که مثلِ او باشد جنگ انداختن - از ظهورِ این عجائب اصحابِ ظاهر چون اهلِ معني درمقامِ حلقه بگوشي در آمدن گرفتند - بخاطرِ کسے نرسد که فیل را زین میکنند - وآلات و اسبابے چند تعبیه مي نمایند تا سواري میشود - ریسمانے در گردنِ او حلقه‌طور (که باعثِ زیب و زینتِ او باشد) مي بندند و نزدیک بگردن نشسته پا را بآن ریسمان اعتماد مي‌بخشند - من چه گویم - سخن همانست که اوّل گفتم - بیانِ حالات از من نمي‌آید - اگرچه در واقعه‌نویسي ظاهربین داند (که از درازئ شاهراهِ مقصود یکسو شده به پهنا میروم) امّا کارشناسِ معني‌گزین دریابد که یک قدم از راه بیرون ننهاده از کم‌فرصتي تاخته مي‌شتابم *

از جملهٔ حمایاتِ ایزدي (که اربابِ صورت و معني را از خوابِ غفلت بیدار ساخته شطرے را در تعجّب و لختے را در حسرتِ نایافتِ ایّامِ گذشته آورد - وطبقهٔ را در آفرین‌گرئ دانشِ خود بوده هوش‌افزای گشت) آنست - که درین هنگام (که در دارالملکِ دهلي مسرّت پیرای خاطرِ اقدس بوده فیل‌سواري فرموده بجنگ انداختنِ آن اشتغال داشتند) روزے برفیلِ لکهنه[۲] نام (که مظهرِ قهرمانِ جلالي بود) در عینِ بدمستي و بدخوئي و آدم کُشئ او بدولت و اقبال سوار شده بفیلِ همتای او جنگ انداختند که کارآگاهانرا حیرت افزود - فیلِ لکهنه (که آنحضرت برو سوار بودند) غالب آمده حریف را شکست داده مدهوشانه از پیِ او میدوید که ناگهان پای او (که ستونے عظیم را ماند) در گوے تنگ و مغاکے عمیق فرو رفت و دران عربدهٔ بدمستي (که دخانِ خشم در دماغِ او پیچیده بود) حملهای عظیم و حرکتهای عنیف بنیاد کرد - و درین اثنا پهلوانے (که برکفلِ فیل سوار بود - چه قاعده است که بردفِ این کوه‌پیکران یکے از شیردلانِ کاردان سوار مي‌شود - و او را بزبانِ هندي بهوئي[۳] گویند) تابِ جنبشهای آسمانئ او نیاورده بر زمین افتاد - درین وقت (که غریو از کون و مکان برخاسته بود - و دلهای اربابِ اخلاص بگداز میرفت) ذاتِ مقدّس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان‌فرسای حضرت بریسمانِ گردنِ فیل (که بزبانِ هندي کلاوه خوانند) محکم شد و آنحضرت بدستے (که کمندِ همّت بر فلک مي‌انداخت) و پنجهٔ (که تائید ید اللّه در اصابع

(۲) در [بعضے نسخه] لکنه (۳) نسخهٔ [ه] بهولي - و نسخهٔ [ی] پهوئي *

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بدار الخلافهٔ آگره و دیگر سوانح اقبال

چون [عرصهٔ دلگشای دارالملک دهلي بسیامن نزول اجلال حضرت شاهنشاهي تا مدّت شش ماه مامن عدل و رافت بود - و مهمّـــات آنحدود بر وجهه (که مُلهم درلت تلقیـن فرمود) انتظام یافت] رای عالم آرای (که پرتوست از شعشعهٔ فروغ مهر عالم افروز - و نورے ست مقتبس از سرچشمهٔ انوار الٰهي) چنان اقتضا نمود که رایات عالي بعزیمت دارالخلافهٔ آگره (که از رشک آب و هوای آن بغداد از ه جاله و مصر از نیل در عرق خجلت است) نهضت فرماید و خاطر دریا نثار به نشستن کشتي و سیر دریای جون توجّه فرمود - صاحب اهتمامان مهمّات دریا چندین کشتي و زورق را زیب و رونق دادند - و نشیمنهای چوبین را بقماشهای فاخر بیرون و درون گرفتند - روز اثنتاء بیست و ششم مهر ماه الٰهي موافق روز یکشنبه بیست و ششم ذیحجّه آن شهنشاه دریا دل و دریای بےساحل بکشتي نشست - و مختصر آے را قدر دریای محیط بخشید و دیگر اُمرای عالي قدر و مقرّبان سریر والا و سایر بزرگان درلت (که سامان سفر دریا کرده بودند) بآئینے (که کار نامهٔ ادوار اجرام توانند بود) بکشتي نشستند - گویا دریا را آئینے بسته بودند - یا لاله و نسرین از آب سر برآورده بود - بهزاران عیش و عشرت روی عزیمت بدارالخلافهٔ آگره آورده کشتیها را دریائي ساختند - و دران راه دلکشا روی انبساط بشکار ماهي و مرغابي داشتند - و مجلس عالي (که جدا دریائیست از جواهر معانی لبالب) بجنبش کشتي باده موج خیز بذل و عطا بود تا آنکه هفدهم آبان ماه الٰهي موافق یکشنبه هفدهم محرّم سال (۹۶۶) نهصد و شصت و شش مهچهٔ رایات صبح تباشیر شاهنشاهي از مطلع آفاق شهر آگره طلوع نمود - و آن مصر جامع درلت و سعادت را مرکز دایرهٔ تخت و مطلع نیّر بخت ساخت - و حضرت شاهنشاهي ارک شهر را (که بیدل گدهه اشتهار داشته) به نزول خاص پایهٔ آسماني بخشیدند - و بزرگان درلت و سایر ارکان سعادت را جانجا منازل تقسیم یافت - اقبال دران ساحت راحت منزل گرفت - و سعادت دران گل زمین طرح اقامت انداخت - دراندک فرصتے ببرکات توجّه عالي این شهر درلت اساس گلشنهٔ رخسار هفت اقلیم شد - شهرے در گرمي و سردي معتدل - آب و هوایش با طبیعت سازگار زمینش باشجار و فواکه بخراسان و عراق موافق - و دریای جون (که آبش در سبکي و گوارائي کم نظیر است) از میانهٔ شهر روان - از دو جانب ملازمان عتبهٔ اقبال منازل دلگشای و بساتین دلکش

---

(۲) در [بعضے نسخه] معني - و در [بعضے] معاني *

ترتیب دادند که بقالب گفت درنیاید - و از کمال شرافت و جلالت بتارگي دار الخلافه و مرکز السّلطنه شد *

و (چون کواکب سعود بنظرات سعادت بطالع مسعود حضرت شاهنشاهي ناظراست - و ظهور تاثیرات بموجب اقتضای آن لازم) هرآئینه فتوحات مقدّرهٔ غیبي و پرده گشائی مخدّرات مقصود بتدریج و ترتیب هرکدام ازانها بهر وقتی (که تعلّق یافته) لامحاله بهمان وقت صورت گرفتني ست و هرامّید (که بوساطت سعي و کد یا بےواسطهٔ جدّ و جهد موعد وجود گشته) باسلوب مقرّر بحصول پیوستني - و ازین قبیل است سانحهٔ دولت انتما که بعد از آمدن رایات جلال بدارالخلافهٔ آگره پرتو ظهور یافت - و فتح قلعهٔ گوالیار بآساني روی داد - و شرح این برسم اجمال آنکه پیشتر ازین گذارش یافته که این قلعه را قیاخان و فوجدار بهادران نصرت قرین رفته محاصره کرده بودند - لیکن (چون آن قلعهٔ متین در استواري و محکمي کارنامه ایست از فرزانهای (۲) زمان پیش - و اثرےست بدیع از کارآگهان قدیم که کرفان آن به نیروی باروی صورت صورت نه بندد - و جز بقوّت اقبال روز افزون چنین خدیو صاحب اقبال کار بستهٔ آن نگشاید) باوجود سعي مبارزان جهانگشای کارے از پیش نرفته بود دریدولا (که دارالخلافهٔ آگره مستقرّ رایت فتح آیت گشت) حبیب علي خان و مقصود علي سلطان و جمعے کثیر را بکمک قیاخان تعیّن فرمودند - بهلول خان در آداب قلعه داري دقیقهٔ نامرعي نمیگذاشت جمعے از راه نمایان دولتمندي (که باو نسبت خیرخواهي داشتند) نصائح ارجمند درمیان آوردند که هرچند (قلعهٔ محکم و اسباب قلعه داري مهیّاست) امّا بتائید الٰهي و اقبال آسماني چه کارکرده آید خصوصًا وقتیکه بذلے نمانده باشد - که به پشت گرمی آن کارے توان کرد - و دست و پای توان زد - و چون (سخن بغایت درست بود - و پایهٔ راستي بلند داشت) نصیحت پذیر گشت و در بهمن ماه الٰهي موافق ربیع الآخر حاجي محمّد خان سیستاني بموجب التماس قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافتهٔ او را مستمال ساخته بملازمت حضرت شاهنشاهي آورد - و آن سعادت منش کلید قلعه را بایلیای دولت سپردن مفتاح ابواب مقاصد خود دانست - و آن حصن حصین در تصرّف مجاهدان اقبال درآمد - آنحضرت او را بتفقّدات گرامي امتیاز بخشیده بانعام و خلعت و جایگیر سرافراز گردانیدند - و الحق بایفای وعدهٔ الطاف چندین کار بزرگ را سامان پدید آمد - و بر راستي و درستئ آن معدن بزرگي عموم خلائق را عقیدهٔ دیگر پیدا شد - و سرگردانان بادیهٔ حیرت را اعتضادے تازه بهم رسید - و بر همگنان متیقّن شد که هرچه درین درگاه عالم پناه قرار یابد بےشایبهٔ فتور و غایلهٔ تغیّر سمت ظهور خواهد یافت - و هیچ تنگ حوصلهٔ کوته اندیشے را راه بدکرداري

---

(۲) در [اکثر نسخه] فرمان دهان *

نخواهد بود - و وحشیانِ بیابانِ ناجنسیت را پشت قوی‌شده راهبری به نزهت سرای موانست کرد که این درگاهِ‌ست جنس و غیرجنس را در برکشیدن و برگزیدن منظور نمیدارند - هرکه (به پیمانِ درست با دلِ اخلاص‌گزین و خاطرے نمک شناس و باطنے معامله دان قدرِ تربیت داند) از گدازشِ قهرمانِ سیاست نجات یافته بنوازشِ خسروانی امتیاز می‌یابد *

و از مآثرِ اقبالِ روز افزون (که درین سالِ فرخنده‌فال سانح شد) کار زار نمودنِ کمال‌خان گکهر و ظفر یافتنِ اوست - و شرحِ این داستانِ بهجت‌مشحون آنکه درین‌هنگام (که دارالخلافهٔ آگره مخیّمِ شادروانِ سلطنت شد) بمسامعِ علیّه رسید که قومے از افغانان (که آنرا میانه گویند) در حدودِ سرونج (که در صوبهٔ مالوه داخل‌است) سر بفساد و فتنه برداشته آهنگِ آشوب و شورش دارند - آنحضرت کمال‌خان گکهر را (که آثارِ جرأت و شجاعت از پیشانی احوالِ او پیدا بود - و لیاقتِ این خدمت داشت) باین کار فرستاده عیارِ سعادتِ او را گرفتند - او بجمعیّتے لایق رفته نبردِ مرد آزما نمود - و مظفّر و منصور باستلامِ عتبهٔ علیّه مشرّف شد - و باصنافِ عاطفتِ خسروانی خلعتِ امتیاز یافت و قصبهٔ کره و فتحپور و هنسوه و بعضے محالِّ دیگر بجایگیرِ او مکرمت شد *

و از سوانحِ[۲] آنست که ادهم‌خان و جمعے را بر سرِ هتکنت[۳] فرستادند - و شرحِ این اجمال آنست که هتکانت (که در نزدیکی دارالخلافهٔ آگره او مستحکم‌تر جائے نیست - و زمینداران آنجا از طایفهٔ بدوریه و غیرِ آن به خسیاری[۴] و مردانگی امتیاز دارند - و همواره با سلاطینِ هند سرکشی کردند) بیرام‌خان (چون همیشه از ادهم‌خان متوهّم بود) اندیشید که آن محال بجایگیرِ او مقرّر شود - تا باین وسیله از درخانه دور گردد - و هم متمرّدانِ آن نواحی سزا یابند - و به یک‌خیال دو کارِ شگرف بتقدیم آید بنا برین‌اندیشه آنرا بجایگیرِ او مقرّر داشته رخصت دادند - و بهادرخان و خان‌جهان و سیّدمحمود بارهه و شاه‌قلی‌خان‌محرم و صادق‌خان و اسمٰعیل‌قلی‌خان و خرّم‌خان و امیرخان و جمعے از بهادران را درین‌لشکر نوشتند - و بتائید الٰهی آن ملک بعمل درآمد - و ارباب تمرّد سزای لایق یافتند *

و از وقائعِ این‌سال آنکه شاه‌محمّد قلاتی (که حکومتِ قندهار از جانبِ بیرام‌خان باو مفوّض بود) آمده بسعادتِ آستان بوس سربلندی یافت - سابقًا بقلمِ وقائع‌نگار گذارش یافت که چون (بهادرخان برادرِ خان‌زمان را شاه محمّد قلاتی به پیمان بستن بوالئ ایران و لشکر آوردن منکوب ساخت) بر پیمانِ خود نه ایستاد - بنابران حاکمِ ایران برادرزادهٔ خود سلطان حسین میرزا پسرِ بهرام میرزا و حسین بیگ ایچک[۶] اُغلی استجلو للّه‌میرزا و ولی‌خلیفه شاملو را بگرفتنِ قندهار تعیّن کرد

---

(۲) در [بعضے نسخه] واز سوانحِ این سال اقبال‌افزا آنست (۳) نسخهٔ [ي] هنسکانت (۴) نسخهٔ [ج] به بسیاریِ مردانگی (۵) نسخهٔ [ب] وقائع نگار (۶) نسخهٔ [ي] انچک *

شاه محمّد به پشت‌گرمی اقبال شاهنشاهي در لوازم قلعه‌داري اهتمام نمود - و محاصرهٔ قلعه بامتداد کشید - تا آنکه شبی از دروازهٔ نو چندے از مبـــارزان رستم‌آئین برآمده بر مورچل ولي‌خلیفه شاملو ریختند - و او را زخمي ساخته جمعے کثیر را کشتند - بعد از درازیٔ سخن سلطان حسین میرزا کار ناساخته از پای قلعه برخاست - حاکم ایران برآشفته میرزای مذکور و علي(۲)قلي سلطان حاکم شیراز و ولي‌خلیفه شاملو را با جمعے کثیر فرستاد - تا هر نوعیکه باشد قلعهٔ قندهار را در تصرّف درآرند - علي‌قلی سلطان (که لاف این‌کار زده بود) آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد - و به تیر و بندوق مسافر ملک عدم گشت - و تفرقه در لشکر ایران افتاد - هرچند کمک ظاهري از خدیو زمان نمیرسید امّا زمان‌زمان تائید ایزدي دستگیري میکرد - و چنین لشکرها را برهم میزد - سلطان حسین میرزا (که نه روی بار گشتن و نه رای بودن داشت) بهر حال سراسیمه در کرد قلعه نشسته روزگار میگذرانید - درین میان شاه محمّد فلاني عرضه‌داشتے بدرگاه معلّی فرستاده ایستادگان پایهٔ سریر والا را بر حقیقت کار آگاه ساخت - یرلیغ مُطاع در جواب او صادر شد که حضرت جهانباني جنّت آشیاني میفرمودند که چون فتح هندوستان بفرمائیم قندهار را بشاه میدهیم - خوب واقع نشده است که او باین مردم جنگ کرده - و کار تا باین حد رسانیده - مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته متوجّهٔ ملازمت گردد - بنازم مروّت و مردمي را که سلوک ازین‌جانب در چه پایه - و پاداش حق و نگاهداشت نسبت ازین‌جانب در چه مرتبه بذا بر حکم عالي مشارالیه قندهار را به سلطان حسین میرزا سپرده متوجّهٔ درگاه عالم پناه شد و درین سال استسعاد ملازمت یافت - و مشمول عواطف شاهنشاهي آمد *

و از بدائع سوانح تجرّد ورزیدن و جوئي‌شدن شاه‌قلي‌خان محرم است - چه قبول‌خان نام پسرے (که فنون رقص دانستے) با وی مي‌بود - و او علاقهٔ مخاطري بار داشت - حضرت شاهنشاهي [چون‌این‌طرز را از اُمرا و ملازمان خود و از هیچکس نمي پسندند - هرچند پاکبازي باشد (چون‌متضمّن ناخوشي چند است که اهل هوش بهتر دانند) رای جهان‌آرای مطلقاً تجویز امثال این‌امور نمیفرماید و آن مغلوب طبیعت ازین کار باز نمي‌ماند] آن پسر را ازو جدا فرموده بپاسبانان سپردند شاه‌قلي‌خان از غوغائی بشریّت تنگي بحوصلهٔ خود راه داده بخان و مان آتش در زد - و لباس جوگیان پوشیده گوشه گرفت - بیرام خان در دلاسای او غزلے گفت - و در تدارک و تلافي سعي کرد - باز بتوجّه شاهنشاهي بحال خود آمده از کردهٔ خود خجالتمند گشت - و ملحوظ الطاف بیکران شد *

و از عجائب میامن ذات قدسي درین زمان عشرت افزا آنست که خدیو مقدّس بحدود

---

(۲) در [چند نسخه] علي سلطان *

مندهاکر (که در شش‌کروهی دارالخلافهٔ آگره است) بنشاط شکار مشغول بودند که چیتهٔ قصد آهوئی کرد - و او را بدهن گرفته روان شد - مادر آن آهوبره از مهر و محبّت فطري بیتابانه خود را بران دشمن قوي زد - چیته که غرور صید افکني در سر داشته میخرامید (بصدمهٔ آن ماده آهو بظاهر - و درمعني بتوجّه عاطفت سرشت شاهنشاهي) بحال تباه بخاک مذلّت افتاد - و آن غزاله از جنگال هلاکت نجات یافته بهمراهی مادر صحرا نورد گشت - اگرچه خاطر اقدس پرده آرائي میخواست اما حکمت الٰهي در اظهار جمال جهان‌آرای حضرت بود - و درین ایّام دولت افزا حضرت شاهنشاهي در دارالخلافهٔ آگره همواره در لباس بی‌توجّهي بوده عیار اهل روزگار میگرفتند و پیوسته بشکار چیته و آهو و جنگ فیل و سایر اشغال صوري (که مرد ظاهر بین آنرا از اسباب بی‌پروائي داند - و هوشمند دور بین آنرا نقاب جمال جهان‌آرای شناسد) اشتغال میفرمودند و ایزد بیچون روز بروز بقدرتي شایسته نیّر اقبال آن برگزیدهٔ خود را بر آسمان ظهور لامعتر میساخت و آنحضرت آنرا نقاب جمال خود اندیشیده بودند جمال‌آرای ابداع آنرا از اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز عظمت آن خدیو زمان روی در افزایش داشت - و همواره شکوه و سطوت پادشاهي بی دور باش صوري پرده‌کشا بود - و شرح خصوصیّات و جزئیّات این امور را دفاتر و اسفار متکفّل نتواند شد - و ذرّهٔ خاک‌نشین ابوالفضل (که براه استعجال افتاده مجملات وقائع این خدیو زمان را قطعه قطعه و رقعه رقعه از کارآگهان پرسیده فراهم مي‌آرد) شطرے در تعجّب سخن طرازان کاردان این دولت ابدقرین فرو میبرد - که (اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام شرح جلائل احوال و غرائب سوانح خود را نمي‌نویساند) این کاردانان قدر شناس را چه غفلت روی داده بود که سوانح قدسیهٔ این دولت خدا داد را باهتمامے لایق فراهم نیاورده اند - و معهذا من شوریده خاطر را (که سر و برگ نشأهٔ ظاهر ندارم - و مامور انواع احکام پادشاهي بوده خدمت گذاري را بے وضع متّقی عبادت شایستهٔ خود دانسته در مهمّات مختلف الاوضاع بسر میبرم) کجا[3] فرصت آنکه بتفصیل آن پردازم - آرے اگر ایزد عمرے شایسته در ملازمت آنحضرت کرامت فرماید شرح بدائع احوال گرامی پادشاه صورت و معنی خود را به تفصیل ادا کرده درین لباس پرستار ایزد خود باشم - و بالجمله (با آنکه فرمان‌روای زمان در نقاب بی‌توجّهي بسر مي‌برد) روز بروز از اقطار عالم اهل فطرت و ارباب استعداد (از مبارزان اخلاص‌گزین - و بهادران عقیدت‌کیش - و دانایان والا دانش و سایر صنعت‌گران هنرآفرین) گروه گروه آمده بمقاصد خود میرسیدند - و درگاه پادشاهي ظلّ درگاه الٰهي شده هرطایفه بیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معني گشته ضمیمهٔ لشکر اقبال میشدند

---

(۲) و ایضاً دورباش (۳) نسخهٔ [ز] کجا فرصت - و کو وقت که بتفصیل آن *

و باغستانِ دلهای جهانیان رنگارنگ شگفتهٔ[۲] خرّمي و شادماني گشته در افزایش بود

آغاز سال چهارم الٰهي از جلوس اقدس شاهنشاهي

یعني سال تیر از دور اول

شکرِ فیّاضِ بے همال و مفضّلِ بے اهمال که سالِ سیوم از تاریخِ الٰهي بفرّخي و خجستگي سپري شد و نوبت بآغازِ سالِ چهارم رسید - روزِ یکشنبه[۳] دوم جمادی الاخری (۹۶۶) نهصد و شصت و شش نور اکبر و نیّرِ اعظم به بیت الشّرف برجِ سعادت انداخت - عالمِ صورت را چون ملکِ معني نضارت بخشید - ابوابِ نشاط بروری اهلِ روزگار گشاده شد - اسبابِ انبساط در چشمِ جهانیان جلوه داده آمد - کوکبهٔ سلطانِ بهار جهانتاب و عالمگیر شد - طنطنهٔ موکبِ خسروِ گل گوشِ مهین و زمان بار کرد - فیضِ نوروزي روحِ نباتي باجساد و قوالبِ خاکیان در دمید - فصلِ ربیعي روانع و فوائحِ مغز پرور بافلاکیان تحفه فرستاد - نسیمِ بهاري نو نهالانِ چمن را جلوهٔ کبک و خرامِ تذرو آموخت - هوای عالم افسردگانِ خاک را انتهاضِ آتش و اهتزازِ آب بخشید - نطعِ بسیطِ غبرا بمفرشِ اطلس و اکسونِ بے تار و پودِ سبزه و گل بدل شد - گلوی مرغانِ چمن بر نی آتشین[۴] نفس حرده گرفت - مختارِ عنادل گوشمالِ موسیقار داد - لاله بر مختارِ طوطي و سبزه بر دُمِ طاؤس خنده زنخت - بنفشه سرمهٔ بینش در چشمِ نظّارگیان کشید - نرگس در تماشایِ قدرت دیده باز ماند - شگوفه و سنبل پرده[۵] گشای اسرارِ سفیدي و سیاهي شدند - شقائق و ریاحین نکته گذارِ حقائقِ کوني و الٰهي گشتند *

* شعر *

به لاله ز فردوس جام آمده * ز رضوان به گلشن سلام آمده
شده جلوه گر نارنیستانِ باغ * رخ آراسته هر یکے چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیرِ پوست * چو تعویذِ مشکین ببازوی دوست
برون کرده سوسن زبانِ خموش * همي کرد هر دم تقاضای نوش
هوا بر سرِ سبزه میریخت سیم * مراغه همي کرد بر گل نسیم
بهر چشمه منقارِ بط آبگیر * چو مقراضِ زرّین بقطعِ حریر
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته * بهر نغمه گلبن سر انداخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] شگفته و خرم و شادمان گشته (۳) نسخهٔ [ج] دوشنبه (۴) نسخهٔ [ه ح ی] آتش نفس (۵) نسخهٔ [ه] پرده دار *

غزل‌خوانی بلبل صبح خیز ✿ تمنّای مَی‌خوارگان کرد تیز
شهنشه در آرایش روزگار ✿ فزوده بهار دگر بر بهار

درین سال خجسته حال (که عنوان صحیفهٔ اقبال است) همّت جهان‌گشا اقتضای آن فرمود که لشکرے شایسته ببلاد شرقیّه تعیّن فرموده لکهنؤ و محالّ متعلّقهٔ علي‌قلي‌خان را ازو گرفته او را از خواب غفلت آگاه ساخته شود - [اگر بورش سعادت پیشهای اخلاص‌مند سلوک پیش‌گیرد و محصل عقیدت بمقصد رواله سازد - و آن ساربان پسر را (که سرمایهٔ فتوت و غفلت او ست) بدرگاه فرستد - یا از پیش خود آواره سازد - و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را سرمایهٔ دولت خود گرداند] هرآئینه مشمول عواطف شاهنشاهي شود - و بجنود اقبال این دودمان عالي جونپور و آنحدود رفته تادیب افغانان (که هنوز باد مخالفت در دماغ فاسد خود دارند) نماید و برای خود جا پیدا کند - دریصورت هم خدمات شایستهٔ سابق او منظور شود - و هم دیوانه خیزیهای او را درین‌مرتبه هم گذرانده مدد و کمک داده شود - و حکم عالي نفاذیافت که افواج قاهره بر جایگیرهای خود متصرّف شده سرانجام و سامان خود نمایند - و هم ممدّ و معاون علي‌قلي‌خان باشند و اگر آن بدمست شوربخت قدر این‌عنایت نداند سزای او دادن و دفع او نمودن سرمایهٔ اسباب نظام جهان و پیرایهٔ عبادت جهان‌آفرین دانسته شود - بنا برین اندیشه قیاخان کُنگ و سلطان حسین خان جلایر و محمّد خان جلایر و شاهم‌خان جلایر و حاجي‌محمّدخان سیستاني و چلمه‌خان و کمال خان کمبر و جمعے کثیر از بهادران اخلاص اندیش را رخصت فرمودند - و فرمان مطاع صادر شد که لکهنؤ و سایر محال را به ملازمان عتبهٔ اقبال سپرده متوجّه پیش شود - و عبداللّه‌خان اوزبک (که سرکار کانپي باو مقرّر بود) بمنشور عاطفت سرافراز گشت - که در امر مذکور شریک بوده لوازم درلتخواهي بتقدیم رساند - چون (هنوز پردهٔ از آزرمن علي‌قلي‌خان یکبارگي دریده نشده بود - و روزے چند دیگر بایستے که پرده از کار او برداشته شود) سخن شنیده لکهنو و آنحدود را بجلایران و سایر لشکر فیروزي اثر سپرد - و خود کمر همّت به تسخیر جونپور و ولایت پیش بست و ابراهیم (که ایماے ازو رفته) درین هنگام (که مبارز خان فرو رفت - و هیمو نابود شد) حرکت مذبوحي نموده در جونپور میبود - مشارالیه بے جنگ ازو جونپور گرفت - و ملک وسیع بمیامن اقبال شاهنشاهي بدست او درآمد - و او را درانحدود مبارزات و محاربات روی داد - و کارے (که بصورت شایستگي ازو بظهور آمد) آنکه شاهم را از پیش خود راند - اگر این کار از صمیم خاطرش میبود بایستے بدرگاه معلّی مي فرستاد - بارے بهرنحو که بود آن سرمایهٔ فساد را از خود جدا ساخت - و اظهار درلتخواهي نموده عرائض و پیشکش بدرگاه معلّی فرستاد ✿

و از سوانح هدایت انتما (که راهنمای سرگردانان بادیهٔ انکار تواند بود - و درین سال بظهور آمد) کشته شدن ساربان پسر مذکور است - چون ایزد جهان‌آفرین بمتکفّل نظام سلطنت این خدیو آفاق است (هرچند که مسند آرای خلافت خود در پردهٔ بی توجّهی بسر میبرد) کار فرمایان ابداع در کار خود بوده مخالفان دولت ابد قرین را یکیک بمغاک هلاک برده هرکسے را برنگے خاص سزا میدهند - گاه اولیای دولت را قوّت و اقبال می‌بخشند - و این گروه عالی[۲] شکوه را از اسباب آن میگردانند - چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعهٔ مانکوت و غیر آن معلوم میشود و گاه اعدا را خجلت زده بصحرای آوارگی میرسانند - چنانچه از خایب گشتن میرزا سلیمان معلوم میشود - و گاه در مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می اندازند - تا یکدیگر را قصد کرده به فناخانهٔ ادبار میرساند - چنانچه قضیّهٔ این ساربان پسر است - و تفصیل فرو رفتن او بخاک نیستی (که مهین منصوبهٔ بساط اقبال تواند بود) آنست که (چون علی‌قلی‌خان عنوان اطاعتے نموده به تلبیس اورا از[۳] پیش خود روزے چند دور داشت) آن سفلهٔ تهی‌میان پریشان‌مغز پیوسته دران نواحی به بدمستی گذراندے - تا آنکه روزے بقصبهٔ سرهرپور رفت که در جاگیر عبدالرّحمن بیگ پسر مویّد بیگ دوادی بود که در سلک مقرّبان حضرت جهانبانی جنّت آشیانی انتظام داشت - و این ساربان پسر از آغاز بدمستی با عبدالرّحمن مذکور علاقهٔ معشوقی داشت - و پرورش[۴] خبائث ماوراءالنّهر (که نه سوزے و نه گدازے - و نه مهرے و نه محبّتے) راه بے‌حیائی و بے‌آزرمی سپرده باهم نرد دوستی باختے - باین نسبت بخانهٔ او آمد و یاد ارام‌جان کرد - و خواست که آرام‌جان را باز گردانیده بگیرد *

و قصّهٔ آرام‌جان آنست که او از لوگیان بود - علی‌قلی‌خان بشوق تمام (که سرچشمه اش طغیان شهوت است) آن کوچه گرد را (که هم‌آغوش هزارکس بود) (دل هرزه گرد بیمعنی را باو پیوسته) عقد بست - و در سلک زنان خود انتظام داد - و از بے‌باکی و بے آزرمی در مجلس خاص خود (که با شاهم بیگ داشتے) در بزم شراب آن زنک را نیز حاضر ساختے - تا گوبندی و نغمه سرائی کردے - و سرمایهٔ فساد و افساد گشتے - تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را باو تعلّق خاطری (حاشا رابطهٔ نفسانی شهوانی) بهم رسید - و (چون علی‌قلی‌خان مغلوب هوا و هوس بود) نوکرانه باو سلوک کردے - تا آنکه ولایت وسیع خود را سه[۵] بخش کرده یک حصّه در بایست خود صرف کردے - و دو حصّه بآن روستاپسر را گذاشته خدمت نمودے - شبے آن سفلهٔ بدمست

---

(۲) نسخهٔ [ا] والا شکوه (۳) نسخهٔ [ب] از خود (۴) در [بعضے نسخه] و بروشے که خبائث ماوراء النهر باشد (۵) در [چند نسخه] سه‌حصه بخش کرده *

خواهش خود را درميان آورد - علي‌قلي‌خان بے‌حميّت آن زن نكاحي[۲] خود را باو بخشيد و شاهم بيگ مُدّتے شهوت راني نموده دل‌سرد گشته از روي مستي و بيخبري اين فاحشه طبع بے آزرم را (كه بزني برداشته بود) بر نهجيكه خود گرفته بود به عبدالرّحمٰن بيگ بخشيد و او آنرا زن خود ساخته در پردهٔ ستر و احتجاب ميداشت - دريغولا (كه شاهم بيگ مهمان او شد) درعين مستي و بيهوشي باد آرام‌جان نموده اظهار بے‌آرامي نمود - و قياس حال عبدالرّحمٰن را بر حال علي‌قلي‌خان نموده توقّع آن داشت كه آرام‌جان را باو بازدهد - عبدالرّحمٰن بيگ بواسطهٔ حميّتے كه داشت از قبول اين معني سرباز زده در مقام امتناع آمد - شاهم بيگ (كه باد بد رگي او را آشفته دماغ داشت - و بتحكّم و سركشي معتاد بود) در غضب آمد - و حقوق آشنائي و درستي يكبارگي فراموش كرد - آرے رابطهٔ (كه بناي آن بر هوا و هوس باشد) همين قدر ثبات دارد *

القصّه شاهم‌بيگ در شورش درآمده عبدالرّحمٰن بيگ را بربست - و اولي را از خانهٔ او بر آورده در باغے (كه نزديک بخانهٔ او بود) برده مجلس[۳] بشراب و نغمه گرم كرد - درين اثنا مويّد بيگ برادر عبدالرّحمٰن بيگ ازين سرگذشت آگاهي يافت - و مسلّح شده بر در باغے (كه آن سفلهٔ بدمست بود) رسيد - مردم او در مقام مدافعه شدند - و باهم جنگ در پيوست ناگاه دران زد و گير و ردّ و بدل تيرے بآن سفلهٔ خون‌گرفته رسيد - و مرغ روحش از قفس تنگ جسماني خلاص شد - عبدالرّحمٰن بيگ از بند نجات يافته رو بگريز نهاد - و باستعجال تمام خود را بدركاه گيتي پناه رسانيد - و اين كار شايسته را (كه كيف ما اتّفق ازو بظهور آمد) بعنوان خدمتے لايق بفروخت داد - و بهمين قدر (كه او سبب اين معني شده است) نوازش يافته ميان امثال و اقران ممتاز گشت - و علي‌قلي‌خان از شنيدن اين واقعه گريبان شكيبائي چاك زده خاك حسرت برفرق سوگواري ريخت - و بے‌اختيار تعاقب عبدالرّحمٰن بيگ نموده تا كنار درياي گنگ آمد - چون ظاهر شد كه او تيز تر گذشته‌است نااميد برگشت - و لاشهٔ آن ساربان‌پسر را بجونپور برده در كنارهٔ كولاب دفن كرد - و بر سر مزار او عمارت عالي اساس نهاد - و بے‌سعي فرمان پذيران اخلاص‌مند فتنهٔ چنين فرو نشست - آرے هركه [با بزرگ‌كردهٔ الٰهي و آنكه چنين فرمان روائے (كه عالميان جهان صورت و معني در فرمان پذيري او تكاپوي دارند) آهنگ سركشي نمايد - و دم مخالفت زند] بدست خود دشنهٔ هلاك برسينهٔ خود زده باشد و همان كردار ناهنجار او براي دفع او كافي‌ست - تا وقوع اين سرمايهٔ مزيد آگاهي بخت بيداران

(۲) نسخهٔ [هـ] نكاح كردهٔ خود را (۳) نسخهٔ [ا و] مجلس شراب (۴) نسخهٔ [ی] پدر عبدالرحمن

سعادت‌جوی شود - چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهان بظهور می‌شتابد - و درجای خود اندکے از بسیار گفته می‌آید *

و از سوانح بهجت انتما (که درین هال سمت ظهور یافت) کدخدا ساختن ادهم‌خان بود و شرح این برسم اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهي (که شامل حال عفّت قباب ماهم انگه و فرزندان او بود) متوجّه کدخدائی ادهم‌خان (که پسر خرد ماهم انگه است) شد - و بتفحّص و تامّل دختر باقي‌خان بقلاني[۳] (که از قدیم پروانچی میرزا هندال بود) نامزد او ساختند و در اندک فرصتے لوازم این جشن را در خور عاطفت خود بظهور آورده بآئینے خجسته این انعقاد والا دست بهم داد - و همّت عُلیای شاهنشاهي (که در اظهار مکرمت و ابراز مرحمت تقریب طلب است) اینچنین جشن دلکش را واسطهٔ هزاران مکارم گردانید *

مقید ساختن بیرام‌خان ناصرالملک پیرمحمد خان را

چون (سرای دنیا عبرت‌بخش دیده‌وران دوربین است) هرچه بظهور آید هزاران حکمت و معدلت دران ودیعت نهادهٔ دست قدرت است - دیدهٔ باید که بیند - و در دارالعدالت دار حقیقي در چارسوی پُرشور و شر هیچ دولتے سپري نمیشود و هیچکس را از آسمان عزّت بزمین مذلّت نمي‌آرند مادام که او خوی نیک خود را گذاشته سالک راه انحراف نمیگردد - و لهذا درین هنگام (که بیرام خان را پیمانهٔ دولت نزدیک پُر شدن رسیده‌بود) فتوری در خوی او رفت تا آنکه بوسیلهٔ فتنه‌اندوزان دلتوان‌بین و حسد پیشهای بےسعادت (که در معني با قضا دلتنگ و با خدا در جنگ اند - و از کوته‌خردي بشادی دیگران اندوهگین میشوند - و به غمگیني و اندوه مردم دیگر شادماني میکنند) خاطر بیرام خان از ملّا پیرمحمّد[۴] متغیّر شد - او از فرط عقیدت و اخلاص (در مراسم دولتخواهي و کارگشائي بوده) سرانجام مهمّات مالي و ملکي نمودے و اعتضاد بر درستي و راستئ خود داشته بےچین پیشانئ دل و بےگره ابروی عنصر[۵] خدمت گذاردے و (چون ناگزیر اینچنین کسے پیوسته مرجع خواص و عوام و محلّ ازدحام طوائف عالمیان میباشد - و ازین معني دل بےحوصلهای حسد آلود خون میگردد - و از تیره رائي مصدر افترا و بهتان گشته کارشکني مي‌نمایند - و خاطر بزرگان بواسطهٔ افزونئ مشغله و عدم فرصت تشخیص بگفتگوی مگس طینتان برهم میخورد) پیرمحمّد خان نیز ملاذ و معاذ جهانیان شد - و حسد پیشها را خون در جوش آمده در سخن سازي و فتنه اندوزي کمر اهتمام بستند - و بیرام خان (که روز انحطاط او

---

(۲) نسخهٔ [ا ج د ح] بتلاني (۳) در [بعضے نسخه] متنفر (۴) در [چند نسخه] عنصری (۵) در [بعضے نسخه] طبیعتان *

نزدیک بود) سررشتهٔ تدبیر (که میر سامان آدمی همان تواندبود) از دست داد - و خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالی همّتانهٔ او در توهّم شد - و بی امری (که مستوجب خجل باشد) باغوای حسد پیشهای ناتوان بین و بحرف و حکایات نادرستان غرض‌گو مخلص اعتبار دادهٔ خود را از پای انداخت *

و تقریب اقدام برین امر مجدّداً آنکه دران هنگام ناصرالملک روزی چند بیمار شد و خان خانان بعیادت او رفت - غلام تُرک (که دربان بود) از روی نادانستگی گفت خبرکنم خان خانان ازین معنی متغیّر شد - و مُلّا پیرمحمّد ازین واقعه واقف شده از خانه بیرون آمد و بهزاران تواضع و خجالت در مقام عذرخواهی ایستاد - و با وجود آن خان خانان (که بدرون خانه درآمد) همراهان باری دمتر توانستند رفت - خان خانان زمانی بوده چیزی درابرو بیرون آمد و در فکر ناصرالملک شد - و غرض‌گویان ناتوان بین واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمدهٔ آنها شیخ گدائی بود - و بعد از دو سه روز خواجه امین‌الدّین محمود و میر عبدالله بخشی و خواجه محمّد حسین بخشی را با چندے از ملازمان نزد ناصرالملک فرستاده پیغام داد که تو کسوت طالب‌العلمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی - و چون (در آداب اخلاص خود را صادق ظاهر میساختی - و همواره خدمات پسندیده بظهور میآوردی) ترا بمراتب و مناصب بزرگ سربلند گردانیده از پایهٔ ملّائی بمعارج سپه آرائی آوردیم - چون تنگ حوصله بودی از تنگ شرابی بیک ساغر از دست رفتی - و ما خطر داریم که از تو مفاسد عظیمه سر زند که علاج آن بدشواری توان نمود - بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم ناصرائی کشیده در گوشهٔ بنشینی - و علم و نقاره و دیگر اسباب جاه و جلال و مواد تکبّر و ترفّع خود را بسپاری - و باصلاح مزاج خود (که هم صلاح دولت است - و هم مصلحت روزگار) بپردازی - تا بعد ازین برهرچه رای مصلحت‌اقتضای ما در بارهٔ تو قرار یابد بران عمل نموده شود *

پیرمحمّدخان بمجرّد شنیدن این بشارت[۲] (چون آزادمرد بود) بگشاده‌پیشانی اسباب امارت سپرد و بشگفتگی خاطر انزوا اختیار نمود - و بعد از چندروز بسعی بعضی دلسوزان رای بیرام‌خان بران قرار گرفت که اورا مقیّد ساخته بقلعهٔ فرستد - و بروین اندیشه جمعے را همراه ساخته مُلّا را بقلعهٔ بیانه فرستاد - و ازانجا بوسیلهٔ مردم متوسّط الحوال در شوارت و خیریت رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجّه گجرات شد - چون مشار الیه برادرهن‌پور آمد فتح خان بلوچ او را چندگاه نگاه‌میدارد - و در احترام او میکوشد - درین اثنا نوشتهٔ میرزا شرف‌الدّین حسین و ادهم خان میرسد

---

(۲) نسخهٔ [ج] عبارت *

که هرجا که رسیده باشند توقّف نمایند - و انتظار سانحهٔ غیبی برند - مشارالیه ازانجا معاودت نموده بنواحی رنتنبهور[۲] بدرهٔ چاپایی آمده اقامت گزید - وآن تنگی را مضبوط ساخت - چون این معنی معلوم بیرام‌خان شد شاه‌قلی‌خان محرم و خرّم‌خان و جمعی را فرستاد که اورا دستگیر گردانند - چون این فوج نزدیک رسید درمیان بهادران طرفین بقدر جنگی در پیوست - و چون شب درآمد مولانا پیرمحمّد خان با معدودے بدر رفت - و اسباب و اشیای او بدست این فرستادها درآمد *

القصّه بیرام خان بواسطهٔ بے پروائی خود باغوای حسد پیشهای کوته اندیش اینچنین مخلص کاردانے را از میان برکنار ساخت - و بدست خود تیشه بر پای اقبال خود زد - و حضرت شاهنشاهي (چون کار و بار و دار و گیر کارخانهٔ سلطنت به بیرام‌خان سپرده در خلوت سرای خاطر مقدّس عیار جهانیان میگرفتند) سنوح این قضیّه (که مبنی بر اغراض فاسده بود) ناپسندیده مکافات آنرا بایزد کارساز گذاشتند - و به افزونی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده مظاهرهٔ تماشاگاه عالم بودند - و بعد از پیرمحمّدخان منصب وکالت بیرام خان بحاجي محمّد خان سیستاني (که از نوکران قدیم او بود) تفویض یافت - اگرچه این اسم برو اطلاق شد اما شیخ گدائي (که بصدارت امتیاز داشت) وکیل معنوي بود - جمیع مهمّات مالي و ملکي را بیرام‌خان بے استصواب او نمیکرد - او هم از بادهٔ مرد افکن دنیا از جای رفته به احوال مساکین و ضعفا نمي پرداخت - و تکبّر (که بنیاد افکن قدیم دولتان است - تا بنو دولتان چه رسد) پیش گرفته اسباب نکال خود و مربّی خود سرانجام مي‌نمود - و باندک فرصتے آثار آن بظهور رسید چنانچه نگاشتهٔ قلم وقائع رقم خواهد شد *

و از سوانح این سال خجسته فال[۳] فرستادن حبیب علي خان است به تسخیر قلعهٔ رنتنبهور که از قلعهای نامی ممالک هندوستان در رفعت و منعت[۴] ممتاز است - در ایّام تغلّب و استیلای افغانان سلیم‌خان این قلعه را بحکومت ججهارخان نام غلامے اختصاص داده بود - چون کوس اقبال شاهنشاهي بجهانگیري بلند آوازه شد این غلام سیه‌بخت بیدولت نگاهداشت قلعه را از اندازهٔ قوّت خود دور دیده باین اندیشهٔ نادرست (که بدست اولیای دولت قاهره نیفتد) بدست رای سرجن[۵] (که از ملازمان رانا اودیسنگ بود - و دران نواحي تمکّن و توطّن داشت) فروخت - و سرجن دران قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرد - و مواضع و قریات اطراف را به تسلّط و تحکّم از مردم گرفت - درینولا خاطر اقدس بتسخیر آن توجّه فرمود - و حبیب‌علي‌خان را با دیگر سرداران کاردان

---

(۲) نسخهٔ [و] رتن پور (۳) نسخهٔ [ط] فرخنده فال (۴) نسخهٔ [ب] متانت - و نسخهٔ [ی] حصانت (۵) در [چند نسخه] سورجن *

و بهادران جنگجوی فرستادند - این لشکر اقبال رفته کمر همّت به تسخیر آن بست - و به آئین شایسته محاصره کرد - همواره آتش پیکار در ارتفاع بود - و زهرهٔ مخالفان از بیم سطوت اقبال آب میشد چون ایزد تعالی (فتح این قلعه بمیامن توجّه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر باز بسته بود) در قرب این حال تفرقهٔ بیرام‌خان بظهور آمد - و کارآگهان دولت مهمّات ضروری بهتر ازان دانسته بآن نپرداختند ●

و از سوانح این ایّام آنست که شهریار پرده آرای بسیر گوالیار تشریف برد - ازانجا (که همّت والای حضرت شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و شکار قلوب است) در خلال این احوال پیوسته خاطر مسرّت‌پیرای بشکار چیته میل فرمودے - و آنرا نقاب جمال جهان‌آرای خود گردانیدے - درین ایّام عنان عزیمت جنوب رویه بقصد شکار منعطف داشته عرصهٔ گوالیار را از قدوم موکب خاص سعادت اجلال دادند - در اثنای شکار بعضے آهوبانان و مقرّبان بساط شکار بعرض اقدس رسانیدند که سوداگران همراه شیخ محمّد (که از شیخان مشهور هند بود) از گجرات کاوان بے بدل (که لایق کارزه شکار پادشاهی باشد) آورده اند - بنابران حکم مقدّس بنفاذ پیوست که سوداگران را بهای دلخواه داده کاوان مذکور را باید گرفت - درین اثنا معروض بساط عشرت گشت که شیخ محمّد و خویشان او بهتر ازین کاوان دارند - اگر در وقت مراجعت[۲] از منزل او عبور فرمایند هرآئینه شیخ برای افتخار روزگار خود کاوان را پیشکش خواهدکرد - بنابران (بظاهر باندیشهٔ این حیوان - و بباطن برای عیار گرفتن جوهر انسانیت شیخ) بصوب منزل او عبور فرمودند - شیخ گرد موکب عالی را سرمهٔ دیدهٔ افتخار خود ساخته قدم اقدس را جزو آفت بیرام‌خان[۳] دانست و جمیع کاوان را (که بسیوم شیخ منسوب بود) با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد و اقسام حلویّات و عطریّات حاضر ساخت - و در خرمجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که حضرت دست ارادت بکسے داده اند یا نه - حضرت (که دست وثوق بیدالله داده گنجینهٔ اسرار صوری و معنوی بوده در اخفای حالات و واردات خود کوشیده دست همّت را از تهی‌دستان باز داشته تماشائی رنگ‌آمیزی عالم بودند) برسم ظاهر در جواب فرمودند که نی - شیخ دست خود دراز کرده دست مقدّس آن حیا پرورد الٰهی گرفت - و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی از فرط مروّت و حیا چیزے بزبهای آن نداده تبسّم کنان برخاستند - بندگان حضرت شاهنشاهی مکرّراً در محافل عالیه میفرمودند که همان‌شب بمخیّم اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشاط بودیم - و بر طریق گرفتن کاوان و طرز دراز دستی شیخ خندها داشتیم ●

---

(۲) در [بعضے نسخه] مراجعت از شکار از منزل او (۳) در [بعضے نسخه] بیرام‌خانی ●

* شعر * • بزیرِ دلقِ ملمّع کمندها دارند * دراز دستیِ این کوته‌آستینان بین *

سبحان اللّه این مردِ سادهٔ خودآرای دران پایه - و قدر داني و مروّت و مردمیِ حضرتِ شاهنشاهي درین مرتبه - که باوجودِ آنکه مکرّراً از عوام‌النّاس بمسامعِ علیّه رسید (که آن شیخ در هنگامهٔ عوام از عملِ ناشایستهٔ خود پشیمان نشده باین‌بی‌روشي مباهات میکند) گوش نفرموده درتدارکِ آن توجّه ننمودند - و این شیخ برادرِ خردِ شیخ بهلول است که سابقًا مذکور شد که میرزا هندال او را بقتل رسانید - و این در برادر اگرچه از فضائل و کمالاتِ علمي عاري بودند امّا بعضے اوقات در زوایای جبال نشسته بدعواتِ اسماء اشتغال مینمودند - و آنرا دست آویزِ جاه و اعتبارِ خود مي‌ساختند و بصحبتِ سلاطین و امـرا بوسیلهٔ ساده‌لوحانِ زود فریب رسیده متاعِ ولایت میفروختند و باطائف الحیل مواضع و قریات میگرفتند - و برادرِ کلانش (که ملازمِ رکابِ نصرت قباب حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني مي‌بود) چون آنحضرت را توجّهِ ضمیرِ بدعوات بود شیخ را بادّعای ادّعیه عزّت میداشتند - و شیخ نیز در خلوتِ خود با ساده لوحے چند نسبت بحضرتِ جهانباني گاه واسطهٔ عقیدت و گاه رابطهٔ ارادت انتساب داده تفاخر نمودے - و در هنگامِ فتنهٔ شیرخان (چون برادرِ کلانِ او در دولتخواهیِ حضرتِ جهانباني عمرِ خود را سپري کرده بود - و اهلِ روزگارِ این خاندان‌را از منسوبانِ این دولتِ ابدقرین میدانستند) شیخ محمّد از توهّمِ آسیبِ افغانان به گجرات رفته بود - و (چون سوادِ اعظمِ هندوستان از شعشعهٔ نیّرِ اقبالِ شاهنشاهي روشنائي گرفته دایرهٔ امن و امان شد) شیخ با اولاد و احفادِ خود در دارالخلافهٔ آگره بمجلسِ اقدس مشرّف شد - و اعزاز و رعایت یافت - شیخ گدائي (که باو عدارتِ قدیمي داشت) بتارگي کمرِ دشمني بر بست - و رسالهٔ او را (که در گجرات نوشته بود - و برأی خود معراجي نسبت داده بدعویهای غریب جذب خواطرِ ساده(۲)لوحان را سرانجام میداد) بخان خانان رسانده خاطرِ او را برو متغیّر گردانید - و او بوسیلهٔ

بعضے مردم از آسیبِ خان‌خانان نجات یافته بگوالیار منزوي شد - تا آنکه در سیوم اردي‌بهشت ماه الٰهي سالِ هشتم موافقِ دوشنبه هفدهم رمضان (۹۷۰) نهصد و هفتاد مسافرِ ملکِ نیستي شد *

و از قضایائیکه (درین سال بظهور آمد) فرستادنِ بهادرخان است برادرِ علي‌قلي‌خان با عساکرِ فراوان بتسخیرِ مالوه - پوشیده نماند که مالوه (که ولایتے ست خوش هوا و بسیار چشمه و پر حاصل) بحکومتِ شجاعت‌خان (که بزبانِ عوامِ اهلِ هند بسجاول(۳) خان مشهور است) استحکام داشت - و بعد ازو پسرِ او باز بهادر آن ملک را متصرّف بود - در ایّامِ تسلّطِ سلیم‌خان فوجے سجاول‌خان بدرخانهٔ سلیم‌خان رفت - بعد ازچند ماه توهّمے بخاطرِ خود راه داد - و بے وداع

---

(۲) در [چندنسخه] ساده لوحان طلب را (۳) نسخهٔ [ب و ط] بشجاول خان *

خود را بمالوه کشید - و سلیم‌خان با لشکر گران آنجا رفت که سجاول‌خان را بدست آورد - او پناه براجهٔ درنکر پور برد - و سلیم‌خان از مالوه کسان باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود آورد و تمام سرکار مالوه را بمردم اعتمادی خود سپرده و جایگیر کرده سجاول‌خان را همراه آورده چند پرگنه ازین ولایت بار داده‌بود - بعد ازانکه (نوبت حکومت به محمّد[۲] خان عدلي رسید) او بتازگي حکومت مالوه به سجاول‌خان داد - و تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود - و بعد از و پسرش باربهادر بجای پدر حاکم شد - دریغولا (که خاطر جهانگشای در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار بود) بانتظام ممالک مالوه پرداخت - و در باطن مقدّس قرار گرفت که باربهادر اگر سعادت داشته باشد احراز دولت آستان بوس (که اکسیر حصول مقاصد است) خواهد نمود - والّا استخلاص چنین ملکے از دست هوس پرستان بیدادگر لازم دین[۳] پروري ست - بایں اندیشهٔ جهان‌آرا بهادرخان را با جمعے از سرداران نامور و دلاوران ملک گشای فرستادند - که این امنیّت سعادت پیوند از قوّت بفعل آید و غمخواري و غمگساری زیردستان ستم‌دیده (که بر ذمّت همّت سلطنت واجب است) بتقدیم رسد بهادرخان روی تسخیر بآن ولایت نهاد - و چون قصبهٔ سیري[۴] مورد لشکر فیروزي گشت برهم خوردگي کار بیرام‌خان (که بتفصیل رقم پذیر خواهد شد) روی داد - و او بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادرخان و آن لشکر را باز گردانید - و تسخیر این ولایت نیز بوقت دیگر افتاد - چندانچه درمحلّ خود رقم پذیر گردد *

آغاز سال پنجم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال امرداد از دور اول

بار بهار دلگشای با هزاران جهان آرائي آمد - و سال پنجم الٰهي از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهي (که سال امرداد است) بمجد و جلال آغاز شد - و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبهٔ غُرّي بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الآخری (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت پرتو محاذات ببرج حمل انداخته برای راتبه خواران سماط عنصري علای نوروزي در داد - گلهای اقبال تازه بتازه شگفتن گرفت - و از هر برگ منشور دولت تازه بچشم نظّارگیان حدائق سلطنت درآمد نورسان سرابستان جواني را روز بازار افزایش پیدا شد - و سودائي مزاجان وادی جنون را جوهر دماغ روی بشورش نهاد * * شعر *

---

(۲) در [بعضے نسخه] مبارزخان (۳) در [چندنسخه] دین سروري ست (۴) نسخهٔ [ح] سیلو پوري - و نسخهٔ [ی] بیري (۵) نسخهٔ [د] صالی روز نوو روزی نو - و نسخهٔ [ی] روز نوروزی *

بساط از گل و سبزه گلشن شده * چراغِ گُل از باد روشن شده
بنفشـــه سرِ زلف را خم زده * گره در دلِ غنچه محکم زده
گشـاده گُل[۲] و لاله جلبابِ نور * نظاره کنان چشمِ نرگس زدور
ز آوازِ درّاج و رقـصِ تذرو * سبک گشته درخاستن پای سرو
شده فرشِ گل مفرشِ بوستان * بصحرا برون آمده دوستـــان

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بشکار و پرده از روی کار بیرام خان برداشتن

درین سالِ فرخنده (که عنوانِ جمال آرائي و عنفوانِ پرده برانداز‌ی آن مجموعهٔ نقشبندانِ ازل و ابد بود) باغِ عقل گل کرد - و غنچهٔ تدبیر شگفت - جهانِ منتظر را امسال آغازِ برآمدِ کام شد - و آسمانِ گردنده امروز مژدهٔ نتائجِ تکاپوی خود یافته آرام پیش گرفت - آسمانیان را مراد در کنار نهادن شروع شد - زمینیان را گلِ مقصود از جیبِ امّید برآمدن بنیاد کرد - ازانجمله بیرام‌خان (که خود را در مردانگي و معامله داني و عقیدت و اخلاص یگانهٔ روزگار میدانست و از هجومِ خوشامد گویان او را باخود این عقیده بود که بے وجودِ او انتظامِ مهمّاتِ هندوستان صورت ندارد) از تیره رائ هم صحبتانِ کوتاه بین بیراهه رفت - و خجلت زدهٔ اعمالے (که ازو نبایستے سر زد) گشت *

رسمِ ست باستاني که [هرگاه دادارِ بدائع آرا بحکمتهائے (که او داند) یا بمصلحتهائے (که اندکے بآن دانا نیز پی برد) یکے را در اندوهِ دراز اندازد] نخستین او را مصدرِ امرے چند گرداند که فروغِ رضامندی الٰهي نداشته باشد - پس آدمي (که در عالمِ اسباب جمالِ خود جلوه میدهد) خرد را (که مهین‌ترینِ عطیّهٔ ازلي ست) بهرزه نداشته[۳] پیروی آنرا سرمایهٔ استرضای الٰهي داند - و اوّل چیزے (که مردمِ فراوان‌مشغله را اهتمام باید نمود) آنست که درصحبتِ خود خوشامد گویان را راه کمتر دهند - و اگر (احترازِ کلّي بوضعِ روزگار دشوار باشد) ناگزیر ازروی بصیرت و بصارت یکدوئے[۴] را از ملازمان و آشنایان برگزینند - تا درخلوات[۵] کلمهٔ حق را (که بس تلخ میباشد - و در امزجه و طبائعِ اکثرے ناگوار مي‌آید) میرساند باشند - که خوشامد گویان زیاده از حد - و افزون مشغله را فرصتِ تمیزِ حق از باطل و صواب از خطا کمتر - و بادهٔ کامروائي هوش ربا

---

(۲) در [اکثر نسخه] گل لعل (۳) در [اکثر نسخه] ندانسته (۴) نسخهٔ [ا] یک دوتنے را (۵) نسخهٔ [ا ب و] خلوت *

ازصد هزاران کامروا یکے میباشد که بفراخ‌حوصلگي پایهٔ هوش برجا دارد - چنانچه این عطیهٔ عُظمی و مواهبهٔ ازلي نصیبهٔ خدیو خدا پرورد زمان مسعود ما ست - که هر چند (کامروائي بیشتر و جهانگیري افزون‌تر) پایهٔ آگاهي برتر - و رکاب تمکین گران تر - و خوشامد گویان اگرچه درین درگاه والا بکام خویش میرسند امّا شهریار دانش پژوه سرشتهٔ تمیز را محکم گرفته بُهشیار دلي میگذراند - تا هم پردهٔ ناموس این گروه دریده نمیشود - و هم خوشامد گوئي را اثرے پدید نمي‌آید - هیچ میداني که در باستاني زمانه از بے‌توجّهي فرمان‌روایان خوشامد گویان چه خانها و چه خاندانها که خراب نساختند - و خراب نشدند - آرے بموجب حکمت ازلي در کارخانهٔ انتظام از خوشامد ناگزیر است - لیکن همان قدر که پیش خرد مستحسن باشد - و آن منحصر درانست که در اصول معاملات فروگذاشتے نرود - و عقل گره گشای را (که سلطان ملک ابدان و فرمان روای عالم اشباح است) یکبارگي ازدست ندهد - تا خواهش و غضب (که فرمان بران اویند) از بے پروائي فرمان روا نشوند * نظم *

چاه ست و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب * تا آدمي نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بے راه میرود * بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش
دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد * با نفس خود کند بمراد هوای خویش

و ازامور نالایق (که بسآتیر بدمصاحبي (۲) از بیرام خان بظهور آمد) کشتن فیلبان خاصهٔ شاهنشاهي بود و مجمل ازین قضیهٔ عبرت بخش آنکه فیل پادشاهي در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده یکے از فیلبان بیرام‌خان متوجّه شد - و آنچنان زد که رودهای فیل بیرام‌خان برآمد - بیرام‌خان مغلوب غضب شده آن فیلبان را بیاسا رسانید - و در چنین کار (که بیرون از حساب و ادب و اخلاص بود) خود را مورد نفرین ارباب خبرت ساخت - و ازین بدیع‌تر آنکه روزے یکے از فیلبان خاصهٔ شاهنشاهي بدمستي کرده خود را در دریای جون انداخت - بیرام‌خان بر کشتي سوار بوده سیر میکرد و این فیل (که از اطاعت فیلبان بدر آمده بود) روی بجانب کشتی بیرام‌خان آورد - و حالتے غریب بر خان خانان گذشت - عاقبت فیلبان بر فیل غالب آمد - و بیرام‌خان از آسیب آن حیوان بے اعتدال مصون ماند - چون این معني بعرض اقدس حضرت شاهنشاهي رسید باوجود بیگناهی فیلبان برای دلجوئي و دلدهي (۳) فیلبان را بسته پیش بیرام‌خان فرستادند - خان (که ایّام ادبارش نزدیک رسیده بود) او را بیاسا رسانید - و هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبان از قبلهٔ دین و دولت اوست و بار آنحضرت از روی مردمي بسته پیش او فرستاده اند - و قطع نظر ازین اندیشهٔ سعادت افزای

---

(۲) نسخهٔ [ا و ح] مصاحبي - و نسخهٔ [ب] صحبتي (۳) نسخهٔ [ا ی] دلداري *

ندانست که برمست چه گرفت - خصوصًا بر حیوانِ بدمست - و آنگاه بر چنین حیوانِ عظیم که بیشترے در حالتِ بدمستي سر از فرمان پیچد - حضرتِ شاهنشاهي (که معدنِ مردمي و آگاهي اند) امثالِ این امورِ ناشایسته (که اندکے از بسیار نوشته آمد) بهمان دستورِ خود در نقابِ بے پروائي بسربرده بخاطرِ اقدس نمي‌آوردند - و همگي همّتِ والا متوجّهِ آنکه شاید این مردم عنانِ انصاف بدست گرفته (اگر براهِ اخلاص نتوانند قدمے نهاد) سالکِ راهِ معامله داني شوند و این گروهِ مستِ سري و سروري شده توفیقِ اندیشهٔ درست نیافته روز بروز بد تر میشدند و تا زمانے (که بدنیتی این ستم اندیشان طغیان نداشت) از تنگیِ معیشتِ صوري (که ملکِ خدیو زمان را ازو باز داشته بخوشامدگویانِ خود بخش کرده‌بودند) و امثالِ آن بخاطرِ اقدس نمیرسید و [چون حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني بیرام‌خان را اسمِ اتالیقي برده‌بودند - و بارها بر زبانِ مبارکِ آنحضرت (چنانچه رسم‌است که کهن‌سالان‌را جوانانِ دولتمند بابا گویند) خان بابا میگذشت] آن جهانِ بزرگي پاسِ این‌معني داشته امورِ ناشایستهٔ او را میگذرانیدند - و بسیر و شکار سرگرم بوده و سرِ تسلیم بر زمینِ رضا داشته ایزدِ بیچونِ خود را مي پرستیدند - تا آنکه کار از اندازه بیرون برده (باتّفاقِ شوربختانِ خوشامدگوی معامله نافهم - مثلِ ولي بیگ ذوالقدر - و شیخ گدائي کنبو) اندیشهای‌تباه بخاطر آورده خیالاتِ خام بختن‌گرفت - و (چون باطنِ نورانیِ حضرتِ شاهنشاهي بر خدائعِ این گروهِ کافر نعمت آگاهي یافت) پیشْ ازانکه (این گروهِ گمراهِ بدکردارخیالِ فاسدِ خود ظاهر سازند) رازِ سربستهٔ خود را در میانِ اخلاص پیشهای یکجهت (مثلِ ماهم انگه که بعقل و تدبیر و اخلاص آیتے بود - و ادهم خان - و میرزا شرف‌الدّین حسین - و جمعِ دیگر از آستان نشینانِ بارگاهِ قرب) درمیان آورده بخاطرِ خرده‌دان رسانیدند که نقابے چند از جمالِ جهان‌آرا برداشته فکرِ اورنگ آرائي فرمائیم - و بیرام‌خان و خوشامد گویانِ مجلسِ او را سزای لایق درکنار نهیم تا از خوابِ غفلت بیدار شده زمانے دراز در حسرتِ کارِ خود باشند *

سبحان‌الله بآن استیلای بیرام خان و افزونیِ لشکرِ او و تغلّب و تسلّط ارباب خلاف کجا بخاطرِ بشرے امثالِ این اندیشها راه مي‌یافت - امّا چون ایزدِ جهان آرا میخواهد (که از صد هزاران پردهٔ جمالِ این برگزیدهٔ خود یک[۲] دوئے را برداشته پردهٔ تازه بر روی جهان‌افروزِ او کشد - و او را بر سریرِ فرمان دهي و فرمان‌روائي و اورنگِ کشورستاني و عالم آرائي استقلال بر کمال مکرمت فرماید) ناگزیر در چنین هنگام امثالِ این خواطرِ قدسیّه و واردات الهامیّه بر دلِ حق گزینِ آن حق‌پرستِ حقیقت آئین راه یابد - دفعهٔ این کنگاشِ دولت افزا در بیانه (که برسمِ شکار تشریف[۳]

---

(۲) در[چند نسخه] یک و دوئے را (۳) نسخهٔ [ه] تشریف فرموده بودند *

عبور فرموده بودند) اتّفاق افتاد - ملازمان عتبهٔ اقبال [چه از روی ضیق معیشت ظاهر (که از ستم شروعی بیرام‌خان کار این پادشاه قلیان چون حال پادشاه زمان بعُسرت میگذشت) و چه بفروغ اندک اخلاص که هنگام طوفان باد سموم بے اخلاصي اندک آن بسیار میغمود] در اندیشهٔ صواب پیوند اهتمام نمودند - و ماهم انکه این راز سربسته را بشهاب‌الدّین احمد خان (که حاکم دهلي بود و برای و تدبیر و حق‌شناسي و حقیقت ورزي ممتاز) درمیان آورد - تا آنکه بتاریخ هشتم فروردین ماه الٰهي موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الاخری (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت بعزم این شغل (که مستلزم نظام جهان - و مستوجب امن و امان است) از دارالخلافهٔ آگره نهضت فرمودند و شکار کول و آنحدود ظاهرساخته از آب جون عبور موکب مقدّس اتّفاق افتاد - و دران شب چون بیگاه شده بود در منزل حکیم زنبیل مسرّت آرای خاطر اقدس بودند - و (چون پیوسته بیرام‌خان اظهار تعلّق خاطري و توجّه باطني بمیرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران مینمود - و همواره بد اندیشان آن مجلس اورا در پیش نظر داشتند) بموجب استشارهٔ عقل دوربین میرزا را ازان روی آب طلب داشته درین شکار (که صید مقصود بدست آمد) همراه گرفتند - تا عصای کور باطنان مرحلهٔ عدوان و عناد و دست آویز راه‌کوبان بادیهٔ فتنه و فساد نشود - و الحق تدبیرے شایسته بود همان طور (که بخاطر الهام پذیر القا نموده بودند) بعمل در آمد - و صباح آن ببدرقهٔ اقبال روز افزون بقصبهٔ جاپسر نزول اجلال فرمودند - و ازانجا بقصبهٔ سکندره نهضت واقع شد - محمّد باقي بقّالي خسرادهم خان آنجا بود - ماهم انکه او را طالب داشته محرم راز گردانید - آن فرمایهٔ بےسعادت از دولت اتّفاق حرمان جست - و باین هم اکتفا نکرده این خبر را به بیرام‌خان فرستاد - و (چون وقت سپري شدن استیلای بیرام‌خان نزدیک بود - و مدبّران کارگاه اقبال شاهنشاهي نقشبند این منصوبهٔ الٰهي بودند) بیرام‌خان این سخن را مثل سخنان دایم بے عمق دانسته اندیشه را بآن راه نداد - رایات عالي ازانجا شکار کنان و نخچیر افگنان بر ساحت کول ظلّ اقبال انداخت و (چون حضرت مریم‌مکاني در دارالملک دهلي تشریف داشتند) ازانجا پرسیدن ایشان را (که بقدر تکدّرے طاری مزاج اقدس ایشان بود) تقریب ساخته متوجّه پیش شدند - و درمیان قصبهٔ خُرجه شده بسرای بهکیل ورود سعادت ارزاني داشتند - درین منزل شهاب‌الدّین احمد خان با سایر برادران و خویشان آمده دولت استقبال دریافت - و موردِ التفات شاهنشاهي شد - و ازانجا بقاید دولت ابد پیوند در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم فروردین ماه الٰهي موافق سه‌شنبه

---

(۲) نسخهٔ [ح] اتمام تمام نمودند (۳) در [اکثر نسخه] مستوجب زمان امن و امان است (۴) نسخهٔ [هـ ح] بالاتی (۵) نسخهٔ [ا] بهکیل - و نسخهٔ [ح] سهیل - و نسخهٔ [ي] بنکل •

بیست و هشتم جمادی الاخری عرصهٔ دارالملک دهلي بقدوم شاهنشاهي فر آسماني یافت و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل شادي بعالم بالا رسانیدند - آنحضرت بفروغ خرد خدا داد رهنمونی مخلصان درگاه نموده بر کارهای[۲] شایسته داشتند - و بمخصوصان عتبهٔ اقبال و قدیمان این دودمان عالي مناشیر مُطاع شرف صدور یافت که (چون بیرام‌خان از هجوم مشاغل دنیوي از راه سداد انحراف مینمود) او را از نظر انداخته بدهلي نزول اقبال فرمودیم - هرکه (بحضرت ما روی اخلاص دارد - یا معامله‌فهم است و نجات خود میخواهد - و وصول بمقصد اراده دارد) برسیدن برلیغ گیتي‌مُطاع متوجّه درگاه خلائق پناه گردد - که هر کدام را بمراتب والا و مناصب گرامي سرافراز فرمائیم - که آغاز زمان ظهور دولت ابد قرین ما ست - خوشا بخت بلندے که خود را باین دولت روز افزون اتّصال بخشد - ازانجمله به شمس‌الدّین محمّد خان اتگه (که در بهیره بود) منشور عاطفت شرف صدور یافت که چون بمضمون فرمان اطّلاع یابد شهر لاهور را آمده متصرّف شود و شهر را بمیرزا[۳] محمّد خان کلان سپرده بزودي متوجّه بارگاه حضور گردد - و مهدي قاسم خان‌را بملازمت آورد - که صورت حال نصرت قرین برین منوال است - او برهنمونی اخلاص کامل آنچه حکم شده‌بود بجای آورده بملازمت شتافت - و همچنین فرمان عنایت عنوان درباب طلب منعم‌خان بدارالعیش کابل نفاذ یافت - اولیای دولت از اطراف و اکناف احرام این کعبهٔ اقبال بستند *

چون شمس‌الدّین محمّد خان اتگه بشرف ملازمت مشرّف شد بنوازش خسرواني پایهٔ رفعت او از مدارج اُمید گذشت - و در خور اخلاص والا بمراتب علیّه (که در ساحت وهم نگنجد) رسید - و علم و نقّاره و تمن توغ بیرام‌خان را باو عنایت فرمودند - و حکومت و حراست پنجاب برای رزین او مفوّض گشت - نوئینان درست نیّت و کهن سالان راست عقیدت و تجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه معلّی آورده کامیاب دولت میشدند - شهاب‌الدّین احمد خان بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام قلعهٔ دهلي و مرمّت برج و باره نموده تدبیر مهمّات ملکي و مالي از پیش خود گرفت - و در اندک زمانے آوازهٔ تغیّر مزاج اشرف اقدس از بیرام‌خان بگوش نزدیک و دور رسید - و در هنگامهٔ او فتور راه یافت - و مردم از و جدا شدن گرفتند و اوّل کسے (که از خان خانان جدا شده روی توجّه باورنگ خلافت آورد - و از پیش‌قدمان شاهراه استقامت گردید) قیاخان کنگ بود - که در اُمرای کاردان و جان‌سپاران قدیم انتظام داشت و بعد ازو مردم یک[۴] یک و دو دو سرکرده متواتر و متوالي به آستان معلّی میرسیدند - مآلهم انکه بُاتّفاق

---

(۲) نسخهٔ [ط] برکارهای شایسته دلالت فرمودند (۳) در [بعضے نسخه] بمیرزا محمدخان (۴) در [بعضے نسخه] یکیک دو دو سرگروه متواتر ومتوالي *

شهاب‌الدّین احمدخان مهمّات را بعرض اقدس رسانده متکفّل وکالت بود - و هرکس (که روی اخلاص بعتبهٔ سعادت اختصاص می‌آورد) باستصواب اینها بمناصب و القاب و جاگیرهای لایق و رعایتهای مناسب سربلند میشد *

بیدار شدن بیرام‌خان از خواب غفلت - و چارهٔ کار خود اندیشیدن - و راه صلاح گم کردن

ازان هنگام سعادت پیوند (که رایات عالی از دارالخلافهٔ آگره بشکار اقبال ارتفاع نمود) تا نزول اجلال بدارالملک دهلی بیرام‌خان بآن همه دانش و فطانت (غافل ازین که قرعه‌اش برعکس مراد گشته - و منصوبهٔ روزگار بطور دیگر برآمده) همچنان با دلی فارغ و خاطری آزاد کوس استقلال میزد - و از کمال نشاط غرور اگر سخنی ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور نمیکرد - و اگر صدق این معنی در خاطرش پرتو می‌انداخت چون باد بندار درسر داشت آنرا وقعی نمی‌نهاد - تا آنزمان (که مناشیر استمالت از درگاه معلّی بنامرا رسیدن گرفت - و غلغلهٔ تغیّر مزاج اقدس بکاخ صاخ نزدیک و دور بلندی یافت - و یقین او شد که شکار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجّه انتظام کارخانهٔ سلطنت شده اند) سررشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شد - و خبر از میرزا ابوالقاسم گرفت - و امرے بغیر از حسرت و ندامت بدست نیامد - تا گزیر دست در حیله زده ترسون محمّد خان و حاجی محمّد خان سیستانی و خواجه امین‌الدّین محمود را (که بحسن خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود) بعتبهٔ اقبال فرستاده لوازم فروتنی و نیازمندی بانواع تقصیر و معذرت پیغام داد - که بافسون چرب زبانی کارے تواند ساخت - و نمیدانست که کار فرمای ابداع در اظهار این خدیو زمان است - تا از پرده برآمده جمال آرائی خود را در لباس نظام عالم و عالمیان بظهور آورد - و منتظران ملأ اعلی تماشائی قدرت بوده در افزایش پرستش اهتمام نمایند - و زمینیان امیدوار کامروائی صورت و معنی گردند - و هرگاه معامله چنین باشد افسون و افسانه چه‌نتیجه دهد و جز خسران دین و دنیا چه بار آرد *

سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلّی رسیدند از شنیدن سخنان هوش افزا شرمنده و سرافکنده گشتند - چنانچه مصلحت خود را از جواب بیرون میدانستند - و رخصت هم از درگاه عالی نیافتند - حقیقت احوال از نوشتهٔ اینها و از متفرّق شدن متعلّقان خود دریافته سراسیمه شد و سررشتهٔ تدبیر از دست او گسیخته گشت - گاه بران میشد که هنوز هجوم عام نشده - بعزمت

---

(۲) نسخهٔ [ي] جداه (۳) در [اکثر نسخه] حیرت (۴) نسخهٔ [ي] گسسته *

خود را برسانم - و علاج واقعه نمایم - باز چون تأمّل میکرد ملاحظهٔ حرف اخلاص و عقیدت (که بارها برزبان رانده بود) پیش راه او میگرفت - و نقش رفتن بلباس دولتخواهي نیکو نمي‌نشست که دیگر امثال این امور را گنجایش نمانده بود - عاقبت همین معني قرار داد که طیلسان هواخواهي بردوش افکنده گریان و نالان با سوز و گداز خود را بصف نعال بارگاه عزّت جای دهد *

چون (حقیقت حال را مسرعان هوشمند بمسامع اقبال رساندند) جمعی رای چنان دادند که بیرام‌خان بهر وضع که بیاید خدشه و فروید دران ضمن منطوي ست - پیشتر ازانکه بیاید بجانب لاهور نهضت باید فرمود - و قرار ملاقات نباید داد - چه جنگ ظاهري را اسباب فراهم نیامده و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد - و اگر بیرام‌خان بلاهور آید بکابل نباید رفت - و جمع آمادهٔ جنگ بوده رفتن حضرت شاهنشاهي را بجائی صلاح نمیدیدند - و بعد از سرگذشت بسیار آن شیر بیشهٔ دولت و اقبال و آن خدیو عالم صورت و معني پای وقار را استحکام داده قرار برنبرد و کارزار دادند و ترسون محمّد خان و میر حبیب‌اللّه را فرستادند که بیرام‌خان را از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که بلباس دوستي پیش ما آید - که درین مرتبه او را نخواهیم دید - بیرام‌خان چون این راه (که پیش گرفته بود) مسدود یافت در اندیشهٔ دراز فرو رفت - که بطرز پیکار رفتن منافي و مخالف واگویهٔ دایمی منست - اگرچه [دلي بیگ و شیخ گدائي (که سر بیدولتان بودند) کوشش درین کار تباه مینمودند - و برین میداشتند که زودتر باید رفت * و پیش ازانکه هجوم عام شود کاررا دلخواه خود باید ساخت] لیکن بهمان ملاحظه بموجب سعاتے که داشت بجنگ قرار نمیداد - و در معني همه از دور باش اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهي بود - و نیز بخاطر مغرور او راه نمي‌یافت که در انتظام ممالک هندوستان بے او کار از پیش رود - پس همان بهتر که در لباس دوستي کار دشمني کرده آید - تا یکبارگي رقم بدنامی جاودانی برصحیفهٔ احوال خود نکشد - جمال جهان آرای معنوی حضرت را نمیدید - و حاشیه گردان بساط عزّت را رونق افزای سواد هندوستان نمیدانست بنابران پرده از کار خود برنمیداشت - بلکه از چهرهٔ مردم رفتن دریافته درمقام رخصت میشد و دامے رنگین خیال کرده بود - و گاه بخاطر خود این رسانده که (چون بهادرخان را بتسخیر ولایت مالوه فرستاده ام - و هنوز بآن ولایت دست نیامده) من باجمع از ملازمان خود را به بهادر خان رسانیده و آن ولایت فتح کرده و آنجا آرام گرفته فرصت (۳) کار طلبم - و بعضے اوقات اندیشه را چنان جولان میداد که دارالخلافهٔ آگره را گذاشته از راه سنبل علي‌قلي‌خان را بخود متّفق سازد و بولایت افغانان درآمده روزے چند دران حدود اسباب جمعیّت سرانجام دهد - و گاه اسم تجرّد

---

(۲) در [بعضے نسخه] واگونه (۳) نسخهٔ [ی] فرصت را طلبگار باشم *

بخود انتساب کرده میگفت که همان وقت داعیهٔ ترک و تجرید گریبان‌گیر من بود - که بقیّهٔ عمر در اماکن شریفه و عتبات علیّه بسر برم - درینولا (که بندگان حضرت خود بدولت و اقبال متوجّه انتظام ممالک شده باشند) کدام توفیق ازین بالاتر که نیّت صمیمی قدیمی خود را از قوّت بفعل آورم و از درگاه عالی استدعای رخصت نمایم - و همگی مقصود آنکه شاید دریغصورت بر حال من بخشیده مرا برگردانند - آخر مصلحت خود را بر همین عزیمت قرار داده بهادرخان را (که متوجّه مالوه شده بود) برگردانید - و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا داد - و در رخصت مردم این‌هم اندیشه میکرد که اگر مخلص و یکجهت من خواهند بود پس امثال این مردم در لشکر پادشاهی بودن مناسب است - و اگر سر جداشدن دارند (قطع نظر ازانکه همراه داشتن این قسم مردم بکاری نمی‌آید) در رخصت اینها شرط نیکنامی سرانجام کردن - و آهنگ تجرّد خود را خاطر نشان همگنان نمودن است - بارے بعد از درازئ سخن و کوتاهئ آن بظاهر نیّت حج را گفته و بباطن اندیشهای کج بخود راه داده اوّل پسر اسکندر افغان را با غازی خان تتور رخصت داد - که رفته در ممالک محروسه شورش کنند - و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده بحدود الور شتافت که ازانجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود - و اگر کار از تدبیر بگذرد ناگزیر بجهت ریاست سامانے شایستهٔ وقت مدارعت ترتیب نماید ٭

چون این اندیشهٔ نادرست بعرض اقدس رسید ازانجا (که شیمهٔ کریمهٔ این بزرگ آفاق رافت عظمی و مروّت کبری ست) رسولئ بپرام خان را نه پسندیده فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند - و دران پندنامهٔ هوش افزا (که بجنس در نظر آمده) از جملهٔ عبارات این بود - شما بجمعے (که سبب این رنجش و آزار شده اند) مشورت نموده بمآل و حال ملاحظه ناکرده باغوا و اضلال آنها بیرون آمده باعث برهم خوردگئ ولایتها شده‌اید - و ولد اسکندر و غازی خان را رخصت کرده‌اید که رفته در ناحیتے شورش نمایند - و بمهدی قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان او فرستاده‌اید که متوجّه لاهور میشویم - قلعه را نگاهداشته بکسے دیگر ندهی و بتاتار خان پنج بیّه (۲) پیغام نموده‌اید - و باطراف و جوانب خبرها فرستاده‌اید که از هرطرف خلل اندازند - و خود متوجّه الور شده‌اید که ازانجا بلاهور روید - اگرچه یقین ما ست [که ازانجا (که کمال اخلاص شما ست) بخودی (۳) خود مطلقاً بهیچ یکے ازین امور راضی نبوده بادی نشده‌اید و جمعے باعث غوایت و ضلالت شده مهمّات را بانجا رسانیده اند] اما شما خود گوئید که این چه صورت دارد - که بعد از چهل سال خدمت (با آن همه اخلاص و ارادت - و دریافت انواع رعایت

---

(۲) در [بعضے نسخه] پنج بیه (۳) نسخهٔ [د] بخوشی خود ٭

و عنایت - و رسیدن بمنتهای عزّت و دولت) نامی را (که بواسطهٔ اکرام و احسان این دودمان عالیشان در اکثر معمورهٔ عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار و اشتهار یافته) درین آخر عمر به بغی برآرید و از خدای خود دربن معامله شرم ندارید - چون (ما با وجود این رنجش و آزار و امور نامناسب و ناهموار هنوز خاطر شما را عزیز میدانیم - و خیریت شما را میخواهیم) مناسب چنان مي‌بینیم که (چون حالا ملاقات ما و شما در عقدهٔ تاخیر و توقّف است) اگر بشما درین حدود سرحدے و ولایتے ارزاني داریم (که آنجا روید) ارباب اغراض باز بما سخنان خواهند رسانید که سبب زیادتیٔ آزار خاطر اقدس خواهد شد - بنوعے (که عرضه داشت فرستاده التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده‌اید) بدین نیّت عازم جازم گشته متوجّه شوید - و کسان فرستید که وجود ندارے (که در سهرند و لاهور گذاشته اید) بار کرده بایشان رسانند - بعد ازانکه (بهدایت و توفیق ربّاني این سعادت دریافته باشید و باحرام ملازمت متوجّه شوید) دران صورت بروجه احسن ملاقات نموده بدانچه (خاطر شما خواهد - و اراده نماید) مضایقه نخواهیم فرمود - و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر از پیشتر خاطر جوئي خواهیم نمود - و چون [بشامت آن جماعت کار[۲] باینجا رسید (که نام نیک شما در میان خلق ببدي کشید) و ما باین معني راضي نیستیم که شما بدنام شوید] زینهار قدم در راه نهاده از طریق صواب بسخن ارباب غرض منحرف نشوید - و چون بدولت ما به نهایت مقاصد دنیوي رسیده اید بدلالت ما از سعادت اخروي نیز بهره‌ور گردید - بیرام خان (که باساده لوحي و نداریٔ عقل معاش بخود اعتقاد از حد بیش داشت - و از بادهٔ کامروائیٔ هوش ربا فریب خوردهٔ خوشامد گویان بود) باین منشور بزرگانه (که تعویذ بازوی هوشمندان - و تمیمهٔ گردن دولت منشان تواند شد) راه نیافت - چون گویم که در بیراهه روي تیزتر گشت - ومعاهم انگه بافزونیٔ اخلاص و فراوانیٔ عقل انتظام مهمّات را از پیش گرفته شهاب‌الدّین احمدخان و خواجه جهان را دست افزار خود گردانیده در دلاسای آیندها و دل‌دهیٔ جمهور خلائق اهتمام مینمود - و روز بروز از اطراف مملکت اُمرا و یکه جوانان ضمیمهٔ موکب معلّی میشدند ۞

و از جملهٔ سوانح آنست که ماهم انگه بجهت مصلحت ملکي و انتظام ظاهر پرستان معامله نافهم بهادرخان برادر علي‌قلي‌خان را منصب بزرگ وکالت اندیشیده از درگاه پادشاهي التماس نمود - آنحضرت مقتضای وقت را پاس داشته این خلعت فاخره را (که بر هرقد راست نیاید) بعاریتي پوشاندند - اگرچه فهم‌پیشهای معامله دان برگنه کار نارسیده سخن دراز کرده وبظاهر حقّ بجانب آنها بود [که برای این مهمّ خطیر و امر عظیم وقوف کامل وتجربهٔ تام و دیانت وافر

---

(۲) در [اکثر نسخه] مهم ۞

و حوصلهٔ فراخ و کدّ فراوان درکار است - و با این صفات کمال آزادگی باید - که از سود و زیان خود گذشتهٔ همگی همّت در برآمد کار صاحب خود مصروف دارد - و کشندهٔ پدر خود را (که بکار ولی نعمت می‌آمده باشد) بد اندیش نبوده در رواج کار او کوشد - و با این همه حالت (که عطیّه ایست عُظمی) با جهانیان صلح کل داشته باشد - چه پادشاه زمان (که ایزد جهان‌آرا او را از میان هزاران هزار آدمی برآورده چندین عالمیان را بار میسپارد - و ترتیب[۲] چندین طوائف متلوّنه و طبقات ملل و نحل برای رزبن او مفوّض میگرداند) اگر وکیل آن خدیو عالم را نشان چنین نه باشد نظام عالم چگونه صورت یابد - و مذاهب مختلفه و ادیان متنوّعه را (که حکمت بالغهٔ الٰهی در اختلاف و افتراق آنها رفته) کجا رفاهیت حال دست دهد] لیکن در نفس امر سخن این مردم از نافهمیدگی بود - چه این امرے بود مستعار برای مصلحت ظاهر بینان و قطع نظر ازان دفع شورشے مقصود بود که جمعے از ترکان ساده لوح (مثل قیاخان کدگ و سلطان حسین جلایر و محمّد امین دیوانه) با او اتّفاق نموده در قصد شهاب‌الدّین احمد خان و خواجه جهان و امثال این مردم شده بودند - رای جهان‌آرای برای اطفای نایرهٔ آشوب این فتنه اندوزان او را بمنصب وکالت سرافرازی بخشید - و قیاخان را بواسطهٔ خدمات مستحسن قدیم از بهرایچ و آنحدود داده رخصت فرمودند - و سلطان حسین خان و جمعے دیگر را روزے چند مقیّد ساخته و سزای اعمال شان داده گذاشتند - و محمّد امین دیوانه فرار نموده سر بصحرای آوارگی نهاد - و چون سنگ تفرقه در هدگامهٔ این بدادد بنیان افتاد بهادرخان را اژاوه جایگیر کرده رخصت فرمودند - و درین ایّام هم (که اسم وکالت بر بهادرخان اطلاق یافته بود) درمعنی خدمت وکالت ماهم‌انگه میکرد اے صورت‌پوست بر ظاهر چه می‌بینی - درین کار شگرف خرد باید و حوصله - والحق این درصفت ماهم‌انگه را بروجه کمال بود ٭ مصراع ٭ ای بسا زن که نهد گام[۳] خرد مردانه ٭

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی بدفع فتنهٔ بیرام‌خان و دیگر سوانح دولت افزای

دادار جهان آرای چون میخواهد (که خدیو زمان را از نقاب اختفا و احتجاب برآورده جمال[۴] جهان آرای او را ظاهر فرماید) هرائینه عقلای زمانه را در مسالک مخالفت اینچنین والا شکوهے رای تیره و بخت خیره گردد - و لهذا بیرام‌خان با هجوم خرد پیشها هرکار یکه اندیشید صورت نبست بناچار بتاریخ روز نیران سی‌ام فروردین ماه الٰهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب از دارالخلافهٔ آگره برآمده متوجّه الور شد - و چون بشهر بیانه منزل کرد شاه ابوالمعالی و محمّد امین دیوانه

---

(۲) در [بعض نسخه] تربیت (۳) نسخهٔ [ب] پای‌خرد (۴) در [اکثر نسخه] جمال آرائی فرماید ٭

(که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعهٔ بیانه مقیّد بودند) بند ازانها برداشته رهائي داد - اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلّی بروید امّا مقصودش از رهائي دادن امثال این شور انگیزان آزموده جز سردادن فتنه امرے نبود - و چون (خبر بیرون رفتن بیرام‌خان از دارالخلافهٔ آگره بسمع اقبال رسید و چنان نمودند که او ارادهٔ آن دارد که ازان راه غلط انداز متوجّه پنجاب شود) رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که رایات جهان‌نورد از دارالملک دهلي نهضت نصرت فرموده عرصهٔ حدود ناگور و آن نواحي را مخیّم بارگاه اقبال گردانند - تا بیرام‌خان پای ثبات دران حدود نتواند فشرد - و اگر داعیهٔ آمدن ممالک پنجاب داشته‌باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل او صورت بندد لاجرم بتاریخ روز آذر دهم اردي بهشت ماه الٰهي موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهانگشای از دارالملک دهلي نهضت اقبال فرمود - و ازانجا (که حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاه والا شکوه است) با چنان نصائح بخت آور (که سابقًا ایراد یافت) اکتفا نفرموده در منزل اوّل میرعبدالطیف قزویني را (که بدانش و عقیدت ممتاز بود) فرستادند - تا بیرام‌خان را بحقائق مواعظ هدایت نماید - خلاصهٔ سخن آنکه حقوق خدمت و حقائق عقیدت تو درین دودمان عالي‌قدر معلوم عالمیان است - چون (بمقتضای حداثت سن توجّه اقدس بسیر و شکار بود) پرتو التفات بمهمّات ملکي و مالي نمي‌انداختیم - و جمیع مهمّات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو تفویض فرموده‌بودیم دربنولا (که بنفس اقدس خود بکنار و بار جهانباني و معدلت گستري متوجّه شده ایم) لایق آنکه آن خردمند خواخواه (که پیوسته لاف عقیدت و اخلاص میزد) این‌معني را از عطیّات الٰهي دانسته شکر بےاندازه بجای آورد - و چند وقتے دامن از شغل مهمّات فراهم چیده بسعادت حج (که همیشه ادراک آن دولت را طالب بود - و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق احراز این سعادت مینمود) متوجّه گردد - و از ولایت هندوستان هرجا و هرقدر که خواهد باو مقرّر میفرمائیم که کسان او حاصل آنرا فصل بفصل و سال بسال بسرکار او رسانند - و بتاریخ سیزدهم اردي بهشت ماه الٰهي سنه مذکور موافق سه‌شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبهٔ جمجمر نزول اقبال فرمود *

دریں اثنا شاه ابوالمعالي (که سرمایهٔ فتنه و فساد بود) باندیشهای تباه خود را بدرگاه معلّی رسانید - که (چون بیرون کارے نتوانست ساخت) در لباس خدمت و ملازمت کارے بسازد - لیکن هر که (با برگزیدهٔ خدا اندیشهٔ تباه کند) خود را بد خواه باشد - و کارش روز بروز خرابتر شود - و برای سیرابی سخن از ابتدای گریختن شاه ابوالمعالي از بند پهلوان کلکز کوتوال لاهور (چنانچه پیشتر مذکور شد) تا حال برسم اجمال نوشته میشود - که (چون شاه ابوالمعالي

(۲) در [اکثر نسخه] امیر *

برنگ و ریو و مکر و تزویر خود و بے پروائي یا بدنیتي و گرسنه‌چشمی نگهبانان در سال اوّل الٰهي از لاهور گریخت) بوسیلهٔ تدبیر یوسف کشمیري (که خدمت او میکرد) خود را بولایت کهران رسانید کمال‌خان زمیندار آنجا او را مقیّد ساخت - از حیله سازی[۲] که داشت گریخته بنوشهره (که قصبه‌ایست درمیان بنکبر و راجوري) رفت - و کشمیریان (که از غازي‌خان حاکم کشمیر توریده[۳] بودند) آنجا آمدن گرفتند - و بعضے از مغلان اوباش پیشهٔ بےحقیقت (که دایم کارشان واقعه‌طلبي و کافر نعمتي‌ست) تا سه صد کس جمع شده و کشمیریان هم تا هفتصد هشتصد نفر گرد او فراهم آمده سرمایهٔ نخوت و پندار او شدند - شمسي ملک چاردهٔ[۴] و خواجه حاجي (که پیشتر در ملازمت حضرت جهانباني جنّت آشیاني نیز بود) رسیده هنگامهٔ این بد اندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر (که غازي‌خان مذکور او را کور ساخته بود) با جمع از سرداران کشمیر مثل فاتح چک و حسویت[۵] و موسویت برادر زادهای دولت چک مذکور و لوهر[۶] وانکر خواهر زادهٔ دولت چک و یوسف چک (که غازي‌خان مسطور او را نیز کور ساخته بود - لیکن بتزویر کشمیریان سلامت مانده) و محمّد خان ماکري پدر علي شیر (که الحال در ملازمت است) گرد او مجتمع شدند - و از راه پُنچ براه کهاوره بدرهای مخفي (که آنرا بزبان کشمیري اکوڈیو[۷] گویند) به بارهمولهٔ رفت - و ازانجا بسوی نوشهر[۸] شتافت - و از پیش گذشته در بلندی موضع پتن بغازي‌خان مذکور جنگ شد - و چون از قبلهٔ اقبال پشت داده آمده بود ادبار باو روی آورد و کار نا ساخته بحال تباه از راه (که آمده بود) برگشته بهندوستان آمد - و نزدیک بود که بدست کشمیریان درآید - که یکے از بهادران چغتائي (که همراه او بود) از اسپ فرود آمده سر تفنگی را گرفت - و تیراندازي میکرد - تا زمانیکه (تیر ترکش او خالي شد) کشمیریان رسیده از هم گذرانیدند و ابوالمعالي فرصت یافته خلاص شد - و دامن کوه گرفته بسیالکوت رسید - و آشفته و پریشان تغیر وضع کرده قریه بقریه میگشت - و شورش را طلبگار میبود - تا آنکه بدیپالپور (که درانوقت بجایگیر بهادر خان برادر علي‌قلي‌خان مقرّر بود) رفت - و باوک دام از نوکران بهادر خان (که سابقهٔ آشنائي باو داشت) پناه برد - و مدّتے بخانهٔ او پنهان بود - و اسباب فتنه‌گري را سرانجام میداد تا آنکه زن اوک از دل[۹] پُري (که از شوهر خود داشت) پیش بهادر خان رفت - و گفت

---

(۲) نسخهٔ [هـ] پردازي (۳) در [بعضے نسخه] شوریده بودند (۴) در [چند نسخه] جاروه - و در [بعضے جا] چادوه - و در [تزک جهانگیري] چهاردره (۵) نسخهٔ [ا] هویت و مونویت - و نسخهٔ [ی] هتوبتو و موسوپتو (۶) نسخهٔ [د] لوهیر دانکر - و نسخهٔ [هـ] لوهر ژانکران (۷) نسخهٔ [ب] اکر دیو (۸) در [بعضے نسخه] دیو پور (۹) نسخهٔ [و] دل بري *

که شوهرمی شاه ابوالمعالي را در خانهٔ خود پنهان دارد - و داعیهٔ کشتنِ تو دارند - بهادرخان درساعت سوار شده بمنزلِ او آمد - و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالي را بدست آورد - و تولک را همانجا بقتل رسانید - و شاه ابوالمعالي را مقیّد ساخته پیشِ بیرام‌خان فرستاد - بیرام‌خان او را به ولي‌بیگ سپرد - که از راهِ بکر بگجرات فرستد - ولي‌بیگ او را ازان راه بگجرات فرستاد که ازانجا بسفرِ حجاز رود شاه ابوالمعالي چون بگجرات رسید - از نا هموارئ (که داشت) و دیوانگئ (که در سرش بود) حرکتِ نا شایسته را مصدر شد - و خونے کرد - تا آنکه ازانجا گریخته بدیارِ شرقیّه گذر کرد - و به علي‌قلي‌خان پیوست که شاید بوسیلهٔ آن بد درونِ فتنه اندوز کارے تواند ساخت - چون (آن کافرِ نعمت در خود گمانِ سري و سروري میبرد) شاه ابوالمعالي را جای نداد - و او را پیشِ بیرام‌خان فرستاد - و در زمانِ تذبذبِ حالِ بیرام‌خان رسید - بیرام‌خان برای اظهارِ درشتخواهیِ خود او را مقیّد ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه دربنولا (که بطالعِ واژگونه بجانبِ الور میرفت) او را از قلعهٔ بیانه بغد گسل کرده سر بصحرا داد چنانچه گذارش یافت - و رایتِ فتح آیتِ شاهنشاهي بنجیر رسیده بود که آن بدمستِ بے ادب از بیدولتي سوارِ آمده کورنش کرد - آنحضرت آن دیوانه خیز را زنجیر فرموده بشهاب‌الدّین احمد خان سپردند - تا او را بسفرِ حجاز روانه سازد - و آنچندان فتنه اندوزے را درین مرتبه نیز آن خدیوِ صورت و معني به کنکاشهای کهنه عملهٔ روزگار برای مراعاتِ وقت خلاص فرمودند - بایستے که جانِ معطّلِ او را از زندانِ عنصري خلاصي میدادند - حاشاحاشا آن بدگوهرِ نکوهیده ذات را از بارِ گردون نجات مي‌بخشیدند - برای آنکه هرچند نفسِ خبیث را علاقهٔ جسماني بامتداد کشد لوزِ اعمالِ نا شایستهٔ بسیار بظهور آید - و موجبِ عقوبتِ ابدي بیشتر گردد - دیگر ازین گفتگو کار آمده بسرِ مقصود میرود *

بر هوشمندانِ عبرت گزین مخفي نماند که (۲) (چون بیرام‌خان را روزبد پیش آمده دولت ازو روی گردانیده بود) موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد امّا بباطن نعل واژگونه میزد و درین روز (که عرصهٔ جنجیر مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد) ناصرالملک پیر محمّد خان شرواني آمده خاکِ آستانِ اقبال را توتیای چشمِ عبرت بین خود ساخت - مشارالیه هنوز بگجرات نرسیده بود که برهمزدگیِ دولتِ بیرام‌خان شنود - چون هواخواهِ ایلی‌درگاه بود برسمِ استعجال روان شده احرازِ زمین‌بوس نمود - آنحضرت بنوازشِ خسرواني امتیاز فرموده بخطابِ خاني و تشریفِ علم و نقّاره پایهٔ عزّتِ او را ارتفاع بخشیدند - و بمقتضای حسنِ نیّت (که مجبولِ او بود) کامیابِ صورت و معني گردید (۳) *

---

(۲) نسخهٔ [د] پوشیده نماند (۳) در [اکثر نسخه] ساختند *

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی از قصبهٔ جهجهر

و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه بیرام‌خان

چون (از رهگذر بیرام‌خان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت - و بجهت این‌کار نهضت موکب عالی مناسب علوّ شان شاهنشاهی نبود) رای جهان آرای اقتضای آن کرد که ادهم‌خان و شرف‌الدّین حسین میرزا و پیر محمّد خان و شاه بداغ خان و مجنون‌خان و جمعی کثیر را بسمت ناگور فرستادند - که اگر واقع چنین باشد [که او قصد سفر حجاز ندارد - و میخواهد که بآوازهٔ این‌سفر غفلت داده خود را به پنجاب (که معدن موادّ اسباب است) رسانده سرمایهٔ شورش گردد] مرائینه این‌مبارزان اخلاص پیشه نطاق همّت بسته سزای اورا در کنار او نهند - و اگر نه اقتدام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند - و ناگور و آنحدود بجایگیر میرزا شرف‌الدّین حسین مقرّر شد امرای عظام بآئین شایسته متوجّه این خدمت سعادت انجام شدند - و محمّد قاسم خان را بجهت دفع فتنهٔ پسر سکندر و غازی‌خان تغوری (که بیرام‌خان در برآمدن از خود جدا کرده فرستاده بود و این بیدولتان بانتقاض مقرّرین در صوبهٔ سنبل فتنه انگیز شدند) فرستادند - و او بقدم اقتدام شائقه بامداد تادیب این گروه گشت - و عساکر فیروزی‌مآثر را بجهت آرایش ممالک و آرامش فآن رخصت دادند - و موکب عالی بدولت و اقبال مراجعت فرمود. بیست و هشتم اردی بهشت ماه الهی مرافق چهار شده یازدهم شهر شعبان عرصهٔ دهلی را بفروغ مقدم دولت آسمانی ابتهاج دورانی ساختند - و ابواب معدلت و مکرمت بر روی روزگار دشمن و دوست بگشادند و اقبال گشتند - بیرام‌خان در سرکار میوات بود که خبر آمدن اوج قادر در لشکر او انتشار یافت - یکباری رونق بخدمهٔ او فرونشسته مردم از و جدا شدند - بغیر از رئی بیگ با دو پسر او حسین‌قلی بیگ (۳) و اسمٰعیل قلی بیگ (که خویشی به بیرام‌خان داشتند) و شاه قلی خان محرم و حسین خان و چندے دیگر کسے نه ایستاد - و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گیتی پناه آوردند .

چون لشکر اقبال پیوند کوچ بکوچ متوجّه آنصوب شد بیرام‌خان را بهیچ پیوست که دیگر مجال توقّف صورت ندارد - دل را از ریاست برداخته عرضداشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام تضرّعخواهی فرستاد - و دردمندی ابدائی را ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود - و چند فیل و تمن‌توغ و علم و نقّاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین‌قلی بیگ (که بعد ازین بالتفات شاهنشاهی بخطاب خان‌جهانی ممتاز شد) فرستاد - تا شاید از راه نیازمندی کارے تواند ساخت - و بُامرا (که بکارسازی او نامزد شده بودند) نوشته فرستاد که برای چه

---

(۲) نسخهٔ [ب] وصادق محمد خان (۳) نسخهٔ [ب ج] حسن قلی .

تصدیع بخود میدهید - من خود از دنیا و کار و بار آن دل‌سرد شده‌ام - و اسباب ریاست را بدرگاه معلّی فرستاده‌ام - اُمرا فریب خورده بازگشتند - و حسین‌قلی در دهلی بسعادت زمین‌بوس مشرّف شد و برجهانیان کمال ظهور یافت که بیرام‌خان بسفر حجاز روانه گشت - و در همین‌زمان شیخ گدائی فتنه اندوز خایب و خاسر برگشته بدرگاه عالم‌پناه آمد - هرچند مستوجب سیاست بود بعنایت پیش‌آمدند - و دور بینان بساط عزّت گوش برآوازه داشتند که مبادا فریبی باشد - و از یک ناحیتی سر باز کشد - که تدارک آن مشکل باشد - درین‌میان ناگاه آوازهٔ انصراف او بصوب پنجاب درافواه افتاد و گرد شورشی برخاست - و واقعه طلبان بدنیت قدرے خوشوقت شدند - یارب هرگز این گمراهان بمقصد خود نرسند *

بغی صریح ورزیدن بیرام‌خان - و پرده از روی کار خود برداشته روی به پنجاب آوردن

خان‌خانان بواسطهٔ رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه برآمد - و به بیکانیر رفت رای کلیان‌مل (که کلانتر آن سرزمین بود) و پسر(۲) او رای رایسنگ (که امروز در سلک فدائیان درگاه انتظام دارد - و در جرگهٔ امرای کلان‌است) آمده بیرام‌خان را دیدند - بیرام‌خان (که جای توقّف نداشت) مقامے دلپذیر یافته چند روز دران گل زمین گذرانید - و در کمین فرصت بود که شاید از جائے فتنه سر کند - و چون باقبال پادشاهي هرتدبیرے (که اندوخته بود(۳)) برخلاف آن ظاهر شد بایستے که آبله‌پای مراحل سعادت شده بعتبات قدسیّه و اماکن شریفه رفته روی خجلت بر زمین عذر می‌نهاد - لیکن چون در نفس امر ساده(۴) مرد بود فریب خوردهٔ بعضے بیدولتان شد - و مغلوب غم و غصّه گشت - و باد غرور و پندار در سر افزوده باتّفاق شوربختان تیره درون بسمت پنجاب متوجّه شد - و دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغي نمود و بُامرای سرحد نوشته فرستاد که متوجّه سفر حجاز بودم - لیکن چون معلوم شد (که در تغیّر مزاج اشرف جمعے سخنان گفته مرا آواره کرده‌اند - علی‌الخصوص ماهم انگه که دم استقلال میزند - و برآوردن مرا بخود منسوب میگرداند) اکنون همگي همّت آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده بتازگي رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجّه شوم - امثال این مقدّمات وهمي نوشته مردم را طلبداشت و خواجه مظفّرعلي را (که بعاطفت والای شاهنشاهي بخطاب مظفّرخاني اختصاص یافت) پیش درویش بیگ اوزبک (که از اُمرای عظام پنجاب بود - و تربیت کردهٔ او) فرستاد

---

(۲) در [بعضے نسخه] پسر او رایسنگ - و در [بعضے] راو رایسنگ (۳) نسخهٔ [ط] انداخته بود - و نسخهٔ [ی] اندیشیده بود (۴) نسخهٔ [ی] مرد ساده بود *

که او را بامّیدواری تمام آورد - چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت‌نامهٔ نوشته پیش بیرام‌خان فرستادند - که اگر بختور و دولتمند خواهدبود پذیرای این نصائح ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهدکوشید - بجهت مزید آگاهي و پند پذیری هوشمندان حال و آینده نقل آن منشور دولت را بجنس مینویسد ٭

فرمان[۲] جلال‌الدین والدنیا اکبر پادشاه غازي

خان‌خانان بداند که [چون او پروردهٔ نعمت و تربیت کردهٔ عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است - و حقوق خدمات شایستهٔ او درین درگاه ثابت - و حضرت پادشاه جنّت دستگاه (طیّب‌اللّه‌ثراه) بواسطهٔ صدق نیّت و اخلاص (که ازو مشاهده نموده بودند) او را بمنتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم‌القدر اتالیقی ما را باو تفویض فرموده بودند] بعد ازانکه (آنحضرت از تنگنای جهان فاني بفضای عالم جاوداني رحلت فرمودند - و او از روی اخلاص و دولتخواهي کمر صدق و جان‌سپاري برمیان بسته متعهّد مهمّات وکالت شد) ما نیز بملاحظهٔ سبقت آن خدمات و نیک اندیشیهائی (که بظهور میرسانید) زمام حلّ و عقد و رتق و فتق امور را چنان بقبضهٔ اختیار او گذاشته بودیم که مزیدے بران متصوّر نتواند بود - چنانچه از نیک و بد هرچه خواست و اراده کرد بعمل آورد - تا آنکه درین پنج سال چندین امور ناشایسته ازو بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائي که باوجود دعوی آن همه زیرکي و دانائي از میان این‌همه مردم فاضل و قابل با حسب و نسب او را بمصاحبت و آشنائی خود انتخاب نمود - و با آنکه (متعهّد منصب صدارت شده بود - و در ظهر منشور مهر میکرد) اورا از تسلیم معاف داشته بود - و بکمال جهل و نادانی در محافل جنّت مماثل اورا بر جمیع سادات صحیح‌النّسب و عُلمای جلیل‌الحسب (که بنابر ملاحظهٔ عظمت شان و حالت مراسم احترام و تعظیم بجای مي‌آوردیم) تقدیم داده باوجود لاف محبّت و دوستداري (که بخاندان طیّبین و طاهرین[۳] میزنند) مذلّت و خواری این فرقهٔ شریفه را عمدًا تجویز مینمود - و تربیت‌کردهٔ خود را (که مردود دلها - و مطرود نظرهاست) برین طایفه (که تربیت الٰهي دارند) ترجیح داده از ارواح مقدّسهٔ این همه بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشت - و او را بمرتبهٔ رسانیده‌بود که سوارهٔ پیش‌آمده بما مصافحه مینمود - و نوکران فرود خود را (که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود) بخطاب سلطاني و خاني و علم و نقّاره و جاگیرهای معمور و ولایتهای پُرحاصل[۴] امتیاز داده خوانین و سلاطین و اُمرا و معتمدان حضرت

---

(۲) نسخهٔ [ح] فرمان حضرت شاهنشاهي بنام بیرام‌خان خانخانان (۳) در [چند نسخه] میزند
(۴) نسخهٔ [د] میرحاصل ٭

جهانباني جنّت آشياني را (كه اصالت و حالت و استحقاق ايشان بهمه كس روشن است) از كمالِ بي اعتباري بنان[۲] تهي محتاج ساخته بود - چه قصدِ خون و ناموسِ همهٔ آنها داشت و از ملازمان و خدمتگاران بابري (كه سالها بامّيدواري خدمت كرده مستعدّ رعايت و عنايت شده بودند) تجويز نميكرد كه اقلّ مرتبه وجهِ معيشتي داشته باشند - و بجمعي (كه در شكارها و سواريها در ملازمت ميگشتند - و خود را بهزار محنت و مشقّت قرار بخدمت داده بودند) در هر چند روز ستيفها ساخته بخونِ آنها تشنه بود - و انواعِ بي اعتدالي و بي اندامي مينمود - و اگر از نوكرانِ او صدگونه گناه (مثلِ خون و دزدي و راه زني و تاراج و انواعِ فسق و فجور) بظهور مي آمد بواسطهٔ ميل و مداهنه همه را در ميگذرانيد - و اگر از ملازمانِ درگاه والا اندك چيزي واقع ميشد يا كسي بهتان ميكرد در قتل و حبس و تاراجِ ايشان تاخير نمي نمود - و تا خبر شدن انواعِ جفا و بي آبروئي ميرسانيد - و بعضي از كمالِ دناءت وليامت خود را بخدمتِ او قرار داده بودند - و خوشامد ميگفتند مثلِ شاه قلي نارنجي و محمّد طاهر و لنگ ساربان - و او از سادگي آن طايفه را راست گو دانسته تربيت مينمود - و تقويتِ ايشان ميكرد - چنانچه شاه قلي بي اندامیها كرده فرمان نشنيد و محمّد طاهر آن نوع جوابِ درشت داد كه مستوجبِ زبان بريدن بلكه كشتن شده بود - و او شنيده تغافل نمود - و لنگ ساربان در پيش جمعي بحضورِ او آنچنان لفظِ درشتي[۳] گفته كه او نيز مستحقّ سياست بود و ولي بيگ را خود ميداند كه در ميانِ قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته - بي شايبهٔ خدمتي و اصالتي و حالتي بهمين نسبت (كه داماد اوست) آورده[۴] بر امراي عظام گذرانيد - حتّي بر سيّد قلي ميرزا (كه بعلوّ سيادت و انتسابِ سلطنت ممتاز بود) تقديم داد - و حسين قلي را (كه تا غايت بمرتبهٔ پنجه نزده) در برابرِ اسكندرخان و عبداللّه خان و بهادرخان رعايت نمود - و جاگيرهاي آباداني داد - و خوانينِ عظام را بجاگيرهاي ويران خرسند ساخت - و درين اوقات در اكثرِ مجالس ازو چندين امور سر برميزد كه باعثِ رنجش و آزارِ خاطرِ فيض مآثرِ ما ميشد - چون (خاطرِ او پيشِ ما عزيز بود - و او را دولتخواهِ بيغشِ اين دودمان ميدانستيم - و بر قول و فعلِ او اعتماد تمام داشتيم) اين همه اعمال و كردارِ ناهموار او را عينِ خيرخواهي و محضِ نيك انديشي تصوّر نموده ديده و دانسته بكرم عميم در ميگذرانيديم - تا درين اوقات بعرض رسيد كه او بسخنِ همين جماعت باغيه قصد دارد كه معدودے چند (كه بما همراه بودند) جدا ساخته مارا تنها گذارد - بملاحظهٔ دفعِ اين شرارت از دارالخلافهٔ آگره متوجّهِ دارالملكِ دهلي شديم - و بار نوشتيم كه بعضي امور بظهور آمده و سخنان بعرضِ اقدس رسيده كه بخاطرِ اشرف قرار نمي يابد كه او درين اوقات ملازمت تواند نمود

---

(۲) در [اكثر نسخه] بتهان (۳) نسخهٔ [د] زشتي (۴) نسخهٔ [دي] او را برامراي •

اگرچه ازو آزارِ بسیار یافته‌ایم امّا او را هنوز بهمان دستور خان‌خانان میدانیم - و میگوئیم - و بجهت تسلّی خاطرِ او سوگندهای مغلّظ یاد کردیم - که قصدِ جان و مال و ناموسِ او نداریم - و چون (به تمشیتِ مهمّاتِ جهانبانی بنفسِ نفیسِ خود متوجّه شده ایم) او بحالِ خود برده مدّعیاتی که داشته باشد عرضداشت نماید - بنوعیکه لایق‌دانیم حکم فرمائیم - چون در بعضِ اوقات عرض‌مینمود که وقت شده‌است (که بدولت و سعادت بمهمّاتِ سلطنت پردازند) تصوّر چنان بود که بشنودنِ این خبرِ خیر اثر مسرور گشته در مقامِ تسلیم و رضا راسخ‌قدم و ثابت‌قدم باشد - و چنان بموقفِ عرض رسید که از کمالِ میل و توجّه (که بدین امور داشته و دارد) حقوقِ نعمت و تربیتِ خاندانِ والای ما (که چهل سال‌است که در ذمّهٔ او ست - و من‌العهد الی‌العهد پرورش یافته) بالکلّیه فراموش کرده گوش بسخنِ این جماعتِ مفسد مفتن[۲] دارد - که بواسطهٔ اغراضِ نفسانی میخواهند که او را در جریدهٔ اهلِ بغی درآرند - و درین آخرِ عمر از سعادتِ اخروی محروم گردانند و بشقاوتِ ابدی مبتلا سازند - چنانچه از کمالِ شیطنت و خساست[۳] و خود پسندی که دارند معقولِ او ساخته او را از راه برده‌اند - و بولد اسکندر پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید و بتتارخان پنج بیّه نیز کس فرستاده که او در دامنِ کوه آمده آهنگِ خرابی و دست اندازی کرده ازانحدود درآید - و خود خیالِ لاهور کرده - که دران حدود رفته بنیادِ فتنه و فساد نموده طریقِ مخالفت سپرد - و در اطرافِ ممالکِ محروسه خلل انداخته چراغِ دولتِ این خاندان را (که برافروختهٔ فروغِ ازلی و برافراختهٔ دستِ قدرت است) بدمِ سردِ منطفی سازد - و همانا که بردهٔ غرور و پندار دیدهٔ اعتبارِ او را کور ساخته نمیداند ❁ بیت ❁

چراغی را که ایزد برفروزد ❁ هرآنکس پُف کند ریشش بسوزد

چون [نظر بآن همه اخلاص و اعتقادے (که از چهرهٔ احوال و جبههٔ اعمالِ او واضح و لایح بود) این امورِ مبنی برشرور ازو دور میفرمود و میفرماید - و باور نمی‌آید - چرانه پرورندهٔ نعمت و تربیت کردهٔ این دودمانِ عظیم‌الشّان است - واطاعتِ حکمِ ما بر او واجب ولازم] بر سبیلِ حجّت فرمودیم که خود را ازین افعال و اعمالِ قبیحه نگرانیده این جماعتِ مخذول‌العاقبت را (که باعثِ نقصِ دولت و عزّتِ او شده بجهتِ اغراضِ خود در پیِ بغی و عدوانِ اویند) مقیّد ساخته بدرگاهِ معلّی فرستد - و چون [ما درین پنج سال ملاحظهٔ خاطرِ او کرده بهیچ چیز مناقشه ننموده‌ایم - و بهر چه عرض کرده (خواه معقول - خواه نامعقول) از صوابدیدِ او بدر نرفته ایم] او هم این حکمِ مارا سمعًا و طاعةً انقیاد نموده تخلّف‌نورزد - که هرگاه باین‌حکم عمل نماید خاطرِ اشرف برو صاف ساخته

---

(۲) نسخهٔ [د] متفتن (۳) نسخهٔ [د] خباثت ❁

جرائم و تقصیرات او را بالکلیّه عفو فرمائیم - و هر وقت (که میل[۲] ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید) بملازمت اشرف طلبیم - که رفع حجاب او شود - و چون هنوز خدماتِ او ملحوظ و منظور است (با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته) میخواهیم که نام او (که سالها باخلاص و ارادت و انقیاد و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده) ببغي و عناد و افساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمرهٔ قراچه قرابخت محشور نگردد - بنا بر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم - زنهار که خیال دیگرے نکند - و یقین خود داند که (اگر از روی جهل و کوتاه‌اندیشي از راه رود - و نخوت و پندار دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل ادبار درآرد) بدولت و اقبال با عساکر نصرت اعتصام بعزیمت رفع و دفع او متوجّه شده بعنایت بیغایت الٰهي دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد امّید است که درین حالت (که عنفوان اقبال خلافت ما - و آغاز ادبار اوست) فتح عظیم روی دهد و او مغلوب عساکر اقبال گشته شرمسار و گرفتار گردد - بیدولتي را ازین معني استدلال نمي‌نماید که او درین پنج سال مردم خود را چگونه رعایتها کرد که بروز واقعه بکار آیند - و از کوته‌اندیشي و نادانی نمیدانست که دولت وابسته بعنایت الٰهي ست - هرگاه آن عنایت نباشد نوکر بیدولت بکار نمي‌آید چنانچه برأی العین دیده میشود که آنها را (که فرزند و برادر میگفت - و هرگز با ایشان گمان جدائي نداشت) برهنمونی سعادت اکثرے ازو جدا شدند - و آنانکه مانده‌اند یکیک جدا شده بدرگاه معلّی مي‌آیند - و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت - درین مقام غیر از تسلیم و رضاجوئي چیزے فایده ندارد *

* بیت *

سر دیوار بباید نهاد و گردن طوع * که هرچه حاکم عادل کند همه داد است

خانخانان (که روز ادبار او نزدیک رسیده بود - بلکه در شب تاریک ادبار بسر میبرد) ازین کلمات موعظت (که دستورالعمل سعادت تواند بود) پندپذیر[۳] نشد - چون گریم که باعث مزید شورش او گشت - لیکن دانا داند که بسعي خود در مهلکهٔ بے‌ناموسي شقاوت - و با جمله از پرگنهٔ بیکانیر متوجّه پنجاب گردید - چون در حدود قلعهٔ تبرهنده[۴] (که بجاگیر شیر محمّد دیوانه بود) رسید عبدالرّحیم پسر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال دران قلعه نزد شیر محمّد (که از مخصوصان او بود) گذاشته ازانجا بگذشت - و شیر محمّد حقّ ولي‌نعمت اصلي را بهتر دانسته ازو فرار نمود - و تمام اسباب و اشیا را (که در تبرهنده گذاشته بود) متصرّف شد - و اهل و عیال را بملازمت آورد - و درویش محمّد اوزبک مظفرعلي را (که بطلب او آمده بود) مقیّد ساخته بدرگاه معلّی

---

(۲) نسخهٔ [د] ارادت ملازمت (۳) نسخهٔ [ب] متاثر و پند پذیر (۴) نسخهٔ [د] تبرنده - و در [بعضے نسخه] تبرنده *

فرستاد - و خود نیز کمر همّت بدولتخواهی نفس‌الامري بست - و بمیامن توفیق صاحب حقیقی خودرا فهمیده از ولي‌نعمت مجازي سر باز زد - و چون نزدیک تیاره رسید میرزا عبدالله مغل تیاره را مضبوط کرده آمادهٔ جنگ شد - ولي‌بیگ به تیاره آمده شکست یافت - آري شمع افروختهٔ الهي را هرکس خواهد که فرو نشاند خرمن دولت و کامرانی خود را آتش در زند - و چون هنگام ادبار بیرام‌خان بود در هرچه سود خود مي‌اندیشید زیان میدید - و چون غرض پردهٔ دیدهٔ مصلحت بین است صلاح کار خود ندانسته اسباب آنهي را ابواب غفلت شموده بجانب پرگنهٔ جالندهر روان شد * * شعر *

چون غرض آمد هنر پوشیده شد * صد حجاب از دل بسوی دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس‌الدین محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع فتنهٔ بیرام‌خان - و نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بهمان سمت - و اشتعال نایرهٔ محاربه میان لشکر اقبال و بیرام‌خان - و فتح اولیای دولت

دران هنگام سعادت ارتظام (که دارالملک دهلي نشیمن موکب دولت و معسکر جنود اقبال بود) خبر عزیمت بیرام‌خان از بیکانیر بجانب پنجاب معروض ایستادگان بساط جلال[۲] گشت عزائم پادشاهانه (که توأم آثار قضا و احکام قدر است) بران قرار گرفت که لشکرے شایسته فرستاده سرراه بیرام‌خان را بگیرند - تا در نواحي لاهور غبار فتنه فرو نشیند - جمعے از کوته اندیشان برین بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجّه شده آمادهٔ جنگ او شوند - و جمعے میگفتند که لشکر اقبال تعین باید کرد - حضرت شاهنشاهي بمقتضاے وقت قبول هردو راے فرموده قرار بران دادند که افواج قاهره پیشتر روند - و بعد ازان آنحضرت نیز متوجّه شوند - بعد از درازی سخن مآل انکه شفقت مادري منظور داشته اد‌هم‌خان را نگاهداشت - و شمس‌الدین محمّد خان اتکه و پسرش یوسف محمّد خان کوکلتاش و مهدي قاسم خان و محمّد قاسم خان نیشاپوري و علي‌قلي‌خان و میرلطیف[۳] و حسن خان خویش شهاب‌الدین[۴] احمد خان و جمعے کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند - تا خان‌خانان را مانع آمده نگذارند که به پنجاب درآید - و شمس‌الدین محمّد خان با ایں اُمراے عظام تکیه براقبال روز افزون حضرت شاهنشاهي نموده بصوب پنجاب روان شد و بعد از روان ساختن اُمراے مملکت‌گشا خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط سامان یورش پنجاب فرمودند *

---

(۲) نسخهٔ [ط] جاه و جلال (۳) در [بعضے نسخه] میرلطف (۴) در [چند نسخه] شهاب خان *

چون از کمالِ دور بینی داعیهٔ یورش نصرت پیوند (که مکنونِ ضمیرِ الهام اندیش بود) وجهِ همّتِ عُلیا شد بجهتِ انتظامِ مهمّاتِ ممالکْ خواجه عبدالمجید را (که بشرفِ دیوانیِ سرکارِ اعلی سربلند بود) پایهٔ اعتبار افزوده بخطابِ آصف خانی سرافراز ساختند - و حکومتِ دارالملکِ دهلی را ضمیمهٔ منصبِ گرامیِ وزارت فرموده گوشِ هوشِ خواجه را بنصائحِ پادشاهانه (که مشتمل برصوالحِ حال و مصالحِ ملک تواند بود) بازکردند - و فرمودند که مغرورِ خرد و جاهِ خود نشوی - و پاسِ نعمتِ رسیدگی را پیوسته داشته سربلندیِ خودْ را در فروتنیِ خود منحصر دانی و مزدِ خدمت را عنایت و تربیتِ ما دانسته چشم و دل و دست و زبان را از مالِ مردم کوتاه داری خواجه پذیرای نصائحِ ارجمند شده پیشانیِ سعادتِ خود را بسجدهٔ آستانِ عالیِ نورانی ساخت و دل در خدمت بست - و بآئینِ اخلاص و عقیدت سرگرم کار شد *

و[۲] چون شورشِ بغیِ بیرام‌خان درمیان آمد بنابرمصلحت و احتیاط حکمِ قضا امضا بگرفتنِ حسین‌قلی‌بیگ صادر شده چند روزے او را بادهم‌خان سپردند - و از کمالِ مرحمتِ باطنی (که بحالِ او مخصوص بود) بادهم‌خان فرمودند - که اگر گزندے بحسین‌قلی‌بیگ خواهد رسید باز خواست از تو خواهد بود - و بتاریخِ سیِ و یکمِ امرداد ماهِ الٰهی موافقِ سه‌شنبه بیستم‌ذی‌القعده خاطرِ مقدّس را از مهمّاتِ ضروری جمع فرموده از دارالملکِ دهلی متوجّهِ دفعِ این فتنه شدند و[۳] چون بمقتضای نیّتِ حق طویّت بمجرّدِ توجّهِ کارهای شگرف (که در اندیشهٔ روزگار نگذرد) تمشیت می‌یابد] هرگاه خود بنفسِ نفیس متوجّه شوند پیدا ست که حال چون خواهد بود و مصداقِ این مقال بنارگیِ آنکه فرستادهای اخلاصمند (که رخصت یافته متوجّهِ خدمت شده بودند) بهیچ امرِ دیگر (که لوازمِ واقعه‌طلبان کهنه عمله باشد) نپرداختند - و تا پرگنهٔ دکدار از نواحیِ پرگنهٔ جالندهر (که میانِ دریای ستلج و بیاه است) پای همّتْ در رکاب داشته عنانِ سرعت باز نکشیدند و در ظاهرِ کوناچور[۴] (که از متعلّقاتِ دکدار است) سرِ راهِ بیرام‌خان بستند - بیرام‌خان در گرفتنِ جالندهر اهتمام داشت که خبرِ آمدنِ اتکه خان با عساکرِ اقبال شنید - از غروری که داشت اتکه‌خان را در نظر نیاورده گرمِ پیکار شد - و ازروی پندار و نخوت مردمِ خود را در فوج ساخته ولی بیگ و شاه‌قلی‌خان محرم و برادرانِ ولی‌بیگ و اسمٰعیل‌قلی‌خان و حسین‌خان و یعقوب سلطان و سبز تاخ و گروهے از مقهوران را مقدّمه ساخت - و فوجِ دیگر را بسرکردگیِ خویش ترتیب داده قریبِ پنجاه فیلِ نامی در پیشِ خود داشت - و ازین جانب شمس‌الدّین محمّد خان به پشت‌گرمیِ

---

(۲) نسخهٔ [ز] القصه چون (۳) نسخهٔ [ه] نیت حق شناس - و در [اکثر نسخه] نیت حق
(۴) در [بعضے نسخه] کوناچور *

اقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي صفوف نبرد را بمردانِ کار و بهادرانِ کارزار بیاراست - و دلاورانِ جنگ‌جو و پُردلانِ پرخاش خو را دلداري داده روان شد - قول باخلاص و اهتمامِ او رونق یافت - و برانغار بشجاعتِ محمّد قاسم خان نیشاپوري استحکام گرفت - و جرانغار بشهامتِ مهدي قاسم خان انتظام پذیرفت - و علي‌قلي‌خان اندرابي و قباخان صاحب[۲] حسن و بعضے از کارطلبانِ عقیدت کیش همراہ بوده صف آرای این معرکهٔ شگرف گشتند - و فرّخ خان با برخے از دلاوران در التمش آمادهٔ نبرد گشت - و یوسف محمّد خان کوکلتاش با چوقے از مبارزان میدانِ قول و التمش ایستاد چون اتکه خان از مردمِ همراہ خاطر جمع نداشت سوگند و پیمان درمیان آورده پیشتر از شروعِ پیکار نحوے دل جمعي بهم رساند - با بیرام خان اگرچه مردم بسیار همراہ نبود امّا از روی کیفیت افزوني داشت - و نیز اعتمادِ بیشتر برین‌لشکرِ پادشاهي بود - که اکثرے از بدنهادي و بددلي و دو زباني نوشتها میفرستادند *

و چون (این دولشکر در موضع کوناچور مذکور در اواسط شهریور سنه الهي موافق اوائل ذی‌الحجّه بهم نزدیک رسیدند) کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست - اگرچه (در اوّل کارزار فوجِ پیش از غنیم چنان روی تهوّر بجنگ آورد که اکثرِ فوجهای لشکرِ اقبال راہ فرار پیش گرفت) اتکه‌خان با بسیارے از فوجِ خود و یوسف‌محمّدخان با معدودے در میدان نبرد ایستاده از دقایق و بیدلی مردم حیرت افزا بوده استمدادِ همّت از باطنِ اقدسِ شاهنشاهي مینمودند - درین هنگام (که مردمِ بیرام‌خان اکثر مردم را برداشته تعاقب نموده‌اند - و بیرام‌خان با فوجِ خود بتخیّلِ نصرت تهتر کنان مي‌آید) فوجِ اتکه خان (که در پناهِ پشتهٔ ایستاده بود) پیدا میشود - بیرام خان بمدافعت پیش مي‌آید اوّل فیلانِ را که (سرکردهٔ آن فیلِ تخت‌روان بود) میراند - و خود از عقبِ آن روان میشود - ناگاه اقبالِ پادشاهي و تائیدِ آسماني نقابِ حجاب از چهرهٔ مراد کشود - میدانِ این درفوجِ شاهي‌پایهٔ بود فیلانِ مذکور دران‌جمجمه مي‌درآیند - و بخود درمي‌مانند - و مبارزانِ لشکرِ نصرت‌قرین به تیر و تیغ فیلبانان متوجّه میشوند - و بحضِ امدادِ غیبي تیرے بر فیلبانِ آن سرکردهٔ فیلان میرسد و او از کردنِ فیل آویزان میشود - بیرام خان چون مي‌بیند [که حالِ فیلان (که اقتضاءِ او بودند) چنین شد] اراده میکند که از عقبِ فیلان برآمده شاهي‌پایه را دست راست داده از جانبِ خشکي بیاید - و بتازد - اتکه خان از دوربیني و پُردلي داعیهٔ بیرام خان دانسته در مقامِ آن شد که پیشتر از ظهورِ عزیمتِ او خود بتازد - یوسف‌محمّدخان گفت که اکثرِ مردم خاکِ بےناموسي بر فرقِ روزگارِ خود بیخته رفته‌اند - چه وقتِ تاختن است - اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم کم‌اند

---

(۲) در [چند نسخه] صاحب جیش *

امّا اقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي بجانبِ ماست - و نیز ما را رای گریز نیست - امروز روزِ جان‌فشاني‌ست یا جان‌ستاني - و یوسفْ محمّد خان را با جمعِ از بهادرانِ یکتادل پیش ساخته خود با دیگر دلاورانِ یکجهت آمادهٔ نبرد شد - در زمانیکه بیرام خان منحرف شده‌بود (که آن خواهشِ مذکور را بعمل درآرد) این ناموس طالبانِ نبرد درست تیغِ انتقام از نیامِ همّت آخته برفوجِ بیرام‌خان تاختند - مردمے (که همراهِ بیرام خان بودند) این انحراف را فرار اندیشیده برهم خوردند بیرام‌خان ناچار برگشت - و خجلت زدهٔ ادبار شد - و بتائیدِ ایزدي باوجودِ عدمِ اتّفاق و کارشکنیِ مردم و دل بای دادنِ چنان چنین نصرتے (۲) (که طرازِ فتوحات تواند شد) روی داد - و هرکدام از مخالفانِ تیره بخت (چه آنانکه بتعاقبِ گریختها شتافته بودند - و چه جمعے که همراهِ بیرام‌خان دل بهپیکار بسته) بجانبے پراکنده شد - و عساکرِ نصرت‌اعتصام تعاقبِ لشکرِ ادبار نموده بسیارے را طُعمهٔ تیغِ خون‌آشام ساخت - و گروهے را زخمي و نیم‌کشته بخاک و خون یکسان‌کرد - تا دوگروه مجاهدانِ اقبال تعاقبِ این گروهِ مخذول نمودند - و اسمٰعیل قلي‌خان را زنده گرفته آوردند - و مقارنِ آن خبر رسید که ولي‌بیگ زخمي در نبشکرزارے مختفي‌ست - او را نیز تیزدستانِ هوشمند گرفتار ساختند و حسین‌خان بزخمِ تیر کور شد - و یعقوب همداني و احمد بیگ و بسے از اعیانِ مخالف گرفتارِ کمندِ مکافات شدند - و غنیمتِ فراوان بدستِ اولیای دولتِ قاهره افتاد - و آنکه‌خان فرطِ دوراندیشي بکار برده از پسِ گریختها بسیار نشتافت - و بمحضِ تائیداتِ غیبي این‌چنین فتحے (که عنوانِ فتوحات تواند بود) از مکمنِ اقبال بظهور رسید *

حضرتِ شاهنشاهي (بعزمِ درست - و رای راسخ - و خاطرِ خرسند - متوسّل بدرگاهِ ایزدي بوده بباطن با خدا - و بظاهر صیدکنان و شکارافکنان) نهضت میفرمودند - در نواحیِ سهرند مُنهیانِ اقبال بشارتِ ظفر و فیروزي و نویدِ دولت و بهروزي بمسامعِ عالیّه رسانیدند - و جهانِ برهم‌خورده بتارگي آرام یافت - لوازمِ شکر و سپاس بوقوع رسید - و مراسمِ نشاط و شادماني بتقدیم پیوست مهامِ سلطنت انتظامِ تازه یافت - کوتهٔ حوصلها را فراخیِ مشرب پدید آمد - سادهدلانِ هیچمدان را سررشتهٔ دانش بدست افتاد - دولت از دستِ مغروران خلاص شد - پادشاهِ وقت از ستمِ شریکِ ناحق‌شناسان نجات یافت - خردمندان را افزایشِ دریافت نصیب گشت - دولت روی نمود اقبال چهره گشاد - عالم طراوتِ تازه یافت - زمین و زمان نضارتِ نو گرفت - کورباطنانِ حسدپیشه درمغاکِ خاکساري فرو رفته خاکِ ادبار برفرقِ ایشان ریخته آمد - جهانِ پیر جوان شد انصاف (۳) پیدار و معدلت آشکارا گشت - یک پرده (که از جمالِ جهان‌آرای خود خدیوِ زمان

---

(۲) در [بعضے نسخه] فتحے (۳) در [چند نسخه] انصاف بزاد - معدلت اشکارا گشت *

دور انداخت) دیدي اي دل که چسان شد حالِ بزرگانِ جهان - و پایهٔ بزرگي در چه مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد که (اگر پردهٔ چند لطیف‌تر ازین از چهرهٔ مقصود بردارد - و جلوهٔ چند خاص نماید) چه کارها که نشود - و چه اسرار که بظهور نیاید - امّا همانا که رخصتِ اظهار ندارد - یا نظارگیِ در نظرِ دور بینِ او درنمي‌آید - عمرها بدولت و اقبال بمانند - که جهان را چنین خدیو بس کمتر بدست افتاده‌است - محرّر این دیباچهٔ اقبال ابوالفضل نقشهٔ مصدور برآورده معروض میدارد که اگر تعلّقي نبودمی و لباسِ نوکري نداشتی حرفِ چند از دریافت خود گفتی - لیکن چون در رسمیان[۲] مخلوطم (ازین که کور باطنان دانوان بین این حرف را از قسم خوشامد دانند) بیشتر ازین حرف‌سرائي نمیکنم - و این اندیشه در فطرت خانهٔ من نیست - چه آنجا رسمیانِ الوده راه نمي یابند از طبیعت میگویم نه از فطرت *

* بیت *

کي گذارد آنکه رنگ روشني ست * تا بگویم آنچه فرضِ گفتني ست

چون عرصهٔ سپهرند مقیّم سراپردهٔ اقبال شد منعم خان (که بوجب منشور دولت از کابل متوجّهٔ آستان‌بوس بود) با دیگر امرا (مانِ مقیم خان خویشِ نزدیک خان - و قاسم خان میربر[۳] و خواجگي محمّد حسین برادرِ او - و خواجه عبدالمنعم مشهور بخواجه پادشاه مربض - و مولانا عبدالباقي صدر - و ملّا خرد زرنو - و پاینده محمّد - و شاهی محمّد - و فریدون لاشی میرزا محمّد حکیم و ابوالفتح پسرِ فغیر بیگ - و میر محمّد نیشاپوري) باجمعیّتِ فراوان و سپاهی بسیار باستقبال شتافتند و خدمِ شهریور ماهي موافقِ دوشنبه هیژدهم ذي الحجّه بشرفِ بساط بوس سرافراز شد - و مشمولِ تربیتِ شاهنشاهي گردید - و بمنصبِ عالي وکالت و شرفِ خطابِ خانخانانی خلعتِ افتخار دربر کرد و باقي امرا و سرداران نزدیک فراخور مرتبه و مقدارِ خود بمراحمِ بیدریغ سربلند گشتند - و در همین منزل دلشاد شمس‌الدّین محمّد خان اتکه و سایرِ مخلصانِ نیکو خدمت (که بفتح و ظفر مراجعت نموده بودند) بزمین‌بوسِ اخلاص سرافراز گشته بالتفاتِ شاهنشاهي شرفِ امتیاز یافتند - و جامهٔ داقو و جامهٔ فتّاحي بیرام‌خان را به اتکه‌خان مرحمت فرموده بخطابِ اعظم‌خاني شرفِ امتیاز بخشیدند - و بیدرنگ چند (که در عرصهٔ نبرد دستگیرِ قهرمانِ اقبال شده بودند) چون ولي بیگ و پسرش اسمٰعیل قاي و حسین[۴] خان و احمد بیگ ترکمان و دیگران را زنجیر در پای و گُل در گردن با غنائمِ فراوان بنظرِ اشرف در آوردند - و علمے (که برای روضهٔ رضویّهٔ مشهدِ اقدس مکلّل بجواهر ترتیب داده توفیق برفرستادن نیافته بود) ازینجمله بود - ورودِ آن علمِ سعادت از فواتحِ تفاؤلاتِ شاهنشاهي شمردند - و محمّد قاسم خان نیشاپوري و ابوالقاسم برادرِ مولانا عبدالقادر آخوند و جمعے

---

(۲) نسخهٔ [د] رسمیات (۳) نسخهٔ [ا ح ط] میربحر (۴) نسخهٔ [ه] حسن خان *

دیگر را (که پیشتر از خبر طغیان بیرام خان رخصت مُلتان کرده بودند - و مُلتان از محمّدقلي خان برلاس تغیّر یافته بجایگیر این مردم مقرّر شده بود) درین هنگام (که شمس الدّین محمّد خان اتکه متوجّه استلام عتبهٔ عالي شد) بموجب قرار داد آن جماعت را بمُلتان روانه ساخت - و از گرفتاران روز هیجا ولي بیگ (که زخمهای کاري داشت) در زندان فوت کرد - سر او را بجهت عبرت خلائق بجانب ممالک شرقیّه فرستادند - و دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامیکه بوسائل مقرّبان بساط عزّت نجات یافته دیگرباره بتقدیم مآثر عبودیت و اخلاص بدرجات ترقّي تصاعد نمودند چنانچه خصوصیّات احوال هریکی بجای خود گذارش خواهد یافت *

سبحان الله هرکه (بدخواه تر بود - و فتنه انگیز تر) همان را دست قدرت چیده چیده بسیاست رسانید علی الخصوص ولي بیگ (که سرمایهٔ فتنه و فساد بود) چنین سزا یافت که باعث افزونی عقیدهٔ راست بینان درست کردار شد - بهادر خان را از بخت برگشتگي آنچه سرمایهٔ هدایت و سعادت باشد موجب مزید غوایت و گمراهی او شد - چون سر بیمغز ولي بیگ را تواچي به برگنهٔ اتاوه (که جایگیر او بود) رسانید فساد درونی و بیدولتی باطنی آن کافر نعمت بظاهر آمده آن تواچي را بشهادت رسانید - و ازان بیدولت چنین حرکتی ناشایسته بظهور آمد - روزے چند همراهان مهرگزین او را بدیوانگي بخدمون شدند - حاشا حاشا دیوانگی اصلي آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت پس همانا او را از دیوانگي بهشیاري آورده چارهٔ کار او ساختند - و اولیای دولت (که بے شایبهٔ مداهنه و مسامحه نبودند) اینچنین معاملهٔ ناحق شناسانه را پوشانیدند - آنرچه بعضے از تیره خاطران امثال این امور را از قسم دولتخواهي مي اندیشند امّا در دیدهٔ تحقیق این قسم اعمال از نا دولتخواهی عظیم است - چنانچه باندک تأمّل معامله فهمانهٔ مخلصانه سرّ این کار بظهور مي پیوندد *

ورود موکب مقدس شاهنشاهي بلاهور - و دیگر سوانح اقبال

چون (موهبتے عظیم روی داد - و استیصال بیرام خان متیقّن شد - و اتکه خان بشرف بساط بوس عزّت استسعاد یافت) رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته برسم نشاط شکار متوجّه لاهور شوند - که هم شکار دلخواه صورت مي یابد - و هم شهر لاهور مجدّداً بمقدم گرامی آنحضرت رونق و بها مي پذیرد - بنابرین اندیشهٔ صوب انتما عساکر فیروزی مآثر را بسرکردگی منعم خان دران حدود گذاشته نهضت عالي فرمودند - و بتاریخ چهارم مهر ماه الهي موافق سه شنبه بیست و ششم ذی الحجّه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت در دارالملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان بشرائف ضیافت و جلائل جشن پرداخته بزم آرای سلطنت گشت - و حضرت شاهنشاهي

(۲) نسخهٔ [ه ط] حضرت شاهنشاهي *

بمقتضای عواطف خسروانی پایهٔ قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرّب و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاعهٔ پنجاب باو و برادران او مرحمت شد - و درین ایّام (که عرصهٔ لاهور مخیّم اقبال بود) خان اعظم را عارضهٔ روی داد - عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت - و گیتی خدیو بقاید اقبال متوجّه لشکرے (که بسرکردگی منعم خان گذاشته بودند) شدند *

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک - و اتمام کار بیرام خان

چون یقین پیوست [که بیرام خان پیش راجه کلیس[۲] در تلوره[۳] (که در میان کوه سوالک جائے مستحکم است) پناه جسته دران جبال متحصّن است] بنابران خدیو صورت و معنی هیزدهم مهر سماء الٰهی موافق سه شنبه دهم محرّم سال (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هلالی بقاید توفیق ایزدی متوجّه آنصوب شدند - که بے مداخلهٔ مکر و تزویر ارباب غرض آن مهم بانجام رسد و جهان بمیامن دولت ابد پیوند آسودگی بیند - آردوی معلّی در ماچیواره انتظار موکب عالی میبرد که گیتی خدیو با تزمک حق شناس کوچ بکوچ سایهٔ عاطفت بران حدود انداخت - منعم خان و سایر بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند - و ازانجا بقاید توفیق ایزدی متوجّه انجام مقصود شدند - و در کنارهای راه میرمنشی و خواجه سلطان علی (که در قضیّهٔ تردی بیگ خان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند) بشرف آستان بوس استسعاد یافتند - و چون حوالی سوالک مقرّ رایات فیروزی گردید فوجے از دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال پیشدستی نموده بے تحاشا به تلهای کوهستان در آمده داد دستبرد دادند و بسیارے از جنود خذول و رؤسای ایشان (از راجپوت و راجهای کوهی) طعم مدافعه برافراختند میدان این مردم و عساکر ظفرانتظام علامهٔ نبرد گرم شد - و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر منصور سعادت شهادت دریافت - و بتاییدات الٰهی شکست براجپوتها افتاده بقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند - و بسیارے ازین سیه بختان کوه نشین طعمهٔ تیغ عساکر اقبال گشتند *

و (چون طلیعهٔ ورود رایات ظفر آیات بنواحی کوهستان به بیرام خان رسید) عاقبت اندیشی نموده سر انصاف در گریبان خجالت او ندامت برد - و جمال خان نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو تقصیرات و صفح جرائم خود فرستاده بزبان عذر خواهی در آمد - که از وقوع بعضے امور (که بطریق اضطرار نه برسبیل اختیار بوقوع آمد) عرق انفعال بر جبین و روی ندامت بر زمین دارم

---

(۲) نسخهٔ [ا] کشن - و نسخهٔ [ه] کیس - و نسخهٔ [ح] کنیش (۳) نسخهٔ [ط] بلواره (۴) نسخهٔ [ط] میر اشرف خان منشی *

اگر بدامان اقبال طراز عفو پاک فرمایند و این افتادهٔ راه عجز را از خاک بردارند تارک نیاز منست و خاک آن آستان - جمال‌خان ببارگاه شاهنشاهي رسیده عریضهٔ او را گذرانید - و بزباني نیز خلاصهٔ مقصد را معروض‌داشت - حضرت شاهنشاهي بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص و شکرانهٔ چنین موهبتی عُظمی عذر نامسموع او را اصغا فرمودند - و ازانجا (که فطرت عالي از عفو التذاذ مي‌یابد) گشاده پیشاني و شگفته خاطر بر تمامی جرائم او رقم عفو کشیدند - و برای تسلّی خاطر او مولانا عبدالله سلطان‌پوري را باچندے از مقرّبان بساط اقبال مصحوب جمال‌خان فرستادند - که خاطر بیرام‌خان را بنوید عفو و مزدهٔ التفات مطمئن ساخته بعتبه‌بوسي آورند - فرستادها شرائط موعظت بجای آوردند - لیکن تسلّی بیرام‌خان نشد - و گفت که (۲) من از کردهٔ خود خجلت‌زده و سرافکنده ام و مستوجب هرگونه سیاست گشته‌ام - مرا ازمکارم اخلاق و جلائل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان چغتائي و سایر اولیای دولت قاهره هراسانم - اگر (منعم خان آمده تسلّی من نماید - و پیمان درست و عهد موکّد درمیان آرد) بوسیلهٔ او میتوانم که از عصیان بغي برآمده سجدهٔ آستان اقبال نمایم - و رخصت حاصل کرده بقیهٔ عمر را در امکنهٔ شریفه گذرانم و بدست‌آویز تضرّع و تخشّع درتدارک و تلافئ جرائم و آثام خود بکوشم - چون بحر احسان درجوش بود این‌ملتمس او نیز بقبول موصول شد - رایات اقبال درحدود قصبهٔ حاجي پور (که نزدیک دامن کوه مذکور درمیان آب سنلج و بیاه است) نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه‌جهان و اشرف خان و حاجي محمّد خان سیستاني را فرستادند که خاطربیرام‌خان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات مطمئن ساخته بملازمت عالي آورند - فرستادها باچندے دران تنگنای وحشت (که پناه برده بود) رفتند - هجوم زمینداران شده بود - و بعضی (که درمیان زمینداران ممالک هندوستان مقرّر است) گشته شدن را قرارداده ایستاده بودند - فرستادها مضایق را طي‌کرده در قلعهٔ (که بیرام خان بود) رفتند - چون نظر بیرام‌خان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمد - و دانست که آنچه (از زبان حضرت شاهنشاهي میرسانیدند) بیان واقع بوده است - از روی امیدواري پیشتر آمده دریافت و از فرط خجالت رقّت نمود - منعم خان بمواثیق و ایمان استمالت نموده بیرام‌خان را متوجّه عتبهٔ عالي ساخت - بابای زنبور و شاه قلي‌محرم دست در دامن بیرام‌خان آویخته بنیاد گریه و زاري کردند - که غدر است - زنهار شما نروید - منعم‌خان و سایر فرستادها هرچند دلاسا نمودند سودمند شان نیامد - و همانا که ایشان را اندیشه از خود بود - و لهذا چون منعم خان گفت (که شما امشب در همین‌جا بوده منتظر خبر باشید - و بعد ازانکه خاطر شما جمع گردد متوجّه

---

(۲) نسخهٔ [ي] که من اگرچه از کردهٔ خود •

ملازمت خواهید شد) این هراسندها (بیرام‌خان را گذاشته - و از همراهی تخلّف نموده) ماندند و بیرام‌خان متوجّه عتبهٔ اقبال شد - لشکر پادشاهی در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار میبرد و واقعه طلبان حرفها میگفتند که این اعزّه پیدا شدند - و غریو از لشکر پادشاهی برخاست - و خوشحالی روی نمود - و قتغه‌اندوزان را روز ادبار آمده روی سیاه گشت - و ازانجا روی بدرگاه معلّی آورد و در آبان ماه الهی موافق محرّم (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت روپاک در گردن انداخته سجدهٔ ندامت و خجالت بجای آورد - و سرخاکساری در پای فلک پیمای حضرت شاهنشاهی نهاده (چه از درد و چه از شرم گناه - و چه از شوق عفو) به‌های‌های بگریست - حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس سر بیرام‌خان را از زمین عجز برداشته در آغوش مکرمت گرفتند - و قوطه از گردن او برداشته اشک ندامت و گرد خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند - و بزبان عذر پذیر پرسش احوال فرموده بقانونی (که در ایّام وکالت جای بیرام‌خان بردست راست معیّن بود) بهمان قانون در نشستن بجانب راست اشارت فرمودند - و منعم خان را در پهلوی بیرام‌خان حکم فرمودند و دیگر اُمرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازهٔ قدر و منزلت مقام گرفتند - و بزبان مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب و غبار خجالت از صفحهٔ پیشانی او بکلّی زایل گشت - اما همان سخن است که ٭ ٭ مصراع ٭ ٭ اگر گناه ببخشند شرمساری هست ٭ آنگاه از بارگاه مقدّس برخاسته خلعت فاخره (که در بر کرامت پرور داشتند) به بیرام‌خان التفات فرمودند - و از روی خشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند - و بمقتضای پاس قواعد حزم و دوراندیشی (که اساس هرکار - خامه مدار دارالملک سلطنت برانست) ترسون محمّد خان و حاجی محمّد خان سیستانی را همراه دادند که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از ممالک محروسه بسلامت گذرانند - ترسون محمّد خان و حاجی محمّد خان سیستانی از حدود ناگور مراجعت نمودند - در یکی از روزها بیرام‌خان زبان طعن گشوده بحاجی محمّد خان سیستانی گفته باشد که مرا از مخالفت و بیوفائی هیچ‌کس آنقدر کوفت نکرد که از تو - این همه حقوق قدیم را فراموش کردی - حاجی محمّد خان در جواب گفت شما باوجود آن همه دعوی اخلاص و فروتری تربیت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی و آن همه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بغی نموده شمشیر کشیدید - و روی داد آنچه روی داد - من اگر ترک صحبت شما کرده‌باشم چه دور باشد - و چه کرده‌باشم - بیرام‌خان شرمنده شد - و هیچ سخن نگفت - و از ثقات شنیدم که بیرام‌خان پیوسته درین راه ازین سخن نفس‌الامری اظهار دردمندی کردے ٭

---

(۲) در [بعضے نسخه] چه از سر درد - و در [بعضے] چه از سرور ٭

للّه‌الحمد که جوهرِ بزرگ نهادي و عاطفتِ ذاتیِ حضرتِ شاهنشاهي خاطر نشانِ جمهورِ عالمیان گشت - و این ساده‌مردِ مغرورِ شجاعت و کاردانيِ از خوابِ غفلت بیدار گشته از گردابِ[۲] بغي برآمد هم کارِ اصحابِ اخلاص اعتلا یافت - و هم بازارِ فتنه‌اندوزان کساد گرفت - هم زمان را رونق پدید آمد و هم زمانیان را مسرّت روی‌داد - و عریضهٔ[۳] از خان‌اعظم اتکه‌خان بنظر در آمد - چون خبر از بعضِ سوانحِ میداد بجنس آنرا دربن اقبالنامه درآورد - تا سرمایهٔ عبرتِ اهلِ هوش شود *

عرضداشتِ کمترین بندگانِ دولتخواه شمس‌الدّین محمّد اتکه - بعد از دعا و بندگي بدرگاهِ عرض میرساند که چون (این دولتخواه در دهلي بشرفِ آستان‌بوس رسید - و بندگانِ حضرت عنایت و التفات بیدریغ پادشاهي را دربارهٔ این دولتخواه مبذول داشته بعلم ونقّاره و تمن‌توغ بیرام‌خان سرافرازي داده حکومت و حراستِ سرکارِ پنجاب را عنایت فرمودند) واجب نمود که این دولتخواه نیز فراخورِ آن عنایت و سرافرازي خدمت بتقدیم‌رساند - که هیچ یک از دولتخواهان‌را در رعایتِ بنده سخني نباشد - چون خبر رسید (که حرام‌خوران و فتنه‌جویان بخطّ و خبر بیرام‌خان‌را در نواحیِ فیروز پور آورده‌اند) حکم شد که ارکانِ دولت جمع شده درانچه صلاحِ دولت باشد مصلحت را قرار داده بعرض رسانند - دران مجلس کتابتِ بیرام‌خان (که بدرویش‌محمّد خان فرستاده بود) رسید در کتابت مذکور بود که من غلام و بندهٔ آنحضرتم - امّا میخواهم که انتقامِ خود را از وکلای آنحضرت بگیرم - هریک از دولتخواهان را در مجلس آنچه بخاطر میرسید جهتِ دفعِ بیرام‌خان میگفتند چون (دران دو روز اسبابِ حشمتِ خان مذکور باین دولتخواه عنایت شده بود) بخود قرارداده که مصدرِ خدمتی لایق گردد - در مجلس بحضورِ ارکانِ دولت (که خرد و کلان حاضر بودند) دراز نفسي و فضولي کرده[۴] دادِ طلبید - که مهمِّ بیرام‌خان بعونِ عنایتِ الٰهي و بتوجّهِ نامتناهیِ پادشاهي بفقیر رسید - که هرجا ورخورد یا روبرو شود اگر پای کم‌آرد از کنیزان و فواحش کمتر باشد ارکانِ دولت فرمودند که دفعِ بیرام‌خان مهمِّ کلانی ست - مادام (که بندگانِ حضرت خود بدولت متوجّه نشوند) صورت گرفتنِ آن محال است - چون ارکانِ دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده بران دراز نفسي نکرد - و بمخادیم عرض نمود که محمّد قاسم خان و مهدي قاسم خان رخصت یافته بجانبِ مُلتان و لاهور متوجّه اند - میتواند بود که بنده هم در ملازمتِ مخادیم بطریقِ قراولي پیشتر رود و هرچیزے که ظهور یابد روز بروز عرضداشت نماید - واجبُ‌العرضِ بندهٔ دولتخواه درجهٔ قبول یافت حکم‌شد که باتّفاقِ اُمرای عظام متوجّهِ دفعِ بیرام‌خان شود - و نیز حکم‌شد که هزار کس کمک فرستند از ملازمت رخصت یافته چهار پنج روز در نواحیِ رهتک و پرگنهٔ مهم توقّف نمود - از کمک اثرے

---

(۲) نسخهٔ [ي] ازکابِ (۳) در نسخهٔ [ی] این عریضه را نیاورده (۴) در [چند نسخه] داد طلبید *

ظاهر نشد - چون کیفیت را بمخادیم عرضداشت نمود از جملهٔ هزارکس کمک پانزده‌کس فرستادند چون اکثرے از کهنه سواران درمیان بودند ازانجا که خیالات سپاهیگری‌ست هریک را اندیشه نیز بخاطرمیرسید - چون آب و لای موسم باران نیز درمیان بود چند روز درروقتی توقّف شد - و مردم والده را واسطه ساخته صدهزار حکایت بعرض رسانیدند - که اتکه هر روز درکروه کوچ کرده از ترس پیش نمیرود و از دست او کار نمی‌آید - جایگیر و علوفهٔ او را تغییر باید داد - والده بسخن مردم عمل نموده ملاحظهٔ خاطر و حقّ خدمت بیست ساله منظور نداشته هرچه میگفتند بعرض رسانیدند - چنانچه بحضرت واضح است - فرزند عزیز محمّد کنایه و سخن مردم را تاب نیاورده باین درلتخواه نوشت - که ای دادا سخنان مردم ما را هلاک کرد - هرچه نصیب شما بوده باشد همان خواهدشد - بهرحال بتعجیل متوجّهٔ مهمّ دفع بیرام‌خان شوید - این درلتخواه دانست که غرض چیست - توکّل بعون عنایت الٰهی و تکیه بر دولت پادشاهي کرده متوجّهٔ دفع بیرام‌خان شد - اکنون مهمّ بیرام‌خان بدولت آنحضرت ساخته جمعے از ملازمان و سلطانان را (که همراه او بودند) بقتل رسانیده و اقربای او را بتمام دستگیر کرده بدرگاه آورد - و عیاذًا باللّٰه اگر مهمّات برعکس میشد معلوم بود که کار بکجا می‌انجامید - و حقیقت آن مهم بیرام‌خان خود نیز بعرض رسانیده باشد - و بعد از فتح بیرام خان هریک از درلتخواهان (که دران معارک نبودند - و خدمت هریک معلوم آنحضرت شده باشد) ده چند آن بعنایت و التفات پادشاهي سرافراز یافتند - هنوز درلتخواهان (که در جنگ بودند) یک کس را پرسیده نشد که چون[۲] محمّد سلطان بهسودي را (که در روز در قلعهٔ جالندهر بود) سفارش نموده خطاب خاني گرفتند - و بغیر او همه دوچند از تردّد خود سرافرازي یافته بمزید عنایت و علوفه سرافراز شدند - چون [بعد از همه نوبت باین درلتخواه و فرزند یوسف محمّد (که در چنین معرکهٔ کلانے شمشیر زده) رسید] مهربانی (که کرده اند) آن بود که روز[۳] اوّل حکم کردند که نام اتکه را در فرمان بنویسند - عالم پناها این درلتخواه از بیکه چشم داشت مادري دارد و غیبت نمیکند - خدا روا دارد - که این درلتخواه بر درلتخواهی آنحضرت جان بر کف دست نهاده فرزند دوازده سالهٔ خود را همراه داشته در برابر بیرام‌خان و ده بیست از قربای او و ملازمان وسلطانان او درآمده شمشیر زند - و هیچ یک از اُمرای عظام از پرکنهٔ خود بکمک نیایند - و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هریک را بیرام‌خان عرض کرده باشد - اینچنین ساوک باین پیرغلام کنند و جماعهٔ قورچیان بیرام‌خان (که بجاسوسي بملازمت حضرت گذاشته بود) بدولت آنحضرت خطاب یافته دو کرور و سه کرور علوفه بیابند - و یوسف محمّد خان در برابر بیرام‌خان و هیبت خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان محمد (۳) در [اکثر نسخه] روز اول جنگ کردند که نام اتکه را •

و سلطانِ او درآمده شمشیر رساند - و آنحضرت خطابِ خاني عنایت فرمودند - مخادیم علوفهٔ او را یک کرور پروانه برآوردند - و آنرا هم تن‌ننمودند - و بنده را (که بخطابِ خان‌اعظمي سرافراز ساختند) یک کرور جلدو عنایت کردند - مخادیم ازانجمله چهل[۲] لک فیروزپور دادند - عالم پناها همه مردمِ این دولتخواه عمرے‌ست با برادران و فرزندان بامّیدواري خدمت میکنند - و الحال بدولتِ آنحضرت هریک بخطابِ خاني و سلطاني سرافراز شده‌اند - چون (علم و نقّاره و تمن‌توغِ بیرام خان را باین کمینه عنایت فرمودند - و بعد از فتحِ بیرام‌خان جامهٔ داقو و خلعتِ فتّاحي و اسبابِ حشمت را عنایت‌کرده مرتبه دادند) امّیدوار است که منصبِ او نیز تعلّق باین‌کمینه داشته باشد *

نهضت موکب اقبال شاهنشاهي از حدود پنجاب بدارالخلافهٔ آگره و ظل اقبال بدهلي انداختن - و ازانجا براه دریا بمستقرّ خلافت نزول اجلال فرمودن

چون (حضرتِ شاهنشاهي به نیروی بختِ بلند از فروغِ رای ممالک‌آرای یک پرده از روی کارِ خود برداشته انتظامِ مهمّاتِ ملکي و مالي پیش‌نهادِ همّتِ والای خود ساختند و کوته اندیشانِ تیره[۳] روزگار را دکان برهم‌زده آمد - و هر یک شرمنده و سرافکنده بگوشهٔ رفتند و بتائیداتِ آسماني خاطرِ مقدّس ازین‌مهم فارغ شد) بدولت و اقبال عنانِ موکبِ عالي بدارالخلافهٔ آگره منعطف فرمودند - که در مراسمِ معدلت توجّه‌افزوده عالمِ افسرده را طراوتے تازه بخشیده‌آید و قوانینِ چند قرار داده‌شود که دستورالعملِ ناظمانِ حال و آینده تواند شد - و (چون رایاتِ اقبال بسهرند نزولِ اجلال فرمود) حکمِ اشرف بنفاذ پیوست که اردوی معلّی را از راهِ راست بسمتِ دهلي روان سازند - و موکبِ عالي بعزیمتِ شکار متوجّهِ حصارِ فیروزه شد - و چون حصارِ فیروزه مستقرّ رایاتِ فیروزي‌مآثر گشت چابک‌روانِ عرصهٔ شکار بعرضِ اقدس رسانیدند که دربن نواحي بیشهای پوز است - که آنرا بزبانِ هندي چیته[۴] میگویند - و طریقِ صید کردنِ آن جانورِ درنده بدیع‌ترینِ فنونِ شکار است - بنابران ضمیرِ اقدس (که نگارین‌سرای لعبتانِ صوري و معنوي ست) متوجّهِ تماشاگرئ این بساط نشاط شد - و حکمِ گیتي‌مُطاع از نشاط گاهِ باطن به ترتیبِ این[۵] کار شرف اصدار یافت - فرمان‌برانِ خدمت در اندک فرصتے آلات و ادواتِ آن سرانجام داده گوے چند (که آنرا بزبانِ هندي آودي گویند) بطرزِ خاص کندند - و چند قلاده چیته آنجا شکار کرده موکبِ اقبال بجانبِ دهلي منصرف ساختند - اگرچه در سرکارِ اعلی پیش ازین چیتهٔ بسیار

---

(۲) نسخهٔ [ج] چهل لک از فیروز پور (۳) در [اکثر نسخه] تیرهٔ خاطر (۴) نسخهٔ [ا] مي نامند
(۵) در [بعضے نسخه] این کار شگرف اصدار یافت *

جمع آمده‌بود امّا آنکه (چیته را بحضور اقدس صید فرمودند) درین مرتبه بود - و روز یازدهم آذر ماه الهي موافق شنبه چهارم ربیع‌الاوّل (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هلالي دارالملک دهلي مستقرّ رایات دولت گشت - و اردوی بزرگ پیشتر بآن ساحت دلگشا نزول سعادت فرموده سرمایهٔ آسایش جهانیان شده بود ۞

و از سوانحی که دربنولا بظهور پیوست فرستادن جمعیست بسرکردگی ابوالفتح برادر زادهٔ منعم‌خان بصوب کابل - و شرح آن برسم اجمال آنست که دران هنگام (که بمقتضای فرمان شاهنشاهي منعم خان متوجّه پایهٔ سریر اعلی شد) کابل را بغني‌خان پسر خود سپرده او را بجای خود نصب کرد - و در تقویت و تمشیت مهمّات او حیدر محمّد آخته‌بیگي را آنجا گذاشت - که مساعد و معاون او بوده مهمّات آنحدود انتظام دهد - و از کوته‌حوصلگی طرفین و طفل‌مشربی (۲) جانبین ناسازگاري پدید آمد - دربنولا (که موکب عالي بدهلي نزول اجلال فرمود) عرضداشت غني‌خان بدرگاه گیتي پناه آمده نارضامندی حیدرمحمّد آخته‌بیگي بظهور پیوست - بنابران باستصواب منعم‌خان حیدرمحمّد را منشور طلب صادر شد - و بجهت کمک غني‌خان و اعانت او شکون پسر قراچه و درویش محمّد و خواجه درست و خواجگي‌محمّد حسین برادر محمّد قاسم خان و جمعی کثیر را بسرکردگی ابوالفتح برادر زادهٔ منعم‌خان بکابل روان‌ساختند - فرستاده‌ها رفته روزے‌چند در معاونت و موافقت کامیاب امن و امان شدند ۞

القصّه حضرت شاهنشاهي چند روز در خطّهٔ دلگشای دهلي افاضهٔ عدل فرموده روز آذر نهم دی ماه الهي موافق روز جمعه دوم ربیع‌الثّاني تصمیم عزیمت بدارالخلافهٔ آگره نمودند و از راه دریای جون برکشتي سوار دولت شده توجّه فرمودند - اعیان ساطنت و ارکان دولت بمقدار گنجایش کشتیها و زورقها سامان و آرایش داده متوجّه گشتند - و اردوی بزرگ از راه خشکي متوجّه آن‌سمت گشت - و روز فیروزدین نوزدهم دی ماه الهي موافق دوشنبه دوازدهم ربیع‌الثّاني دارالخلافهٔ آگره مستقرّ رایات جلال شد - و ریاض آمال ارباب اخلاص نضارت یافت - و جراحت یافتگان روزگار را مرهم شایسته پدید آمد - روزبازار عدالت گرم شد - راستان را بخت در کنار گرفت مستعدّان را وقت خوش شد - نهال دولت دربالیدن آمد - غنچهٔ اقبال شگفتن آغاز کرد - و رای عالم‌آرای شاهنشاهي در تربیت ملک صوري و معنوي در نقاب بے‌توجّهي توجّه فرمود - درون قلعه (که بهترین منازل آن شهراست) اقامت واقع شد - و بتازگي طرح منازل دلکش صورت بسته عمارات عالي اساس یافت - و خانها بیرام‌خان بمنعم‌خان خان‌خانان عنایت شد - و هریک

---

(۲) نسخهٔ [ي] منشئ ۞

از مقرّبان بارگاه سلطنت و منظوران عتبهٔ خلافت و سایر ملازمان درگاه برکنار آب جون دو طرفه عمارات خاطرگشا اساس نهاده زینت‌آرای شهر شدند - و در خلال این حال منعم خان خان‌خانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات ورود آنحضرت نمود - و ملتمس منعم خان درجهٔ قبول یافته وثاق او از پرتو مقدم حضرت شاهنشاهی پایهٔ آسمانی یافت - خان‌خانان در مقام خدمت نقد جان برکف ایستاده شرائف و نفائس پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس درآورده مجلس‌آرای شد *

و از سوانح عبرت افزا (که دربن ایّام سمت ظهور یافته سعادت‌منشان بختاور را سرمهٔ دیده‌وری کشید) کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجا آوردن او بدرگاه جهان پناه است آنجا (که نیت حق‌اساس شاهنشاهی پیشطاق ذروهٔ اقبال است) پیوسته هر که دم مخالفت و منازعت زند (با آنکه آنحضرت بمدارا گذرانده بظاهر در فکر آن نشوند) کار فرمایان ابداع سزای او را درکنارش نهاده او را محتاج این درگاه سازند - که تنبیه سربشورش برداشتن و علم تکبّر افراختن آنست که او را سزای لایق داده در مذلّت‌آباد احتیاج آورند - تا از خواب غفلت بیدار شده تکاپوی خدمت نماید - و مصداق این‌مقال حال میرزا سلیمان است - چون در مبادی سلطنت آن طور حرکتی ناملایم بظهور آورد (که پیشتر گذارش یافت) ایزد جهان آرا جزای آنرا در کنار نهاده اینچنین شکستی عظیم پیش او آورد - و آرزومند این درگاه ساخت - و عرضداشتی مصحوب یکی از معتمدان خود (که بمزید کاردانی امتیاز داشت) فرستاد - دربن ایّام ایلچی مذکور بدارالخلافهٔ آگره رسیده منتظر کورنش بود - بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان بالتماس او رخصت بار یافته بشرف زمین‌بوس سربلند شد - و عرضداشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق بنظر اقدس درآورد - خلاصهٔ مضمون عرضداشت (شرح خجالت و ندامت از تقصیرات سابق - و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم - و التماس امداد واعانت در انتقام اعادی) بود - و کیفیت این ماجرا برسم اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوان این دولت ابدقرین بیراهه رفته تخم ادبار خود کاشتند } اگرچه ایشانرا در محاربات اوزبکیّه چند مرتبه غلبه روی داد که باعث مزید غرور ایشان شد - ازانجمله بدست افتادن پسر عبّاس سلطان [که پیوسته از حصار از جانب تمرخان حاکم آنجا (که ابن عمّ او بود) آمده تاخت نمودے] تا آنکه پیش ازین سانحه (که شرح داده آمد) لشکر بر سر حصار برده قلعهٔ بیرونی را متصرّف شدند - و تمرخان در ارک متحصّن شده روزگارے بتحیل[۲] میگذرانید - و انتظار کمک اوزبکیّه (که از اطراف و جوانب طلب داشته بود) میبرد

---

(۲) در [بعضے نسخه] بجنگ *

و میرزایان آمدن کمک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده ببدخشان آمدند } در سال پنجم الهی موافق (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکرے از نوکر و ایماقات فراهم آورده متوجه بلخ شدند - کار آگهان دوربین باین لشکر راضی نبودند - که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرون است - چه لشکر بلخ از لشکر بدخشان زیاده - و سرداران ایشان بیش از سرداران ما مبارزان کارشناس - لشکر اندک را با لشکر بسیار در صورتے تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد و هرگاه (در بدخشان از دو کس بیش نیست - یکے میرزا سلیمان - و دیگرے میرزا ابراهیم - و در لشکر غنیم پیرمحمّد خان و چندین سلاطین‌نژادان دیگر) مناسب نیست که یورش این لشکر شود هرچند حساب‌دانان سخندان موجّه گفتند - چون مدهوش بادهٔ پندار بودند بگوش هوش در نرفت بلکه مزید رعونت گشته در رفتن اهتمام بیشتر کردند - و حقیقت معامله آنست که کار برداران ابداع میخواستند که سزای اعمال ناشایستهٔ اینها (که به نسبت حضرت شاهنشاهي بظهور آورده بودند) بدهند - تا آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در گوهلاکت انداختند ●

و چون خبر عزیمت میرزایان به پیرمحمّدخان رسید در ساعت هم کس بطلب کمک خود روان کرد - و هم ایلچی معامله‌دان پیش میرزایان فرستاده دم مصالحت زد - و مقرّر ساخت که خُلم و ایبک را پیرمحمّد خان به میرزایان گذارد - میرزایان میرزا بیگ برلاس را (که از معتبران قدیم بود) برسالت فرستادند - که (اگر خُلم و ایبک پیرمحمّدخان بدهد - و اساس صلح براصل نهد) قطع خصومت نموده‌آید - و خود (چون از ولایت بدخشان برآمدند) قرار دادند که بر سر بلخ رفتن بدو جهت مناسب نیست - یکے آنکه ایلچي فرستاده‌ایم - دیگر آنکه ایماق بلخ را (که بالا رویهٔ او بجانب خراسان است) رفته بخود همراه سازیم - و بدست خود در آوریم - آن‌زمان کار بلخ بآساني صورت خواهد گرفت - و اگر چنین نشود پیرمحمّد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد آورد - آخر باین نیت (دامن‌کوه گرفته بلخ را پس گذاشته و بسهوے چنین ظاهر خراسان رویه راه رفته) ایماق صحرا نشین آنحدود را بدست آوردند ●

دریں اثنا خبر رسید که میرزا بیگ کشته شد - و پیرمحمّد خان لشکر فراهم آورده آمادهٔ نبرد است - و شرح این قضیّه آنست که میرزایان خراسان رویه قریب بچول زردک (که بسان چاریک موسوم است) از چشمهٔ کاران گذشته پیش رفته بودند - و هنوز عزیمت پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا بیگ از منزل پیرمحمّد خان مهم‌سازي گونهٔ کرده برآمده بود که باشارت پیرمحمّد خان خسرو شمشیر کشیده گردن او میزند - که ما چه زبوني داریم که ولایت خود میداده باشیم و همگي مقصود پیرمحمّدخان از حرف مصالحت روز گذراندن و جمعیّت خود فراهم آوردن بود

و اکنون (که کمک رسید) چنین بیراهه رفته سر راه میرزایان گرفتند[۲] - چون میرزایان این خبر میشنوند کنکاش درمیان میآید - مردم کار دیده میگویند که مناسب آنست که آریبه شده بایلغار برباط میر روزه دار فرود آئیم - اوزبک عقب میماند - اگر جنگ شود هم خوب است و رو برو رفتن مناسب نمینماید - میرزایان قبول این[۳] رای نکرده رو برو آمدند - اوزبک باستعداد تمام کنار چشمهٔ گازران (که مارپیچ افتاده است) فرود آمده پیش خود را خندقها بریده و دیوار[۴] کرده به بندرقچی و تیرانداز مستحکم کرده آمادهٔ جنگ میشوند - میرزایان بسرعت فوج راست کرده غافل ازین استحکام (میرزا سلیمان از پایان رویهٔ این آب - و میرزا ابراهیم از بالا رویه) نزدیک بسرچشمه میرسند - میرزا سلیمان بغنیم رسیده کارے نمیسازد - و چون جای کار نمیداند برمیگردد[۵] و ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسان و آنحدود رفتن باین نمط جز گرفتاری چه نتیجه دهد بار برگشته باهتمام تمام از جرها پیش برآمده از ارقهٔ غنیم گذشته بجانب دشت چول (که بدخشان رویه است) روانه میشود - و مردم بسیار ضایع میشوند - و میرزا ابراهیم نزدیک بچشمه رسیده میتازد - امّا کار نمیتواند ساخت - عنان گرفته میایستد - و به تیر و تفنگ بسیارے از مردم او هم ضایع میشوند - محمّد قلي شغالي تاخته میرسد - که چه وقت ایستادن است - پدر شما برآمده[۶] رفت - میرزا از مردم خود میپرسد که اکنون مصلحت چیست - جمع از بهادران میگویند که برآمدن بس دشوار است - مناسب آنست که همین جا جنگ بکنیم - تا هرچه پیش آید محمّدقلي درشتي میکند - و میگوید که مقرّر سپاهیان است که هرگاه سپاهي از[۷] غنیم بقدّ کمان جدا شود دیگر بدست آمدن او دشوار است - برای چه بےتقریب میرزا را در هلاکت میاندازید بعد از گفتگوی بسیار میرزا ازانجا برآمده مراجعت مینماید - و در ولایت غنیم میافتد مردم را از خود جدا میسازد - و سر و ریش تراشیده با معدودے راه پیش میگیرد - که شاید باین طریق تواند بدر رفت - چون قدرے راه میروند اسپان از[۸] راه میمانند - پیاده شده دو روز دیگر قطع مسافت مینمایند - و بار بابو بهم رسانده بموضعے میرسند که فکر خوردني کنند - درین اثنا برادر کل کافر میرزا را میشناسد - و باتّفاق مردم ده مقیّد ساخته پیش پیرمحمّد خان میبرد و چند روز مقیّد میدارد - و سخن آنکه خلاص میسازم - خبائث ماوراءالنّهر بمناسبت طبیعت پیش میرزا بسیار میآیند - پیرمحمّدخان متوهّم شده دَرکشتن استعجال مینماید - تاریخ این قضیّه

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرفت (۳) نسخهٔ [ز] این معني (۴) نسخهٔ [ه] و دیوارها کرده (۵) نسخهٔ [د] چون پرگار برمیگردد (۶) در [بعضے نسخه] بدرآمده (۷) نسخهٔ [ط] از غنیم بقدر کمان (۸) نسخهٔ [د] در راه *

کوراک کشت یافتند - و کوراک نام جلّادے بود - و میرزا سلیمان کو قتل امید پدر تاریخ یافته بود ۹۶۷ ۹۶۷
و پیشتر ازین قضیّه بدو روز میرزا ابراهیم قصیدهٔ گفته بود که مطلعش اینست * بیت *

رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل * آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل

و از غرائب آنکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطهٔ خوابے (که دیده بود) پیوسته متردّد گزندے بوده در امّید و بیم می‌بود - و صورت این واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شبے بملازمت حضرت جهانبانی جنّت آشیانی رسیدم - و آن حسن منظر را مطالعه کردم - در حیرت شده مستغرق آن فرایزدی شدم - گاه گاه آرزوی آنصورت بخاطر میرسید - شبے در عالم مثال (که تابع عالم (۲) خیال است) دیدم خود را بآن صورت یافته شگفتگی میکنم - چون دست بر روی (۳) محاسن خود میبردم همه را بوسیده می‌یافتم که از هم میریخت - تا آنکه در اندک فرصتے همه محاسن و ابرو و مژه ریخت - درین غم بیدار شدم - و اندیشهٔ آن از خاطر نمیرود - همانا که گزندے بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون ازان جرها میگذرد براه رخش و بیابان محمود (۴) متوجّه بدخشان میشود و بمیانهٔ احشام هزارجات با معدودے افتاده تردّدهای نمایان میکند - و داد شجاعت داده کشته کشته می‌آید - چنانکه سی و دو مرتبه بر میرزا راه گرفته اند - و خود تاخته نجات (۵) خود را جسته است - و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا شنید - و ابواب اندوه بر روی روزگار او گشوده گشت - علی الخصوص حرم بیگم (که دختر سلطان ویس قبچاق - و مادر میرزا بود) در ماتم دراز افتاده جامهای کبود پوشید - و تا بود بآن لباس گذرانید - و یکے از فضلا این رباعی گفته (۶) بود * رباعی *

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتي * از سایهٔ خورشید درخشان رفتي
در دهر چو خاتم سلیمان بودي * افسوس که از دست سلیمان رفتي

آرے هرکه (قدر صاحب زمان نشناسد - و از بادهٔ ناگوار دنیا چنین بدمست شود) او را چنین روز (۷) پیش آید - این اوّلین نزل است که پیش آورده اند - گوش بمن دار که در مواضع وقائع ادبار میرزا سلیمان را خواهم نگاشت - تا سرمایهٔ عبرت ارباب هوش شود - خلاصهٔ سخن آنکه دران روز (که منعم خان خانخانان بزم نشاط آراسته بود) ایلچیان را از نظر گذرانید - و چون الحاح و زاری و عذر تقصیرات گذشتهٔ میرزا معلوم شد خاطر مقدّس شاهنشاهي (که دریای کرم است)

---

(۲) نسخهٔ [د] عالم ناسوت است (۳) نسخهٔ [د ه ي] روی و محاسن (۴) در [بعضے نسخه] مخمور - و در [بعضے] مجبور (۵) نسخهٔ [د] نجات خود ساخته است (۶) نسخهٔ [ی] گفته اند
(۷) نسخهٔ [ي] روز بد *

معذرت‌پذیر گشته آمدها را بعطوفت پرسیده در برآمد کار میرزا مرحمتها فرمودند - و سخنان بلند بظهور آمد - و تمام آنروز بهجت‌افروز بنشاط صوري و معنوي گذشت *

و درین سال خجسته صیت داد و دهش خدیو زمان را شنیده جمع کثیر از مستعدّان ترک اوطان نموده روی توجّه باستلام عتبهٔ اقبال نهادند - و بمقاصد خود کامروا گشته ثنای حضرت شاهنشاهي را حرز دین و دنیای خود ساختند - ازانجمله قدوم برکت لزوم معارف ایاب حقائق نصاب خواجه عبدالشّهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجگان‌خواجه اشتهار دارد - و ایشان پسر خواجه ناصرالدّین عبیدالله اند که بخواجهٔ احرار مشهور اند - خواجه عبدالشّهید را با آراستگی ظاهر آرایش باطن دامنگیر همّت حق‌شناس بود - شرف وصول بمجلس اشرف اعلی (که اکسیر سعادات صوري و معنوي‌ست) دریافتند - و حضرت شاهنشاهي (که باطن اقدس آنحضرت درس‌آموز مکتب‌خانهٔ الٰهي‌ست) باحترام پیش‌آمده تعظیمات فرمودند - و افادت مآب مولانا سعید ترکستاني سردفتر موالی ماوراءالنّهر (که عمرے در صحبت مولانا احمد جنید[۲] استفاده نموده از اکابر عُلمای آن دیار بود) نیز بادراک صحبت عُلیای حضرت شاهنشاهي مشرّف شد مولانا از علم باطن نیز بهره‌مند بود - اگرچه در دقائق حکمت الٰهي و اسرار طبیعي و ریاضي چندان‌خوض ننموده بود امّا علومے (که در ماوراءالنّهر متعارف‌است) بپایهٔ عالي آن رسیده علم را وسیلهٔ شور و شغب نگردانیده بود - و درین ایّام خجسته (که زمام حلّ و عقد امور ملکي و عنان قبض و بسط مهام سلطنت بپرتو التفات حضرت شاهنشاهي اضاءت‌یافته در قبضهٔ اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال درآمده‌بود) اقسام طبقات انام و هنرپیشهای هردیار آمده کامروای صورت و معني گشتند - و بمیامن توجّهات ظلّ‌اللّٰهي کاروبار سلطنت عُلیا بالا گرفت - و کارپردازان را بازار رایج گشت - دین را اساس بلند نهاده‌آمد - و بهار دنیا آراسته‌تر شد - ارباب ملل را اعتضاد بهم‌رسید - و اصحاب نحل را کساد برخاست - خلق‌پرستان‌را چشم بینا بدست افتاد - و خداپرستان را صبح سعادت دمید - عالم معني ظهور یافت - و ملک صورت رونق گرفت *

و از سوانح این‌ایّام قضیّهٔ ازدواج میرزا شرف‌الدّین حسین است - شاهنشاه خجسته نیّت (که از نقوش ظاهر سرائر باطن مي‌دریابد) پیوسته گروهرا (که بمزید خدمت و ازدیاد عقیدت بنظر اقدس مي‌درآیند - و بزرگي نسب ظاهري ضمیمهٔ علوّحسب معنوي میشود) بفنون مراحم‌خسرواني امتیاز بخشیده پایهٔ اعتبار بلند میسازند - و بدوام حضور مشرّف گردانیده مطالعهٔ مستبصرانهٔ احوال میفرمایند - چه نیّت حق‌اساس شاهنشاهي آنست که مبادا مزوّرے لباس راستان پوشیده

---

(۲) در [بعضی نسخه] جند - و جند شهرے‌ست نزد سیحون *

در صف خاصان درآید - و به تبه رائی او در ارکان سلطنت قصور و فتور رود - همان‌طور (که رسم کاردانان باستانی‌ست - که از هرکس خواهند پرده شگاف راز دل گردند بادهٔ عقل‌ربا درکام هوش او ریخته مست گردانند - تا آن تنگ حوصله از مستی هر چه از مکنونات خاطر خود دارد بیرون اندازد ❁ مصرع ❁ ❁ مردان ببادهٔ تجربه کردند مرد را ❁

و چون اندیشهٔ حقّانی باشد چنین باده دادن بفتوای دانش‌اندوزان دوربین محض ثواب - و چنین عقل مزوّر را از پای انداخته عیار او گرفتن لازم دین جهان‌آرائی‌ست) همان‌طور دیدن و آئین این شاهنشاه جهان‌آرا[۲] آنست که (چون میخواهد مدارج احوال و اخلاق یکی بداند) بادهٔ دنیای مرد افکن سرشار داده اورا دیوانهٔ دنیای مستکاره میسازد - و بدیدهٔ بصیرت مطالعهٔ صحائف احوال او مي‌نماید - کوته نظران (که نظرشان بر متصنوعان نیفتاده در کول‌آباد غفلت سرگردان شده‌اند) زبان طعن دراز میسازند - که بچه تجربه چندین اعتبار دادن برای چیست - و آنها (که شناسای مراتب تکمیل اند) این‌معنی را مرآت احوال دانسته تذکار این عیار گرفتن اند - ازانجمله میرزا شرف‌الدّین حسین‌را (که بنسب صوري از اشراف کبار بود) آنحضرت بنظر ترقّی‌بخش دیده بلندمرتبه ساخته بودند - تا اعتضاد سلطنت کرده - ازانجا (که فرط تقرّب و اعتبار میرزا مُشاهَد عالمیان بود) بعضے از اولیای دولت قاهره (که نظرشان جز برعلوّ مراتب ظاهر نیفتد) از درون و بیرون صلاح دانسته عفّت قباب دولت پرده‌نشین عصمت ثمرهٔ قدسیّهٔ سلطنت بیگي‌بانو بیگم را (که همشیرهٔ قدسیّهٔ حضرت شاهنشاهي بود) بآئین بزرگان در حبالهٔ ازدواج میرزا درآوردند - و باین نسبت عُلیا پایهٔ اعتبار میرزا را زیاده از اندازه افزودند - و دران نزدیکي او را بخصمت سرکار فاکوز و آنحدود (که بجایگیر او نامزد شده بود) فرمودند ❁

و از وقائع (که درین‌سال سمت ظهور یافت) فرستادن میرزا قرا بهادر خان‌است (که برادر میرزا حیدر کورگان بود) بتسخیر کشمیر - چون [در آئین معدلت‌گستري و قانون کشورگشائي امریست لازم که هرگاه (والئ مملکتے و حاکم ناحیتے بعیش و عشرت خود مشغول گردد - و بکام‌روائی نفس و هوا وقت گرامي مصروف سازد - و برعیّت پروري و غمخواری ستم‌رسیدگان و برانداختن جور پیشگان نپردازد) خدیو زمان را (که ایزد توانا قدرت تصرّف داده کارفرمای جهان و جهانیان گردانیده است) لازم‌است که بجهت سپاسداری ایزدي در استیصال آن مُتسلّط[۳] متغلّب کوشیده ساکنان آن مرز وبوم را بدادمنشان خردپرور سپارد - و آنرا دیباچهٔ عبادات گردیده تصوّر نماید] بنا برین مقدّمهٔ حق‌اساس دربی سال فرخنده (چون شور و شغب کشمیریان شورانگیز آشوب‌پیشه

---

(۲) نسخهٔ [د] جهان آرای است که (۳) در [چند نسخه] متسلط و متغلب ❁

و بیدادی غازی‌خان حاکم کشمیر بمسامع اقبال رسید) حکم معلّی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرابهادر خویش میرزا حیدر (که عارف آنحدود است) لشکرے آراسته متوجّه تسخیر کشمیر گردد و جمعے کثیر بکمک او نامزد شدند - درین ایّام غازی‌خان پسر کاچی(۲) چک فرمان‌روای کشمیر بود که بعد از پدر ریاست کشمیر باو رسید - و تحقیق آنست که پسر حسن(۳) چک برادر کاچی چک است چون پیمانهٔ عمر حسن چک پُر شد کاچی چک (از طُغیان آز و فرط هوا و هوس یا(۴) از جهت انتظام دنیا) زن حاملهٔ او را بعقد خود درآورد - و بعد از دو سه ماه از انعقاد غازی‌خان متولّد شد *

القصّه قرا بهادر چون کاردان و کارطلب نبود پس از مکث طویل متوجّه این خدمت شد و در شدّت گرما براجوری رسید - و نصرت خان و فتح چک برادر زادهٔ دولت چک و لوهر وانکری و نجی(۵) ریغا برادر عیدی ریغا و یوسف چک پسر رمکی(۶) چک و خواجه حاجی آمده ملحق شدند و چون حال این لشکر را منتظم ندیدند نصرت خان و فتح چک و لوهر وانکری بصوب کشمیر گریختند و سه ماه بجهت آمدن کمک در موضع لائی(۷) کنوکمر نزدیک بیکدیگر توقّف افتاد - و چون سران این لشکر کهنه‌عمله بودند دیرتر رسیدند - درآمدن بکشمیر ازین قسم نیست که باین آهستگی و گران‌پائی میسّر شود - چه مسالک آن ملک ازان قبیل است که (اگر چند روز پیشتر از آمدن بیگانه واقع آنجا واقف شده تنگیهای راه نگیرد) اگرچه لشکرے از هزاران رستم آراسته باشد گرفتن آن مشکل بلکه محال خواهد بود - غازی‌خان (که آمدن لشکر شنید - و چند ماه برین گذشت) آنچنان طرق و مضائق را استحکام داد که مزیدے بران متصوّر نباشد - و پیادهای خود را از گریوهای مستحکم پیشتر فرستاد - و میرزا قرابهادر در نزدیک راجوری بعد از مقابله و محاربهٔ چند روزه شکست یافته برگشت - تذها استیلا واستحکام کشمیریان این کار نکرد - موسم تب لرزه و آغاز باران و نارسیدن کمک عمدهٔ اسباب این شکست شد - و درین روز جنگ غریب در پیوست - از یک طرف بندوقچیان و از دیگر طرف تیر اندازان دستبرد میی‌نمودند - و مردم پادشاهی اگرچه کم بودند امّا بجنود تائید آسمانی بیشی کرده داد مردانگی دادند - کوچک بهادر نام رستم‌دلے ازین جانب تردّدهای نمایان (که کارنامهٔ دلاوری تواند بود) بتقدیم رسانید - آخر (چون امرے مقدور نبود و کارفرمایان کارگاه اقبال فتح این ملک دلگشا موقوف بزمان دیگر داشته بودند - که شهنشاه جهان پرور پرده از جمال جهان آرای خود برداشته انتظام مهمّات را بے‌شرکت ارباب تعدّت و عناد نماید)

---

(۲) در [چند نسخه] کاجي (۳) نسخهٔ [د] حسین (۴) نسخهٔ [ه] پا از مرکز اعتدال بیرون نهاده جهت انتظام دنیا زن حاملهٔ او را (۵) در [بعضے نسخه] نجي زیبا برادر عیدي زیبا (۶) در [بعضے نسخه] ریکي (۷) در [چند نسخه] لالي گوکمر *

درین هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانچه باید فراهم نیامد - قرا بهادر لوازم اهتمام بجای آورده ازروی اضطرار بقلعهٔ دائره[۲] نزدیک راجوری درآمد - و کوچک بهادر را تیرے رسید - او را زخمی گرفته پیش غازی‌خان بردند - چون رستمیٔ او مشاهدهٔ کشمیریان شده‌بود غازی‌خان او را مستمال گردانیده بارباب علاج سپرد - و علاج سودمند نیامده بےعلاج راه نیستی پیش گرفت - و روز دیگر قرا بهادر ازانجا برآمده بفوشهره رسید - و درین ایام دولت افزا حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافهٔ آگره در لباس بےتوجهی از شغل سلطنت مشغول سپاس جلائل نعم الٰهی بودند که روز بروز مآثر اقبال و میامن دولت بظهور می‌آمد - چه بهر طرف[۳] گشایش ملک میشد - و نوید فتوحات میرسید - و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج بهم میرسیدند - دولت درافزایش و بخت در آرایش - و عقل در دور بینی - و مردم در عقیدت‌گزینی - استتمام امثال این امور (که قرا بهادر را چنین روی‌نماید) دران بزم مقدس چه پایه داشته باشد - و دران حریم معلّی چه غبار گرد انگیزد *

و از سوانح[۴] آنست که خبر در گذشتن بیرام‌خان بمسامع اقبال رسید - چون ذات ، منبع فتوت و مردمی ست با وجود آن سرگذشتها (که اندکے[۵] از بسیار گذارش یافت) از ظهور این سانحهٔ عبرت‌بخش تاسف فرمودند - امید دارم که این واقعه پاداش اعمال گذشتهٔ اوست - یا هنوز باطن او غبار آلود اندیشهای تباه بود - یا دعای او باجابت پیوست - یا آنکه آن نیک‌مرد را عنایت ایزدی از بار گران خجالت خلاص ساخت - و حق بیرام خان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود بواسطهٔ بد مصاحبی (که بدترین آفت آدمی‌زاد است) اوّل حسنات او بنظرش اندک و از فروغ خوشامد مسامی افزود - چه هرکه (نظر بر نیکیها و هنرهای خود دارد) در پیشگاه خاطر او بازار خوشامدگویان گرم نکرد - و هر خوشامدیکه بار بسر آنرا بیان واقع ندیده خود پرست و خود آرای شود - ولهذا بیرام‌خان را چون این رمز پیش‌آمد حسن معنوی خدیو زمان (که در پردهٔ صغر سن و عدم اشتغال بمهمّات ملکی بود) پوشیده ماند - و از جست و جوی عیب دیگران بمطالعهٔ عیوب نفسانی خود نپرداخت - و از خوشامدگویان خانهٔ او آن قدر خراب نشد که از راست گردارن معاملهدانفهم که دوستان کوتاه‌عقل او بودند - بارے بعد از دراز سخن چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود بقلاوزی دولتمندی کارش در بغی و طغیان سپری نشد و در همین زندگانی او را پشیمانی حاصل گشت و بسعادت ملازمت بدولت بخشش و بخشایش

---

(۲) نسخهٔ [ب] دائره (۳) نسخهٔ [د] و از هر طرف (۴) نسخهٔ [ح] و از سوانح این ایام دولت افزا آنست (۵) نسخهٔ [ح] که اندے ازان گذارش یافت *

استسعاد یافت - و پادشاه جهان ازو راضي و خشنود گشت - و با عرض و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجّه زیارت اماکن شریفه شد - و چون بشهر پتن (که نخستین شهر گجرات است و پیش ازین بنهروالله موسوم بود) رسید چند روز دران ساحت دلگشا بجهت آسایش محمل اقامت گشاد و دران ایّام حکومت شهر بموسی خان فولادي بطریق استقلال تعلّق داشت - ازطوائف افغان بر سر او فراهم آمده شورانزای آن دیار بودند - ازانجمله مبارک خان لوحاني (که پدر او در جنگ ماچیواره بسرکردگی بیرام خان بقتل رسیده بود) آن دیوانه افغان را درانوقت انتقامے بخاطر رسید و قصد بیرام خان کرد - و نیز زن کشمیری سلیم خان پسر شیر خان با دخترے (که ازو بود) درین قافله همراه بیرام خان عزیمت سفر حجاز داشت - و قرار یافته بود که بیرام خان آن دختر را بپسر خود بگیرد - و ازین رهگذر نیز افغانان سر شورش داشتند *

بیرام خان درین ایّام (که در پتن بار اقامت گشوده بود) همواره بسیر بساتین و منازل آن شهر میرفت - روزے بسر کوله بزرگ (که سیرگاه دلکش آن شهر است - و نشیمنے درمیان دارد - که بکشتي آنجا میروند) رفته بود - در هنگامے (که از کشتي برآمده سوار میشد) آن جاهل حق ناشناس (۲) با سي چهل افغان بیدولت بقصد بیرام خان بر کنار کولاب آمد - و چنان نمود که مگر بدیدن آمده - بیرام خان آن جماعت را طلبید - چون آن بے سعادت پیش رفت بے محابا خنجر از میان برآورده آنچنان بر پشت بیرام خان زد که از سینه اش برآمد - و بیدولتے دیگر شمشیرے برسر انداخته کار او تمام ساخت - درین حال کلمهٔ الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر رسیده ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت (که همیشه در آرزوی آن میبود - و بدعای سحري میخواست - و از اهل الله استدعا مینمود فایز شد - روزے در عین ایّام حکومت او یکے از سادات ساده لوح در مجلس او برخاسته گفته بود که به نیت شهادت نوّاب فاتحه بخوانیم - بیرام خان تبسّم کرده گفت میراین چه اضطراب است و چه غمخواري ست - ما شهادت میخواهیم - امّا نه باین زودي *

القصّه همراهان از وقوع این واقعهٔ ناپسند متحیّر و متوحّش شده هرکدام بجانبے شتافت و بیرام خان در خاک و خون افتاده بود - تا آنکه جمعے از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته

حواشی (۳) مقبرهٔ شیخ حسام (که از مشائخ وقت خود بود) بخاک سپردند - و در روز باد بیست و دوم بهمن ماه الٰهي موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاولی (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت این قضیّه روی داد - قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت * * شعر *

---

(۲) در [بعضے نسخه] ناحق شناس - و در [بعضے] ناحق اساس (۳) نسخهٔ [ط] در حوالئ مقبرهٔ شیخ حسام الدین *

بیرام[۲] بطوف کعبه چون بست احرام * در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش * گفتا که شهید شد محمد بیرام ۹۶۷

و بعد ازان بسعی حسین قلی خان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت - و دران حادثهٔ غریب اوباشان بطن و بی‌اعتدالان فتن دست تاراج باردوی بیرام‌خان دراز کرده در تطاول چیزے فرونگذاشتند و از هول این حادثه آشوبے عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم روی داد - محمد امین دیوانه و بابای زنبو و خواجه ملک عبدالرحیم را (که خلف صدق بیرام‌خان است - و دران هنگام چهارساله بود) با والده و بعضے خدمتگاران ازان حادثه‌گاه سر کنار برده باحمدآباد روان شدند - و جماعت اغتشاش بیدولت از دنبال شتافتند - و مصیبت‌زدگان تمام آن راه جنگ‌کنان باحمدآباد رسیدند - مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند - محمد امین دیوانه و بعضے خدمتگاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خالق پناه روان شدند - و پیش ازانکه بآستان بوس رسند خبر حادثهٔ بیرام‌خان بعرض قدس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از مکمن اعزاز عز ورود یافته بود - در هنگام پیغوائی و سلام‌رسانی و یکسی در حدود جالور فرمان مرحمت نشانی نموده گمشته مبذول را چارگر آمد - و خاطر منشور عاطفت آنکه ازروی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که بتربیت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت - و چندے از حقیقت‌کیشان (چون بابای زنبور - و یادگار حسین) آن نونهالهٔ اخلاص را در راسطهٔ شمس آبی عوالم اوتان (۹۶۹) نهضد و شصت و نه در دارالخلافهٔ آگره بنظر کیمیا اثر آنحضرت آورده بزمین‌بوس والا سربلند ساختند - و حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را (که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیهٔ او پیدا بود) با هجیم بدنویان و بداندیشان بحضن عاطفت ذاتی در سایهٔ تربیت خود پرورش فرمودند - و بادنک فرمان بخطاب میرخانی اختصاص بخشیدند - و روز بروز آداب ادب وزی و بزرگ‌منشی از نشست و برخاست او بظهور آمدن گرفت - و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی رسید - و بپایهٔ اسنای خانخانانی اعتلا یافت - چندانچه در محل خود دارش یابد *

و در اواخر این سال دولت آثار عشرت‌انجام عصمت‌قباب مهام آگه (که کمال ربطهٔ صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت - و درین ایام بمبرکات توجه عالی بمرام حج و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی بدانش و بینش او مفوض بود) عزیمت کدخدائی پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون (یک دختر باقی خان بنالانی را بادهم خان نسبت کرده بود) خواست که دختر دیگر را بپسر کلان

(۲) در [چند نسخه] (بیرم بطوف کعبه چون بست احرام) آمده - و هر دو صحیح است و موزون
(۳) در [بعضے نسخه] بنالانی - و نسخهٔ [ح] بکلانی *

منسوب گرداند - و بزمے دلکش بجهت قدوم اشرف اقدس ترتیب دهد - برین داعیه از درگاه معلّی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرّت آرای پرداخت - و چنانچه آئین بزرگ همّتان والا فطرت باشد سامان این طوی داد - و هنرمندان چابک‌دست آستین خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل و تزئین مجالس چابکدستی و هنرنمائی بجای آوردند - و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود آن نگارستان عشرت را ضیا و بها بخشیدند لوازم و مراسم این جشن دل افروز هر روز بطرزے خاص مرتّب میشد - و مواد بهجت و خرّمی بخاص و عام مهیّا میگشت *

و از سوانح غم افزا آنست که درین ایّام ثبرهٔ چند از جُدری طاری بدن مقدّس حضرت شاهنشاهی شد - و مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی آبله خاطر گشتند - بر بالغ نظران دوربین پوشیده نماند که حکیم قدیر (که تندرستی و بیماری مآثر مشیّت ارست - و اندوه و شادی مظاهر عدل و سویّت او) بمقتضای مصالح و حکم بندهٔ را (که خواهد بپایهٔ والای بزرگی رسانده بگلشن‌سرای سرور جاودانی کامروای صورت و معنی گرداند) پیشتر ازان بجهت مزید آگاهی یا بجهت دفع چشم بد او را مورد امرے مذافی (۲) طبیعت سازد - تا بپاداش آن تصاعد برمدارج آمال نموده بمسرّت ابدی فایز گردد - بنا برین مقدّمهٔ خرد پسند درین ایّام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدرے گرم شد - و مزاج مقدّس از مرکز اعتدال میل نمود - و اهل اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد - و جگرها گداخت - سودا گر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت - و بعد از چند روز آبلهٔ چند (که سپند گزند را ماند) بر سطح جلد برآمد و ایزد تعالی حراست آن بزرگ‌ساختهٔ مخود (چنانچه باید) فرمود - و در اندک فرصتے آن جوشش فرو نشست - و آن نقاط گزند محو شد - و صحّت کامل روی داد - عالم بیمار تندرستی یافت - خواطر افسردهٔ نیک‌ذاتان جهان را طراوت پدید آمد - بجهت سپاسداری عطایای الٰهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید - احتیاج از ملک درویشان برخاست - آرزو از دلهای نیازمندان فرو نشست - اولیای دولت ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند *

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از افراد بنی‌نوع آدم را عبادتے لازم و طاعتے واجب است - و عبادتے (که بر ذمّهٔ گرامی خانوادهٔ سلطنت لازم است) و شکرے (که فرمانروایان دادگر بآن مامورند) آنست که پیوسته

---

(۲) در [بعضی نسخه] منافر طبیعت *

بیرام[۲] بطوف کعبه چون بست احرام * در راه شد از شهادتش کار تمام
۹۶۸
در واقعه هاتفی پی تاریخش * گفتا که شهید شد محمد بیرام

و بعد ازان بسعی حسین قلی خان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت - و دران حادثهٔ غریب اوباشان بدن و بی اعتدالان فتن دست تاراج باردوی بیرام خان دراز کرده در تطاول چیزے فروگذاشتند و از هول این حادثه آشوب عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم روی داد - محمد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم را (که خلف صدق بیرام خان است - و دران هنگام چهارساله بود) با والده و بعضے خدمتگاران ازان حادثه راه بر کنار برده باحمدآباد روان شدند - و جماعت افغانان بیدولت از دنبال شتافتند - و مصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند - مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند - محمد امین دیوانه و بعضے خدمتگاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلائق پناه روان شدند - و پیش ازانکه بآستان بوس رسند خبر حادثهٔ بیرام خان بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از مکمن اعزاز عز ورود یافته بود - در هنگام پیغوائی و مراسم دلکی و نیکسی در حدود جالور فرمان مرحمت عنوانی نموده گسسته امیدان را چاره گر آمد - و خاص منشور عاطفت آنکه ازروی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که بتربیت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت - و چندے از حقیقت کیشان (چون بابای زنبور - و یادگار حسین) آن نونهالهٔ اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوائل (۹۶۹) نهصد و شصت و نه در دارالخلافه آگره بنظر کیمیا اثر آنحضرت آورده بزمین بوس والا سربلند ساختند - و حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را (که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیهٔ او پیدا بود) با شجیم بدکویان و بداندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایهٔ تربیت خود پرورش گرفتند - و بانواع مرحمت بخطاب میرزاخانی اختصاص بخشیدند - و روز بروز آداب ادب ورزی و بزرگ منشی از نشست و برخاست او بظهور آمدن گرفت - و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی رسید - و بپایهٔ اسنای خانخانانی اعتلا یافت - چنانچه در محل خود گذارش یابد *

و در اواخر این سال دولت آثار عشرت انجام عصمت قباب مریم مکانی (که کمال ربطهٔ صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت - و درین ایام بمبرکات توجه عالی بمهام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی بدانش و بینش او مفوض بود) عزیمت کدخدائی پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون (یک دختر باقی خان بقلانی را بادهم خان نسبت کرده بود) خواست که دختر دیگر را بپسر کلان

---

(۲) در [چند نسخه] (بیرم بطواف کعبه چون بست احرام) آمده - و هر دو صحیح است و موزون

(۳) در [بعضے نسخه] بقلانی - و نسخهٔ [ح] بکلانی *

منسوب گرداند - و بزمے دلکش بجهت قدوم اشرف اقدس ترتیب دهد - برین داعیه از درگاه معلّی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرّت آرای پرداخت - و چنانچه آئین بزرگ همّتان والا فطرت باشد سامان این طوی داد - و هنرمندان چابک‌دست آستین خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل و تزئین مجالس چابکدستی و هنرنمائی بجای آوردند - و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود آن نگارستان عشرت را ضیا و بها بخشیدند لوازم و مراسم این جشن دل افروز هر روز بطرزے خاص مرتّب میشد - و موادّ بهجت و خرّمی بخاص و عام مهیّا میگشت *

و از سوانح غم افزا آنست که درین ایّام ثمرهٔ چند از جُدری طاری بدن مقدّس حضرت شاهنشاهی شد - و مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی آبله خاطر گشتند - بر بالغ نظران دوربین پوشیده نماند که حکیم قدیر (که تندرستی و بیماری مآثر مشیّت ارست - و اندوه و شادی مظاهر عدل و سویّت او) بمقتضای مصالح و حکم بندهٔ را (که خواهد بپایهٔ والای بزرگی رسانده بگلشن‌سرای سرور جاودانی کامروای صورت و معنی گرداند) پیشتر ازان بجهت مزید آگاهی یا بجهت دفع چشم بد او را مورد امرے مخالفی (۲) طبیعت سازد - تا بپاداش آن تصاعد برمدارج آمال نموده بمسرّت ابدی فایز گردد - بنا برین مقدّمهٔ خرد پسند درین ایّام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدرے گرم شد - و مزاج مقدّس از مرکز اعتدال میل نمود - و اهل اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد - و جگرها گداخت - سوداگر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت - و بعد از چند روز آبلهٔ چند (که سپند گزند را ماند) بر سطح جلد برآمد و ایزد تعالی حراست آن بزرگ‌ساختهٔ مخود (چنانچه باید) فرمود - و در اندک فرصتے آن جوشش فرو نشست - و آن نقاط گزند محو شد - و صحّت کامل روی داد - عالم بیمار تندرستی یافت - خواطر افسردهٔ نیک‌ذاتان جهان را طراوت پدید آمد - بجهت سپاسداری عطایای الٰهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید - احتیاج از ملک درویشان برخاست - آرزو از دلهای نیازمندان فرو نشست - اولیای دولت ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند *

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از افراد بنی‌نوع آدم را عبادتے لازم و طاعتے واجب است - و عبادتے (که بر ذمّهٔ گرامی خانوادهٔ سلطنت لازم است) و شکرے (که فرمانروایان دادگر بآن مامورند) آنست که پیوسته

---

(۲) در [بعضی نسخه] منافر طبیعت *

در اندیشهٔ آسودگی رعایا بوده همّتِ خسروانی را صرفِ تربیهٔ حالِ زیردستان و شکسته پایان سازند - و بارِ گرانِ سایهٔ ستمگاران و فتنه سازان از سرِ این سوختگان بردارند - اوّلا بتدبیرات لایقه تعیینِ منهیانِ درست گفتار نیک اندیش نمودن - و اگر چنین گروه دیربهم رسند افرادِ مختلف را بےتعارفِ یکدیگر بهنیروی خردِ دوربین مقرّر داشتن - و باین طریق از حالِ خرد و بزرگِ جهانیان دانستن - و ثانیاً نظرِ تفرّس را (که فروغِ الهی دارد) بکار بردن - و در لطف و قهر ملاحظهٔ درست فرمودن - و ثالثاً بهر روشے (که خردِ والا شان فرماید) بهنیروی نظرِ دوربین و حوصلهٔ فراخ بعمل آوردن و ارباب استعداد را (که از مشربِ عذبِ اخلاص بهره‌مند باشند) قربت و قدرت دادن - و پایهٔ اعتبارشان افزودن - و پاسبانیِ اعتبارِ خود کردن - و در هنگامِ بزرگی بچشمِ خردی ندیدن - و با گروهِ بےاخلاص در خورِ حالتِ هر کدام پیش آمدن - و ارباب فتنه و فساد را (که سر آشوب برداشته بمقتضای هوا و هوسِ خود افساد[۳] را اصلاح دانند) بعد از نصیحت تادیبِ مناسبِ وقت فرمودن و فرمان‌دهانِ والا (چنانچه این سجیهٔ عالی اساس در معموریِ آلکای خود مصروف دارند) همان طور در ولایاتِ دیگر همّتِ معدلت‌پژوه گمارند - و بنای تسخیرِ ملک و جهان‌گشائی را برین بساطِ آگاهی اساس نهند - تا روز بروز از نتائجِ این ملکاتِ والا قدر در عمر و دولت و نشاط و فراخیِ مملکت افزونی پدید آید - و (چون این صفاتِ جهان‌آرائی در ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی فطری ست نه کسبی) درین ایّامِ سعادت انوار (که صحّتِ مزاج روی داد - و در ابتهاج بر عالمیان گشود) قدرے روی توجّه بانتظامِ کارگاهِ سلطنت آوردند - و بداد و دید عالمِ تیره‌را روشنی بخشیدن گرفتند ۞

و چون حقیقتِ ستم‌رسیدگانِ ممالکِ مالوه و بیدادگریهای بازبهادر (که حقیقتِ احوالِ او مجملے پیشتر گذارش یافت) بعرضِ مقدّس رسید معدلتِ شاهنشاهی مقتضی آن شد که لشکرے آراسته[۴] بر سرِ آن بدمستِ حق‌ناشناس فرستاده شود - و طبقاتِ خلائقِ آن دیار را (که ودائعِ بدائعِ الٰهی اند) از آسیبِ حوادثِ روزگار استخلاص نموده آید - بمتکفّلانِ اشغالِ سلطنت پرلیغِ مُطاع نفاذ یافت که لشکرے گران از امرای ارادت‌کیشِ شجاعت پیوند باین خدمتِ عُلیا کمرِ همّت بر بندند - و در اندک فرصتے بمقتضای اندیشهٔ صوابِ اساس کار پردازانِ سلطنت سرانجامِ این لشکرِ اقبال نمودند - و در اواخرِ سالِ پنجمِ الٰهی مبادی (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت پیرمحمّد خان و عبدالله خان و قیاخان کنگ و شاه محمّد خان قندهاری و عادل خان پسرش و صادق خان و حبیب علی خان و حیدرقلی خان و محمّدقلی توقبای و قیاخان صاحبِ حسن

---

(۲) نسخهٔ [ط] سایر (۳) در [چند نسخه] فساد را صلاح دانند (۴) نسخهٔ [ب] شایسته . و نسخهٔ [ی] شایسته و آراسته ۞

و میرک بهادر و سمانجي خان و پاینده‌محمّدخان مغل و محمّد خواجه کشتي[۲] گیر و مهرعلي سلدوز و میرم ارغون و شاه قنائي و دیگر بهادران اخلاص‌اندیش و یکجهتي[۳] عقیدت گزین را بسرکردگي ادهم خان تعین فرمودند - که بجانب جنوب یورش نموده اضافهٔ داد و دهش نمایند - و مرهم جراحات ستم‌رسیدگان مالوه شوند - اگر (والي آنجا از خواب گران بیخبري بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایّام بیهوشي شود) او را امیدوار مراحم خسرواني ساخته بآستان‌بوس عالي سربلند سازند تا بدانچه (لایق حال او باشد) مخصوص گردد - و اگر پا لغزِ بادهٔ بیخبري او را نگذارد (که بشاهراه اطاعت و خدمت شتابد) سزای او را در کنار او نهاده حال او را سرمایهٔ عبرت سایر گردن‌کشان خودسر[۴] گردانند - عساکر منصوره نطاق همّت بآداب خدمت تنگ بسته متوجّهٔ فتح و نصرت شدند و بآئین شایسته قدم درین شاهراه نهادند - نه چنان تیز میرفتند که اردو بازار نتواند رسید - و چنان مکث هم نمیکردند که کسے را در حقّ این‌طایفه گمان خویشتن‌داري بخاطر رسد * شعر *

رهرو آن نیست که گه تند و گه آهسته رود * رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهي - یعني سال شهریور الٰهي از دور اول

درین ایّام دولت‌ابتسام کوکبهٔ موکب نوروزي روشني‌افزای صورت و معني شد - و علم صبح نوبهاري آئینه‌نماي چهرهٔ دولت و اقبال گشت - و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب سه‌شنبهٔ عرفي و دوشنبهٔ حقیقي بیست‌و چهارم جمادی‌الاخری سال (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت قمري نیّر اعظم و منوّر عالم پرتو شرف بدولت‌سراي حمل انداخته در مملکت افزائي شاهنشاهي درآمد - و سال ششم از جلوس اقدس (یعني سال شهریور الٰهي) آغاز شد عساکر ریاحین جلوهٔ انبساط نمود - و شمائم بساتین در دماغ عشرت پیچید * شعر *

باد شبگیري نسیم آورد باز از جویبار * ابر نوروزي علم برافراخت باز از کوهسار

این چو پیکان بشارت برشتابان درهوا * وان چو پیلان جواهرکش خرامان درقطار

مرحبا بوئے که عطّارش نباشد درمیان * حبّذا نقشے که نقّاشش نباشد آشکار

اجرام علوي کون و مکان را بامتداد ظلال سلطنت روزافزون بشارت امن و امان دادند - و ادوار سماوي زمین و زمان را بفتح ممالک جدید نوید اقبال آرائي رسانیدند - عساکر منصوره (که بتسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند) چون [نزدیک بآن‌ولایت رسیدند - و مدهوشي و بدمستي بار بهادر (که بتغلّب و تسلّط هنگامهٔ حکومت گرم کرده بود) بتحقیق پیوست] ترتیب صفوف نبرد و تزئین افواج وغا برنمط لایق قرار یافت - ادهم خان و پیرمحمّد خان هنگامه‌آرای قول شدند

---

(۲) در [اکثر نسخه] کفگیر (۳) در [بعضے نسخه] یکجهتان (۴) نسخهٔ [ج] خود بین *

برانغار بسرداری عبدالله خان و جمعی دیگر آراسته شد - و جرانغار بشهامت قیاخان کنگ و دیگر بهادران کارکرده رونق گرفت - و هراول بشاه محمّد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت ●

و این بار بهادر از بیخودی ذاتی و بیجوهری فطری بمهمّات ملکی نپرداختی - و باده را (که حکمت اساسان قدرے معیّن و زمانے مشخّص قرار داده بملاحظهٔ ترتیب و ترکیب عنصری نسبت ببعضے طبائع و امزجه تجویز فرموده‌اند) آن مستغرق لذّات بهیمی (از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز از شب نشناخته) پیوسته بآن اشتغال نمودے - و بنغمه و اسباب طرب [که دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر (که از فرط مشغولی بکار و بار خلائق بهم رسد) بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجّه فرموده‌اند] این مفسد مدبر آنرا از مقاصد عُظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی (که بدل ندارد) بآن گذرانده‌ے - و بنخوت مستی و تکبّر مستانه اسباب بے‌سعادتی را سرانجام دادے - غافل ازینکه گفته‌اند ● بیت ●

درین مجلس چنان کن پرده‌سازی ● که ناید شحنه در شمشیر بازی

و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور (که غفلت‌سرای این بدمست بود) رسید آنزمان از خواب گران مدهوشی قدرے بیدار گشته با خمارآلودگی و سیه‌روئی از سارنگپور برآمده سه‌کروه پیشتر منزل کرد - و لشکر فراهم آورده در مقام پیکار گشت - قلب را بمس ناسرهٔ وجود خود زراندود ساخت سلیم خان خاصه خیل (که حاکم رای‌سین و چندیری بود) کارفرمائی دست راست بار مقرّر کرد و آدم را سردار دست چپ گردانید - و تاج خان خاصه‌خیل و صوفی را (که دود تهوّر در دماغ داشتند) هراول کرد - و لشکرها از طرفین بمفاصلهٔ دو سه‌کروه آمده برابر هم نشستند - و پیوسته دلاوران رزم‌آزموده از جانبین برآمده لوازم نبرد بجای می‌آوردند - و مراسم احتیاط بر ذمّهٔ خرد کاردان لازم ساخته آداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند - هر روز جرقے از بهادران کارشناس باهتمام یک از طرز دانان اخلاص‌مند (که بفروغ عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت) باطراف لشکر مخالف رفته راه آمد و شد متردّدان علی‌الخصوص نقلهٔ غلّه (که بزبان هندوستان این‌طبقه را بنجاره گویند) بستے - و کار بر لشکر مخالف تنگ ساختے - روزے نوبت شاه محمّد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمّد خان مغل و شاه فنائی و مهر علی سلدوز و سمانچی خان و محمّد خواجه کشتی‌گیر بود - پاسے از شب گذشته متوجّه این کار بودند که راه غلط کرده عبور این گروه نزدیک منازل مخالف افتاد - و بالضّرورت جنگ درپیوست - و چپقلش عظیم دست داد - و چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان و قیاخان کنگ و جمعے کثیر جلوریز رسیده شریک جنگ شدند - اگرچه (اوّل بار آدم برآمده جنگ رستمانه کرد و لشکر منصور را برداشت) امّا صادق خان و جمعے بمقتضای کاردانی و فراخ‌حوصلگی جرے را گرفته

پای ثبات افشردند - و افواج نصرت پی‌هم رسیده هنگامهٔ مخالفان را برهم زدند - و میان قیاخان و سلیم خان چپقلش شد - قیاخان مظفّر و منصور برگشت - و صادق‌خان و قیاخان باهم ملحق گشته باز بهادر را (که فوج رو بروی خود را برداشته صف‌آرائی میکرد) برداشتند *

یکپاس و چیزے از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهبّ اقبال وزیدن گرفت - و غنچهٔ نصرت از گلبن امّید شگفتن آغاز نهاد - و باقبال شاهنشاهي و حسن نیّت خدیو زمان چنین فتح شگرف (که طراز فتوحات گرامي تواندشد) بظهور آمد - و باز بهادر خمارآلود مذلّت روی بجانب خاندیس آورده بطرف برهان‌پور شتافت - و جمیع اسباب و اموال و حرم‌خانهٔ او با اکثر لولي زنان و پاتّران (که سرمایهٔ نشاط و پیرایهٔ حیات او بودند) بدست مردان کارزار افتاد - آن بیدولت در حین عزم مقابلهٔ عساکر نصرت (چنانچه رسم هندوستان است) چند کس اعتمادی خود را بر سر زنان و پاتّران داشته بود - و قرار داده که اگر خبر شکست من شمارا تحقیق شود تمام زنان و پاتّران مرا بتیغ بیدریغ گذرانید - تا بدست بیگانها اسیر نشوند - و (چون صورت هزیمت باز بهادر در آئینهٔ مراد نمودار گشت) آن دیوزادان بموجب قرارداد نقش چندے ازان لعبتان پری‌پیکر بآب تیغ از صفحهٔ هستي پاک شستند - و رقم وجود آن بیگناهان از ورق جهان بکزلک بیداد محو ساختند - و چندے زخمي شده رمقے از حیات بردند - و جمعے را نوبت نرسیده بود که افواج قاهره شتافته بشهر در رسید و آن تیره بختان را آن قدر فرصت نشد که بران بیگناهان دست توانند یافت - و سر دفتر آن زنان روپ‌متي نام نازنینے بود که بحسن و دلال انگشت‌نمای عالم نظر بود - و باز بهادر باو علاقهٔ غریب داشت اشعار هندي پیوسته در عشق او گفته دل خالي کردے - و بیداد گرے (که بر روپ متي گذاشته بود) تیغ بیداد علم کرده بر سر آن جمیله آمد - و زخمے چند کاري برو زد - درانوقت عساکر اقبال درآمد و آن طائر نیم‌بسمل نیم جانے بدر برد *

بعد از فرار نمودن باز بهادر ادهم خان بقصد دفائن و خزائن و حرم‌خانه و پاتّران و لولي زنان (که نغمهٔ حسن و حسن نغمهٔ ایشان در آفاق انتشار داشت - و داستانهای ناز و کرشمهٔ این دلربایان را در کوچه و بازار بدستان میگفتند) خود را سراسیمه و شتابان بشهر سارنگپور رسانید - و بر تمامی اموال و اسباب باز بهادر و لولي زنان و پاتّران و کنیزان متصرّف شد - و کسان بجست و جوی روپ متي فرستاد - چون این نغمه بگوش او رسید خون وفا بجوش آمد - و پیالهٔ زهر هلاهل بدوستکامی باز بهادر مردانه درکشید - و ناموس او را بنهان‌خانهٔ عدم همراه برد - و ادهم‌خان چون باقبال شاهنشاهي کامیاب فتح شد نشأ مستیٔ ذاتیٔ او افزود - و از باد غرور (که منشای آن نادانی و بیخردي سنت) کلاه نخوت او کج شد - و دماغ او روی بپریشاني آورد - پیر محمّد خان (که واعظ

بے‌غرض او بود) هرچند در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد - و خود در پاداش اینچنین فتحی بزرگ در مقام سپاسداری درآمد - و لوازم شکرگذاری باندازهٔ قدرت بتقدیم آوردن گرفت - و بجهت نشاط خواطر اولیای دولت جشن دلکش ترتیب داد - و بمقتضای همّت خود بجمیع ملازمان عتبهٔ اقبال (که همراه بودند) بخششها کرد - آنگاه جمیع آن ولایت مفتوح‌شده قسمت یافت سارنگپور با چند پرگنهٔ گرین بادهم خان (که سرداری صوری داشت) اختصاص یافت - و مندو و اجین به پیرمحمّدخان (که سردار معنوی او بود) مقرّر شد - و سرکار هندیه بقیاخان مفوّض گشت و مندسور و آنحدود بصادق‌خان نامزد کردند - و عبداللّه‌خان بکاپی (که جایگیر او بود) مراجعت نمود ادهم خان جمیع شرائف و نفائس اشیا و ذخائر و دفائن آن ولایت را (که گرد کردهٔ روزگاران بود) و چندین پاتّران و لولیان مشهور (که در نه گنبد گردان آوازهٔ خوبی و صیت رقّاصی آن لعبتان پری‌طلعت پیچیده بود) و چندین سازنده و نوازندهٔ نادره‌کار را پیش خود نگاهداشته بعیش و عشرت مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنائم اقبال جدا کرده با عرائض فتح بدرگاه گیتی پناه فرستاد *

و از جلائل فتوحات (که درین سال شرف ظهور یافت) نصرت یافتن خان‌زمان و منهزم شدن افغانان است - اگرچه (علی‌قلی خان خان‌زمان از مشرب عذب اخلاص بے‌نصیب بود - بلکه از معامله دانئ رسمی و فهمیدن سود و زیان ظاهری آگاهی نداشت - و پیوسته از قدر عنایت و عاطفت شاهنشاهی غافل بوده از گرم‌روان گریوهٔ بے‌راهی بود) لیکن (چون پرده از کار او بر نداشته بودند و خود را از منسوبان این دولت ابدقرین ظاهر میساخت) بمیامن اقبال روز افزون بهر ناحیتی (که عزیمت مصمّم میداشت) کامروا میشد - و درینولا (که بیرام خان از میان رفت) افغانان تیره رای کوتاه‌اندیش فرصت خیال کرده پسر مبارز خان را (که بعدلی اشتهار داشت) بسری و سروری برداشته شیرخان نام نهادند - و باهم اتّفاق نموده قرار دادند که بر سر خان‌زمان رفته او را از میان بردارند - خان زمان ارادهٔ مخالفان وخیم‌العاقبت را دانسته در سرانجام استحکام قلعهٔ جونپور شد و اُمرای آنحدود را از حقیقت کار آگاهی بخشیده غیر از سکندر خان اوزبک جمیع اُمرای آن‌ناحیت را (مثل بهادرخان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم‌خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان گکهر و دیگر جایگیر داران آنحدود) فراهم آورد - چون (غنیم بسیار زور بود - و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت) پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت نمیدیدند - افغانان تیره‌بخت فرصت را غنیمت دانسته با لشکرے گران و استعدادے تمام بر سر جونپور آمده بر کنار دریای گومتی (۲) (که شهر بر ساحل آن واقع شده) منزل گرفتند - و روز سیوم

---

(۲) در [چند نسخه] گودی *

مدهوش باده غرور شده با فوجهای آراسته از آب گذشتند - شیرخان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند - و بدست راست خود یعقوب خان و فتو و سیّد سلیمان و سلیم خان کهروار[۲] و جوهرخان و جمعی کثیر را مقرّر ساخته بجانب دروازه لعل فرستادند و حسن خان بچگوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیارے از اوباشان زیاده سر بدست چپ جانب بند شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند - خان زمان بترک و یاساماش[۳] لشکر منصور پرداخته آماده پیکار شد و بآئینے شایسته هنگامهٔ رزم آراسته کرد - جوانان دل برکف جان بناموس ده از هرطرف برآمده چپقلشهای مردانه بجای آوردن گرفتند - بهادران والا شکوه پیشدستی نموده بر سر حسن خان بچگوتی رسیدند - و او از صدمات تیراندازان موشگاف عار گریختن را بر خود پسندید - درین اثنا شیرخان با جمعے از دلیران جنگجوی در رسیده نبردے مردانه نمود - واین گروه نصرت یافته را برداشته تا بکوچهای شهر درآورد - و افغانان تیره رای آنرا فتح شمرده روی گردان متوجّه طرف دیگر شدند - که درین میان خان زمان جمعے از یکجهتان کارزار را پیش گرفته کار ازدست شده را پیش برد - و از عقب غنیم تیر[۴] زده درآمد - و هنگامهٔ بطالت[۵] افغانان را پریشان ساخت - و بتائید الٰهي (که موید این دولت ابدقرین است) در اندک فرصتے فتحے بزرگ روی داد - و غنائم فراوان و فیلان نامي بدست اولیای دولت درآمد - هرگاه [منسوبان دولت ارجمند (که بپاک باطني و درست نیتي مشرّف نیستند) بمحض انتساب چنین لوای فیروزي مرتفع گردانند] اندازهٔ فتوحات اخلاص نهادان عقیدت گزین که شناسد - که تا بچه درجه خواهد بود *

ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهي بولایت مالوه - و ظل معدلت گستردن بران ساحت نشاط - و رجوع بمستقر خلافت

ایزد جهان آرا (هرگاه قوائم دولتے را بتائید آسماني استحکام دهد) بداندیشان او را بهر طریقے از پای درآورد - نخستین گندم نمایان جوفروش[۶] را باعدای ظاهر و باطن دراندازد - تا قاعدهٔ (الاهمّ فالاهمّ) مرعي گردد - اول بےسعادتان صورت و معني را پایمال خاک مذلّت ساخته آوازهٔ خراب آباد عدم گرداند و ثانیا بیدولتان معنوي را (که از روباه بازي در لباس دولتیان اخلاصمند درآمده کار دشمني سرانجام دهند) در غبارستان مغاک خسران فرستاده عالم را صفا بخشد - و بالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتح روزي کرد علي قلي خان را سرمایهٔ بدمستي افزود ، و غنائم این فتح آسماني را

---

(۲) نسخهٔ [ح] کروار (۳) نسخهٔ [ا] آرایش (۴) نسخهٔ [ز] تیرزده تیرزده (۵) نسخهٔ [ح] باطل
(۶) نسخهٔ [ح] جو فروش را که اعداي باطن اند باعدای ظاهر و باطن *

(که هدیهٔ الٰهي بود) بدرگاه معلّی نفرستاد - خاطرِ جهانگشای شاهنشاهي میخواست (که موکبِ عالي بدیارِ شرقیّه نهضت فرماید) تا مستقی او بدیوانگي نکشد - لیکن اصلاحِ احوالِ ادهم خان (که از فتحِ مالوه روی در فساد داشت) اهم دانسته یورشِ آن ممالک و انتظامِ آن‌دیار (که از مواهبِ جلیلهٔ ایزدي بود) بخاطرِ مقدّس مصمّم شد - و حسنِ تدبیرِ پادشاهانه (که در مبادیِ حال نظر برخواتیم هرکار میدارد) و نظرِ دور بین (که در بدایتِ فکرت حسنِ خاتمت و نقشِ نهایت را مي‌اندیشد) اقتضای آن فرمود که نخستین یکران عزیمت را بسمتِ مالوه جولان باید داد - تا کارِ آن تباه‌رای از چارهٔ نگذرد - لختی درین اندیشهٔ صواب‌نمای بودند که صادق‌خان خود را بعتبهٔ دولت پناه رسانیده از حقیقتِ کار آگاهي بخشید - و آن عزمِ مسعود مصمّم‌تر گشت - و متکفّلانِ اشغالِ سلطنت بسرانجامِ این یورشِ اقبال مامور شدند - و خاطرِ جهان‌آرای بمقتضای عطوفتِ ذاتي باصلاحِ احوالِ ادهم خان توجّه فرمود - و تماشای آن ملکِ دلگشا و انتظامِ مهمّاتِ آنحدود دلنشینِ آن بخت‌بلندِ دور بین گشت - منعم خان خان خانان و خواجه جهان و جمعے را در دارالخلافهٔ آگره گذاشته بے آنکه (بأمرای کبار و اعیانِ خلافت خبر فرمایند) با جمعے از خواصِّ بساطِ اقبال در ساعتِ سعادت اساس روزِ سروش هفدهم اردي‌بهشت ماهِ الٰهي موافقِ روز یکشنبه یازدهمِ شعبان (۹۶۸) نهصد و شصت و هشتِ قمري از نشیمنِ اجلال و تختگاهِ خلافت پای اقبال در رکابِ کشورگشائي نهاده این یورشِ دلکش را پیش‌نهادِ همّتِ عُلیا ساختند *

چون نزدیک بقلعهٔ رنتنبهور (که رای سرجن حاکمِ آنجا بود) عبورِ مواکبِ گیتي‌نورد اتّفاق افتاد نظرِ جهان‌گشای بتسخیرِ آن نینداخته پیشتر نهضت فرمودند - رای سرجن قربِ موکبِ نصرت‌قرین شنیده پیشکشهای لایق مصحوبِ مردمِ کاردان فرستاده آدابِ بندگي بجای آورد - و چون ساحتِ حواشیِ قلعهٔ کاکرون (که از قلاعِ حصینهٔ ملکِ مالوه است) محلِّ ورودِ موکبِ عالي شد بظهور پیوست که بارِ بهادر آنرا بیکے از معتمدانِ خود سپرده - و عساکرِ اقبال هنوز دست بتسخیرِ آن نکرده اند - و چنان بعرضِ اقدس رسید که ادهم خان خود قصدِ فتحِ آن دارد - روزے (که موکبِ سعادت محیطِ آن‌قلعه شد - و بهادرانِ ملک‌گشا فرمان‌پذیر گشته آن نگینِ متانت را حلقه شدند) چون حاکمِ قلعه دانست (که رایاتِ شاهنشاهي باقبالِ روز افزون ظلالِ جلال برتسخیرِ آن انداخته) ازانجا (که کاردان و دوربین بود) بدستیاریِ سعادت کلیدِ قلعه را دست‌آویزِ سلامتِ حالِ خود ساخته بزمین‌بوسِ عالي سربلندِ دولت شد - و بنوازشِ شاهنشاهي افتخار یافت و آنحضرت خالدین را بحراستِ آن حصنِ حصین گذاشته در آخرِ همان روز متوجّهِ پیش شدند و همه شب قطره فرموده صبحگاه (که هنگامِ گشایشِ دلها و افزایشِ جانها ست) بنواحیِ سارنگپور

نزول اجلال فرمودند - و چنین راه دور و دراز با چندین نشیب و فراز با لشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز بهمن دوم خرداد ماه الٰهی موافق سه‌شنبه بیست و هفتم شعبان همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد *

و از غرائب آنکه در همین روز ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعهٔ گڑون از سارنگپور برآمده دو سه کروه راه قطع کرده بود - و از نهضت موکب شاهنشاهی اطّلاعے نداشت - هرچند ماهم‌انکه قاصدان تیز رو فرستاده بود (که از نهضت اعلام ظفرارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته آمادهٔ خدمات شایسته گردانند[۲]) امّا ایلغار آنحضرت آنچنان نبود که مسرعان خیال هم‌تگ آن توانندگشت تا بقاصدان چابک‌رفتار چه رسد - ادهم خان فوج آراسته بخاطر جمع گاگرون‌رویه می‌آمد که از دور کوکبهٔ جهان‌تاب موکب عالی نمایان شد - با آنکه (معدودے از عساکر اقبال آنشب در رکاب ظفر اعتصام رسیده بودند) امّا در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدّس چندان جمعیّت و انبوهی رو داده بود که در نظر هنگنان از اندازه[۳] و شمار بیرون مینمود - و چندے از لشکر گزین ادهم‌خان (که پیش پیش او می‌آمدند) ناگاه بموکب والا نزدیک رسیدند - چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد بےاختیار خود را از اسپ انداخته روی ادب برزمین خاک بوس نهادند - ادهم خان (که مردهٔ خود را چنان دست و پا گم کرده دید - که سراسیمه خود را از اسپ انداختند) حیران شد - که یارب چندین اعزاز و اکرام ملازمان او بکیست - و درین تعجّب اسپ تبزتر راند - تا قدرے قریب شد - و نظرش در شعشعهٔ جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره گشته و خود را ذرّهٔ مثال مضطرب یافته از مرکب برزمین ادب فرود آمد - و روی بندگی بوخاک نیاز نهاده برکاب بوس عالی سربلند شد - و ازانجا (که آئین بنده‌نوازی و پرده‌پوشی مجبول عنصر اقدس است) او را بنوازشهای گرامی اختصاص بخشیده ساعتے همانجا بدولت و اقبال فرود آمدند - تا هم او استمالت تمام یابد - و هم دیگر مقرّبان بساط اقدس (که با او شریک خدمت بودند) سعادت زمین بوس دریابند - و ازانجا بر خنگ اقبال سوار دولت شده روی توجّه بسارنگپور آوردند - و دران مصر سرور منزل ادهم خان را بسعادت ورود اقدس غیرت پیشطاق سپهر ساختند - ادهم خان بر بساط بندگی ایستاده اجناس نفائس و لطائف بنظر اقدس می درآورد - لیکن (چون قدر تربیت و عنایت نشناخته پا از اندازهٔ حال بیرون نهاده‌بود) باطن انور (که جام حقائق نمای الٰهی ست) با او نمی‌شگفت *

آئین اخلاص آنست که در زمان غیبت صوری حاضر معنوی روحانی بوده در اکرام

---

(۲) در [چند نسخه] گردانند (۳) در [چند نسخه] از اندازهٔ شمار *

و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد - و خواهش خود را در رضای ولی‌نعمت محو سازد من چه میگویم - اخلاص گوهرے‌ست بے بها - بهر سر نباشد - و بهر دل نسپارند - حساب دانی کجا رفت - و طوز سوداگری چه شد - در برابر چندین تربیت و عاطفت دکانچهٔ تزویر و تلبیس آراستن کدام معامله[۲] گذارنست - هرکه (از تبه رائی فرد دغا در بساط پاکبازان باخت) هرائینه خاک ادبار در کاسهٔ[۳] سر عرض و ناموس خود کرد[۴] - چون ادهم‌خان تملّقات مرائیانه میکرد خاطر نکته‌دان شاهنشاهی انبساط نمی‌یافت - و هرکارے که میکرد پسندیدهٔ باطن اقدس نمی‌آمد - ازانجمله لباسها حاضر ساخته بود - که آنحضرت چون از گرد راه رسیده‌اند لباس تازه بپوشند - و (چون اندک غبارے بر دامن ضمیر مقدّس مصفّی از رهگذر او نشسته بود) بر لباس تلبیس او پرتو توجّه نمی‌افتاد - ادهم خان ازین‌معنی در دام اضطراب و اضطرار می‌طپید - و از فرط بیقراری بهر یک از منظوران بساط قرب توسّل جسته تضرّع و تبتّل مینمود - آخر کار آنحضرت (که معدن مردمی و آزرم اند) بر پریشانی حال او بخشوده و بزرگی خود را کار فرموده از روی بنده‌نوازی لباسهای تازه (که آورده بود) پوشیدند - و اظهار شگفتگی فرمودند - و (چون دران روز پردگیان سرادق عفّت عقب مانده قرین موکب اقدس نرسیده‌بودند) آنحضرت دران شب بر پشت بام خانهٔ ادهم‌خان تکیه فرمودند - و آن بے‌سعادت بدنیت درکمین بوده منتظر فرصت می‌بود - که شاید آن قدسی نظر را نظرے بر حرم‌خانهٔ او افتد - و آن مُدبر ایں معنی را بهانه ساخته قصد نماید - و خاطر مقدّس حضرت (که گلشن‌سرای معنی ست) ازین‌خیال خالی چون راه دور قطع فرموده بودند بر بستر راحت استراحت ممتد فرمودند - و آن خرد پرور عفّت سرشت را چیزے (که بخاطر راه نمی یافت) حرم‌خانهٔ شوم او بود - و (چون حراست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان آن قبله‌گاه صورت و معنی‌ست) آن برگشته بخت تیره‌رای قدرت و فرصت نیافت - و دور باش سلطنت صوری و معنوی دران تنهائی محافظت فرمود ۞

روز دیگر ماهم‌انگه محلّ قدسی را (که عقب مانده بود) آورده بشرف حضور استسعاد یافت و جشنے بزرگانه ترتیب داد - و ادهم خان برهنمونی آن کدبانوی کاردان از خواب غفلت بیدار شد و قدوم خدیو جهان را شرف روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود و مجموع آنچه (از سرکار باز بهادر بدست آورده بود - از صامت و ناطق) با تمام حرمها و پاتّران و لولیان بنظر اشرف گذرانید - و آنحضرت بموجب مرحمت عامّه قبول نموده بعضے را بار عنایت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه ح] معامله گذاري ست (۳) در [بعضے نسخه] در کاسهٔ عرض و ناموس (۴) نسخهٔ [ی] ریخت ۞

و چهار روز در سارنگپور توقّف نموده روز خرداد ششم خرداد ماه الٰهي موافق شنبه دوم رمضان روی توجّه بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دارالخلافهٔ آگره برافراختند - و در منزل اوّل (۲) (که ظاهر سارنگپور مخیّم سرادقات اقبال شده بود - و به پدّانچور موسوم بود) ادهم خان اندیشهٔ ناصواب بخود راه داده خجالت زدهٔ ازل و ابد گشت - و (چون خاطر ماهم انگه پیش آن قدردان خدمت و جوهرشناس عقیدت عزیز بود) اغماض عیبی فرموده چیزے بر زبان مقدّس نگذراندند و تفصیل این اجمال آنست که ازانجا (که نادانی و کوربا طنی ادهم خان مقرّر بود) با جمعے از خدمتگاران والدهٔ خود (که خدمت حرم سرای پادشاهي میکردند) در ساخته رفت کوچ دو جمیلهٔ نادره از حرمهای باز بهادر (که تازه بنظر اقدس گذرانیده بود) از سراپردهٔ شاهنشاهي گریزانده چنین نقش برآب زد که در چنین وقتے (که هرکس بروارو کوچ سرگرم است) هیچ یکے پي بسر رشتهٔ این کار نخواهد برد - باین خیال بیخردانه چنین خال (۳) بیحیائي بر ناصیهٔ دولت خود پسندید - و داغدار لعنت ابدي بوده شرمندهٔ جاودانی گشت - چون این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالي شد که امروز کوچ موقوف داشته چابک روان بجست و جوی گم شدگان بشتابند - طرز دانان بساط اخلاص متوجّه این خدمت شدند - و تیز روان خدمت دوست تکاپوی شایسته نموده هر دو را گرفته آوردند - ماهم انگه بملاحظهٔ آنکه (هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانند پرده از روی کار او برداشته خواهد شد - و نفاق پسرش از پرده بیرون خواهدافتاد) بفرمود که آن دو بیگناه را کشتند - که سر بریده آواز نکند - و خدیو زمان (که نقاب از روی جهان افروز خود هنوز بر نداشته بود) ازان طور جریمهٔ عظیمه تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت - بنازم حوصلهٔ دریا آشام را که بموجب فراوانی عطوفت و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد *

ازان وقت (که نوید نزول موکب عالي بامرای (۴) ممالک مالوه رسیده بود) هر یک از محلّ خود روی اخلاص بآستان سلاطین مطاف آورد - و درین روز (که عرصهٔ بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال بود) پیر محمّد خان و قیاخان و حبیب علي خان و دیگر امرا و سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سر بلندي یافتند - و حضرت شاهنشاهي همه را بشرائف مراحم و جلائل الطاف اختصاص بخشیده پایهٔ سعادت آنها را بلندي دادند - و ادهم خان و پیر محمّد خان با سایر امرای مالوه بزمین بوس رخصت سرافراز گشته بجاگیرهای خود متوجّه شدند - و موکب شاهنشاهي

---

(۲) در [بعضے نسخه] بیقانجور - و نسخهٔ [ي] نیسانجور (۳) در [بعضے نسخه] خال خیانتي (۴) نسخهٔ [ح] بامرا که در ممالک مالوه جانجا متفرق بودند رسیده بود *

بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت و مستقر خلافت مراجعت نمود - و گیتی‌خدیو کوچ بکوچ میدکنان و شکار افکنان برسم ایلغار نهضت عالی فرمودند - چون (ماهچهٔ رایات عالیات پرتو جلال بر ساحت حوالی قلعهٔ نرور انداخت) در اثنای راه شیرے[۲] (که پلنگ گردون از مهابت آن در هراس تواند بود) با پنج بچه از بیشهٔ خود برآمده سر راه بر راه‌نوردان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی (که قوت اسد اللهی در بازو - و درع حراست ربانی در بر دارند) بے‌مصابا تنها پیش شتافته بآن سبع آهنین‌موی آتشین خوی مقابل شدند - و از مشاهدهٔ این‌حال موی از تن نظارگیان برخاسته بود - و عرق از مسام بینندگان روان شد - و آنحضرت بچابک‌پائی و سبک‌دستی بر سر او رفته بیک حملهٔ شیر شکارانه بشمشیر آبدار کار او تمام ساختند ۞ شعر ۞

کسے را که ایزد کند یاوری ۞ که یارد که با او کند داوری

اگر حمله بر شیر و دد آورد ۞ بآسانیش پوست برتن درد

و سبع بآن شدت و صولت و درندهٔ بآن‌عظمت و هیبت بقوت دل و نیروی بازو بخاک و خون افتاد و غریو از چهار طرف برخاست - و آن اول سباع بود (که آنحضرت بنفس نفیس بچنگ آن توجه فرمودند) و بچه‌های آن شیررا جمعے از جوانان و دلاوران (که قرین رکاب عالی بودند) به تیغ و تیر از هم گذرانیدند ۞

و از جملهٔ سوانح افضال پادشاهی (که دران راه بظهور رسید) آن بود که محمد اصغر میرمنشی را بخطاب اشرف خانی پایهٔ قدر افزودند - القصه جهان‌آرای دادگر بعد ازطی منازل و قطع مسالک روز دیبادین بیست و سیوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه رمضان (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال دارالخلافهٔ آگره را بورود موکب سعادت عشرت‌سرای مراد ساخته ابواب کام بخشی بر روی روزگار گشادند - و این یورش عالی در یک ماه و هفت روز بانجام رسید - شازده روز در رفتن - و چهار روز در سارنگپور توقف فرمودند - و هفده روز در باز گشتن بتخنگاه - دربن یورش مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد - و هم مدارج عقل بظهور رسید هم لوازم مهرباني و مردمي فرمودند - و هم فراخ حوصلگي و بزرگ منشي ظاهر ساختند ۞

شرح قصهٔ بدیع و سانحهٔ منیع که بحضرت شاهنشاهی روی[۳] نمود

چون خلافت کبری اقتضای آن میکند [که فرمان روایان دادگر هر قدر (که قدرت بشری وفا کند) بے‌مداخلهٔ ریا و اغراض نفس خود متکفل مهمات شده بدیگرے نگذارند - چه خرد خرده‌بین تجویز نایب و وکیل در مهمات خلائق جائے میفرماید که بآن کار خود نتوانند رسید - و بیشترے

---

(۲) در [بعض نسخه] ببرے (۳) نسخهٔ [ی] روی داد ۞

از بزرگان معامله‌فهم نظر بمحض تجویز نیابت فرموده خود عیش دوست گشته کار و بار جهانیان‌را بدیگران گذاشته‌اند] حضرت شاهنشاهي از وفور دانائي و عموم عاطفت و شمول مهرباني زیاده ازانچه (در حوصلهٔ بشري گنجایش داشته باشد) خرسندئ خویش را در آسایش عالمیان دانسته در اکثر معاملات خود بذات مقدّس میرسند - و [چون یکے از عمدهٔ مهمّات سلطنت خبرداري و آگاهي از احوال خلائق است - و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درین کار (۲) فساد بیشتر ظهور دارد چه این شغل اکثرے باراذل و اسافل و ادانی (که بیشترے بخیانت و طمع و کذب سرشته اند) قرار یافته - و راستي و درستي و بےطمعي (که امروز در بزرگان زمانه کمتر بهم‌میرسد) درین خبرآوران دون‌همّت کجا چشم داشته آید] آنحضرت درین کار بیشتر همّت عالي مصروف داشته خود توجّه میفرمایند - و باوجود آنکه سلطنت مقتضئ آنست (که ذات اقدس فرمان‌روایان جهان‌آرای در هزار حصار آهنین بوده ناظم معاملات باشند) خدیو زمان ما (تکیه بر حفظ الٰهي کرده و همّت از تجرّد گزینان خدا پرست خواسته) بسا اوقات بطرزے (که احدے نشناسد) و بلباسے (که کس نداند) برآمده سیر میفرمایند - و بر (۳) خبایای احوال آگاهي یافته در انتظام مهمّات عالمیان اهتمام دارند - و بتوجّه خداشناسان صحرا نورد (که نشان حمایت الٰهي ست) از خطرهای این راه چون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون مي‌باشند * * شعر *

حمایت را کهن دامان درویش * ز (۴) صدّ سدّ سکندر قوّتش بیش

چون این مقدّمه تمهید یافت اکنون بخاطر ناغبار آلود اعتراض کوش بمن دار که در قصبهٔ بهرایچ مرقد سالار مسعود غازي (که از شُهَدای عساکر غزنویّه است) واقع شده - رسمے ست در هندوستان که خلائق از اطراف و اکناف علمهای گونلگون ساخته با نذور فراوان بآن‌موطن میبرند - و همچنان خلق کثیر از دارالخلافهٔ آگره دران موعد برآمده نزد آن‌شهر احیایی چند شب میکنند - و ازدحام عظیم میشود - و مردم از صالح و طالح فراهم مي‌آیند - محرّر این دفتر سعادت ابوالفضل روزے از زبان اقدس حضرت شاهنشاهي شنید که شبے (که در نواحی دارالخلافهٔ آگره این هنگامه گرم بوده) بموجب شیمهٔ کریمه بطرز خاص عبور بآنجا اتّفاق افتاد - و بر شیون احوال مردم خاطر تماشائي بود که ناگاه یکے از اوباش مرا شناخته بدیگرے گفت - چون من برین معني مطّلع شدم بے شایبهٔ مکث و تأنّي چشم خود را گردانیده کاج‌نما ساختم - و تغیر روی بوضع غریب کردم - و بطورے (که آنها نفهمند) تماشائي بوده نظّارگئ فنون تقادیر بودم - چون آن‌مردم نیک بمن نگاه کردند بجهت آن تغیر مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که این‌چنین چشم و رو پادشاه را نیست - و من بآهستگي ازان معرکه

(۲) در [اکثر نسخه] درین صورت (۳) در [چند نسخه] خفایای (۴) نسخهٔ [د] ز سدّ صد سکندر *

برآمده بمحلّ مقدّس آمدم - و آن طرز را در حین نقل این حکایت نقل بالعمل فرموده تعجّب افزای شدند - و الحق چنین کارے شگرف بغایت بدیع بود *

و از برکات خدیو معلّی آنکه درین ایّام در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند - ناگاه شغالے غزالے را قصد کرد - و نزدیک بود که قوی ضعیف را آسیب رساند - مادر آهو بره برحقیقت کار آگاهی یافته درشبکهٔ اضطراب درآمد - و همّت گماشته بجانب او دوید - و بکرّات حملهای شیرانه برو آورد - شغال را روز تیره شد - و خود را در کولے انداخته آب را حصار نجات خود ساخت چون برتو توجّه مقدّس بران تافته بود غریو از حاضران بارگاه حضور برآمد - و درینولا (که رایات اقبال حضرت شاهنشاهی بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمود) اگرچه [بظاهر باقسام شکار (خصوصًا شکار چیته که از بدائع الٰهی ست) میل فرمودے - و آنرا پردهٔ جمال خود ساختے] امّا پیوسته در سرانجام ملک و تسخیر ولایت و برآوردن و بلند ساختن مستعدّان اخلاص منش و برانداختن بدگوهران نفاق پیشه و عیار هربکے گرفتن و افزودن و کاستن قدر مردم فراخور حال همّت گماشتے و دقیقهٔ از دقائق کلّیات معامله فروگذاشت نشدے - تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عنان عزیمت بشکار آن دیار منعطف داشته توجّه بآنحدود صلاح دولت نمود *

یورش موکب مقدس شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه - و زمین بوس نمودن خان زمان - و مراجعت بدارالخلافهٔ آگره

بر دیده وران دوربین (که نبض زمانه دریافته و شناسای مزاج روزگار متلوّن شده تماشای این بزم دلکش مي نمایند) پوشیده نیست که کامروائي و نصرت بر مخالفان و فراهم آمدن معاونان کاردان و جمع شدن اسباب دنیا در ذاتے (که باصالت معنوي اتّصاف دارد - و به نیک ذاتي و خیراندیشي موصوف بوده پیوسته روزنامچهٔ احوال خود مطالعه مي نماید) باعث افزونی نیازمندي میشود - و سرمایهٔ مزید آگاهي گشته در لوازم شکر ولي نعمت بوده حسن عقیدت و لطف خدمت را از متمّمات شکر دانسته در مراسم یکجهتي مي افزاید - هم با خالق متضرّع تر میگردد و هم با خلق متواضع تر میشود - هم با صاحب در بندگي و اخلاص مي افزاید - و هم با نوکر از روی قدردانی حسن سلوک بیشتر مي نماید - امّا شخصے (که از آدمیّت جز صورت بهرهٔ ندارد - و از اصالت جز اسم نصیبهٔ او نیست) خلاف این همه نتیجه میدهد - و باندک اعتبار و برآمد کار پایهٔ خود را بر طاق نسیان نهاده اوّل روش سلوک خود را با هستي بخش خود فراموش میکند - و دوم

---

(۲) نسخهٔ [ی] در انتظام ملک (۳) نسخهٔ [ی] بدگوهران *

با ولي نعمت و صاحب خود (که خداي مجازي ست) طرز تکبّر و ترفّع پيش گرفته اندیشهای تباه بخاطر ميگذراند - و سيوم با همراهان و همنشينان خود راه تعظيم پيش گرفته مستانه ميخرامد - و چهارم با جمهور انام از روی ستم و عنف سلوک ميکند - آن بيدولت بزعم باطل خود اسباب بزرگي خود را ترتيب ميدهد - و دانا داند که برای ادبار و هلاک (۲) خود معرکه مي آراید - و مصداق اين معني مجدّدًا حال علي قلي خان است - که بخطاب خان زماني اشتهار دارد - چه شجاعت موري (که هزاران دد بيخرد دران شريک غالب اند) آنرا سرمایهٔ ترفّع و استکبار خود گردانيده نخوت افزای شد و استيلای خود را (که پرتوے از اقبال خديو زمان بود) بخود منسوب داشته از اسباب مزيد غفلت ساخت - چنانچه سابقًا ايمائے از بد مستيهای او رفته است *

درينولا [که پسر عدلي را (که جمعے کثير از اوباش افغان برو گرد آمده بودند) جنگ کرده شکست داد] غرور آن بد گوهر افزود - و نزدیک شد که پرده از روی کار او يکبارگي برداشته آيد عقل کامل و عطوفت والای شاهنشاهي مقتضی آن شد که برسم شکار بآنحدود توجّه فرمایند - و بر زبان اقدس گذشت که (اگر بهرهٔ از سعادت دران بد سرشت مانده باشد - و از خواب غفلت بيدار شده بزمين بوس موکب عالي مبادرت نمايد) رقم عفو بر جرائم او کشيده مراجعت فرمائيم - که نهالے ست که ما کاشته ايم - و گزيده ترين صفات بزرگان عذر پذيرفتن و گناه بخشيدن است - که آدمي زاد معجونے ست از مستي و هشياري سرشته - و اگر سعادت رهنمونی او نکند و احرار دولت ملازمت ننمايد پيش ازانکه (مرض مزمن شود - و معالجهٔ او بدشواري کشد) کار او ساخته آيد - و ساکنان آن مرز و بوم را از دست ستمکارے چند خلاص کرده شود - بنابرين انديشهٔ انتظام بخش روز شهريور چهارم امرداد ماه الٰهي موافق پنجشنبه چهارم ذی القعده (۹۶۸) نهضد و شصت و هشت قمري ببدرقهٔ جنود تائيد الٰهي موکب عالي متوجّه بلاد شرقيّه شد - حراست دارالخلافهٔ آگره بمعين الدّين احمد خان فرنخودي قرار يافت - و منعم خان خانخانان و خواجه جهان و اکثرے از ملازمان عتبهٔ اقبال در رکاب نصرت قباب نطاق خدمت بر ميان همّت بسته بودند - و آنحضرت بظاهر بشکار و بباطن با کردگار افاضهٔ انوار معدلت فرموده بآئين شايسته منزل بمنزل نشاط افزا بودند *

چون حدود کالپي مضرب خيام معلّی گشت عبداللّٰه خان اوزبک بوسيلهٔ مقرّبان بساط اقبال التماس نمود - که سرافرازان ملک صورت و معني پرتو التفات بحال فرومايگان انداخته کلبهٔ اين طايفه را بفر مقدم عالي عزّت دايمي و فخر ابدي کرامت فرموده اند - اگر آنحضرت مرا اين سرافرازي بخشند از ذرّه پروری آن نيّر اقبال چه دور باشد - آن جهان مردمي ملتمس او را

---

(۲) نسخهٔ [ز] اهلاک *

بذروهٔ قبول رسانیده منزل او را بانوار قدسیّه روشنائی سپهر برین بخشیدند - و او آداب عبودیت بتقدیم آورد تمام آن روز آنحضرت در منزل او (که بر کنار دریای جون واقع شده بود) جشن آرای بوده بخرّمی و خوشدلی گذرانیدند - و از انجا عنان توجّه بصوب شهر کوه (که بر کنار آب گنگ واقع است) منعطف ساختند - و چون ساحت بیرون آن شهر مخیّم سرادقات عزّت گشت بشکار آن نواحی توجّه فرمودند - و روزے چند دران گل زمین طرح اقامت انّفاق افتاد - خانزمان و برادرش بهادرخان (چون هنوز زمان پردهدری ایشان نرسیده بود) از خواب غفلت بیدار شده متوجّه استلام عتبهٔ عرش ارتفاع شدند - و دران منزل بدولت آستانبوس سربلند گشته نفائس آنحدود را بطریق پیشکش بنظر اقدس درآوردند - و فیلان مست نامور مثل دلسنگار[۳] و پلته و دلپل[۳] و سبدلیا و جگ موهن (که هریک ازانها آسمانی بود در عالم خود) از ضمائم پیشکش ساخته ندامت‌کشیده و خجلت‌زده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای دیدهٔ سعادت خود ساختند - و حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیّت حق‌اساس اعمال نا شایستهٔ گذشتهٔ او را ناکرده انگاشته بعنایات خاص تدارک فرمودند - و بر زبان حقائق ترجمان گذشت که شجرهٔ بدیعهٔ انسانی نهال برومند ایزدی‌ست - در بر انداختن اشجار نباتی چه ناخوشیها که روی نمیدهد - پیدا ست که از بر انداختن چنین درختے چه ثمره خواهد داد همان ضراعت و خجالت نقد او را شفیع اعمال او دانسته عمّان بخشش خود را بجوش آوردند *

و هم دریغولا عبدالمجید آصف خان را با بسیارے از مبارزان بصوب پته[۴] بر سر راجه رامچند فرستادند که [اگر او را سعادت یاوری نماید - و غازیخان تنوری و جمعے از ادبار یافتها را (که بآنحدود *رفته اند) گرفته بدرگاه والا فرستد - و خود بقطاع اطاعت و نیکوبندگی بندد] او را مستمال ساخته معاودت نمایند - چون موسم برسات درمیان در آمد راجه در مقام نخوت ایستاد - و مجاهدان اقبال برگشته بجایگیرهای خود آمدند - و بعد ازانکه (بیست روز در کوه معدلت آرای بودند - و خاطر انتظام بخش از مهمّات آنحدود جمع شد) طنطنهٔ رجوع بسریر گاه خلافت بلند ساختند - و این دو برادر تا سه منزل در رکاب معلّی سعادت افزای خود بوده مشمول مراحم بے‌اندازه مرخّص شدند - و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود بسرعت ده روز قطع مسافت دور و دراز فرموده روز مهر شانزدهم شهریور ماه الهی موافق جمعه هفدهم ذی‌الحجّه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت قمری بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند - در یک ماه و چهارده روز این سفر خجسته‌اثر بانجام رسید - در رفتن چهارده روز و بودن بیست روز - و آمدن ده روز - و (چون سایهٔ چتر والای حضرت شاهنشاهی بر عرصهٔ دارالخلافه مبسوط گشت) عالمی همّتان عنایت طلب بعزم اظهار عقیدت و استفاضهٔ انوار اختصاص

---

(۲) نسخهٔ [ز] دلسنگار (۳) نسخهٔ [ه ط] دلپل (۴) نسخهٔ [د] پنه - و نسخهٔ [ز] پلته *

لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند - و هرکدام در خور استعداد خود کامیاب سعادت گشت - عدالت را روز بازارے دیگر پیدا شد - جهان را بهارے تازه روی داد - زمان و زمانیان را نشاطے خاص در سر افتاد اولیای دولت را در اکناف و اقطار مملکت سر خدمتگذاري پدید آمد - از هرطرف احرام حریم عزّت بسته متوجّه استلام آستانهٔ اقبال شدند *

و در اواخر آبان ماه الهیٔ این سال موافق اوائل ربیع الاوّل سال (۹۶۹) نهصد و شصت و نهم هلالي شمس الدّین محمّد خان اتکه (که بخطاب اعظم خاني شرف اختصاص یافته بود) از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید - و عبادات قضاشده را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معني ادا کرد - و شرائف پیشکش باندازهٔ اخلاص خود گذرانید - و بجلائل تفقّدات شاهنشاهي رفعت امتیاز یافت - و تنظیم معاقد مالي و ملکي و انصرام مهام سپاهي و رعیّت برای زرین خود گرفته محفل آرای عتبهٔ اقبال شد - و ماهم انکه (که بحسن خدمات و فزونی خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل السّلطنت باستقلال مي پنداشت) ازین معني آزرده خاطر گشت - و در منعم خان خان خانان (که بظاهر وکیل بوده آرایش مسند وکالت مینمود) نیز برهمزدگی باطن راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر و ناچسپانی مشاغل دنیوي کجاست - که وجود این چنین شخصے (که بار مشاغل گیتي[۲] را برداشته بر سر خود نهد - و متکفّل اشغال مهمّات گردد) از اعظم عطیّات الهي دانسته شکر بجای آرد - تا درین هنگام (که خان اعظم برشد و اخلاص خود خدمات شاهنشاهي از پیش گرفت) منعم خان و ماهم انکه این را از امدادات غیبي دانسته از صمیم دل آداب شکر بجای مي آوردند - نه چنین انگار درون و آزرده دل میگشتند - چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آنست که خود را مقیّد کار صورت داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیدهٔ دانشوران حق پرور است نه دیگرے (که ناظم این کار تواند شد) بظهور نیامده باشد - و رضای ولي نعمت در سر براهیٔ مهمّات بزبان حال نه بزبان قال مفوّض باو باشد - و چون بلسان معنوي دریابد (که آن خدمت بدیگرے مفوّض شد و خدمت گذارے سرکن کارها بهم رسید) دیگر آزرده بودن بیراهه رفتن - و خود را مغلوب خواهش داشتن است - بلکه خویشتن را از پای انداختن - و بدست خود خراب ساختن *

و از سوانح ارتفاع[۳] اعلام دولت شاهنشاهي (که درین سال سُرمه در چشم ساده لوحان مستعدّ سعادت کشید) آنست که چنانکه (که حصنے ست حصین) بتصرّف اولیای دولت درآمد و الحق فرمان دهان گیتي آرای را بزور لشکر و فزونی تدبیر کمتر بدست افتد - چه بیرونیان را از ارتفاع و استحکام دست بدان نرسد - و درونیان را از بسیاری مآکل و مشارب احتیاج به بیرون

---

(۲) در [اکثر نسخه] کے را (۳) در [چند نسخه] ارتقای *

نشود - و مجملی ازین سانحهٔ دولت افزا آنست که چون پسر عدلی آوارهٔ بادیهٔ ادبار شد قلعهٔ چناده (که مسکن و مأوای او بود) بدست فتّو نامی از خاصه‌خیلان او درآمد - و او آن حصار منیع را مامن خود دانسته در استحکام آن میکوشید - دریغولا (که رایات اقبال از قصبهٔ کره مراجعت فرموده بدارالخلافه نزول اجلال نمود) خواجه عبدالمجید آصف خان بتسخیر آن نامزد شد - فتّو (چون از سعادت بهرهٔ داشت - و قدرے بحساب و معامله میرسید) دانست که روز ادبار افغانان رسیده‌است ناگزیر جمعے را فرستاده اظهار عجز و انکسار نمود - و از روی ضراعت و ابتهال بدرگاه جهان پناه معروض‌داشت که (اگر شیخ محمّد دست مرا گرفته بزمین‌بوس عتبهٔ اقبال رساند) هرائینه بدلجمعی قلعه را باولیای دولت سپرده خود را بسدهٔ فتراک قدسی‌اعتصام دولت شاهنشاهی میگردانم ملتمس او بموقف قبول پیوست - و بموجب حکم مُعلّی شیخ رفته او را بدستیاری مراحم خسروانی بملازمت آورد - و پیشانی سعادت او را بسجدهٔ درگاه گیتی‌ملاذ روشنائی بخشید آنحضرت پایهٔ او را بتفقّدات گرامی افزوده مرتبهٔ امارت کرامت فرمودند - و بحراست آن قلعه حسن‌علی خان ترکمان مقرّر شد *

و از سوانح (۲) (که دریغولا بظهور آمد) سواری حضرت شاهنشاهی ست بر فیل هوائی و جنگ انداختن او - دادار جان‌بخش جهان‌آرا روز بروز بروشنی و طرزے تازه ارتفاع مدارج عُلیای این دولت ابدقرین میفرماید - و مراتب کمال صوری و معنوی این یگانهٔ بارگاه احدیت را خاطرنشان ظاهربینان کوتاه نظر میسازد - و خدیو زمان بشکرانهٔ معنوی اکتفا فرموده پرده‌آرائی صورت بکار می‌برد - چون بمشیّت ایزدی پرده از جمال جهان‌آرای برداشته میشود بفروغ تدبیر دوراندیش خود پردهٔ چند لطیف‌تر و بدیع‌تر ترتیب میدهد - هم تماشای فنون تقادیر ایزدی میفرماید - و هم انتظام جهان بخوبتر آئینے میدهد - بباطن عیار اخلاص و فراخی حوصله و معامله دانیٔ جهانیان میگیرد - و در ظاهر بشکار و جنگ فیل (که نادان آنرا از قسم بے توجّهی بامور سلطنت انگارد - و دانا آنرا زبدهٔ حکمت عملی شمارد) متوجّه میباشد - و در همان نشاط (۳) غلط انداز ظاهربینان مصدر امرے چند میشود که عادتیان صورت پرست را بے‌اختیار بشاهراه عقیدت آورده سالک مسالک دریافت حقائق معنوی میگردانند - ازانجمله قضیّهٔ بدیعهٔ مذکور است - و شرح این واقعهٔ عبرت بخش گوش‌هوش‌گشا آنست که هوائی نام فیلے والا شکوه (که در فیلان خاصه انتظام داشت) در تیزگردی و تند روی و بدمستی و بدخوئی بروزگار همپای بود - فیلبانان زبردست تجربه‌کار (که در سواری امثال این فیلان عمر دراز گذرانیده اند) بدشواری سوار شدندے

---

(۲) نسخهٔ [ح] سوانح عبرت‌بخش حیرت افزای که (۳) در [اکثر نسخه] نشای *

تا بجنگ انداختن چه رسد - آن شهسوار عرصهٔ دلیری و شیرشکار بیشهٔ دلاوری روزے درمیدان چوگان (که بیرون قلعهٔ دارالخلافهٔ آگره برای نشاط خاطر مقدّس ساخته بودند) بران فیل مهیب پیکر در عین طغیان مستی و غلیان آشوب بهمحابا به نیروی قدرت معنوی سوار شده کار پردازیهای حیرت‌بخش[۲] بظهور آوردند - و بعد ازان بفیل رن‌باگهه (که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود) جنگ انداختند - و برمخلصان و معامله دانان حاضر حالتے گذشت که بر هیچ‌کس نگذرد[۳] *

چون ناظران بارگاه حضور از امتداد این حالت جانگاه مضطرب شده مجال عرض نداشتند بیتابانه از روی حیرت‌زدگی خاطر چارهٔ این کار دران دانستند که اتگه‌خان را (که صدر نشین بارگاه اقبال است) آورده بالتماس و استدعای او آنحضرت را ازین شغل هولناک (که از تصوّر آن زهرهٔ شیردلان آب میشد) بگذرانند - اتگه‌خان سراسیمه رسیده چون صورت حال را مشاهده کرد سررشتهٔ صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت - و چون داد خواهان ستم‌رسیده زاری و الحاح میکرد و خرد و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامتی ذات مقدّس را (که سرمایهٔ امن و امان عالمیان است) از جهان آفرین میخواستند - چون نظر مقدّس شاهنشاهی بر اضطراب اتگه‌خان افتاد فرمودند که این‌همه تنک‌دلی نباید کرد - اگر ازین‌طرز بار نمی‌آئی همین زمان خود را از بالای فیل می‌اندازم - اتگه‌خان کمال توجّه شاهنشاهی دریں امر دیده در ساعت فرمان پذیرگشت - و از روی ملاحظه باطن‌شورش زده را با ظاهر آرمیده فراهم آورد - و شاهنشاه شیردل بتمکین دولت بآن کار عبرت‌افزا اشتغال داشتند - تا آنکه بزور باروی معنوی و نیروی اقبال الٰهی فیل هوائی بر غنیم خود غالب آمد - و رن باگهه حبل‌المتین تماسک را از دست داده روی بگریز نهاد - هوائی پس و پیش را در نظر نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پی گریخته را گرفته بان آسا میرفت - و آن کوه وقار بر همان ثبات نشینی تماشاگر فنون مشیّت ایزدی بود - آخر فیل مذکور راه دراز قطع نموده عبورش بکنار دریای جون افتاد - و بر سر آن دریای عظیم جسرے بکشتی سرانجام یافته بود رن باگهه از سراسیمگی بر سر آن جسر گذشت - و فیل هوائی (که آن شیر بیشهٔ اقبال برو سوار بود) از پی او برآن جسر برآمده دوید - و کشتیهای جسر ازان گران سنگی آن دو کوه پیکر گاه درآب فرومیرفت و گاه بالا میشد - و از دو جانب جسر ملازمان عتبهٔ اقبال خود را درآب انداخته شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسر را گذشته آنروی آب رسیدند - دریں زمان (که امر غریب را ظاهربینان تماشا کردند) در ساعت خدیو زمان فیل هوائی را (که باآتش همخو - و بابادهم‌تگ بود) نگاه داشتند - و فیل رن باگهه جان خود را بتک و دو بدر برد - و عالمے را جان‌دو بتن درآمد

---

(۲) نسخهٔ [ی] عبرت بخش (۳) در [اکثر نسخه] نگذراد *

و خاطرهای پریشان بتازگي جمع شد - و دلهای برهمزده اطمینان یافت - بعضی کوتاه اندیشان کم‌بین بخاطر میرسانیدند که فرمانروای زمان و زمین را مگر نشائی در سر است - و این کار از نتائج آن تواند بود - در ساعت ازین خیال دور از کار باز آمده دریافتند که از فنون عقل بدائع نگار آنحضرت است - که نمونهٔ از اعجوبه‌نمائیهای نگارخانهٔ باطن بظهور آورده بیراهه‌روان تیهٔ نادانی را بشاهراه دانائي میخواند - نابینایان را چشم مي‌بخشد - و دیده‌وران را سُرمهٔ جواهر در چشم میکشد - بارها در خلوت اُنس (که این راقم سعادت بار یافته بدولت خطاب استسعاد داشت) از زبان مقدّس شاهنشاهي شنیده است که اینکه (دیده و دانسته بر فیلان مست خون خوار سوار مي‌شویم - با آنکه پیش ازان بساعتی فیلبان خود را بپایان آورده کشته - و باعث خرابی بسا بنای انساني شده اند) وجه نیّت و قبلهٔ همّت آنست که (اگر در نا رضامندی ایزدي دانسته قدمی نهاده باشیم - یا بدانستگي نفسی درانچه مرضی او نباشد برآورده) آن فیل کار ما تمام سازد که در بے‌رضای الٰهي بار هستي نمي‌توانیم برداشت - سبحان‌الله این چه دید است - و چه محاسبه با خود میرود - بارے در جمیع اوقات (چه هنگام خلوات مقدّسه - و چه در زمان مشاغل کثرات چه در وقت رزم - و چه در زمان بزم) پیوسته نگاهبان سرشتهٔ معنوي بوده بظاهر با خلق و بباطن با خالق در یک‌زمان ناظم اشتات صورت و معني گشته پیشوائی این دو گروه والا میفرمایند و عشرت‌گزین این دو نشأ گوارا شده اورنگ‌آرای عالم ظاهر و باطن میگردند *

و از سوانح رسیدن ادهم خان است بزمین‌بوس درگاه مقدّس - درین هنگام (که دارالخلافهٔ آگره بفروغ معدلت شاهنشاهي رونق و بها یافته بود) در آئینهٔ رای جهان آرا چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به پیرمحمّد خان شرواني باستقلال باشد - و ادهم خان بخدمت حضور استسعاد یابد - منشور عاطفت باین مضمون شرف نفاذ یافت - آدهم خان امتثال فرمان پادشاهي (که ترجمان حکم الٰهي ست) نموده و ممالک مالوه را به پیرمحمّد خان سپرده روی عزیمت بآستان بوس آورد - و در اندک زمانے برسم استعجال رسیده استلام عتبهٔ علیّه نمود - و محفوف عواطف شاهنشاهي گشت - هم خاطر ماهم‌انگه (که از مفارقت فرزند گرامی خود تفرقه‌مند بود) فراهم‌آمده انبساط یافت - و هم پیرمحمّد خان از ستم شریکي خلاص شده کامیاب امّید گشت و هم جمهور رعایای صوبهٔ مالوه از بیدادي نجات یافته کامروای امن و امان گشتند - و هم ادهم‌خان را از اسباب بیخبري باز داشته اوّلاً از چندین وبال نگاهباني فرمودند - و ثانیاً عزم اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدّس گشت - و دریغولا خدیو عالم بمقتضای شیمهٔ کریمهٔ خود پیوسته بظاهر بشکار پرداخته

(۲) نسخهٔ [ح] از سوانح این ایام رسیدن *

و بباطن با خدا بوده صیدِ قلوب فرمودے - و اساسهای عالي در هرکار نهادے - و آئینهای نیکو در ملک و دولت ترتیب دادے - و با وجودِ عنفوانِ شباب (که بیشترے از بزرگانِ سابق درین سن پیروی طبیعت کرده فرصتِ محاسبهٔ احوالِ نفس نیافته اند) آنحضرت خلافِ همه زمانِ شباب را از اسبابِ خداشناسي گردانیده لحظهٔ ازان ذاهل نبودے - و کامروائي و سریر آرائي و دوست نوازي و دشمن گدازي (که هر یکے در بزرگان گذشته ساغرِ هوش ربای بل جرعهٔ بدمستي بوده) در ذاتِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي باعثِ مزیدِ دریافت و ازدیادِ خردمندي و فزونیِ هوشیاري و فراوانیِ حاضردلي میشود - و بجهتِ مصالحِ الٰهي و حِکَمِ نامتناهي ایزد بیچون بسا از فنونِ جمالِ جهان آرای آن بزرگِ صورت و معني را از نظرِ دور بینِ خودش پوشیده میدارد - چنانچه بارها این معني در زمانِ خردي (که بدرسِ علوم اشتغال داشتم) از پدرِ بزرگوارِ خود (که منبعِ برکات و جامعِ کمالاتِ صوري و معنوي بوده زاویهٔ انزوا اختیار فرموده بسر بردے) - شنیده ام - و بدولتمندیئے که داشتم در زمانِ حصولِ دولتِ ملازمت (که اکسیرِ اهلیّتِ ارباب فطرت است) خود نیز دریافتم - و بجهتِ این معني (که حسنِ جهان افروزِ معنویِ این خدیوِ زمان برو پوشیده بود) آنچه (از خودش بایستے جست - و بکارِ اهلِ عالم بوده هدایتِ سراسیمه گردانِ بادیهٔ ضلالت نمود) از دیگران طلب فرمودے و پیوسته دردِ طلبِ الٰهي (که صحّتِ کامل همان تواند بود) پیرامونِ خاطرِ مقدّس گشته باطنِ اقدس را بیقرار داشتے - و شکار را (که پیرایه بندِ ساعدِ نشاط است) از اسبابِ دردِ طلب ساخته تنها راهِ شهر و صحرا گرفتے - و از افزونیِ احتیاط [چنانچه حق را در گردآلودگانِ صحرای بے تمیزي (که بیشترے از بزرگانِ معنوي درین لباس تماشائي اند) جستے - و با هر ژنده پوش (از جوگي و سنّیاسي و قلندر - و سایرِ مفردانِ خاک نشین - و تجرّد گزینانِ بے تعیین) صحبت داشتے - و از پیشانیِ اطوار و ناصیهٔ کلمات او مغزِ معاملهٔ حالِ او دریافتے] همان طور از اصحابِ عمائم و ارباب تقدّم (که پای بندانِ سلسلهٔ علم و جاه - و دکانچه آرایانِ مدرسه و خانقاه اند) طلبگارِ حق بودے و با آنکه (ناسرگي و قلبی مزوّرانِ این طبقات دانستے) آنرا بحوصلهٔ فراخ خود سپردے - و تلبیسِ این ابلیسان را خاک پوش کرده آبروی این منتسبانِ حق را نبردے - و با وجودِ این امور هرگز وهنے و فتورے در طلبِ آن شهریارِ جهان نرفتے - بلکه در تکاپوی افزوده در جست و جوی طبیبانِ نفوس (که راه نمایانِ طریقِ یافتِ مقصد اند) بیقرار تر شدے ❊ ❊ بیت ❊

سالها دل طلبِ جامِ جم از ما میکرد ❊ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا میکرد

اگر شرحِ همین باب کرده آید کتابے علیحده باید نوشت - تا آنچه (من از ابتدای ملازمت دریافته ام)

---

(۲) نسخهٔ [ي] تجرد گزینان راه یقین ❊

نگارش یابد - پس همان بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح احوال آن بزرگ وقت پردازم - شیخ موکب مقدّس بقصد شکار از دارالخلافهٔ آگره عزیمت فتحپور رویه داشت - نزدیک منتهاکر (که ده ست درمیان راه آگره و فتحپور) عبور اشرف اتّفاق افتاد - و جمعے از نغمه پردازان هندي اشعار دلفریب را در مفاخر و مناقب خواجهٔ بزرگ خواجه معین‌الدّین قدّس سرّه العزیز (که در حضرت اجمیر آسوده‌اند - و بارها ذکر جلائل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدّس شده بود) خواندن گرفتند - آنحضرت را (۲) که جویای حقّ و حقیقت اند - و از فرط طلب بمسافران ملک تقدّس نیز توسّل جستے - و استمداد همّت نمودے) شوق زیارت مرقد خواجه در باطن مقدّس جوش زد - و جاذبهٔ توجّه گریبان‌گیر شد ۞

ذکر مجملے از احوال خواجه معین‌الدین چشتي قدس سره

خواجه از سیستان است - و او را سنجري نویسند - که معرّب سنگري‌ست - در پانزده سالگي پدر بزرگوارش (که خواجه حسن نام داشت - و بزراعت و قناعت مشغول بود) درگذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزي را گذر برو افتاد - و از میامن نظر او در دل طلب دامن‌گیر همّت خواجه شد قطع تعلّقات صوري نموده بسمرقند و بخارا شتافت - و قدرے بعلوم کسبي اشتغال فرمود - و ازانجا بخراسان رفت - و نشو و نما درانجا یافت - و در هارون (که از توابع نیشاپور است) ادراک صحبت شیخ عثمان هارونی نمود - و دست ارادت باو زد - و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات شاقّه کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت - و بسیارے از بزرگان وقت را (مثل شیخ نجم‌الدّین کبري) دریافت و بالجمله از اکابر سلسلهٔ چشتیّه است - بدو واسطه بخواجه مودود چشتي میرسد - و به هشت واسطه بابراهیم ادهم مي پیوندد - و پیشتر از آمدن سلطان معزّالدّین سام از غزنین بهندوستان برخصت پیر خود بهند آمد - و در اجمیر (که رای پتهورا فرمان‌روای هندوستان آنجا اقامت داشت) منزل گرفت الحق خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بودند - و با نفس ایشان را مجاهدات عظیم روی داده بود اگرچه خوارق عادات ازایشان بسیار منقول است - امّا کدام خارق عادت روشن‌تر از مخالفت خواهش این نفس بوالفضول خواهد بود - و خواجه قطب‌الدّین اوشي اندجاني [در بغداد در ماه رجب سال (۵۲۲) پانصد و بیست و در در مسجد امام ابواللّیث سمرقندي بحضور شیخ شهاب‌الدّین سهروردي و شیخ اوحدالدّین کرماني و جمعے از بزرگان] بارادت خواجه معین‌الدّین استسعاد یافت و شیخ فرید شکرگنج (که در پٹن آسوده اند) مرید خواجه قطب‌الدّین مذکور اند - و شیخ نظام اولیا

---

(۲) در [بعضے نسخه] (که جویاي حق و حقیقت اند) از فرط طلب ۞

(که پیر امیرخسرو اند) دست ارادت بشیخ فرید داده اند - سخن کوتاه که بسیارے از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند - قدّس اللّه اسرارهم *

و بالجمله (چون باطن قدسي مواطن شاهنشاهي جویای مراتب حق‌شناسان و طلبگار مدارج حقیقت اساسان است) در عین شکارگاه عزیمت صید معنوي مصمّم شد - و هرچند (معتصمان رکاب اقبال درونارفتن بُعد راه وفا ایمنی آن‌حدود بعید و فراوانی ارباب تمرّد مذکور ساختند) چون شوق قاید راه بود گوش قبول بران نینداخته بیشتر توجّه عالي مرعي داشتند - روز شهریور چهارم بهمن ماه الهي موافق چهارشنبه هشتم جمادی‌الاولی با معدودے از مقرّبان بساط حضور (که در شکار همعنان بودند) متوجّه اجمیر شدند - و حکم مقدّس نفاذ یافت که سرادقات عفّت را از راه میوات ماهم انکه سرکرده باجمیر آورد - بموجب فرمان معلّی ماهم‌انکه بطرز مامور بجانب[۲] اجمیر شتافت - چون موضع کلاولي مخیّم موکب اقبال شد چغتي خان (که در بساط قرب راه سخن داشت) حقیقت دولتخواهی راجه بهاریمل [که در الوس کچواهه (که گروهے عظیم از راجپوتان‌اند) ریاست داشت] بعرض اقدس رسانید - که راجه بنور عقل و شجاعت ممتاز وقت است - و پیوسته در آداب دولتخواهی این دودمان عالي بوده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده است - و در دهلي ادراک آستان بوس نموده خود را از پا بستگان فتراک علوي اعتصام میداند - و مدّتے ست که از بدسلوکی شرف‌الدّین حسین میرزا متوهّم شده بشعاب جبال متحصّن است - اگر (پرتو نیّر التفات شاهنشاهي بر ساحت احوال او افتد - و او را از خاک برداشته از شدائد روزگار نجات بخشند) شاید خدمات او بنظر اقدس (که اکسیر سعادت است) پسندیده آید *

و مجملے از قصّهٔ ستمزدگی او آنکه (چون میوات و آنحدود بجایگیر میرزا شرف‌الدّین حسین مقرّر شد) میرزا قصبهٔ انبیر را (که در ولایت ماژوار جایی بودن بزرگان راجه بهاریمل بود) خواست که بتصرّف خود در آورد - درین اثنا سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه بهاریمل از شرارت ذاتي و طلب ریاست خود میرزا را دیده مقدّمات شور انگیز درمیان آورد - میرزا بر سر ایشان لشکر کشید و (چون وقت مقتضي نبود - و جمعیّت چندانے نداشت) صلح گونه کرد - و مبلغے بر سر ایشان مقرّر ساخته پسر راجه بهاریمل جگناتهه و راج‌سنگهه پسر اسکرن و کنگار پسر جگمال برادر زادهای راجه را گرو گرفته (که بزبان هند اول گویند) ازانجا متوجّه اجمیر و ناگور شد - و درین سال عزم مصمّم داشت که لشکرها فراهم آورده استیصال این جماعت نماید *

چون (حکایت دولتخواهی این گروه قدیم الاخلاص بموقف عرض مقدّس رسید) عاطفت

(۲) نسخهٔ [د] بآنجانب شتافت *

علیای شاهنشاهي رخصت آوردن راجه داد - و چون موکب اقبال بدیوسه نزول اجلال فرمود ازصیت موکب جهانگشای شاهنشاهي اکثر مردم این قصبه فرار اختیار نموده بودند - آنحضرت فرمودند که ما را بجز عنایت و رافت نسبت بجمهور عالمیان امرے دیگر متصور نیست - باعث ویرانی این گروه چه تواند بود - همانا که این صحرا نشینان وادی توهّش از آزارے (که از میرزا شرف الدّین حسین کشیده بودند) پران قیاس نموده هراسان شده اند - آخرهای روز چیمل پسر روپسي برادر راجه بهاریمل (که کلانتر این سرزمین است) آمده بوسیلهٔ مقرّبان بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت - و بعرض اشرف رسید که پسر کلانتر[۲] این قصبه سعادت ملازمت درمي یابد حضرت فرمودند که آمدن او محسوب نیست - باید که روپسي مقدم گرامی ما را عطیّهٔ عُظمای الٰهي دانسته خود احراز استلام عتبهٔ علیّه نماید - ناچار روپسي خود آمده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای چشم سعادت خود گردانید - و بنوازش پادشاهي سربلندي یافت - و روز دیگر چون قصبهٔ سارنگپور مضرب خیام اجلال شد چغتي خان راجه بهاریمل را با اکثرے از خویشان و اعیان قوم بغیر راجه بهگونت داس پسر بزرگ راجه (که بر سر عیال گذاشته بود) آورده به بساط بوس عالي سرافراز گردانید - و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از چهرهٔ احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهر سنج مشاهده فرموده بلطائف الطاف صید خاطر او کرده پایهٔ قدرش افزودند - و راجه از دست اندیشهٔ خرد و سربلندی بخت چنان اندیشید که خود را از زمرهٔ زمیندارانِ برآورده از مخصوصان این درگاه سازد - برای تمهید این معني نسبتے خاص بخاطر آورد که صبیّهٔ بزرگ خود را (که فروغ عفّت و دانش از ناصیهٔ او مي درخشید) بوسیلهٔ محرمان عتبهٔ خلافت داخل پرستاران سرادق اجلال سازد و ازانجا (که غریب نوازي شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهي ست) ملتمس او بموقف قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با چغتي خان رخصت فرمودند - که رفته سرانجام این نسبت (که سرمایهٔ مباهات جاودانی خاندان اوست) نموده زود بملازمت آورد *

و یکے از سوانح دولت افزا و آثار معدلت روز افزون شاهنشاهي (که باعث آسودگي و آرمیدگی جمهور متوحّشان آن دیار شد) سزا دادن چیتهبان است - و شرح آن برسم اجمال آنکه (چون حضرت شاهنشاهي شکار چیته را یکے از نقابهای جمال جهان آرای خود ساخته فرط میل ظاهر ساختے - و اکثر بنشاط شکار انبساط فرمودے) یکے از چیتهبانان از نادانی مغرور شده پای افزار بزور کشیده گرفته بود - و صاحب آن فریاد میکرد - اتّفاقاً آواز او بگوش بندگان حضرت رسید و حقیقت حال ظهور یافت - آن دادگر بیدادگاه از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را

---

(۲) نسخهٔ [د] کلانتران این قصبه *

گرفته آوردند - و حکم بربدیِ پای او نفاذ یافت - و این معنی باعث عبرت جهانیان گشت و وحشت نهادان صحرای غفلت را سرمایهٔ هوش بدست افتاد - و این معنی دران دیار شهرت گرفت و دیگر کسے را گردنکشی و آوارهٔ شدن بخاطر نرسید - و آسایش و آرامش دران مملکت پدید آمد - و چون قصبهٔ سانبهر مقرّ رایات اقبال شد شرف الدّین حسین میرزا دولت ملازمت دریافت - و پیشکشهای لایق گذرانید - حضرت شاهنشاهی جگّناتهه و راجسنگهه و کنکار را (که میرزا بگرو نگاهداشته بود) طلبیدند که یکبارگی خاطر راجه بهاریمل از دغدغه برآید - میرزا قبول این معنی نمود - امّا وقت را ببهانه میگذرانید - و حضرت آنرا راست پنداشته مترصّد آمدن آنها بودند - و هم درین منزل ادهم خان از عقب آمده باردوی معلّی ملحق شد - و ازانجا موکب عالی بسرعت هرچه تمامتر متوجّه اجمیر گشت - و بساعت مسعود دران شهر فیض بخش نزول رحمت فرمود - و زیارت روضهٔ منوّرهٔ حضرت خواجه بتقدیم آمد - و منسوبان آن شهر مقدّس کامیاب دولت گشتند - و ماهم انگه محلّ اقدس را بآئین لایق از راه میوات در اجمیر آورده بحسن خدمت کرامت توفیق یافت - و رای جهان آرا تقاضای آن فرمود که باستعجال معاودت واقع شود - شرف الدّین حسین میرزا (که خدمت تسخیر میرٹهه باو مفوّض شده بود) برای انصرام مهمّ مذکور نادانانه استدعای آن نمود که حضرت بشکار آنحدود نهضت فرمایند - و چون ناسرگی این اندیشه خاطر نشان او شد درین خیال افتاد که روزے چند عرصهٔ اجمیر مخیّم سرادقات اجلال باشد - و چون خاطر قدسی میل رجوع بمستقرّ خلافت داشت جمعے از آمرا (که درانحدود جایگیر داشتند) مثل ترسون محمّد خان و شاه بداغ خان و عبدالمطّلب پسر او و خرّم خان و محمّد حسین شیخ و جمعے کثیر را بکمک او مقرّر ساخته متوجّهٔ دارالخلافهٔ آگره شدند - و حکم عالی باهتمام تمام صادر شد که میرزا شرف الدّین حسین گرد گرفتهای مذکور را حاضر سازد - چون رایات اقبال بعرصهٔ سانبهر نزول اجلال فرمود میرزا جگّناتهه و راج سنگهه و کنکار را بملازمت اقدس آورد - و راجه بهاریمل بصدق نیّتے که داشت سرانجام اسباب ازدواج را بخوبترین وجهے سامان نموده آن صبیّهٔ سعادت سرشت را بحفوف سرادقات محفّهٔ عفاف درین منزل گرامی بدولت سرای عالی بقصد افتخار روزگار خود بآئین بزرگانه رسانید و بجهت اتمام مراسم این جشن دلکش یکروز در سانبهر توقّف موکب عالی اتّفاق افتاد - و همانجا میرزا شرف الدّین حسین را شرف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال بر بادپای سبک خرام گران قدر سوار شده ایلغار فرمودند - و چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد رنتنبهور افتاد راجه بهاریمل با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین بوس سربلند شد - و مان سنگهه پسر

---

(۲) نسخهٔ [د] تهنگار (۳) نسخهٔ [د] اقتضای آن (۴) نسخهٔ [د] عبدالمطلب خان پسر او ه

راجه بهگونت داس خلف راجه بهاریمل دربین مرتبه بپرتو نظر سعادت‌اثر سرافرازي يافته بشرف خدمت دايمي ممتازشد - راجه بهاریمل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهي منزل اورا بمقدم اقدس سربلندي بخشند - تا سرمایهٔ مزید افتخار خاندان او سرانجام یابد - چون (آنحضرت عزیمت وصول بدارالخلافه مصمّم داشتند - و کمال سرعت پیش‌دید خاطر اقدس بود) افاضهٔ این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول اصناف عنایت ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مان‌سنگهه و جمعی‌کثیر از اعزّه و اقربای اورا قرین رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجّه بمستقرّ خلافت آوردند - و بقاید اقبال آن راه دور و دراز را در کمتر از سه‌روز قطع فرموده مخفرد در روز اسفندارمذ پنجم اسفندارمذ ماه الٰهي موافق روز جمعه هشتم جمادی‌الاخری بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند - ساحت شهر بفرّ مقدم عالي ارتفاع آسماني گرفت - و دیدهای نظّارگیان از پرتو نامیهٔ اقبال فروغ انجم یافت - و اردوی معلّی بآئین شایسته منزل بمنزل قطع نموده از پي رسید - و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب عالي نموده سپاس‌گذاری الٰهي بجای‌آوردند و خدیو زمان بر مسند فرمانروائي نشسته دقائق ملک آرائي بظهور آوردن گرفت - عالم را فراخی دیگر پدید آمد - ازانجا (که اقبال روز افزون رونق افزای سلطنت عُظمی ست) هر روز (که نو میشود) دولتی‌خاص روی‌میدهد - و نظامی بدیع پدید مي‌آید - چون نیّت فرمان‌فرمای زمان نیک‌اندیشي‌ست نتائج آن عاید روزگار سعادت پذیرش میشود - هر طبقه در خور قابلیّت رواج مي یابد و مستعدّان جهان کامیاب استعداد میگردند *

آغاز سال هفتم الٰهي از مبدأ جلوس شاهنشاهي - یعني سال مهر از دور اول

دربین اثنا (که آغاز بهار ملک معني ست) ابتدای[۲] ربیع شد - و صورت چون معني بزم افروز شادماني گشت - و تحویل نیّر اعظم و منوّر عالم به بیت‌الشّرف بهزاران میمنت و سعادت (بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه پنجم رجب سال (۹۶۹) نهصد و شصت و نه) اتّفاق افتاد - قوّت نامیه در اهتزاز آمد - در فیض بر روی عالم بتازگي بازشد - موکب خسرو گل از گرد راه رسیده بر تختگاه چمن جلوه نمود - مرغان باغ و راغ نوای باربدي و سرود نگیسائي بلند ساختند - ابر بهاري نورسیدگان عساکر ریاحین را شست و شوی تازه داد * * شعر *

شکر عدل بهار پیش آله * دل گل داد بر زبان گیاه
وز پی[۳] نقشهای جان آویز * اختران نقشبند و رنگ‌آمیز
شاخ مانند عقد پُر لولو * غنچه مانند نافهٔ آهو

---

(۲) نسخهٔ [ی] ابتداي ابداع ربیع شد (۳) در [اکثر نسخه] در پی *

و ازین تحویل بهجت افزا و نزول سعادت بخش عالم عنصر را چون ملک معنی فیض خاص رسید و ظاهر همرنگ باطن گشت - عنفوان دانش و آگاهی انتظام یافت - و سال مهر (که سال هفتم الهی ست) آغاز شد - و دست قدرت از چهرهٔ اقبال پرده برانداز گشت - امید راست بینان درست کردار کارخانهٔ ایجاد آنست که ایزد متعال ذات قدسی سمات شاهنشاهی را زمان دراز کامروای صورت و معنی گردانیده سال بسال سرمایهٔ افزونی عمر و دولت سرانجام دهد - تا عالم از تخالف و تنازع رئیسان متفرّقهٔ روزگار مصون مانده بعدل و داد این یگانهٔ آفاق و شایستهٔ خلافت کل انارت[۲] و اغاثت یابد - و حقیقت انتظام اسباب سلسلهٔ کونی و الهی بظهور آید - و عبادت کبری (که کثرات ربع مسکون در رشتهٔ وحدت کشیدن است) بتقدیم رسد - هم ملک ببالد - و هم معرفت افزاید - یکجهتی روی دهد - اخلاص رواج یابد - گرد آلودگان صحرای بی تمیزی (که در اکناف عالم در نقاب اختفا اند) بظهور عرصهٔ تمیز بیرون خرامند - استعداد را روز بازار گرم شود - و مستعدّان بمتاع بیغش اخلاص نقد مقصود بدست آرند *

و از جلائل عواطف حضرت شاهنشاهی (که درین سال سعادت پیوند لمعهٔ ظهور داد) منع بذل بود - عساکر اقبال (که در وسعت آباد هندوستان درآمده بودند) از روی تسلّط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقارب اهل هند را اسیر میکردند - و بفروخت و تصرّف آن اشتغال مینمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزد شناسی و یزدان پرستی و از فرط دور بینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ یک از مبارزان عساکر فیروزی مند پیرامون این معنی نگردد و هر چند (جمعی از وحشی مزاجان معامله نافهم محکمی جای خویش را ضمیمهٔ نخوت خود ساخته بجنگ پیش آیند - و بمقتضای اقبال روز افزون شکست یابند) اهل و عیال این گروه از صدمات امواج گیتی گشا محفوظ باشد - و هیچ کدام از سپاهی از خرد و بزرگ بند نکنند - و بگذارند که آنها بفراغ خاطر بخانهٔ خویشان و اقربای خود روند - و از اجلّهٔ بواعث برین معدلت آنکه خرد پژوهی سریر آرای فرماندهی درین معامله امعان نظر فرمود - و نگاه ژرف انداخت - که هر چند (کشتن و بستن و زدن مستکبران نخوت مند و تادیب و تنبیه گردن کشان نافرمان شنو از لوازم دار و گیر ملک تعلّق است - و حکمای انصاف گزین و صاحبان نوآئین دران اتّفاق دارند) لیکن تعذیب زنان و اطفال بیگناه را تادیب آن مستکبران اندیشیدن بیرون شدن از قانون معدلت است - اگر شوهران راه شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر - و اگر پدران طریق مخالفت گزیدند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این گروه از اسباب پیکار نیستند - و ضمیمهٔ این اندیشهٔ حق نهاد

---

(۲) نسخهٔ [ح] طراوت و نضارت یابد *

حقیقت اساس آنکه بسا حرص مذمان کوردل بمحض تخیّلی واهی[۲] یا بمجرّد افترای بداندیشی یابسبب طمع خالص قصد مواضع و محالّ مردم[۳] ایل نموده دست تاراج میگشایند - و در هنگام باز پرس هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند - پس هرگاه (حکم علی الاطلاق برترک این عمل نفاذ یابد) دیگر ایلی[۴] بگمان سرکشی پایمال ستم بدذاتان نشود - چون (نیّت والای شاهنشاهی محض حقّانیّت و معدلت بود) بمیامن و برکات آن جمیع وحشیان و متمرّدان اقصای هندوستان حلقهٔ ارادت درگوش انقیاد کشیده از جملهٔ اسباب نظام عالم گشتند - هم کار دین منتظم شد که خلاصهٔ آن معدلت آرائی ست - و هم مهمّ دنیا نظام یافت - که عمدهٔ آن منقاد شدن جهانیان است ٭

و از شرائف سوانح فتح قلعهٔ میرتهه است به نیروی عساکر اقبال - للّٰه الحمد که اورنگ نشین خلافت را ایزد جهان آرا نیّتی کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال نگنجد - و در مقیاس قیاس نیاید - دولتمندے [که نسبت معنوی را (که عبارت از اخلاص درست است) تقویت بخشد] هر کارے (که پیش نهاد همّت عقیدت گزین خود سازد) بخوبترین وجهے انجام یابد - و کارے (که فرماندهان روزگار را بدشواری دست ندهد) او را بآسانی میسّر گردد - نمی بینی که منسوبان ظاهری (که از دولت سرای اخلاص بهره ندارند) چون بکارے قدم بر میدارند ایزد توانا (محافظت نسبت صوری این برگزیدهٔ خود فرموده) ایشان را کامروا میگرداند - و مصداق این حال قصهٔ[۵] فتح نمودن شرف الدّین حسین میرزا ست قلعهٔ میرتهه را که در آغاز این سال فرّخ فال صورت بست و صورت این واقعهٔ دلگشا آنکه سابقًا رقمزدهٔ خامهٔ وقائع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی در وقت مراجعت از بلدهٔ قدسیّهٔ اجمیر میرزا شرف الدّین حسین را بفتح قلعهٔ میرتهه و تسخیر آن ولایت فرستادند - و جمعے از اُمرای عظام را بکمک او همراه ساختند - و دران هنگام قلعهٔ میرتهه در تصرّف رای مالدیو بود - که از رایان و راجها باسم و رسم هندوستان بمزیّت اعتبار و وفور اقتدار امتیاز داشت - و او این قلعه را بجگمال نامے (که از سرداران بزرگ او بود) سپرده دیو داس نام راجپوتے را (که در جرأت و همّت پیشدست این طبقه بود) با پانصد راجپوت چیده بکمک جگمال گذاشته بود که پاس این خدمت میداشت - چون (رایات عالی از دارالبرکت اجمیر مراجعت نموده بر ساحت دارالخلافهٔ آگره سایهٔ[۶] نزول اجلال انداخت) میرزا شرف الدّین حسین (که مجدّدًا در انحدود بشرف رکاب بوس سعادت پذیر گشته بود - و پشت همّت او باقبال ابد پیوند شاهنشاهی گرم شده) بامرای دیگر بآن سمت لشکر کشید - و تسخیر آن ولایت پیش نهاد همّت خود ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ح] وهمی (۳) نسخهٔ [ی] اهل هند (۴) نسخهٔ [ی] احدے (۵) نسخهٔ [ح] قصیهٔ
(۶) نسخهٔ [ب] پرتو نزول اجلال ٭

افواج قاهره قریب بآن قصبه رسیده همچنان (گرد راه برجبین - و بادپایان در آب و آتش غرق[۲])
سلاح تردّد پوشیده و علم تهوّر برافراخته بےمحابا بپای قلعه رسیدند - اهل قلعه در حصار بیم خورده
مجال سر برآوردن نداشتند - درین میان از دلیران کار طلب چهار سوار یکّه‌تاز بجنبش همّت
پای جرأت پیش‌نهاده تیرے چند بر دروازهٔ قلعه زدند - ناگاه راجپوتان از صدمهٔ تیر بیدار شده بر دیوار
حصار برآمدند - و کنگرها را سپر خود ساخته سراسیمه‌وار خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند
و روغن جوشان از بالا ریختند - ازان‌میان دو سوار سعادت شهادت دریافتند - و دو سوار دیگر زخمي
بازگشتند - میرزا شرف‌الدّین‌حسین و دیگر اُمرا صلاح در آهستگي دیده بشهر میرتّهه مقام کردند
و جا بجا منازل گرفتند - و بتدبیر و تامّل در مقام استعداد موادّ قلعه‌گیري شدند - و از روی حزم
و احتیاط حصار را محاصره کردند - و مورچلها را بآئین شایسته تقسیم نمودند - و از اطراف قلعه
نقبها زدند - قلعه نشینان در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامهٔ پیکار را گرم داشتند - و گاهگاه
در کمین فرصت پای جلادت از دروازه بیرون مي‌نهادند - و بقدر همّت دستبرد نموده بار خود را
بدرون مي‌انداختند - تا آنکه نقبے (که تا تهٔ برج رفته بود) از داروی تفنگ پُرساخته آتش در دادند
برج چون پنبهٔ حلّاج از هم ریخته شد - و رخنهٔ عظیم در حصار افتاد - بهادران عساکر اقبال راه کارزار
گشاده یافته پیش‌دویدند - و راجپوتان ستیزه‌خوی[۳] دست از جان شسته گرم قتال گشتند - مصادمهٔ
عظیم و مقاتلهٔ قوي اتّفاق افتاد - و تمام آن روز بازار جنگ گرم بود - و از دو جانب دلاوران داد شجاعت
میدادند - مجاهدان غازي جرعهٔ شهادت کشیده حیات ابد یافتند - و جمعے کثیر از ارباب خلاف
خونابهٔ ممات چشیده مست جام فنا گشتند - و چون پردهٔ شب درمیان آمد هرکس بمورچل خود
بازگشت - و مخالفان شباشب آن رخنه را محکم ساختند - امّا حصارے را (که به نیروی دولت
گشاده باشند) بحیلهٔ مدبران نتوان بست - در اندک فرصتے کار بر اهل قلعه تنگ شد - و قلعه برایشان
زندان گشت - هرچند (جمعے پایان آمده از روی عجز زنهار میخواستند - و راه بیرون‌شدن مي‌جستند)
میرزا شرف الدّین حسین راضي نمیشد - و بعد از آمد و رفت بسیار و صلاح دید اُمرا قرار دادند
که اسباب و اشیای خود گذاشته تنها بدر روند - چون قبول عجز زنهاریان از آداب ملک‌گیري ست
بموجب قرارداد بهادران افواج قاهره از پیش راه برخاستند - روز دیگر جگمال نیم‌جانے گرفته
بدر رفت - و دیوداس از سیه بختي و تیره‌رائي دل بمردن خود نهاده از روی عناد صمیمي اسباب
خود را سوخت - و چون مار در خود پیچیده و از آتش درون برافروخته از قلعه برآمد - و متهوّرانه
با چهارصد پانصد سوار از پیش عساکر قاهره گذشت - جمعے از راجپوتان مثل جیمل و لونکرن

---

(۲) در [بعضے نسخه] عرق (۳) در [بعضے نسخه] ستیزه جوی •

(که در سپاه منصور بودند - و با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند) بمیرزا شرف‌الدّین حسین گفتند که این مردم نقض عهد نموده اسباب خود را سوخته اند - قرارداد آن بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمان آنان ثابت نمانده این‌طور بد درونان تیره جان را بسلامت گذاشتن در چنین وقتیکه مغلوب شده باشند از دوراندیشي دوراست - میرزا شرف‌الدّین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفها را آراسته کرد - در قول خود ایستاد - و جرانغار بشاه بداغ خان و عبدالمطّلب پسرش و محمّد حسین شیخ مقرّر شد - و برانغار بجیمل و لونکرن و سوجه و دیگر راجپوتان معیّن ساخته از عقب دیوداس در آمدند - دیوداس چون بر نهضت عساکر اقبال مطّلع شد از کمال تهوّر عنان‌گردانیده خود را بر قول زد - و جنگے بهم پیوست که از داستان رستم نشانے بر روی کار آورد بلکه آن کهنه اوراق را در هم پیچیده بر طاق نسیان نهاد - و پایان کار از اسپ خطا شده بر زمین افتاد و گروهے انبوه برسر او ریخته او را پاره پاره ساختند - و عساکر منصوره بفتح و فیروزي مراجعت نمودند - و بعضے گفتند که دیوداس ازین جنگاه زخمي بدر رفت - و بعد از ده دوازده سال ازین واقعه شخصے بلباس جوگیان ظاهر شده این‌نام برخود بست - بعضے او را قبول کردند - و برخے قایل رد کشیدند - و مدّتے در حیات بوده در بعضے از حوادث کشته شد - القصه بانی راجپوتان نیم‌جانے ازان معرکه بیرون برده خود را بمالدیو رسانیدند - و قلعهٔ میرتهه با تمامیٔ آن ولایت بتصرّف اولیای دولت ابد پیوند در آمده داخل ممالک محروسه شد ۞ قطعه ۞

چشم فلک ندید و نه بیند بعمر خویش ۞ این فتحها که شاه جهان را میسّر است
هر فتح کاسمان نهدش منتهـــای کار ۞ چون بنگري مقدّمهٔ فتح دیگر است

جنگ پرونکه که حضرت شاهنشاهي بنفس نفیس خود فرمودند

دادار دادگر سزای هر بدکردارے[۳] را بمقتضای حکمت بالغهٔ خود برقے خاص و تقریبے مخصوص مرقوف ساخته جهان آراست - دانادل دوربین بسرّ این‌معني قدرے واقف رسیده در افزایش دانائي مي‌باشد - و نادان تیره‌خاطر در شورستان صحرای ضلالت افتاده بخیالات باطل سرگردان گشته نادان‌تر میگردد - چنانچه حال روز جهان افروز است - که چشم صحیح المزاج را مورث مزید بینائي گشته اوّلا بانواع نعم ایزدي شناسائي مي‌بخشد - و ثانیًا بمراسم شکرگذاري شیفته گردانیده پرونده‌تر و جرونده‌تر میگرداند - و بوم نهادان شوم را (که بیمار[۴] دیده اند) باعث مزید نابینائي گشته گمنام خمول نادانی و نابینائي میسازد - و شب (که نقیض روز است) معین دیده‌وری

---

(۲) در [چند نسخه] برونکه (۳) در [چند نسخه] هرکردارے را (۴) در [اکثر نسخه] بیمار دید اند ۞

پست فطرتان کوتاه‌همّت بوم‌صفت بوده در پردهٔ کم‌بیني میگرداند - و کوتهی سخن سکنهٔ قریات قصبهٔ سکیته[۲] (که از دارالخلافهٔ آگره قریب سي کروه باشد) در تمرّد و ناسپاسي عدیل ندارند علی‌الخصوص هشت موضع آن پرگنه (که مشهور باتهکنیه[۳] اند) در سرکشي و دزدي و آدم کشي و بي‌باکي و بي‌اعتدالي چشم روزگار مثل ایشان ندیده - که هم خود قلب اند - و هم محالّ و مساکن قلب دارند - و بتهوّر گونه (که نادان آنرا مردانگي شمارد) زیست میکنند - همواره حکّام و عمّال آنحدود را از بیدادي در فریاد داشتند - تا آنکه درینولا رایات جهانگشای شاهنشاهي برسم شکار متوجّه سمت آن‌قصبه شد - و دران هنگام آن پرگنه در جایگیر خواجه ابراهیم بدخشي مقرّر بود هاپه[۴] نام برهمنی بوسیلهٔ قراولان بار یافته شرح بیدادهای آن متمرّدان بعرض مقدّس رسانید که بیگناه پسر مرا کشته - و اسباب و اموال بغارت برده‌اند - پادشاه صورت و معني (که شکار را برای دریافت امثال این امور لازم وقت گردانیده) باستماع نالهٔ مظلوم بقهرمان جلال درجوش آمده از فرط عدالت فرمودند که صباح بتادیب آن فرقهٔ متمرّده متوجّه میشویم - سحرگاه بهمین مردم معدود شکار توجّه فرمودند - و جمعی را پیشتر روانه ساختند - وقت دمیدن صبح اقبال موکب عالي بحوالی آن قریه رسید - جمعی که پیشتر متوجّه شده بودند آمده بعرض اقدس رسانیدند که متمرّدان خبر آمدن موکب شاهنشاهي شنیده فرار نموده‌اند - آتش سطوت معدلت برافروخته‌تر شد - و حکم مقدّس بدنبال پیوست که جان‌سپاران تعاقب نموده بهر تنگنائی (که متمرّدان پناه برند) دست باز نداشته از پي شتابان باشند - که ما نیز بتوفیق ایزدي رسیدیم - و آنحضرت نیز پي آنها گرفته رخش توجّه بجولان در آوردند - در اثنای راه قراتاق میرشکار رسید - که من از پی ایشان رسیدم - یکی (که به پیکار من ایستاد) به تیغ آبدار بر خاک فنا نشست - و دیگرے را بفتراک دولت پادشاهي مقیّد ساخته آورده ام - چون مرا حکم عالي نبود که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم - حضرت ازانجا گرم‌تر رخش سعادت راندند - یک و نیم پاس روز گذشته بود که بحوالی موضع دیگر (که پرونکه نام داشت) رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده پناه باین‌موضع آورده اند - آنحضرت چون بآن قریه نزدیک رسیدند یکی[۵] ازان موضع آمده ملازمت نمود - و آمدن آن متمرّدان را انکار کرد - حضرت شاهنشاهي بمقتضای بزرگی خود باز کس فرستادند که این گروه تیره‌رای را براه راست رهنموني نماید چون (پیمانهٔ عمر این بدمستان جام خودسري پُر شده بود - و دور مکافات اعمال چندین ساله در رسیده) موضع خود را محکم ساخته بجنگ و عربده ایستادند - مقرّر است که از پیاده و سوار

---

(۲) در [بعضی نسخه] سکیت - و در [بعضی] سکیتهه (۳) نسخهٔ [ی] با نهیکره - و در [بعضی نسخه] باتهکینه (۴) نسخهٔ [ا ط ی] ها به - و در [بعضی نسخه] ها ما (۵) در [اکثر نسخه] یکے ازان مردم آمده *

همراه موکب عالي در شکارها بیشتر از هزار کس نمي‌باشد - و امشب (که حکم بر تعاقب گریختها شرف صدور یافته بود) بهادران جان‌سپار هر طرف رفته متفرق شده بودند - و قریب دویست کس در رکاب دولت سعادت حضور داشتند - و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمد - و جمعیت متمردان از چهارهزار کس بیشتر بود - حضرت شاهنشاهي اشارت فرمودند که مبارزان دولت داد جان‌ستاني و جان‌فشاني داده کامیاب صورت و معني گردند - معرکهٔ زد و خورد گرم شد - لیکن (چون مخالفان بسیار بودند - و مخلصان حقیقي در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور داشتند) کار پیش نمیرفت ناگاه بنظر اقدس درآمد که از شدّت هوا و آتشي (که در اطراف موضع افتاده بود) جمعي از سپاهیان رکاب اقبال پناه بدرختان برده طلبگار گوشهٔ عافیت اند - قهر پادشاهي بجوش آمد - جائیکه (آن گروه را شدّت بایستي نمود) بمقتضای عطوفت ذاتي اغماض نظر فرموده خود دران وقت (که بدولت و اقبال بر فیل دلسنگار نام سوار دولت بودند -) متوجّه شدند - چون (پیش موضع آنش بسیار بود و در آمدن فیل دشوار) از عقب آن موضع فیل کوه شکوه راندند ٭

از زبان مقدّس شاهنشاهي سامعه افروز گشتم که نقل این سرگذشت میفرمودند - که چون فیل در تنگنای ده رانده شد بنظر درآمد که جیبهٔ زرده بالای بام برآمد - چون رستم خان هم همان‌طور جیبه داشت بخاطر اقدس چنان گذشت که مگر او باشد - فیل را تیز تر راندم - و خود را نزدیک بآن بام رسانیدم - دریں اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ مي‌بارید - و حمایت ایزدي (که جوشن معارک شاهنشاهي ست - و همواره نگهباني میفرماید) بیشتر از بیشتر محافظت میفرمود - چون نزدیک رسیدم ظاهر شد که آن جیبه پوش مقبل خان بود - که بالا رفته بیکی از گردن‌کشان کشتي میگرفت - و مي‌خواست که او را از بام بر زمین اندازد - و جمعي از بے اعتدالان بمدد او دویده بودند که کار مقبل خان را تمام سازند - دریں اثنا حضرت شاهنشاهي سرعت در راندن فیل فرمودند - و بمردم هم آواز دادند که بالا بر شوید - بندهٔ علي قور بیگی منعم خان برادر کلان سلطان‌علي خالدار بالا دویده بربام برآمد - و آن بے دولتان فرار نمودند - و بچستي کار غنیم را تمام کرد - و دریں وقت دست فیل پادشاهي در چاه غلّه فرو رفت - چنانچه حجبار خان فوجدار (که عقب حضرت بر فیل سوار بود) آمده بر بالای حضرت افتاد - و آنحضرت بزور بازوی یداللّهي فیل را ازان مغاک برآورده سعي داشتند که خود را بآن حویلي (که متمردان مضبوط شده بودند) رسانند - دریں زمان هیچ‌کس از ملازمان در رکاب نصرت نبود - غیر از راجه بهگونت داس

---

(۲) نسخهٔ [ی] از شدت گرمی هوا و آتشي که در اطراف افتاده بود (۳) در [اکثر نسخه] دستم خان

(۴) در [اکثر نسخه] بیشتر از همه - و نسخهٔ [ب] بیشتر از پیشتر ٭

و راجه بدبچند[۲] - تا در هنگام استیلای تشنگی راجه بگونت داس آب خود را بملازمت آورد قضا را در همان کوچه (که حضرت شاهنشاهی متوجّه فتح بودند) هندوئی شمشیر کشیده انداخت صدمهٔ آن بر حلقهٔ آهن (که دندان فیل را بجهت نمود و استحکام می‌پوشانند) رسید - و از اصطکاک شمشیر بر آهن شراره جست - و فیل از روی خشمگینی شمشیر انداز را درهم کشیده پایمال ساخت و درین اثنا از بالای بامے پسر پانزده[۳]ساله از اضطراب خود را بر فیل پادشاهی انداخت - چهار خان مذکور میخواست که از هم گذراند - حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاهداشتند - چون نزدیک بحویلی رسیدند دیدند که فوجداران خاصه دران حدود رسیده از بسیاری کار متحیّر ایستاده اند - ازانجا نهضت فرموده بقصد دیوارے فیل راندند - راجپوتے تیراندازی میکرد - هفت تیر بر سپر خاصهٔ شاهنشاهی رسید - میفرمودند که پنج تیر از سپر گذشت - پنج انگشت و سه انگشت - و دو تیر در سپر بندشد - و نگذشت - حراست ایزدی سپر دیگر بود که نگاهبانی میکرد - علاول خان فوجدار حضرت را نشناخته از دور تعریف کنان فریاد میزد که تو کیستی که مجرای تو پیش حضرت بکنم حضرت روی خود را از نقاب برآورده او را نمودند - و آن سعادت مند را شکرگذار آداب بندگی ساختند و مقارن این حال تاتار خان فریاد برکشید که پادشاهم درین تیر باران کجا میروند - چهار خان باو اعتراض کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است - آخر حضرت شاهنشاهی همچنان فیل‌سوار دیوار را انداخته درون حویلی در آمدند ، و سه چهار فیل دیگر نیز باین خدمت پیوستند و جمعے کثیر ازان سرکشان بے‌باک بقتل رسیدند - و بسیارے در خانه مضبوط شدند - بموجب حکم قضانفاذ سقف خانه را شگافته آتش زدند - و دود از دمار آن تیره‌بختان برآوردند - و نزدیک هزار کس بفروغ شعشعهٔ آتش قهر الٰهی بعدم خانه شتافتند - و یکپاس روز نمانده بود که ازین عبادت کُبری فراغ دست داد - و جمعے کثیر از ارباب بغی و فساد را دیدهٔ عبرت باز گشت *

تعیین فرمودن عبداللہ‌خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه

دادار جهان‌آفرین چون خواهد [که جمال عالم[۴] آرای یکے از برگزیده‌های خود را خاطر نشان جمهور عالمیان ساخته هم اسباب دولت روز افزون او را ترتیب دهد - و هم مفیض رحمت عامّه شده کافّهٔ خلائق را (که نه عقل دوراندیش دارند .. و نه دیدهٔ دور بین) براه راست آورد] در بعضے از ناحیتهای ممالک محروسه تفرقه گونه پدید آرد - و آنرا بحسن تدبیر و لطف سرانجام او انتظام بخشد - لاجرم جهانیان آنرا بر رسم و عادت و اتّفاق محمول نساخته بر بدائع عقل دوراندیش

---

(۲) نسخهٔ [ج د ی] بدهچند (۳) نسخهٔ [د] یازده ساله (۴) نسخهٔ [ب د] جهان آرای *

اعتراف نمایند - و مصداق این معنی مجدداً غرق شدن پیرمحمد خان و استیلا یافتن باز بهادر و منتظم ساختن صوبهٔ مالوه است بار دیگر - و شرح این سانحهٔ اقبال آنست که (چون ادهم خان بموجب اشارهٔ شاهنشاهی روی توجه بدارالخلافهٔ آگره آورد) مسرعان اقبال خبر آوردند که باز بهادر در حدود آراس[۳] آمده جمعیت سرانجام میدهد - پیرمحمد خان (که نشأ تهوّر داشت - و شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود) فوجی آراسته روی بعزیمت آنجا آورد - باز بهادر پیرمحمد خان را کم خیال کرده در برابر آمد - و پیکار در گرفت - باندک زد و گیر شکست یافت - و غنائم فراوان بدست لشکر منصور افتاد - و پیرمحمد خان ازانجا متوجه تسخیر قلعهٔ بیجاگده شد - درانجا اعتماد خان نامی از ملازمان باز بهادر بود - همت در استحکام قلعه گماشت - چون (آن قلعه در حدّ ذات خود برفعت و متانت علم است) محاصرهٔ آن بامتداد کشید - جوانان کار طلب (مثل جی[۳] دیوانه و یارعلی بلوچ و دایم[۴] کوکلتاش و مولانا محتشم و ملک محمد و میرزا آفاق تهوّرها میورزیدند - و خود را بدروازه رسانده داد جلادت میدادند - روزے محمد[۵] میر کاتب هم چست و چابک تاخت - و موجب تحسین همگنان گشت - تا آنکه سحرے خسرو شاه (که سرآمد ملازمان پیرمحمد خان بود) کمندے چند تعبیه کرده بر قلعه[۶] فراز شد - و دویست جوان دیگر بتدریج تا طلوع صبح صادق برآمدند - متحصّنان قلعه را چون (شام ادبار رسیده بود) مست خواب غفلت بودند - آغاز دمیدن صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده رو بجنگ آوردند - و صحبت نبرد درمیان آمد - و جوانان نبرد آزمای آویزشهای[۷] پسندیده بتقدیم رسانیدند - چون کار بر اهل قلعه دشوار شد فریاد الامان برداشته متفرّق شدند - درین اثنا اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان گریان میآمد که خود را به پیرمحمد خان رساند - تیرے باو رسید - و بعدم شتافت همراه او چون حال اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جانبازی کرد - و مردانه فرو رفت - و جمع کثیر علف تیغ شدند - و بقیّة السّیف امان یافته ازان ورطهٔ جانگداز برآمدند و غنائم فراوان بدست اولیای دولت درآمد - و پیرمحمد خان روزے چند بجهت سرانجام قلعه اقامت نموده بجانب سلطانپور روی عزیمت آورد - و باندک جنگے آنرا داخل ممالک محروسه ساخت - و ازانجا معاودت نموده بار بقلعهٔ بیجاگده آمد - و دران قلعه خبر یافت که باز بهادر بوالی خاندیس میران مبارک شاه پناه برده است - و میران لشکر خود را باو همراه میسازد - پیرمحمد خان

---

(۳) در [بعضے نسخه] اواس - بلامد (۳) نسخهٔ [ی] حسین دیوانه (۴) در [اکثر نسخه] الم کوکلتاش
(۵) نسخهٔ [ا و] میر محمد کاتب (۶) نسخهٔ [ح] بر قلعه برآمد - و نسخهٔ [ط] برنواز قلعه شد
(۷) نسخهٔ [ح] کارهای - و نسخهٔ [ط] کوششهای *

زوائد اسباب لشکر را در قلعه مضبوط کرده تا هزار جوان کارطلب همراه گرفته ایلغار نمود - که ناگهانی بآسیر و برهان‌پور رفته کار آنجماعه بانجام رساند - از آب نربده گذشته چهل کروه یکشب راند در دو کروهی آسیر قلعچهٔ بود - و درانجا فیل مستی بسته بودند - آن قلعچه را در ساعت بدست آورد - و فیل را از ضمائم غنائم گردانید - میران از قلعهٔ آسیر جمعی را بجهت محافظت قلعچه فرستاده بود - در وقتیکه (پیرمحمّد خان قلعچه را فتح کرده متوجّه برهان پور بود) در خاندیس (که جای‌نشین حاکم است) ناگاه لشکر غنیم از دور سیاهی کرد - پیر محمّد خان خسرو شاه و یارعلی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن‌مردم فرستاد - نام بردها باندک فرصتی آن جمعیّت را پراگنده ساخته و بسیارے را از تیغ گذرانده مراجعت نمودند - صبح آن روز به برهان‌پور درآمده دران شهرعظیم نهب و تاراج کردند - و نقد و جنس فراوان بدست هرکس افتاد میران در قلعهٔ آسیر محکم بود - پیرمحمّد خان بموجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد ٭

درین هنگام خبر رسید که بار بهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسید - چه او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد پیکار بیجاگده رفته بود - چون دران حدود رسید خبر یافت که پیر محمّد خان با معدودے تیز دستی نموده بدسخیر آسیر و برهان‌پور رفته است - در اندیشهٔ دراز مانده متوجّه آنصوب شد - و در چنین وقتی (که مردم غنائم موفور بدست آورده معاودت نموده بودند - و جمع متفرّق شده) خبر قرب بار بهادر شایع گشت - پیر محمّد خان ارباب خبرت را طلب داشته مجلس آرای کنکاش شد - اکثر مردم متّفق شده گفتند درینوقت جنگ صلاح نیست - چه قطرهٔ عظیم کرده‌ایم - و فتوحات روی‌داده - و همه کس گرانبار غنیمت شده‌است - مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را طرح داده از آب نربده بگذریم - و بهندیه رفته نفسے راست کنیم - و مردم تازه زور فراهم آورده متوجّه کار شویم - چون تقدیر رسیده بود پیرمحمّد خان سخنان صدق آئین ارباب خبرت را گوش نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازم همراهی بجای نیاوردند - و باندک جنگے که واقع شد پای ثبات بجای نماند - یارعلی بلوچ جلو پیرمحمّد خان را گرفته از جنگاه بعنف برآورد که دیگر چه جای توقّف است - چون بکنار نربده رسید نزدیک شام شده بود - هرچند (همراهان گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا باید بود) امّا چون وقت ناگزیر رسیده بود مسرعان اجل بیقرار ساخته اورا بران داشتند که از آب گذرده باسپ شنا کرده بگذرد - هم او را عنان تدبیر از دست رفت - و هم سخن حسابیِ خیر اندیشان بگوش هوش او جایگیر نشد - همچنان سوار بسراسیمگی خود را بعربده در آب نربده انداخت - اتّفاقاً درمیان آب قطار استرے (۲) تیز میگذشت

---

(۲) در [چند نسخه] اشترے ٭

نزدیک رسیده باسپ او پهلو زد - اسپ نیز چون عقل او از جای رفت - پیر محمّد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد - جمعی (که باو نزدیک رسیده بودند) از بد درونی در برآوردن او ازان ورطهٔ هلاک دست و پای نزدند - بعجزات ستمهائی (که درین یورش کرده بود) یا بمکافات اعمال (که در محاربهٔ تردی بیگ خان بظهور آورده بود) یا بواسطهٔ امرے دیگر (که هم غیب دان داند) غریق بحر فنا شد - و بسر نوشت آسمانی چنین مخلص کاردانی جوان مردے عالی همّتے را این واقعه پیش آمد * شعر *

بجائیکه تقدیر زور آور است * توانا ترے نا توانا تر است

چو رو آورد روز در تیرگی * دو چشم جهان بین کند خیرگی

و لهذا بارجود مکنت و اسباب شوکت بیراههٔ تدبیر رفته بپای خویش در گرداب هلاکت افتاد قیا خان کنگ و شاه محمّد قلاتی و حبیب علی خان و جمعے از اُمرا (که دران صوبه جایگیر داشتند) دل از دست داده متوجّه درگاه گیتی پناه شدند - و هر کدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافت - و بازبهادر بر مالوه دست تصرّف یافت - اقبال جهانگشای شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکے از اُمرای عالی قدر را (که با وفور شجاعت حسن تدبیر و با کمال شهامت شمول عدالت داشته باشد) بضبط و ربط آن ولایت نامزد فرمایند - بنا بران عبد اللّٰه خان اوزبک (که در سلک جان سپاران بزرگ منش انسلاک داشت - و پیشتر هم آنجا رفته بود - و بطرز آنجا آشنا شده) بتسخیر مالوه مامور شد - و بحکم عدالت پیرای قرار یافت که امور سیاست و دار و گیر برای او مفوّض باشد - و خواجه معین الدّین احمد فرنخودی را (که برشد و کاردانی از وزرای دیوان بیوتات ممتاز بود) بخطاب خانی سرافراز نموده نیز همراه ساختند - که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص جایگیرداران و تعیین محالّ خالصهٔ شریفه نماید - و جمعے کثیر همراه او ساخته باین خدمت والا رخصت فرمودند - و حکم عالی شد که بعد ازانکه (عساکر اقبال عرصهٔ دلگشای آن ولایت را از خس و خاشاک اغیار پاک سازند) عبد اللّٰه خان همان جا بوده در ملک گشائی کمر بندد - و معین خان [رعایا و دهاقین و سایر ساکنان آن ملک را (از وضیع و شریف) باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته - و بتلافی تفرقهٔ (که از ممرّ مرور مواکب جهان نورد راه یافته باشد) پرداخته] باُمرا و سایر ملازمان پادشاهی (که باین خدمت تعین یافته اند) بآئینے (که صلاح دولت ابد قرین باشد) تقسیم جایگیر نماید - و بعد از فراغ این کار باستلاء عتبهٔ علیّه متوجّه شود - بموجب حکم معلّی عبد اللّٰه خان با اُمرای عظام بسامان شایسته در اوائل این سال روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد - بازبهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داد

و تاب مقاومت از حوصلهٔ همّت خود بیرون یافت - پیش ازانکه (لوای جنود دولت سایهٔ امن و امان بران بلاد اندازد) ولایت مالوه را بچندین حسرت گذاشته بگریزگاه عافیت شتافت *

رعب صولت دولت شاهنشاهي و مهابت شوکت عساکر اقبال و شهامت مواکب عالي نه چنان بلند آوازه است که از نهیب آن سلاطین عظمت آئین در هراس آمده بیقرار نگردند از بےثباتیٔ[۲] امثال این حُکّام چه عجب - بے آنکه (تیغ صاعقه‌ریز بلا گردد - و تیر باران فتنه ببارد) لشکر ظفر قرین بولایت مالوه درآمد - جمعے از جوانان کار طلب از روی پیش بیني باز بهادر را تعاقب نموده بسیارے از لشکر او را بقتل آوردند - و باز بهادر خود را در پناه تنگناهای پُر درخت انداخته عمرے بآوارگي بسر برد - چندگاه الّتجا برانا ادیسنگ برده روزگارے میگذرانید[۳] چون (طنطنهٔ غریب پروري و صیت تربیت خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهي در اکناف ممالک انتشار یافت) عاقبت کار برهنمونیٔ سعادت از تفرقه سرای سرگشتگي بجمعیّت آباد آستان معلّی رسید - و بنوازشهای خسروانه سربلندي یافت - چنانچه در محلّ خود معروض مستمعان این روز نامچهٔ اقبال خواهد شد - و بالجمله ولایت مالوه بتازگي در قبضهٔ تصرّف و حیطهٔ اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت - و عبداللّه خان بموجب حکم اقدس بشهر مندو (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر وسادهٔ حکومت بطریق استقلال متمکّن گشت و بلاد و قصبات و قریات آن ممالک فراخور رتبه و حالت بأمرا تقسیم یافت - و اولیای دولت بأجین و سارنگپور و دیگر محالّ جایگیر رفته رحل آرام گشودند - و معین خان بعد از سرانجام ولایت و انقسام جایگیر روی توجّه بآستان بوس عالي آورد - و بشاهراه ارادت شتافته بادراک ملازمت کامیاب سعادت شد - و مورد مزیّت قدر و علوّ حال گشت *

و از سوانح آنکه راجه گنیش زمیندار نندون (که از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریای بیاه و ستلج است) بر سر جان محمّد بهسودي (که جایگیردار پرگنهٔ بیڑکه[۴] دران نواحي بود) از تبه رائي آمد - و او چون در اصل بد نهاد بود توفیق نیکوکرداري نیافت - بلکه مال و ناموس خود درین کار پرباد داد - و اسباب و اشیای او بتاراج رفت - و زن او (که بحسن اشتهار داشت) بدست آن مردم درآمد - و چون حلي و حلل داشت اثرے ازو پدید نیامد - غالبًا تنگ چشمان بے سعادت بطمع مال او را بنهان خانهٔ عدم فرستاده باشند - و همانا که ایزد بیچون نزلے بجهت مکافات اعمال آینده فرستاده است - چون بأمرای پنجاب این خبر رسید خان کلان و قطب الدّین محمّد خان و جمعے دیگر بر سر او رفته تنبیه لایق نمودند - و او آواره شده

---

(۲) نسخهٔ [ی] بےثابیٔ (۳) نسخهٔ [ج] گذرانید (۴) نسخهٔ [ج د ه] پرکه - و [ي] مرکه *

بوسیلهٔ راجه تودرمل بدارالخلافه شتافت - و مشمول عاطفت گشت - و در نیکو خدمتی کارش سپری شد *

و از سوانح آمدن ایلچیٔ فرمان‌روای ایران شاه طهماسپ صفوی‌ست - چون رسمیست قدیم (۲) (که بزرگان دولت‌منش از برای تحصیل میامن دینی و دنیوی و حصول مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبال‌مند بختاور انتساب جسته مبانیٔ یکدلی و یکجهتی را استحکام میدهند و اگر بحسب طالع خداداد انتسابی متحقق است در تشیید قواعد آن انتساب میکوشند - و سرمایهٔ نظام دولت خود باین طرز بدیع سرانجام میدهند) لهذا شاه رفیع‌مکان شاه طهماسپ (که ایران بمیامن معدلت او دل‌افروز است) بموجب ارتباط صمیمی (که از زمان سابق درمیان این‌دودمان علوی‌ارکان و آن طبقهٔ قدسی نژاد سعادت وثوق داشت) پسر عم خود سیّد بیگ بن معصوم بیگ را (که در بساط عزّت او بمنصب وکالت ممتاز بود) بجهت پرسش واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنّت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف و هدایا (از آتش‌نهادان عربی - و بادپایان عراقی و رومی - و نفائس اقمشه - و بدائع اشیا) مصحوب او ساخته بودند - چون ایلچی بحوالیٔ مستقرّ خلافت رسید بحکم مقدّس چندے از امرای عالیشان باستقبال رفته او را باعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند - و مبلغ چهارده‌لک دام نقد (که موازی هفتصد تومان عراق باشد) با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند - و بعد از چند روز (که از ماندگی راه بر آسود) رخصت بار و شرف کورنش یافته بعزّ بساط بوس معزّز و محترم شد آنگاه دعای شاه رسانیده مکتوبے (که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبّت و اخلاص نگارش یافته بود) بدو دست ادب پیش آورده برگوشهٔ تخت نهاد - و تحف و هدایا بترتیب لایق از نظر اقدس گذرانید - حضرت شاهنشاهی از کمال مسرّت و انبساط بزبان تلطّف و تودّد احوال گرامی شاه پرسیدند - و ایلچی را بنوازشهای بی‌اندازه مخصوص ساختند *

* نقل (۳) مکتوب شاه والا جاه *

سلامٌ کالطاف الاله (۴) المجّد * سلامٌ کاخلاق النّبیّ محمّد
سلامے منوّر بنور صفا * سلامے معطّر بعطر وفا
سلامے چو باران که برگل چکد * ز گل بر ورقهای سنبل چکد

---

(۲) نسخهٔ [ی] و از سوانح این سال فرخنده آمدن (۳) سوای نسخهٔ [ب ط ی] در هیچک نسخه این مکتوب را نیاورده (۴) در [همگی سه نسخه] بجای محمد المرید نوشته *

کدورت زدا چون گل بوستان * مسرّت فزا چون رخ دوستان
شمیمش چو باغ جنان معتدل * هم آسایش جان هم آرام دل

تحف سلامی (که از کمال وفاق و وفا عهد محبّت و مودّت موروثي را تازه سازد) و هدیهٔ ثنا و دعا (که از غایت صدق و صفا رابطهٔ خصوصیّت جانبین و علاقهٔ وداد و ولاء مابین را میان عالم و عالمیان بلند آوازه گرداند) از دیار محبّت و یگانگي مصحوب قوافل شوق و آرزومندي (باعلی جناب سلطنت و جلالت پناه - خلافت و معدلت دستگاه - نورِ حدیقهٔ[۲] سلطنت و کامراني - چراغ افروز دودمان عالیشان تیمور خاني - در درج دولت و اقبال - درّی برج عظمت و اجلال - نو بارهٔ ریاض عظمت و تمکین - درحهٔ حدائق آمال سلاطین عدالت آئین - زیبندهٔ اورنگ سلطنت و پادشاهي مظهر اسرار نامتناهی الٰهي - خاقان کام بخش کامگار - پادشاه ذي شوکت عالي تبار * * رباعي *

اختر برج سعادت نیّر اوج شرف * بر سریر پادشاهي کام بخش و کامیاب
باوجود طول عهد از خسروان کس را نشد * آنچه او را شد میسّر اوّل عهد شباب

المؤیّد بالتّائیدات العلیّة من عندالله - جلال السّلطنة و الشوکة و العزّة و النصفة و الخلافة و المودّة و الصّولة و الاجلال ابوالفتح جلال الدّین محمّد اکبر پادشاه - مکّنه اللّه تعالی علی سریر السّلطنة الموروثة بکمال العزّ و التمکین - و وفّقه لاعلاء کلمة اللّه و دفع آثار المشرکین) مُبلغ و مُهدی داشته - حقّا که بواسطهٔ اتّحاد و خصوصیّت ذاتي و نهایت رابطهٔ صوري [که میان اینجانب و حضرت پادشاه غفران دستگاه (اسکنه اللّه تعالی في اعلی فرادیس الجنان) ثابت و محقّق - و آثار آن بر عالمیان واضح و ظاهر بود] درین مدّت آثار نصرت و اقبال و اخبار فیروزي و اجلال آن کامیاب کامگار (که از واردان آنصوب استماع نمود) موجب انواع انقعاش خاطر و باعث ابتهاج و انبساط باطن میشود و ازانجا (که مقتضای علاقهٔ صمیمي ست) همواره در استدعای حصول اسباب کامگاري و کامراني آن سلطنت و حشمت پناه مي افزود - رجای واثق که روز بروز انوار آثار آن سمت تضاعف و ترقّي یافته بر همگنان برتو ظهور اندازد - و بر مرآت ضمیر منیر مخفي و مستور نخواهد بود که از تاریخ (که فیمابین اینجانب و حضرت پادشاه مرحوم عهد محبّت و دوستي و عقد یکجهتي و برادري اتّفاق افتاده) همواره (توجّه خاطر محبّت مظاهر باعتلای شان آن پادشاه عالیشان گماشته - و امضای رای همّت بلند بارتفاع منزلت و مکان آنحضرت مِنْ کلّ الوجوه مصروف داشته - چنانچه بر عالمیان ظاهر است) بے تکلّف (ازانجا که مقتضای همّت[۳] اخوّت و اقتضای عزّت سلطنت است) نسبت باخوّت پناه مرحومي نسبتها بخاطر منظور داشته بر مقتضای (الامور مرهونةٌ باوقاتها)

---

(۲) یا نُور حدقهٔ باشد (۳) نسخهٔ [ب] همت و اقتضای - و در [بعضی نسخه] سمت اخوّت و اقتضای

هریک در وقت فرصت از قوّت بفعل مي‌آید - امّا [چون بحسب تقدیر ملک قدیر (جلّت قدرته) (که مقادیر اُمم بیواسطهٔ ارادت او منتظم و میسّر نیست - و نظام کارخانهٔ عالم بےشرائط حکم و مشیّت او ممکن و متصوّر نه) پادشاه غفران دستگاه (۲) مشارالیه رخت بقا از تنگنای عالم فاني به فسحت سرای جاوداني کشیدند - و مدّعیات و آرزو در پردهٔ غیب محجوب ماند] بعد ازانکه (بعنایت اللّه سبحانه تعالی چراغ دیدهٔ امّیدواران سلسلهٔ علیّه بالعموم بهمّت احباب و دوستان آن خانوادهٔ کریمه بنور طلعت آن نقاوهٔ خاندان سلطنت و شهریاري روشني یافته - و تخت سلطنت و کامگاري بفر وجود آن فرزند ارجمند مشرّف شده) بعزّة اللّه و کفی باللّه شهیدا که ازان تاریخ برحسب مودّتی (الحبّ یتوارث) نسبت بآن نوردیدهٔ خلافت نیز همواره جاذبهٔ عهد محبّت مابین و عقد اخوّت جانبین مویّد و محرّک آن نسبت قدیم و آن قاعدهٔ مستقیم مي‌بود - و پیوسته مرکوز خاطر بود که یکی از اعیان کارخانهٔ سلطنت را روانهٔ آنصوب صواب انجام فرمائیم - تا بمراسم تعزیت پادشاه مغفرت دثار و لوازم تهنیت و مبارکباد سلطنت و پادشاهی آن سعادتمند کامگار قیام نماید اتفاقا درخلال این مدّت بعضے موانع متعاقب یکدیگر روی‌نمود - که باعث توقّف و تاخیر دران باب شد - بعد از فراغ موانع مذکوره امضای آن نیّت نموده همدران چند روز (۳) کس روانه میفرمودیم که سعادت مآب حکومت نصاب شاه غازي سلطان فرستادهٔ ایالت و نصفت پناه حکومت دستگاه افتخار الُامراء العظام و الحکّام الکرام جلال النّصفة و الحکومة و الاقبال بیرام‌خان وفادار بدرگاه عالم پناه رسید - و عرض وظائف اخلاص و اختصاص خان مشارالیه نموده و از جانب آن نوردیدهٔ خلافت جلیس اورنگ پادشاهي تجدید قواعد محبّت موروثي کرده مراسم مخالصت و موافقت بتقدیم رسانید - چند گاه (که در بساط سرور توقّف داشت) در اعلی مجالس و اسنی محافل بمجالست و مخالطت ما استسعاد یافته بانواع تفقّدات و تعظیمات ممتاز بود - تا دریں اوقات تعظیماً لشانکم اورا برتبهٔ اعلای امارت و سلطاني سرافراز فرموده بوفور تفقّدات و انعامات پادشاهانه روانه ساختیم و خلف السّادات و الحکّام الکرام سیّد بیگ ولد سیادت مآب اقبال پناه حکومت دستگاه اعتماد الدّولة العلیّة العالیه موتمن الحضرة البهیّة السّلطانیّه جلال السّیادة و الامامة والدّین معصوم بیگ صفوي میردیوان را (که بحسب نسب از اُمرای عظام و مقرّبان خاص ممتاز است) برسم ایلچي‌گري فرستادیم که بمراسم تعزیت پادشاه مرحوم و قواعد تهنیت جلوس آن سلطنت پناه قیام نموده بنیان محبّت و دوستی موروثي بنوعی مستحکم سازد - که بعد الیوم دست تصاریف زمان پیرامون ساحت آن نتواند گشت - و اندیشهٔ نقص و فتور در سویدای خاطر هیچ آفریده نتواند رسید - ترقّب که

---

(۲) نسخهٔ [ب] پناه (۳) نسخهٔ [ب] کس میفرستادیم •

تا سیادت‌مآب مشارالیه درانجا باشد بنظرِ عطوفت و اشفاق متوجّهِ حالِ او بوده در مراعاتِ جانبِ او شایبهٔ توجّه مبذول دارند - و زیاده توقّفِ او تجویز نفرموده بزودي مرخّص ساخته روانهٔ این‌صوب گردانند - و همواره ریاضِ محبّت و مودّت قدیمي را از رشحاتِ سحابِ اقلامِ عنبرفام سیراب ساخته من بعد در ارسالِ رسل و رسائل و اظهارِ خصوصیّات و حالات و حکایات (چنانچه مقتضای علاقهٔ محبّت است) مساهله نورزند *

* نظم *

الٰهي این نهالِ باغِ دولت * فروزان نیّرِ برجِ سعادت
ممتّع باد از عمر و جواني * ممکّن بر سریرِ کامراني
مراد دل زدوران حاصلش باد * براوجِ کامگاري منزلش باد
مرادِ بخت و تختش یاربادا * زبخت وتخت برخورداربادا

سیاست ادهم‌خان بمعدلت شاهنشاهي

ایزدِ جهان‌آرا چون خواهد (که یکی از یگانهای بساطِ عزّت را بمراتبِ ارجمند بزرگي بخشیده بمنصبِ والای سلطنتِ عُلیا رساند) نخستین او را عقلِ دوربینِ کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصحِ بےغشِّ او باشد - آنگاه حوصلهٔ فراخ (که تابِ برداشتِ چندین ناملائمِ روزگار داشته باشد) کرامت میکند - تا بمعاونتِ فراخ حوصلگي از دیدِ ناملائم سررشتهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهرِ بےبهای معدلت مي‌بخشد - تا آشنا و بیگانه را در یک میزان داشته بے گرانباریِ اغراضِ نفساني معاملاتِ کارخانهٔ ایجاد دریافته باطنِ مقدّس را دارالعلم سازد - بسا دانایان (که در عیارِ دانش قصورے نداشته اند) درهنگامِ حوادث از کوته‌حوصلگي تنگدل شده عنانِ فکر از دست داده اند - و درجولانگاهِ تمیز از پای افتاده - و (چون شناخت و برداشت بروجهِ لایق صورت بست) آثارِ عدالت از قوّتِ اعتدال (که ودیعت نهادهٔ دستِ قدرت است) بے تفکّر و تامّل بظهور آمدن میگیرد - و لله الحمد که این جلائلِ نعوت و شرائفِ صفاتِ فطري و جبلّي حضرتِ شاهنشاهي ست - که بے آلایشِ تعلّمِ ظاهري و آرایشِ استفادهٔ بشري از دانش‌خانهٔ افاضهٔ الٰهي فایض شده - لیکن آن دانای رموزِ آفرینش بمصالح و حِکَم خود را در نقابِ اختفا داشته بلباسِ بےتعیّني زیست مي‌نماید - و بچندین نقاب اکتفا نفرموده همواره در سرانجامِ پردهٔ چند دیگر است - که دیده‌وران دوربین بآن پي نتوانند برد - امّا مشیّتِ الٰهي غالب است چون خدا خواهد (که عالمیان را از حسنِ معنوی او آگاهي بخشد) نقاب آرائي چه سود کند هرائینه او را چهره گشای جمالِ (۲) عالم آرای گرداند - تا دورماندگانِ قربگاهِ سعادت بدولت‌سرای

(۲) در [اکثر نسخه] اعمال عالم آرای *

ارادت رسیده صدرنشین بارگاه قبول گردند - و تمثال این معنی اظهار جلالت و افاضهٔ عدالت حضرت شاهنشاهی ست - که بآئین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در دارالخلافهٔ آگره بوقوع پیوست *

و شرح این واقعه آنکه ادهم‌خان پسر خرد عفّت‌قباب ماهم انکه (که نه عقل درست داشت - و نه بخت سعادتمند) مست جوانی و مدهوش دولت شده همواره بر شمس‌الدّین محمّد اتکه خان حسد بردے - و منعم خان خانخانان (که نیز ازین بیماری دردمندیئے مظیم داشت) پیوسته مقدّمات دور بطورے (که کس کمتر پی‌برد) درمیان آوردے - و ادهم‌خان را بر فتنه و غدر تحریک نمودے - تا آنکه روز اسفندارمذ پنجم خرداد ماه الٰهی موافق شنبه دوازدهم رمضان (که هنوز اعتدال اردی بهشت در بسیط زمین سریان داشت) غریب امرے از اعتدال دور سر بر زد - روز دیوان در دولتخانهٔ پادشاهی منعم خان و اتکه خان و شهاب‌الدّین احمد خان و بزرگان دیگر نشسته مشغول مهمّات کارگاه سلطنت بودند - آدهم‌خان بے‌اعتدالانه با جمعے ازو بے اعتدال تر ناگهان دران بارگاه دولت در رسید - و حاضران مجلس بتعظیم او بر خاستند - و اتکه خان نیز نیم قیامے نمود - بمجرّد رسیدن بے‌محابا دست بخنجر کرد، متوجّه اتکه خان شد - و بخوشم اوزبک (که از ملازمان او بود) و دیگر بے‌باکان (که باین خیال کمر فتنه چست بسته بودند) خشم آلود اشارت کرد که چه ایستاده اید - خوشم بیدولت خنجر کشیده زخم کاري بسینهٔ آن صدر نشین رسادهٔ سعادت رسانید - اتکه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجانب دروازهٔ دولت‌سرای پادشاهي شتافت - و متّصل آن خدا بردي (۲) رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت - و آن بزرگ دولت در صحن دولتخانه بدرجهٔ شهادت رسید - ازین غایلهٔ هایله غوغای عظیم در بارگاه والا برخاست و وحشتے غریب دران فضای آسماني شکوه ظاهر گشت - و آن مدبر خون‌گرفته بارجود چنین بے باکي گستاخانه باندیشهٔ تباه (که بد مستان را بآن راهگذر نباشد) متوجّه حرم سرای مقدّس شد و حضرت شاهنشاهي در قصر سعادت اساس بدولت بیدار خواب کرده بودند - آن سیه بخت تیره‌رای از دولتخانه ببالای صُفّه (که از بیرون قصر از هر چهار طرف بارتفاع یک و نیم قد آدمي اساس یافته بود) شمشیر در دست برآمد - و قصد درون نمود - نعمت خواجه سرا (که نزدیک دربار ایستاده بود) در ساعت دررا بسته مقفّل ساخت - و آن مغرور مردانگي و مستعجل مُردگي هرچند بآن خواجه سرا درشتي نمود (که دربگشاید) صورت نبست - و ایستادگان حواشی عتبهٔ سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن گستاخ بدمست را در مرتبهٔ اوّل (که باتکه خان آن معامله

---

(۲) نسخهٔ [ی] خدا بردي بیگ *

کرد) سزای کار او را در کنار او نهند - و بازار بیهوشی و بددلی حاضران آن بساط چه گویم که درین هنگام (که چنین خیال باطل اندیشیده قصد درون سرادقات اقبال دارد) چرا خونش نمی‌ریزند - و بخاک مذلت برابر نمی‌سازند - و اگر آن همت در نهاد شان نیست چرا هجوم عام نموده نمیگیرند - این خود چون گمان برم که در حاضران بارگاه والا از ارباب عقیدت کسے نبوده باشد همانا که حکمت در بے‌توفیقی این گروه آنست که کمال شجاعت و عدالت حضرت شاهنشاهی خاطر نشان خرد و بزرگ و دانا و نادان شود *

و بالجمله آنحضرت ازین غوغای موحش بیدار شده استفسار فرمودند - چون (هیچ یکے از پرده‌گیان سراپردهٔ دولت اطلاع نداشت) آنحضرت از دیوار قصر سر برآورده استکشاف احوال نمودند - رفیق صاحب (۲) چهار منصب (که از قدیمان درگاه والا بود) حقیقت ماجرا معروض داشت حضرت این حرف موحش شنیده از فرط تعجب بار پرسیده‌اند - رفیق اشارت بقالب خون‌آلود آن مرحوم نموده باز همان حرف مکرر ساخته است - حضرت شاهنشاهی صورت حال مشاهده نموده بقهرمان جلال برافروخته‌اند - و از الهامات ربانی از جانب دروازهٔ (که آن بخت بر گشته ایستاده خیالات فاسد بخود راه میداد) برنیامده از راه دیگر برآمده‌اند - و در هنگام بیرون شدن (بے آنکه طلب فرمایند) یکے از خدمتگاران سراپردهٔ عزت شمشیر خاصه را بدست اقدس داد - آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند - چون ضلع ازان صفه سیر فرموده رو بطرف دیگر آوردند آن حق ناشناس بنظر اقدس درآمد - بر زبان مقدس گذشت که ای بچهٔ لاده انکهٔ مارا چرا کشتی - آن گستاخ بیدولت استعجال نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت - وگفت تفحص کنید - و غور رسی فرمائید - و اندکے تلاش شد - ناظران حراست دریافته را چه نکوهش کنم - که هیچ نکوهش درخور شان نیست - آخر حضرت شاهنشاهی (دست از شمشیر خود باز داشته - و دست را از چنگ آن بد نهاد کشیده) دست بشمشیر او دراز فرمودند - درین اثنا آن مردود ازل و ابد دست ازانحضرت باز داشته متوجه شمشیر خود شد - حضرت دست از شمشیر باز داشته مشتے برروی او زدند که آن عادی عفریت پیکر معلق زنان افتاد - و از هوش رفت - درینولا فرحت خان و سنگرام هوشناک درانجا سعادت حضور داشتند - حضرت از روی غضب فرمودند که چه ایستاده تماشا میکنید - این دیوانه سر را به بندید - آن دوکس و جمعے دیگر فرمان پذیر گشته اورا بستند - حکم عدالت آئین شرف اجرا یافت که آن پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده را از بالای صفه سرنگون ساخته بیندازند - این مردم از کوته اندیشی و ملاحظه (که بے‌ملاحظگی ازان هزار بار بهتر) چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ا] رفیق منصب دار - و نسخهٔ [ح] رفیق حاجب چهار منصب دار *

لایق باشد نینداختند - نیم جانے باقي بود - باز حکم عالي شد که آن سرگشتهٔ بخت برگشته را باز بالا آورند - درین مرتبه چون موی کشان آوردند بموجب امر نافذ باهتمام تمام سرنگون انداختند چنانچه گردن آن خود سر شکست - و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد - و باین طرز آن سفّاک هتّاک از روی عدالت بقصاص مکافات یافت - مشت آن جهان پهلوان الٰهي چنان رسیده بود که جمع (که ازین آگاه نبودند) بزخم گرز اشتباه داشتند - منعم خان خانخانان و شهاب الدّین احمد خان (که درانجا بودند) از صولت غضب شاهنشاهي یکسو شده راه فرار اختیار کردند - و یوسف محمّد خان پسر بزرگ اتکه خان از واقعهٔ پدر گرامي آگاه گشته بانگه خیل مسلّح شده سر راه ادهم خان و ماهم انگه گرفت - ازین غافل که خدیو صورت و معني (داد معدلت داده - و نسبت ماهم انگه را منظور نداشته) آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت بجزا رسانیده است ٭

و[چون حقیقت عدالت[۲] گیتی حضرت شاهنشاهي (که برتر از نشأهٔ بشري بود) خاطر نشان عالمیان شد] جهانیان را اعتقادے عظیم بهم رسید - ستم پیشها در شبستان خمول پنهان شدند ستم رسیدها را روز بازار خوش پدید آمد - نادانان بادیهٔ ضلالت را چراغ دانائي پیش راه نهاده آمد تا به بزرگي صوري و معنوي صاحب[۳] عالم و عالمیان اعتراف کرده بشاه راه اخلاص مهتدي شدند و انگه خیل هنوز نسبت ادهم خان و قرب و قرابت ماهم انگه در برابر داشته و این سخن را از اراجیف پنداشته در کمین انتقام بودند - امّا چون بر زبانها افتاده بود بوسیلهٔ مقرّبان بساط حضور التماس نمودند که (چون این عدالت بظهور آمده) آن سیه روی دین و دنیا را همچنان مرده بما نمایند تا خاطر بشري از دغدغه بر آمده مرهم پذیر جراحت گردد - آن دانای رموز آفرینش ملتمس ایشان را بموقف قبول داشتند - و شیخ محمّد غزنوي از طرف ایشان رفته بچشم عبرت بین دید و شورش خواطر این طبقهٔ دولتخواه و سلسلهٔ سعادت منش فرونشست - و هزاران هزار سپاسداري و شکرگذاري بجاي آوردند - و عالمیان یکبارگي از شور شرارت انگیزان کور باطن نجات یافته در مامن آسودگي و راحت رحل بیغمي گشادند - الحق برای این معدلت عُظمی اگر آفرین آسمانیان بتحسین زمینیان پیوندد اندکے از حقوق آن ادا نباشد - و الّا ذرّات خانوادهٔ انساني را کجا توانائي که شکر این عدالت عُظمی توانند کرد - هم سیاست کُبری ست که بوسیلهٔ آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند - و هم هدایت عامّه که از برکات آن ظلمت آباد دلها بنور ارادت و شعشعهٔ اخلاص فوراني میگردد - هم کور باطنان سبل رسیده را داروی بینش است - و هم تیره[۴] بینشان رمد پذیرفته را

---

(۲) در [اکثر نسخه] عدالت علیای شاهنشاهي (۳) در [اکثر نسخه] صاحب عالمیان (۴) در [بعض نسخه] تیره بینان ٭

سرمهٔ نور - هم لنگانِ عرصهٔ عقیدت را پای طلب است - و هم سست قدمانِ راهِ ارادت را عصایِ همّت - هم لشکرِ شکسته دلان را حصارِ آهنین است - و هم خاندانِ ناشکیبائی را پاسبانِ بیدار ٭

و بالجمله حضرتِ شاهنشاهي بعد از تقدیمِ چنین معذلتے درینِ حرم سرا تشریف ارزاني داشتند ماهم انگه (که درمنزلِ خود بر بسترِ بیماري افتاده بود) مي‌شنود که ادهم خان چنین بے‌اعتدالي کرده است - و حضرت او را مقیّد فرموده اند - مهرِ مادري اورا برداشته بملازمتِ اقدس آورد که شاید پسرِ خود را خلاص سازد - آنحضرت ماهم انگه را که دیدند فرمودند که ادهم انگهٔ ما را کشت ما هم اورا قصاص فرمودیم - آن عاقلهٔ روزگار معروض‌داشت که خوب کردید - لیکن ماهم انگه را یقین نبود که پسرش بسیاست رسیده باشد - دران حال بي‌بي نجیبه (۲) بیگم مادرِ دستم خان از خانهٔ ادهم‌خان آمده صورتِ واقعه را بماهم انگه گفت - ماهم‌انگه پرسید که بچه طریق کشتند گفت نشانِ زخمِ گرزے بر روی او پیداست - دیگر نمیدانم - و آن اثرِ مشتِ حضرتِ شاهنشاهي بود که بقوّتِ تائیدِ غیبي در مرتبهٔ اوّل بر روی او رسیده بود - ماهم انگه را چون بتحقیق پیوست (که بسرش بسیاست رسیده) اگرچه (بمقتضای عقلے که داشت حفظِ آدابِ حضورِ اقدس نموده جزع و فزع نکرد) امّا درونِ او بهزاران زخمِ جان‌ستان مجروح شد - و رنگ از رویش رفت - و خواست که بر سرِ فرزند رود - حضرتِ شاهنشاهي نظر بردوامِ خدمتِ او فرموده بسخنانِ دل‌آویز تسلّي‌بخش قدرے تسکین نموده اجازتِ رفتن نفرمودند - تا فرزندِ بےاعتدالِ خود را بآن نمط نه‌بیند - و بموجبِ حکمِ عالي همان روز آن دو نعش را بدهلي روانه ساختند - و حضرتِ شاهنشاهي در گردآوریِ خاطرِ آن عجوزِ دانش سرشت نصائحِ بلند و مواعظِ دلنشین فرموده روزِ دیگر رخصتِ خانه‌اش فرمودند - آن عاقلهٔ ماتم رسیده تسلیم و رضا گونه ظاهر ساخته تن بقضای ایزدي در داد - و بخانهٔ خود آمده بسوگواري نشست - و ناله و شیون آغاز نهاد - و مرضے که داشت روی در تزاید آورد - و ارکانِ عافیت در تزلزل آمد - و بعد ازین واقعه بچهل روز در تیر ماهِ الٰهي موافقِ شهرِ شوّال بمقدّس سرای نیستي شتافت - و خاطرِ مهر پرورِ مهربانيِ گزینِ حضرتِ شاهنشاهي از قضیّهٔ آن عفّت قباب بغایت اندوهگین شد - و عظیم رقّت فرمودند - و بآئینِ اعزاز و اکرام نعشِ او را نیز بدهلي فرستادند و بسعادت خود هم قدمے چند برقّتِ تمام مشایعتِ این نعش فرمودند - و تمامیِ اعیانِ سلطنت و بزرگانِ این دودمانِ عالي بلوازمِ تعزیت و آدابِ مصیبت پرداختند - و بموجبِ اشارتِ اقدس عمارتِ عالي‌اساس بر سرِ مزارِ ماهم انگه و ادهم خان بنا کردند - و همچنین (در ماتم داریِ خان اعظم اتگه خان - و تسکینِ خواطرِ فرزندانِ سعادت پیوندِ او و برادرانِ گرامي - و التیامِ جراحاتِ قلوبِ

(۲) در [بعضے نسخه] نجیت بیگم - و در [اکثر نسخه] نجته بیگي - و در [بعضے نسخهٔ مآثر الامرا] نجیبه بیگم ٭

تمامی قبیله - وتربیتِ این طبقهٔ عقیدت طراز - و ارتفاعِ[۲] مدارجِ این سلسلهٔ اخلاص گزین) توجّهاتِ عظیم فرمودند *

* شعر *

اگر زینسان عزا داری کسے را * بمردن میل خواهد شد بسے را

و روز دیگر از سنوحِ واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان خبرِ فرارِ منعم خان و شهاب الدّین احمد خان بمسامعِ جلال رسید - بندگانِ حضرتِ شاهنشاهي حمل بر سبک رائي و کوته اندیشی آنها فرموده اشرف خان را با مثالِ عاطفت و منشورِ استمالت فرستادند - تا این مغلوبانِ سلطانِ واهمه را مطمئن ساخته باستلامِ قوائمِ سریرِ عالي سربلند ساخت - و بافاضهٔ عنایتِ شاهنشاهي عرقِ خجالتِ اینها بآبروی کونین بدل شد *

تربیت فرمودن اعتماد خان - و انتظام ممالک خالصات بار تفویض نمودن

حضرتِ شاهنشاهي ازان هنگام (که سنوحِ این سانحهٔ ناگوار بحسبِ اقتضای حکمتِ ایزدي روی نمود) بموجبِ شناختِ طبیعتِ زمان و دریافتِ مزاجِ زمانیان بانتظامِ مهمّاتِ ملکي پرداخته عالم و عالمیان را رواجِ دیگر بخشیدند - اگرچه (پیش آمدهای بخود مغرور را روز بازار کساد پیدا شد) امّا مستعدّانِ اخلاص‌مند (که از بی‌انصافیِ بزرگانِ دنیا در کنجِ خمول بودند) بفروغِ دریافتِ شاهنشاهي بظهور آمدن گرفتند - ازانجمله اعتبار یافتنِ اعتماد خان خواجه سراست و شرحِ این عاطفتِ عُظمی آنکه متصدّیانِ اشغالِ سلطنت از بیوقوفي یا بدمستي یا بد نیتي درمعموریِ خانهٔ خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان مي‌نمودند - و در تحصیلِ خزانهٔ معمورهٔ شاهنشاهي (تا به تعمیر و تکثیرِ آن چه رسد) اهمال میکردند - و حضرتِ شاهنشاهي (چه بواسطهٔ آنکه در پرده‌پوشي بودند - و چه بجهتِ آنکه مخاطب بدست نمي‌افتاد) ازین مقوله حرفی نمي فرمودند و دران باب قانونے انتظام نمي یافت - و باوجودِ آنکه (منسوبانِ بیوتاتِ عالي را منقصتها و شدّتها میرسید) گرو گشائی این کار را بوقتِ دیگر حواله فرموده با پیشانی گشاده و خاطرِ شگفته تماشای فنونِ تقادیر مینمودند - دریغولا (که سنگے بر شیشهٔ اعتبارِ بزرگان آمد - وبعضے از اربابِ درایت و اصحابِ خدمت پیش آمدند) خواجه بهلول[۳] ملک خواجه سرا (که در ایّامِ حکومتِ سلیم خان پسرِ شیر خان افغان بجوهرِ رشدے که داشت باسمِ محمّد خان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین واقعه در سلکِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمتِ شایسته بتقدیم میرسانید) بمقتضای کاردانيِ پرتوِ عنایتِ شاهنشاهي بحالِ او افتاد - او مزاجِ اقدسِ

---

(۲) در [چند نسخه] ارتقای (۳) در [چند نسخه] بهول - و در [بعضے] بهول *

شاهنشاهي دريافته مكنونات ضمير انتظام بخش را در باب تحصيل خزانه و تعمير آن بمقدّمات معقول معروض داشت - و آنحضرت پايهٔ شناخت او را دريافته كلمات هوش افزاى فرمودند - و او را بخطاب اعتماد خانى اختصاص داده جميع خالصات شاهنشاهي (كه بدست ارباب تغلّب بود) بروى مسلّم داشتند - و چنانكه (راى جهان آراى شاهنشاهي در بهم رساندن خزانهٔ معموره انديشيده بود) اعتماد خان بحسن تردّد و لطف كفايت بجاى آورد - و آغاز اين كار در اواسط اين سال بظهور آمد - نقد ربايان نادرست دست كوتاه كردند - و تيره رايان خود خواه كناره گرفته پاى در دامن عزلت كشيدند - و صافي ضميران كفايت انديش درميان آمدند - و خزانه (كه اساس سلطنت و بنياد دولت و قوّت بازوى سپاه است) بر وجهى (كه لايق دولت ابد پيوند باشد) انتظام يافت - چه بدائع قوانين و غرائب احكام (كه هر كدام دستور العمل رفاهيت عالميان باشد) روز بروز از خديو زمان بظهور مي آمد - و اندكے از بسيار (كه در رواج و رونق خزينهٔ عاليه بخاطر اقدس گذشته بود) اعتماد خان بعمل آورد - چه كارهاى شگرف كه بظهور نيامد - و چگونه اين مهمّ اهم از پيش رفت - اگر همچنين فرمان پذيران عتبهٔ خلافت مقاصد عُلياى شاهنشاهي را دريافته در عمل آن بكوشند در اندك فرصتے ساحت اين ربع مسكون (كه عبارت از معمورهٔ عالم است) بتصرّف اولياى دولت در آيد - ليكن عالم در پيش همّت عُلياى شاهنشاهي جائے ست بس محقّر - شايستهٔ كمال توجّه نداند سته همواره دل در مرضيّات الٰهي بسته ميدارند - و مخاطبان فرمان پذير را اگر هزارم حصّهٔ دريافت شاهنشاهي بودے هم اين كار مختصر (كه در پيش ظاهر بينان از اعاظم امور است) باندك توجّه صورت دلخواه بستے - و همانا حكمت الٰهي را درين كار نظرها ست *

و از سوانح گريختن منعم خان است و دستگير كرده آوردن او بدركاه شاهنشاهي - آدمي زاد را دو امر غريب در نهاد است - اول طبيعت كه نه تميز دارد - و نه چشم - دوم عقل دوربين كار شناس و بيشتر آدمي از بے پروائي گرفتار انديشهٔ تباه شده خود را (كه كار فرماى صلاح انديش است) معزول ساخته فرمان بردارى طبيعت ميكند - و كارے (كه دشمن بصد تكاپوى تزوير نتواند سامان داد) او بيك بے فكري براى خود بهم ميرساند - و تمثال اين حال تباه رائى خانخانان منعم خان است - كه باوجود جلائل عنايات پادشاهي (كه پايه افزاى منزلت او بود - ازانجمله طلب او ازكابل بعنوان چنديں اعزاز و احترام - و تشريف خطاب خانخانانى - و ديگر التفات[۲] عالي - و منصب وكالت - و حكومت كل) قدر اين همه نعمتهاى گرامي نشناخته و از همه قطع نظر نموده بخارخار اين بيم (كه در واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان او را بشعله افروزى اين آتش متّهم ميداشتند)

---

(۲) در [اكثر نسخه] القاب *

با خود قرار بودن نمي‌توانست داد - چنانچه دران روز هم فرار نموده‌بود - اگرچه عمده آن بود که بعد ازین واقعه از معامله نافهمي برخود این‌معني را بسته بود که حلّ و عقد کارگاه این دودمان عالي و رتق و فتق جمیع مهمّات ملکي و مالي بے شرکت احدے بحیطهٔ اختیار و اقتدار او باشد و این‌معني صورت نمي بست - لاجرم همواره سودای خام مي‌پخت - و عزیمت ناصواب مصمّم مي‌ساخت - که از درگاه گیتي پناه (که وطن‌گاه سعادتمندان هفت اقلیم است) گریخته خود را بعشرت آباد کابل (که پسرش غني‌خان درانجا حاکم بود) رساند - و دران بهارستان عافیت باستقلال کامیاب فراغ باشد - تا آنکه در مرداد ماه الهي باین نیّت نادرست از دارالخلافه فرار نموده راه دامن کوه پیش‌گرفت - و محمّد قاسم‌خان میرتحر(۲) همراه او بود - چون این‌قضیّه بمسامع علیّه رسید آنرا وقعي نداده فرمودند که منعم خان جائے نمیرود - زود خواهد آمد - و هرچند (ساعیان فرصت‌جو وقت یافته در ضبط اسباب و اموال او بایما و تصریح عرضداشت نمودند) از بزرگ منشي و فراخ حوصلگي و قدر دانئ خدیو جهان خواهش ارباب سعایت صورت نه‌بست - و بدولت فرمودند که اگر بفرض منعم خان بکابل رود آن هم ملک ماست - و او ملازم این درگاه - تنگ دلي او را برین داشته نه نادولتخواهي - اگر نیاید اسباب و اموال او را از عقب او روانه خواهیم فرمود باید که هیچ یکے پیرامون خانهٔ او نگردد - قضا را بعد از تکاپوی شش روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالئ پرگنهٔ سروت (که در جایگیر میر(۳) محمّد منشي بود) اتّفاق عبور ایشان افتاد - قاسم‌علي سیستاني نوکر میر محمّد (که شقدار آن پرگنه بود) خبر یافت که دو کس از اُمرای پادشاهي میگذرند - و آثار خوف از ناصیهٔ حال ایشان پیدا ست - باتّفاق بعضے از اهل قصبه سر راه گرفته ایشان را بخواهي نخواهي مقیّد ساخت - و سید محمود بارهه (که از میامن خدمات پسندیده در جرگهٔ اُمرای عظام انتظام یافته از بزرگان بساط عزّت بود - و دران نواحي جایگیر داشت) ازین قضیّه آگاهي یافته آمد - و منعم خان را بخانهٔ خود برد - و وقت را غنیمت دانسته در آداب مردمي و خیراندیشي کوشید - و باعزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت شاهنشاهي آورد - آنحضرت برخلاف اندیشهٔ مختصر اهل روزگار و نقیض خواهش بداندیشان (که هرگز زمانه ازان تیره‌عقلان خالي نباشد) او را بعواطف بیکران افتخار بخشیدند - و بهمان نمط بمنصب والای وکالت و خطاب خان‌خانانی اختصاص داده نوازشهای بے‌اندازه فرمودند - دل برهم خوردهٔ او را اطمینان حاصل شد - و فتنه اندوزان بداندیش کناره گرفتند - و عالمیان را آرامش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود - بر تارک کسے (که تیغ سیاست متوقّع جهانیان بود) تاج ریاست نهادند *

---

(۲) در [بعضے نسخه] میر بر (۳) در [چند نسخه] میر محمود *

و از سوانح آمدن تان‌سین است بدرگاه مقدّس شاهنشاهي - و تفصيل اين اجمال آنكه چون (ذات مقدّس حضرت شاهنشاهي جامع مراتب صوري و معنوي و حاوي مدارج كوني و الٰهي ست - چنانچه در هنگام سخن و ظهور معامله صاحبان هرفن را گمان آن ميشود كه ذات مقدّس غير اين فن بامرے ديگر توجّه نفرموده - و همگي فطرت عالي صرف اين كار شگرف شده) آنحضرت در دقائق موسيقي چون ساير فنون دانش (چه از اقسام نغمات و شعب فارس - و چه از اصناف سرود هندوستان) از روى علم و عمل يگانهٔ ادوار اند - چون [صيت نغمه پردازئ تان سين (كه از كلاونتان[۲] گواليار در صوت و عمل منفرد زمان بود) بمسامع عليّه ميرسيد - و مذكور مجلس اقدس ميشد كه او زاويهٔ آسايش خيال كرده در پيش رامچند راجهٔ بنه بسر ميبرد] خاطر اقدس توجّه فرمود كه او در سلك مغنّيان عشرت سراى اقبال باشد - جلال خان قورچي را (كه از مقبولان بساط قرب بود) بجهت آوردن تان سين با منشور استمالت پيش راجه فرستادند راجه از التفات شاهنشاهي سر افتخار بارج عزّت رسانيده مقدم فرستاده را پيرايهٔ سعادت خود دانست و مصحوب او پيشكشهاى شايسته از فيلان نامي و جواهر گرامي بدرگاه گيتي پناه روانه ساخت و بآئين پسنديده تان سين را سامان لايق نموده خال رخسار پيشكش خود خيال كرد - و درين سال بسعادت زمين‌بوس افتخار يافته كامروا شد - و حضرت شاهنشاهي خوشوقت شده نقود انعام در دامن اميد او ريختند - و كلاه عزّت او از همگنان برافراختند - چون فطرت مستقيم و جوهر قابل داشت بدوام ملازمت و حضور بساط نشاط شاهنشاهي تربيت يافت - و در نغمه سرائي و مضامين بستن ترقّيات عظيم اورا روى داد *

آغاز سال هشتم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي[۳] - يعني سال آبان از دور اول

درينولا (كه خاطر هميشه بهار حضرت شاهنشاهي بنشاط نغمه پرداخته دوستداران اين مشرب[۴] را انبساط بخش بود) نغمهٔ مقدم نو روزي بدلكشائي و جان افروزي[۵] بلند آوازه شد - و عشرت بزبان حال ترانه زن اين مقال گشت * شعر *

وقت است كه بوستان دم از نوش زند * صد نغمهٔ تر بهـــار بر گوش زند
از آتش گل كه باد صبح افروزد * خون در رگ مرغان چمن جوش زند

طبائع مركّبات بفيض جان پرور بساط در اهتزاز نشو و نما آمد - سرود مرغان چمن در گوش

---

(۲) در [چند نسخه] كلاونتان (۳) نسخهٔ [ي] حضرت شاهنشاهي (۴) در [بعضے نسخه] مسرت (۵) در [چند نسخه] جهان افروزي *

گلهای بهار پیچیده - ساقیان وقت جرعهٔ شوق بتازگی در کام روزگار ریختند - عندلیبان نیم مست بمضراب منقار بربط نوازی آغاز نهادند * شعر *

بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته * بهر نغمه گلبن سرافراخته (۲)

ازان نغمه کو غارت هوش کرد * مغنّی ترنّم فراموش کرد

نیّر اعظم بهزاران فیض و اقبال بعد از انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه پانزدهم رجب (۹۷۰) نهصد و هفتاد ببرج شرف تحویل نمود - و آغاز سال آبان الٰهی (که سال هشتم از مبدأ تاریخ جلوس شاهنشاهی ست) بسعادت و اقبال اتّفاق افتاد - و عالم و عالمیان را طراوتے تازه و نضارتے بے اندازه پدید آمد *

و در مفتتح این سال فرخنده بتائید ایزد جهان آفرین (که چراغ افروز دولت ابد قرین است) خواجه عبد المجید آصف خان را در جنگ راجه رامچند و غازی خان تنوری (۳) نصرت روی داد و ملک پنه بدست تائید یافتهٔ او مفتوح گشت - و شرح این قضیّهٔ دلکشا آنست که خواجه عبد المجید دیوان را (که از وفور کاردانی بخطاب آصف خانی خلعت امتیاز یافته بود - و از قلم بسیف تصاعد نموده در سلک جامعان سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت) سرکار کوه (که ولایتے ست وسیع) جایگیر فرموده بودند - او بمقتضای کاردانی و کار طلبی خود در مقام آن شد که ملک پنه را (که ملکے (۴) ست وسیع بسر خود) بتصرّف در آورد - نخستین برامچند (که از راجهای نامور ممالک هندوستان است - و پدر بر پدر فرمان روائی آن ملک کرده (۵) اند) بنصائح ارجمند پیغام داد - که کلاه خود سری را از تارک فخوت نهاده حلقهٔ عبودیت در گوش اطاعت افکند - و در سلک خراج گذاران ممالک محروسه درآمده کامیاب امن و امان گردد و غازی خان تنوری را (که برهنمونی ادبار مسلک بغی پیموده پناه باو برده است) بدرگاه گیتی پناه (که مامن عالمیان است) فرستد - رامچند چون (هنوز پرتو سعادت بر ناصیهٔ بخت او نتافته بود) نصائح آصف خان را (که گوشوارهٔ گوش دولت او را شایستگی داشت) پنبهٔ غفلت ساخت - و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور او گشت - و از بخت برگشتگی آمادهٔ جنگ شد آصف خان (که تائید یافتهٔ سطوت دودمان این دولت بود) با سامان شایسته بر سر او رفت و او باتّفاق غازی خان تنوری با لشکرے انبوه از راجپوت و افغان بجنگ پیش آمد - و دلیران و بهادران جانبین دست از جان شسته دل در ناموس بسته هنگامهٔ کارزار گرم کردند * شعر *

---

(۲) نسخهٔ [ا] سرانداخته (۳) در [اکثر نسخه] تنور (۴) نسخهٔ [ب] ملکے ست عظیم بسر خود - و در [اکثر نسخه] ملکیست بسر خود (۵) یا کرده آید *

دلیران به تیر و کمان تاختند * همه نیزه و تیغ انداختند
جهان گشت پُر ز ابر الماس ریز * شد از خاک و خون باد شنگرف بیز

و بعد از زد و گیر بے‌اندازه آصف خان غالب آمد - و غازي‌خان تغوري را با بسیارے از سرداران نبرد طعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت - و راجه رام‌چند شکست یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود) متحصّن گشت - و غنائم بے‌پایان (۲) بدست اولیای دولت قاهره در آمد - درین اثنا بوسیلهٔ استدعا و استشفاع راجهای نامور (که بدوام خدمت حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند) فرمان جهان‌مطاع از درگاه معلّی صدور یافت که راجه رامچند حلقهٔ بندگي در گوش کرده قرار بدریافت دولت زمین (۳) بوس داده‌است - اورا از زمرهٔ بندگان عتبهٔ مقدّسه شمرده پیرامون ولایت او نگردند - بموجب منشور اقبال آصف خان ازانجا مراجعت نموده بجایگیر خود آمد *

ذکر تعین نمودن منعم‌خان خانخانان بکابل - و سوانحے که روی نمود

چون (باطن جهان‌آرای شاهنشاهي همواره توجّه اقدس بانتظام کابل و آنحدود و استخبار سوانح آن داشت) درینولا بمسامع علیّه رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان باتّفاق امیر بابوس و شاه ولي اتکه و علي‌محمّد اسپ و سیونج سیدي ماهي (۴) و خواجه خاص ملک و جمع دیگر عفّت قباب ماه چوچک (۵) بیگم والدهٔ میرزا محمّد حکیم را برے‌اعتدالئ غني خان اطّلاع بخشیده در برآوردن او از عشرت سرای کابل کمال سعي بتقدیم رسانیده برآوردند - منعم خان را اتالیق میرزا محمّد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند - و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهرهٔ نداشت امّا در گرمزت و شرارت همه‌تن چشم بود - و از حکومت برادرزادهٔ خود پیوسته پیچ و تاب داشت - و غني خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندي و سعادت منشي بے نصیب بود - و با این‌همه سرمستئ ریاست او را از پایهٔ اعتدال انداخته بود - و بدمصاحبي (که بدترین آفات آدمي زاد است) بکمند ادبار او را از فراز سعادت به‌نشیب شقاوت میکشید ازانجمله میرامانی و کل بابا بهرزه گوئي و ژاژ خائي سنگ راه سعادت او بودند - تا آنکه آنجماعه مهد عُلیا بیگم را باخود متّفق ساختند - و در اوائل شهریور ماه الٰهي سال هفتم غني‌خان بسیر فالیز بجانب زمهٔ (۶) رفته بود - شهر را استحکام نموده در حصار را بر روی او بستند - و او یسل (۷) آراسته در برابر دروازهٔ دهلي آمده برپشتهٔ سیاه سنگ ایستاد - و کارے نتوانست کرد - پهلوان عیدي

---

(۲) نسخهٔ [ح] بسیار - و نسخهٔ [ط] بے‌اندازه (۳) نسخهٔ [خ] آستانبوس (۴) نسخهٔ [ه و] بائي - و نسخهٔ [ی] نامي (۵) نسخهٔ [ج ه و] جوجک (۶) نسخهٔ [ه] رمه (۷) نسخهٔ [ی] لشکر *

کوتوال را برسالت فرستاد که شاید بمکر و تزویر کارے بسازد - نام بردها جواب دادند که تو از جانب حضرت شاهنشاهي بحکومت اینجا متعیّن نبودي - مردم از ستمکاري و بےاعتدالی تو بتنگ آمده بودند - اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر روي - و اگر میخواهي (که باز بریاست این ولایت برسي) بدرگاه جهان پناه رفته عیار خود را درست کن - و منشور والا از دیوان خلافت گرفته بیا - تا بموجب آن عمل نموده آید - درین گفت و گو بود که مردم از جدا شدن گرفتند - و چون ایستادن او بامتداد کشید و دانست (که رفتن درون شهر صورت نمي‌بندد - و نزدیک است که گرفتار شود) آخرهای روز برهنمونی حمزه[۲] عرب و میر مغیث الدّین نیشاپوري بجانب جلال‌آباد رفت - و تمام اسباب و اموال اورا در شهر غارت کردند - و باعث دلیری کابلیان برون امر سرگذشت تولک خان قوچین است *

و شرح این قضیّه برسم اجمال آنکه غني خان (که مستی جواني و اعتبار او را ضمیمهٔ شقاوت ذاتي شده بود) سود خود را در زیان دیگران دانستے - و بستیزه کاري و هرزه درائي بسر بردے و پایهٔ قدر مردم ندانستے - و بد مستانه سلوک کردے - ازانجمله تولک خان قوچین را (که از دلاوران نامور و از مقرّبان بساط اقدس حضرت جهانباني جنّت آشیاني بود) بے سبب گرفته با جمعے از خویشان او در بند کرد * بیت *

بد با تو نکرد هرکه بد کرد * آن بد بیقین بجاي خود کرد

تا آنکه بعضے از ارباب صلاح درمیان آمده خلاص کردند - و تولک خان ازین بےآبروئي (که روی داد) بموضع ماما خاتون (که بجایگیر او مقرّر بود) رفته و پای جرأت در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام مي‌جست - در خلال اینحال قافلهٔ از جانب بلخ مي‌آمد - غني خان خبر قافله به چاریکاران شنیده با معدودے باستقبال قافله و انتخاب اسباب [سیر خواجه‌سیّاران را (که سرمنزلےست خاطر فریب) بهانه ساخته] از شهر بیرون رفت - و آنجا بزم بدمستي ترتیب داد و ترانهٔ خود پرستي ساز کرد - چون [تولک خان (که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود) از برآمدن او آگاه شد] فرصت‌را غنیمت دانسته با جمع از خویشان و نوکران از پي شتافت - نیم شبے بر سر غني خان (که خرد بشراب و تن بخواب داده بود) رسیده بخت بکام و صید بدام یافت - او را و شگون پسر قراچه خان را دستگیر کرده در بند کشید - و بسرزنش زباني دل شوریدهٔ خود را (که از آشوب غم و غصّه پُر بود) خالي ساخت - و بگمان آنکه (چون حاکم را بقید در آورده شاید شهر هم تواند گرفت) ازانجا عنان‌تاب شده و احشام کابل‌را بخود متّفق ساخته در موضع خواجه[۳] رواش

---

(۲) نسخهٔ [ب] میرعرب (۳) نسخهٔ [ی] رواس - و در [بعضے نسخه] روشن *

(که در دو کروهی کابل است) فرود آمد - فضیل بیگ و ابوالفتح پسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ شدند - تولک خان دریافت که قصد او بجائی نمیکشد - و دست او بشهر نمیرسد - بحصّهٔ قانع شده حرف صلح و تقسیم ولایت درمیان آورد - فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادر زادهٔ خود این معنی را غنیمت شمرده اکابر شهر را فرستاد - و از معمورهٔ پای منار تا حد ضحّاک و بامیان (که قریب بخمس کابل است) باو مسلّم داشت - و اطفای نایرهٔ آشوب کرده غنی خان را از چنگ او خلاص کرد * * شعر *

دراندیش ای حکیم از کار ایّام * که پاداش عمل یابی سرانجام
سلامت بایدت کس را میازار * ادب را در عوض تیز است بازار

غنی خان بکابل جای گرم ناکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشت - و بجمعیّت تمام بقصد انتقام بر سر او روانه شد - تولک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود رو بدرگاه جهان پناه نهاده شاهراه هندوستان پیش گرفت - غنی خان با لشکرے گران تعاقب نمود - چون تولک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت - و قریب بموضع زاله (که از گذرهای آب غوربند است) لشکر کابل بار رسید - و جنگ در پیوست - آخر تولک خان تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار و معدودے از خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر برآمد - و بابای قرچین و مسکین قرچین و چندے دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند - و ازانجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد - و بساط تحکّم و ترفّع مبسوط ساخت - و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرد - و بخودرائی و خود آرائی پرداخت - و با آنکه (حقیقت بیسامانی سرکار میرزا محمّد حکیم معلوم او بود) پروای آن نکرد - مردم میرزا و سایر اهل کابل ازین معنی تنگدل شده باتّفاق فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح کمر همّت بدفع او بستند - اتّفاقاً در همان ایّام در قریهٔ معموره فالیزها بکمال رسیده بود - هوای سیر فالیز از خاطر او سر برزد - غافل ازینکه گفته اند * * مصرع *

* تو خربزه خور ترا بفالیز چه کار *

چون هنگام ادبار او رسیده بود بسیر فالیز روان شد - و شب آنجا توقّف کرد - ابوالفتح بیگ و دیگر ناموران شهر فرصت یافته میرزا محمّد حکیم را بالای دروازهٔ آهنین آورده نقّاره و نفیر بلند آوازه کردند - و غلغلهٔ عظیم از وضیع و شریف بر خاست - غنی خان از استماع این خبر سراسیمه (۲) با معدودے (که همراه او بودند) بجانب شهر شتافت - چون بآن حوالی رسید دید که منصوبه طورے دیگر نشسته - ابواب موافقت مسدود است - و مداخل مخالفت مفتوح - و کارے از پیش

---

(۲) در [چند نسخه] سراسیمه شده *

نمي تواند برد - و اگر نزديكتر آيد بحتمل كه همراهان او (كه عيال ايشان در شهر است) او را تنها گذاشته بروند - بلكه دستگير كرده ببرند - حيران و مضطرب بر پشتهٔ سياه‌سنگ شاميانه زده ايستاد اهل قلعه توپي بجانب او انداختند - بحسب تقدير تير آن بشاميانه رسيد - غني‌خان از مشاهدهٔ آن هراسان شده بصد داغ حسرت و حرمان و هزاران درد آزرد و ارمان دل از خان و مان و حكومت كابل برگنده روي بجانب هندوستان آورد - بعد از رفتن غني خان عفّت قباب مهد عُليا ماه چوچك بيگم مهمّات كابل را متمشّي ساخته وكالت ميرزا محمّد حكيم را نامزد فضيل بيگ نمودند - و چون نظرش از سرمهٔ بينائي پرتوے نداشت ابوالفتح پسرش به نيابت پدر مهمّات و معاملات فيصل ميداد و او را هم چون (شايستگي بزرگي نبود - و عقل دوراندیش معامله دان نداشت) در تقسيم جايگير و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بيخردانه بسر ميبرد - و از همه بدتر آنكه جايگيرهاى چيده را براى خود و موافقان خود مقرّر ساخت - و جاهاى زبون را براى سركار ميرزا نامزد كرده مظالم غريب براى خود سامان نمود - ازانجمله غزنين را بميرزا خضرخان (كه از سرداران هزاره است) داد - و بابوس بيگ را مقيّد ساخته بار سپرد - و او تمام اموال و اسباب باقي‌ماندهٔ او را گرفته بناكامي كشت - و هركه نه عقل صلاح‌بين داشته باشد (كه بفروغ آن در مسالك اعمال رود) و نه ديدهٔ بينا (كه از ديد احوال ديگران عبرت گزين شود) و نه مصاحب خيراندیش دوربين (كه بسخن او اقتدا نمايد) هرائينه درين سراى مكافات سزاى لايق در كنار او نهاده آيد - و لهذا چون دوماه ازين معامله گذشت والدهٔ ماجدهٔ ميرزا و ملازمان قديمي تاب اين ستم شريكي و ستيزه كاري نياورده كمر عربده بستند - و جماعهٔ ازان مردم (مثل شاه ولي اتكه و علي محمّد اسپ و ميرم خويش شاه ولي و معصوم كابلي و سيوندرك و ديدهٔ سرمست و جمعے ديگر) در قصد پسر فضيل بيگ همداستان شده مترصّد فرصت نشستند - تا شبے بهمين داعيه او را بدرخانه طلبيده درخرگاهے (كه در صحن ديوان‌خانهٔ چهل ستون نصب كرده بودند) مجلس شراب منعقد ساختند و پياله را بگردش در آوردند - از شام تا نيم شب بانگ نوشانوش بود - درين اثنا چند نوبت ابوالفتح آهنگ بيرون رفتن كرد - اهل مجلس بتملّق مستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند - و اين بدمست خون‌گرفته بيخبر از سنگ اندازئ دوران - چون (وقت بدردئ شب كشيد - و كيفيت شراب زور آورد - و فرو رفتگئ خواب بار هم آغوش شد) جمعے (كه خون‌ريزئ او بخود مخمّر ساخته بودند) شمشيرها كشيده بخرگاه درآمدند - و بضربات تيغ جان‌ستان كار او را تمام ساختند - و ميرم بهادر خويش شاه ولي سر او را بريده بر سر نيزه علم كرد - و جسدش را از بالاى حصار پايان انداختند و غلغلهٔ عظيم در كابل افتاد ٭

چون سرگذشت ابوالفتح بفضیل بیگ رسید از سر اضطراب اسباب و اموال خود بمدد میرزا سنجر پسر خضرخان هزاره (که پسر این سنجر سکندر نام بار نسبت دامادی داشت) بارکرده خواست که خود را بالوس هزاره رساند - و باین اندیشه برآمد - بعضے از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال شتافتند - و دستگیر کرده بقلعهٔ آورده آوارهٔ صحرای عدم ساختند - و بعد ازین واقعه شاه ولي اتکه کافل حلّ و عقد مهمّات کابل گشت - و خود را از بیخردي عادل شاه خان خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصب خان‌خانانی داد - و خواجه خاص ملک خواجه سرا را اخلاص خان لقب کرد - و از خود سري و بیخردي لقبهائے (که پادشاهان به بندهای خود مکرمت فرمایند) دادن گرفت - و بسعي خویش در فنای خود اهتمام نمود - و در اندک فرصتے بیگم قصد[۲] غدرے ازو فهمیده بعدم آباد فرستادند - و به رای زرین خود مهمّات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوه بر را (که آبا و اجداد او در سلک اُمرای حضرت گیتي ستاني فردوس‌مکاني و حضرت جهانباني جنّت آشیاني انتظام داشتند) وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمّات مقرّر ساختند - بجهت سیرابي سخن بدرازي کشید ٭

و بالجمله چون (شرح برآوردن غني خان و کیفیت بے سر و سامانئ مهمّات کابل معروض بارگاه معلّی شد) بخاطر نکته داں دور بین حضرت شاهنشاهي رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار میخواهد - مناسب آنست که اورا اتالیق میرزا محمّد حکیم ساخته روانهٔ کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را بکشد - و هم تدارک پریشانئ احوال کابلیان نماید - و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهي بهتر ازین دریابد - بنابرین اندیشهٔ صواب انتما منعم خان را (که بر سر راجهٔ مذکور تعین فرموده بودند) از اثناء باز گردانیده باین خدمت عالي رخصت فرمودند - و چندے از اُمرا (مثل محمّدقلي خان برلاس - و حیدر محمّد خان آخته بیگي - و شاه حسین خان نکدري و حسن خان برادر شهاب‌الدّین احمد خان - و تیمور خان یکّه - و جمعے دیگر از بهادران و یکّه جوانان) نیز تعین شدند - منعم‌خان چون (از تبه‌رائي قدر دولت حضور نمي‌شناخت - و پایهٔ عنایات شاهنشاهي نیک در نمي یافت - و از کابلیان اعتبارے نمیگرفت) این نقش را فوزے عظیم دانست و به مجرّد رخصت بسرعت تمام متوجّهٔ کابل شد - و از روی استعجال طيّ منازل و قطع مراحل نموده بجلال آباد رسید - و چندان توقّف نکرد که اُمرای کمک بتمام باو ملحق شوند - و محمّد قلي خان برلاس حاکم ملتان (که جمعیّت تمام داشت) گردے ازو پیدا نبود - بیگم باستماع آمدن منعم خان باميان کابل کنکاش کرده قرار دادند که اهل کابل‌را از سپاهي و اوباش فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته

---

(۲) نسخهٔ [ز] قصد غدّاری او فهمیده ٭

متوجّه پیش شویم - که در لمغانات جنگ صورت بندد - اگر در مصاف غالب شدیم ازان چه بهتر و اگرنه گریخته خود را بقبائل مهمند و خلیل میرسانیم - و ازانجا روی توجّه بملازمت حضرت شاهنشاهي مي‌آوریم - و خود را بحمایت درگاه والا مي‌سپاریم - و اگرنه خان‌خانان بسیاستهای گوناگون انتقام برادر و پسر و برادرزادهٔ خود خواهد کشید *

چون منعم(۴)خان بده غلامان رسید خبر آمد که عیدی سرمست بجلال آباد آمده در استحکام آنجاست - تیموریّه و خواجه کلان و جمعے را بر سر عیدي فرستاد - عیدي قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد - روز دیگر خان‌خانان متوجّه محاصرهٔ جلال‌آباد شد - درین اثنا خبر رسیدن میرزا محمّد حکیم و لشکر کابل رسید - جبّار بردي بیگ را (که در زمرهٔ نامداران حضرت فردوس مکاني انسلاک داشت - و درویش شده عمرے میگذراند - و درین سفر همراه شده بود) پیش میرزا فرستاد - که شاید بے‌جنگ مهم صورت یابد - و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد که ستاره رو بروست - تیموریّه از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم اندکے ست - بفردا نیندازند که شاید غنیم شب بجانبے بگریزد - و کار دراز شود - خان‌خانان بکوشش خود و اهتمام حیدر محمّدخان (که هردو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند) راه جنگ پیش گرفت - درین اثنا خواجه کلان (که سردار هراول بود) کشته شد - میرزا حسن (که در جرانغار بود) از جای خود نجنبید و قاقشالان و جمعے (که در برانغار بودند) نیز توفیق خدمت نیافتند - و ابو المعالي توپچي (که کابلیان باو خطاب رومي‌خاني داده بودند) در گرد اسب خود تعبیهٔ آتشبازي کرده بود - تیرے ازان بچلمهٔ حصاري رسید - و از هم گذشت - چون از کشته شدن خواجه کلان دل بای داده بودند درین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماند(۴) - و نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد - و بجهت مجازات و مکافات ناراستی قدر چنان نعمتے و بادفراه غرور (که نکوهیده ترین خصلت انساني ست) شکست بر منعم خان افتاد - و جمعے بے حقیقتي نموده بکالیان ملحق شدند - و تمامی اموال و اسباب منعم‌خان بتاراج رفت - با یزید بیگ (که یکے از معتمدان منعم خان است) تقریر میکرد که مقدار(۵) سي لک تنکه از نقد و جنس همراه من بود که بغارت رفت - و اگر مردم بتاراج مشغول نمي‌شدند منعم خان هم گرفتار میشد *

منعم‌خان بال و پر ریخته به بکرام آمد - و چند روز درانجا بوده صلاح کار خود مي‌جست آخر یاري(۶) تواچي‌باشي را با عرضداشت بدرگاه گیتي‌پناه فرستاده التماس نمود که روی آمدن

---

(۴) در [بعضے نسخه] منعم خان خانخانان (۳) در [اکثر نسخه] تمریکه (۴) در [اکثر نسخه] نمانده
(۵) نسخهٔ [ی] سي هزار روپیه از نقد و جنس (۶) در [بعضے نسخه] باري *

بعتبهٔ علیّه ندارم - امّید که رخصتِ مکّهٔ معظّمه یابم - که گردِ تقصیراتِ خود را دران ارضِ مقدّس پاک ساخته شایستهٔ آستان بوس گردم - چون از بےطالعي قدرِ عنایتِ پادشاهي ندانستم دیدم آنچه دیدم - و اگر از بندهپروري رخصت نشود امّیدوارم که چون درمن بے سامانی راه یافته چندگاه در پنجاب قدرے جایگیر مرحمت شود - تا سامان کرده توانم شرفِ زمین‌بوس دریافت و چون عرضداشت را روانهٔ درگاه ساخت در بکرام نقوانست بود - ازانجا بکنارِ سند رسید - و از اندیشناکیِ غنیم از سند عبور کرده در حدودِ ولایتِ گکهران آمده نفس راست کرد - و روزے چند دران حدود توقّف نمود - سلطان آدم لوازمِ آدمي‌گري (۳) بجای آورد - خان‌خانان در مقامِ حیرت آمده نه روی رفتن و نه رای بودن داشت - سراسیمه روزگار میگذراند - حضرتِ شاهنشاهي را چون پرتوِ اطّلاع برحقیقتِ احوالِ او تافت برخلافِ عقلهای کوتاه اهلِ روزگار منشورِ عاطفت فرستاده بنصائحِ گرامي و مراحمِ گران‌مایه او را از کلفت برآوردند - و در جوابِ عرضداشتِ او در بابِ جایگیرِ پنجاب حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که از روی عواطفِ پادشاهي جایگیرهای سابق (که کمتر از جایگیرِ پنجاب نیست - از سرکارِ حصارِ فیروزه - و سرکارِ اتاوه - و خیرآباد - و شاه پور - و کلانور و جالندهر - و اندري - و غیرِ آن) تغیر نداده ایم - و اگر معاملهٔ یورشِ گکهران در میان نمي‌بود در لاهور هم هیچ مضایقه نمي رفت - اکنون بمجرّدِ رسیدنِ فرمان متوجّهِ ملازمت گردد - منعم خان بعنایاتِ پادشاهي مستظهر شده متوجّهِ استلامِ درگاهِ معلّی شد - چنانچه در اواسطِ سالِ هشتمِ الٰهي و اواخرِ (۹۷۰) نهصد و هفتادِ قمري بشرفِ بساط بوس استسعاد یافت - و عاطفتِ شاهنشاهي او را مغمورِ بحرِ مرحمت و معمورِ برِّ امتنان ساخت - و از چهرهٔ حالش گردِ خجالت و غبارِ ملالت پاک ساخته بنوازشهای پادشاهانه اختصاص بخشید - منعم‌خان شناسای مدارجِ کمالِ شاهنشاهي شده اندیشهٔ خردانهٔ رفتنِ کابل از سویدای‌دل برآورد - و یکدل و یکروی گشته کمرِ همّت بخدمتِ والای شاهنشاهي بست - خاطرِ مقدّسِ شاهنشاهي بودنِ منعم خان را میخواست - و او از ناشناسي و ناسپاسي دل‌نهادِ اینجا نمي‌شد - آخر (۴) پیرایهٔ صلاحِ خود دریافته بصد نیازمندي معتکفِ عتبهٔ اقبال شد - و سعادتِ کوکبِ بختش روزافزون گشت - و بدرجاتِ دولتِ عُظمی ارتقا (۵) نمود •

و از سوانحِ آنست که خاطرِ عشرت‌پیرای حضرتِ شاهنشاهي متوجّهِ شکارِ جانبِ مٰتهرا شد با جمعے از خاصان بآن صوب نهضت فرمودند - و فنونِ شکار دلخواه شد - ازانجمله روزے هفت شیر شکارِ آن شیرشکار شد - پنج تا را به تیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند - و یکے را آن سرمایهٔ

---

(۲۰) در [چند نسخه] آدم گري (۳) نسخهٔ [د] آخر آنرا پیرایهٔ (۴) در [اکثر نسخه] ارتفاع (۵) در [چند نسخه] متهره •

افتخار دلاوران و دلیران بدست خویش زنده گرفت - و باعث هزاران تعجّب گشت - و دیگرے را جمعٔ از بهادران پُردل اتّفاق نموده بدست آوردند - و در همین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت آرای بودند که بموقف عرض مقدّس رسید که از دیرباز است که در هندوستان رسم شده که ازین طبقات (که در معابد بجهت اقسام عبادات و تقرّبات می آیند) حکّام آن سرزمین باندازهٔ حالت و ثروت مبلغے مخصوص میگیرند - و کرمی نامند بفتح[۲] کاف و سکون را - شاهنشاه خرد پژوه از فراخ حوصلگی و دور بینی و حق اندیشی تمامیٔ آن نقود را (که کرورها میشد) بخشیدند و چنین اخذ اموال را ناستوده انگاشته بمنع آن برایغ مقدّس بممالک محروسه اصدار فرمودند - درزمان باستانی از فارسائی بعضے و حرص اندوزی طایفهٔ بمحض تقلید از دادار پرستان چنین خواهش بیجا می نمودند - و بارها بر زبان اقدس گذشت که هرچند بطلان گروهے مشخّص گردد چون بے راهه رفتن بران[۳] جماعت مشخّص نیست در هرچه (آنرا وجهٔ توجّه بعتبهٔ کبریای احدیت ساخته پرستش ایزد جهان آفرین می نمایند) چیزے خواستن و سنگ تفرقه انداختن ناستودهٔ خرد خرده دان است - که هرائینه آن نشان نا رضامندیٔ ایزدی خواهد بود - و چون خاطر اقدس از شکار واپرداخت عزیمت آن شد که این هیزده کروه مسافت پیاده شناخته در یک روز خود را بدارالخلافهٔ آگره رسانند - این عشرت پرور اقبال با مخصوصان قدم همّت در راه نهاده یوسف محمّد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میر علی اکبر و حکیم الملک و دستم خان و شمال خان و مطلب خان و طبقهٔ دیگر از ارباب اختصاص را همراه گرفتند - ازین ره نوردان اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسے دیگر همپائی نتوانست کرد *

فتح ولایت گکهران به نیروی همت عساکر اقبال

چون [عالم عنصری سفلی منتظم بصلاح عالم قدسی علوی ست - و نمونهٔ ازین بوالعجب کار آنست که انتظام مهمّات ملکی و مالی پادشاهان والا شکوه به نیّت درست و اندیشهٔ راست (که تلو[۴] عالم علوی ست) منوط و مربوط می باشد] هر اقبال پناهے (که از شوکت ظاهری و عظمت صوری از جای نرفته در آبادانی دلها اهتمام نماید - و همّت را برفاهیت خرد و بزرگ گمارد - و همواره از دولتمندیٔ ذاتی بقدر گنجایش مطابق نیّت بعمل آورده خود را پاسبان جهانیان داند) ایزد دانا کارهای او را برآورده خیر گردانیده روز بروز آثار افزونی دولت و عظمت او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزارها کشیده و باقسام نکبت و انواع بلیّت گرفتار گشته سر در کتم عدم

---

(۲) در [بعضے نسخه] بفتح کاف عربی و سکون رای غیر منقوطه (۳) نسخهٔ [ج ه ی] بدان

(۴) نسخهٔ [ج] که پرتو عالم *

فرو برند - و هر کرا [شهرستان باطن (که نمونهٔ ملک سماری‌ست) باندیشهای تباه هوا و هوس خراب باشد] هرائینه بخلاف آن نتیجه بخشد - چراغ دولت او چون شعلهٔ خس کم بقا - و نهال اقبال او چون سایهٔ درخت زود زوال باشد - اگرچه (هوشمند دانا دل را در امثال این مقدمات خرد افزای دولت بخش احتیاج[۲] بهتمثیل نیست) لیکن (چون مقصود ازین محمدت‌نامهٔ الهی رهنمونی عامّه است) بجهت تربیت سرمهٔ بینائی غبار آلوده چشمان کوتاه بین (که همیشه بجهت مصالح گوناگون عالم ازایشان پُر باشد) بجای[۳] دور و زمان گذشته نمیرود - واقعات قدسیهٔ خدیو زمان خود را رقمزدهٔ کلک تمثیل میگرداند *

و مجدّدًا آنچه (درین سال مبارک بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیدهٔ وری کوتهنظران گشت) تسخیر ملک گلهران است - که میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اتلال و اغوار واقع است - چه در زمان پیش سلاطین هند با لشکرگران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این امنیّت نموده‌اند - چون (جز ظاهرآرائی پیشهٔ نداشته‌اند - و نیّات ایشان بصحّت نه پیوسته بود) مراد شان برنیامد - و این عقده باهتمام شان گشوده نشد - چنانچه ایمائی بدین در پیش رفته است - و اکنون (که عالم بحسن نیّت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته است - و از وجود جهان آرا افلاکیان مقدّس و خاکیان نیازمند کامروای صورت و معنی[۴] اند) این کار بزرگ (که از فرمانفرمایان هند پیش نرفته بود) بوسیلهٔ اهتمام اقبال شاهنشاهی بروجه دلخواه صورت گرفت - و آن ملک بتصرّف اولیای دولت قاهره درآمد - و شرح این عطیهٔ کبری آنست که چون الوس گلهر پیوسته لاف دولتخواهی و یکجهتی میزدند آن معدن مروّت و فتوّت جز چشم التفات بران ملک نمی‌انداخت - هرچند[۵] (در آداب خدمت انسب آنست که بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت نباشند گاه گاه بسعادت زمین بوس استسعاد یابند) سلطان‌آدم و کلانتران آن ملک (که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بودند) اصلا لوازم خدمت بجای نمی‌آوردند - لیکن آنحضرت پاس اندک خدمتی (که در وقتی از سلطان آدم بظهور آمده بود) داشته چندین تقصیرات ازین طوائف میگذرانیدند - و ازان باز (که اورنگ جهانبانی بفرّ ذات اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت) کمال‌خان بمقتضای سبق خدمت و سابقهٔ عبودیت این دودمان عالی (که نقش ضمیر این مردم بوده) روی ضراعت بدرگاه معلّی آورده ارکان عبودیت موروثی را بوسیلهٔ زمین‌بوس والا مجدّدًا تاسیس داده دوام اعتصام رکاب نصرت قرین نمود - و پرتو عنایت

---

(۲) در [بعضی نسخه] احتیاج تمثیل (۳) نسخهٔ [ط] بجهای دور فرمان روایان گذشته (۴) در [اکثر نسخه] آمدند (۵) نسخهٔ [ط] هرچند آداب خدمت شایسته آنست *

برو تافته جایگیرهای لایق یافت - هنگام محاربهٔ خان‌زمان (که با پسر عدلی روی داد) در سرکار لکهنؤ پرگنهٔ هنسوه و فتحپور و دیگر محال جایگیر او بود - و نیز بموجب حکم معلّی جمعیّت شایسته همراه برده شریک خدمت شد - و دران جنگ مرد آزمای ازو کارنامها بظهور آمد - و چون حقیقت حال از راست گفتاران درست‌کردار بعرض اقدس رسید موجب مزید توجّه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت - چنانچه از فرط التفات فرمودند که کمال خان خدمت خود را بجای آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مقصدے که داشته باشد کامیاب خواهد شد - درین وقت سعادت پرتو بوسائل واقفان بساط قرب معروض داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی در بارهٔ من زیادت از حالت من بظهور آمده است - اکنون از عواطف (۲) پادشاهی بمقتضای حبّ وطن امّید ولایت پدر خود دارم - که (تا قضیّهٔ ناکامی مرا در پیش آمد - و در بند سلیم‌خان افتادم) ملک موروثی مرا عمّ من آدم متصرّف است - و ازین عم هزاران عقدهٔ غم در دل دارم *

و شرح این قضیّه مجمل آنست که سلطان سارنگ با شیرخان جنگهای مردانه کرد - آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال‌خان بدست افتادند - سارنگ را بقتل رسانید - و کمال‌خان را در قلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و با وجود چنین فترت (۳) ملک اینها را بدست نتوانست آورد و حکومت الوس گکهران سلطان آدم برادر سلطان سارنگ داشت - و چون کار شیرخان سپری شد و نوبت بسلیم خان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ملک نمود - و سودمند نیامد و از غرائب آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد که ته زندان‌خانه را کاواک کرده و پُر از داروی تفنگ ساخته آتش دادند - قوّت آتش باروت (۴) زور آورد که خانه را از جای کنده و با زندانیان بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراگنده ساخت - کمال خان دران میان بود قادر پُرکمال او را ازین آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانهٔ که او بود دودے ازان آتش نرسید و چون سلیم خان برین حراست ایزدی آگاه شد عهد گرفته او را خلاص ساخت - و ازان وقت سلطان آدم عمّ او استیلای مطلق در ولایت خود یافت - و او روزگار بناکامی میگذراند - تا در اوائل اورنگ‌آرائی حضرت شاهنشاهی خود را بستهٔ فتراک دولت ابدپیوند ساخت - و عمرے کمر اخلاص بسته عرضهٔ جان سپاری پیمود *

چون شرح ناکامی خود معروض داشته التماس موطن قدیم خود نمود حکم گیتی‌مُطاع از مطلع عدالت پرتو صعود یافت که ولایت گکهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرّف خود داشته

---

(۲) در [چند نسخه] عوارف (۳) نسخهٔ [ا] فترات - و نسخهٔ [ب] قرب - و در [بعضے نسخه] قوت و نسخهٔ [ط] قدرت (۴) در [بعضے نسخه] بارود - و هر دو آمده است *

و اکنون سلطان آدم دارد) دو بخش ساخته یک[۲] بخش باو مسلّم دارند - و بر دیگرے کمال‌خان متصرّف گردد - و باین مضمون مناشیر سعادت بخان[۳] کلان و میر محمّد خان و مهدي قاسم‌خان و قطب‌الدّین محمّد خان و شریف خان و جان[۴] محمّد خان بهسودي و راجه کپوردیو[۵] و راجه رام‌چند (که جایگیر در پنجاب داشتند) شرف ارتفاع یافت - که اگر سلطان آدم درین حکم نایستد[۶] افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته پاداش نافرماني در کنار آن بیدولت نهند - تا عبرت جمیع صحرا پروردان وحشي‌سرشت گردد - کمال‌خان به نیل منتهای آمال از عتبهٔ علیّه به پنجاب آمد اُمرای عظام بر طبق فرمان اقدس بسلطان آدم گذارش حکم عالي نمودند - آدم و پسرش لشکري نام (که حلّ و عقد کار و بار پدر بدست او بود) سر از اطاعت حکم جهان‌آرا پیچیده عذرهای بد تر از گناه در میان آوردند - و راضي نشدند که ازین تسلّط مستعار اندکے فرود آیند - و کمال خان نیز بملک موروثی خود کامیاب گردد - اُمرا از فرط احتیاط صورت حال بدرگاه گیتي‌پناه معروض داشتند مجدّدًا منشور عدالت مُعنون بطُغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبهٔ اوّل رابطهٔ عبودیت گسسته انقیاد ننموده بود باوجود آن ازانجا که مشمول[۷] عنایت پادشاهي ست اگر نیمے از ولایت را به برادر زادهٔ خود گذارد نیمهٔ دیگر را باو گذارند[۸] - و اگر همچنین بر نافرماني ثابت‌قدم باشد تادیب او نموده کمال‌خان را بر تمامی آن ولایت متمکّن سازند - چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج قاهره نهضت نموده بولایت گکهران درآمد - آدم همچنان بر سر جبل ایستاده در مقام مدافعهٔ عساکر اقبال شد - و در حوالی قصبهٔ هیلان جنگ عظیم در پیوست - و همچنانکه (جرأت و جلادت در سرشت طبقهٔ گکهران مرکوز[۹] است) قتال و جدال دست داد - امّا ازانجا (که همواره تائیدات ازلي قرین موکب اولیای دولت ابد پیوند است) شعشعهٔ تیغ نصرت‌نیام زنگ‌زدای معرکهٔ ظلام گشت و آن وحشي‌نژادان سباع‌منش صحرای هزیمت طي کردند - و باقبال شاهنشاهي فتحے (که طراز فتوحات عظیمه تواند بود) روی داد - سلطان آدم بدست هزبران عساکر والا دستگیر شد - و لشکري پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - و چند گاه از خیل گم‌گشتگان بود - در اندک فرصتے او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامی ولایت گکهران (که هیچ یکے از فرمان‌روایان هندوستان تسخیر ننموده بود) بهمّت والای قلیلے از اولیای دولت قاهره مسخّر شد - و بموجب منشور اقبال (که بتازگي رسیده بود) اُمرای عظام تمامی ولایت گکهران را بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ج] یکے باو (۳) در [بعضے نسخه] بخان کلان میر محمد خان (۴) نسخهٔ [ب ي] خان‌محمدخان (۵) نسخهٔ [ی ط] کنور (۶) در [اکثر نسخه] بایستد (۷) در [اکثر نسخه] شمول عنایت (۸) نسخهٔ [ح] واگذارند (۹) در [چند نسخه] مذکور است *

باستقلال متمکّن ساختند - و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند - کمال‌خان ازانجا (که در ثبات عقیدت و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود) بدولتی (که در خیال او نمیگذشت) کامیاب شد لشکری را بجائی (که قدم باز پس آمدن نبود) فرستاد - و سلطان آدم را مقیّد نگاه میداشت تا حیات طبعی سپری کرد - اگر حکم پادشاهی را (که هرائینه از واردات سماوی‌ست) گردن می‌نهادند باین روز بد گرفتار نمی‌گشتند - و اگر بنصفی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کُل مبتلا نمی‌شدند از شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی (که مرآت حکم الٰهی ست) اساس زندگانی خود و خان و مان برباد دادند *

و از سوانح آنکه خواجه معین[۳] بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده به بساط بوس شاهنشاهی استسعاد یافت - الْمِنّة لله که بمیامن اقبال روز افزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز (چنانچه آثار افزونی دولت و گشادی ملکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها وارزانی نرخها بظهور می‌آید[۴]) طبقات طوائف (از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملّا و درویش و سایر اقسام انام) از هفت اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کامروای صورت و معنی میگردند[۵] - ازانجمله دربنولا از حدود کاشغر سلالهٔ اصفیا خواجه معین آمده بوصول بساط اقدس مشرّف شد - خواجه پسر خواجه خاوند محمود است - و خواجه خاوند محمود پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند - و پسر بیواسطهٔ هدایت مآب ناصرالدّین خواجه عبیدالله اند - و خواجه خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بمزیّت کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود - و در ایّام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه قدم در غربت نهاده بپای همّت سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت - و بعد از استفادهٔ[۶] علوم حکمیّه در حوزهٔ درس علّامهٔ الزّمانی مولانا جلال الدّین محمّد دوّانی بسمرقند معاودت نمود و در فتراتِ ماوراء النّهر بجانب ترکستان و مغلستان رفت - و در زمان طلوع نیّر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی از طرفان بکاشغر آمد - و ازانجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدارالخلافهٔ آگره رسید - و بتوقیر و تعظیم پادشاهی صدر نشینی محافل قدس گشت - و در ایّام تفرقهٔ هندوستان بکابل آمده اقامت فرمود - خواجه را دو پسر بوده است - یکی خواجه قاسم - و دیگری خواجه معین - و خواجه معین در ایّام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزّز و موقّر بود - و عبدالرّشید خان بن سلطان سعید خان رود خانهٔ سنگ یشب (که بسنگ یشم مشهور است) بخواجه تکلّف[۷] نموده بودند - و خواجه (چون اعتبار پسر خود را میرزا شرف‌الدّین حسین از اندازه بیرون شنید)

---

(۲) نسخهٔ [ح] و از سوانح این ایام آنکه (۳) در [بعضی نسخه] معین الدین (۴) نسخهٔ [و ح ی] نمی آمد (۵) نسخهٔ [ی] میگردیدند (۶) در [بعضی نسخه] استفاضهٔ (۷) در [اکثر نسخه] تکلیف *.

درین سال عزیمت حج را وسیلهٔ زیارت کعبهٔ آستان مقدّس ساخته متوجّه ممالک هندوستان شد و میرزا شرف‌الدّین حسین از ناگور (که از جملهٔ جایگیر او بود) باستقبال شتافت - و همراه پدر بدرگاه معلّی متوجّه گشت - و چون بحوالی دارالخلافهٔ آگره رسید بموجب اشارهٔ والا اکثر اُمرا باستقبال خواجه رفتند - و چون بشهر نزدیک آمد حضرت شاهنشاهی نیز بنفس نفیس بقصد پیشواز برآمدند - و خواجه را ازین اجلال و اکرام کامیاب سرور ابدی ساختند - و بعزّت تمام بدارالخلافه آورده بورود منازل احترام فرمودند - و بمکارم شاهنشاهی مراسم درویش‌نوازی بتقدیم رسید - و خواجه نفائس امتعهٔ خطا و کاشغر بنظر اقدس درآورد - مدّتے پدر و پسر بشمول[۲] عواطف قرب کامران بودند *

و از سوانح عبرت افزا فرار نمودن میرزا شرف الدّین حسین است از درگاه گیتی پناه - قاعده ایست قدیم که بزرگان الٰهی و فرمان‌فرمایان دیده‌ور دل درویشان و درویش‌نژادان را بانواع تفقّدات بدست آورده‌اند - و این قسم سلوک را (که هم بپوش داروی مرد افگن است - و هم نوش داروی اهلیّت) گاه بملاحظهٔ انتساب آبای کرام این مردم و گاه بواسطهٔ عیار گرفتن جوهر حقیقت خود شان نسبت باین طایفه ظاهر ساخته‌اند - و اگر بدیدهٔ انصاف نظّارگی شوند بر هوشمندان آگاه دل هویدا گردد که عنایات و مراحم شاهنشاهی (که به نسبت این پدر و پسر بظهور آمده) هردو امر مذکور منظور نظر دور بین بوده است - و لهٰذا در اندک فرصتے انجمن‌آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدّین حسین برداشتند - و حقیقت بےحقیقتی و بےجوهری او بر عالمیان بظهور پیوست - و چون ایزد جهان[۳] پرور میخواهد (که ساحت این دولت ابدقرین را از تیره درونان بد نیّت پاک ساخته بوجود مخلصان پاک‌عقیدت آرایش دهد) نقشے (که بهزار تدبیر نگاشتهٔ لوح وجود نشود) خود بآسانی صورت می بندد - و اصحاب نفاق بپای کوشش خود از عتبهٔ اقبال رفته دولتبار میزنند - ازانجمله حال خسران‌مآل میرزا شرف الدّین حسین است که از بادهٔ مرد افگن دنیا ثبات پائی نورزیده ازجای رفت - و خیالات جنون و اندیشهای مالیخولیا در سرش افتاد - و بتاریخ بیست و سیوم مهر ماه الٰهی[۴] بتوهّم محض و اقتضای خبث باطن (که طینتش بدان مجبول بود) از عتبهٔ قدسیّه (که ملاذ بزرگان هفت اقلیم است) گریخته بجانب اجمیر و ناگور (که بجایگیر او مقرّر بود) شتافت بعضے تاریخ این سانحه را ۹۷۰ شش صفر یافته بودند *

و چون این حرکت شنیع معروض بارگاه معلّی شد کمال تعجّب و استبعاد فرمودند - و هرچند (مذشای این توحّش و ترغّب از همدمان و همنشینان او استکشاف فرمودند) غیر از خبث درون و خبط دماغ امرے دیگر از پرده بیرون نیامد - مکرّر بر زبان حقیقت‌گذار گذشت ما ارادهٔ تربیت او

(۲) در [بعضے نسخه] مشمول (۳) نسخهٔ [ج] جهان آرا (۴) نسخهٔ [ج] الٰهی موافق سه شنبه ششم صفر *

بیش ازین داشتیم - امّا حوصلهٔ تنگ او تاب برداشت آن نیاورده زود از هم رفت - و عیار جوهر حقیقت او گرفته آمد - آنگاه صلاح‌دید ضمیر گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی چنان قرار یافت که یکی از خاصان بساط اعتماد را بر سرکار ناگور تعیّن فرمایند - که مبادا خواجه‌زادهٔ بدمست بی‌جوهر بهجوم خوشامد گویان خانه برانداز فتنهٔ دران ملک برپا کند - و غبار انگیز تفرقهٔ خواطر سکنهٔ آن ولایت گردد - و [چون پایهٔ قدر مخلصان افزودن اعلام دولت بلند ساختن است - و برانداختن سلسلهٔ کافر نعمتان فتنه اندوز پاس جمهور رعایا (که بدایع ودایع ایزدی اند) داشتن - بلکه آن سیه درونان تیره رای را شمع هدایت در شاهراه گذاشتن] حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ ذوالقدر را (که در پیشگاه بساط قرب معزّز بود - و بدقائق مزاج دانی و آداب خدمتکاری امتیاز داشت) پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب خانی مفتخر ساختند - و جایگیر میرزا شرف‌الدّین حسین را باو مکرمت فرموده گوش نصیحت نیوش او را بنصائح دولت آور خرد افزا پُر ساخته بجانب ناگور (که مقرّ و مقرّ میرزا بود) وداع فرمودند - و جمع از مخلصان صفاکیش[۲] مثل اسمٰعیل قلی‌خان برادرش و محمّد صادق خان و محمّد قلی توقبای و میرک بهادر و چندے دیگر از بهادران جان سپار را بکمک او نامزد ساختند - و حکم معلّی شرف نفاذ یافت که سهو و خطا لازم نشأهٔ بشری‌ست - اگر میرزا از خواب غفلت بیدار شده از کردار ناهنجار خود خجلت زده باشد اورا مستمال الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدّس آورند - و اگر داعیهای مدبرانهٔ کافر نعمتانه داشته در خیال افساد باشد سزای او را در کنار او نهند - تا این معنی عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد - حسین قلی‌خان اهل و عیال خود را بقلعهٔ حاجی‌پور فرستاده آمادهٔ این خدمت عالی شد - و بآئین شایسته متوجّه ناگور گشت چون لشکرے مؤیّد باقبال رسیده آمد میرزای ادبار یافته را فرصت سرانجام فتنه (که اندیشیده بود) بدست نیفتاد - ناگزیر قلعهٔ اجمیر را به ترخان[۳] دیوانه (که از معتمدان او بود) سپرده بجانب جالور (که در تصرّف خود آورده بود) رفته انتهاز فرصت می‌جست - جنود دولت بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده پیشتر متوجّه شوند - ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد - و بعهد و قول داخل عساکر منصوره شد - حسین قلی‌خان قلعه را بمردم معتمد خود سپرده پیشتر روان شد شرف‌الدّین حسین میرزا (که دین و دنیا را پشت داده بود) رو برو ایستادن را بخود قرار نداده از ممالک محروسه بدر رفت - و ساحت آن ولایت از غبار او صاف شد - و قلعهٔ میرٹهه (که محکم ترین قلاع آنجا ست - و جیمل[۴] باستصواب میرزا آنجا می‌بود) نیز بدست حسین قلی‌خان افتاد و بموجب فرمان بادشاهی آن قلعه بجمال سپرد *

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] وفا کیش (۳) نسخهٔ [ح] بشیرخان (۴) نسخهٔ [اچه] جمیل . و نسخهٔ [ب] جمیل‌بیگ *

چون (خاطر اولیای دولت ابدپیوند نحوی از کار میرزا شرف الدّین حسین جمع شد) همّت در تسخیر قلعهٔ جوده پور (که مستحکم‌ترین قلاع آن ملک است) بستند - پوشیده نماند که رای مالدیو (که از اعاظم راجهای هند بمرتبه و جاه و افزونی نوکر و بسیاری ولایت ممتاز بود) جای نشست او این قلعه بود - و بعد از انتقال او از حصار هستی چندر سین پسر خرد جانشین او شده این قلعه را داشت آمرا رفته بمحاصرهٔ او پرداختند - و رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل معسکر اقبال شد و ازانجا باستلام عتبهٔ علیّه (که بوسه‌گاه سرافرازان آفاق است) سربلندی یافت - و معین الدّین احمد خان فرنخودی و مظفّر مغل و جمعی دیگر را همراه ساخته بکمک حسین قلی خان فرستادند - بتائید غیبی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد *

و از سوانح (۲) آنست که پایهٔ قدر خواجه مظفّر علی تربتی بخطاب مظفّر خانی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت - تفصیلش آنکه چون (بمیامن معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجّه و رزانت رای و متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسلهٔ ابدپیوند سلطنت انتظام تازه گرفت - و خلاصهٔ امور جهانبانی و نقاوهٔ مهام جهانگشائی سامان و سرانجام یافت) باوجود کمال دریافت مزاج روزگار و جامعیّت مراتب کونی و الٰهی و عدم ملال در اشتغال بمهمّات صوری و معنوی و نا احتیاج‌مندی بوزیر و وکیل بجهت پرده گزینی و اختیار رسم پیشینیان (که سرمهٔ چشم عوام است) و بجهت دوربینی و مزید احتیاط رای جهانگشای ممالک آرا مقتضی آن گشت که مسند والای دیوان (۳) بوجود مردی اخلاص‌نهاد خدمت دوست معامله دان مزیّن گردد - تا ذات مقدّس همچنان در نقاب بی‌توجّهی (که بهین طرز عیار گرفتن جهانیان است) بوده مهمّات ملکی و مالی و تصرّفات فعلی و قولی بر سیاق حق و سباق صواب فیصل یابد - و ساحت ریاض ممالک محروسه از رشحات کلک کفایت رقمش طراوت پذیرد - و توجّه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوائل این سال الٰهی برای این کار بزرگ خواجه مظفّر علی تربتی را برگزیده زنگ زدای جوهر استعداد او شد - خواجه برجوع این خدمت سربلندی یافت - و متّکای دیوان بوجود او آرایش گرفت - و خطاب مظفّر خانی نیز پیرایهٔ این منصب والا گشت - و او شکر این نعمت جلیل را در خور استعداد خود آماده گشته در لوازم درایت و کفایت کارپردازیهای نمایان بظهور آورد - و در ترویج معمور آباد خزانه (که راس المال سلطنت است) و ترفیه احوال رعیّت و انتظام سپاهی (چنانچه مکنون ضمیر قدسی بود) اهتمام شایسته بتقدیم رسانید - و از نیکو خدمتی مهمّ وزارت او برتبهٔ امارت کشید - و بوفور درایت و شجاعت صاحب سیف و قلم شد - خواجه ملازم بیرام خان بود - در هنگام تفرقهٔ او درویش اوزبک

---

(۲) نسخهٔ [ح] و از سوانح دولت افزای این سال سعادت طراز آنست (۳) نسخهٔ [ب ح] دیوانی *

خواجه را مقيّد ساخته بپايهٔ سرير اعلى فرستاد - هرچند (كوتاه بينان روزگار در نابود ساختن خواجه بدلائل و براهين اهتمام داشتند) امّا آنحضرت (كه جوهر شناس نقود انساني اند) در خواجه استعداد كار در يافته جان‌بخشي فرمودند - و چندگاه عمل‌داري پرگنهٔ پرسرور باو مفوّض شد - و از حسن كفايت بمرتبهٔ ديوان بيوتات رسيد - و ازانجا باين مرتبهٔ عالي استسعاد يافت - بنازم جوهر شناسي ناقد دوربين را كه از خاكستان لعل و ياقوت بيرون مي‌آرد - و آنرا پيرايهٔ بخت (۲) دولت ميسازد ●

آمدن شاه ابوالمعالي بار ديگر - و فتنه‌انگيزي نمودن و آوارهٔ صحراى ادبار شدن

چون ايزد جهان‌آرا ميخواهد (كه عظمت صوري و شوكت معنوئ خديو زمان را خاطر نشان خرد و بزرگ گرداند - و پايهٔ اعتلاى اعلام دولت روز افزون او را ارتفاع آسماني بخشد - تا هم نشأهٔ ظاهر سرانجام دلپذير يابد - و هم گمراهان بادية ضلالت اهتدا بشاهراه سعادت يابند) لاجرم پيشتر ازان بدخواهان اين دولت را بگو نيستي و نشيب زبوني درآورد - و چون (افسر آراى سلطنت را معدن مروّت و مردمي گردانيده از استلذاذ عفو جرائم خوش‌وقت دارد) ناگزير بمقتضاى قدرت كامله بدانديشان دولت خدا داد را باهتمام خود شان در گرداب هلاكت و موج‌خيز شقاوت اندازد - و مصداق اين سرّ بديع (كه جز دانا بآن پي‌نبرد) حال خسران‌مآل شاه ابوالمعالي ست - كه نه حد مرتبهٔ خود مي شناخت و نه قدر عفو پادشاهي ميدانست - نه دل اخلاص‌گزين داشت و نه عقل معامله دان ●

در وقائع سابق گذارش يافت كه اين بدمست تيره راى مكرّراً مصدر اعمال ناشايسته شد و بمقتضاى مكارم ذاتي شاهنشاهي از كشتن نجات يافته مشمول عواطف گشت - و بجهت اصلاح حال او و آرامش خلائق او را بمكّهٔ معظّمه فرستادند - درينولا از اماكن شريفه (كه بايستي حسنات تحصيل كردے) شرارهٔ شرارت را در خرمن اعمال اندرخته و مورد سيّآت گشته باز باانديشهاى نادرست بممالک محروسه (كه بانوار عدالت حضرت شاهنشاهي منوّر بود) روى آورد - و بخيال فتنه‌انگيزي و فساد طرازي در گجرات توقّف ناكرده بسمت آگره و دهلي روانه گشت - و چون بجالور رسيد ميرزا شرف‌الدّين حسين را (كه ادبار يافتهٔ دين و دولت بود) دريافته در فناى خود تيزتر شد - و در تخيّل باطل سري و سركشي بيشتر اهتمام نمود - و شرف‌الدّين حسين ميرزا با او هم عهد و پيمان گشته تا سه‌صد كس خوب خود را همراه او ساخت (مثل بار علي بلوچ و ميرعلي كولابي) كه رفته درميان ولايت شورے و آشوبے انداخته فتنه برپا كند - و قرار داد كه اگر در همين جا مهم پيش رفت من هم

---

(۲) در [چند نسخه] بخت و دولت ●

خود را میرسانم - و اگر اینجا کارے از پیش نرود خود را بکابل رساند - و آن حدود را مامن خویش دانسته فرصت‌جوی شود *

شاه ابوالمعالي ببطلان ذاتي و اغوای شرف‌الدّین حسین میرزا متوجّه حاجي‌پور شد - که عیال حسین‌قلي‌خان و سایر اُمرا آنجا بود - چون بحوالی حاجي‌پور رسید قابوی دست‌برد نیافت چه احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلي‌خان بموجب رخصت درگاه معلّی از عقب آنجا رسیده بودند - و این جوان پریشان‌دماغ بخت برگشته چون از حاجي پور مایوس شد عنان فتنه بجانب نارنول تافت - و دران هنگام نارنول از تغیر خالصهٔ شریفه بشجاعت خان مقرّر شده بود و قویم خان پسر او حکومت آنجا داشت - و میرگیسو عامل خالصه در صدد آن بود که جزوي خزانهٔ پادشاهي را (که آنجا بود) برداشته بدرگاه معلّی آید - و بواسطهٔ اختلاف گماشتگان معزول و معزول لوازم احتیاط از دست داده بغفلت میگذرانیدند - تا آنکه صبحے (که ناظمان مهمّات آنجا در خواب غفلت بودند) آن کافر نعمت با چندے از اوباش رسیده آمد - قویم را همّت یاوري نکرد - و عار گریختن بر خود پسندید - و میرگیسو توفیق جان‌نثاري نیافته گرفتار شد - جزوے از نقود بدست آن مُدبران قلّاب افتاد - و شهر را نیز غارت کردند - و حسین قلي خان چون از آمدن این بدمست آگاه شد صادق خان و اسمٰعیل‌قلي‌خان و جمعے را باستعجال روانه ساخت - که مبادا آسیبے باغرق[۲] او (که در حاجي‌پور است) رسد - فرستادها باهتمام خود را چون بحدود حاجي‌پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت‌برگشته بجانب نارنول شتافته است - بآن صوب متوجّه شدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ خبر فوج منصور شنیده خود را بمعسکر اقبال رسانیدند - و چون بدوازده کروهی نارنول رسیدند خانزاده محمّد برادر ابوالمعالي (که اورا بزبان عامّهٔ شاه لوندان میگفتند - و از جایگیر خود برآمده بدیدن برادر میرفت) دوچار شد - و این طور صیدے در بید ارلیای دولت درآمد *

شاه ابوالمعالي رسیدن بهادران نصرت‌قرین شنیده از نارنول فرار نمود - دلاوران باد صولت کوه صلابت تیزتر راندند - چون بمقام دهرسو رسیدند دو شتر بار زر سفید (که از عقب آن سیه‌بخت میبردند) بدست مردم اسمٰعیل‌قلي‌خان و احمد بیگ افتاد - و میان قلقچیان زر دست بر سر آن نزاع شد - و بآن کشید که میان صاحبان ایشان گفت و گوئے پدید آمد - و چون درین روز راه بسیار رفته بودند در قصبهٔ دهرسو فرود آمدند - و احمد بیگ و اسکندر بیگ بواسطهٔ غبار خاطرے (که طاري شده بود) پیشتر رفته منزل گرفتند - وقت سحر قدرے پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمٰعیل‌قلي‌خان بهمراهیٔ ایشان مقیّد نشده ایلغار کردند - بعضے از بدخشیان و جمعے از ماوراءالنّهریان

---

(۲) نسخهٔ [و] باغرق او *

عارِ بی‌حقیقتی و ننگِ بیوفائی را از تبه‌رائی گزیده اندیشهٔ غدرے بخود راه دادند - و دانا قلی نام حرامزمکے جدا شده بتعجیل پیش رفت - و خود را بابوالمعالی رسانیده کیفیتِ حال را خاطر نشان کرد - ابوالمعالی درمیانِ درخت‌زارے توقّف نموده انتهارِ فرصت مینجست - بمجرّدِ رسیدنِ این دلاورانِ حقیقت گزین از کمین‌گاه برآمده تاخت - و آن نفاق پیشهای بیوفا بموجبِ قرار دادِ خود بهم متّفق شده بروی صاحبانِ خود شمشیر کشیدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگی داده جمعِ کثیر را از مخالفانِ بداندیش بر خاکِ هلاک انداختند - و خود نیز شربتِ واپسین شهادت کشیده نیکنام ازل و ابد شدند - و شاه ابوالمعالی از آی آی عساکر قاهره رو بگریز نهاد چون در پرگنهٔ جهنجهون (۲) رسید شقدارِ آنجا دروازهٔ قلعه را بسته بمحاربه پیش آمد - و فدای راهِ نمک‌شناسی شد - ابوالمعالی ازانجا بحصارِ فیروزه آمد - بایزید بیگ ملازمِ منعم خان در حراستِ آن قلعه اهتمامِ مستحسن بجای آورد - و آن سگ دیوانه ازانجا هم خایب و خاسر شده بیراهه کابل‌رویه روان شد - درین اثنا موکبِ عالی حضرتِ شاهنشاهی برسمِ شکار در صحرای مقبرا (که در پانزده شاره کروهی دارالخلافهٔ آگره است) نشاط آرا بود که حقیقتِ آمدنِ شاه ابوالمعالی و کیفروی و بد کرداری او بعرضِ مقدّس رسید - درساعت جمعے از اُمرای عقیدت‌مند مثلِ شاه بداغ خان و تاتار خان و رومی خان را حکم فرمودند که سر در دنبالِ این بیدولت نهاده تا اورا بدست نیاورند پای ازتکاپوی باز ندارند - تا غبارِ فتنه یکبارگی بنشیند - و عالمیان بآسایش گرایند *

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی - و (۳) بچتر سعادت سایه انداختن بر ساحت آن شهر - و رسیدن خار چشم‌زخم بگلبرگ عنصر شاهنشاهی و بسهم سعادت‌قران گذراندن - و قرین صیانت ایزدی بودن

چون [در جمیع اطوار آرامش عام و آسایشِ عالمیان پیش‌دید ضمیر الهام‌پذیر (۴) حضرت شاهنشاهی ست - و خلاصهٔ نیّت در معاملات عرفیّه (مثلِ شکار و غیره) آنکه بر حقائقِ احوالِ خلائق بمداخلِ اصحابِ غرض و شوائبِ ارباب کذب و ریا آگهی یابند - و بمقتضای دولتِ بیدار لوازم پاسبانی (۵) جهانیان بروجهِ دلخواه صورت بندد] درینولا (که غبار انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامع اقبال رسید) روز آسمان بیست و هفتم دی ماه الهی موافقِ شنبه بیست و سیوم جمادی الاولی موکبِ گیتی گشای بجانبِ دارالملک دهلی نهضت فرمود - روز مار اسفند

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ط ی] جیجون - و نسخهٔ [ه] جهجهون - و نسخهٔ [ح] جهنجون (۳) نسخهٔ [د] بخیر و سعادت - و نسخهٔ [ط] و سایهٔ سعادت انداختن (۴) در [اکثر نسخه] پیوند (۵) نسخهٔ [ح] پاسبانی و جهانبانی بروجه *

بیست و نهم دی ماه مزبور[۲] موافق بیست و پنجم شهر مذکور[۳] آن بلدهٔ فاخره بنور مقدم شاهنشاهي فروغ آسماني يافت - و ابوالمعالي از فرسطوت شاهنشاهي و علوّ اقبال روز افزون اين دودمان عالي در هندوستان زياده برين قرار بفتنه‌انگيزي نتوانست داد - بار ادبار بكابل كشيد - و فتنه (كه برمد چشم بيدار شده بود) بخواب گران رفت - و جهانيان بدعاى دوام دولت روز افزون دست بدامان فلك زدند - چون (روزگار كج‌چشم در رواج باطل و رونق ناحق شناسان كمين‌جوى و فرصت طلب است) پيوسته بزرگان پاك[۴] سرشت و پاكان خدا شناس را ازان بانديش چشم زخمى رسد - و بحفظ الهي از مكاره آن محفوظ بوده سعادت ازلي در ترويج حق برغم بداندیشان اهتمام فرمايد - و سنّت[۵] الهي بران رفته كه هرگاه خواهند (يكى را بشاديهاى بےمنتها اختصاص دهند و بدولتهاى بلند و مرتبتهاى ارجمند ارتفاع بخشند) نخستين او را مورد اندوهے و مظهر دردے گردانند - تا شكر نعمتهاى ايزدي بهتر ادا نمايد - و آن غم سپند جمال جهان آراى او باشد و از ظلال اين معاني آنكه موكب حضرت شاهنشاهي در دارالملك دهلي نزول اجلال فرموده مسرّت پيراى خاطر اقدس بود كه روز بهمن دوم بهمن ماه الهي موافق چهار شنبه بيست و هفتم جمادى‌الاولى بزيارت مرقد منوّر شيخ[۶] نظام‌الدّين اوليا (قدّس سرّه) توجّه فرموده بودند - ازانجا مراجعت نموده رو بمخيّم اقبال داشتند - چون بچهار[۷] سوى شهر آن شهسوار دولت رسيد يكے از خون‌گرفتهاى كافر نعمت نزديك مدرسهٔ ماهم انگه ايستاده بود - چون[۸] ازان بدخواه بداندیش پيشتر توجّه فرمودند تير غدر از كمان فتنه پُركش[۹] كرده بجانب آن قبلهٔ عالم (كه پشت و پناه دولت و اقبال است) انداخت - چنانچه بر كتف راست آنحضرت رسيد - و قريب بيك وجب نشست - و غريو از نهاد زمين و آسمان برخاست - جانسپاران بر سر آن خطابين كج‌نظر ريختند - و ميخواستند كه تشخيص حال او نموده آن بيدولت را بخاك فنا نشانند - اشارهٔ عالي بنفاذ پيوست كه اورا زود از هم گذرانند كه مبادا جمعے از خانوادهٔ اخلاص را درين امر متّهم گرداند - در ساعت آن خون‌گرفته را پاره پاره ساختند - هرچند (خاطر اصحاب اخلاص بلكه دلهاى معامله‌دانان ظاهر بين شرحه شرحه شده در چاره‌سازي اضطراب داشتند) امّا آن پادشاه صورت و معني بر مسند وقار و تمكين بوده تسلّى بخواطر اخلاص‌نهادان ميفرمودند - و مقرّبان ركاب جاه و جلال باشارت معلّى تير را برآوردند - و از زبان اشرف شنيده‌ام كه ميفرمودند كه نخست چنان متخيّل شد كه مگر از بامے نا دانسته شخصے ريزهٔ

---

(۲) در [بعضے نسخه] مذكور - و در [بعضے] الهي (۳) در [بعضے نسخه] مزبور (۴) نسخهٔ [ه] پاك سيرت (۵) نسخهٔ [ج] مشيت (۶) در [چند نسخه] شيخ نظام اوليا (۷) نسخهٔ [ح] بچهار سوى شهر رسيدند يكے (۸) نسخهٔ [ح] همين كه ازان (۹) نسخهٔ [ح ط] پر كشش .

سنگ انداخته باشد - و بارجود چنین زخم کمال ثبات وزیده بدستور سابق برسمند گران رکاب سواره بدولتخانه توجّه فرمودند - و (چون حراست ایزدي و دعای مقبولان الٰهي حافظ و حارس بود) زخم کارگر نیامد - و جراحت قوي نیفتاد - حاذقان عیسی دم بچاره سازي و مرهم پردازي متوجّه شدند علی الخصوص خضرخواجه خان و حکیم عین الملک باهم اتّفاق نموده آن جراحت تازه را بخشک بند قرار دادند - هر روز فتیلهٔ تازه مي نهادند - تا آنکه در یک هفته روی باندمال و التیام نهاد و صحّت کامل بعنصر قدسي روی نمود *

و از غرائب امور قصّهٔ سگ پادشاهي ست - و آن ماده سگ بود مهوه نام - درین برآمدن از دارالخلافهٔ آگره در محلّ مقدّس میبود - از تاریخ سنوح این قضیّهٔ هایله آثار ملال و وحشت ازو بظهور مي آمد - و هنوز ازین قضیّه خبر نرسیده بود که آگاهي یافته خود را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن باز داشته بود - و مظهر چنین حقیقت و وفا گشته - آرے هرکرا نظر بر جمال جهان آرای این برگزیدهٔ جهان افتاده باشد امثال این امور ازو بدیع نیست - علی الخصوص از سگ (که بحقیقت و وفا مشهور آفاق است) چه دور باشد *

اگرچه (حضرت شاهنشاهي بمقتضای دوربیني و پرده پوشي فرصت آن ندادند که تشخیص حال این تبه کار نموده آید) امّا این قدر مشخّص شد که این بے باک آهنین دل از غلامان پدر شرف الدّین حسین میرزا بود - و قتلق فولاد نام داشت - و آن نمک بحرام او را از جالور باندیشهٔ تباه همراه شاه ابوالمعالي ساخته بود - و چون او ازهندوستان فرار نموده روانهٔ کابل رویه میشد این بے سعادت را باین کار فرستاد - و برای هلاک خود ناوک فتنه بر کمان قضا نهاده اسباب شقاوت ابدي سرانجام داد غافل ازین معني که هرکرا ایزد بنده نواز نوازد اندیشهٔ تباه بیدولتان را در سرادق صیانت او چه مجال گذار باشد - بلکه هرچه از بداندیشي بخاطر شان راه یابد وبال و نکال آن هم درین دنیا بآنها رسد و چگونه رسد که نه اثرے از ناموس و عرض گذارد - و نه قدرے از جان و مال و خان و مان را فرصت دهد - چنانچه دیده وران انصاف مند (که روزنامچهٔ سلطنت بے گزند این خدیو مقدّس مستبصرانه مطالعه کرده اند) حال مخالفان این دولت خدا داد را نیکو دانند - که چگونه مورد هزار گونهٔ بلا گشته بمغاک هلاک فرو رفته اند - اگر یک یک بشمارم دران باب کتابے علیحده باید پرداخت اگرچه درین شگرفنامه درهرجا ایمائے بحال این کور باطنان و مکافات اعمال شان رفته *

چون صحّت کامل وارد مزاج اقدس شد یازدهم بهمن ماه الٰهي موافق جمعه ششم جمادی الاخری موکب عالي بدارالخلافهٔ آگره نهضت فرمود - و بآهستگي منازل قطع میشد - با آنکه جراحت اندمال یافته التیام تمام حاصل شده بود بملاحظهٔ آنکه (هنوز قدرے روی زخم تازه بود - و تابي

حرکت سواری اسپ نداشت) بیشترے در سُکاس که کشتی برّ است آرام گرفته طیّ مراحل میفرمودند و چون ظلّ چتر نور پرورد برساحت حدود دارالخلافهٔ آگره شعشعه افزای شد عالمیان بفرق قدوم سعادت پیوند شاهنشاهي بتازگي جان تازه یافته بفرق اخلاص شتافتند - و بدولت استقبال فایز شده نثارها بر حواشی موکب عالي ریختند - و بر سلامت ذات معدلت سمات شکر مواهب الٰهي بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت در بیستم بهمن ماه الٰهي موافق یکشنبه پانزدهم جمادی‌الاخری بدولتخانهٔ مقدّس نزول سعادت فرمودند - و بداد ودهش اشتغال نموده و در مبانی سلطنت و رعیّت‌پروري قوانین مُتقنه نهاده جهان آرای بودند - و مستعدّان هفت اقلیم در نظر سعادت بخش شاهنشاهي از مکامن قوّت بموارد فعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزائي میگشتند - و سیه روزگاران مُدبر سزای خود یافته بکتم فنا مي‌شتافتند - و جهان از خس و خاشاک بی‌اعتدالان پاک شده اعتدال طبیعت بهار یافته بود *

آغاز سال نهم الٰهي از[۲] جلوس سعادت‌قرین شاهنشاهي
یعني سال آذر از دور اول

در قرب این هنگام (که از ورود موکب اقبال شاهنشاهي بمستقرّ خلافت گلستان روزگار بتازگي برگ و نوا یافته بود - و مزاج اقدس بر مرکز اعتدال آمده در نشو و نماي بهارستان عدالت توجّه داشت) بهار نشاط افزای در آمده تهنیت صحّت عنصر مقدّس رسانید - و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه از شب شنبه بیست و هفتم رجب (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یکم نیّر عالمتاب به بیت الشّرف حمل با هزاران سعادت تحویل نمود - و طبیعت عالم بطراوت تازه گرائید *

* شعر *

دوران ببهار رنگ و بو داد * گلدسته بدست آرزو داد
گل کرد بهار عشوه سازان * جوشید دماغ عشق‌بازان
سیراب هوا چو مغز دانا * دوران چو مزاج دل توانا
زان‌گونه در ابر دُرچکاني * کزمغز خرد چکد معاني

و از جلائل بخششهای والای حضرت شاهنشاهي (که در عنفوان این سال دولت افزا بظهور آمد) بخشیدن جزیه است در وسعت‌آباد هندوستان - اندازهٔ مقدار آن مبلغ را که تواند گرفت - چون نظر دوربین شاهنشاهي بر نظام عالم بود در امضای این حکم (که سرمایهٔ انتظام عالمیان تواند بود) توجّه موفور فرمودند - و با عدم خواهش اعیان روزگار و ظهور چندین منافع و گفتگوی بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ي] از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي *

از نامعامله‌فهم این فرمان معلّی تمشیت یافت - و ازین عطیّهٔ کُبری هزاران مهار و کمند برگردن‌کشان روزگار سرانجام پذیرفت - در زمان پیش (که منتظمان سلسلهٔ صورت تجویز این نمودند[۲]) بواسطهٔ آن بود که از معادات صمیمی دل در اهانت و قتل گروه مخالف بسته بودند - و برای انتظام ظاهری و برآمد حاجات خویش معارضهٔ آن مبلغ قرار داده جزیه نام نهادند[۳] - تا کامروای مقصود خویش گردند - و هم منفعتی[۴] حاصل شود - امروز (که از میامن فرط خیر اندیشی و وفور عاطفت والای فرمان‌روای زمان آنانکه در کیش دیگر اند چون یکجهتان یک‌دین[۵] از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته در ارتقای مدارج علیای دولت اهتمام دارند) چگونه این اصحاب تباین را (که اساس آن بمحض تقلید است - و ارادت و عقیدت دراینها[۶] نقد) بران[۷] گروه سابق (که عداوت جانی درمیان بود) قیاس نموده در قتل و اهانت این طایفه کوشیده آید - و نیز باعث عمده بر اخذ این‌وجه در زمان پیش فرط احتیاج منتظمان و معاونان بمصالح و اسباب دنیوی بوده - تا بدین روش وسعتی در معاش پدید آید - امروز (که هزاران گنج در خزینهٔ انتظام بخش جهان[۸] پدید است - و هریک از ملازمان عتبهٔ اقبال را غنائی و یسری عظیم حاصل) چگونه منصف دانای ممیّز دل بر گرفتن این مال نهد - و بصلاح موهوم بر فساد مجزوم اقدام نماید *

و از جلائل وقائع سزا یافتن ابوالمعالی ست - و شرح این واقعهٔ عبرت بخش دولت آرای آنست که [چون[۹] ابوالمعالی به نیّت تباه کابل روبه رفت - و عسکر منصور (که بتعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعیّن بود) از پنجاب گذرانده مراجعت[۱۰] نمود] این بی‌سعادت از حوالیٔ سند عرضداشتی (متضمّن نسبت توجّهات قدسیّهٔ حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی) بماه چوچک بیگم والدهٔ میرزا محمّد حکیم (که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می‌یافت) فرستاد - و شرح خسران احوال خود را ضمیمهٔ آن ساخته عریضه را باین بیت معنون گردانید * شعر *

ما برین در نه بی عزّت و جاه[۱۱] آمده‌ایم * از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

ماه چوچک بیگم بعد از اطّلاع بر فحوای عریضه در وادی او با مردم اعتمادی خود کنگاش نمودند جمعی کوته اندیشان ناقص تدبیر و صاحب‌غرضان بیدولت خیانت در مشورت نموده خاطر نشان بیگم کردند که شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمذ است - و فرمان‌روایان مغولستان و سلاطین کاشغر

---

(۲) نسخهٔ [ی] نموده‌اند - و در [چند نسخه] نموده بودند (۳) نسخهٔ [ح] نهاده‌بودند (۴) در [بعضی نسخه] و منفعتی نیز حاصل شود (۵) نسخهٔ [ح] هم کیش (۶) نسخهٔ [ی] درینها (۷) در [بعضی نسخه] بدان (۸) نسخهٔ [ب د ح] جهانیان (۹) نسخهٔ [ح] چون او به نیت (۱۰) نسخهٔ [د] معاودت (۱۱) نسخهٔ [ه] حشمت *

بآن سلسله پیوند کرده اند - لایق دولت آنست که چون او پناه باین دودمان عالي آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند - و سر رفعتش باوج عزّت و احترام رسانند بحدّیکه در نظرها عزیز و گران‌قدر شود - و صبیّهٔ شریفهٔ خود را (که همشیرهٔ میرزا محمّد حکیم است) بار نسبت کنند - تا او این خانه را از خود دانسته رونق و رواجي بخشد - و کارها را بر وتیرهٔ خیراندیشي و مصلحت گزیني از دغدغهٔ تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیّت و رفاهیت آورد - دلِ سادهٔ بیگم از سخنانِ فریبندهٔ این مردم برین اندیشهٔ نادرست مایل گشت - و کلمات ملائمت ترجمان در جوابِ شاه ابوالمعالي فوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند - و بے آنکه حقیقتِ حال بدرگاهِ حضرتِ شاهنشاهي عرضداشت نمایند از پیشِ خود با فخرنسا بیگم عقد نکاح صورت دادند - و آن سلالهٔ دودمانِ دین و دولت را بآن نادرست‌خوی بداندیش پیوند کردند - و به نتائج و ثمرات آن در اندک فرصتے گرفتار شدند - و در کمتر زمانے بیگم از شامتِ آن وصلتِ ناعاقبت‌بخیر نقدِ حیاتِ خود را از جیبِ بقا گم کردند *

و تفصیلِ این مقال آنست که ابوالمعالي (که همواره آثارِ کوته‌خردي و تنگ‌حوصلگي و سایرِ خصائلِ ناستوده از قبحِ شمائلِ او ظاهر بود) چون دران خانه صاحبِ اختیار و قدرت گشت در پیراهنِ حوصلهٔ خود نگنجید - و از مصاحبتِ اهلِ اغوا بمقتضای طینتِ اصلي و فطرتِ جبلّی خود خبث برخبث افزود - از بیگم و منتسبانِ آن‌سلسله اصلا حسابے نمیگرفت - و از نصائحِ گران‌مایهٔ بیگم پند پذیر نمیشد - و راتحهٔ حق‌شناسي و حقیقت‌وزي ازو بظهور نمي‌آمد - و بعضے مقتدانِ تیره رای مثلِ شگون پسرِ قراچه خان و شادمان (که سابقًا از بیگم رنجشے داشتند) درپنولا با ابوالمعالي پیوستند - و چنان وانمودند که تا بیگم در قیدِ حیات باشد ترا در امورِ ملک و تمشیتِ کار استقلال صورت نخواهد بست - و در اندک فرصتے مثلِ فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح و شاه رای اتکه ترا ضایع خواهند کرد - صلاحِ کارِ تو آنست که پای جرأت در میان نهاده پیش‌دستي کني - و میرزا محمّد حکیم را (که هنوز خرد سال است) موافقِ ارادهٔ خود نشو و نما دهي - تا همه کابلیان سرِ اطاعت بر خطِّ متابعتِ تو نهند - آن نکوهیده سرشتِ نا عاقبت اندیش گوش بسخنانِ بدآموز داشته باین چنین کارے نا پسندیده اقدام نمود - و کلیدِ عقلے که نداشت در تیهِ جهالت گم کرد - و خرمنِ حقوقِ این دودمان را بباد عقوق داد - و احسانهای تازهٔ بیگم را پشتِ پا زده بقصدِ خون (که بدترینِ انواعِ عقوق است) در کمین نشست *

الحاصل آن بیدولت شگون و قاضي زاده لقب خبیثهٔ ماوراء النّهررا با خود یارکرده روی بمنزلِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] مفسدان *

بیگم آورد - ابوالمعالي از راهے و آن دو بے‌سعادت[۲] از راهے دیگر بدرون خانه درآمدند - جماعهٔ از عورات دران خانه بودند - بغلطي بانوئے را خون ناحق ریختند - و چون ظاهر شد (که خطا کرده‌اند و بیگم نبوده اند) بار از پي تفحّص بیگم شده خود را بجانب ابوالمعالي کشیدند - و بقصد اتمام مقصود ساعي شدند - بیگم بر حقیقت حال آگاهي یافته در خانه بروی ظالمان بر بست - ابوالمعالي باتّفاق این دو بے‌سعادت در را شکست - و باندرون درآمده بیگم را بشهادت رسانید - و باین تیره‌رائي رایت[۳] ظلم بر افراشت - و این سانحهٔ عبرت بخش در اواسط فروردین ماه الهي موافق اواسط شهر شعبان بظهور آمد - و بعد از خونریزی بیگم بتفحّص میرزا محمّد حکیم شتافت - و او را از میان خرد سالان آورده[۴] در دیوانخانه پهلوی خود جای داد - و مردم درخانهٔ میرزا خواهي نخواهي پیش او رفتند - روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را (که پدر بر پدر درین دودمان عالي از امرای بزرگ بود - و درینولا بر درخانهٔ میرزا منصب وکالت یافته کارگذار مهمّات ملکي بود) و خواجه خاص ملک و بعضے دیگر را بقتل رسانید - و برادرش محمّد قاسم را مقیّد کرد - تردي محمّد میداني و باقي قاقشال و حسن خان و محسن خان برادر شهاب الدّین احمد خان با جمعے از ملازمان بیگم اتّفاق بر کشتن ابوالمعالي کردند - عیدی سرمست از میان این جماعت خبر بابوالمعالي رسانید او با موافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده آمادهٔ قتال شد - و آن غیرت مندان ازروی قدرت و استیلا از راه راست بقلعه درآمدند - و ازین جانب ابوالمعالي پیش رفت - و درمیان نقش جنگ نشست کشش و کوشش بسیار شد - و از جانبین خلقے بقتل رسیدند - و جماعت ابوالمعالي غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند - و شب پردهٔ ظلمت را بین الفریقین فرو هشته هرکدام را بجانبے متفرّق ساخت - قاقشالان بغوربند شتافتند - و میدانیان طریق میدان سپردند - و حسن خان و محسن خان روی بجلال آباد آوردند - محمّد قاسم برادر حیدر قاسم (که دربند بود) نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و حادثهٔ کابل و فتنه انگیزی آن بے‌دولت بمیرزا سلیمان رسانیده او را بآمدن کابل برانگیخت و میرزا محمّد حکیم باوجود خرد سالي از واقعهٔ والدهٔ خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیم دولتخواهان پنهاني کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده چاره جوی انتقام شد - و استدعای آمدن او کرد *

میرزا سلیمان بعد از اطّلاع بر حوادث کابل کمر عزیمت بسته سامان رفتن آن نشاط آباد (که همواره گرد طمع آن برباد میزد - و آرزوی حکومت آنجا پیش‌سپر اوهام و خیالات او بود) پیش دید همّت خود ساخت - و لشکر و حشم[۵] بدخشان جمع کرده باتّفاق حرم[۶] بیگم روی بکابل نهاد

---

(۲) نسخهٔ [ح] بے دولت (۳) در [چند نسخه] رایت ظلمت ظالم (۴) نسخهٔ [۵] بر آورده (۵) در [اکثر نسخه] حشر (۶) نسخهٔ [ا] حزم بیگم - و نسخهٔ [ی] خرم بیگم *

ابو المعالي خبرِ عزیمتِ میرزا سلیمان شنیده از جای رفت - و لشکر و احشامِ کابل جمع ساخت و میرزا محمّد حکیم را از بیخردي بخود متّفق انگاشته و دست‌آویز خود دانسته تهیّهٔ پیش رفتن نمود و پیش ازانکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش‌دستي کرده از شهر برآمد - و بکنارِ آبِ غوربند رفته و سرپل را گرفته بر ساحتِ انتظار نشست - و اران طرف میرزا سلیمان با لشکرِ بدخشان جلوریز بر سرِ پل رسید - و فریقین مقابلِ همدیگر فوجها ترتیب داده صفها آراستند - درخلالِ این حال فوجی از جماعتِ کولابیان از جانبِ میمنه سیاهي کرد - ابوالمعالي از سپاهِ کابل جمعی را بمدافعهٔ آن فوج روان ساخت - و بعد از درآمیختنِ مبارزانِ طرفین خبرِ شکستِ کابلیان بابوالمعالي رسید - او میرزا محمّد حکیم را در قول مقابلِ میرزا سلیمان نصب کرده خود بکمکِ هزیمتیان رفت - درچنین قابو مردمِ میرزا محمّد حکیم وقت را غنیمت دانسته جلوِ اسپِ میرزا را گرفته بآب زدند - و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند - و تمامیِ سپاهِ کابل بوقوعِ این حال پراگنده شده هرکدام رو بجانبی نهاد ابوالمعالي چون بار آمد و بر حقیقتِ حال آگاهي یافت از غایتِ حیرت و اضطرار[۲] دل از معاملهٔ جنگ برکنده راهِ هزیمت پیش‌گرفت - و بدخشیان بپایمردیِ همّت تعاقبِ او نموده در حوالیِ موضعِ چاریکاران بآن مُدبرِ بےباک پیوستند - و او را دستگیر کرده پیشِ میرزا سلیمان آوردند - میرزا سلیمان باستقبشارِ تمام با میرزا محمّدحکیم بکابل درآمد - و بعد از دو روز آن بےاعتدال را مقیّد و مسلسل پیشِ میرزا فرستاد - میرزا فرمود تا آن حرام نمکِ محق ناشناس را روزِ آرمزد غرّهٔ خُرداد ماهِ الٰهي موافقِ عیدِ رمضان بکمندِ مکافات از حلق برکشیده قصاص نمودند * شعر*

بچشمِ خویش دیدم در گذرگاه * که زد مرغے بجانِ مورکے راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت * که مرغے دیگر آمد کارِ او ساخت
چو بدکردي مباش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت را مکافات

در هنگامِ حلق کشیدن جوهرِ ذاتِ ناپاکِ او بظهور آمد - و عجز و زاري پیش آورد که شاید بهزاران خواري و نگونساري بچند روزهٔ زندگاني (که بد تر از مردن باشد) کامیاب گردد - امّا بغیر از ظهورِ جوهرِ بےجوهري امرے دیگر بران مترتّب نگشت - و قالبِ ناپاکِ او را بشفاعتِ بعضے عزیزان در حوالیِ مرقدِ غفران قباب خانزاده بیگم و مهدي خواجه مدفون ساختند - لله الحمد که عالم از وجودِ خبیثِ او پاک شد - و بپاي سعي و اهتمامِ خود بگو هلاکت شتافت - هرکه قدرِ نعمت نداند و کفرانِ نعمت کند اورا باین مذلّت و هوان نیست و نابود گردانند - اگر از چنگالِ اولیاي دولت بدر رود متصدّیانِ اقبال مخالفان را برو گمارند - تا بجهتِ عبرتِ هوشمندان دمار از روزگارِ او

---

(۲) نسخهٔ [ج] اضطراب *

برآرند - بعد ازان میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمّات کابل و تربیت میرزا محمّد حکیم شده کسان ببدخشان فرستاد - و صبیهٔ خود را بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا درآورد - و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جاگیر کرد - و امّیدعلي را (که از اعیان اُمرای او بود) بوکالت میرزا محمّد حکیم تعین نموده محلّ اعتماد خود ساخت - و خود به بدخشان مراجعت نمود - حرم بیگم بجد برد که میرزا حکیم را همراه ببدخشان برد - و کابل را به بدخشیان سپارد - میرزا سلیمان این معني را قبول نکرد - که عجالةالوقت صورت نیکنامي ندارد - بمرور ایّام صورت داده خواهد شد - سه حصّهٔ ولایت کابل را بمردم خود جاگیر کرد - و جاهای چیده را بآنها داد - و یک حصّهٔ زبون بمیرزا حکیم و کابلیان مقرّر ساخت - و این معني را توطیهٔ گرفتن کابل دانست *

فتح ولایت گذهه‌کتنگه به تیغ همت خواجه عبدالمجید آصف خان

خواجه عبدالمجید آصف‌خان اگرچه تاجیک[۲] بود و از طبقهٔ اهل قلم امّا باعتضاد این دولت ابدقرین کارها ازو بظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهادند - ای هوشمند آنها (که تصحیح ذات بسلسله نمایند) بکار عامّه آیند - خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حال مي نگرند - و بمقتضای اعمال شایسته نیک ذات میگویند - و بالجمله آصف خان را از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بر دولت ابدقرین توفیقات الٰهي مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت گذهه باندک جولان اهتمام او میسّر شد - و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فسیح هندوستان ملکست که آنرا گوندوانه گویند - یعني جای‌آبادان شدن قوم گوند - و آن گروهے بیشمار اند - بیشترے در صحرا بسر برند - و همان‌جا توطّن گزیده در مآکل و مشارب و مناکح سرگرم باشند - و آن قومیست فروتر - اهل هند آن جماعت را زبون شمرند - و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق آن ولایت متّصل است برتن‌پور که از داخل ولایت جهارکهند است - و مغرب آن اتّصال دارد به رای‌سین که از مضافات صوبهٔ مالوه است - و طول آن صد و پنجاه کروه باشد - و شمال آن ولایت ملک پنّه است - و جنوب آن دیار دکن است - عرض آن هشتاد کروه باشد - و این ملک را ولایت گذهه‌کتنگه گویند - مملکتے ست وسیع - مشتمل بر حصون و قلاع منیع - محتوي بر بلاد و قصبات معمور - چنانچه ناقلان صحیح القول روایت کرده‌اند که هفتاد هزار قریه در ولایت گذهه آباد ان بوده - ازانجمله گذهه شهر کلان است - و کتنگه نام موضع بوده‌است - و آن ملک باین دو اسم مشهور گشته - و دارالحکومت آن بلاد قلعهٔ چورا گذهه است - والیٔ آن ولایت در زمان باستاني یکے نمي بود بلکه چندین راجها و رایان آنجا بسر مي‌بردند - و امروز (که آن ملک بواسطهٔ حوادث روزگار

(۲) در [چند نسخه] تاجک - و تاجک مخفف تاجیک که غیر عرب و ترک باشد *

بآن نظم و نسق نمانده) چندین راجه اند - مثل راجهٔ گڈهه - و راجهٔ کروُلا[۲] - و راجهٔ هریا[۳] - و راجهٔ سلواني و راجهٔ دانکي[۴] - و راجهٔ کتهولا[۵] - و راجهٔ مگدهه - و راجهٔ مندلا - و راجهٔ دیوهار[۶] - و راجهٔ لانجي - و بیشترے دران ملک پیادهٔ جنگي باشد - سوار کمتر - و از اوّل ظهور اسلام (که فرمان روایان والا شکوه تسخیر هندوستان کرده اند) بارجود امتداد عهد دولت ایشان طایر فتح هیچ یکے ازین تخت نشینان بر گرد شرفات آن قلاع متین و حصون رصین[۷] نتوانست پرید - و نعال سمند خیال این جهان گشایان در فضاي تسخیر آن ممالک نتوانست زمین سای شد - درینولا (که آصف خان جایگیردار سرکار گڈهه گشت و فتح ولایت پٹّه نمود) ایالت آن ملک بدُرگاوتي نام زنے (که مشهور براني بود) رسیده بود در شجاعت و تدبیر و سخا پایهٔ بلند داشت - و بوسیلهٔ این صفات گزیده تمام آن ملک یک قلمه ساخته بود - از مردم بارتوف (که آنجا بوده اند) شنیده ام که بیست و سه هزار موضع آبادان در تصرّف او بود - ازانجمله شقدار نشین او دوازده هزار موضع بود - بقیّه ایل و مطیع بودند - و کلانتران الوس غاشیه داري او میکردند - او دختر راجه سالباهن راجهٔ رائسه و مهوبه از قوم چندیل[۸] است و راجهٔ مذکور آنرا به پسر امن[۹] داس دلپت[۱۰] نام نسبت کرد - هرچند او از قوم امیل نبود لیکن (چون دولت صوري داشت و راجه سالباهن را روز بد پیش آمده بود) ناگزیر این نسبت تحقّق گرفت این امن داس را سلطان بهادر گجراتي (چون در فتح رای سین معارنت شایسته بجاي آورده بود) مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام[۱۱] شاهي امتیاز بخشیده بود - او پسر ارجن داس - و او پسر سنگین[۱۲] داس - و او[۱۳] پسر کهرجي[۱۴]ست - اگرچه از قدیم بزرگي در خانهٔ حاکم گڈهه بود لیکن جز اعتبارے نبود - این کهرجي بعقل و تدبیر از بزرگان دیگر آن ملک پیشکش گویان چیزے میگرفت - و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم آمد - و پسر او سنگین داس تدبیرات پدر را بکار برده رتبهٔ خود افزود و پانصد سوار و شصت هزار پیاده اورا جمع شد - و از قوم راجپوت بسیارے از سوار و پیاده نگاه داشت و او را دو مصاحب کارگذار دانشور بهم رسید - یکے از ذات کهرچلي[۱۵] از سُکّلي همیرپور - دوم از

---

(۲) نسخهٔ [د] کودلا - و در [بعضے نسخه] کردلا (۳) نسخهٔ [ی] هرپا - و در [بعضے کتاب] هرریا
(۴) نسخهٔ [ی] دامکي (۵) نسخهٔ [ی] کهولا - و در [بعضے کتاب] کهڈوله (۶) نسخهٔ [ي] دیوها
(۷) در [چند نسخه] حصین (۸) نسخهٔ [د ح] چندیله - و در [بعضے نسخه] جندیل (۹) در
[بعضے نسخه] آمن داس بالمد (۱۰) نسخهٔ [ه] دلیب (۱۱) در [بعضے نسخه] سنکرام - و در [بعضے]
شکرام (۱۲) در [بعضے نسخه] سکهین (۱۳) در [اکثر نسخه] و او پسر گورکداس - و او پسر کهرجي ست
(۱۴) نسخهٔ [ي] کرجي (۱۵) در [بعضے نسخه] کهرجي •

ذات پرهار - و بفروغ عقل شان ریاست عظیم آن ملک یافت - و بعد ازو حکومت آنجا به پسر او ارجن داس در چهل سالگي رسید - و بعد ازو بامن داس مذکور کلانی آنجا قرار گرفت - این امن داس بد ذات بد کردار حیله اندوز بود - همواره خلاف رضای پدر رفتے - و برای خود خسران ابدي سرانجام دادے - پدر بمقتضای حسن عطوفت اورا چند گاه محبوس داشت - و باز بعهد و پیمان برآورد - و آن بے سعادت باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت - و گریخته پیش برسنگهه دیو جدّ راجه رامچند راجهٔ پٹه رفت - و راجه اورا پسر خواند - و برسنگهه دیو بملازمت سلطان سکندر لودي مي آمد - اورا پیش بیربهان (۲) پدر راجه رامچند (که خرد سال بود) گذاشته متوجّه شد - او درانجا رشد ظاهري بهم رساند - پدر او ارجن داس چون ازین بیدولت ناخشنود بود ولي عهدی خود را به پسر میانی خود جوگي داس مقرّر ساخت - و او نسبت برادر کلان را منظور داشته قبول این معني نمیکرد - که باوجود برادر کلان این مهم بنام من شایستهٔ سعادت نیست *

امن داس بیدولت تیره رای از شنیدن آنکه (پدر پسر میانی را اعتبار میدهد) ایلغار کرده بدزدي در خانهٔ مادر خود آمده پنهان شد - و باتّفاق یکے از خواصّ راجه (که از قدیم باو نسبت داشت) شبے فرصت جسته قصد او کرد - و مردم هجوم کرده اورا مقیّد ساختند - و کس پیش آن پسر میاني فرستادند - او قبول این معني نکرد - که قصد برادر کلان خود (که بجای پدر است) از من نمي آید - و چون (۳) او خسران ابدي برای خود سرانجام داد روی اورا چه بینم - هرچند مبالغه کردند سودمند نیامد - و تجرّد گزیده راه صحرا گرفت - و آن دو مصاحب حقیقت اندیش بر جادهٔ وفا ثابت بوده اختیار ملازمت او نکردند - بلکه حقیقت حال را براجه برسنگهه (۴) دیو نوشته تحریض گرفتن این ملک کردند - راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیّت تمام بآن ملک رفت - و امن داس در شعاب جبال متحصّن شد - اگرچه تاب مقاومت راجه نداشت امّا چنان ظاهر ساخت که از نادانستگي و خبط دماغ قصد یک پدر کردم - اکنون به پدر دیگر چون محاربه نمایم - چون (راجه آن ملک را تسخیر نموده و کسان خود گذاشته مراجعت نمود) امن داس مذکور در اثنای راه با معدودے آمده ملازمت راجه کرد - و بعد از زاری بسیار راجه گناه اورا بخشش نموده همان ملک را باو سپرد - او همیشه گریستے - و از کار بد خود بر خود نفرین کردے - و معلوم نیست که این معني از ابلهٔ طرازی او بود - یا فی الواقع بر بدی خود آگاه شده پیش (۵) خدا و خلق

---

(۲) در [چند نسخه] پربهان (۳) نسخهٔ [ی] و او چون (۴) در [بعضے نسخه] نرسنگ دیو - و نسخهٔ [ع] هرسنگهدیو (۵) در [بعضے نسخه] پیش خلق *

شرمندگي ظاهر ميساخت - چون به نيستي خانه شقاوت نوبت حكومت به دلپت پسر او رسيد - او هفت سال سري (۲) كرده جهان را پدرود كرد - چنان معمول شد كه سنگرام را پسر نميشد از گوند داس كچهواهه (كه از ملازمان او بود) خواهش نمود كه زن تو چون حامله شود وضع حمل درون حرم (۳) من بكند - اگر دختر شود از ان تو - و اگر پسر شود آنرا بنام خود منسوب گردانم - و كسے برين سر اطلاع نيابد - گوند داس مذكور فرمان پذير گشت - و چون از زن او پسر بظهور آمد آنرا راجه به پسري خود برداشت - نام اورا دلپت نهاد - و راني دُرگاوتي را باين دلپت نسبت كردند و چون دلپت را عمر سپري شد پسر او بير (۴) ناراين پنج ساله بود - راني دُرگاوتي باتفاق ادهار كايتهه و مان برهمن اسم راجگي برو بسته معنوي بزرگي را خود متكفل شد - و در لوازم شجاعت و تدبير دقيقهٔ مهمل نميداشت - و بعقل دوراندیش خود كارهاى غريب كرد - با بازبهادر و ميانها (۵) اورا محاربات عظيم دست داد - و همه جا غالب آمد - تا بيست هزار سوار خوب در جنگها همراه داشتے - و تا هزار فيل نامي پيش او جمع بود - و خزائن راجهاى آن ملك بدست او افتاد - تير و بندوق خوب انداختے - و پيوسته بشكار رفتے - و جانوران شكاري را به بندوق زدے - و عادت او بود كه هرگاه شنيدے كه شيرے نمودار شده آب نخوردے تا او را به بندوق نزدے - و در بزم و رزم ازو در هندوستان داستانها ست - ليكن عيبے بزرگ داشت كه از هجوم خوشامد گويان بكامروائے صوري مغرور بوده لوازم اطاعت بعتبهٔ شاهنشاهي بجا نياوردے *

چون آصف خان ملك پنه را فتح كرد دُرگاوتي مذكوره هر لشكر و شجاعت و عقل خود مفتون بوده از چنين همسايه انديشه‌مند نبودے - آصف خان در ايام قرب و جوار ابواب ملائمت و موانست مفتوح داشته جريفان جاسوس نهاد و تاجران هوشمند بولايت او ميفرستاد - و استكشاف مداخل و مخارج آنرا بواقعي مينمود - و چون بر حقيقت وفور جمعيت از خزائن و دفائن آن عورت اطلاع يافت هواى كدخدائے آن مملكت در خيالش افتاد - و ميل آغوش عروس آن بلاد در خاطرش جنبيد - در بدايت حال بلهو و لعب پيش آمده دست بخط و خال شاهد ملك دراز ميكرد و شروع در تاخت و تاراج مواضع و قريات سرحد مينمود - تا درين سال بحكم شاهنشاهي با ده هزار سوار و پيادهٔ فراوان بعزم تسخير گذهه كمر عزيمت چست كرد - و محب علي خان و محمد مراد خان و وزير خان و بابای قاقشال و نظر بهادر و آن محمد و جمع كثير از جايگير داران آنحدود بامر عالي همراه او شدند - و راني مست بادهٔ غفلت بوده بكامراني بسر ميبرد - ناگهان خبر رسيد

---

(۲) نسخهٔ [و] سرداري (۳) نسخهٔ [ح] محل من (۴) نسخهٔ [ح ی] هرناراين (۵) نسخهٔ [ا] ميانها كه از قوم افغان اند او را *

که عساکر قاهرهٔ پادشاهي بدموه رسیده - و آن از شهرهاي معتبر ولایت اوست - سنگ تفرقه در هنگامهٔ غرور او افتاد - و لشکر او بجهت گردآوري و بمامفه رساندن میال خود متفرّق شد - و زیاده از پانصد کس پیش او نماند - بمجرّد استماع این واقعه راني از جرأتي که داشت متوجّهٔ عساکر منصوره شد - و از راه تهوّر که بیشتري از غرور خیزد کارزار را استقبال کرد - آدهار (که متکفّل اشغال حکومت او بود) از متفرّق شدن لشکر خود و فیروزي لشکر پادشاهي (چنانچه خیر اندیش دولت گوید) پرده از چهرهٔ سخن بر داشته گفت - راني جواب داد که این بوم زادگي لشکر از بیوفوعي تست - و من (که سالها ریاست این دیار کرده باشم) در حوصلهٔ فطرت من گریختن کي گنجد - مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است - پادشاه دادگر اگر خود میبود دیدن من صورتي داشت - اکنون آنمردم قدر مرا چه دانند - همان بهتر که بمردانگي فرو شوم - وتا چهار منزل روبروي لشکر منصور آمد - آصف خان (که بآن تندي و تیزي میرسید) دردموه توقّف کرد - با راني هم تا دو هزار کس فراهم آمد - اعیان دولت او متّفق شده گفتند که قرار داد جنگ مستحسن است - امّا سر رشتهٔ تدبیر از دست دادن نه از آئین شجاعت و فرزانگي ست - روزے چند در جاهاي محکم[۲] بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقهٔ لشکر ما بجمعیّت گراید - راني این سخن را استماع نموده متوجّهٔ درخت زار شده مغرب رویهٔ گدهه بر آمد - و بحسن تدبیر شمال رویهٔ گدهه بدرخت زار دیگر در آمده آهسته آهسته دران مفاور[۳] میرفت - تا آنکه بموضع نرهي[۴] که مشرق رویهٔ گدهه است رسید - و آن جائے ست که راه برآمد و درآمد او بس دشوار - از چهار طرف او کوهها سر بفلک کشیده - و آبے در پیش خود دارد گور نام - و یک جانب او دریاي خونخوار نربده میرود - و گریوه (که از گذشت آن آب واقع است - که بعد از عبور ازان گریوه بآن موضع رسیده- میشود) بس تنگ و هولناک است آصف خان (که خبر آي آي راني شنیده در دموه[۵] توقّف کرده بود) یکبارگي از راني بیخبر شد و هرچند بجست و جو کسان را فرستاد چون ملک غریب بود اطّلاع بر احوال او نیافت - آخر خود را بگدهه رسانیده مواضع و قریات را بعمل در آوردن گرفت - و چون از راني اطّلاع یافت[۶] جمعے را در گدهه گذاشته خود بدنبال او شتافت - چون خبر به راني رسید (که لشکر آمد) سران لشکر خود را طلبداشته مشورت نمود - که اگر جاي دیگر مصلحت میدانید تا فراهم آمدن لشکر آنجا بسر برده شود - و خاطر من خود خواهان جنگ است - تا چند پناه بدرخت خواهم برد - هر که

---

(۲) در [بعضے نسخه] مستحکم - و نسخهٔ [ح] محکم که داریم بسر باید برد و چندان (۳) در [بعضے نسخه] مغاور (۴) نسخهٔ [د] نري - و نسخهٔ [ي] بدهي (۵) نسخهٔ [و] دهوه (۶) نسخهٔ [ه] حاصل شد .

میخواسته باشد برود - رخصت است - که جنگ من شقّ ثالث ندارد - یا بعدم فرو رفتن است یا نصرت‌مند شدن : آخر همه مردم او (که تا پنج هزار کس جمع شده بودند) دل بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سرگروه را (که محلّ درآمد است) نظر محمّد و آق محمّد و جمع کثیر از بهادران بزور گرفتند - و ارجن‌داس بیس که فوجدار فیلان بود درانجا بمردانگی سفر عدم پیش گرفت رانی سلاح در بر و مغفر برسر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعدّ جنگ بآئین لایق آهسته آهسته می‌آمد - و بدلیران و دلاوران سپاه خود میگفت که تیز جلوی نکنید - و بگذارید(۲) که حریف درمیان آید - تا از هر طرف آمادهٔ جنگ شده لشکر را برداریم - همچنانکه اندیشیده بود بظهور آمد و جنگ عظیم درپیوست - و از طرفین بسیارے بخاک افتادند - تا سه صد مغل شربت خوشگوار شهادت مردانه در کشیدند - و رانی غلبه کرده تعاقب گریختها نمود - و از گروه برآمد - روز آخر شده بود اعیان ملک خود را طلبداشته مشورت نمود که صلاح چیست - هر کس در خور در یافت و مقدار مردانگی خود سخن درمیان نهاد - رانی گفت مناسب آنست که امشب بران لشکر شبخون آوریم - و کار او بسازیم - و اگر این‌را قبول نمی‌کنید همین‌جا که آمده‌ایم شب بروز آورده آمادهٔ جنگ باشیم - وگرنه صباح این(۳) سرگروه را آصف خان خود آمده خواهد گرفت - و به توپخانه استحکام خواهد داد - و کار آسان شده مشکل خواهد شد - رای هیچ‌کس بران قرار نگرفت - آخر موافقت جمهور گزیده از همان منزل که آمده بود برگشته رفت - و بپرسش ماتم‌رسیدهای خود پرداخت - و چون بخانه آمد به بعضے از پیچهتان خود اندیشهٔ شبخون درمیان نهاد(۴) - هیچ‌کس را همسر همّت خود نیافت - چون صبح شد همان‌طور (که رانی برای صایب خود در یافته بود) بظهور آمد - و آصف خان با توپخانهٔ خود آمده سرگروه را محکم کرد - عساکر منصوره درکوه درآمد رانی باستعداد جنگ بر فیل گران‌سر سبک‌پای سارمان(۵) نام (که سرآمد فیلان او بود) سوار شده برآمد - و بآرایش صفوف پرداخت - و فیلان مست را بهرجا در مقام خود باز داشته آمادهٔ پیکار گشت - بعد از القضای افواج کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید - راجه بیرساه(۶) پسر رانی (که اسم راجگی برو بود) حملهای مردانه نمود - و کارنامهای غریب بجای آورد - و شمس خان میانه و مبارک خان بلوچ(۷) دستبردهای دلیرانه کردند - تا سه پاس روز بازار زد و خورد بنوعے گرم بود که اگر بشرح وقوع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود - سرانجام راجه بیرساه فوج فیروزی‌مآثر را

(۲) در [بعضے نسخه] نگذارید (۳) نسخهٔ [ی] سر این گروه را (۴) نسخهٔ [ی] آورد (۵) نسخهٔ [و] رسامان - و در [بعضے نسخه] ساردان (۶) در [بعضے نسخه] پرساه - و نسخهٔ [ح] هرساه (۷) در [اکثر نسخه] نوغ *

برداشته در مرتبهٔ[۲] سیوم زخمي شد - رانی چون بر حالِ پسر آگاهي یافت بمردم اعتمادیٔ خود فرمود که اورا از رزمگاه برآورده بمامنی رسانند - فرمان پذیران او امتثالِ امر نموده اورا بگوشهٔ بردند - و بدین سبب جمعی کثیر از معرکه برآمدند - و فتورے عظیم باشکرِ رانی راه یافت - و زیاده از سه صد کس پیشِ او نماند - امّا در عزیمتِ رانی رهنے پدید نیامد - و همچنان بهادرانِ خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیرے از کمان‌خانهٔ قضا برشقیقهٔ راستِ او آمد - و او از روی جرأت آنرا بزور کشیده بیرون انداخت - و پیکانِ آن در درون ماند - و بر نیامد - و مقارنِ آن تیرے دیگر بر گردنِ او رسید - آنرا نیز بدستِ همّتِ خود کشید - و از افراطِ درد غشي برو استیلا یافت - چون رفته رفته بهوش آمد ادهار (که از قوم بکهیلا بشجاعت و یکجهتي امتیاز داشت) در پیشِ فیلِ او سوار بود اورا مخاطب ساخته گفت همگي نیّت در تربیت و رعایتِ تو آن داشتم که یک‌روز بکار آئي امروز آن روز است که مغلوبِ جنگ شده‌ام - مبادا مغلوبِ ناموس و ننگ گردم - و بدستِ مخالف درآیم - حقِّ نمک بجای آر - و بایں خنجرِ آبدار کارِ من بساز - دلِ یکجهتِ او برین سنگدلي قرار نداد - و گفت دستِ مرا کجا توانائی آنست که بایں‌کار پردازد - دستے (که عطایای ترا برداشته) چنین کارے دور از کار چون تواند کرد - از من این قدر میشود که ترا از معرکهٔ جانکاه بیرون برم - چه برینِ فیلِ باد رفتار اعتمادِ فراوان دارم - رانی از استماعِ این سخن (که از نرم دلي خیزد) برهم شده دشنام داد که بر من چنین عار مي پسندي - و خنجر کشیده کارِ خود ساخت و مردانه رختِ هستي بر بست - و جمعے کثیر از یکجهتانِ او درین وفاداري فرو شدند - خصوصاً کنور[۳] کلیان بکهیلا و چکرمان[۴] کهرچلي و خان‌جهان دکیت[۵] و مهارکهٔ[۶] برهمن بوفاداري نقدِ حیات را در کارِ صاحبِ خود صرف نموده بجهانِ عدم شتافتند - و فتحے بزرگ (که طرازِ فتحهای شگرف تواند شد) بظهور پیوست - و تا هزار فیل با غنائمِ نامحصور بدستِ اولیای دولت افتاد - هم مالِ موفور بدست آمد - و هم ملکِ وسیع داخلِ ممالکِ محروسه شد - مدّتِ حکومتِ رانی مذکور شانزده سال بود *

چون (برقِ حکومتِ رانی فرو نشست - و در عینِ حکومت رانی دستِ ادبار خاکِ فنا بر سرِ[۷] آن عورتِ والا نژاد بیخت) آصف خان بعد از دو ماه (که خاطر از میانهٔ ولایت جمع نمود) روی بتسخیرِ قلعهٔ چوراگدهه آورد - و آن حصار مملو بشرائفِ دفائن و نفائسِ جواهر بود - که

---

(۲) نسخهٔ [ح] در مرتبهٔ آخر (۳) نسخهٔ [ح] کیسوکلیان و چکربان کرجای (۴) نسخهٔ [چ د ه] چکربان (۵) نسخهٔ [چ د]] دکیت - و نسخهٔ [ز] وکهت (۶) در [اکثر نسخه] مهارک (۷) در [بعضے نسخه] بر سرِ آن والا نژاد *

عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند - و آنرا سرمایهٔ سلامت[۲] خیال کرده عاقبت همه باعث هلاکت و وخامت ایشان شد - سپاه نصرت آیات[۳] بعزم تسخیر آن حصار رزین کمر همّت بست - و در هوای آن خزائن دست از جان شسته در خدمت آصف خان شتافت پسر رانی (که از جنگاه برآمده بود - و دران قلعه تمکّن داشت) بآمدن عساکر اقبال بجنگ پیش آمد و باندک جنگی قلعه مفتوح گشت - و راجه مردانه فرو رفت - و بجهت انتظام مهم[۴] جوهر بهوج کایتهه و میان[۵] بهیکاری[۶] رومی را مقرّر ساخته بود - چه رسم راجهای هندوستان است که در چنین وقائع از چوب و پنبه و خس و روغن و امثال آن جائی تعبیه میکنند - و عورات را خواهی نخواهی آورده میسوزند - و آنرا جوهر نامند - این دو نوکر مخلص (که پاسبان ناموس بودند) این خدمت بتقدیم رسانیدند - و هرکه از کوته عقلی تقاعد مینمود بموجب رسم ایشان بهوج مذکور از هم میگذرانید - و از عجائب قدرت آنکه بعد از چهار روز (که دران محوطه آتش زده بودند - و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود) چون در آنرا گشادند دو کس زنده برآمد - که چوبے بزرگ حایل آنها گشته از آتش وقایت کرده بود - کملاوتي نام خواهر رانی - و دختر راجهٔ پرائذهه[۷] که برای راجه آورده بودند و هنوز باو نرسیده بود - این دو زن (که ازان طوفان آتش زنده برآمده بودند) بزمین بوس عتبهٔ شاهنشاهي آبروی دولت یافتند ۰

القصّه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصّع آلات و جواهر و آلاتي و هیاکل و تماثیل و اصنام مرصّع و مکلّل و صور جانوران (که بتمام از زر ساخته بودند) و دیگر نفائس و اجناس خارج از اندازهٔ حساب و قیاس بدست آصف خان و مردم او افتاد - و از راویان ثقات مسموع گشته که از جملهٔ اموال و خزائن چوراگذهه (که آصف خان تنها بران دست تصرّف یافته بود) صد دیگ پُر اشرفی علائي[۸] بود - و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطهٔ احصا و احصار بیرون بود - و چون [آصف خان را بمساعدت بخت بلند (که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهي بود) چنین دولتے روی نمود - و آنچنان مکنتے میسّر آمد - که صاحب خزائن و جواهر بیقیاس شد] رتبهٔ اعتبارش زیاده ازانچه در تصوّر گنجد بهم رسید - چون عقل درست نداشت این بادهٔ هوش ربا حوصلهٔ او را ظاهر ساخت - یکبارگي راه صواب گذاشته هیچ ازان نفائس اجناس و شرائف جواهر (که لایق قبول نظر گوهر سنج شاهنشاهي تواند بود) بمعرض ارسال نرسانید - و ندانست که این جواهر و آلاتي را اقبال نثار تارک دولت و افسر سعادت که ساخته

---

(۲) در [اکثر نسخه] استدامت (۳) در [کثر نسخه] رایات (۴) نسخهٔ [ه ط] مهام (۵) نسخهٔ [ه] مبین
(۶) نسخهٔ [د] بهکهاري - و نسخهٔ [ط] بهکناري (۷) نسخهٔ [ا د] بوراگذهه (۸) در [بعضے نسخه] اعلائي ۰

خود[۲] را درمیان دیده غبار ادبار بر فرق عزّت خود بیخت - و آن تیره بختِ نادان (که لوح خاطرش از نقوش اخلاص ساده بود - بلکه از رقوم انصاف حرفی بلکه نقطهٔ بران ننهاده) از جملهٔ یکهزار زنجیر فیل (که بدستش افتاده بود) همین دربست فیل برسم پیشکش بدرگاه معلّی فرستاد - دیگر همه نفائس و لطائف را خاک پوش کرده و بروسادهٔ حکومت[۳] کره و گذهه تکیه زده عمرے بغفلت میگذرانید - و حضرت شاهنشاهي بموجب همّت جهان‌بخش نظر بران اسباب نفرموده از خیانت او اغماض عین فرمودند - و (چون نهضت رایات جلال مرتبهٔ سیوم بقصد تادیب علي‌قلي خان زمان بصوب جونپور اتّفاق افتاد) آصف خان را بحضور اقدس طلب فرمودند - و او مفشور عالي را امتثال نموده متوجّه آستان‌بوس شد - و درحینے (که عرصهٔ جونپور مخیّم موکب منصور بود) سعادت استلام عتبهٔ قدسیّه دریافت - و تفصیل آن سانحه بجای خود رقم پذیر خواهد شد *

اظهار[۴] انوار مدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهي نسبت بخواجه معظم

اقتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم دهند - و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند - تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیّت نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند - و اگر عیاذاً بالله از بدمستي چنین امرے بظهور آید راست کرداران در رسانیدن آن مظلمه اندیشه‌مند نبوده در عرض احوال ستم رسیدها دلیري نمایند - لله الحمد که این سجیّهٔ علیا در فطرت ذات مقدّس شاهنشاهي بدان گونه است که قوّت بشري در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید - و این خصلت جهان پرور[۵] بے شایبهٔ تصنّع و مداخلهٔ ریا در نهاد اقدس ودیعت نهادهٔ دست قدرت است و طبقات عالم به پشت‌گرمی این شیمهٔ کریمه همواره در عافیت‌آباد مسرّت بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملات خود کامیاب امن و امان اند - در اوائل این سال الٰهي و اواسط (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یکم (که عنفوان زمان عدالت روائي - و عنوان دیباچهٔ داد دهي بود) خواجه معظّم (برادر اخیافی مهد مقدّس حضرت مریم مکاني بود) چون از نسبت معنوي رائحهٔ نداشت این نسبت صوري داروی بیهوشی آن بد مست بے‌اعتدال شده بارها خود را مصدر حرکات ناشایسته میساخت - در زمان سعادت آئین حضرت جهانباني جنّت آشیاني چون وقت مقتضی مدارا

---

(۲) نسخهٔ [ی] از کمال حرص و آز خود را (۳) در [بعض نسخه] حکومت گذهه تکیه زده (۴) نسخهٔ [ح] ذکر بے اعتدالی خواجه معظم برادر مهد مقدس حضرت مریم‌مکانی و ظفر یافتن علي قلي خان زمان است برفتح خان پتني در ولایت بهار (۵) نسخهٔ [و] پروري *

بود آنحضرت مراعات مهد مقدّس فرموده ازو میگذرانیدند - چنانچه در سال یورش بدخشان قصد خواجه رشیدي دیوان آنحضرت کرد - و به تیغ بی‌اعتدالي[۲] خون آن طور عزیزے ریخت - و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده بکابل آمد - و باز بشفاعت مقرّبان بساط اقدس بار یافت و مجدّدًا مصدر اعمال ناپسندیده شد - تا آنکه او را اخراج کردند - و بسفر حجاز شتافت - و شوارت بر شوارت افزوده باز بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بر روی کار آورد - روزے در دولتسرای شاهنشاهي (که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلک امرای عظام منسلک بود) بے جهتے جنگ کرد - و بتقریب حکایتے برسر او دوید - و اورا در مشت و لگد گرفت - و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدرشتي پیش‌آمده دست بکارد برد - و باز اورا اخراج کردند - و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بد خود روز و روزگار بد میگذرانید - و از بدخوئي و پریشان‌حالي آنجا نتوانست بود - روی توجّه بدرگاه گیتي پناه آورد - و در اوّل مرتبه (که دارالخلافهٔ آگره مستقرّ اورنگ خلافت شد) بدولت ملازمت سربلندي یافت - و بعنایت و رعایت ممتاز آفاق شد - و ازانجا (که نهاد او به بے‌اعتدالي سرشته بودند) بصد بے‌بائي و بے‌ملاحظگي سابق پرده گشای جوهر فطرت خود گشت - بیرام‌خان درین مقام بود (که اورا بولي بیگ بسپارد که از راه[۳] بکر بگجرات روانه سازد) درین اثنا تفرقهٔ او روی نمود - و خواجه بوسیلهٔ انتساب این دودمان قدسي رعایتهای عظیم یافت - امّا بدست خوی بد خود گرفتار بود - و بصد بے اعتدالی[۴] پیش زیست میکرد - تا آنکه روزے بي‌بي‌فاطمه (که اردو بیگی حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني بود و درسرادق آسمان‌مکان حضرت شاهنشاهي نیز پایهٔ اعتبار داشت - و زهره آغا دختر او در خانهٔ خواجه بود - و پیوسته از ناجنسي و بدخوئي در زندان بلا بوده آزار میکشید) بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد که بهرگنه رود - و دختر مرا همراه برد - و از بدخوئي و بدگماني (که در طینت اوست) قصد آن عفیفهٔ بیگناه کند - و مکرّر این حرف بر زبان آورده در دارالخلافه از معدلت شاهنشاهي اندیشه‌مند بوده مرتکب این امر نمیشد - اکنون (که اورا بجایگیر برد) حال چه خواهد بود - آنحضرت بر زاری آن عورت قدیم‌الخدمت ترحّم فرموده تسلّي‌بخش خاطر بیقرار او شدند - و بر زبان اقدس گذشت که ما بدولت عزیمت شکار داریم - بخاطر تو از راه خانهٔ خواجه خواهیم گذشت - و چون او بر سر راه آمده ملازمت کند نصیحت[۵] کرده عاجزهٔ ترا از بردن مانع خواهیم آمد - بعد از زمانے آنحضرت از ارک شهر بنهضت[۶] اجلال بر کشتي سوار شده از آب جون

---

(۲) در [اکثر نسخه] بے اعتدال (۳) نسخهٔ [ي ط] بهکر (۴) در [اکثر نسخه] پیش زیست

(۵) در [چند نسخه] نصیحت او کرده (۶) نسخهٔ [ي] نهضت اجلال فرموده برکشتي •

عبور فرمودند - و بجانب خانهٔ خواجه معظم با مخصوصی چند (که از بیست کس زیاده نبود) روان شدند - ازانجمله دستم خان و طاهر محمّد خان میر فراغت و قتلق خان و مقبل خان و شمال خان و پیشرو خان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب بودند - چون ناهمواری خواجه معلوم بود میر فراغت و پیشرو خان را پیشتر فرستادند - که خواجه را از مقدم عالي آگاه ساخته بشاهراه استقامت آورند - و دستم خان و مقبل خان نیز بعد ازان روان شدند که اگر خواجه بعادت خود در مقام دیوانگي باشد معاون طاهر محمّد خان شوند - آن دیوانهٔ بے اعتدال از طاهر محمّد خان و پیشرو خان شنوده (که حضرت باین روی آب گذشته اینها را فرستاده‌اند) بشورش درآمده میگوید که من پیش حضرت نمي آیم - و خشم آلوده متوجّه حرم‌سرای خود میشود - زهره آغا از حمّام برآمده در جامه‌خانه لباس تازه مي‌پوشید که خنجر کشیده کار آن عاجزهٔ حیا سرشت را تمام میکند و سرمایهٔ خسران ابدی خود سرانجام میدهد - و سر از روزن خانه برآورده جائیکه دستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود مي‌اندازد - و ببانگ بلند میگوید که من خون او ریختم - رفته بگو - دستم خان خنجر خونین را برداشته بحضور اشرف آورد - حضرت شاهنشاهي چون برین ستیزه آگاه شدند بسطوت قهر و صولت غضب جوشیده بدرون خانهٔ آن بے‌اعتدال درآمدند - و آن دیوانه شمشیر حمایل کرده و دست در قبضهٔ شمشیر زده رو برو پیدا شد - بندگان حضرت از قهرمان عتاب فرمودند که این چه روش است - دستے بر قبضهٔ شمشیر داري - اگر حرکت دهي دانسته‌باش که چنان بر سر تو خواهم زد (۲) که بپرواز آید - آن دیوانه صولت و عظمت شاهنشاهي را دیده دست و پا گم کرد و در سطوت پادشاهي فرو رفت - حاضران بساط معلّی آن دیوانه را مقیّد ساختند - و یکے از گجراتیان شمشیرے در کمر عقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود - آنحضرت از چشم و روی او دریافته بقتلق قدم خان فرمودند که بزن - آن دقیقهٔ شناس بیک حرف مکنون ضمیر اقدس را دریافته تیغ بسبک دستي زد که سرش از تن جدا شده بپای او هم آغوش شد - و آن قامت بے‌سر زمانے بر سر پا ایستاده بود - و خون سیاه از عروق گردنش تیزک میزد - آنگاه از خواجهٔ بے اعتدال پرسیدند که خون این عاجزه را بچه گناه ریختي - آن سفّاک بے‌باک زبان (۳) بسفاهت و هذیان برگشاد - تا آنکه بلکد و مشت اورا خاموش گردانیدند - و موی کشان و لکد زنان دریا رویه روان کردند - و دریای غضب آن محیط عدالت در جوشش آمد - بموجب حکم معلّی ملازمان او را (که همواره در بدمستي و آشفته‌دماغي هم‌کاسه بودند) دست و گردن بسته غرقهٔ گرداب مجازات ساختند

---

(۲) نسخهٔ [ا] که مرغ روح تو بپرواز آید (۳) نسخهٔ [د] زبان سفاهت‌بیان برگشاد - و عبارت نیک چنین است - زبان سفاهت بهذیان برگشاد *

و آن بدکردار بیدولت را هرچند در آب غوطه داده مي‌آمدند سخت‌جاني نموده از هرزه گوئي باز نمي‌آمد - و سبّ بزرگان دین را سرمایهٔ آزار خاطر پادشاهي دانسته دران اهتمام مینمود - هرچند یقین همه بود (که درین ورطات قهر بلطمهٔ موج فنا هلاک خواهدشد) امّا او از سنگدلي و سخت جاني زنده ماند - بمقبل خان پیغام سپردند - و او آن آشفته(۲)مغز را بقلعهٔ گوالیار فرستاده محبوس ساخت - و دران محبس مالیخولیا برو زور آورد - و بفساد دماغ از عالم رفت - و در ظاهر قلعه پشته‌ایست - آنجا مدفون شد - و ازانجا بده‌لي آوردند - سبحان الله زهے اقبال فتنه‌سوز و عدالت آشوب گداز - ازانجا (که منتهای نیّت حق‌اساس جز ظهور انوار عدل و نصفت و محو آثار ظلم و عُدوان امرے دیگر نیست) بمیامن این معني همواره دولت در روز افزوني و بخت در دولت افزائي‌ست *

و از سوانح دولت‌افزای این سال مسعود ظفر یافتن علي‌قلي خان‌زمان‌است بر فتح خان پنّي(۳) - و شرح این داستان آنست که فتح‌خان و حسن‌خان برادر او و ملّوخان و جمعے کثیر با لشکرے آراسته از قلعهٔ رهتاس فرود‌آمده ولایت بهار و بعضے از محالّ متعلّقهٔ خان‌زمان را در تصرّف درآوردند و پسر سلیم خان را (که آوازخان نام داشت) بسروري گزیده سر شورش برداشتند - خان‌زمان و دیگر امرای آنحدود (مثل بهادر خان و مجنون خان و ابراهیم خان) متوجّه اطفای نایرهٔ فتنه شدند چون افغانان پُر زور بودند خان‌زمان جنگ را صلاح ندیده کنار دریای سون محلّ اندهیاري(۴) باري قلعهٔ اساس نهاده استحکام داده بود - درینولا مولانا علاءالدّین لاري و ملّا عبدالله سلطان‌پوري و شهاب‌الدّین(۵)خان و وزیر خان از درگاه معلّی آمدند - چه رای جهان آرای شاهنشاهي اقتضای آن نمود که بنصائح ارجمند رهنمونی خان‌زمان بشاهراه سعادت نموده و بعواطف خسرواني اختصاص بخشیده در مسلک عقیدت راسخ گردانند - و سلیمان کرراني حاکم بنگاله (که خود را از منسوبان این درگاه ساخته بخان‌زمان پیوسته بود - و خطبهٔ شاهنشاهي خوانده) او را نیز مستمال الطاف بیدریغ گردانند - و اگر مصلحت وقت باشد بآستان‌بوس این درگاه (که اکسیر اهلیّت صوري و معنوي ست) رسانند این فرستاده‌ها درین قلعه بخان‌زمان رفته نوید عنایت رسانیدند - و بصورت و معني تقویت او نموده اورا در چنین اضطرار بفتح و نصرت مقرون گردانیدند - روزے این فرستاده‌ها پیش خان‌زمان نشسته بودند که افغانان تیره رای لشکرے آراسته و فیلان مست معرکه برهم زن را اعتضاد خود ساخته متوجّه قلعهٔ خان‌زمان شدند - و او فوجها آراسته معرکه آرائي میکرد که تهوّر نهادان بد سرشت مذکور در رسیدند

---

(۲) نسخهٔ [ي] آشفته مغز مغرور را (۳) نسخهٔ [د] پني (۴) نسخهٔ [ح] اندیاري - و نسخهٔ [ي] اندر ماري (۵) در [بعضے نسخه] شهاب‌الدین احمد خان *

و بمجرّد آمدن افواج خان‌زمان را برداشته درهم نوردیدند - و لشکر تمام گریخت - و افغانان بتاراج مذارن و محالّ ایشان مشغول شدند - درین هنگام (که کار برین نخوت‌مندان دشوار گشته بود) اقبال روز افزون شاهنشاهي حفظ انتساب صوری این گروه بدرگاه معلّی فرموده در بدائع‌نگاري درآمد *

و مجملے ازین نادره‌کاري آنست که خان‌زمان بامعدودے در پناه دیوار قلعهٔ خود در کمین فرصت بود که کارے بسازد - و یا گوشهٔ گیرد - حسن پتني بر فیل بخت‌بلند نام سوار شده باجمعے رو بروی شد - مردم فرار نمودند - او با چندے (که مانده بودند) قرار مردن بخود داده بیکے از بروج آن قلعه رفت - و دیگے (که دران تعبیه کرده بود) چاق کرده پیش آن فوج مغرور (که چون فیل مست مریده کنان مي‌آمد) توپ را سر داد - سر دادن توپ همان بود - و رسیدن بر سر فیل همان - فیل را گردانده بر زمین هلاکت انداخت - و این فوج رو بگریز نهاد - و از تائید ایزدي مقارن این عطیّهٔ الٰهي کوه‌پاره نام فیلے [که بیرام خان در حینے (که بهادر خان را بمالوه تعین‌میکرد) داده بود] درانحدود مست طاغ مقیّد بسلاسل عربده‌جوی بود - در اثنای انهزام فوج خان‌زمان فیلبانان افغان آنرا گشاده سوار میشدند که او در مقام بدمستي درآمد - و یکے از فیلان افغان را (که دران نزدیکي بود) بر خاک هلاک انداخت - و شورشے غریب پدید آمد - افواج افغانان این را شور عساکر اقبال دانسته فرار نمودند - و افغانان (که دست بتاراج برداشته بودند) یکبارگي سر رشتهٔ تدبیر از دست داده رو بگریز نهادند - و باستماع این تائید غیبي فرار نمودها از پي‌هم رسیده تعاقب افغانان تیره بخت نمودند - و غنائم وافر و فیلان نامي بدست افتاد - و بمحض اقبال شاهنشاهي اینچنین فتحے عظیم روی داد - و بعد از ظهور چنین نصرتے خان‌زمان مراجعت نموده روی بجونپور آورد و از زمانیه فرستادهای شاهنشاهي را باحترام تمام روانهٔ ملازمت ساخت *

و از سوانح[۲] قدوم گرامیٔ امیر مرتضی ست - چون (درگاه جهان پناه شاهنشاهي مجمع نادره‌کاران روی‌زمین است - چه ایزد تعالی ذات مقدّس پادشاهي را مستجمع جمیع کمالات - و جامع فنون فضائل - و حاوی اقسام فواضل ساخته است) متفرّدان هفت اقلیم ترک اوطان و بلدان کرده روی توجّه باین درگاه مقدّس آورده کامیاب سرور میگردند - و از عجائب آنکه دانش اساس هرحکمتے و صنعتے از حکمت الٰهي تا درود گري (که در کار خود یگانهٔ عصر باشد) چون بصحبت فیض‌منقبت حضرت شاهنشاهي میرسد چندان سخن دقیق دران هنر و پیشه مي‌شنود که از استادان این فن بگوش او نرسیده باشد - و یقین خود میکند که پیوسته اوقات گرامي مصروف همین است - و پس از فراخی حوصله و بزرگی حال دران پایه (که از مرتبهٔ اعلی تا بدرجهٔ اسفل درخور مخاطب

---

(۲) نسخهٔ [ح ي] سوانح این سال مقدس *

بے کلفتے صعود و نزول فرموده) مخاطب خویش را کامروای مورت و معنی میگردانند - ازانجمله سیّد اجل امیر مرتضی (که از اسباط علّامهٔ جُرجانی بُوَد - و در فنونِ معقول و منقول یدِ طُولیٰ داشت) طوافِ حرمین شریفین نموده محملِ اقامت بعتبهٔ علیّه (۲) (که کعبهٔ وفود برکات - و مشعرِ قوافلِ سعادات است) گشود - و بآئینِ لایق ادراکِ محفلِ عالی نموده سعادت‌پذیر شد - و خدیوِ زمان (که قدر شناسِ جوهرِ انسانی اند) آمدنِ میر را مغتنم دانسته بجلائلِ مراحم و جزائلِ عطایا اختصاص بخشیدند *

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بجانب مالوه - و شکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان ایلغار فرمودن - و بفتح و نصرت بازگشته بشکار فیل پرداختن - و ظل مراجعت بر مستقر خلافت انداختن

چون [بر ذمّهٔ والای سلطنت (۳) فرضِ وقت است (که همواره از احوالِ ملک و اوضاعِ اعیانِ دولت مستخبر باشند - بتخصیصِ خود سرانِ تنگ‌حوصله - که کامیابِ دولت شده از حواشیِ سریر دور رفته باشند) تا پیشتر ازانکه کارِ شان و حالِ آن ملک بفساد انجامد بفروغِ تدبیر و لمعانِ رای چارهٔ آن نموده آید] المنّة لله که این شیمهٔ عظیمه در ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی بر وجهِ اتم و اکمل شرفِ ظهور دارد - چنانچه دانایان در دریافتِ آن عاجز اند - پیوسته استطلاعِ خفایای ملک میفرمایند و هرچند بشکار و امثالِ آن بظاهر اشتغال دارند امّا آنرا پردهٔ احوالِ خود ساخته لحظهٔ وقتِ گرامی را از مهامِّ دین و دولت فارغ نمیگذارند - و همواره در لوازمِ خدابرستی و مراسمِ رعیّت پروری اهتمام میفرمایند - و لهٰذا چون درینولا بمسامعِ اقبال رسید [که عبدالله خان اوزبک (که نمک پروردِ این مایدهٔ اقبال است) در مالوه سرِ شورش دارد - و از تنگی ظرف بار عاطفتِ کُبریٰ را میخواهد برانداخته کفرانِ نعمت ورزد] بفابران شکارِ فیل را پیش‌نهاد عزیمت ساخته یورشِ مالوه بخاطرِ اقدس مصمّم ساختند - و بتائیدِ الٰهی روزِ بهرام بیستمِ تیرماهِ الٰهی موافقِ روزِ شنبه بیست و یکمِ ذیقعده در موسمے (که فیلانِ کج‌خرامِ ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند - و زمان زمان از مستی چکیده و سیلابها روان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند - و از سرکشی و گردن‌فرازی فرمان‌پذیرِ کجکِ برق نمیشدند) رایاتِ عالیٰ بجانبِ نرور و سیپری (۴) (که بیشه‌ای فیل دارد) نهضت فرمود - چون ساحلِ دریای چنبل مخیّمِ اردوی نصرت قرین گشت از کثرتِ بارندگی آبِ دریا در طُغیان بود - بجهتِ عبورِ اردوی معلّی قریبِ دوهفته سرادقاتِ عظمت را اقامت

---

(۲) نسخهٔ [ا] جنود (۳) نسخهٔ [د] سلاطین (۴) نسخهٔ [ب ح] سیپری *

ضرر شد - تا تمامی خلائق بکشتي گذشتند - و دران هنگام (که حلقهای فیلان خاصه ازان دریای طوفان‌خیز مستانه[۲] میگذشتند) فیل لکنه نام از فیلان نامي در عین مستي بآب فرو رفت - و ازانجا عرصهٔ گوالیار مخیّم موکب اقبال شد - و ازانجا فضای جان پرور حوالیٔ[۳] قلعهٔ نرور مضرب خیام فلک ارتسام گشت - و چون بیشهٔ فیل ازان مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبهٔ اقبال را چند فوج اعتبار فرمودند - و برهرفوجی یکی از اُمرا را سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع و منقاد را همراه کردند - و طنابهای سطبر استوار (که زور کشیدن این کوه پیکران داشته باشد - بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد) تعبیه فرمودند - و حکم اقدس بنفاذ پیوست که هرجا فیل وحشي پیدا شود این فیل منقاد اهلي را از دنبال او چندان برانند که فیل صحرائي از ماندگي دست و پا گم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشي فیلبانان سوار فیل اهلي یک‌سر طناب در گردن فیل وحشي اندازند و سر دوم طناب بگردن فیل اهلي مضبوط سازند - و بایں‌دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را برانند - و آن فیل را کشان کشان ببرند - و هر روز بتدریج لایق بفیل صحرائي از راه ملائمت قریب‌تر شوند - و علف پیش او اندازند - تا رفته رفته بران سوار شوند - و در کم‌فرصتی بایں اسلوب رام سازند و منشای اصلی رام شدن هر وحشي ملائمت و احضار آنچه ملایم طبع او ست (از کاه و دانه و آب) تواند بود - و از روی قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع شکار فیل است - که فیل وحشی عظیم جثّهٔ قوي‌هیکل را بفیل قوي‌تر ازو یا مثل او مامور و منقاد خود سازند - و شرّ او را از خود دور دارند - و بایں‌تدبیر بر مراد خاطر و کام دل ظفر یابند *

و بالجمله آنحضرت بتوجّه فیل‌بند شیر شکار در بیشهٔ نرور ترتیب آئین شکار فرموده مردم را گروه گروه بهر جانب روانه ساختند - و خود بنفس نفیس[۴] باخاصان بساط قرب شیرانه دران بیشهٔ نشاط‌افزای در آمدند - آنروز بعد از تکاپوی عظیم و جست‌وجوی تمام ماده فیلی از دور سیاهي کرد از دنبال او شتافته و مانده ساخته بفیل دیگر بستند - و هنگام بستن ادهم پسر ملّا کتابدار در زیر دست و پای فیل آمده بقدر مالشی یافت امّا افتان و خیزان بسلامت برآمد - فردای آن روز عید قربان بود - منعم خان خان‌خانان (که درین شکار دلگشا فتراک وار قربین رکاب سعادت بود) با اعیان دولت و ارکان خلافت (که دران نهضت نصرت ملازم موکب عالي بودند) روی بآن کعبهٔ اقبال آورده زمین‌بوس مبارکباد بجاهی آورد - و حضرت شاهنشاهي جهان را بسعادت التفات عید بر عید افزوده بعزم شکار پای توجّه در رکاب شوق در آوردند - و هر فوجی بهر ناحیه (که مقرّر شده‌بود) روان شد - آنروز بعد از سعي تمام گلّهٔ فیل ماده (که دو سه فیل نر هم داشت) نمودار

---

(۲) نسخهٔ [ا] بشنا مي‌گذشتند (۳) نسخهٔ [ا ب] حوالیٔ نرور (۴) در [چند نسخه] انفس *

گشت - حضرت از نظّارهٔ آن عشرت عید را تازه کرده بآئین معهود مجموع آنرا (که نه فیل بود) صید اقبال فرمودند - و روز دیگر در سرادق اجلال بوده بانتظام بخشی ملک (که صید معنوی ست) پرداختند - و صبح سیوم باشراق صبح دوم سوار دولت شده دران بیشه (که از تراکم اشجار و تشابک اغصان تکاپوی شمال و صبا ازان مشکل بود) تا آخر روز سیر فرمودند - ناگهان بگلهٔ فیل (که از هفتاد زنجیر زیاده بود) عبور اقدس افتاد - انبساط عظیم فرموده تفاؤل بر صید مقاصد عظیمه گرفتند - بموجب حکم اشرف[۲] مجموع فیلان را به بیشهٔ پُردرخت رانده پای هر فیلی بدرختی بستند - و بر هر فیل چند کس دیده‌بان نگاهداشتند - و طنابها از اردوی معلّی طلبیدند و آن بیشه (که هرگز پی‌سپر آدمی نشده بود - و چابک‌روان وهم و خیال ازان عبور ننموده بودند) دران‌شب بورود موکب عالی غیرت افزای مصر جامع و بغداد خلافت شده‌بود - فرّاشان کاردان باعانت نجّاران رکاب سعادت بجهت استراحت عنصر اقدس تختی بلند از چوب ساخته بسقرلاطهای رنگارنگ در گرفتند - و آنحضرت بدولت و اقبال بران مسند نشاط و سریر عشرت آرام گرفتند - و خاصان بساط قرب [مثل یوسف محمّد خان کوکلتاش - و عزیز محمّد کوکلتاش - و سیف خان کوکلتاش و میر معزّالملک - و میر علی‌اکبر - و جلمه خان (که بخان‌عالم مخاطب شده) و میر غیاث الدّین علی (که اکنون بخطاب نقیب‌خانی شرف افتخار دارد) و دیگر مقرّبان و مخصوصان] در حواشی آن نشیمن قدس دوره زدند *

روز دیگر (که خورشید جهانتاب بطلعت عالم افروز بر سریر افق جلوه نمود) حضرت شاهنشاهی (صید مقصود بدام - و ساغر مراد بکام) بران تخت سعادت بدولت نشستند و حاضران را از فرط التفات حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند قصّهٔ امیر حمزه از دربار خان استماع نموده نشاط‌بخش انجمن اقبال شدند - درین اثنا چند حلقهٔ فیل با طناب بسیار از اردوی معلّی رسید - اشارت عالی شرف نفاذ یافت که ازین فیلان بدخو (که شدّت سرکشی و صولت زورداری داشتند) هر فیل را درمیان دو فیل پادشاهی بطنابهای محکم بر بستند و بآئین شایسته رانده تا شامگاه بحوالی اردوی معلّی آوردند - و طنابها چون کمند عیّاری[۳] بران کوه‌هیکلان انداخته بآئین شایسته مقیّد ساختند - و بجهت سامان این‌کار دو روز دیگر آن سر منزل مخیّم موکب عالی بود - و (چون صید بعضی وحشی‌نژادان دیگر در فضای ضمیر انور مرکوز بود) عنان توجّه بجانب[۴] ولایت مالوه تافتند - و از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل و لای لُنج[۵]

---

(۲) نسخهٔ [د] اقدس (۳) نسخهٔ [ه] عیاران (۴) در [چند نسخه] بجانب مالوه تافتند (۵) در [بعض نسخه] نیست *

و کثرت کُو[۲] و مغاک (که در زمین مالوه می‌باشد) کار بر گرم‌روان شاه‌راه اقبال دشوار شده بود اسپان چون اسپان آبی شنا کرده می‌آمدند - و شتران چون جهازهای عمّان طوفان‌نوردی میکردند تا آنکه بصد دشواری ساحت ظاهر قصبهٔ رنود[۳] مخیّم اردوی معلّی گشت - و بسبب کثرت بارندگی دو روز متوالی دران سرزمین (که مهبط فیوض آسمانی بود) مقام شد - و ازان منزل براه سارنگپور نهضت عالی اتّفاق افتاد - و در طیّ این راه از کثرت وحل و خلاب بادپایان آتش‌خوی را پای تا سینه در وحل فرو میشد - و شتران سبک‌پای را هم موی شان گرانی میکرد - و بهزار[۴] جرّ ثقیل جنبش میکردند - درین روز خیام مواکب منصوره (که بیابانها را از ازدحام تنگ داشت) در عقب ماند - بغیر از خیمه و سراپردهٔ پادشاهی و یک خیمهٔ خان‌خانان و خیمهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و چندے دیگر از اعاظم اُمرا خیمهٔ هیچ یکے از بندگان درگاه نتوانست رسید - لاجرم یک روز درانجا نیز مقام فرمودند - و روز دیگر علم عزیمت بجانب مندو افراختند - و فضای ظاهر قصبهٔ کهیرار به پنج منزل مخیّم سواد قات جلال شد - اگرچه درین مراحل چاروا دانه نیافته‌بود امّا سبزهای تازه و تر (که دران مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت) از فرط طراوت و حلاوت نعم‌البدل شده شوق دانه را از طبائع حیوانات برده بود - همه سر در سبزه‌زار فرو برده ازان علفهای خوشگوار سیر میشدند - و دران سبزه‌زار شوق‌گستر مستانه گام میزدند ۞

حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته اردوی معلّی را دران منزل نشاط آرای گذاشتند - و چندے[۵] از اُمرا را بران گماشته خود همعنان دولت و همرکاب اقبال بر توسن سبک‌خرام بصوب مندو (که مقرّ آن خود سر بود) ایلغار فرمودند - و در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند - تا عبدالله خان را (که از اعمال ناشایستهٔ خود متوهّم و خایف است) نوید عنایات پادشاهی داده بملازمت آورند - و نگذارند که آوارهٔ صحرای بیدولتی شود - و بجناح[۶] تعجیل از قصبهٔ کهیرار ببلدهٔ سارنگپور (که نخستین شهر مالوه است - و بیست و پنج کروه از مالوه - که از چهل کروه معمول دهلی زیاده مسافت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل نهضت والا فرمودند - و بحدود سارنگپور محمّد قاسم‌خان نیشاپوری (که حکومت آن نواحی بار تعلّق داشت) بتارک ادب شتافته دولت استقبال دریافت - و ازانحضرت التماس سعادت نزول بمنزل خود نموده بلوازم نثار و ایثار پرداخت و قریب بهنقصد اسپ و اُستر[۷] از خود و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانید - و آنرا بر اُمرا و ملازمان

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ج] کوه و مغاک (۳) نسخهٔ [ا] رنوده - و نسخهٔ [ح] کرار (۴) نسخهٔ [ا] و بهزار شدت (۵) در [همگی نسخها] سوای نسخهٔ [ی] چندے دیگر (۶) نسخهٔ [ی] و بکمال تعجیل (۷) نسخهٔ [ا ح] شتر ۞

موکب والا (که درین یورش نصرت فرجام بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سعادت پذیرشد - و هنگام ظهور سفیدهٔ صبح (که محلّ اشراق نور - و رفع حجاب ظلمت است) بدولت سوار شده متوجّه آجین (که در سوالف ایّام تختگاه ملوک مالوه بود) گشتند - و عرصهٔ آن شهر بمیامن قدوم موکب عالي غیرت افزای آسمان شد - و چون هوای دهار (۲) بوردِ موکب والا عطر بیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده ماجرای او معروض داشتند - و بظهور پیوست که هرچند این مخلصان دانشور گرم‌نفسي کردند بباطن (۳) نفاق گرای او در نگرفت - و بهیچ گونه تسلّي نیافت و بنه و بار خود از قلعه بیرون فرستاد - و تا شام توقّف نموده از دنبالِ مردم خود شتافت - و از روی ظاهر بعضے ملتمسات واهي گفته ایشان را از سرِ خود وا کرد - مثل آنکه ضرر مالي و جاني بار نرسد و ولایت مندو بدستور سابق باو مفوّض باشد - و تنگري‌بردي و خان‌قلي و انسان (۴) بخشي را باو همراه گذارند - منعم خان خانخانان وثوق بر عفو شامل و حلم کامل نموده التماس عفو تقصیرات او کرد حضرت شاهنشاهي از فرط عاطفت رقم عفو بر جرائم جرائم او کشیده ملتمسات اورا بموقف قبول داشتند - و منشور عالي متضمّن میثاق و عهد (۵) انجاح مقاصد و مطالب او باز مصحوب اعتماد خان و دربار خان مقرّر ساختند ٭

و درین هنگام (که ظلال جلال بر متوطنان قصبهٔ دهار گستردند - و ظاهر این قصبه معسکر والا گشت) یکے از عورات ستم‌رسیده بفریاد آمد که محمّد حسین قور بیگی عبدالله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانهٔ مرا بتاراج برده است - حضرت بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر ظهور انوار معدلت باش - که عنقریب اورا بسیاست عظیم خواهیم رسانید - از غرائب دور بیفتی حضرت شاهنشاهي آنکه اوّل کسے (که گرفتار شد - و بسیاستگاه عدالت سزای خود یافت) او بود - و درین شهر بموقف عرض معلّی رسید که چون خبر ایلغار موکب عالي بعبدالله خان رسید ازانجا (که خایف خایف است) هلاک خود را یقین پنداشت - و خویشتن را مغلول و مقیّد شحنهٔ قهرمان غضب شاهنشاهي دیده روی براه گریز آورد - و از مندو بجانب لوائي (۶) شتافت - و حضرت خدایگاني بدولت و اقبال توجّه اقدس از صوب مندو مصروف فرموده همّت بر تعاقب آن مدبر گماشتند - جمعے از امرای اخلاص‌نهاد مثل میر معزّالملک و مقیم خان و محمّد قاسم خان نیشاپوري و شاه فخرالدّین و شاه قلي خان محرم و دستم خان و معصوم خان

---

(۲) نسخهٔ [ط ي] آن دیار (۳) نسخهٔ [ه] نفاق اندوز (۴) در [بعضے نسخه] ایسان بخشي - و در [اکثر نسخه] ایسانو قي - یاایسا باشد - که نام پدرعمبرے بود (۵) در [اکثر نسخه] عهد و انجاح (۶) نسخهٔ [ی] نواني - و در آئین اکبري لوائي ٭

فرنخودي و قتلق قدم خان و خرّم خان و قليچ خان و اعتماد خان و چغتي خان و چندے ديگر را برسم هراول پيشتر روان فرمودند - تا گرم شتافته سر راه آن گمراه بگيرند - و خود نيز بذات اقدس با چندے از مقرّبان سرير اعلى در ايلغار شتابنده‌تر گشتند - و آخر روز دين بيست و چهارم امرداد ماه الٰهي موافق شنبه بيست و ششم ذى‌الحجّه وقت شام بموضع لواني نزول اجلال فرمودند آن بخت برگشته پيشتر ازين گريخته رفته بود - شب بدولت و اقبال درانجا توقّف فرمودند - و در اثناى راه اعتماد خان و دربار خان (كه براى رهنمونى آن گمراه نامزد شده‌بودند) رخصت يافتند كه آن گمشدهٔ بيابان نادانى را بنصائح هوش‌افزا سالك مسلك شاه‌راه سعادت گردانند - و صبح آن از لواني پيشتر نهضت واقع شد - در اثناى راه فرستاده‌ها برگشته آمدند - و بموقف عرض رسانيدند كه ازانجا كه روزاديبار است حرف موعظت را خديعت خيال كرده از اقبال روى گردانيده است - اتّفاقًا قايد فتح و نصرت نام‌بردها را (كه برسم مقدّما نامزد شده بودند) بموضع باغ هدايت نمود - و ازانجا معلوم شد كه آن شوريده بخت بنه و بار خود را پيشتر فرستاده - و خود توقّف نموده است - قضا را مردم هراول بواسطهٔ نشيب و فراز زمين از پيش يكسو افتادند - و معدودے (مثل محمّد قاسم خان نيشاپوري - و خان‌عالم - و شاه قلي خان محرم - و سمانچي خان - و خواجه عبدالله - و ميرزاده علي خان - و سيّد عبد الله) پيش رفته كارطلب نبرد شدند - و غنيم را بشهٔ تير گرفتند و عبدالله خان تيره راى غافل از جنود غيبي از بخت برگشتگي برگشته بجنگ آمد - و با همراهان خود گفت كه موكب عالي در چنين وقتے از راه دور ايلغار كرده - و بكس‌كم رسيده است - و ما مردم بسياريم و پُر زور - همّت بسته متوجّه پيكار شويد - و باين انديشهٔ ناصواب روى بجنگ آورد و باين جماعت راه ستيزه و كارزار پيش گرفت - و اين موئيدان اقبال داد دلاوري و جانسپاري داده معركهٔ نبرد آراسته بودند كه منهيان چابك‌دست حقيقت حال بعرض اقدس رسانيدند - و رايات اقبال نيز در نهضت تعجيل نمود - درين روز خاكسار سلطان از نامعامله فهمي و غرور دانش ناقص خود حرف باز ايستادن از ايلغار بموقف عرض رسانيد - قهر پادشاهي در جوش آمده دست بشمشير كردند - و از كمال غضب بجانب او متوجّه شدند - و آن بے‌عقل از اسپ پياده شده در دست و پاى اسپان لشكر اقبال پنهان شد - و حضرت نيز بدولت از اسپ فرود آمده بار رسيدند و شمشير برو انداختند - چون آن تيغ كيفندهٔ هندي بود تا بدم نرسيد - و مهر پادشاهي چون او را بر خاك مذلّت افتاده ديد ديگر محافظت فرمود - و دست ازو باز داشت - و الحق اين غضب لطف سرشت پادشاهي بر جاى خود بود - تا هر كس رتبهٔ خود دانسته در خور آن عرض نمايد چه مقرّر خرد دوراندیش است - هركه نوكري را شايسته باشد خدمت حضور را نسزد - و هركه ملازمت

حضور را در خور بود لایق بساط عزّت نباشد - و هرکه سزاوار بساط اقبال باشد درخور نشست نتواند بود - و هرکه بدولت مجالست امتیاز یابد رخصت سخن ندارد - و آنگاه بخدیو عالم - و هرکه رخصت حرف[۳] سرائی یافته باشد شایسته نیست که در مطالب پادشاهي مخالفت نماید - مجملا جرأت[۳] در نقیض مقاصد ارجمند پادشاهان و خلاف رای این بزرگان رفتن ناستودهٔ خرد و ناپسندیدهٔ خردمندان است - مگر وقتی (که این بزرگان عالي نهاد یکی از دوربینان بساط عزّت را بدریافت خویش این پایهٔ عالي داده اورا در ملازمان خود ممتاز فرموده باشند) آن زمان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندي بموقف عرض رساند هرآئینه حقّ خدمت بجاي آورده باشد *

وبالجمله حضرت شاهنشاهي رایات اقبال را (که طراز فتح و نصرت بران معقود[۴] و مربوط بود) حرکت داده ظلال اقبال بر مبارزان اخلاص پیشه گستردند - و خود بدولت و سعادت بجولانگاه نصرت درآمده بجائی رسیدند که تیر مخالف از بالای سر حضرت میگذشت - و محافظت ایزدي از سهام حوادث سپري میکرد - بدست راست حضرت خانخانان منعم خان و بدست دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند - و درین هنگام (که نایرهٔ پیکار اشتعال داشت) بالهام غیبي حکم عالي شد که نقارهٔ فتح بلند آوازه سازند - و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که دیگر جای توقّف نیست - بر سر غنیم باید تاخت - و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال سبک بگذارند - خانخانان بزبان عجز عرضداشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است - امّا جای یکّه تازي نیست - اینک مجموع ملازمان فدائي یکجا شده مي تازیم - درین اثنا حضرت خشم آلوده در مقام تاختن شدند - اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت - و حضرت برو اعتراضي شده پیشتر توجّه فرمودند - درینوقت غنیم شکوه پادشاهي و حملهٔ معرکه‌ربای شاهنشاهي (که کوه تاب آن نیارد) برابي العین دیده پای از جای و دل از دست داد - فر الٰهي و شکوه ایزدي (که همعنان این شهسواران میدان همّت بود) آن بی‌دولتان سیه‌گالیم را برداشته زیر و زبر کرد - و چندے از مردم معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند - و بسیارے ازان تیره بختان بهزاران خواري و نگونساري دستگیر قوي دستان معرکهٔ اقبال شدند - و فتحي (که کار نامهٔ ازمان و ادوار است) بمحض جنبش اقبال بظهور پیوست - درین روز فتح معلّی آنچه (از ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان عقیدت گزین همپائي کرده همراه موکب منصور رسیده بودند) از ۸۰۰ صد کس زیاده نبود - مثل منعم خان خانخانان - و میرزا عزیز کوکلتاش - و سیف خان کوکلتاش - و مقیم خان - و محمّد قاسم خان نیشاپوري - و میر معزّ الملک - و میر علي اکبر - و شاه فخر الدّین - و اشرف خان - و اعتماد خان

---

(۲) نسخهٔ [پ] سخن سرائي (۳) نسخهٔ [ي] بجرات (۴) نسخهٔ [ی] مقصور *

و خان عالم - و آصف خان - و لشکر خان - و شاه قلي خان محرم - و دستم خان - و معصوم خان فرنخودي - و قليچ خان - و رحمن قلي خان قوش بيگي - و خرّم خان - و قتلق قدم خان - و خواجه عبد الله - و حاجي محمّد خان سيستاني - و عادل پسر شاه محمّد قندهاري - و مطّلب خان و چغتي خان - و راجه تودرمل - و راى پتر داس (۲) - و خاکسار - و وزير جميل - و مراد بيگ - و باوجود آنکه (لشکر منصور در غايت کمي چنان راه در چنين وقت قطع کرده بر سر مبارزت آمد - و لشکر غنيم آنچه رو برو باستعداد تمام آمده بود از هزار سوار زياده بود) به نيروى تائيد ايزدي فيروزمندي روى داد - جائيکه اقبال بکار خود در آيد کثرت عدد (۳) را درجهٔ اعتبار نماند - و زمانيکه کار فرمايان ابداع در امداد باشند خاکيان خاکسار را چه يارا که در برابر توانند درآمد *

القصّه بعد از انهزام آن منکوب الٰهي و استعلاى لواى فتح حضرت شاهنشاهي خود بدولت شب دران منزل اقبال قرار گرفته چندے از سرداران جان سپار را بسرکردگي قاسم خان نيشاپوري بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند - چون دران شب باران عظيم بارید جمع (که نامزد اين خدمت شده بودند) نتوانستند که بيش از چهار پنج کروه راه قطع نمايند - - در هنگام ظهور نور صبحگاهي خود بدولت کوچ فرموده کسان بمردم پيش فرستادند - که هر نوع که باشد دست جلادت از آستين جرأت کشيده بمحاربه پيش آيند - جانسپاران گام سرعت زده روى همّت بشاهراه اطاعت آوردند و صباح روز اشتقاد بيست و ششم ماه امرداد موافق دوشنبه بيست و هشتم ذى الحجّه رايات همايون در مياني پهرسيوم بآلي رسيد - حکيم عين الملک (که برادرهٔ آلي معرفتي داشت) رفته او را بشرف ملازمت آورد - و او مستعمال شده (۴) ببازاران حقيقت مند پيش ملحق شد - و درين روز (که زمان ظهور عيار کاردانى و مردانگي و حقيقت مندى مردم بود) تيمور بيگ شتر داي نمود خديو جهان اورا اسپ خاصه مرحمت فرموده بخبر آوردن پيش تعين کردند - آن بے جوهر را همّت ياري نکرد - و بيماى دروغ را علف نامسموع خويش گردانيد - پاس از شب مانده خديو جهان سوار دولت شدند - و چون هوا گرمي پذيرفت زمانے در زير درختے نزول رحمت فرمودند و خوش خبر خان را تعين نمودند که بزودي رفته از مردم پيش خبر آورد - همان جا بدولت تشريف داشتند که خوش خبر خان مژدهٔ نصرت مندى اوليای دولت رسانيد *

و خلاصهٔ سخن آنکه زمينداران آن ناحيه از روى درلتخواهي ضميمهٔ لشکر فيروزي مندپيوند دل در خدمت بستند - و دلاوران افواج قاهره سورن (۵) مي اندازند - و نزديک گريوهٔ (که جانپائيز ازان

---

(۲) در [بعضي نسخه] پتر داس - يا تبر داس (۳) در [چند نسخه] عدو را (۴) نسخهٔ [ح] ببازاران حقيقت منش ملحق شد - و نسخهٔ [ي] ببازاران عقيدت مند ملحق شد (۵) نسخهٔ [ي] تيرو بندوق *

مینمود) برارادتی عبدالله خان میریزند - و آن سیه‌روی بی‌حمیّت سراسیمه شده زنان خود را در صحرا گذاشت[۲] - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت - امرای عظام تمامی بنه و بار خصوصاً حرمها و فیلان او را گرد آورده دران منزل توقّف نمودند - و میر معزّ الملک باتّفاق جمعی از امرا ازین فوج جدا شده تا پنج کروه دیگر این بیدولتان را تعاقب نمود - و این موّیدان اقبال چست و چابک شتافته باو رسیدند - و بسیارے از مردم او را جدا ساختند - و میر معزّ الملک و چندے زخمی شده سرخ‌روی گشتند - و آن بی‌سعادت خایب و خاسر نیم جانے ازان مهلکهٔ مردآزمائی بیرون برد - و چون هنوز نفسے چند ازان تیره‌بخت باقی بود بروز سیاه و روزگار تباه خود را بسرحدّ گجرات انداخت - و چون حکم گیتی‌مُطاع نبود (که آن عرصه جولانگاه جنود اقبال گردد) لاجرم عسکر منصور بفتح و اقبال دران نصرت‌گاه توقّف نمود - چون این بشارت بمسامع علیّه رسید بهمعنانیع اقبال و همرکابیع نصرت متوجّه پیش شده بآن سرزمین (که مورد فتح بود) رسیده شکر الٰهی بجای آوردند - و اُمرای اخلاص اندیش به بساط بوس حضور سربلندی یافتند - و غنائم فراوان از حرم و فیل و اسپ[۳] و دیگر نقود و اجناس و نفائس اسباب و اشیا (که بدست اولیای دولت قاهره افتاده بود) بتمام و کمال از نظر اشرف گذشت - ازانجمله فیل آپ رنپ و گج گجپن[۴] و سمن بود که هرکدام منشای کمال توجّه عالی شد - و الحق هریکے کار نامهٔ آفرینش بود *

حضرت شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده از همان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب مندو بلند آوازه کردند - و آن مسافت را سه منزل کرده بتاریخ روز مار اسفند بیست و نهم امرداد ماه الٰهی موافق روز پنجشنبه دوم محرّم (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو قمری منازل دلگشای قلعهٔ مندو را بمیامن نزول عالی مورد وفور سعادت ساختند - و ازانجا فتحنامها بممالک محروسه خصوصاً بدارالخلافهٔ آگره (که خواجه جهان و مظفّر خان آنجا بانتظام کارگاه سلطنت اشتغال داشتند) فرستادند و قریب یک ماه دران مصر سعادت دوستکام بوده انتظام آن ممالک بر طبق مُلهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه معلّی را بقدر تردّد و خدمت پایهٔ[۵] قدر افزوده کامیاب دولت ساختند - ازانجمله بقیم خان (که درین یورش اقبال تردّدهای پسندیده کرده‌بود) بخطاب شجاعت خانی خلعت افتخار پوشید - و (چون طنطنهٔ انتصاب رایات نصرت‌آیات[۶] در ولایت مالوه بلند شد - و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را بار کرد) تمامی سران و سروران آنحدود جبین ضراعت بسجده‌گاه

---

(۲) در [اکثر نسخه] پرتافت - و در [بعضے] برتافت (۳) نسخهٔ [ی] اسپ و نقود و دیگر اجناس
(۴) نسخهٔ [ا] کهنجن - و نسخهٔ [ج] کچهن - و نسخهٔ [ه] کهن - و نسخهٔ [و] کچهن (۵) نسخهٔ [ی] پایه افزوده (۶) نسخهٔ [ا] انتهاس و نسخهٔ [ی] عبور *

اطاعت آوردند - و جمیع رایان و زمینداران بزمین‌بوس والا تارک سعادت خود را افسر دولت دادند و دران مقرّ جلال معروض بارگاه معلّی شد که عبدالله خان منهزم شده پیش چنگیز خان (که درانولا در گجرات سر بسرکشی برداشته بود) رفته است - رای جهان‌آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کاردانان بارگاه مقدّس را پیش چنگیز خان فرستاده شود - تا آن مدبر منکوب را بسته بدرگاه معلّی فرستد - یا ازان ملک نیز آواره سازد - لاجرم حکیم عین‌الملک را با منشور جهان‌مُطاع فرستادند - چنگیز خان منشور عالی را (۲) تا قریب جانپانیر استقبال نموده اقسام چاپلوسی بجای آورد و پیشکش لایق باعرضداشت تذلّل مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت - مضمون آنکه من بندهٔ پادشاهم - و از فرمان‌پذیری گزیر ندارم - ازانجا (که حضرت خطا پوش خطا پاش اند) اگر (درین مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند - تا اورا بدرگاه عالی فرستم) از بنده‌نوازی دور نیست - و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد آن‌زمان ناگزیر آن بےسعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد - بعد از یک روز (که رایات اقبال ازین سفر سعادت‌اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده - بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمود) حکیم عین‌الملک با پیشکش چنگیز خان ادراک زمین‌بوس والا نمود *

و از جملهٔ سوانح (۳) آنکه خان قلی نام یکی از معتمدان شجاع عبدالله خان (که اورا در سرکار هندیه گذاشته بود) معروض شد که هنوز همایونجا در ورطهٔ امید و بیم مانده است - اگر بفرمود جان‌بخشی سربلندی یافته در سلک غلامان درگاه درآید موجب سعادت او ست - لاجرم فرمان استمالت از مکمن اقبال صادر شد - و او آن منشور دولت را حرز حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیّت خود متوجّه آستان‌بوس شد - و سعادت‌پذیر بندگی گشت *

و از جملهٔ وقائع آنکه مقرّب خان (که یکی از امرای دکن بود) از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بفرق اخلاص شتافته سعادت زمین‌بوس دریافت - و بانظار عواطف شاهنشاهی اختصاص گرفت - و سرکار هندیه بجایگیر او مقرّر شد *

و از جملهٔ سوانح آنکه میران مبارک شاه والی ولایت خاندیس (که از قدیم الایّام بامتداد سنین و ادوار آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشتند) از کمال اطاعت و اخلاص عرضداشتی مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده شرائف پیشکش را نثار موکب عالی ساخت - و بوسیلهٔ مقرّبان بساط قدس معروض پایهٔ سریر والا شد که غایت مطلب و مقصد میران آنست که صبیّهٔ رضیّهٔ خود را در سلک پرستاران حرم‌سرای اقدس درآورده بسعادت این‌نسبت ظلّ عنایت آنحضرت را مامن

---

(۲) نسخهٔ [ب ج ط] تا جانپانیر (۳) نسخهٔ [ح] سوانح این ایام *

حوادث ابدي سازد - ازانجا (كه كام بخشي شيوهٔ حضرت شاهنشاهي ست) ملتمس ميران را درجهٔ قبول داده فرمان عنايت‌نشان اصدار فرمودند - و اعتمادخان خواجه سرا را (كه از معتمدان بارگاه قرب بود) همراه ايلچيان ميران باين‌خدمت خاص نامزد فرموده با جلائل تشريف و شرائف انعام روانهٔ آنحدود كردند - اعتماد خان چون قريب بقلعهٔ آسير (كه نشيمن ميران بود) فرود آمد ميران بتارك ادب شتافته بسعادت استقبال منشور عالي بيرون آمد - و اعتماد خان را بامراز و اكرام(۲) بدرون قلعه برد - و اين عاطفت والا را از سرنوشت سعادت ازلي خود دانسته صبيّهٔ عفيفهٔ خود را بآئين گزين و آرايش شايسته روانهٔ سرادق عظمت ساخت - و جمعي از اكابر و اعيان ولايت را همراه كرد و آداب فرمان‌پذيري و لوازم خدمتگاري بتقديم رسانيد - اعتماد خان در هنگامي (كه موكب والا از مندو نهضت فرموده بيك منزل نزول اقدس نموده بود) بزمين‌بوس عتبهٔ علّيه سربلندي يافت و آن صبيّهٔ قدسيّه را بسراپردات عصمت رسانيد - و شرح اطاعت و عبوديت ميران معروض داشت و حسن(۳) نيّت و صفاي عقيدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد *

و از جملهٔ سوانح آنكه ازانجا (كه عنصر اقدس حضرت شاهنشاهي مفطور(۴) بر جرم‌بخشي و غريب‌نوازي‌ست) حسن‌خان خزانچي و پايندهٔ محمّد پانچ بيگّه و خدا بردي يتيم(۵) را با منشور عاطفت بحدود دونگرپور فرستادند - كه باز بهادر حاكم مالوه را (كه دران‌نواحي سركردان بادية حيرت و غربت است) مستمال ساخته بدركاه معلّي آورند - چون فرستادها نوبد بخش نوازش پادشاهي شدند باز بهادر اين معني را از بيداري بخت دانسته عزيمت ملازمت نمود - و كمر سعادت چست كرد كه متوجّه آستان بوس گردد - درين اثنا خواجه‌سراي بي‌عقل او از دارالخلافهٔ آگره آمد و بعضي سخنان دور از كار (كه شعار همزه(۶) گويان بي‌دولت است) گفته اورا از شاهراه دولت بازداشت و (چون سواد سيه‌گليمي هنوز از طالع او بر نداشته بودند) بي‌اختيار شده بمعذرتي چند نامسموع از احراز سعادت زمين‌بوس محرومي اختيار كرد - و ميعاد حصول اين مقصد عالي را بوقت ديگر باز بست - و واردان اقبال را با عرضداشتي مشتمل برشرح خجلت و تقصير روانهٔ درگاه معلّي ساخت و اين فرستادها در دارالخلافهٔ آگره بشرف آستان‌بوس استسعاد يافتند *

القصّه قريب يكماه قلعهٔ مندو در ظلال رايات عالي مهبط انوار جاودداني گشت - و (چون ضمير انتظام‌بخش شاهنشاهي از عمدهٔ ضوابط و روابط اين ممالك مطمئن شد - و بميامن اقبال ابد پيوند مهمّات اين صوبه انتظام جديد پذيرفت) در ساعت مسعود (كه سعادت معاودت را

---

(۲) نسخهٔ [ج] احترام (۳) در [بعضي نسخه] و بحسن نيت (۴) نسخهٔ [و ح] مقصور (۵) نسخهٔ [و] بيگ را (۶) نسخهٔ [ي] هرزه سرايان *

موافق باشد - یعني اواسط شهریور ماه الهي موافق اواخر محرّم بدولت و اقبال بجانب دار الخلافهٔ آگره عنان توجّه تافتند - چون ساحت قصبهٔ نعلچه مخیّم موکب عالي شد قرابهادرخان را با دیگر اُمرای عظام و ملازمان اخلاص پرورد بحکومت مندو مقرّر ساختند - و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان بارگاه والا هرکس (که درین ایلغار از همراهی موکب اقدس محروم و متقاعد بوده غبار تقصیر بر چهرهٔ خدمت پسندیده است) مجازات و مکافات او همان است که در مندو همراه قرا بهادر خان بوده بخدمت آنحدود قیام نماید - و چندگاه از بساط حضور محروم ماند - و روز دیگر بتقریب انتظام این مهم دران منزل توقّف اتّفاق افتاد - و روز سیوم در عین بارندگي بدولت و اقبال کوس مراجعت بسمت دارالخلافه بلند آوازه ساختند - و همان سیلابها ممرّ موکب عالي شد و در اثنای راه بندگان حضرت شاهنشاهي اکثرے بر فیلان مست سوار میشدند - و این کوه پیکران چیره دست را مغلوب نیروی عظمت صوري و معنوي میداشتند - روزے بر فیل کهاندی رای (که در بدمستي و زبردستي و خود سري و بد خوئي سهیم و عدیل نداشت) سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند - و آن فیل آسمان شکوه را (که فیلبانان قوي‌دست را در هنگام سرکشي و گردن‌فرازي پای ثبات بر جای نمي‌ماند) از روی اختراع عالي کجک[۲] بر سر زده نوک آنرا در سر فرو بردند و دسته‌اش بر پشت فیل استحکام دادند - و کجک دیگر بر دست تائید یافتهٔ خود داشته در وقت سرکشي بر سر او میزدند - و باین دو تعبیهٔ قدرت او را از حملهای بدمستي باز داشته روی براه مي‌آوردند - و باین فر و شکوه قطع مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند - و حاضران صفوف عزّت (که ناظران بدایع قدرت بودند) در مقام حیرت آمده و این معني را محض تائید الٰهي (که آن فیل نامور فرمان‌پذیر تقدیر اوست) دانسته زبان اخلاص بدعای دوام دولت ابدقرین گشودند بعد از قطع چندین مراحل طوفان‌خیز و طيّ جبال سیلاب‌ریز عرصهٔ اُجین مخیّم عساکر فتح شد و ازانجا چهار منزل کرده بهارنگپور نزول اجلال فرمودند - و یک‌هفته دران بساط نشاط بخش کامیاب عیش و عشرت بوده ازانجا ساحت قصبهٔ کهیرار را مورد موکب گیتي‌نورد ساختند - و در دو منزلي آن کوهستانے غریب و بیشهٔ انبوه پیش آمد - و دو روز آن هزبر جهان‌شکار را دران بیشه ماده فیلے چند در کمند مقصود درآمد - و ازانجا کوچ بر کوچ تا حدود قصبهٔ سیهري نهضت موکب عالي فرمودند - و دران منزل شوق‌فزا قراولان عرصهٔ شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکي بیشه ایست عظیم - و دران کلّهٔ فیل میگردد - حضرت شاهنشاهي بشوق شکار در هنگامے (که خسرو خاوران بخیط ابیض صبح در پیچید) متوجّه این صید شدند - تا هم اسباب سلطنت افزون شود - و هم انبساط طبیعت

---

(۲) در [اکثر نسخه] گجباک ٭

حاصل‌گردد - چون نزدیک بآن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظر اقدس در آمدند - ازانجمله یک فیل کلان خوش شنج[۲] پدید آمد - شیران عرصهٔ شجاعت تمامیِ آن بیشه را احاطه کردند و بدستور مقرّر و آئین معهود در راندن آن گلّه بجانب اردوی ظفر قرین اشارت عالی رفت - پارهٔ راه رانده آمدند - ماده فیلی ازان میان از گلّه برآمده روی بسواران کرد - و بشاه فخرالدّین رسیده او را از اسپ انداخت - و متوجّه اسپ شد - و میر[۳] را افتاده گذاشت - درین اثنا بهادران تیز دست در رسیدند - میر از غایت اضطراب سررشتهٔ عقل از دست داده انگشت بردهان نهاده اشارت بخاموشی نمود - و مدّتے این ادای میر موجب انبساط طبائع بود - آن روز گلّهٔ فیل از میان بدر رفت - و همگی توجّه مقدّس بگرفتن فیل مذکور شد - تا آنکه اورا بکمند در آوردند - و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار نفزوده بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند - محرّر این کارنامهٔ قدرت ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنیده که میفرمودند آن فیل صحرائی نبود از حکّام آن ممالک سرکشیده برآمده بود - حضرت شاهنشاهی نام آنرا کهیری[۴] سنگ نهادند - روز دیگر همانجا اقامت فرموده در دنبال گلّهٔ فیل تکاپو فرمودند - ناگاه پنج ماده فیل نمودار شد - و متوجّه صید و قید آن شدند - و بتوجّه عالی سه ماده فیل را ازان میان بروش معهود بسته مسرّت پیرای خاطر مقدّس شدند - چون ساحت قصبهٔ سیپری مستقرّ اردوی معلّی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان گرم رو لوازم تکاپو و دیده وری بجای آورده در پیدا کردن آن گلّهٔ فیل (که باین حدود پی آن گرفته اند) کمال اهتمام نمایند - آخر روز بود که یکے از وحشی نژادان آن صحرا (که بزبان آنجا بیل گویند) نزدیک درلتخانهٔ مقدّس آمده ازان گلّهٔ فیل نشان داد - و این کس راجه جگمن راجهٔ دهنّد[۵]هیره بود - بجهت آنکه اردوی جهان پیما را گذر بر ولایت او نیفتد آن گلّه را ازانجا رانده بود و نیز مقرّر ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی دران نزدیکی واقع شود ناگزیر رفته خبر کنند که جگمن از روی دولتخواهی قراولان بتقریب شکار گذاشته است - چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت آنحدود آوردند - تا آنکه آن کوه پیکران بنظر اقدس درآمدند - قریب بهفتاد فیل در رفتار بود - دران میان فیلے مست در غایت شوخی و رعنائی خرامان میرفت - بهادران سحاب هجوم برق کردار از اطراف درآمده راندن گرفتند - و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد - و ماده فیلان از گلّه جدا شده قصد

---

(۲) در [بعض نسخه] سپنجي - و در [بعض] سنجي - و سنج رنگے باشد - یاستیغ - و ستیغ بمعنی بلندي راستي - یا شنجي - و شنج بمعنی سرین (۳) نسخهٔ [ی] میرزا را (۴) نسخهٔ [ا ی] کهري سنگ - و نسخهٔ [ب] اکهري سنگ (۵) در [اکثر نسخه] دندیره - و در [چند نسخه] دهندیرهٔ •

دلاورانِ اقبال‌مند میکردند - درین اثنا ماده فیلے دویده محمّد طالب برادرِ کلانِ سعید بدخشي را از اسپ انداخت - و زیردستانه زیر کرده برو نشسته مالش داد - نظّارگیان را یقین شد که استخوانش سرمه شده باشد - درین اثنا دید که سواران رسیده آمدند - آن ماده فیل او را بدهن[۲] و خرطوم گرفته دوید - چون سواران نزدیک‌تر شدند او را انداخته تیزتر شد - انداختن همان بود و برخاستن و دویدن او همان - این‌معني باعثِ تعجّب همگنان شد - امّا چون نظر بر فنونِ قدرتِ الٰهي انداخته شود تعجّب را گنجایش نمي‌ماند - و با جمله همّت عُلیا در گرفتنِ فیل مذکور مصروف بود حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که فیلِ مستِ جنگي از فیلانِ خاصهٔ شریفه آورده بآن جنگ اندازند و او را ازین سرکشي فرود آورند - بیبیرون[۳] نام فیلے (که قرینِ آن فیل بود) آورده بجنگ انداختند حملهای عظیم و صدمهای قوي درمیان آمد - بیبیرون چون تردّد بسیار کرده‌بود زود خود گردانید و بصد تدبیر آن فیلِ صحرائي را ازو باز داشتند - درین اثنا بخاطرِ الهام‌پذیر طرزے عجیب و طریق انیق رسید که باسهلِ وجوه شکارِ فیل توان کرد - و آن چنین بود که هرده گلّهٔ فیل نمایان شود سواران تیز دست از دور گرد کنند - چنانکه فیلان را بران مردم نظر نیفتد - و بآواز طبل مي‌آگاهانیده باشند که جمعے در عقب اند - و دو فیلِ اُنس‌گرفته را فیلبانانِ ایشان بطوریکه نمایان نشوند سوار شده بخفّے[۴] (که میخواسته باشند) برده آن فیلان را در قید آورند - آهسته آهسته میرانده باشند - تا از تقلیدے (که در طبیعتِ جانداران سرشته اند) هرائینه آن گلّهٔ فیل آن دو فیل را دیده راهي میشود - و بسعيِ خویش درانجا درآمده پای‌بند میگردد - و [چون چنین تدبیرے شایسته (که تا حال بخاطرِ هیچ یکے از بزرگان نگذشته بود) مخطورِ باطنِ اقدس شد] باعثِ انشراحِ عظیم گشت - و حکمِ اشرف سعادت نفاذ یافت که افواجِ عظمت اقتدار از اطراف و جوانب درآیند - و آن فیلِ صحرائي را بآن گلّه درمیان گرفته راهِ اردوی معلّی سپرند - امرا فرمان‌پذیر دشته دامنِ خدمت بر زدند - چون بقلعهٔ سیپري رسیدند گلّه را بدرونِ قلعه راندند - چون تمامیِ گلّه بآن فیلِ بزرگ بقلعه درآمد آن فیلِ سرکش باز بنیاد بدمستي کردن گرفت - آنحضرت بجهتِ تادیبِ او فیلِ کهاندي رای را (که عدیلِ او بود) آورده بآن بدمستِ صحرائي رو برو ساختند - این دو کروه متحرّک بصدمات جنگ درهم آویختند - و تا یکپاس بعربده و ستیزه سرگرم بودند - و قریب بآن رسید که کهاندي رای غرورِ فیلِ وحشي را بشکند - بموجبِ اشارتِ عالي بمشاغلِ صواعق‌کردار کهاندي رای را از جنگ باز داشتند - و فیلِ صحرائي بصدمهٔ کوه‌شکن دیوارِ سنگینِ حصار را شکسته راهِ صحرا پیش گرفت - آنحضرت یوسف خان برادرِ بزرگِ میرزا عزیز کوکلتاش را با جمعے فرستادند

---

(۲) نسخهٔ [ی] بخرطوم در دهن گرفته (۳) نسخهٔ [ا] پیروز (۴) در [اکثر نسخه] بحکمهٔ *

که آن فیل را (که مانده شده است) مقیّد گردانند - و خود بنفس نفیس توجّه عالي بر بستن گلهٔ فیل گماشتند - و فیلبانان قوي‌دست از هر جانب فیل صحرائي در آمدند - و اشارت عالي بران تافت که فیل رن بهیرون را (که از فیلان مست زبردست بود - و در حلقهٔ فیلان خاصه اختصاص داشت) برده سر راه بران فیل بگیرند - باز این دو کوه‌پیکر یکجا شده درهم آویختند - و چون فیل صحرائي جنگ عظیم کرده‌بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود - فیلبانان هجوم آورده او را بپای درختي بزرگ رسانیدند - و از هرطرف طنابهای زنجیر قویکر را بستونهای دست و پای او حلقه ساخته بستند - و بآهستگي رام کردند - و رفته رفته در حلقهٔ فیلان خاصه انتظام یافت - و گجپتي نام او شد و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و استیفای انبساط از لوازم آن کار نهضت رایات نصرت ارتسام بمستقرّ خلافت گرمتر فرمودند - و ممرّ موکب والا بر سمت نرور و گوالیار اتّفاق افتاد - و تمامی عظما و کبرای دارالخلافه طنطنهٔ قرب موکب عالي را (که نوای ارغنون عشرت ابدي ست) شنیده مسرّت کنان بلوازم استقبال شتافتند - و بقواعد اکرام و اجلال ادراک ملازمت نمودند - و بانظار عواطف شاهنشاهي کامیاب سعادت صوري و معنوي گشتند - و بندگان حضرت شاهنشاهي بسعادت و اقبال روز زمیان بیست و هشتم مهر ماه الٰهي موافق سه‌شنبه سیوم ربیع‌الاوّل ظلال ورود بر دارالخلافهٔ آگره گستردند - و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند - و خلائق را بشکر این نعمت عُظمی ابتهاج و استبشار روی نمود *

و از سوانح آنست که درین هنگام عشرت ارتسام (که مقدم سعادت توأم حضرت شاهنشاهي بدارالخلافه اشاعت انوار عدالت فرمود - و آنحضرت بر وسادهٔ عیش و متّکای حضور بدولت و اقبال انتظام بخش عالم صورت و معني و پایه افزای دین و دولت بودند) از مآثر الطاف دادار جان‌بخش جهان‌آفرین دو گوهر نایاب از یک‌منبع ظهور کرد - و دو اختر جهانتاب از یک مطلع طلوع نمود - دو چشم سرور جلا یافت - و در گوشوارهٔ اقبال اعتلا گرفت - دو عقد ثمین درخشید و دو بازوی قوّت پدید گشت - و دو یارهٔ مقصود ظهور نمود - دو ابروی حسن باشارت درآمد و دو گوش بشارت باز شد - یعني دو شاهزادهٔ قدسي پیکر روحاني‌منظر بطریق توأمان سعادت ولادت یافتند - جهان‌جهان شگوفهٔ دولت شگفت - و چمن چمن گل عشرت خندان شد - بساط انبساط از کران تا کران گشیده عالمیان را بصدای نشاط خواندند - آواز کوس شادي در نه گنبد گردان پیچید و نوای ارغنون کامراني در شش جهت عالم افتاد * شعر *

چنان گلبانگ نوشانوش برخاست * که صبر از صبر و هوش از هوش برخاست

---

(۲) در [چند نسخه] فیل بهیرون را (۳) در [اکثر نسخه] قوت . و نسخهٔ [ط] نیست *

و آنحضرت شگفتن این در گلبن باغ عشرت را تفاؤل بر سعادات دو جهاني گرفته آداب شکر گذاري بتقديم رسانيدند - يکے را ميرزا حسن و ديگرے را ميرزا حسين تسميه فرمودند - قاسم ارسلان در تاريخ ولادت اين دو گوهر شاهوار گفت * * شعر *

شد شاه بگانه را دو فرزند خلف * آمد دو گهر ز درج مقصود بکف
دوران پي تاريخ ولادت بنوشت * بنمود دو ماه روی از اوج شرف ۹۷۲

و اين دو گوهر يکتاي دريای قُدس بعد يک ماه از ولادت بار بفسحت‌سرای عالم قدس و نزهت‌آباد مقام غيب خراميدند - و نقد حيات خود را نثار پدر والا قدر کردند - و آنحضرت از رحلت اين دو[۲] با کورهٔ قدسي‌سرشت قدرے قرين هموم و احزان گشته گلگشت[۳] بهارستان رضا و تسليم فرمودند چه دور بينان بارگاه کبريا را در قضای مبرم ربّاني و احکام محکم يزداني بغير از تسليم و رضا چارهٔ ديگر متصوّر نيست *

و از سوانح[۵] طرح معمورهٔ نگرچين انداختن و چوگان نشاط بدستياری اقبال باختن است معمار کارخانهٔ بدائع عُظمي و مهندس نگارين‌سرای صنائع کُبری وجود اقدس اعلي حضرت شاهنشاهي را بمشيّت کامل و قدرت جامع چنان خواسته است که در هرآنے مظهر کمال آسماني گرداند و در هر مکانے خيال جمله را مطرح انجاد آثار ممالک‌آرائي سازد - بنابرين مقدّمهٔ حقيقت اساس خاطر جهان‌آرای آنحضرت بآراستن و پيراستن موضع عالي‌کلرائي[۶] توجّه فرمود - آن گل زمين در لطافت آب و هوا و طراوت زمين و صحرا نظر به بسيارے از سر زمينهای دلکش امتياز دارد - و ازان مقام تا دارالخلافهٔ اگره يک‌فرسنگ راه است - و درينولا بيشتر چنان بود که (هرگاه موکب عالي برسم سير و شکار از شهر بصحرا مي‌برآمد) دل صفا منزل آنحضرت اکثرے بآن ناحيهٔ دلگشا ميکشيد - و دران سرزمين بےغمي بساط شکار گسترده ميشد - و بصيد[۷] وحش و طير دران مرغزار فيض بخش خاطر اشرف مي‌پرداخت - درين هنگام (که رايات اقبال از سير ممالک مندو مراجعت فرموده بمستقرّ خلافت متمکّن شد) معمار همّت عالي‌اساس اقتضای آن فرمود که دران فضای دولت‌فزا عمارات دلکش و بساتين جان پرور طرح اندازند - بنابران در ساعت مسعود و طالع ثابت (که اساس عشرت و بنيان نشاط را زيبد) مهندسان سحر پرکار و طرّاحان جادو خيال منازل دلپسند و عمارات خاطر نشين (که قوالب ارواح شوق توانند شد) طرح انداختند - و در اندک فرصتے

---

(۲) نسخهٔ [ح] دو تازه گوهر (۳) نسخهٔ [ج] سير گلگشت (۴) نسخهٔ [ا] کار گاه (۵) نسخهٔ [ح] سوانح اين ايام دلگشا (۶) نسخهٔ [ج و ط] کلوائي - و نسخهٔ [ه] کلران - و نسخهٔ [ز] کلکرالي - و نسخهٔ [ی] علي کلوائي (۷) در [اکثر نسخه] بقيد *

بدّایان چابک‌دست و معماران کارگذار بطوریکه (مرکوز نگارخانهٔ ضمیر انور بود) تمام کردند - و همچنین جمیع اعیان ممالک و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبهٔ علیّه بمقدار حال و فراخور رتبه منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند - و در ایّام معدوده معمورهٔ جاوه نمود که خال رخسار شهرهای آفاق تواند شد - و حضرت شاهنشاهي آن معمورهٔ قدسي و باکورهٔ غیبي را نگرچین نام نهادند یعني شهر آرامش و آسودگي - و بیشترے دران ایّام بچوگان بازي گوی عشرت از اقبال[۲] میربودند و بسیر و شکار داد خوشدلي و کام ستاني میدادند *

و درین سال ایلچی فرمان‌روای ایران شاه طهماسپ با گلدستهٔ یکجهتي در رسید - و تذسوقات آن دیار برسم ارمغاني آورد - سلطان محمود بکري (که همواره اظهار بندگي کردے) در آرزوی آن افتاد که منصب[۳] خان‌لار خاني (که خانخانانی باشد) از درگاه معلّی یابد - و چون اُمرای کلانتر ازو بودند (که از مرتبه شناسي و دید حال پیش‌قدمان خود آرزوی این پایه را بخاطر نرسانیدندے) کامروای این اُمنیّت نگشت - مبلغهای زر برسم پیشکش بشاه غفران‌پناه فرستاد - که شاید بوسیلهٔ سفارش شریف ایشان این دولت روزي گردد - شاه ملتمس او را قبول فرموده اشارت گونه بدان رقم‌پذیر کلک محبّت ساخته بودند - لیکن (چون خدیو عالم بر مسند مرتفعه‌داني و معدلت‌آرائي بودند) روائی استحقاق بود - نه رواج سفارش - خصوصًا که مثل منعم خان باین منصب والا اختصاص داشت بنابران استدعای شاهي را معذرتے خجسته فرموده آمده را بآئین بزرگان رخصت فرمودند *

التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی‌پناه شاهنشاهي - و استخلاص کابل از میرزا سلیمان - و دیگر سوانح اقبال

در مطاوی احوال فرخنده مآل پیشتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار ابوالمعالی تیره بخت خسران[۵] عاقبت[۶] را بانجام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت - و قدر حقوق نعمت این دودمان مقدّس ندانسته در لباس دوستي کار دشمني را ترتیب میداد - و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرّف خود در آورد - و میرزا محمّد حکیم را در یکے از محالّ بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه (بقدرے پي بر ارادهٔ میرزا سلیمان مي‌بردند) امّا چون امرے دور از کار بود یقین‌شان نمیشد - تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردم پیش اکتفا نکرده برخے دیگررا بتدریج فرستادن گرفت - دفعهٔ عبدالرّحمٰن بیگ پسر میر تولک قدیمي را با جمعے فرستاد و دفعهٔ تنگري‌بردي قوش بیگي را با جماعتے روان ساخت - کابلیان گمان خود را یقین دانسته

---

(۲) نسخهٔ [ا] از میدان اقبال (۳) نسخهٔ [ی] که منصب ترخاني (۴) نسخهٔ [ا ی] التجا آوردن
(۵) نسخهٔ [ط] خسران زدهٔ عاقبت را (۶) نسخهٔ [ح] مآل را *

در معالجهٔ کار اهتمام نمودند - و عمدهٔ ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندي و باقي قاقشال و سيوندک و علي‌محمّد اسپ و بنده علي ميداني با ساير ميدانيان و خواجه خضريان و يار محمّد آخوند و فيروز و خليفه عبدالله بودند - حقيقت معامله را بميرزا حكيم (كه بسن تميز رسيده بود) رسانيدند ميرزا (كه از تنگي معاش و بد سلوكي بدخشيان بتنگ بود) اين انديشه را مستحسن دانسته در اخراج بدخشيان اهتمام نمود - ولايت غزنين (كه ميرزا سليمان بقرا يتيم و ابن حسين كابلي داده بود) آنرا تغيير داده بقاسم بيگ پروانچي داد - و بنگش و آنحدود را از مراد خواجه كشيده تنخواه ملازمان خود نمود - و جلال‌آباد و آنحدود را تا نيلاب (كه ميرزا سليمان بقاضي‌خان و سعيد خان و مبارز خان و بهاؤالدّين خان داده بود) گرفته بخالصهٔ خود مقرّر ساخت - و بتدريج كمند تسلّط بدخشيان از ولايت كابل گسسته همه را ازان ولايت بيرون آورد - و اهل بدخشان منكوب و مخذول[۲] گشته بخدمت ميرزا سليمان رفتند - و غازي‌خان در كتل هندو كوه بميرزا سليمان (كه متوجّه تدارک كار كابل بود) ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته‌بود گفت - ميرزا سليمان سرعت نموده متوجّه كابل شد - و چون خبر آمدن ميرزا سليمان بميرزا محمّد حكيم رسيد قلعهٔ كابل را بباقي قاقشال سپرد و طايفهٔ از مردم كار كردهٔ تجربت يافته (كه محلّ اعتماد بودند) همراه او ساخت - و خود با جمعي از هواخواهان بطرف جلال‌آباد و پيشاور روي عزيمت نهاد - ميرزا سليمان چون بكنار آب باران رسيد سه چهار روز دران منزل مقام كرد - كه لشكر از تردّد سفر برآسايد - و چون معلوم او شد (كه ميرزا بجلال‌آباد رفته) فكر گرفتن كابل بوقت ديگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگير كردن ميرزا بطرف جلال‌آباد حركت نمود - و چون ميرزا محمّد حكيم بدكه[۳] رسيد خبر غلط شهرت يافت كه ميرزا سليمان از عقب نمي‌آيد - ميرزا حكيم برگشته بكوه باران شتافت - و دختر ميرزا سليمان (كه در جلال آباد بمقتضاى نقصان عقل مانده بود) پشيمان شده متوجّه همراهي ميرزا محمّد حكيم شد - و در حدود يساول آمده ملاقات كرد - و عذر تقصير[۴] خواست - و در همين منزل بيقين پيوست كه ميرزا سليمان متوجّه اينحدود است - و آن خبر غلط بود - ميرزا بسرعت تمام بغريب خانه رسيد - و ازانجا به علي مسجد و ازانجا به پيشاور در نواحي قبيلهٔ حبيب فرود آمد - و در همين روز ايلچي ميرزا سليمان پيش ميرزا حكيم رسيد - كه شايد دام فريبي تواند سرانجام نمود - ميرزا سرسواري او را ديده وداع كرد و خواجه حسن را پيش ميرزا سليمان فرستاده خود متوجّه حدود نيلاب شد - درين اثنا خاكي گلّه بان (كه بجهت آوردن حقيقت حال مانده بود) آمد - و خبر رسانيد كه ميرزا سليمان بجلال‌آباد رسيده حرم بيگم را با جمعي در جلال‌آباد گذاشته خود متوجّه اينحدود است - ميرزا محمّد حكيم

---

(۲) در [اكثر نسخه] مخذول روساخته (۳) نسخهٔ [ي] بدوكي (۴) در [چند نسخه] تقصيرات .

باستعجال از آب سند عبور نموده عرضداشتي مشتمل بر اظهار انكسار و انتقار مصحوب حاجي غالب بيگ و طوفان اوجي[۲] بدركاه گيتي‌پناه حضرت شاهنشاهي فرستاد - و سرگذشت كابل و مستمندي خود را معروض‌داشته استمداد توجّه و هرگونه استعانت نمود - و خود بر كنار سند ساكر توقّف كرد - و (چون دران ايّام حكومت صوبهٔ پنجاب براي رزين و عهدهٔ اخلاص ميرمحمّد خان برادر كلان اتكه خان مفوّض بود) ميرزا خواجه بيگ محمود[۳] ديوان خود و مقصود جوهري را پيش او فرستاده مدد طلبيد - ميرمحمّد خان قاضي عماد را با تحف و هدايا فرستاده دلدهي نمود - و همچنين اُمراي پنجاب فراخور حالت خود هدايا فرستادند - ميرزا سليمان چون گذشتن ميرزا محمّد حكيم را از آب سند شنود مايوس گشته از پيشاور[۴] برگشت - و از راه كربه[۵] متوجّه جلال‌آباد شد - و در اثناي راه بافغانان شنواري جنگ روي‌نمود - جمعي از بدخشيان مسافر ملك نيستي شدند - و بعضي اسباب اردو بازاري بتاراج رفت - و هارون شنواري (كه كلانتر اين قوم بود) بعدم‌خانه شتافت - و در جلال‌آباد قنبر و جمعي را گذاشته متوجّه كابل شد - و از روي امتيلا رفته محاصرهٔ كابل كرد - متحصّنان قلعهٔ كابل لوازم حقيقت و مراسم كارآگاهي بجاي آورده در استحكام قلعه اهتمام تمام نمودند - و در هنگامي (كه نگر چين از فرورود حضرت شاهنشاهي قبله‌گاه هفت اقليم بود) ايلچيان ميرزا محمّد حكيم رسيده بوسيلهٔ واقفان پايهٔ سرير سلطنت بسعادت آستانبوس سربلندي يافتند و عرضداشت ميرزا بمسامع عليّه رسيد - و بعد از اطّلاع بر حقيقت حال گوشهٔ نظر عنايت خسروانه شامل حال ميرزا حكيم شد - و (چون خلاصهٔ اسباب تفرقهٔ ميرزا نابودن اتاليق خرد منش خير انديش بود) حضرت شاهنشاهي از فرط دانش (كه انتظام بخش شهرستان مروّت و مردمي ست) فكر اتاليق فرموده قطب الدّين خان را (كه بعقل و تدبير و اعتبار امتياز تمام داشت) باين منصب والا اختصاص بخشيدند - و حكم مقدّس شرف نفاذ يافت كه خلاصهٔ لشكر پنجاب بسركردگي ميرمحمّد خان بميرزا محمّد حكيم رسيده او را بكابل رسانيده بر مسند حكومت آن ممالك متمكّن سازند - و بعد از تمكّن و استقرار ميرزا قطب[۷] الدّين خان در كابل توقّف نمايد - و اُمرا بجايگيرهاي خود باز گردند - و مذاشير مُطاعه (بنام ميرمحمّد خان و اُمراي كرام مثل محمّد قلي خان برلاس حاكم ملتان - و قطب الدّين خان - و مهدي قاسم خان - و حسن صوفي سلطان - و جان محمّد بهسودي - و كمال‌خان گكهر - و فاضل[۸] محمّد خان - و محمّد قلي خان - و كلانتران آن‌ديار) عزّ اصدار

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] اوچي - و نسخهٔ [د ه] اردجي (۳) نسخهٔ [ي] نيست (۴) نسخهٔ [و] پرشاور (۵) نسخهٔ [ح] كربه - و نسخهٔ [ط] كهرته - و نسخهٔ [ى] كهريه (۶) نسخهٔ [ى] ولايت (۷) در [چند نسخه] قطب‌الدين محمد خان (۸) در [چند نسخه] فاضل خان •

یافت - که گرم شتافته بر کنار آب نیلاب بمیرزا ملحق شوند - و بهمراهیِ او بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت او را از کابل دفع نمایند - و عاطفتِ شاهنشاهي سرانجامِ لشکرِ بزرگ فرموده نقدے وافي (۲) از خزانهٔ عامره با دیگر اسبابِ شوکت و اجناسِ فراغت ترتیب نموده همراهِ ایلچیان روان ساخت ۞

چون مذاشیرِ اقبال بأمرا رسید کمر اطاعت بر میانِ اخلاص بسته با عساکرِ نصرت قرین متوجّهِ ملازمتِ میرزا شدند - قطب الدّین خان و کمال خان و فاضل محمّد خان و محمّد قلي خان و جمعے پیشتر آمده بمیرزا پیوستند - و بوصولِ (۳) تفقّداتِ پادشاهي و مراحمِ خسرواني احوالِ میرزا زیب و فرِ دیگر یافت - و از گذرِ اٹک بنارس گذشته متوجّهِ کابل شدند - و میر محمّد خان و سایرِ أمرا با سامانِ شایسته نزدیکِ دولت آبادِ پیشاور بمیرزا رسیدند - و هریک از أمرا فراخورِ حالتِ خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانید - و از انوارِ تفقّداتِ پادشاهانه (که بر وجناتِ احوالِ میرزا تافته بود) مهمّاتِ میرزا رونق و طراوت (که هرگز میرزا را در خواب و خیال در نیامده بود) پذیرفت و از روی قدرت و استقلال بعزمِ درست روی امّید بجانبِ کابل آورد - و تا جلال آباد عنانِ مبادرت باز نکشید - و (چون میرزا سلیمان قلعهٔ جلال آباد را بقنبرنامي از کسانِ خود سپرده بود) میر محمّد خان اوّلاً ساقي ترنابي و عارف بیگ را به نصیحت فرستاد - او از بیدولتي گردن از طوقِ اطاعت پیچید - و چون آن خون گرفتهٔ جاهل بر جانِ خود نبخشود بهادرانِ لشکرِ منصور بتسخیرِ حصار متوجّه شدند - یلانِ قلعه گیر بفتحِ آن قلعه کمر بستند - و بقوّتِ سرپنجهٔ مردي و زورِ بازوی مردانگي این عُقدهٔ مشکل آسان بگشودند - و از هر طرف دادِ مردانگي دادند - و بقدمِ همّت و علمِ نهمت بر معارجِ قلعه گشائي طریقهٔ عروج پیش گرفته نردبانهای رسیع رفیع مرتّب ساختند - و بر دیوارِ آن قلعه نصب نموده شروع در برآمدن کردند - اگرچه (بدخشیان بقدرِ قوّت و توانائي در مقامِ مدافعه شده دقیقهٔ از دقائقِ قلعه داري نامرعي نگذاشتند - و بضربتِ تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمر بستگانِ قلعه گشا حمله مي آوردند - و خاک و خاکستر عناد بر سرِ صاعدانِ ذروهٔ فتح مي ریختند) امّا آن پُردلان را غبارے بر آئینهٔ دل نمي نشست - و احیاناً اگر عارجِ این مناهج را زخمي ساخته پایان مي انداختند آن چنان شوقِ قلعه گشائي نداشتند که از ملاحظهٔ حالِ آن متوهّم گشته ممتنع شوند - بلکه جرأت بر عزیمتِ خود بیشتر از اوّل نموده و پای همّت بر سرِ او نهاده بالا میدویدند - و باقبالِ شاهنشاهي آن قلعه در فرصتِ یکساعت نجومي مفتوح شد - و قنبرِ مذکور با سه صد جوان

---

(۲) نسخهٔ [ج] نقد وافر - و نسخهٔ [ی] نقد وافرو وافي (۳) نسخهٔ [ی] بوصول رایات تفقدات پادشاهي و لوای مراحم ۞

(که همراه او بودند) هدف سهام سیاست و علف تیغ هلاکت گشت - و دو نفر ازان اجل رسیدها را بر رهگذر مفر سر دادند - تا واقعهٔ احوال قنبر و تمام بلا رسیدگان بی‌دولت را یک‌بیک چنانچه دیده‌اند بمیرزا سلیمان خاطر نشان کنند - و سر قنبر[۳] را بارمغانی کنگرهٔ قلعهٔ کابل فرستادند - و بیانی قاقشال و مردم کابل استمالت نامها روانه ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند - و (چون خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت بمیرزا و مژدهٔ فتح حصار جلال‌آباد بکابل رسید) غلغلهٔ شادی بلندآوازه شد - و سر قنبر را زیب کنگرهٔ قلعهٔ کابل ساختند - و از آوازهٔ فتح جلال‌آباد و صیت طنطنهٔ وصول سپاه ظفر آئین میرزا سلیمان را اگرچه پای قرار از جای رفت امّا بتکذیب این خبر دلهای برهمزدهٔ مردم خود را تسلّی میداد - که این حرف[۴] و صوت کابلیان است - اصلی ندارد - تا آنکه آن دو بدخشی آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطر نشان نمودند - میرزا سلیمان و حرم بیگم را ازان خبر سر رشتهٔ صبر از دست رفت - و سلک جمعیّت از هم گسست - پریشان و بد حال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین یا مراجعت بصوب بدخشان کنکاش نموده بعد از ردّ و بدل قرار بر فرار دادند ۵

روز دیگر میرزا سلیمان نعل وارگون زده از گرد حصار کابل برخاست - و بجانب قلعهٔ جلال آباد رو نهاده بخواجه ریواج آمد - و شهرت داد که بجنگ میرزا میروم - و چون شب درآمد سراسیمه بحال غریب روی عزیمت ببدخشان آورد - و در هنگام گذشتن از آب پروان[۴] سیلی عظیم آمد و بسیارے از اسباب و پرتال بدخشیان را برد - و بهزاران محنت بحال (که[۵] کس مبیناد) خود را ببدخشان رسانید - عساکر نصرت اعتصام بجگدلک رسیده بود که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم باتّفاق امرای اقبال قرین بکابل درآمد - و اهالی آن خطّهٔ سعادت کامیاب دولت از مضیق قلعه‌بندی و محاصره خلاص گشته غلغلهٔ شادی و طنطنهٔ آزادی بمپهر والا رسانیدند - و عموم خلائق و جمهور رعایا آئین بیغمی تازه کرده بدعای دوام انتصاب رایات اقبال (که ظلال دولتش بر دور و نزدیک سایهٔ عدل گستر است) ترانه سنج عشرت گشتند - و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کام ستان عیش شدند - بعد از چند روز قطب الدّین خان بسیر غزنین (که وطن مانوس او بود) رفت - و کمال خان را همراه خود برد - و دران خطّه (که مولد و منشای او و تمام قبیلهٔ سعادت نژاد او بود) بخوشی و خرّمی بسر آورد - و تمام اقوام و احباب دور و نزدیک را تفقّدات کرده - و از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر (که از آثار سعادت و اسباب ذکر جمیل است) طرح انداخته

---

(۲) در [بعضی نسخه] قنبر کوتوال را (۳) نسخهٔ [و] حرف صوت (۴) نسخهٔ [ا] باران - و نسخهٔ [ی] روان (۵) نسخهٔ [ی] که نصیب کس مباد ۵

برگشت - و بعد از انتظام مهمّات کابل خان کلان از تبه‌رائي وکالت میرزا را بخود صلاح اندیشیده در کابل توقّف نمود - و باقي[۲] امرا را وداع کرد - و بهندوستان معاودت نمودند - و سکینه بانو بیگم همشیرهٔ خرد میرزا محمّد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهي و استسعاد ملازمت اقدس متوجّهٔ هندوستان شد - و ببدرقهٔ قطب الدّین محمّدخان باستلام عتبهٔ علیّه سعادت‌پذیر شد *

و (چون سعادت ذاتي در طینت[۳] میرزا محمّد حکیم ننهاده بودند) نه اورا عقل مصلحت‌بین مي‌افزود - و نه ملازمان اخلاص‌مند سعادت منش بهم میرسیدند - درینولا (که بمیامن توجّهات نظام بخش شاهنشاهي مهمّ کابل انتظام یافت - و خان کلان بسر براهی مهام آنجا اشتغال داشت) متفقّدان[۴] کابل بمقتضای خوی بد خود در مقام فتنه انگیزي[۵] شدند - و محمّد حکیم میرزا (که باوجود حداثت سن از عقل معامله‌رس بهرهٔ وافر نداشت) همواره گوش بر سخنان واهي میکرد - و میر محمّد خان (که بحدّت[۶] مزاج و درستئ اخلاص موصوف بود) براه مدارا نمیرفت و باندک چیزے طبیعتش متغیّر میشد - و کار بشدّت میرسانید - بنابران او را با میرزا و کابلیان نقش سازگاري ننشست - و میرزا محمّد حکیم نیز اگرچه اظهار تبعیّت گونه میکرد امّا بسیارے از مهمّات بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - ازین‌قسم یکے آن بود که خواجه حسن نقشبندي در کابل بسر مي‌برد - میرزا همشیرهٔ خود را (که سابقًا والده‌اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالي آورده بود) بے استصواب حضرت شاهنشاهي و بے گفت[۷] و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه چون بچنین نسبتے عالي افتخار یافت مهمّات درخانهٔ میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - و امورے که باو مناسب نبود میساخت - و اکثر مردم درخانهٔ میرزا سخنانے (که ملایم طبع خان‌کلان نبود) میگفتند - و میر محمّد خان (که باوجود شورش طبع مردے مزاجدان دقیقه‌سنج باریک‌غور بود - و در روز نامچهٔ امروز فهرست روز آینده مطالعه میکرد) از نامساعدی بخت برای آسایش خود چون خلاف حکم شاهنشاهي را مصلحت دید دولت دانست آنچنان روز بد پیش او آمد - و چون دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشید نظر پیش بیني انداخته در شبے از شبها بے‌آنکه کسے وقوف یابد از کابل کوچ کرده شاه راه هندوستان پیش گرفت - و عرضداشتے متضمّن حالات دار و گیر درخانهٔ میرزا و وقائع هست و نیست کابل بشرح و بسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلّی ارسال داشت - خان کلان اگر برای آسودگئ خویش چنان بیراهه رفت بایستے

---

(۲) در [اکثر نسخه] و باقي امرا وداع کرده بهندوستان (۳) در [بعضے نسخه] نهاد (۴) نسخهٔ [ج هـ ح] مفتنان - و نسخهٔ [د] متفنیان (۵) در [اکثر نسخه] اندوزي (۶) نسخهٔ [ط] بصلاحیت (۷) نسخهٔ [هـ] بے گفتگو و مصلحت *

که از روی مزاج‌دانی روزگار و نبض‌شناسی عالم خواجه حسن[۲] و یارمحمّد آخوند و فیروز[۳] و چندے دیگر را مصحوب اُمرا بهندوستان میفرستاد - تا هم کارِ میرزا بفساد نمیرسید - و هم خود بچنین حال معاودت نمیکرد - لیکن چون مشیّتِ الٰهي بر امرے میرود پیشتر ازان عُقلای دوراندیش را بنادانی منسوب میگردانند - و آن مکنونِ عالمِ مشیّت در جلوه‌گاهِ ظهور مي‌شتابد - و الحق پیش‌بینانِ ملکِ دانائي را در امثالِ این امور جز تماشائي بودن و بر فنونِ تقادیرِ الٰهي آگاه شدن چه کار باید کرد *

و از سوانحِ فرستادنِ قلیچ‌خان است برهتاس باستمالتِ فتح خان - مجملش آنکه در صوبهٔ بهار از قلاعِ والا ارتفاعِ هندوستان قلعه‌ایست از بدائعِ صنائعِ آفریدگار رهتاس نام - مصون از رهم اختلال بر زبرِ کوهے[۴] بغایت بلند واقع - عرض و طولِ آن از پنج کروه زیاده است - و از زمینِ هموار تا سطحِ آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و از غرائبِ آنکه بالایِ قلعه بآن بلندي هرجا که دوگز بکاوند آبِ شیرین مي برآید - و از مبادیِ بنای این قلعه هیچ فردے از فرمان‌روایان بران استیلا نیافته - مگر شیر خان - که بتزویر در لباسِ زنان جمعے را درآورده متصرّف شد - چنانچه مجملے پیش ازین گذارش یافت - و ازان باز بدستِ فتح خان پٹّني (که از سردارانِ بزرگِ شیر خان و سلیم‌خان بود) افتاد - و به پشت‌گرمیِ آنچنان قلعه با سلیمان (که حکومتِ بنگاله یافته بود) دم مساهمت و منازعت میزد - و از دور بیني پیوسته بارسالِ عرائض خود را از دولتخواهانِ این دولت[۵] مي‌شمرد دریغولا (که آثارِ بے‌سعادتي از احوالِ علي‌قلي خان زمان بدور و نزدیک معلوم میشد) آنحضرت قلیچ خان را پیشِ فتح خان (که پیوسته بارسالِ عرائضِ نیاز اظهارِ بندگي میکرد) فرستادند - که برچگونگیِ احوالِ او آگاهي یافته اورا برجادهٔ اطاعت و خدمت راسخ‌گرداند - و مقرّر ساخت که چون رایاتِ اقبال بحدودِ جونپور رسد احرارِ دولت ملازمت نموده نقدِ عقیدتِ خود را بعیارِ حضورِ اشرف رسانده سرگیِ جوهرِ خود را خاطرنشانِ دور و نزدیک نماید - قلیچ‌خان بسرعتِ هرچه تمامتر برهتاس رفت - و او را برجادهٔ مستقیمِ بندگي راسخ گردانید - و حسن خان پٹّني برادرِ خردِ او را بملازمت آورد که برای‌العین جلائلِ مراحمِ خسرواني را دریابد - دران ایّام [که موکبِ مقدّس از شکارِ فیل از کرهوه و نرور (که شرحِ آن عنقریب گذارش یابد) مراجعت نموده بمستقرّ سلطنت نزولِ اجلال فرموده بود] بزمین‌بوسِ معلّی سرافراز شدند - و حسن خان مشمولِ عواطفِ شاهنشاهي گردید - و درِ اوائلِ این سال عفّت‌قباب حاجي بیگم[۶] (که از ازواجِ مطهّرهٔ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني - و دخترِ نغانئ والدهٔ حضرتِ ایشان بودند - و الامان میرزا از بطنِ مطهّرِ مقدّسِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] حسین (۳) نسخهٔ [و] فیروز خلیفه . و در [اکثر نسخه] فیروزه (۴) نسخهٔ [د ح] برکوه (۵) نسخهٔ [ی] دولتخانه *

ایشان بر کنف ظهور آمده بود) بموجب رخصت شریفه متوجّه طواف حرمین شریفین شدند و آنحضرت بانواع احترام لوازم این سفر را بروجه احسن ترتیب داده وداع فرمودند - هرچند خاطر اقدس مفارقت ازان قدسي سرشت نمیخواست امّا ارادهٔ باطن گرامی ایشان را مقدّم داشته تجویز این معني فرمودند - و جمعی کثیر باین وسیله کامیاب این اُمنیّت شدند *

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بصوب نرور بعزیمت شکار فیل

خدیو عالم (که همواره باقسام شکار و انواع مستلذّات و اقسام مشاغل ظاهري مي‌پردازند) بینندهٔ چنان خیال میکند که مگر جز این کار اندیشهٔ دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد - و آنحضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده منتظم سلسلهٔ ظاهر و باطن اند - همیشه ظاهر را (چون ظاهر پرستان صورت بین) و باطن را (چون خرد منشان معني قبله) آراسته میدارند - دریغولا نقاب آرائی خویش را در شکار فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماه الهي موافق رجب رایات عالي را بجانب نرور و کرهره نهضت دادند - و بجانبهٔ سلطان شوق بجانب دهول‌پور شتابان گشتند - چون در آب و هوا اعتدال بود فیل‌سوار از دریای چنبل با مواکب عالي بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات منصوره از راه گوالیار گذشت - چون عرصهٔ حواشی نرور جولانگاه مواکب نصرت شد قراولان نوید عشرت آوردند که در بیشهٔ نرور چند گلّهٔ فیل میگردد - امر عالي شرف صدور یافت که اردوی معلّی در همان ساحت دلگشا مقام نماید - و حضرت شاهنشاهي با بعضے از ملتزمان رکاب عزّت بآن بیشه در آمده و دو روز دران بیشهٔ بے سر و بُن تکاپو نموده بگلّهٔ فیل رسیدند - و آنرا بآئین سابق از اطراف و جوانب احاطه نموده و فیلان وحشي را درمیان گرفته باردوی عالي در آوردند - و از پیرایهٔ شکار نشاط قرین آنست که روزے در مفاوز حدود نرور بشکار اشتغال داشتند که نظر مقدّس بر اژدهائے (که قریب بهفت گز اکبر شاهي بود) افتاد که بعضے از چیتل را (که نزدیک بماده آهو باشد) فرو برده بود - و مابقي را در فرو بردن بود - ازین صورت بدیع نظّارهٔ کارگاه تقدیر فرموده آن موذي را از هم گذرانیدند - و در زمان آن شرارت سرشت مکافات خود را باز یافت - و دو روز دران عرصهٔ دلگشا منتظم امور جهانباني بوده لشکر خان میر بخشي را بولایت گذهه[۲] پیش آصف خان فرستادند تا از فیلان جنگي و دیگر نفائس امتعه (که به نیروی اقبال پادشاهي در جنگ راني بدست او افتاده بود) آنچه لایق درگاه معلّی باشد بیارد - و فرمان عالي شد که خواجه غیاث‌الدّین علي قزویني تا آمدن لشکر خان خدمت او بتقدیم رساند - و خود بسعادت سرگرم شکار شدند - و بساط شکارگاه را بورود نشاط پیرای آئین بستند *

---

(۲) نسخهٔ [د] کره *

آغاز سال دهم از جلوس اقبال‌قرین شاهنشاهي - یعني سال‌دهي از دور اول

درین شگفته زمان و خجسته زمین (که هوائی شوق در مغز اقبال پیچیده بود) نشاط بهاري در دماغ روزگار افتاد - و مقدم نوروز جهان‌افروز به خجستگي فیض‌بخش عالم و عالمیان گشت چار چمن عالم ببالیدن در آمد - و گلهای صد برگ انبساط شگفتن گرفت * شعر *

گل بران شد که پر از برگ برون آرد باز * تا کند بال فشان همره بلبل پرواز
غنچهای سحري نیم شگفت از سر شاخ * بهر دل بردن مرغان چمن چنگل باز
از تماشاگری سبزه و گل مي‌یابند * که ره عشق بهرگام نشیب‌است و فراز
بندهٔ حوصلهٔ غنچهٔ این باغ شوم * صد زبان در لب و آنگه بخموشي دمساز

گوئیا مقدمه شاه(۳) است که انداخته‌اند * از پرند گل و دیبای سمن پای‌انداز

بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه از شب یکشنبه هشتم شعبان (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دوم هلالي تحویل نیّر اعظم و منوّر عالم ببیت الشّرف روی نمود - و آغاز سال دهم از جلوس سعادت پیوند (یعني سال دي از دور اوّل) بخرّمي و شگفتگي شد - و بر بهار طبع اعتدال‌سرشت شاهنشاهي بهار دیگر افزود - و آنحضرت در همان مرغزار دلگشا (که نقشبندان بدائع نگار بهار آئین بسته بودند) کامیاب سرور و حضور صوري و معنوي بودند که روز دیگر قراولان بیشه‌نورد هامون‌پیما رسیده مژدهٔ عشرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه‌ایست بس انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهي ازین‌خبر مسرّت پیرای خوش وقت شده بهمان آئین و دستور شقاقته صید آرزو فرمودند - و فیلان را شکار کرده بمعسکر والا فرستادند - و خود بدولت و اقبال آن شب دران بیشه کامگاران شوق بودند - و فردای آن روز باردیگر معلّی نهضت فرمودند - در اثنای‌راه قراولان باز نوید سرور آوردند که در هشت کروهی موکب عالي بیشه‌ایست که زیاده بر دویست و پنجاه فیل بخود کامي دران میگردد - بندگان حضرت انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن میدگاه عنان‌تاب گشته آخر روز بچراگاه آن کوه‌پیکران رسیدند - بموجب اشارت عالي جمیع ملازمان رکاب دولت آن‌فیلان‌را گرد کرده بسمت پیانوه(۴) راندند - و نیمه از شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند - و بحکم اقدس (که بطرق عموم جریان یافت) عامهٔ موکب عالي حوضی بزرگ (که ابن‌سحاب نهادان را سیراب تواند کرد) کنده از آب زلال مالامال ساختند - و آن گرم‌خویان دریا آشام‌را از چشمه‌سار فیض (که از بیشه تا فیل را اغاضهٔ او کفیل‌است) شاداب گردانیدند - و این وحشي‌نهادان‌را بطناب رفق و کمند مُدارا

---

(۲) نسخهٔ [ز] آید (۳) نسخهٔ [ب ه ح] شاهی‌ست (۴) نسخهٔ [ج] پیاوه - و نسخهٔ [د] پیانوه - و نسخهٔ [خ] سانوه - و نسخهٔ [ي] سالوه - و در [چند نسخه] بیانوه *

مید فرموده چندے را بطرف نرور و چندے را بطرف گوالیار و بسیارے را باردوی معلّی روان ساختند و بتقویب انتظام این کار دو روز ظاهر حصار بهانوه مخیّم بارگاه اقبال بود - و الحق از سنوح این سانحهٔ نشاط افزا (که درین عرصهٔ دلگشای هندوستان نزدیک بآن نشان نمیدهند) انواع شگفتگی و فنون تعجّب بر ناظران این بزم مقدّس روی داد - چه تدبیر والا ست - و چه رای عالی - که خدیو عالم این مقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را در قید درآورد - و ازانجا بجانب اردوی مقدّس (که در حوالی کرهره مقام داشت) عنان تاب گشتند - و قریب بیست روز آن سر زمین جولان گاه موکب عالی بود - و (چون ایّام امتزاج فصلین بود - و هوا روی بحرارت داشت - و خانه[۲] آب و هوای آن ولایت گرمسیر فیل خیز موافق امزجه و طبائع آدمیان نبود) اکثر اهل اردو را قدرے تغیّر مزاج و تکسّر طبیعت بهم رسید - آنحضرت نظر مرحمت بر عموم خلائق انداخته کوس مراجعت بلند آوازه ساختند - و بعضے از ملازمان عتبهٔ اقبال را بشکار بقیّهٔ فیلان گذاشتند - و بدولت و اقبال شکار افکنان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار نزول اجلال فرمودند - و آنجا بواسطهٔ مخالفت هوا و کثرت قطره بقدر حرارتے طاری مزاج اقدس شد - و در اندک زمانے انوار صحّت و عافیت از مطالع عنصر قدسی سرشت تافت - و اعتلال باعتدال مبدّل شد - و نبض اقبال باستقامت گرائید - و مزاج نشاط بانتظام پیوست - بعد از پنج شش روز از حصول شفا موکب عالی متوجّه دارالخلافهٔ آگره شد و بساعت سعادت پیرای بآئینے (که قرین انجم و افلاک بود) ظلّ ورود و نور نزول بران مصر اقبال انداخت *

و از سوانح اوائل این سال میمنت افزای بنای قلعهٔ رفعت اساس دارالخلافهٔ آگره است بتائید معمار اقبال - بر ضمائر رقم سنجان هندسهٔ ادراک و جدول شناسان مقرنس افلاک مخفی نماند که (چون ایزد جهان آرا وجود مقدّس شاهنشاهی را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده آرایش زمین و زمان میفرماید) پیوسته ضمیر خرده دان دران اهتمام دارد که هر فردے از افراد موجودات از مکامن قوّت بمظاهر فعل آمده رنگ امیز دولت گردد - دغدغهٔ برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت و تخم ریزی و آبادهی بکمال آن رسانده اسباب امیری سرانجام میدهد و دغدغهٔ جهت حفظ اموال و اقوات و حراست نام و ناموس و نگاهبانی بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده موادّ دولت صوری و معنوی تحصیل میفرماید - بنابران درینولا دارالخلافهٔ آگره را (که بمنزلهٔ مرکز هندوستان است) بجهت مصالح ملکی و مالی باساس قلعهٔ عالی (که در خور آن باشد - و لایق حال این سلطنت تواند بود) اشارت فرمودند - و امر مطاع بنفاذ پیوست

---

(۲) نسخهٔ [و] و بالخاصه - و در [اکثر نسخه] و بالخاصیت *

که قلعهٔ پیشین (که بر ساحلِ دریای جون در سمتِ شرقی شهر واقع بود - و بواسطهٔ توالی نوائبِ زمان و تصادمِ حوادثِ روزگار ارکانِ آن باختلال انجامیده) بر دارند - و دران محلِّ منیع حصنِ حصین و حصارِ رصین از سنگ تراشیده اساس نهند - که چون بنای دولتِ این دودمانِ عالي استوار - و چون اساسِ رفعتِ این اقبالِ مؤبّد پایدار باشد - بنا برین در ساعتی (که ثباتِ کار و اساسِ حصار را مختار بود) مهندسانِ علوي قیاس و معمارانِ دانش‌اساس طرحِ این بنای اعظم کشیده و کارِ حفر از هفت طبقهٔ زمین گذرانیده بنیاد نهادند - عرضِ دیوار سه گز بادشاهي مقرّر شد - و ارتفاعِ آن بشست گز رسید - مشتمل بر چهار دروازه که بمیامنِ آن درهای دولت بر چهار رکنِ عالم گشاده شد و هر روز سه‌هزار و چهار هزار کس از بنّایان چابک دست و مزدوران قوي‌بازو و دیگر عمله و فعلهٔ عمارت بر دوام کار میکردند - و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیدهٔ سرخ آتشین (که هر یکے در صفا آئینهٔ گیتي‌نما و در رنگ کلگونهٔ رخسارِ اقبال تواند بود) چنان باهم وصل یافت[۲] - که سرِ موئے را در درز آن راه نبود - و این حصارِ عالي (که مثالِ آن مهندسِ خیال ندیده) در عرضِ هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ‌انداز باهتمامِ مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر[۳] بحر بفرّخي و فیروزي صورتِ ارتفاع و نقشِ اختتام گرفت *

و درین سال رای جهان‌آرای اقتضای آن فرمود که بمنصبِ جلیل‌القدرِ صدارت شخصے (که بدانش و بینش و راستي و درستي و معامله‌داني ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رافت مخصوص باشد) نامزد گردد - تا همواره بوسیلهٔ او اصحابِ فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باستلامِ عتبهٔ علیّه استسعاد یافته در خورِ حالت و استعداد بوظائف و ادراراتِ شاهنشاهي کامیاب دولت شوند و باین طریق خواطرِ این طبقهٔ قناعت گزین (که لشکرِ دُعا اند) بجمعیّت گراید - و بدلجمعي دراطوار[۴] عادات و عباداتِ خود ثابت قدم بوده جویای حقیقتِ کار باشند - و در تحصیلِ مطالبِ حقیقي فتورے در راهِ ایشان نیفتد - اگرچه (این گروه در هر ملکے باشند - و هیچ اقلیمے ازین طایفه خالي نباشد) امّا در بلادِ هندوستان از همه‌جا بیشتر اند - ناگزیر کسیکه (متصدّی مهمّاتِ این طبقه باشد) اوّل باید که سیر[۵] چشم بود - تا این منصبِ عالي را وسیلهٔ اخذ و جر نسازد - و در مالِ فقیران دل نه بندد چه برحقِ هر کس نظرِ آز داشتن خود را سخرهٔ عام و خاص گردانیدن است - و چه بےسعادتے که ازین راه معدهٔ حرصِ خود را خواهد که سیر کند - دیگر باید که کاردانِ مردم شناس و شناسای مراتبِ دانش باشد - تا بسفارشِ ستمگران و مشّاطگیِ مردم و نافهمیدگیِ خود ترجیعِ مرجوح

---

(۲) نسخهٔ [ی] کردند (۳) در [بعضے نسخه] میر بحر و بر (۴) در [بعضے نسخه] اطوار و عادات
(۵) نسخهٔ [و] پرچشم *

واقع نشود - و هر کدام در خور استعداد اعتبار یافته در مقام افزایش کار خود گردد - سیوم میرزا طبیعت نباشد - تا اوقات شریف را ببطالت و کسالت گذراند - و مهمّات فقرا در پردهٔ توقّف افتد - بلکه جدّ آورے باشد که روز از شب نشناخته انجاح مهامّ مسکینان و محتاجان را گزیده‌ترین عبادت شناسد چون [این اندیشهٔ حق‌اساس پیرامون خاطر مقدّس گذشت و جویای اینچنین شخصے (که بصفات مذکوره آراسته باشد - یا آهنگ آراستگی داشته در تکاپوی اهلیّت بیقرار باشد) شدند] مظفّرخان (که حلّ و عقد مهمّات سلطنت باستصواب او میشد) از سخنان مدّاحان نادرست و حرف سرایان ظاهر بین از جای رفته بانی‌کار بزرگ شیخ عبد النّبی را مقرّر ساخته بموقف عرض مقدّس رسانید - و آن خدمت شریف را برای او التماس نمود - خدیو زمان از حسن نیّت و نیک ذاتی (که در حقّ مردم بغیر از گمان نیک نمیفرمایند) بر دانش مظفّرخان اعتماد فرموده این خدمت را بار نامزد کردند - و او دکّان خود را بتلبیس و تزویر آراست - و خدیو زمان (که بدارالامن حسن ظن اقامت داشته نشاط آرای بودند) توجّه فرمودند[۲] - و در اندک فرصتے بهجوم خوشامد گویان غرض آلود و استیلای نادانان کوتاه بین طالب‌العلمی او بملّائی فروخته آمد - و علم ظاهر او بعلم باطن تبدیل یافت - او بیک واسطه پسر شیخ عبدالقدّوس است که اهل هند را باو گمان ولایت بود و (چون ایزد جهان‌آرا ذات مقدّس شاهنشاهی را محکّ جوهر عالمیان ساخته است) عیار این مرد نیز گرفته آمد - و پرده از کارش برداشته شد - چنانچه در جای خود گذارش یابد *

نهضت موکب موید شاهنشاهی بدفع فتنهٔ بغی خان‌زمان علیقلی - و دیگر سوانح اقبال که دران یورش عالی روی نمود

* بر دُرد کشان خمخانهٔ هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد *

* مصرعه * * کانچنان را آنچنان[۳] تر میکند *

اگر آدمی سعادت‌مند است فراهم آمدن امور دنیوی در وی موجب افزایش سعادت و مورث آرایش ذات او شده همواره اسباب دنیوی را سرمایهٔ هزار نیکی میسازد - و برای زینت حال و ذخیرهٔ سفر آخرین اسباب ترتیب میدهد - و اگر (پیشانی بخت یکے سیاه باشد - و در فطرت بدگوهر و تیره درون) هرائینه دنیاداری او سبب هزاران خسران و نکال گردد - و آن بدنهاد مدبر پیوسته ذخائر دنیا را سرمایهٔ هزار وبال گرداند - و ترفّع صوری را باعث چندین آزار جهانیان سازد روز بروز دل تیره اش تیره‌تر شود - و پای ضلالتش افشرده‌تر گردد - نه قدر نعمت شناسد - و نه حقّ

---

(۲) نسخهٔ [ی] نفرمودند (۳) نسخهٔ [د] پر میکند *

ولي‌نعمت دانند - در خورِ حالت گاه در مکر و تزویر روزگار گذراند - و گاه پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دمِ بغي و طُغیان زند - و مصداقِ این‌حال احوالِ خسران مآلِ علي‌قلي خان‌زمان است از آغازِ درآمدِ هندوستان و زنگ‌زدائی این سوادِ اعظم (که بنورِ اقبالِ حضرتِ شاهنشاهي وقوع یافت) بمجرّدِ اعتبار یافتنِ صوري پیوسته مصدرِ حرکاتِ شنیع گشتي - و از تنگ ظرفي آثارِ بدمستي بظهور آوردي - چنانچه بذکرِ آن رقمزدهٔ کلکِ وقائع نگار شد - و همواره حضرتِ شاهنشاهي بفراخیِ حوصله گذرانده از صفحهٔ ذات رقمِ زلّاتِ ضلالتِ اورا بآبِ عفو و صفح شستي - و آن تیره بختِ حق‌ناشناس قدرِ این‌مرحمت را ندانسته اسبابِ شورش و آشوب سرانجام دادي *

چون بمسامعِ اقبال رسید (که اسکندر خان اوزبک سر بیمغز بغي و طُغیان را میخارد) ازان اغماض فرموده در هنگامي (که رایاتِ منصور بتقریبِ شکارِ فیل بسمتِ نورِ نهضتِ والا میفرمود) اشرف خان را مصحوبِ فرمانِ قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقّد نزدِ اسکندر خان فرستادند - تا او را بشرائفِ الطافِ شاهنشاهي امیدوار ساخته بآستان‌بوسِ والا سر بلند سازد و از اندیشهٔ تباه باز داشته سالکِ شاهراهِ سعادت گرداند - اشرف خان چون بنواحیِ اوده (که جایگیرِ اسکندر خان بود) رسید اسکندر خان باستقبالِ منشورِ مُطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمراسمِ اکرام دریافت - و بآدابِ تعظیم پیش آمده بمنزلِ‌خود برد - و چون بر فحوای مثالِ عالي وقوف یافت در مقامِ فرمان‌برداري آمده از روی ظاهر در استعدادِ دریافتِ ملازمت شد و مدّتي ممتد بدین‌حیله گذرانید - و در باطن با نفاق‌پیشها خیالِ دیگر مي‌پخت - عاقبتِ کار باشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان آن‌سقّال یعني ریش‌سفیدِ ما ست - و قرب و جوار دارد - رفته او را مي‌بینم - و باتّفاقِ او بدرخانه متوجّه میشوم - و بدین‌عزیمت از اوده بسرهر پور (که جایگیرِ ابراهیم‌خان بود) رسیدند - و ازانجا پیشِ علي‌قلي خان شتافتند - و مجموعِ این جماعهٔ تیره باطن خیالاتِ دور از کار پیش گرفته و عزیمتِ مخالفت مصمّم ساخته و باعلانِ عصیانِ خفي و اظهارِ طغیانِ ضمیر مبادرت نموده از حجابِ حیا و پردهٔ شرم بیرون آمدند - و با خود در میان آوردند که دربن ایّام موکبِ معلّی مسافتِ بعید طي‌کرده بشکارِ فیل توجّه دارد - ما دوجوق میشویم - اسکندر خان و ابراهیم‌خان از راهِ لکهنؤ بقنّوج شتافته درانحدود خلل مي‌انگیزند و علي‌قلي‌خان و بهادر خان برادرش از جانبِ مانکپور بر سرِ مجنون خان قاقشال (که جایگیر دارِ آنجا ست) رفته دایرهٔ شرارت اشتعال میدهند - و باین‌تدبیر شاید کارے از پیش رود - چون فکرِ

(۲) نسخهٔ [ح ي] که از (۳) در [اکثرنسخه] آق سقالو (۴) در [بعضے نسخه] قرب جوار ه) در [بعضے نسخه] رسید *

ناقص و رای علیل این بخت برگشتگان را برین سودای فاسد آورد اشرف خان را درمیان خود بآئینِ مجرمان پاس میداشتند - و باین راه و روش ابراهیم خان و سکندر خان سمتِ لکهنؤ و علی‌قلی‌خان و بهادر خان بجانبِ کره[۲] و مانکپور شتافتند *

و [چون صیتِ عصیانِ حرام نمکان و اتّفاقِ این شورهبختان با یکدیگر آمرای آن سرحد (مثل شاهم خان جلایر - و شاه بداغ خان - و امیر خان - و محمّد امین دیوانه - و سلطان قلی خالدار - و چلمه تواچی - و شاه طاهر بدخشی - و برادرش شاه خلیل الله - و گدا علی توکچی و خان‌قلی ساریان - و یوسف تغائی - و دیگران) شنیدند] سامانِ جمعیّت نموده سر راه[۳] بر باغیان گرفتند - و میان ایشان و سکندر خان و ابراهیم خان درنواحیِ قصبهٔ نیمکار[۴] آتشِ کارزار بالا گرفت و محمّد امین دیوانه برقولِ سپاهِ بیراهه تاخته چندے را بر زمینِ ادبار انداخت - و در عینِ تاخت و باخت اسپش سکندری[۵] خورد[۶] - و او از پشتِ زین بر روی زمین افتاد - و مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند - و شاهم خان و شاهبداغ خان اگرچه از معاینهٔ حالِ محمّد امین قدرے دل ببیان داده بودند امّا چارهٔ کار آن بود که فدائیانه قدمِ جلادت پیش نهند - و کوشش[۷] و کشش نمایند - بےاختیار پیش‌آمده نبردے[۸] مردِ آزمای نمودند - چنانچه[۹] دلاورانِ کار طلب از جانبین در جنگاه افتادند - و چون نمک‌حرامان در عدد زیاده بودند اُمرای عظام بموجبِ صلاحِ وقت متوجّهِ قلعهٔ نیمکار گشته بدان تحصّن جستند - و صورتِ ماجرا را معروضِ عتبهٔ والا داشتند - و علی‌قلی‌خان و بهادر خان عنانِ عناد بصوبِ مانکپور تافته دستِ فتنه درانحدود بنهب و غارت دراز کردند و مجنون خان قاقشال (که مردِ معرکه دیدهٔ تجربه‌کار بود) جنگِ صف با مخذولان لایقِ حال ندیده بقلعهٔ مانکپور متحصّن شد - و قاصدان نزدِ آصف خان فرستاده او را طلب داشت - آصف خان بعد از اطّلاع برین قضیّه گروهے از سپاهیانِ خود را بحراستِ ولایت گذاشته و بسیارے را از مردم کار کرده همراه گرفته درکره رسید - و درانجا از اموال و اشیا (که در چوراگذاشته بغنیمت یافته بود) بر سپاهیان بخش کرد - و مجنون خان را نیز بنقدِ گرانمایه[۱۰] مساعدت نمود - چون مجنون خان باعانتِ آصف خان قوی‌دل گشت بیشتر اوقات مردمِ جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد

---

(۲) در [چند نسخه] کره مانکپور (۳) نسخهٔ [ح] سر راه باغیان (۴) نسخهٔ [د] نیمکهار (۵) در [همگی نسخها] چنین است اما در برهان آورده که سکندر بمعنیِ سرنگون و اسپیکه بسر درآید گویند سکندر خورده - والله اعلم (۶) نسخهٔ [هـ] خورده او را از پشت زین بر روی زمین انداخت (۷) در [اکثر نسخه] کوشش در کشش (۸) در [بعضی نسخه] نبرد آزمائی نمودند (۹) در [بعضی نسخه] چنانکه (۱۰) در [بعضی نسخه] گرانمایه *

تا بافواج علي‌قلي خان نبرد مردانه میکردند - و درین اثنا مجنون خان و آصف خان نیز حقیقت احوال بوسیلهٔ قاصدان چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند - و در هنگامی (که موکب منصور از شکار فیل مراجعت فرموده در مستقر سریر خلافت انتظام بخش بود) عرائض دولتخواهان متواتر و متوالي رسید - چون (دفع فتنه و فساد شور بختان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرامش کافهٔ خلائق است) هرائینه عزیمت این کار شگرف[۲] و آنرا بعمل مقرون داشتن برذمهٔ والای فرمان روایان عالي‌شکوه بموجب فرمودهٔ سلطان خرد (که نایب دارالقدرت الهي ست) امریست از جمیع فرائض مفروضتر - و مثوبات این عبادت کبری از جمیع ثوابها گزیده تر *

چون مضمون عرائض امرا متضمن بر طغیان عصیان این سیه بختان پریشان روزگار بدرهٔ عرض مقدس رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهي (که کلید جهانگشائي ست) چنان اقتضا فرمود که درخت خار دار اهل بغي و عصیان را پیش ازانکه (سر بهوا کشد - و پای استحکام فرو برد) بصدمهٔ تند باد بطش و صرصر طیش از بیخ و بن باید برکند - بنابرین حکم عالم مطاع باحضار و اجتماع عساکر اقبال عز اصدار یافت - و بمقتضای آنکه (تاخیر در امثال این امور نگنجد) پیش ازانکه (سامان یورش مقدس شاهنشاهي انتظام یابد) منعم خان خانخانان را با بسیارے از بهادران بورسم منقلا تعین فرمودند - و خود بدولت و اقبال آنحضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر بنفس مقدس سامان مهمات سپاه ظفر تائید داده تهیهٔ حشم نصرت پیوند مي‌نمودند در اندک فرصت لشکرے آراسته شد که شبدیز تیز گام اندیشه در میدان تعداد آن جولان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر در سایهٔ سنجق گردون سای فراهم آمد توجه اقدس چنان پرتو انداخت که فیلان سرمست جنگي و دیگر فیلان نامدار در عرصهٔ عرض در آمدند - و بنظر درپیوی ازانجمله دو هزار[۴] زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالي گزیدند *

و چون خاطر اقدس از مهمات ضروري فراغ یافت حکومت دارالخلافهٔ آگره بترسون خان تفویض فرموده روز تیر سیزدهم خورداد ماه الهي موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده از دریای جون عبور نرمودند - و چون موسم گرمای مفرط بود عساکر گیهان پوی شبها کوچ میکردند - تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سواد قنوج مخیم اقبال شد - و منعم خان خانخانان (که بطریق منقلا پیشاپیش میرفت) دران منزل رسیده بسعادت زمین‌بوس سربلندي یافت - و قیا خان (که از طالع ناخجسته در زمرهٔ عاصیان در آمده بود) درین هنگام (چون دولت

---

(۲) نسخهٔ [ج] شگرف را بعمل (۳) نسخهٔ [د] حکم عالي باحضار - و در [اکثر نسخه] حکم عالم مطیع
(۴) نسخهٔ [ز] ده هزار *

ازان بیدولتان روی گردانید) بوسیلهٔ شفاعت خانخانان ببساط بوس پایهٔ سریر والا استسعاد یافت ازانجا (که شیوهٔ جانبخشی فطرتی آنحضرت است) جرائد جرائم او بگرداب عفو انداخته بپرسشهای تفقد آمیز نوازش فرمودند - و از بارگاه تفضل دل داده بپایهٔ اعتبار سابق رسانیدند و ازانجا بعرصهٔ ساحل گنگ فرود آمده ده روز بقدوم گذشتن اردوی معلی از آب مقام شد - دربنولت مذهبان دولت خبر آوردند که اسکندر سیه بخت (با آنکه طنطنهٔ نهضت موکب والا در گوش او پیچیده) همچنان قدم شقاوت افشرده در لکهنو بر جای خود است - از استماع این جرأت و جسارت قهرمان قهر شاهنشاهی وسطوع سطوت ظل اللهی برین داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته را خود بنفس نفیس در کنار او نهند - بنا برین اندیشهٔ صراب خواجه جهان و مظفر خان و معین خان و جمع دیگر از امرا را بر سر اردوی معلی گذاشته نیم شب بجولان اشهب جهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند - و یک شبانه روز بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت - و روز آینده (که سپیدهٔ صبح از افق شرقی بر آمد) غبار موکب والا از عرصهٔ لکهنو برخاسته نویدای دیدهٔ اقبال شد - و حکم والا شرف ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزلهٔ هراول بوده پیشتر میرفته باشند - و اسکندر خان (که از تهی مغزی و پردلی در لکهنو پای ثبات افشرده بود) از خبر ایلغار پادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبهٔ موکب والا خاک ادبار بر فرق سعادت خود بیخته راه گریز پیش گرفت - بندگان حضرت شاهنشاهی بر سواد لکهنو ظلال اقبال انداخته سریر آسایش گزیدند - و چند سر از بهادران کار طلب را بتعاقب نامزد فرمودند - و این شجاعت پیشگان اردنبال شافته بهر که ازان مدبران برگسسته بخت می پیوستند بشمشیر آبدار خاک در کاسهٔ سر او میکردند - سکندر خان نیم جانی بسلامت برده رانده و مانده خود را بعلی قلی خان و بهادر خان رسانید - و بهادران را ماندگی اسپان باعث بر ایستاد شد علی قلی خان و بهادر خان (که با مجنون خان و آصف خان مقابله داشتند) ازین واقعه آگاه شده پای ثبات خود را متزلزل یافتند - از معاصرهٔ مانکپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند - وبنه و بار خود پیش انداخته ازگذر نرهن از دریای گنگ عبور کردند - و آنروی آب بزمینهای قلب پناه بردند - و موکب مویّد آن قدر در عرصهٔ لکهنو قرار گرفت که اردوی معلی رسید - و جنبش موکب منصور مقارن آن اتفاق افتاد - رایات نصرت طراز تا جونپور آهسته و پیوسته طی مراحل مینمود - آصف خان و مجنون خان و دیگر امرا (که با علی قلی خان و دیگر مخذولان مقابله و مقاتله داشتند) چون سنگ راه از میان برخاست در شاهراه ارادت بتارک اخلاص شتافته در دو منزلی جونپور بسجدهٔ درگاه سر بلندی یافتند - و پیشکشهای شایسته بنظر اقدس در آوردند

ازانجمله پیشکش آصف خان (که مشتمل بر نفائس آن ولایت بود) با فیلان مست و اسپان عراقي و ترکي منظور نظر قبول و استحسان شد - و شعشعهٔ توجّه شاهنشاهي بر ساحت امّید او تابیت و ازان وقت (که آصف خان به نیروی اقبال شاهنشاهي تسخیر ولایت گذهه کرده - و بر خزائن و دفائن چورا گذهه متصرّف شده) سپاهي گزین ترتیب داده بود که توجّه اشرف را شاید - بجهت عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه رزمخواه بنظر اقدس درآرد - و ازانجا (که اجابت ملتمسات ارباب ارادت شیوهٔ مرضیهٔ حضرت است) استدعای او پایهٔ قبول گرفت - و انوار افضال بر ساحت حال و عرصهٔ امال او بخوبترین صورتے تابت ٭

روز دیگر (که خسرو خاور بر سریر چهارم نور افزای عرصهٔ غبرا شد - و سپاه ظلمت شباشب راه گریز گرفت) آصف خان لشکر خود را قریب پنجهزار سوار (در عرصهٔ چون کف همّت صاحبدلان مواج - و چون پیشانی دولت اربابِ کرم گشاده) بنظر جهان‌افروز جلوه داد - و مورد الطاف شاهنشاهي شد - و فردای آن روز (که سي و دوم تیر ماه الهي موافق روز جمعه چهاردهم ذي‌الحجّه بود) لوای موکب والا ظلال سعادت بر ساحت جونپور انداخت - و منازل رفعت اساس درون ارک بورود اقدس دولتخانهای سعادت و اقبال شد - و توجّه عالي بر اصلاح آن ممالک (که از دستبرد ظلم آن مفسدان بے اعتدال خراب‌آباد فتن شده بود) پرتو انداخت - و (چون علي‌قلي‌خان و دیگر اهل بغي و عصیان از صدمات سطوات موکب والا روی بفرار آورده از آب گنگ گذشته آصف خان را با بعضے از اُمرای نامدار و سپاه کارطلب (چون مجنون‌خان - و شاه‌محمّدخان قندهاري) بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستادند - و بجهت مزید احتیاط و حفظ سطوت سلطنت نور پادشاهي باهتمام وزیر جمیل مقرّر گشت - که تائیدبخش عساکر منصوره باشد - تا اُمرا لوازم کورنش و آداب تسلیم بتقدیم رسانده سرگرم خدمت باشند - علي‌قلي‌خان و اُمرای ادبار یافته نزدیک حاجي‌پور روبروی آب جای قلب رفته مستحکم شدند - و بافغانان سیه‌بخت [چون سلیمان کرّاني (که حکومت بنگاله بار رسیده بود) و فتح‌خان پنّي (۲) و حسن‌خان برادر او که ایالت رهتاس داشتند] اعتظهار نمودند - و این طبقهٔ سیه (۳) روز در مقام استمداد شده بر گردنهٔ عناد و طُغیان ایستادند - رای دولت‌افزا مقتضی آن شد که یکے از معتمدان بساط عزّت را نزد سلیمان کرّاني بدنگاله فرستاده اورا از معاضدت و مظاهرت علي‌قلي‌خان تخویف نمایند - لاجرم حاجي محمّد خان سیستاني را باین خدمت روان کردند که بکاردانی و سخن پردازی انّصاف داشت چون او بنواحی قلعهٔ رهتاس رسید جمعے از خود سران افغان (که با این طاغیان دم یکجهتي میزدند)

---

(۲) در [بعضے نسخه] پني (۳) نسخهٔ [ح ي] سیه روزگار ٭

او را از رفتن بنگاله مانع آمده پیش علیقلیخان روانه ساختند - و چون حاجی محمّد خان را با علیقلیخان سوابق روابط بود بمقتضای رابطهٔ قدیم و بطمع آنکه از موافقان باشد با شوه بعزّت و حرمت پیش آمد - چون آثار نا امّیدی از نقوش پیشانی او خواند ازانجا (که بودولتی دامن گیر او بود) اورا مقیّد طور گردانید - و حاجی محمّد خان سررشتهٔ حقیقت و بندگی از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند بگوش هوش او زدے - و انصاف آنکه توقّف حاجی محمّد خان در میان باغیان بجهت تخویف و تحذیر از ارتکاب امور محظور و دلالت بر جادهٔ مستقیم اطاعت دخل عظیم داشت - چنانچه عاقبت کار اورا بوالدهٔ خود همراه ساخته بعتبهٔ والا روان ساخت چنانچه بعد ازین نگاشتهٔ خامهٔ عرض گردد ۰

و از سوانح فرستادن حسن خان خزانچی ست بولایت اُدیسه که در اقصی سمت شرقی و جنوبی سواد اعظم هندوستان واقع شده - ازان هنگام (که هندوستان فتح شده) پرتو لوای هیچ یکی از سلاطین بران سواد نتافته - و همواره فرمان روایان ولایت اُدیسه باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند خصوصًا راجهٔ که دریں هنگام فرمان روای اُدیسه بود - و ازان مدّت (که فرقهٔ افغانان دست استیلا بر بنگاله دراز داشتند) پیوسته نخایل تمنّای فتح اُدیسه در ریاض همّت خود می نشاندند - و لیکن درخت امّید شان بار ور نمیگشت - چه در حواشی آن عقبات خطرناک و کوههای بلند و پست و شکفتهای بے حد و مر و بیشهای سخت دشوار چندانست که دست تصرّف پادشاهان بآن مملکت رسیدن متعذّر - و خاک آن زمین بی سپر عساکر شدن متعسّر است - بلکه هرگاه کسے از متعرضان ولایت بنگاله پناه براجهٔ جگنّات میبرد والی بنگاله را برو دستے نمی بود - چنانچه ابراهیم سور (که در وقائع سابق نام او مذکور است) براجهٔ جگنّات پناه آورد - و آن راجه ناحیتے از اُدیسه را بطریق مساعدت داد - هر چند سلیمان کرانی با آن تسلّط جهد نمود دفع او نتوانست کرد - بلکه پیوسته ازو هراس مند می بود - و درین هنگام (که بلدهٔ جونپور مورد موکب والا گردید) ضمیر صواب نمای حضرت شاهنشاهی (که فهرست حساب فردا را از روزنامچهٔ امروز استخراج مینماید) چنان اقتضا فرمود که یکے از طرز دانان پایهٔ قُرب را پیش راجهٔ اُدیسه فرستاده آید - تا بجلائل الطاف مستظهر گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد - حسن خان خزانچی (که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال او پیدا بود) باین خدمت اختصاص یافت - و مها پاتّر را (که در فنون شعر هندی و موسیقی عدیل خود نداشت) باو رفیق ساختند - و این هردو باتّفاق عازم اُدیسه

---

(۲) نسخهٔ [د] و انصاف حق آنکه (۳) در [چند نسخه] شرقی جنوبی (۴) در [اکثر نسخه] شکستهای (۵) در [بعضے نسخه] باید فرستاد ۰

گشتند - راجه بمجرّد شنیدنِ الطافِ شاهنشاهي بتارکِ ادب سعادتِ استقبالِ فرستادها دریافت و بمراسمِ تعظیم و تکریم واردانِ دولت را بشهر برده بمنازلِ شایسته فرودآورد - و بخدماتِ لایقه اقدام نمود و کمرِ بندگي بر میانِ جان بسته معروض داشت که سلیمان (اگر حلقهٔ غلامی آن درگاه والا در گوشِ هوش نکشد - و پایهٔ آدابِ عبودیت نگاه ندارد - و اساسِ ارتباط و اسعاد بعلي‌قلي‌خان درمیان نهد) من باجمعیّتِ خود ابراهیم را (که خصمِ دعوي‌دارِ اوست) پیش‌کرده روی به بنگاله مي‌آرم و کار پردازیها بروزگارِ سلیمان میکنم که عبرتِ جمیعِ شور بختانِ فتنه‌انگیز شود - راجه بعد از سه‌ماه (که با حسن‌خان و مهاپاتّر آدابِ خدمتکاري و مهمانداري بتقدیم رسانیده بود) فیلانِ نامور و دیگر پیشکشهای گران‌مایه انتخاب کرده روانهٔ درگاهِ معلّی ساخت - و دران هنگام (که مرکبِ والا از جونپور معاودت فرموده در معمورهٔ دگرچین معدلت‌آرای بود) حسن‌خان و مهاپاتّر همراهِ ایلچیِ راجه مکنه دیو (که رای پرمانند نام داشت) بسعادتِ زمین‌بوس سربلند شدند •

و از سوانح[۳] (در هنگامیکه رایاتِ اقبال در جونپور استقرار داشت) گریختنِ خواجه عبدالمجید آصف‌خان است - سبحان الله مستانِ دنیا (که خردِ صلاح‌بین ندارند) بسعیِ خود در هلاکِ خود میکوشند - و آنرا تدبیر مي‌نامند - و یکی از اعاظمِ بلیّات آنست که (با وجودِ مستي و مدهوشي و قدرِ نعمت ناشناسي) بر دولتِ خود چون بید مي‌لرزند - و باندک توهّمی از جای رفته کارے (که هزار دشمن برای‌شان نتواند اندیشید) بیک چشم‌زدن برای خود بهم میرسانند، چنانچه آصف خان را از شتاب‌زدگي و سبکسري واقعهٔ پیش‌آمد که رفعِ خجالتِ آنرا تدبیرِ مدبّرانِ روزگار مفید نیاید - و اگر مکارمِ شاهنشاهي بعفوِ آن زلّت رخسارهٔ خجالتِ او را از غبارِ جرائم پاک سازد نشانِ انفعالِ باقي[۴] ماند - غرض از تمهیدِ این مقدّمهٔ صواب‌مشحون آنکه آصف خان (که از درگاهِ والای شاهنشاهي بمنصبِ ارجمند و پایهٔ عالي اختصاص یافته مجدّداً بباشلیقیِ لشکرِ ظفر پیکر معزّز و مقرّر شده بود) ازانجا (که خیانت گریبان را خوف دامن‌گیر میباشد) بحرف و حکایتِ فتنه‌اندوزانِ تهي‌مغز از جای رفته و محافظتِ رتبهٔ خود ننموده بتوهّمے واهي گریخته بجانبِ گذهه رفت - و مجملِ این قضیّه آنکه ازان‌هنگام [که آصف‌خان ولایتِ گذهه مسخّر ساخته بر خزائنِ چوراگذهه متصرّف شده و از کوتاهی خرد و خسّتِ نفس و کفرانِ نعمت از پادشاه و مربّي و ولي‌نعمت (که بدولتِ او از قلم بعالم رسیده‌بود) پوشیده آنرا ذخیرهٔ ادبارِ خود ساخته بود] همیشه بخود توهّمے راه میداد - و هرچند (آن معامله نانهم بمتصدّیانِ اشغالِ سلطنت

---

(۲) نسخهٔ [د] و مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده (۳) نسخهٔ [ا ح] سوانح این سال فرخنده
(۴) نسخهٔ [ی] باقي عمرها ماند (۵) در [اکثر نسخه] نیست •

رشوتها فرستاد) امّا ازانجا (که معدهٔ طمع[۲] این حریصان را جز خاک پر نسازد) سودمند نیامد - همواره سخنان تباه‌معانی برمز و ایما میگفتند - دربارهٔ (که لشکر شایسته بنظر اقدس آورده منظور انظار عاطفت شاهنشاهی گشت) حسد بزرگان بیمعنی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات و تزویرات اهتمام میکردند - و دوستان ناقص‌درک معامله‌نافهم و فتنه اندوزان سخن‌ساز دورویه یکی را هزار ساخته بآصف خان بیدل میرسانیدند - تا در شب سیوم مهر ماه الهی موافق یکشنبه بیستم صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بخیال فاسد و رهنمونی مالیخولیا با برادرش وزیر خان و بعضی از مردم موافق بقصد ولایت گذهه (که پناهیست قوی) خیمه و اسباب گذاشته فرار نمود - و یکسر تا بمقصد عنان بار نتافت - صباح در تلخواهانی (که همراه او نامزد بودند) از صورت حال مطّلع شده معروض درگاه والا ساختند - و عرضداشت این‌مردم در صحرای دلگشای جونپور وقتیکه (حضرت شاهنشاهی بانشراح شکار کامستان بودند) بوسیلهٔ ملازمان رکاب دولت بدروهٔ عرض رسید - حضرت باقتضای رای ممالک‌آرای[۳] منعم‌خان خان‌خانان را بباشلیقی آن‌لشکر نامزد ساختند - و شجاعت خان‌را با چندے از بهادران کارطلب بتعاقب آصف‌خان تعیین فرمودند - شجاعت‌خان بمانکپور رسیده متفحّص احوال آصف خان شد - آنجا خبر یافت که بقصبهٔ کوه رسیده در صدد آنست که خود را بگذه‌رساند - شجاعت‌خان کشتیهارا گرد آورده خواست که از آب بگذرد - سپاه منصور برکشتیها برآمد و ازجانب آصف‌خان از آمدن شجاعت خان خبردار شده با لشکرے (که همراه داشت) برگشت که برلب آب سر راه بر شجاعت‌خان بگیرد - کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند - آصف‌خان راه ممانعت پیش‌گرفت - در میان او و جمعے (که در کشتي بودند) هنگامهٔ نبرد گرم شد - و آنروز تا شب سخن با تیر و تفنگ بود - و چون حجاب ظلمانی شب پرده‌کش عالمیان شد آصف خان فرصت هزیمت را غنیمت شمرده شباشب راه گریزاگریز پیش گرفت - و بامداد پگاه (که شجاعت خان خبر گریختن آصف خان شنید) بسرعت تمام در کشتي نشسته از آب عبور نمود و جلو ریز دریی او تاخت - و بگرزے از عقب‌ماندهای آصف خان رسیده دانست که رسیدن باو در کمال تعسّر است - عنان مراجعت تافته متوجّه زمین‌بوس والا شد - و در جونپور باستلام عتبهٔ قدسیّه سربلندی یافت ٭

و از سوانح[۴] فرستادن قلیچ خان است بار دیگر بهتاس - سابقاً[۵] سمت تحریر یافت که بندگان حضرت شاهنشاهی بجهت استمالت فتح خان قلیچ خان را فرستادند که اورا بر لوازم بندگی

---

(۲) در [بعضی نسخه] طمع حریصان (۳) نسخهٔ [د] عالم آرای (۴) نسخهٔ [ح] سوانح این ایام
(۵) نسخهٔ [ه] سابقاً گذارش یافته بود که ٭

راسخ گرداند - و مقرّر سازد که (چون رایات عالي بحدود جونپور نزول اقبال فرماید) متوجّه ملازمت گردد - و فیل بخت بلند را همراه آورد - دربنولا (که جونپور مقرّ رایات اجلال شد) بجهت مهمّ مذکور باز قلیچ خان را فرستادند که او را بشاهراه سعادت رهنمونی نماید - و باعث مجدّد آنکه قبل ازانکه (رایات والا از دارالخلافه بنهضت درآید) سلیمان نوحی بقلعهٔ رهتاس فرستاده بود - تا بمعاضدت و مُساعدت علي‌قلي‌خان تواند بدست آورد - لشکر سلیمان باستظهار علي‌قلي‌خان کار بر فتح‌خان تنگ ساخته بود که دربن اثنا خبر توجّه موکب والا[۲] بلشکر سلیمان (که بمحاصره مشغول بود) رسید - دست از محاصره باز داشته پا از دایرهٔ قلعه‌گیري بازکشید - فتح‌خان (که جز دروئي و تزویر کارے نداشت) چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالي یافت در گرد آوری ذخیره و آذوق اهتمام نموده کام‌روا شد - و مخفي کس پیش برادر خود حسن خان (که همراه قلیچ‌خان بملازمت آمده بود) فرستاده پیغام داد که من از ممرّ آذوق و ذخیره دل بیغم ساخته‌ام - اکنون تو بهر روشے (که میسّر شود) خود را بقلعه برسان که وقت است - حسن‌خان را چون بظاهر رفتن دشوار بود خود را بحیله‌اندوزي انداخت - و بعرض واقفان بساط اقدس رسانید که یکے از خاصان درگاه معلّی بمن همراه سازند - که آنچه رفته باستمالت پادشاهي برادر را باکلیدهای قلعه بآستان عالي آورم بقابران قلیچ خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند - قلیچ‌خان حکم والا را کاربند شده برهتاس پیوست - فتح خان اگرچه از روی ظاهر ملائمتهای منافقانه بتقدیم آورد امّا بمقتضای شقاوتے [که در] سر داشت) بمواعید کاذبه وقت میگذرانید - قلیچ خان حرف ناصواب از پیشانی احوال او خوانده مراجعت نمود - چون (فتح آن قلعه و جمیع ولایات شرقي تعلّق بوقت دیگر داشت) دران هنگام توجّه بر تسخیر آن پرتو نینداخت ۞

و از سوانح این یورش آنکه (چون مدّتے مدید علي‌قلي‌خان حق‌ناشناس در برابر لشکر فیروزي‌اثر نشست - و جز خاک خذلان بر سر خود نه‌بیخت) دربنوقت (که زمان پشیماني و شرمندگي‌ست) آن مدبر مخذول در بغي و عناد (که سرمایهٔ بیدولتي ست) بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و بهادر خان و جمعے را از خود جدا ساخته بولایت سرواز فرستاد - که ازان طرف این شوربختان فتنه‌اندوز در میان ولایت درآمده بتاخت و تاراج غبار انگیز گردند - چون این خبر بسمع اقدس رسید شاه‌بداغ خان و سعید خان و فیاخان و حسین خان و باقي خان و مطّلب‌خان و معصوم‌خان فرنخودي و چلمه‌خان و محمّد امین دیوانه و بیگ[۳] نورالدّین و سلیم خان و فنّو افغان را بسرکردگي میر معزّالملک تعین فرمودند - و پرتو حکم معلّی بران تافت که لشکر منصور سر راه برارباب

---

(۲) نسخهٔ [ه ی] عالي (۳) نسخهٔ [ح] نوربیگ ۞

عُدوان گرفته نگذارد که گردِ فتنهٔ این تیره‌کاران بر دامنِ اقتدار بنشیند - امواجِ قاهره همّت بدفعِ اعادی گماشته تا پروانهٔ خیرآبادِ عذابِ مسارعت باز نکشیدند - و حضرتِ شاهنشاهی سودای فاسدِ علي‌قلي‌خان را چنین علاج فرموده بخاطرِ مطمئنِ متوجّهِ آلهآباد شدند - علي‌قلي‌خان (که در فرستادن و جدا کردنِ آن مردم بخاطر آورده بود که فتوری در عساکرِ نصرت‌مآثر راه خواهد یافت) ازان داعیهٔ واهیه ناامید گشت - و بخیالِ ناصواب دست در مکر و تزویر زده آزاده بی‌بی سرورقد نام عورتی را (که در ملازمتِ حضرتِ فردوس‌مکانی بشرفِ خدمت امتیاز داشت) پیشِ منعم‌خان فرستاده تذکارِ آشنائی قدیم نمود - و بعد ازان دیگر مردمِ کاردان روان ساخته دم مصالحت زد منعم‌خان خانخانان از ساده‌لوحی بکمکشِ کهنه‌عملها از استیصالِ معاندان دست کشیده و سخنانِ مزوّرِ او را باور داشته بدرگاهِ جهان‌پناه عرضداشت فرستاد - و بفرطِ الحاح التماسِ قبولِ این داعیه نمود و حضرتِ شاهنشاهی بمقتضای کمالِ مروّت و فتوّت (هرچند بعین‌الیقین بد دروني و فتنه‌اندوزیِ علي‌قلي‌خان را میدیدند) ملتمسِ خانخانان را بموقفِ قبول داشته خواجه غیاث‌الدّین علي قزویني را فرستادند که مراحمِ خسروانی را خاطرنشان نماید - و بر حقیقتِ اسرارِ صحبت آگاهي یافته دقائقِ آنرا معروضِ پایهٔ سریرِ اعلی دارد *

چون منعم‌خان باین عاطفتِ کُبری اختصاص یافت بعلي‌قلي‌خان نوشت که مناسب آنست که بایکدیگر بے قصد و پیغام صحبت داشته در تاسیسِ مبانیِ عقیدت و استحکامِ مدارجِ خدمت اهتمام نموده آید - چون دران ایّام شهرت یافتند [که بعضے از بهادرانِ اخلاصِ اساسِ شاهنشاهي (چون عادل‌خان و جمال خان بلوچ) قرار داده‌اند که در کمین بوده کارِ آن مُدبر را بانجام رسانند] علي‌قلي‌خان در آمدن و دیدنِ منعم‌خان ملاحظهٔ عظیم داشت - و میخواست که معاملهٔ مصالحت بمراسلت و مکاتبت بانجام رسد - منعم‌خان قبولِ این‌معني نمیکرد - تا آنکه مقرّر شد که در میانِ دریا با دو سه کس فراهم آمده قرارِ صلح نمایند - بنابران علي‌قلي‌خان این مژده را فوزِ عظیم دانسته اهل و عیالِ خود را در همان‌محکمه گذاشته با لشکر و کشتي متوجّهِ گذر چوسا[۴] شد و بمقامِ بکسر (که آنطرفِ آب گنگ بود) رو بروی اردوی خانخانان خیمه زد - حسن خان پنّني و سلیمان‌مکلي و کالپهاڑ از اُمرای افغانان همراهِ او بودند - و بارسالِ رُسُل و رسائل تجدیدِ لوازمِ یکجهتي از طرفین بظهور آمد - بمقتضای قرارداد روزِ دیگر ازان طرف علي‌قلي‌خان با سه‌کسِ خود یکے شهریارِ کل (که از طبقهٔ گُردان بمزیدِ شجاعت اختصاص داشت) دیگر سلطان محمّد میر آب

---

(۲) نسخهٔ [د] چنان (۳) نسخهٔ [ا] پیش - و نسخهٔ [ب ج و] الهاباش - و در [بعضے نسخه] الهاباس
(۴) در [چند نسخه] جوسا *

و یک قوراچی او (که آهوی حرم نام کرده بود) سوار شده متوجّه اردوی خانخانان شد - و ازین طرف خانخانان نیز برکشتی سوار شده با سه کس میرزا غیاث‌الدّین علی و بایزید بیگ و میرخان غلام سلطان محمّد رفیق (۲) (که پیش منعم‌خان اعتبار داشت) متوجّه ملاقات علی‌قلی خان شد و از دو طرف دریا عساکر فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه‌آرای بودند - چون کشتیها در میان جزیرهٔ آب نزدیک بهم رسید علی‌قلی‌خان برخاست - و گفت کیفیّت (۳) لیغ سلام علیکم - و جسته تنها خود را بکشتی منعم خان انداخت - و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند - زمانی صحبت بگریهٔ سابوس گذشت - و پاره در ذکر خدمت‌فروشی گذرانده - و لختی در عهود و ایمان زبانی صرف شد - بعد ازان قرار یافت که میرزا غیاث‌الدّین علی بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال‌را عرض‌داشت نماید - که آنحضرت خواجه‌جهان را (که مدار مهمّات سلطنت برای رزین او بود) نیز فرستند - تا خاطر علی‌قلی‌خان بالکلیّه جمع شده پیمان دولتخواهی را از صمیم جان استحکام دهد - و بدین قرارداد از یکدیگر جدا شده هرکدام باردوی خود آمد - و این واقعه در اوائل دی ماه الٰهی بظهور پیوست - میرزا غیاث‌الدّین علی بشرف ملازمت رسیده سرگذشت‌را بموقف عرض ایستادهای بارگاه مقدّس رسانید - حضرت شاهنشاهی بموجب التماس منعم‌خان خواجه‌جهان‌را فرستادند - بعد از ملاقات علی‌قلی‌خان روز دیگر منعم‌خان بجمعی مخصوص از آب گذشته بخانهٔ علی‌قلی‌خان رفت - شاهم‌خان جلایر و میرمنشی و حیدر محمّد خان آخته‌بیگی و کوچک علی سلطان سرپرتمهور یکه و جمعی همراه بودند - علی‌قلی خان جشن بزرگانه داشت - و مراسم مهمانی بجای آورد - بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم‌خان بمنزل خود آمد - و بعد ازان خواجه‌جهان آمد منعم‌خان خواست که باتّفاق خواجه‌جهان باز بمنزل علی‌قلی‌خان رود - خواجه‌جهان تقاعد نمود و صریح گفت که علی‌قلی جوان بی‌اعتدال است - و بس نا خوش - رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم - اگر بسیار بچدّیه گروی برای ما بگیرید - تا بهم برویم - منعم‌خان ابراهیم خان اوزبک را بگروی از علی‌قلی‌خان طلبیده آورد - روز دیگر منعم‌خان و خواجه‌جهان رفته در منزل علی‌قلی‌خان صحبت داشتند - و روز دیگر در منزل ابراهیم‌خان صحبت داشتند - و مجنون خان قاقشال و باباخان قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس حاضر شدند - و میان ایشان و علی‌قلی‌خان آشتی دادند هرچند سخن در رفتن علی‌قلی‌خان دراز کشید فایده نکرد - و از حیاء و تلبیس (که در سر داشت)

---

(۲) در [اکثر نسخه] قبق (۳) در [اکثر نسخه] همچنین است - یعنی کیفیت چیست ای صاحب چه لیغ بمعنی صاحب آمده - و نسخهٔ [ح] کیف اخی - و شاید کیف لیغ باشد - یعنی کیف یا صاحب

(۴) نسخهٔ [اح] دل •

بآستان‌بوسي قرار نتوانست‌داد - و گفت چون از من ناسپاسئ چنين بظهور آمده يکبارگي باين دليري اقدام نميتوانم کرد - درين‌مرتبه والدهٔ خود و ابراهيم خان را (که ريش‌سفيد ما ست) ميفرستم و بعد از تقديم خدمات لايقه باستلام عتبهٔ عليّه مشرّف خواهم شد - بعد از گفت و گوی بسيار همين معني قرار يافت *

روز ديگر علي‌قلي والدهٔ خود و ابراهيم خان را با فيلهای نامی خود مثل بال‌سندر و اچپله[۲] (که از فيلان مست زبردست مشهور بودند) با ديگر فيلان برسم پيشکش همراه ميرهادي و نظام آقا فرستاد - و حاجي خان سيستاني را (که مقيّد طور بود) نيز فرستاد - خانخانان و خواجه‌جهان امواج قاهره را برکنار آب درمقابله گذاشته والدهٔ علي‌قلي و ابراهيم‌خان را باپيشکش همراه گرفته رو بدرگاه معلّی نهادند - و ببارگاه مقدّس رسيده خانخانان ابراهيم‌خان را (تيغ و کفن در گردن انداخته - و سرو پا برهنه ساخته) دربساط حضور آورد - و بوسيلهٔ شفاعت او بر جرائم گوناگون اين شور بختان قلم عفو کشيده آمد و بر زبان اقدس گذشت که اگرچه ظاهر آنست (که اين وازگون طالعان بعهد خود وفا ننمايند) امّا چون خاطر تو عزيز است تقصيرات ايشان بخشيده آمد - و جايگيرهای ايشان بدستور پيش مرحمت شد - بايد که تا زمانی (که رايات اجلال شاهنشاهي درين‌حدود بسير و شکار مسرّت پيرای خاطر باشد) علي‌قلي از آب گنگ باين‌طرف عبور نکند - و چون دارالخلافهٔ آگره مستقرّ رايات اقبال شود وکلای اينها آمده آستان جايگير خود را درست نمايند - وبموجب آن مناشير اقبال محلّ جايگير خود را متصرّف شوند - خانخانان از ظهور عنايات پادشاهانه تارک مفاخرت بارج عزّت رسانيد و حکم معلّی شد که تيغ و کفن را از گردن ابراهيم خان فرود آورند - و مژدهٔ عفو گناهان را بوالدهٔ علي‌قلي‌خان (که درحريم حرم سرای شاهنشاهي روی برخاک تضرّع و زاري نهاده منتظر دويد بخشايش بود) رسانند - و (چون معاملهٔ اين نا برخورداران بيدولت برتلبيس بود چنانچه برآگاه‌دلان معامله‌رس پوشيده نيست) ايزد جهان‌آرا خواست که حقيقت بد درونی اين طايفهٔ کافرنعمت بر ساده‌لوحان زمان خاطرنشان‌شود - بعد از چندروز (که اينها بسعادت زمين‌بوس عزّ امتياز يافته‌بودند) خبرجنگ مير معزّالملک و اُمرای کبار ببار يافتگان درگاه معلّی رسيد - و تفصيل اين سرگذشت آنکه (چون بهادرخان و سکندرخان باغوا و صلاح‌ديد علي‌قلي‌خان گرد خلاف و عناد بسرکار سروار انگيختند - و در مقام بغي و عصيان ايستاده دست بفتنه و فساد گشادند) ناگاه درين اثنا بآئين شايسته فوجی بزرگ از مواکب عالي رسيد - از استماع شکوه اين فوج دست و پا گم کرده خود را مرد اين ميدان نيافتند - و بے اختيار شده درمکر و تزوير زدند - از روی ظاهر بمير معزّالملک و اُمرا

---

(۲) در [چند نسخه] اچپله (۳) در [بعضی نسخه] رسانيدند *

پیغام دادند که چه صورت دارد که در مقابلهٔ عساکرِ منصوره آمده خیالِ محـ
استدعا آنست که واسطهٔ شفاعتِ زلّات و جرائمِ ما گردید - و نیلانِ نامي (که ب .
بدست آمده - و طبعِ اقدس بدان رغبت دارد) روانهٔ درگاهِ معلّی میسازیم - و چون بظهور
(که از دریای مکرمت زلّاتِ ما بزلالِ عفو پاک شده‌است) ما هم بدرگاهِ جهان‌پناه رفته سجداتِ
عذرخواهي بتقدیم خواهیم رسانید - میر معزّالملک و سایرِ اُمرا (چون رنگ آمیزي و تزویرِ این گروهِ
عاقبت نامحمود میدانستند) داغِ رد بر پیشانیِ خواهشِ آن مُدبران نهاده جواب نوشتند که جرائمِ
آثام و جرائمِ شما ازان قبیل نیست که جز بطوفانِ خونیِ شمشیرِ آبدار از صحیفهٔ روزگار محو توان‌ساخت
بهادرخان بار بمیر معزّالملک پیغام داده درخواست کرد که اگر تجویز نمایند یکدیگررا دیده سخنی
چند مناسبِ وقت بمشافهه گفته شود - میرمعزّالملک قبولِ این‌ارادہ نموده با معدودے از اردو
برآمده رفت - و بهادرخان ازانجانب با چندے پیش آمده میررا دریافت - ومقدّمات از جانبین
در میان آمد - چون آثارِ حیله در پیشانیِ معاندان ظاهر بود صورتِ صلح قرار نگرفت - لیکن
بحرف و حکایت روزگار میگذرانیدند *

چون سرگذشت حال بمسامعِ اجلال رسید حکمِ والا بشرفِ نفاذ پیوست که لشکرخان
و راجه تودرمل با مردمِ خود در لشکرِ منصور رفته اگر صلاحِ حال در جنگ بینند خود نیز ضمیمهٔ
عساکرِ عالیه باشند - و اگر صلاح در قبولِ التماسِ آن جماعت باشد از فضل و رحمتِ بیقیاسِ ما
اُمّید دارند - این‌در دولتخواه بسپاه نصرت‌قرین پیوسته بآن بیدولتان پیغام فرستادند که آنچه
از حرفِ عقیدت و اخلاص بزبانِ‌شما میرود اگر از لوامعِ صدق ضمیرِ شما دارد بعزمِ درست و خاطرِ مطمئن
متوجّهِ آستانه‌بوس گردید - و اگرنه وقت‌گذراندن و دست در حیله زدن کارِ مردان نیست
و چون دلِ شان با زبان موافقت نداشت سعادتِ همعنانیِ شان نشد - و دولت یاوري نکرد
از مُدبرئ خود در نواحیِ خیرآباد پای ضلالت‌پیمای جرأت‌را در دلیري افشردند - و عساکرِ دولت‌را
چون (حقیقتِ الحاج علي‌قلي و عاطفت فرمودنِ شاهنشاهي معلوم نبود - و لشکرِ پیش در مبارزت
مساهلت نموده بود) راجه و لشکرخان قرارِ جنگ داده بترتیبِ صفوف و تسویهٔ انواجِ همّت
گماشتند - قول بمیر معزّالملک و اعتماد خان خواجه‌سرا و میر علي‌اکبر و راجه تودرمل و لشکرخان
و دولت خان فوجدار و جمعے از بهادرانِ نامور انتظام گرفت - و برانغار بجلادتِ قباخان و حسن[۲] آخته[۳]
و شیرسلطان و راجه متّرسین و کرمسي و مهرعلي ولدِ استاد یوسف و برخے از جان‌سپارانِ دیگر
ترتیب یافت - و جرانغار بباقي‌خان و شاه بداغ خان و مطّلب خان و فتّو و ناصرقلي اوزبک

(۲) در [بعضے نسخه] حسن خان آخته (۳) نسخهٔ [ح] آخته بیگي *

بآستان‌بوسي قرار نتوانست نام پذيرفت - و هراول بمحمّد امين ديوانه و معصوم خان فرنخودي و قتلق اقدام نميتوانم كرد شاه قلي و صد رحمت اوزبک و قلماق بهادر و طايفهٔ از مردان‌کار رونق گرفت و بعد از همش بخان‌عالم و هندو بيگ مغل و راى سال درباري و راى پتّرداس (۳) و داؤدخان (۴) فوجدار و طبقهٔ ديگر از مبارزان استحکام يافت - و ازانجانب باغيان سه فوج شده بودند - فوجي باهتمام بهادرخان و فوجي بسرداري اسکندر خان - و فوجي بسربراهي محمّد يار برادر زادهٔ سکندر در هراول مقرّر ساخته آمادهٔ جنگ شدند - در ميان هردو هراول هنگامهٔ جنگ گرم شد - قدرے هراول مخالف غلبه (۵) کرده جسته بود که مردم القمش داد دلاوري داده هراول را برداشتند - محمّد يار (۶) که پيشانوي لشکر ظلماني او بود) بشمشير برق‌لمعان برخاک هلاک افتاد - و بسيارے از مخالفان پايمال فنا شدند - و سکندر (که با فوجي گزيده از دنبال اين فوج آمادهٔ عربده بود) گرد ادبار بروي دولت خود بيخته و پشت بر عساکر منصوره داده رو بهزيمت آورد - و افواج قاهره کامياب نصرت و اقبال از دنبال هزيمتيان درآمده بهرکس ازان تيره‌روزگاران بخت برگشته ميرسيدند خونش بخاک ميريختند - تا برلب سيه آبے رسيدند - سکندر از بيم جان خود را در سيه آب زده از خاک سياه سر بيرون کرد - و بسيارے از سپاه کار آمدنى او دران ظلمت‌آباد فرو شدند - و افواج قاهره (که سکندر را هزيمت دادند) بقصد غارت و تاراج لشکر ادبار پراکنده شدند - بهادرخان (که باجمعي در کمين بود) درين زد و گير بفوج جرارغارِ لشکر اقبال رسيد - و جنگ در پيوست - شاه بداغ‌خان از اسپ جدا شد - و بقيد مخالف درآمد - و عبدالمطّلب پسرش توفيق نيکوخدمتي نيافت و ناصرقلي وجمعے از کافرنعمتان تباه‌خرد خاک بے حقيقتي برفرق روزگارخود ريخته بغنيم پيوستند بهادر اين افواج را برداشته متوجّه قول شد - و قول بے جنگ سررشتهٔ نبرد را از دست داده عار فرار اختيار نمود - محمّد باقي‌خان بهانهٔ حفظ اسباب و ابقاى اموال خود را بکناره کشيد و بعضے از روى نفاق و حرام‌نمکي جنگ نکرده پشت بمعرکه دادند - و از شومئ اينها لشکر فتح‌کرده را شکست افتاد - راجه تودرمل و قياخان و اعتمادخان و مردم القمش جمع شده در ميدان ايستادند چون لشکر برهم خورده بود کارے بسرانجام نشد - غرور را اين نتيجه است - اين معامله نافهمان نمي‌بينند که خديوزمان با علم يقيني چگونه مُدارا ميفرمايند - هرکرا کردار چنين باشد آنچه بيند از خود بيند - و روز ديگر سپاه پراگنده فراهم آمده بجانب قنّوج متوجّه شد - و سران لشکر عرضداشتے

---

(۲) در [چند نسخه] قل قدم خان - و نسخهٔ [ى] کل قدم خان (۳) در [بعضے نسخه] تبرداس

(۴) در [بعضے نسخه] داد خان - و در [بعضے] دادن خان (۵) در [اکثر نسخه] غلبه گونه جُسته بود

(۶) در [بعضے نسخه] جدا شده *

محتوي بر حقائقِ سرگذشت بآستانِ معلّی روانه ساختند - آنحضرت (که معدنِ مروّت و مردمي اند) چون بر حقیقتِ حال مطّلع شدند ازانجا (که مجدّدًا از جرائمِ ایشان گذشته بودند) جریمهٔ عظیمهٔ چنیں را نا شده انگاشته اُمرا را طلب داشتند - جمعے (که آثارِ نفاق از حرکاتِ ناسزای ایشان ظهور یافته بود) در حجابِ خجالت مانده از سعادتِ کورنش محروم گشتند - و یکجهتانِ اخلاص‌مند باوجودِ ظهورِ چنیں حالتے بعنایاتِ خاص مخصوص شدند ٭

و از سوانحِ ایّامِ آنست که درین هنگام (که رایاتِ جلال در جونپور انتظام‌بخشِ جهانیان بود) شیر محمّد دیوانه در حدودِ سامانه سرِ بیمغزِ خود را برداشته در مقامِ تاخت و تاراج شد و زود سزای کردارِ خودرا یافت - این مُدبرِ بےسعادت از خدمتگارانِ خواجه معظّم بود - و بعدازان به بیرام‌خان پیوست - و بیرام خان بواسطهٔ حسنِ صورت این بیخرد را (که از زمرهٔ ادانی بود) بتقرّبِ خود امتیاز داد - و در زمانِ اقبالِ او اعتبار یافت - و در ایّامِ ادبارِ سالکِ مسالکِ بےحقیقتي گشت - چنانچه مجملے ازان در جای خود گذارش یافت - و چون ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي مصدرِ انوارِ عدالت است هر چند آن بےحقیقتي در تخواهیِ[۲] آنحضرت بود امّا چون این سجّیهٔ دنیّه در آدمي نکوهیده ترین صفات است پسندِ طبعِ حق‌پسند نیامد - و منظورِ رعایت[۳] نگشت چندے در قصبهٔ سامانه بسر مي‌برد - درین ایّام (که علي‌قلي خان و جمعے کافر نعمتي نموده بغي ورزیدند - و رایاتِ اقبال متوجّهِ اطفای نایرهٔ افساد شد) این خون‌گرفتهٔ بیدولت جمعے از اوباشِ فتنه‌اندوز را فراهم آورده دستِ فتنه بگشاد - ملّا نورالدّین محمّد ترخان (که فوجدارِ آنحدود بود) میر درست محمّد نام شخصے را در سامانه گذاشته بود که سرانجامِ مهمّاتِ آن پرگنه مي‌نموده باشد - روزے آن بخت برگشتهٔ نا هموار این درست محمّد را برسمِ مهماني بخانهٔ خود آورده در اثنای صحبت پیکان‌را سوهان میکرد - و مجلس میداشت که ناگهاني تیررا در خانهٔ کمان نهاده برسینهٔ آن بےگناه زد - و کارِ او تمام کرد - و اسباب و اموالِ او که دران‌پرگنه بود بدست آورده بجانبِ پرگنهٔ مالیر[۴] شتافت - و شقدارِ آن پرگنه را (که بخالصهٔ شریفه منسوب بود) نیز کشته از اموال آنچه دران پرگنه بود بدست آورد - و اوباشانِ حادثه‌دوست واقعه طلب گردِ او بیشتر شدند و در میانِ ولایتِ محروسه تاخت میکرد - تا آنکه ملّا نورالدّین جمعے را با خود متّفق ساخته کمرِ همّت بدفعِ او بست - در موضعِ دنهوري[۵] (که در حدودِ سامانه است) آن دیوانهٔ بےسامان

---

(۲) در [بعضے نسخه] در دولتخواهی (۳) نسخهٔ [ه] عنایت و رعایت - و نسخهٔ [ط ي] عنایت
(۴) نسخهٔ [ه] مالنیر - و در [بعضے نسخه] مالیر (۵) نسخهٔ [ا] دستوري - و در [چند نسخه] دهوري - و نسخهٔ [ی] دنهوري ٭

بعشرت مشغول بود - رسیدن ملّا نورالدّین شنوده و ازان اعتبارے نکرفته بامعدودے متوجّه او شد و بفوج ملّا تاخت - در اثنای تاختن اسپش بتنهٔ درخت رسید - و افتاد - و جمع پیاده رفته او را دستگیر کردند - و ملّا آن دیوانهٔ بیدولت را بقتل رسانید - و مورد عنایات خسروانی شد *

و از سوانح[۲] آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعهٔ چنداره نهضت فرمود - ازانجا (که فطرت قدسی مآثر حضرت شاهنشاهی بر عفو جرائم و صفح زلّات کوتاه‌بینان مجبول است) بوسیلهٔ الحاح و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرائم و آثام علی‌قلی‌خان و سایر ارباب عصیان کشیده هوای سیر بنارس و تماشای قلعهٔ چنداره (که از قلعهای مشهور هندوستان است) از خاطر جهانگشای سرزد - و بموجب این عزیمت دولت‌افزا روز دیهم پانزدهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه سیوم رجب اشرف خان را بحراست جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرمود - و [چون بسه‌منزلی شهر بنارس (که بر ساحل دریای گنگ جلوه‌نما ست) نزول اجلال پرتو انداخت] افاضهٔ انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیهٔ سعادت‌ورود واقع شد - و اردوی معظّم[۴] را حکم توقّف درانجا نموده با خاصان رکاب مقدّس بتفرّج چنداره توجّه فرمودند - و درون و بیرون قلعه‌را نظر اصلاح انداخته مسرّت پیمای ظاهر و باطن گشتند - درین میان قراولان نشاط پیام نوید عشرت آورده از بیشهای فیل (که درنواحی قلعه بود) خبر دادند - حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش‌نهاد همّت اقبال‌صید ساخته با بعضے از ملتزمان رکاب دولت و مخصوصان موکب معلّی دران بیشهای انبوه تکاپو فرمودند - و قریب دو کروه جُسته و جو کرده بمُلّهٔ فیل رسیدند - و پرتو اشراب عالی بران تافت که ملازمان بساط حضور از هرجانب درآمده این کوه منظران را کرد کردند - و بدستوریکه (دستورالعمل صیدگاه اقبال بود) ده فیل والا شکوه‌را درمیان کرفتند - و کردنهای این وحشی طبیعتان‌را بطناب مدارا بستند - و با فیلان اعلی همتگ ساخته بحصار چنداره مراجعت نمودند - و ازانجا بجانب بنارس کوکبهٔ عزیمت بلند کرده باردوی معلّی (که منتخبیست از هفت اقلیم) ورود سعادت فرمودند *

و از سوانح[۵] ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی ست بر سرخان‌زمان - ازانجا (که رجوع مقدّس حضرت شاهنشاهی طلسم دوام‌آگاهی‌ست - و از مبدای فطرت لسان تقدیر و بیان مشیّت آمده) هرچه (از حقائق کونی و الٰهی‌ست) پیش ازانکه (جلوهٔ ظهور یابد) انوار اشارت و ظلال عبارت بران پرتو می‌اندازد - چنانچه دران وقت (که منعم خان زبان تضرّع کشوده شفاعت

---

(۲) نسخهٔ [ح ط ی] سوانح عبرت‌بخش (۳) نسخهٔ [ح] چناز کذاشته (۴) در [بعض نسخه] معلای مظفررا
(۵) نسخهٔ [ح] سوانح دولت افزا *

جرائم علي‌قلي خان ميكرد) بر زبان تقدير بيان گذشت كه ما خود عفو ميفرمائيم - امّا عجب كه او بر آداب عبوديت ثابت‌قدم ماند - و همچنان در اندک فرصتي بظهور آمد - چه دران هنگام (كه بموجب استدعاى خانخانان بعلي‌قلي خان و بهادرخان جاگير مكرمت ميشد) قبول التماس او مشروط باين بود كه تا موكب اقدس درين حدود باشد خان‌زمان از آب عبور نكند و چون رايات اقبال بمركز اورنگ خلافت رسد وكلا بدركاه معلّى آمده مناشير دولت از دفاتر عاليه بگذرانند - و بر جاگيرهاى خود متصرّف گردند - درين وقت (كه رايات عالي بجانب بنارس و چنداده ظلال ارتفاع بر سمت معاودت انداخت) علي‌قلي‌خان همان روز از آب گذشته به محمّدآباد رسيد - و كسان را به غازي‌پور و جونپور روانه كرد - موكب معلّى از شكار مراجعت نموده بساحت بنارس نزول اجلال فرموده بود كه بعرض مقدّس رسيد كه آن بي‌سعادت بر خلاف شرط رفته عدول از جادهٔ حكم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است - قهرمان قهر جهانگداز شاهنشاهي بجوش درآمد - و رقم بيدولتي اين سيه بختان (كه اغماض نظر ازان شده‌بود) بر پيشگاه باطن اقدس (كه آئينهٔ گيتي‌نماى دولت است) جلوه‌گر شد - و در مقام سطوت منعم خان را مخاطب ساخته ماجراى سيه‌بختي آن تيره روزگاران‌را بر زبان اقدس آوردند - خانخانان از كمال انفعال سر در پيش نهاد - و زبان‌گفتار بسته و رشتهٔ جواب گسسته يافت - و خواجه‌جهان و مظفّر خان و راجه بيكونتداس و جمع ديگر از اُمراى حقيقت اساس را بر اردوى نصرت طراز گذشتند كه آهسته آهسته منزل بمنزل بيايند - و خود بنفس نفيس بعزيمت تاديب و تنبيه علي‌قلي‌خان شب ديباديز بيست و سيوم بهمن ماه الٰهي موافق شب شنبه يازدهم رجب براى توجّه در ركاب دولت آورده بطريق يلغار راه دورد نصرت شدند - و قرب گزيدان بساط اقدس و ساير فدائيان موكب معلّى (گرد و پيش چترِ والا بوده - بر يكديگر مسابقت نموده) گوى سرعت از شمال و صبا ربودند - جعفرخان تكلو و قاسم‌علي خان‌را بر سر غازي‌پور تعين فرمودند - اين بهادران چون بدروازهٔ قلعهٔ غازي‌پور رسيدند بيدولتان آنجا آگاه گشته از برج (كه متّصل بدريای گنگ بود) خود را در آب انداختند - و به محمّد آباد رسيده علي‌قلي‌خان را ازين واقعه آگاه ساختند علي‌قلي‌خان دست و پا گم كرده از كمال سراسيمگي گرخته چون بر لب آب سروار[۲] رسيد بكشتي چند (كه بر كنار آب براى چنين روز آماده[۳] ميداشت) با جمعي (كه با او بودند) در آمده جان سراسيمه را بساحل سلامت برد - و موكب مقدّس آن شب كه روان شد از درياى جونپور بر فيل سواره عبور فرمودند - و آخرهاى شب زمانے بر فيل توقّف نمودند - و سحر باز گرم رفتن

---

(۲) نسخهٔ [د و] سرو - و در [بعضے نسخه] سروا (۳) نسخهٔ [ب] نگاه ه

شدند - قدرے از روز گذشته بود که باردوی او پیوستند - آن بد نهاد خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود - تا پهر سیوم راه میرفتند - فیل بخت[۲]بلند او مست بود - بدست درآمد و ازانجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان و جمعے را پیشتر رخصت فرمودند - روز بیگاه شده بود که ازین پیش فرستادها خبر رسید که علي قلي در مقام گذشتن از آب سروار است - چون راه بسیار آمده بودند و روز اندک مانده بود سواري موقوف شد - سحر بدولت شبدیز اقبال را تیز راندند دریں روز آواز خان پسر اسلام خان و برادر فرخ حسین خان از غنیم جدا شده بموکب اقبال پیوستند و فوج پیش از دنبال آن مدبر بساحل آب رسید - کشتیها پر از اشیا و اموال (که علي قلي خان و کسان او روانه ساخته بودند) ارمغانی فتح دانسته گرفتند - و از اهل کشتي سرگذشت علي قلي خان تحقیق کرده موکب معلّی ساحل آب سروار گرفته نهضت فرمود - و عساکر نصرت همگي برادي و براري را درنوردید - و ازان گم کشتهٔ صحاري ادبار نشانے پیدا نشد - و چندان از ثقات استماع افتاد که علي قلي خان بے خبر در محمّد آباد بود - اگر [همان شب (که رایت اقبال بآن حدود رسیده بود) راست رانده به محمّد آباد میرفت] آن مدبر بدست مي افتاد - و همانا که مغنم خان این نرد دغل باخت - و برای رواج بازار خود نخواست که او بدست افتد - اوّل نگذاشت که همان شب بر سر او بروند - ثانیًا او را خبردار ساخته گریزاند - و معلوم شد که علي قلي از راههای پُر درخت بقلعهٔ جلو پاره رفته فرود آمده است - شهریار دانش پژوه اغماض نظر فرموده بر روی نیاوردند - و روز دیگر موکب مقدّس بواسطهٔ آنکه (کشتي پیدا نشد - و گذرگاه معلوم نبود - که آن دریای زخّار را عبور توان کرد) ازین روی آب در برابر جلو پاره نزول اجلال فرمود - و بذروقها از طرفین سردادند چون علي قلي دانست (که گیتي خدیو خود بدولت پرتو اقبال انداخته اند) بودن را بخود قرار نداده پیشتر روان شد - و روز دیگر موکب اقبال ازان منزل کوچ نمود - و کنار دریا گرفته بقصبهٔ مؤ نزول اجلال فرمود - دریں راه غریب درخت زارے پی سپر مواکب جهان نورد شد - انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان میشدند - و جوانان صاحب قبضه صید میکردند - و اقسام جانور بنظر اشرف مي درآمد - و بسپاهیان سخت انداز اشارت عالي میشد که بخدنگ سندان دوز و سنان شعله کردار از پا مي انداختند - و در وقت مرور اردوی عالي شکوه جانوران دریائي مثل نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحل دریا نمایان میشدند - و چون از دور گرد عساکر بر میخاست بآب میخزیدند - و بعضے جانوران ازان قسم بودند که تیر و تفنگ برآنها کار گر نمي آمد - بالجمله موکب معلّی در حدود آن قصبه بود که خبر آوردند که بهادر خان دریں فرصت بجونپور رسیده

---

(۲) در [بعضے نسخه] زنجیت (۳) نسخهٔ [ح] سردار خان (۴) نسخهٔ [ا ج] جاوپاره •

مادرِ خود را خلاص کرده است - و اشرف‌خان را مقیّد ساخته قصد آن دارد که باردوی معلّی رفته دست‌بردے نماید - بنا بران موکبِ مقدّس از ساحلِ آبِ سروار بجانبِ مُعسکرِ[۲] اقبال عطفِ عنان فرمود ●

و تفصیلِ این مجمل آنکه چون (طنطنهٔ ایلغارِ موکبِ عالی بتعاقبِ علی‌قلی خان بسکندر خان و بهادر خان رسید - و قضیّهٔ گرفتاری والدهٔ علی‌قلی در جونپور بدستِ اشرف خان معلوم کردند - و دانستند که اشرف خان لشکرے چندان ندارد - و گرفتنِ قلعهٔ جونپور بغایت آسان‌است) از جای خود گرم‌روی کرده بجونپور رسیدند - و (چون اشرف خان در استحکام مبانیِ قلعه‌داری اهتمام ننموده بود) دروازه را سوخته درون شدند - و طایفهٔ نردبانها بر دیوارِ قلعه نهاده بر آمدند - اشرف‌خان وقتے خبردار شد که مخالفان بقلعه در آمده بودند - بهادر خان اشرف‌خان‌را گرفته مقیّد ساخت - و والدهٔ خود را خلاص کرده همراه برد - و (باوجود آنکه جونپور عمرے در جایگیرِ او و برادرش بود - و چندین روابط باهلِ شهر و حقوقِ خدماتِ ایشان)همه را پایمالِ افساد کرده دست اندازِ غریب نمود - و بسیارے از تاجران‌را تاراج کرده به بنارس شتافت - و آنجا هم قدرے دست بغارت برد - و ازانجا بمُدُنِ بنارس (که بزمانیه مشهور بود) رفت - و دران حالت[۳] خبر رسید که رایاتِ عالی از تعاقبِ علی‌قلی معاودت نمود - سکندر و بهادر راهِ گذرِ نرهن (که مقرِّ معهودِ ایشان بود) پیش‌گرفته از آبِ گنگ عبور کردند - چون (علی‌قلی از صدماتِ عساکرِ اقبال بدر رفت و شورشِ سکندر و برادرِ او چنانچه گذارش یافت بمسامعِ اقبال رسید) موکبِ مقدّس از کنارِ آبِ سروار عنانِ معاودت منعطف گردانیده متوجّهِ اردوی معلّی شد - که مبادا غبارِ آشوبِ این مفسدان بر حاشیهٔ بساطِ جمعیّتِ آن رسد - و شوز بختان باستماعِ توجّهِ رایاتِ اقبال فرار نموده بودند - اهلِ اردوی مقدّس را اطمینانِ دیگر بهم رسید - و ازانجا پرتوِ توجّه بجانبِ جونپور تافت - و روزے (که قصبهٔ نظام‌آباد مستقرِّ موکبِ جلال بود) محفلِ وزنِ اشرفِ اقدس ترتیب یافت - و جشنِ دلکش فراهم آمد - و نقودِ گرامی بر دامنِ اُمّید ریخته شد - و جهانیان از فیضِ عامِ شاهنشاهی احتظاظ یافته بدعای‌مزیدِ عمر و خلودِ دولت سیراب زبان شدند - و بعد از تقدیمِ مراسمِ جشنِ معلّی ازان منزل نهضت فرمودند - و عرصهٔ جونپور از فرِ نزولِ موکبِ والا پایهٔ بلند یافت - چون (این شهرِ فیض‌بهر از مقدمِ شاهنشاهی زیب و زینت گرفت - و تساهلِ عظیم از ملازمانِ عتبهٔ اقبال در استیصالِ اربابِ بغی بظهور آمد) رای عالم‌آرای درین شهر طرحِ اقامت انداخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] عسکر اقبال - و نسخهٔ [ح] اردوی معلی (۳) در [چند نسخه] وقت (۴) در [بعضے نسخه] دلگشا ●

تا بیخ و بنیاد طبقهٔ باغیه برآید - و آسودگی در عالمیان شیوع یابد - و بموجب حکم مقدّس اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع‌اساس و عمارات عالی‌بنیان انداختند - و بر زبان اقدس گذشت که (تا غبار هستی این ظلمتیان از دامن اینحدود بر نخیزد) پای‌تخت اقبال همین شهر خواهد بود - و بجمیع از آمرا (که مرخّص شده در محالّ جایگیر خود بفراغت گذرانده اند) چار[۲] رسانیدند که ببلچار[۳] معهود داخل موکب معلّی گردند - و بتازگی افواج تازه زور بتعاقب مدبران تعین فرمودند - و حکم معلّی شد که تا علی‌قلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند *

چون حقیقت احوال بعلی‌قلی خان رسید میرزا میرک رضوی را (که از همنشینان خاص او بود) بآستان معلّی فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود نمود - و برای هرکدام از تقصیرات خود معذرتی گفته بهزار زبان مکر و چاپلوسی منعم‌خان خانخانان را بران داشت که باز در مقام استشفاع شود - خانخانان (که مزاجدان بساط اقدس بود) جرأت برین امرعظیم نتوانست کرد بنا برین جمعی از ارباب عزّت را (که حضرت شاهنشاهی از وفور خداپرستی احترام آن طبقه میفرمودند - مثل میر مرتضی شریفی - و ملّا عبدالله سلطانپوری - و شیخ عبد النّبی صدر) بخود متّفق ساخته پیش آورد - و این‌جماعت بنا بر وثوق برعاطفت شاهنشاهی در پایهٔ سریر معلّی زبان شفاعت گشاده بعرض مقدّس رسانیدند - و در بخشش و بخشایش داستانها خواندند - و آن معدن مروّت هرچند میدانست (که باطن ایشان صاف نشده است - و ازین مقدّمات مقصود اصلی این ارباب بغی وقت گذراندن است) خاطر این معاملةنافهمان را رعایت فرمود، مجدّداً تقصیرات ایشان بخشش یافت - بشرطیکه از قبائح اعمال و ذمائم افعال خود توبهٔ نصوح نموده من‌بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند - و همواره بر شاهراه دولتخواهی و جانسپاری ثابت‌قدم باشند - و چون آثار آن ظاهر گردد محالّ جایگیرهای ایشان بدستور سابق مکرمت شود خانخانان و سایر اکابر آداب شکر بتقدیم رسانیدند - و حکم معلّی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین‌خان فرنخودی نزد علی‌قلی‌خان رفته قدامت اورا بتوبه استحکام دهند - و بنوید بخشش و بخشایش اطمینان بخشند - و خود بالهام دولت و اقبال فسخ عزیمت اقامت جونپور فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت مصمّم گردانیدند - و روز دین بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات راه از جونپور بدارالخلافهٔ آگره اتّفاق افتاد - و اردوی معلّی بیک هفته از جونپور بلدهٔ مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیّم سرادقات اقبال ساخت - کارگذاران بارگاه سلطنت بحکم مقدّس در یک روز بر آنچنان دریای عظیم پُل بستند - تا اردوی معلّی

(۲) چار بمعنی منادی (۳) بلچار بضمهٔ با بمعنی وعده *

بآئین لایق عبور فرمود - و درین ایّام (که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجّه دارالخلافه بود) جنید کرانی برادر زادهٔ سلیمان[۲] پسر عماد بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت - و مشمول عواطف خسروانی گشت *

آغاز سال یازدهم الٰهی از مبدای جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال بهمن از دور اول

هزار شکر که بهار دولت تازه[۳] شد - و کوکبهٔ نوروز بلند آوازه گشت - مزاج عالم بتازگی روی باعتدال آورد - و طبیعت عنصری قوّت نو گرفت * * شعر

خاک چمن شد ز ابر مشک تتاری * آتش گل تیز کرد باد بهاری
قرصهٔ کافور بست شاخ شکوفه * سنبل مشکین بسوخت عود قماری
از پی دوشیزگان حجلهٔ گلشن * آب صفت خاک کرد آئینه داری
دور نظر بازی ست و حسن پرستی * وقت گل افشانی ست و باده گساری
غنچه و نرگس رسیده اند فراهم * کوش که دل را بدست دیده سپاری

نسیم بهار چون سروش غیب نوید جدید از نصرت و اقبال داد - درهای فیض یزدانی بر زمان و زمانیان باز شد - و بمژدهای فتح آسمانی اولیای دولت ممتاز شدند - و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه هیزدهم شعبان (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم قمری تحویل نیّر اعظم و منوّر عالم ببرج حمل سعادت ظهور یافت - و آغاز سال بهمن یعنی سال یازدهم از مبدای جلوس شاهنشاهی از دور اوّل بوقوع پیوست - و تا دوسه روز عرصهٔ شهر کره جولانگاه موکب اقبال بود - و دران فضای جان فزا مراسم جشن نوروزی و آداب عشرت بهار زنگ زدای طبائع شد - آنجا خانخانان منعم خان و مظفّر خان و دیگر امیران دولت و ارکان اقبال را بجهت اهتمام مهمّ خان زمان و آمدن جمعی (که پیش خان زمان رفته بودند) گذاشته بکالپی نهضت موکب اقبال اتّفاق افتاد - و ازانجا برهنمونی عنایت الٰهی بی عظمت و اقبال بمستقرّ جاه و جلال آوردند - و بخرّمی و خوشحالی روز فروردین نوزدهم فروردین ماه الٰهی موافق جمعه هفتم رمضان ظلال چتر والا بر دارالخلافهٔ آگره نزول اجلال گسترده پایهٔ آن زمین سعادت رهین را از آسمان گذرانیدند - و چندگاه دران مرکز عدل کامیاب عشرت گشته بمعمورهٔ نگرچین (که دران ایّام بتوجّه نشاط اساس تعمیر یافته بود) روی توجّه آوردند و آن منازل عشرت بنیان را بپرتو نظر سعادت پیرای جلال سپهر بخشیده زنگ زدای روزگار گشتند

(۲) نسخهٔ [ی] عثمان (۳) نسخهٔ [ج] تازه و کوکبهٔ *

و بالجمله چون حضرت شاهنشاهي خاطر برکشیدهای خود منظور داشته بداراالخلافه توجّه فرمودند منعم‌خان و مظفّرخان در کره تا آمدن فرستادها توقّف کردند - آن مردم چون نزدیک بعلي‌قلي رسیدند او مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تزویر پیش آمد - و روشے (که مختصان درست را سزد) پیش گرفته تسلّی اینها نمود - و بعهد و قسم (که دست‌آویز ارباب نفاق و نمودار دورویان سیاه درون است) بر جادهٔ دوام عبودیت اورده مراجعت نمودند - و منعم‌خان و مظفّرخان از مهمّات آنحدود پرداخته کوچ‌بکوچ متوجّه استلام عتبهٔ عالیه شدند - و چون بقصبهٔ اتاوه آمدند مظفّرخان بتوهّمے (که از جانب منعم خان در راه یافته بود) ایلغار نموده پیشتر بآستانبوسي استسعاد یافت - و منظور نظر عاطفت گشت - و شرح دورویی این بزرگان زمان‌را به بیانے واضح خاطرنشان ساخت - بعد ازان منعم‌خان و سایر امرا بدرجهٔ معلّی پیوستند - لشکرخان را از بخشي‌گري معزول گردانیدند - و خواجه جهان معاتب شد - و مهر مقدّس کلان (که حوالهٔ او بود) از گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند - و تایید ایشان (که مکافات اعمال شان بود) سرمایهٔ مزید هشیاری منعم خان شد - و پایهٔ اعتبار مظفّرخان بلند دست - و بوسیلهٔ متولیان درگاه خواجه جهان رسیده آمد - و حضرت شاهنشاهي خود بذات اقدس متوجّه انتظام مهمّات و انتساق معاملات شدند - و بمیامن توجّه عالي و فاتحهٔ انوار مدلّت عالم طراوتے دیگر پیدا کرد *

و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهي خاطرجهان‌آرا را بنسبت ملازمان عتبهٔ اقبال ظاهرساخته توجّه درجمع برکنات انداختند - و بحکم والا مظفّرخان جمع رقمی‌قلمي را (که در زمان بیرام‌خان بواسطهٔ کثرت مردم و قلّت ولایت بنام انبوده برای مزید اعتبار میدادند - و آن همه در دفاتر عُلیا مُثبت مانده‌بود - و دست قلم تعلّب مانعلبان بر بنده شده) برطرف ساخت - و قانون‌گویان و دانایان جمیع ممالک محروسه بزعم خود خیال حاصل ولایات را خاطرنشان کرده جمع دیگر قرارداندند اگرچه در نفس امر حال حاصل نبود امّا نسبت بجمع پیش اگر آنرا حال حاصل نام نهند دور نیست - و [چون[۳] سررشتهٔ داغ (که در آخرین دفتر این دیباچهٔ اقبال بشرح سمت تحریر یافته) بظهور نیامده‌بود] دریغولا بجمیع اُمرا و ملازمان عتبهٔ اقبال تعیین نوکر مقرّر گردانیدند - که هرکدام چند کس را نگاه داشته منتظر خدمت باشد - و عوام سپاهي که بامرا مقرّر شد سه قسم بود قسم اوّل را چهل و هشت هزار دام سالي تُعین شد - و قسم دوم را هي و دو هزار دام قرار یافت و قسم سیوم را بیست و چهار هزار دام مقرّر گشت *

و از سوانح آنست که عبدالله خان اوزبک (که ادبار یافته بگجرات رفته بود) چنگیز خان

---

(۲) نسخهٔ [ح] و از وقایع این سال فرخنده فال آنکه (۳) در [چند نسخه] و چون رشتهٔ داغ *

بمقتضای قرار داد (که مصحوب حکیم عین‌الملک معروض داشته بود) عمل نموده اورا از پیش خود راند - و او از بیدولتی متنبّه نشده سرگردانِ بادیهٔ ضلالت شد - و بار بحدودِ مالوه آمده سربشورش برداشت - شهاب‌الدّین احمد خان (که پیشتر ازین بسرانجام مهامِ ولایتِ مالوه نامزد شده بود) لشکرے شایسته سرانجام نموده بر سرِ او رفت - و نزدیک بود که آن شور بخت را دستگیر سازد - بهزار کلفت خود را بعلی‌قلی خان و سکندر خان رسانید - و ازانجا بدستیاری ادبار بگوِ نیستی فرو رفت *

و از سوانح فرار نمودنِ جلال خان قورچی‌ست - و شرح این سرگذشت آنکه چون ذاتِ مقدّس شاهنشاهی عفیف و پاک‌نهاد آمده است جمیعِ طوائفِ عالم خصوصاً مقرّبانِ بساطِ عزّت را میخواهد که ازین دولت نصیبه[۲] داشته باشند - چون بمسامعِ اقبال رسید (که جلال خان جوانے صاحب‌حسن نگاه داشته در مقام بے‌عقلی‌ست) این‌معنی برمزاجِ اقدس گران آمد اورا از جا جدا ساختند - و آن سبک‌سر از جادهٔ خرد رفته شبے آن جوان را همراه گرفته راهِ فرار پیش گرفت - میرزا یوسف خان و جمعے کثیر بتعاقبِ او تاخته شدند - و آن گرفتارِ هوا و هوس را باجوان مقیّد کرده بدربار معلّی آوردند - و تادیبِ لایق بحالِ او فرمودند - مدّتے در جلوخانه افتاده لگد کوبِ خرد و بزرگ بود - و بار بمقتضای عواطفِ خسروانیِ ندیمهٔ او را (که دران وادیِ بے‌دل بود) شاد کرده بخویش سرافراز ساختند *

و از سوانح تعیین نمودنِ مهدی قاسم خان است بحراستِ ملکِ گدهه - پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که آصف خان در هنگامِ خدمت و وقتِ کارِ کفرانِ نعمت ورزیده سالکِ مسالکِ بے‌حقیقتی شد - و درین ایّام (که موکبِ عالی از جونپور مراجعت نموده بسریرگاهِ خلافت رسید) ضمیرِ ممالک‌آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را (که از کُبرای اُمرا و قدیمانِ صاحب اعتبارِ این دودمانِ عالی بود) بحکومتِ ولایتِ گدهه فرستادند - که انتظامِ آن ولایت نموده آصف خان‌را (که مرتکبِ چنان قباحتے گشته بود) بدست آورد - مهدی قاسم‌خان بآئینِ شایسته کمرِ عزیمت بسته قدمِ همّت در راه نهاد - و پیشتر ازانکه عساکرِ اقبال رسد آصف‌خان خبردار شده بچندین تحسّر و تاسّف دل ازان ولایت برکند - و آوارهٔ صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه بهبیشه برد - و مهدی قاسم خان بآن ولایتِ معموره درآمد - و باستقلال متصرّف[۳] شده بدنبالِ آصف خان شتافت - و علی‌قلی خان (که همیشه در تدبیرِ موافق ساختنِ آصف خان بخود بود) این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت - و شروع در نقضِ عهد نمود - و آن ساده لوح

(۲) در [اکثر نسخه] نصیبے (۳) در [اکثر نسخه] تصرف نموده *

و بالجمله چون حضرت شاهنشاهي خاطر برکشیدهای خود منظور داشته بدارالخلافه توجّه فرمودند منعم‌خان و مظفّرخان در کره تا آمدن فرستادها توقّف کردند - آن مردم چون نزدیک بعلي‌قلي رسیدند او مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تزویر پیش آمد - و روشے (که مختصان درست را سزد) پیش گرفته تسلّی اینها نمود - و بعهد و قسم (که دست‌آویز ارباب نفاق و نمودار دورویان سیاه درون است) بر جادهٔ دوام عبودیت آورده مراجعت نمودند - و منعم‌خان و مظفّرخان از مهمّات آنحدود پرداخته کوچ‌بکوچ متوجّه استلام عتبهٔ عالیه شدند - و چون بقصبهٔ اترله آمدند مظفّرخان بتوهّمے (که از جانب منعم خان در راه یافته بود) ایلغار نموده پیشتر بآستانبوسي استسعاد یافت - و منظور نظر عاطفت گشت - و شرح دورویی این بزرگان زمان‌را به پیمانے واضح خاطر نشان ساخت - بعد ازان منعم‌خان و سایر امرا بدرجهٔ معلّی پیوستند - لشکر خان را از بخشي‌گري معزول گردانیدند - و خواجه جهان معتّب شد - و مهر معدّس خان (که حوالهٔ او بود) او گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند - و تنبیه پیشان (که مکافات اعمال شان بود) سرمایهٔ مزید هشیاری منعم خان شد - و پایهٔ اعتبار مظفّرخان بلند دست - و بوسیلهٔ مظفّریان درجه کدهٔ خواجه جهان تخصیده آمد - و حضرت شاهنشاهي خود بذات اقدس متوجّه انتظام مهمّات و انتساق معاملات شدند - و بمیامن توجّه عالي و فاتحهٔ انوار عدالت عالم طراوتے دیگر پیدا کرد *

و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهي خاطعت جهان‌آرا را بنسبت ملازمان عتبهٔ اقبال ظاهر ساخته توجّه درجمع برلیات انداختند - و حکم والا مظفّرخان جمع رقمی‌قلمي را (که در زمان بیرام‌خان بواسطهٔ کثرت سوم و قلّت ولایت بنام نموده برای مزید اعتبار میدادند - و آن همه در دفاتر علیا مثبت مانده‌بود - و دست اقتدار تعلّب ملتجّیان بر بسته شده) بر طرف ساخت - و قانون‌گویان و دانایان جمیع ممالک محروسه بزمّ خود خال حاصل ولایات را خاطر نشان کرده جمع دیگر قرار دادند اگرچه در نفس امر حال حاصل نبود امّا نسبت بجمع پیش اگر آنرا حال حاصل نام نهند دور نیست - و [چون سررشتهٔ داغ (که در آخرین دفتر این دیباچهٔ اقبال بشرح سمت تحریر یافته) بظهور نیامده‌بود] درینولا بجمیع اُمرا و ملازمان عتبهٔ اقبال تعیین نوکر مقرّر گردانیدند - که هرکدام چند کس را نگاه داشته منتظر خدمت باشد - و عوام سپاهي که بامرا مقرّر شد سه قسم بود قسم اوّل را چهل و هشت هزار دام سالي تعیین شد - و قسم دوم را هي و دو هزار دام قرار یافت و قسم سیوم را بیست و چهار هزار دام مقرّر گشت *

و از سوانح آنست که عبدالله خان ازبک (که ادبار یافته بگجرات رفته بود) چنگیز خان

---

(۲) نسخهٔ [ح] و از وقایع این سال فرخنده فال آنکه (۳) در [چند نسخه] و چون رشتهٔ داغ *

بمقتضای قرار داد (که مصحوب حکیم عین‌الملک معروض داشته بود) عمل نموده اورا از پیش خود راند - و او از بیدولتی متلبّه نشده سرگردانِ بادیهٔ ضلالت شد - و باز بحدودِ مالوه آمده سر بشورش برداشت - شهاب‌الدّین احمد خان (که پیشتر ازین بسرانجام مهامِ ولایتِ مالوه نامزد شده بود) لشکرے شایسته سرانجام نموده بر سرِ او رفت - و نزدیک بود که آن شوربخت را دستگیر سازد - بهزار کلفت خود را بمعلی‌قلی خان و سکندر خان رسانید - و ازانجا بدستیاری ایشان بگوکیستی فرو رفت *

و از سوانح قرار نمودنِ جلال خان قورچی‌ست - و شرح این سرگذشت آنکه چون ذاتِ مقدّس شاهنشاهی عفیف و پاک‌نهاد آمده است جمیعِ طوائفِ عالم خصوصاً مقرّبانِ بساطِ عزّت را میخواهد که ازین دولت نصیبه داشته باشند - چون بمسامعِ اقبال رسید (که جلال خان جوانے صاحب‌حسن ذکا داشته درمقام بے‌عقلی‌ست) این‌معنی برمزاجِ اقدس گران آمد او را از جدا ساختند - و آن سبک‌سر از جادهٔ خرد رفته شبے آن جوان را همراه گرفته راهِ فرار پیش گرفت - میرزا یوسف خان و جمعے کثیر بتعاقبِ او تاخته شدند - و آن گرفتارِ هوا و هوس را باجوان مقیّد کرده بدربار معلّی آوردند - و تادیبِ لایق بحالِ او فرمودند - مدّتے در جلوخانه افتاده لگد کوبِ خرد و بزرگ بود - و باز بمقتضای مواطفِ خسروانیِ نسبتیِ او را (که دران وادیِ بے‌بدل بود) یاد کرده بنوازش سرافراز ساختند *

و از سوانح تعیین نمودنِ مهدیِ قاسم خان است بحراستِ ملکِ گدهه - پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که آصف خان در هنگامِ خدمت و رفتنِ کارِ کفرانِ نعمت روزبده سالکِ مسالکِ بے‌حقیقتی شد - و درین ایّام (که موکبِ عالی از جونپور مراجعت نموده بسریرگاهِ خلافت رسید) ضمیرِ مسالک‌آرای اقتضای آن کرد که مهدیِ قاسم خان را (که از کُبرای اُمرا و قدیمانِ صاحب‌اعتبارِ این دودمانِ عالی بود) بحکومتِ ولایتِ گدهه فرستادند - که انتظامِ آن ولایت نموده آصف خان‌را (که مرتکبِ چندان قباحتے گشته بود) بدست آورد - مهدیِ قاسم‌خان برآئینِ شایسته کمرِ عزیمت بسته قدمِ همّت در راه نهاد - و پیشتر ازانکه عساکرِ اقبال رسد آصف‌خان خبردار شده بچندین تحسّر و تاسّف دل ازان ولایت برکند - و آوارهٔ صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه بهبیشه برد - و مهدیِ قاسم خان بآن ولایتِ معموره درآمد - و باستقلال متصرّف[۳] شده بدنبالِ آصف خان شتافت - و علی‌قلی خان (که همیشه در تدبیرِ موافق ساختنِ آصف خان بخود بود) این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت - و شروع در نقضِ عهد نمود - و آن ساده لوح

(۲) در [اکثر نسخه] نصیبے (۳) در [اکثر نسخه] تصرف نموده *

بے خرد از راه رفته باتّفاقِ برادرِ خرد[۲] ویرخان بجونپور شتافته علي‌قلي خان را دریافت و مهدي قاسم خان ناظمِ اشتات[۳] ولایت گذهه شد ٭

و از سوانح آنکه (اگرچه حضرتِ شاهنشاهي درپردهٔ بےتوجّهي سیر میفرمایند - و هرزمان برای خود پردهٔ لطیف سرانجام میدهند) دریغولا (که معمورهٔ نگرچین تخت‌نشینِ دولت و اقبال شد) هم بجهتِ مصالحِ ملکي (که دانا داند) و هم برای نشاطِ صوري (که عالّمه فهمد[۴]) رای جهان آرای مچوگان‌بازي (که در معني مشقِ جهانگیري و اقلیم ستاني‌ست) اشتغال فرمود - و در هنگام انبساطِ خاطر گوی عشرت از عرصهٔ روزگار مي‌ربودند - بط هر بزم نشاط و همگامهٔ بازي آراستن بود و بباطن مشغولِ حق بودن - و کارِ جهان ساختن - و درین کارِ شگرف اختراعات بدیعه فرموده نشاط آرای بودند - ازانجمله گوی‌آتشین بود - بوسیلهٔ لمعانِ انوارِ آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان‌بازي دست میداد - و بچوگانِ طلائي گوی از کواکب مي‌بردند - بظاهر اسبابِ بازي بکمال میرسید - و بمعني اسپان‌را دست و پا راست میشد - و مردم را توانائي قطره و تردّد (که ناگزیرِ نشاطِ سپاهي‌گري ست) بهم میرسید ٭

و از سوانح درگذشتنِ یوسف محمّد خان کوکلتاش است برادرِ کلانِ میرزا عزیز ازین جهان گذران - از فرطِ باده پیمائي روزِ خور پانزدهم خورداد ماه الهي موافقِ پنجم ذیقعده پنج روز مزاجِ او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بخلونکدهٔ فنا شتافت - و از غرائبِ آنکه روزِ دیگر (که نعشِ او را از نگرچین بدارالخلافهٔ آگره آوردند) بدنِ او گرم بود - حضرتِ شاهنشاهي بمقتضای مراحمِ ذاتي و موجبِ مروّت و مردمي متأسّف شده بفنون نصائح و اقسامِ مهربانیها چاره‌گرِ ناشکیبائیِ ماتمیان دل‌های داغ شدند - و لوازمِ رافت و عاطفت بظهور آوردند ٭

و از سوانحِ رفتنِ مهدي قاسم خان است بسفرِ حجاز - و شرحِ این واقعه آنکه پیشتر سمتِ تحریر یافت که او بحراست و حکومتِ گذهه تعین شده بود - که آصف خان را ازان‌حدود برآورده بران‌دیار متصرّف شود - چون آن‌ملک بے منّتِ سعي بدستِ او افتاد از دارائي ملک و خرابي آن نتوانست سامان کرد - وحشت بر مزاجِ او غالب آمد - تا آنکه در اواسطِ این‌سال بے رضای پادشاهي برخاسته از سرحدِ دکن عازمِ سفرِ حجاز شد - همراه [بے مناسبتِ معنوي قربِ بزرگانِ دین (که صاحبانِ نفوسِ قدسیّه اند) سودمند نیامد] نزدیکی امائنِ شریفه (که بوسیلهٔ آن بزرگانِ معني[۵] صورتِ عزّت واعتبار یافته اند) چه گشاید - سیّما که با این بےمناسبتي نارضامندی

---

(۲) در [بعضے نسخه] خرد (۳) نسخهٔ [ب] مهمات (۴) نسخهٔ [د ح ط] فهمند (۵) نسخهٔ [ا ج ه] معني و صورت ٭

چنین صاحب اقبال ضمیمهٔ حال او باشد - و چون این معنی بموقف عرض مقدّس رسید بر بیخردی او بخشوده فکر آن ملک فرمودند - و شاه قلی‌خان نارنجی و کاکر علی‌خان را با جمعی از بهادران اخلاص‌گزین بآنحدود تعین نمودند - و فرستادها رفته پراکندگیهای آن ملک را نظام دادند - و مورد مراحم خسروانی گشتند *

نهضت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنهٔ میرزا محمد حکیم و دیگر وقایع اقبال

دربغولا (که نگرچین نشاطگاه موکب شاهنشاهی بود) بمسامع اقبال رسید که محمّد حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدّل ساخته متوجّه لاهور است - و شرح آمدن او برین نمط است که میرزا سلیمان ازان باز (که از نهیب صدمهٔ افواج شاهنشاهی مراجعت نموده) همیشه اندیشهٔ آمدن کابل داشت - دربغولا چون یقین میرزا سلیمان شد (که از آمرای حضرت شاهنشاهی هیچکس در کابل نیست) قابو دانسته ماحرم بیگم بار چهارم لشکرها را فراهم آورده روی امّید بهمان آرزو بجانب کابل نهاد - و چون خبر آمدن او بمیرزا محمّد حکیم رسید قلعهٔ کابل را بمعصوم (که از معتمدان میرزا بمردانگی و فرزانگی ممتاز بود) سپرده خود باتّفاق خواجه حسن نقشبندی (که وکیل کُل بود) از کابل برآمده لشکرها غوربند رفت - و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد - و بعد از چند روز کنه قدرت خود را از کنگرهٔ تسخیر قلعه کوتاه دید - و بر حال میرزا اطّلاع یافت که در غوربند و آن نواحی ست - خواست که بوسیلهٔ تلبیس حرم بیگم کاری تواند ساخت - باین رای ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجّه شد - و مردم سخن سنج را پیش میرزا حکیم برسالت تعین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از فرزند صلبی عزیز تر بودید - خصوصًا که نسبت وصلت ضمیمهٔ آن شده باشد - همگی خاطر متوجّه آنست که کمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد - و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد - درین مرتبه غرض از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید - و بنیان ارتباط استحکام یابد - و عهد و میثاق (که از اختلال و انحلال مصون باشد) در میان آید - میرزا حکیم از نیرنگ بیگم فریب خورده مقرّر ساخت که در قریهٔ قراباغ (که در دوازده کروهی کابل است) او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد

---

(۲) نسخهٔ [ی] آمدن میرزا سلیمان و محاصره نمودن قلعهٔ کابل و کناره کشیدن میرزا حکیم
(۳) نسخهٔ [د] سوانح *

و چون عزیمت ملاقات مصمّم گردانید معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهد بے شایبهٔ مکر و فریب در میان آرند - چون فرستادها تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد - و زبان با دل یکے دارد - و عمل بقول موافق گرداند - مردم میرزا (که از بیگم سوگندان شنیدند) از کوته اندیشي مقرّر ساختند که میرزا را بقراباغ تحریض نموده به بیگم ملاقات دهند - و عقد فرزندي و عهد یگانگي را بکمال وثوق بر بندند *

بیگم ثبات خداع را دانسته قاصدان را پیش میرزا سلیمان فرستاد - که من با کسان میرزا حکیم قرار آوردن او بقراباغ داده ام - صلاح آنست که شما اردو و بعضے سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدودے از سپاه بایلغار خود را در حوالیٔ قراباغ رسانیده درکمین[۲]گاه باشید - که چون میرزا برسد شما ازان[۳] جا برآمده دستگیر کنید - میرزا سلیمان از استماع این خبر محمّد قلي شغالي را (که از اُمرای معتبر او بود) با جمعے بر سر اردو بمحافظهٔ کابل گذاشته شباشب خود را رسانید - و قریب قراباغ در پس پشتهٔ کمین کرده ایستاد - و فرستادهای میرزا حکیم (که از پیش بیگم سوگندان غلاظ شنیده باز گشتند) نظر بر ظاهر انداخته و از غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را بشرح خاطر نشان میرزا نمودند - و تمام کسان میرزا برفتن پیش بیگم تجید شدند مگر باقي قاقشال که از رفتن مانع بود - و این سوگندان را بر مکر و فریب حمل میکرد - و صریح میگفت که بیگم میخواهد که شما را باین بهانه بچنگ میرزا سلیمان درآرد - و بسوگندان دروغ (که دام فریب است) در کمند دشمن اندازد - و آنچه آن غدار اندیش اندیشیده بود باقي قاقشال پوست کنده میگفت - و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شده با چندے از ملازمان معتمد خود روانهٔ قراباغ شد - در اثنای راه یکے از کابلیان (که باتّفاق بدخشیان در ایلغار میرزا سلیمان آمده بود) از ایشان جدا شده خود را بکسان میرزا حکیم رسانید - و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت متربّص ایستاده است - و من امشب بهمراهی ایشان آمده ام - میرزا بشنیدن این سخن روی توجّه گردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت - و چون میرزا سلیمان خبر یافت (که میرزا حکیم بریں خیال مطّلع شده خود را برکنارهٔ کشید) تعاقب نموده ببعضے از مردم میرزا رسیده چندے را دستگیر کرد - و آنچه در دنبال ایشان بود گرفت - باقي قاقشال با برادران عقب[۴] سر میرزا داشته بتعجیل میراند - و کار بجائے رسید که بعضے بدخشیان بمیرزا نزدیک میشدند - و ملاحظه آن بود که دست یابند - باقي قاقشال

---

(۲) در [اکثر نسخه] درکمین‌گاه وقت باشید (۳) نسخهٔ [ح] ازان کمین‌گاه برآمده (۴) نسخهٔ [اج] عقب میرزا داشته *

و برادران او بپایمردی مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و باین طریق میرزا را از خطرگاه غدر بدر بردند - و میرزا سلیمان تا سرحد سنجد دره[۲] تعاقب کرد - چون دانست که میرزا حکیم بدر رفت بناچار توقف نمود - و اسباب میرزا و مردم او بدست بدخشیان افتاد - میرزا حکیم چون شب در آمد در یکی از درهای غوربند بسر برده کسان را بغوربند فرستاد تا بعضی اسباب (که در غوربند گذاشته بود) پیش او آوردند - و ازانجا کوچ کرده نزدیک بکتل هندو کوه قرار گرفت - روز دیگر از کتل گذشته بمزرع[۳] اشرف (که بتصرف اوزبکان بود) رسید - و ازانجا یک دو منزل پیشتر رفت - خواجه حسن و مردمی (که باو متفق بودند) اراده کردند که میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ ببرند - و ازو کمک طلبند - لیکن باقی قاقشال (که رایش درست بود) راضی نشد - و گفت من میرزا را بدرگاه معلی می‌برم - خواجه حسن با جماعهٔ ببلخ رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی (که با ایشان اتفاق داشتند) ازانجا بازگشته میرزا را گرفته بغوربند آمد - و ازانجا براه ایسا[۴] و بحرا بجلال آباد عبور افتاد - و ازانجا به پشاور و ازانجا بکنار آب نیلاب آمده از آب گذشتند - و عرضداشت[۵] تضرع طراز متضمن شرح تفرقهٔ (که روی نموده بود) مصحوب معتمدان روانهٔ آستان اقبال ساخت - و در معمورهٔ نگرچین (که بنزول اجلال غیرت افزای عالم قدس بود) ایلچیان میرزا حکیم سعادت بساط بوس دریافتند - و عرضداشت میرزا بذروهٔ عرض اقدس رسید - و ازانجا (که دولت بیدار پاسبان اقبال این دودمان والا ست) خبر فتور کابل عرضهٔ عرصهٔ اجلال شده بود - و دران هنگام فریدون خان میرزا در ملازمت اقدس کامیاب سعادت بود آنحضرت او را از روی عواطف ذاتی رخصت کابل داده بودند - که چون میرزا خرد سال و بی‌پروا ست او رفته منتظم مهمات باشد - و میرزا را بر شاهراه خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم فتنه اندوز بمجلس میرزا راه سخن پیدا نکنند - و پیش از وصول بمیرزا آمدن میرزا سلیمان بکابل اتفاق افتاد - و آن وقایع پیش آمد - و درینوقت (که ایلچیان میرزا حکیم آمدند) آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری و شفقت رحمی خوشخبر خان را (که از یساولان بارگاه قرب بود) با نقود وافر و اجناس وافی و خلعت و اسپ خاص فرستادند - و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خوشخبر خان چون قریب باردوی میرزا رسید میرزا بسعادت استقبال منشور عالی (که دیباچهٔ

---

(۲) در [اکثر نسخه] تا سر سنجددره - و نسخهٔ [ح] تا سنجددره (۳) در [اکثر نسخه] بمرغ و اسرف - و نسخهٔ [د] بمرغ و اشرف - و نسخهٔ [ز] بمسرغ و اسرف - و در [حاشیه] مسرغ و مسرف (۴) نسخهٔ [ه] ایسا و بخراد (۵) در [بعضی نسخه] و ازانجا عرضداشت .

اقبال جاودانی بود) دولت پذیر شده آداب تسلیم و ارکان تعظیم بجای آورد - و بعد از چند روز فریدون (که پیش از خوشخبرخان بموجب رخصت عالی آمده بود) رسید - آن کوتاه فکر بمقدمات دور از کار (که در واهمهٔ هیچ خردمندے راه نیابد) میرزا را (که رانده و مانده بآنجا آمده بود) ممالک پنجاب در چشم اعتبار بلباس غیر واقع جلوه داد - و سبیل گرفتن لاهور بآسانی خاطر نشان کرد - و باین قدر اکتفا ننموده میرزای خرد سال را بگرفتن خوشخبرخان اغوا نمود میرزا اگرچه از حرمان دولت دانش خیال فاسد فریدون را دانست (که راه بجائے دارد) امّا رضا بگرفتن خوشخبرخان نداد - و شبے طلبداشته وداع کرد - و دران هنگام یکے از نویسنده‌های بیدولت سلطان علی نام (که از مستقر خلافت مردود شده بکابل رفته بود - و آن نامراد را لشکرخان خطاب داده بودند) و حسن خان از برادران شهاب الدّین احمد خان (که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر می برد) آن دو بے سعادت سخنان شور افزای فتنه انگیز گفته در فساد و افساد بفریدون شرکت می جستند تا آنکه میرزا حکیم (که نه عقل دوربین داشت - و نه دل حقیقت گزین) از سخنان این گزاف گویان از نیلاب گذشته پای جرأت و روی عصیان بسمت لاهور آورد - و مردم میرزا در بهیره و آن نواحی دست اندازی کردند - و چون این خبر بامرای پنجاب رسید میر محمّد خان و قطب الدّین خان و شریف خان در لاهور اتّفاق نموده در مرمّت حصار کمر همّت بسته شهر را استحکام دادند و صورت حال را بعتبهٔ مقدّس عرض داشتند - و نایرهٔ غضب حضرت شاهنشاهی از استماع این سانحه زیاده زبانه زن گردید - و باجتماع بعضے از عساکر اقبال پرتو اشارت تافت - و میرزا حکیم باندیشهٔ ناصواب (که شاید بفریب و فسون امرای پنجاب را تواند بجانب خود کشید) از بهیره روی بلاهور آورد - و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد - و روز دیگر بکنار قلعه رسیده صفوف ترتیب داد - امرای پنجاب اقبال ابد پیوند شاهنشاهی را حصار خود ساخته دامن جلادت داده از فرط پُردلی بضرب توپ و تفنگ هیچ متنفّسے را پیرامون قلعه گشتن ندادند - و هر روز بهمین نمط آئین قلعه داری استحکام داده کمال شجاعت و حقیقت بجا می آوردند - و حضرت شاهنشاهی منعم خان خانخانان را بحکومت دارالخلافة آگره (که مرکز دایرهٔ سلطنت بود) تعیین فرموده مظفّر خان را بانتظام مصالح دیوانی گذاشتند - و در روز شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق شنبه سیوم جمادی الاولی (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکاب نصرت اعتصام آورده سمند اقبال را جولان دادند - و تمامی آن راه بنشاط شکار پرداخته انبساط بهار می نمودند بعد از ده روز دارالملک دهلی بظلال رایات اقبال نور پذیر شد - و بطریق معتاد و آئین معهود

---

(۲) در [بعضے نسخه] را بجائے (۳) در [چند نسخه] داد جلادت داده *

زیارت مراقد سنیّهٔ فرو شدگان ملک معنی فرموده مجاوران و معتکفان آن حواشی را بادرارات گرامی و مکارم ارجمند خوشوقت ساخته روی توجّه بروضهٔ فایض الانوار حضرت جنّت آشیانی آوردند و دران حریم مکرّم مراعات آداب نموده عزیمت پیش وجه همّت علیا ساختند - میرزا حکیم (که باغوای کوته اندیشان خیال خام در سر می‌پخت - و فکر بیهوده داشت) بمجرّد سیت طنطنهٔ نهضت موکب معلّی سراسیمه روی بفرار آورده تا ساحل نیلاب باز پس ندید - و آنروز (که موکب معلّی بکنار آب ستلج ورود اقبال فرمود) مُنهیان دولت خبر گریز میرزا آوردند - و موکب عالی از دریا گذشته روی سعادت بلاهور آورد - و اُمرای پنجاب بتارک ادب شتافته دولت زمین‌بوس دریافتند - و بساعت سعادت اشاعت منتصف بهمن ماه الهی موافق اواسط رجب نزول اجلال دران شهر فیض ورود اتّفاق افتاد - و منازل مهدی قاسم‌خان بظلال رایات شاهنشاهی مطارح انوار عزّت و مطالع کواکب اقبال شد - و فروغ امن و امان از کران تابکران رسید - و درلتخواهانی (که در ایّام محاصره و مقاومت با جنود اصحاب طغیان آداب جان‌سپاری بتقدیم رسانیده بودند) به پیشگاه تحسین درآمده بپایهٔ ترقّی تصاعد نمودند - اگرچه اولیای دولت برین بودند (که تعاقب کابلیان نموده سزای لایق در کنار شان نهاده آید) امّا ازانجا (که ذات مقدّس شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت است) بر کوتهی خرد حکیم میرزا بخشوده تعاقب در توقّف افتاد و قطب الدّین خان و کمال‌خان و جمعی دیگر از اُمرا را نامزد فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه رفته در آسایش و آسودگی عموم رعایا (که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند) بیفزایند - که درین صورت اخراج میرزا بروجه احسن میشود - این درلت اساسان حکم عالی را کار بند شده متوجّه خدمت شدند - و آنحضرت در لاهور بانتظام مهمّات عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند - و عساکر اقبال بکنار سند رسیده مراعات احوال رعایا نمودند * و آنچا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجّه شده است *

و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه دران هنگام (که بقصد میرزا حکیم ایلغار کرد) محمّد قلی شغالی را با جمعی کثیر بمحاصرهٔ قلعهٔ کابل گذاشت - معصوم خان چندے از فارسان مضمار شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامهٔ تهوّر بنمایند - این دلیران عرصهٔ نبرد با محمّدقلی دستبردے نمایان نموده او را هزیمت دادند - و اشیای بدخشیان بغنیمت بردند - و تفرقهٔ عظیم در اهل محاصره افتاد محمّد قلی دختران میرزا سلیمان را (که درین یورش همراه بودند) بچار دیوار باغے (که دران نواحی

---

(۲) در [چند نسخه] مقدس (۳) در [اکثر نسخه] معسکر اقبال (۴) در [بعضے نسخه] انتساب (۵) در [بعضے نسخه] مقتصف *

بود) درآورده خود را مضبوط ساخت - و اهل کابل محمّد قلي را گرد کرده خبر بمعصوم خان فرستادند - که اگر گرم مي‌شتابي و مدد میرساني اینها را (که در شکنجه کرده ایم) دستگیر کردن آسان است - او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سلیمان اند این‌سلوک بایشان از آئین ادب بعید است - و کسان خود را طلبداشت - میرزا سلیمان از سنجد دره از غدرے (که بمیرزا حکیم اندیشیده بود) محروم و مایوس[۲] باز بحواشئ قلعهٔ کابل آمده در مقام محاصره شد - و معصوم هر روز فوج شایسته از قلعه بیرون میفرستاد - و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد - در میان نبرد سپاه برد برخاست - و وبا گونه در مردم و اسپ نیز افتاد - ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده بوسیلهٔ قاضي خان بدخشي محقّر چیزے (که دست‌آویز مراجعت و روکش معاودت باشد) گرفته اوّل حرم محترم خود را ببدخشان روانه ساخت - و از عقب او خود هم بشتافت - و مقارن این حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد - و کوته‌اندیشان آنجا سر در گریبان فرو برده شرمسار خیالات فاسد نشستند - و موکب معلّی کوکبهٔ ابّهت و اجلال در لاهور برافراشته سایهٔ عدل و رافت بر اطراف ممالک انداخت - و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شد - و جشن والای وزن مقدّس نیز در همان ایّام بمسعودي ترتیب یافت - و بزر و سیم و دیگر نفائس بدستور معهود وزن عالي شد - و خیرات و مبرّات بخرد و بزرگ رسید - و فرمان‌روایان اطراف و اکناف خصوصًا حکم‌رانان و زمینداران سمت شمالي فرق ضراعت و جبههٔ اطاعت برخاک آستان نهاده بقدر حالت خود نثارهای گرامي مي‌افشاندند - و گروهے (که دران فرصت سعادت آستان بوس ادراک نتوانستند کرد) فرزندان و خویشان را با ایلچیان کاردان فرستاده عرض اطاعت مي‌نمودند *

و در همین ایّام محمّد باقي ولد میرزا عیسی ترخان والئ ٹته عرضداشتے متضمّن بر وفور بندگي و فرمان‌برداري با پیشکش شایسته ،مصحوب معتمدان ارسال داشت - و خلاصهٔ مضمون آنکه پدر من از حلقه بگوشان درگاه معلّی بوده بر بساط اخلاص و اطاعت جان سپرد - اکنون من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از ثابت‌قدمان ذروهٔ انقیادم - دریغولا سلطان محمود بکري بخلاف توره و حکم معلّی باستظهار میرزایان قندهار سپاه بجانب بنده کشید - و بواسطهٔ وثوق اعتصام بفتراک دولت ابد قرین دستے برین‌حدود نتوانست یافت - و پراگنده برگردید - امّید وارم که بمیامن عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان هوا خواه مقتدار باشم - چنانچه غبار تفرقهٔ بیگانه بر ساحت جمعیّت من نه نشیند - عرضداشت او بوساطت مقرّبان بساط اقدس بمسامع اجلال رسید - و موافق اراده و التماس او فرمان جهان‌مُطاع بنام سلطان محمود خان از مکمن سطوت و اجلال صادر شد

---

(۲) نسخهٔ [ی] مایوس شده (۳) نسخهٔ [ی] فرزندان و فرزند زادها و خویشان را *

که قدم از حد خود بیرون ننهد - و از حدود متعلقهٔ باقي خان عنان خیال کشیده دارد - و ایلچیان کامیاب عنایت شاهنشاهي شده قرین رخصت گشتند *

و از سوانح[۲] آنست که همای چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهي بر ممالک شمالي سایه گستر بود عرضداشت منعم خان خانخانان از دارالخلافهٔ آگره بدرگاه معلّی رسید - باین مضمون که پسران محمّد سلطان میرزا و الغ میرزا (که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبهٔ اقبال ممتاز بودند - و در سرکار سنبل جایگیر داشتند) راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات[۳] حواشی دهلي دراز دستي نمودند - و بنده بقصد استیصال آن گروه تا دهلي برآمد که آن مُدبران را بدست آورد - کوته بینان این معني را شنیده براه مذدر فرار اختیار کردند - این محمّد سلطان میرزا فرزند رشید سلطان ویس میرزا بن بایقرا[۴] بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن حضرت صاحبقراني امیر تیمور کورگان است و والدهٔ محمّد سلطان میرزا دختر سلطان حسین میرزا ست - و میرزا در زمان فرمانروائي[۵] خود محمّد سلطان میرزا را (که نبیرهٔ او بود) در ظلّ تربیت میداشت - بعد از واقعهٔ ناگزیر سلطان حسین میرزا چون تفرقهٔ عظیم بخراسان راه یافت محمّد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني پیوست - و منظور نظر عنایت و رعایت شد - و چون اکلیل سریر آرائي بحضرت جهانباني جنّت آشیاني رسید آنحضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف میداشتند و اورا در پسر بودند - یکے الغ میرزا و دیگرے شاه میرزا - و هر دو در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب دولت بودند - باوجود آن چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر کردند - و آنحضرت بموجب مکارم ذاتي رقم اغماض کشیدند - تا آنکه الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت - و ازو دو پسر ماندند - سکندر میرزا - و محمّد سلطان میرزا - و بعد از کشته شدن الغ میرزا حضرت جهانباني جنّت آشیاني سایهٔ تربیت بر پسران او انداخته اسکندر میرزا را الغ میرزا و محمّد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند - و (چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس بقاپیوند حضرت شاهنشاهي مملکت آرای شد) آنحضرت بر محمّد سلطان میرزا با برادر و عشائر او نظر عنایت انداخته کامروائي فرمودند - چون محمّد سلطان میرزا را پیري در یافته بود از سپاهیگري معاف داشته پرگنهٔ اعظم پور از سرکار سنبل[۶] بخرج معیشت او مکرمت فرمودند - که در همانجا آسوده بوده باشغال دعا مشغول باشد و ازو در کبر سن چند پسر شد - اوّل ابراهیم حسین میرزا دوم محمّد حسین میرزا - سیوم مسعود حسین

---

(۲) نسخهٔ [ح] سوانح این ایام (۳) نسخهٔ [ا] قصبات حوالئ دهلي - و در [بعض نسخه] قصبات و حواشئ دهلي (۴) یا بایسنغر در هر دوجا (۵) نسخهٔ [د] فرمان فرمائئ خود (۶) دو [بعض نسخه] سنبهل *

میرزا - چهارم عاقل حسین میرزا - و ازانجا (که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بدو فطرت از دور و نزدیک کافل مهام طبقات عالمیان است) هرکدام ازین میرزایان را بقدر قابلیّت جایگیرهای لایق مکرمت فرموده بودند - و در جمیع یورشها قرین موکب معلّی کامیاب سعادت میگشتند - خصوصاً در یورش جونپور ملتزم رکاب مقدّس بودند - بعد ازانکه رجوع رایات والا ازان یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجایگیرهای خود (که در سرکار سنبل بود) رفتند - و درین هنگام (که موکب معلّی بجهت اطفای نایرهٔ شورافزائی میرزا حکیم از دارالخلافهٔ آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود) الغ میرزا و شاه میرزا باتّفاق ابراهیم حسین میرزا و محمّد حسین میرزا لوای بغی و طُغیان افراشتند و گروهی از اوباش تیره بخت را با خود متّفق کرده در ولایت سنبل و آن نواحی دست بتاراج دراز کردند - جایگیر داران آنحدود جمعیّت نموده بر سر ایشان رفتند - و چون ایشان را طاقت مقابله نبود روی گریز بجانب خان زمان و سکندر خان نهادند - و صحبت این خود سران کج رو بآن بد نهادان شورش طلب راست نیامد - چه از فساد جوهر عقل هر کدام را سری و سروری در سر میدان - ازانجا باز گشته قصد میان دوآب نمودند - گدر شان بپرگنهٔ نیلمکار افتاد - یارشاهی خواهرزادهٔ حاجی خان سیستانی (که جایگیر دار آنجا بود) بمدافعهٔ آن تیره بختان پیش آمد قضای ایزدی چون درمقام سخت گیری ایشان بود هلاکت این گروه در گرو وقت دیگر شد و یارشاهی جنگ مردانه کرده شکست یافت - واسباب فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدست این بیدولتان بی راهه رو افتاد - و همچنان تاراج کنان بحدود دهلی آمدند - تاتارخان دهلی را مضبوط کرد - و منعم خان از آگره بمدافعه برآمد - آن بخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته بآن صوب شتافتند - در حدود قصبهٔ سنپت بمیر معزّالملک (که به پنجاب احرام ملازمت بسته میرفت) دوچار شدند - و اسباب اورا غارت نمودند و منعم خان تعاقب را صلاح وقت ندید - برگشته بدارالخلافهٔ آگره آمد - و این جماعت رفته مالوه را متصرّف شدند - و دران وقت مالوه بمحمّد قلی خان برلاس مقرّر شده بود - و او بجهت بعضے مهمّات در سلک معتصمان رکاب دولت انتظام داشت - داماد او خواجه هادی (که بخواجه کلان اشتهار داشت) اُجیین را استحکام داد - امّا بے حقیقتی چند (که همراه او بودند) برآمده بمیرزایان ملحق شدند - و آنچه در بساط خواجه بود بغارت رفت - و خواجه بملاحظهٔ بزرگ زادگی بسلامت ماند - و در هندیه قدم خان برادر مقرّب خان دکنی بود - محمّد حسین میرزا رفته آنرا محاصره نمود - و مقرّب خان دکنی در قلعهٔ سنتواس بود و حسین خان خواهرزادهٔ مهدی قاسم خان از مشایعت مهدی قاسم خان (که بسفر حجاز میرفت)

---

(۲) نسخهٔ [ی] عصیان (۳) نسخهٔ [د] نیمکهار *

برگشته مي‌آمد - بسنتواس رسيده بود که غوغای میرزایان بظهور آمد - او نیز در سنتواس پناه برد ابراهیم حسین میرزا بمحاصرهٔ آن پرداخت - و درین اثنا محمّد حسین میرزا هندیه را متصرّف شده قدم خان را کشت - و چون سر او را کنار قلعهٔ سنتواس آوردند مقرّب خان بیدست و پا شده آمده دید - و حسین خان نیز بدرآمد - ابراهیم حسین میرزا هرچند تکلیف نوکري کرد حسین خان قبول ننمود - و در هنگامیکه (حضرت شاهنشاهي متوجّه استیصال علي‌قلي‌خان بودند) آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت - القصّه چون این خبر بمسامع اجلال رسید منشور عالي صادر شد که محمّد سلطان میرزا را از اعظم پور بقلعهٔ بیانه برده محافظت نمایند *

آغاز سال دوازدهم الٰهي از جلوس مسعود شاهنشاهي

یعني سال اسفندارمذ از دور اول

درین هنگام (که عرصهٔ لاهور بورود موکب معلّی گلستان اقبال بود - و حضرت شاهنشاهي بگرد آوری خواطر اشتغال داشته صید قلوب میفرمودند) فیوض بهار احاطهٔ روی زمین کرد - و نسائم اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت - حدائق و بساتین جولانگاه نظّارگیان بدائع صنع شد - و شقائق و ریاحین بجلوهای مستانه کمند بر انظار دیده‌وران انداختند * * شعر *

برخیز که جلوه کرد طاؤس بهار * بوخاست زطرف باغ گلبانگ هزار

بر سبزهٔ ترفتاد هر سو گل سرخ * یا بر بر خود نهاد طوطي منقار

بعد از هشت ساعت و پانزده دقیقه از روز سه‌شنبه بیست و نهم شعبان (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهارم تحویل نیّر اعظم و منوّر عالم روی نمود - و سال دوازدهم الٰهي از مبدای جلوس مقدّس شاهنشاهي (یعني سال اسفندارمذ از دور اول) آغاز شد - و رغبت خاطر اعتدال سوشت شاهنشاهي بشکار جرگه و صید قمرغه (که دلکش‌ترین انواع شکار است) بظهور آمد - حکم معلّی نفاذ یافت که (۲) از اطراف سواد لاهور بکطرف متّصل بکوه و جانب دیگر کنار دریای بهت وحوش و طیور برانند - و هر ضلعی بیکی از اُمرای عظام سپرند - و بخشیان و تواچیان و سزاولان آگهي (۳) افزوده بهر جانب سزاولي میکرده باشند - و چندین هزار پیاده از قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکار معیّن ساختند - و در پنج کروهی لاهور صحرائی وسیع (چون ساحت دل شهریاران) بجهت آوردن شکار انتخاب کردند - در مدّت یک ماه (که اُمرا و دیگر خلائق از خواص و عوام سرگرم راندن شکار

(۲) نسخهٔ [ا ح] از اطراف سواد لاهور از هر ضلع هفتاد کروه ا یکطرف متصل بکوه (۳) نسخهٔ [ا ح] از اطراف موقف بوده بهر جانب *

بودند) آنحضرت در لاهور اکثر اوقات گرامي بمعموري ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدلت را بلند اساس مي‌ساختند - تا آنکه بر وجه دلخواه جمعيّت شکاريان جرگه و انبوهي جادوران قمرغه بهم رسيد - و صيدگاه دست اجتماع فراهم داد - اوّل حضرت شاهنشاهي بآئين شايسته بشکارگاه رسيده بر دور جرگه گرديدند - و بنظر شمول آن دايرهٔ انبساط را از محيط تا مرکز نظّاره فرمودند و هر کس از بزرگان دولت و ساير ملازمان بساط عزّت (که درين خدمت نشاط پيوند بقدم اهتمام شتافته بود) نوازش‌آفرين يافته کُله‌گوشهٔ مباهات بر اوج اعزاز رسانيد - آنگاه پاي دولت در رکاب سعادت آورده توسن شير صيد آهو خرام را در نخچيرگاه جلوه دادند - و بزخم تير و دم شمشير و نوک سنان و ضرب بندوق بنياد شکار کردند - در آغاز عزيمت شکار دور جرگه پنج کروه بود - روز بروز قمرغه پيش مي‌آمد - و دايره تنگ‌تر ميشد - درين ميان گاه بجولان رخش گرم رو شکار را از زمين مي‌ربودند - و گاه بکمند اندازي آهوان برق پای را بند ميکردند - و از انبساط طبيعت نشاط پيراي انواع شکار افکني بظهور آوردند - از خاصان بساط قرب ميرزا عزيز کوکلتاش در ميان قمرغه درآمده در رکاب سعادت بود - و آمرا در پيش مورچلهای خود سرايرده‌ها کشيده (روز بفروغ ديده و شب بمشعلهای عالمتاب) پاس شکار ميداشتند - و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوق و هنگامهٔ طرب گرم بود - بعد ازان (که حضرت شاهنشاهي پنج روز متوالي خود بدولت و اقبال بانقسام شکار کامياب عشرت گشتند) بامرای عظام و مقرّبان حريم قدس پرتو اشارت تافت که در صيدگاه درآمده شکار مراد کنند - و مرتبه بمرتبه ملازمان عتبهٔ والا بموجب حکم اقدس درميدان آمدند تا آنکه کار بحدّے رسيد که آحاد و افراد از پياده و سوار درآمده کامستان عرصهٔ شکار گشتند *

و از عجائب سوانح (که در ايّام شکار بوقوع پيوست) آن بود که حميد بکری از پسماندگان بارگاه مقدّس بدمستي کرده بيکے از ملازمان درگاه والا تير در کمان نهاده پرکش کرده بود - و آن کس در کمين فرصت بوده در شکارگاه معروض داشت - سطوت جلال پادشاهي اقتضای سياست فرمود و از کمال غضب شمشير خاصه را بقليچ خان دادند - که اين خود سر بے اعتدال را از بار کردن نجات دهد - مشار اليه دو مرتبه آن الماس پاره را برو انداخت - و سر موئے آزرده نشد - و بر زبان تقدير بيان گذشت *

* بيت *

اگر تيغ عالم بجنبد زجای * نبرّد رگے تا نخواهد خدای

و ازين معني سرّ قضا دريافته جان‌بخشي فرمودند - امّا بجهت تنبيه و عبرت بے‌اعتدالان سرش تراشيده خر سوار برگرد صيدگاه گردانيدند *

---

(۲) نسخهٔ [ی] بهکري (۳) نسخهٔ [ی] سطوت پادشاهي *

و از سوانح ایّام شکار رسیدن مظفّرخان است - و آوردن وزیرخان برادر آصف خان را بربساط مقدّس و درخواست گناهان او و برادرش نمودن - و بذروهٔ قبول پیوستن - و تفصیل این اجمال آنست که (چون آصف خان باغوای بخت درکمند خدیعت و دام صحبت علیقلی خان و بهادرخان افتاد) آصف خان را صحبت او خوش نیامد - و از تکبّر بیجا و ترفّع بےمعنی خاطر او رمیده شد و بالجمله علیقلی دراموال او چشم طمع داشت - آصف خان منتهض وقت بوده فرصت میجست که از وی جدا شود - درین اثنا علیقلی آصف خان را همراه بهادر خان فرستاد - و وزیرخان را پیش خود نگاهداشت - وزیرخان حقیقت را به برادر خود نوشته موعد فرار قرار داد - آصف خان بموجب قرار داد شبی از بهادرخان جدا شده راه کوه و مانکپور پیش گرفت - و وزیرخان نیز از جونپور برآمده بهمان راه شتافته بود - بهادر خان از حال آصف خان آگاه شده تعاقب کرد - و نزدیک بتلعهٔ چنداه بآصف خان رسید - و میان ایشان جنگ درپیوست - آصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادر خان او را بر فیل عماری دار انداخته روان شد - و مردم بهادر خان از پی اُنجه و غنیمت متفرّق شده بودند که وزیرخان و بهادرخان پسراو میرسند - و خبر گرفتاری آصف خان شنوده خود را راست کردند - ودرین هنگام (که مردم بهادرخان پراگنده شده بودند) رسیده داد جلادت دادند بهادر خان تاب مقاومت نیاورده فرار نمود - و اشارت کرد که آصف خان را (که بر فیل میآوردند) از هم بگذرانند - نگاهبان یک دو شمشیر حوالهٔ او کرد - سرانگشت دست او جدا شد - و سر بینی او را زخمے رسید - که ناگاه مردم وزیرخان زور آورده آصف خان را خلاص کردند - و بجندرکوه آمده آرام گرفتند - ودرین کارزار بهادرخان پسر وزیرخان داد مردانگی داد - و باین لقب گرامی بهمین تقریب افتخار یافت - آصف خان از زمان گذشته ندامت کشیده و این همه حوادث و نکایت را از مآثر حرمان آستان معلّی دانسته باگرد خجالت عزیمت درلتخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرد - و وزیرخان برادر خود را پیش مظفّرخان (وقتیکه بموجب اشارت عالی از دارالخلافهٔ آگره متوجّه پنجاب میشد) فرستاد - وزیرخان بدهلی آمد - و مظفّرخان او را بعواطف خسروانی مستمال گردانیده همراه خود آورد - و در محلّے (که حضرت شاهنشاهی بشغل صید انگنی منشرح و منبسط بودند) مجال عرض یافته در خواست تقصیرات آصف خان نمود - آنحضرت ذیل عفو بر زلّات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصف خان اصدار فرمودند - که کمر استظهار بسته در حدود مانکپور باتّفاق مجنون خان قاقشال در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشد - و (چون

---

(۲) نسخهٔ [د] آراسته کردند (۳) در [اکثر نسخه] سرو بینی او را (۴) نسخهٔ [د] اختصاص و افتخار (۵) با نکایت .

موکب اقبال بمستقرّ اورنگ سلطنت مراجعت فرماید) دولت زمین‌بوس دریافته معمور عوارف بی‌منتهای شاهنشاهی گردد *

و بالجمله موکب معلّی بعد از انصرام مهمّ عشرت‌انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی (که لاهور بر ساحل آن واقع است - و بمهابت عماني میگذرد) رسید - حضرت شاهنشاهي رخش هامون گرد جیحون نورد را عنان توکّل بدست داشته بدریا سردادند - و آن باد پای آتش‌خوی چون نسیم (که بر آب بگذرد) سبک بگذشت - و ملازمان موکب والا و ملتزمان رکاب مقدّس (که ناگزیر حواشی رایات اقبال بودند) اسپ سواره خود را بآب زدند - و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند - مگر خوشخبر خان یساول و نور محمّد ولد شیر محمّد که غریق گرداب فنا شدند و چون رایت کرامت آیت در عرصهٔ لاهور منتصب شد شرائف اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد معدلت (که وجود اقدس بآن مفطور است) مصروف بود *

و از سوانح گزینتین محمّد امین دیوانه است - و تفصیل این اجمال آنکه او از یکّه‌جوانان موکب[۲] معلّی بیسالت و تهوّر علم امتیاز میافراخت - و پیمانهٔ بدمستي بر داشته بی اعتدالانه معاشرت میکرد - درین ایّام (که عرصهٔ لاهور معسکر اقبال بود) در عالم بیخودي[۳] یکی از فوجداران (که بر فیل خاصه سوار بود) دو چار شد - و تیرے از کمان‌خانهٔ بی اعتدالي پرکش کرده بجانب او انداخت - چون این جرأت معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقرّبان حریم قدس در موقف شفاعت آمده زبان تضرّع برگشادند - و حضرت شاهنشاهي بموجب استدعای ارباب اخلاص جان‌بخشي فرموده بچوب ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند - و او از ادبار بخت خویش بیراههٔ سعادت همان‌شب فرار نموده پیش علي‌قلي خان (که پیشوای فتنه اندوزان بود) رفت *

و از سوانح آنست که جنید کرراني (که سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسرواني بود) از هندون[۴] (که بجایگیر او مقرّر بود) بتوهّم باطل فرار نموده بگجرات رفت - آنانکه (در نهاد بیدولت آمده اند) هرائینهٔ از بارگاه دولت و اقبال دوري گزینند - بزعم خود در افزایش خویش میکوشند - و بمعني بر کاهش خود افزوده خود را بچاه بیدولتي میاندازند - درین هنگام (که همّت جهانگشای از تنظیم مهمّات پنجاب پرداخته پرتو توجّه اقدس بر مراجعت میتافت) عرائض دولتخواهان خصوصًا عرضداشت منعم خان خانخانان از دارالخلافهٔ آگره بمارگاه معلّی رسید

---

(۲) در [اکثر نسخه] اردوی معلی (۳) در [چند نسخه] مستي (۴) نسخهٔ [ز] مندول و نسخهٔ [ح] هندرن *

و از مطاوی[۲] محاوی آن بوضوح پیوست که علي‌قلي‌خان و بهادرخان و اسکندر خان باز سر از خطّ بندگي پیچیده باعلای[۳] اعلام بغي و طُغیان گردن برافراشته اند - و غبار انگیزی میرزا حکیم مادّهٔ ازدیاد مالیخولیای آن فاسد مزاجان گشته از بیخردي و بیدولتي خطبه (که هرنامے طراز آنرا نزیبد) بنام میرزا خوانده‌اند - این بیخبران بخت برگشته از شواهد ضیا افزای اقبال شاهنشاهي چشم پوشیده برای اغراض فاسدهٔ خود میرزای ساده لوح را در گرداب ضلالت مي‌اندازند *

پادشاهي عطیّه‌ایست الٰهي که چندین‌هزار شرط گرامي تا درفردے فراهم نیاید آن موهبت عُظمی از درگاه ایزدي عطا نمیشود - محض نسب[۴] و جمع شدن مال و فراهم آمدن اوباش درین کارشگرف کفایت نکند - و بر هوشمندان پیدا ست که نبذے ازان صفات قدسي فطرتے والا و عطوفتے عالي و حوصلهٔ فراخ و برداشتے فراوان و دریافتے بلند و کرمے ذاتي و شجاعتے اصلي و عدلے وافر و نیّتے درست و جدّے عظیم و عملے شایسته و فکرے عمیق و تغافلے مستحسن و عذر پذیرئے لایق است و با[۵] این مآثر کمال (که از بسیار اندکے درباستاني نامهای حکمت پروران بالغ‌نظر ببسط مذکور است) مادام (که موصوف این نعوت جلال را دانش برخواهش نابایسته و غضب ناشایسته غالب نباشد) سزاوار این منصب ارجمند نتواند شد - و با رسیدن این پایهٔ بلند (مادام که بصاحب‌کل نگراید و طوائف انام و طبقات ملل را مادر و مایندر نبوده بیک نظر تربیت و عاطفت نگاه نکند) در خور این ریاست عُظمی نگردد - للّٰه الحمد که ذات مقدّس شاهنشاهي منبع صفات کمال و معدن ملکات قدسیّه است - شرح جلائل خدیو عالم را دفترها کفایت نکند - ذکر تقریبي چگونه ایفای آن تواند کرد - هرچه داري بده - و دیده بخور - و شمائل جهان آرای پادشاه صورت و معنی مارا نظّاره کن - تا بداني که پادشاهي چیست و سلطنت چه معني دارد *

القصّه چون شرح بیدولتی این گروه بعرض اقدس رسید بر ضمیر اعتدال[۷] گزین گران آمد میرزا میرک رضوي‌را (که در هنگام رجوع موکب مقدّس بجهت مهم سازی جایگیرهای علي‌قلي و بهادر بدرگاه معلّی آمده بود) بجان[۸] باقي خان سپردند - و خاطر فیض‌مظاهر ارادهٔ توجّه بدارالخلافه نمود - که سزای ارباب بغي و فساد فرمایند - بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت پنجاب (که درمیان بود) اهتمام فرمودند - و پرگنهای آن ممالک را بآئین شایسته بامرای عظام (مثل میرمحمّد خان‌کلان - و قطب‌الدّین خان - و دیگر برادران و فرزندان سعادتمند و منتسبان

---

(۲) در [بعضے نسخه] از مطاوي و محاوی آن (۳) در [اکثر نسخه] باعلا و اعلان بغی و طغیان
(۴) در [اکثر نسخه] نسبت (۵) در [بعضے نسخه] با این صفات جلیله (۶) نسخهٔ [ی] ادای آن
(۷) نسخهٔ [ب] اعتدال پسند (۸) در [اکثر نسخه] بخان باقی خان *

آن سلسلهٔ حقیقت کیش - و سایر سپاهیان جان‌سپار) تقسیم نمودند - و مهمّات کلّی و جزوی آن مرحد را برای رزبی میر محمّد خان مفوّض داشته روز تیر سیزدهم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دارالخلافه ارتفاع فرمودند - عرصهٔ سرای دولت‌خان مخیّم سرادقات اقبال شده بود که فیل گجگجن و فیل پنچپایه (که فیلان نامی بودند) در یک روز سقط شدند - جمعی از ظاهر پرستان را دل گزیده شد - آنحضرت بر زبان مقدّس گذرانیدند که ما ازین سانحه فال نیک گرفتیم - که آن دو برادر بخت برگشته دربن‌یورش بگو نیستی خواهند شتافت - سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دید است *

و (چون رایت اقبال بحدود سهرند نزول اجلال فرمود) از مظفّر خان بیحوصلگی چه گویم بیخردی بظهور آمد که موجب حیرت همگنان گشت - و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیّت آگاه بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم بر مسند جهان‌آرائی عطوفت پدری و رافت اتابکی بظهور می‌آرند - و مردم را از امور ناشایسته نگهداشته در ارتفاع مدارج احوال جهانیان کوشش میفرمایند - درینولا بمسامع علیّه رسید که مظفّر خان بساده روئی قطب‌خان نام علاقهٔ خاطر پیدا کرده عنان دانش از دست داده است - آنحضرت بموجب عاطفت فطری او را طلب فرموده به نگاهبانان سپردند - که مبادا مظفّر خان ازین دام فریب در بلیّهٔ عظیم افتد - آن مریقته خرد از کوته‌حوصلگی و معامله نافهمی لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت - و قدر مرحمت و تربیت پادشاهی ندانست - و حضرت شاه‌شاهی (که میزان تمیز و قدردانی بدست قدرت کاملهٔ خود دارند) این‌همه نادانی و بی‌تمیزی اورا منظور نداشته بتفقّدات خسروانی امتیاز بخشیدند - و آن خدمتکاررا پیش او فرستادند - و بنصائح گرامی هدایت فرمودند - و تمامی این راه بنشاط شکار پرداخته مسرّت پیرای عالمیان بودند *

و چون عرصهٔ قصبهٔ تهانیسّر مخیّم موکب اقبال شد دران منزل منازعه و مجادلهٔ طایفهٔ سنّاسیان بخونریز انجامید - و تفصیلش آنکه نزدیک بآن قصبه کولابی‌ست که دریاچه توان گفت سابقًا آنجا فضائی بود وسیع کورکّیت نام - که مرتاضان هندوستان از زمان قدیم آنرا بزرگ میدانند و طوائف این‌طبقه از اقصای هند در اوقات معیّن می‌آیند - و تصدّقات بظهور می‌آرند - و مجمعی عظیم انتظام می‌یابد - و درین سال پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیّت فراهم آمده بود و درمیان سنّاسیان دو طایفه اند - یکی را کُرنامند - و دیگری را پوری - بر سر جای نشستن درمیان این دو طایفه گفت و گو شده‌بود - تجرّد گزینی اکثر این مردم بواسطهٔ آنست که دنیا از ایشان

---

(۲) در[بعضی نسخه] عرصهٔ دولتخان (۳) در[بعضی نسخه] گجگنچن (۴) نسخهٔ [د] و تصدقات و نذور می‌آرند *

پشت داده است - نه ایشان ازو دل‌سرد گشته اند و لهذا پیوسته آزمند بوده مغلوب شهوت و غصّه و مقهور حرص و قهر میگردند - و باعث نزاع آنکه طبقهٔ پوربی در کنار آن کول مکان متعیّن داشتند که درین مجمع نشسته دام گدائی می‌گستردند - و زایران اکناف ولایت هندوستان (که بقصد غسل دران کول می‌آمدند) بآن گروه تصدّق گویان چیزے میدادند - درین روز گروه کُر بتسلّط در آمده جای پوربان گرفته بودند - و این جماعت را تاب مقاومت کُران نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود - سرحلقهٔ ایشان کیسو پوربی نام در قصبهٔ انباله بآستان معلّی آمده دادخواهی نمود - که طایفهٔ کُران بتغلّب آمده جای ما را گرفته اند - اگرچه ثاب مقابله نداریم امّا توکّل کرده کمر همّت بجنگ ایشان می‌بندیم - یا خون خود را بر خاک میریزیم - یا این قطعهٔ خاک ازینها میگیریم - و گروه کُران بعرض اقدس رساندند که این جای موروثی اینها نیست چندگاه ایشان می‌نشستند - دیگر ما می‌نشینیم - و تا جان بتن متعلّق است تعلّق ما باین زمین خواهد بود - چون موکب معلّی بتبانیسّر نزول اجلال فرمود در معرکهٔ آنها رفته هر چند (جواهر نصائح و مواعظ برین نفوس معطّله افشاندند) حکم لآی انداختن بر خاک داشت جوهر بطالت و ضلالت ایشان بیشتر ظاهر شد - و بیشتر در غوایت و هلاکت خود کوشیدند و بشدّت الحاح و تضرّع استدعای قتال و جدال نمودند - چون (هر دو گروه پایمال نفس و هوا بوده سالک بیراههٔ شقاوت بودند) رخصت مجادله یافتند - تا باین روش سزای اعمال نکوهیدهٔ خود یافته متنبّه شوند - و اتّفاقًا دران روز ازان گروه گمراه جمعے کثیر فراهم آمده بودند - و از جانبین صفها راست کرده اوّل از هر طرف یک مرد لافزن پیش آمده دربد - و جنگ شمشیر کرد - و باز بتیر و کمان دست برده بر یکدیگر تیر باران کردند - بعد ازان گروه پوربان بر کُران بسنگ زنی پیش آمدند - چون پوربان کم بودند حضرت بچند نفوار مردمے (که جنگ سنگ دانند) و پتمچهای توران و چروهای هندوستان (که همواره ازان طبقه چون سایر طبقات در حواشی موکب معلّی می‌باشند) اشارت فرمودند که کومک پوربان باشند - ایشان در حملهٔ پوربان بر کُران موافقت نموده آنچنان زور آوردند که کُران تاب مصادمه نیاورده روی گردان شدند - و پوربان از دنبال درآمده جمعے کثیر ازان خاکستریان را بربادِ عدم دادند - و به پیر و سرحلقهٔ ایشان (که اندد کُرنام داشت) رسیده آن سوخته را بخاک تیره یکسان ساختند - و دیگران پراگنده شدند - و خاطر اقدس را (که رنگ‌آمیز کارگاه تقدیر است) از تفرّج آن بسطے عظیم روی نمود - فردای آن روز از عرصهٔ تهانیسّر نهضت رایات عالی اتّفاق افتاد *

---

(۲) نسخهٔ [د ی] می‌نشینند (۳) در [اکثر نسخه] بسنگ دوی *

و چون دارالملک دهلي مخيّم اقبال شد آنجا ميرزا ميرک رضوي (که در لاهور او را بجان باقي خان سپرده بودند - و در کمين غفلت و فرصت ميبود) از حبس فرار نمود - و جان باقي از دنبال او بگام جست و جو شتافت - و چون بدست نياورد از بيم تقصير بدرگاه معلّي رو سفيد نقرايست شد - و حضرت شاهنشاهي بآئين مقرّر بزيارت مراقد اوليای آن مقام فيض انتما توجّه فرموده همّت خواستند - و اقامهٔ خيرات بمنزوريان حواشيء آن بقاع شريفه فرمودند - و تاتار خان (که حکومت شهر داشت) معروض بساط اقدس گردانيد که محمّد امين ديوانه (که از لاهور فرار نموده بود) بقصبهٔ بنوچپور رسيده - و شهاب الدّين خان ترکمان جايگير دار آن قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده بمساعدت اسپ و خرج پيش ارباب بغي و عصيان روانه ساخته است از استماع اين خبر وحشت اثر قهرمان جلال شاهنشاهي (که نوائر سطوتش جز بر اُفق عدالت نتابد) بلندي گرفت - و شاه فخرالدّين مشهدي باحضار آن بيدولت در بارگاه عدالت مامور امر عالي شد - و روز ديگر ازانجا موکب معلّي کوچ فرمود - و چون عرصهٔ پلول مخيّم اجلال شد شاه فخرالدّين بزمين بوس سر بلندي يافت - و آن بے سعادت را بمرقف جلال آورد - او را بمحسن چغتائي سپردند - و در همان منزل بيانا رسيد *

و (چون طلعهٔ نويد قدوم موکب معلّي درگوش منتظران دارالخلافهٔ آگره پيچيد - و شعشعهٔ مهپيکهٔ رايات والا بر آفندون تافت) خانخانان با جميع دولتخواهان استقبال نموده بدرات زمين بوس سر بلند شد - و بآداب شکر و دعا اقدام نموده سوانح احوال و وقائع حدود ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت - و طومار عصيان علي قلي خان و بهادر خان و ديگر مخالفان (که بناگاي سر بر زده بودند) فرو خواند - کسيکه در مبدای فطرت بد نهاد و بے جوهر افتاد او را مرحمت و نصيحت سود مند چون گوهر که زيان کار آيد - و مُدارا و موعظت را بر ضعف و وهن فرود آورده در شورش افزايد - و لهذا بزرگان دانش منش علاج بدکاران بد درون را جز حبس و ضرب چاره نديده اند - و چون اين علاج هم دران خراب باطنان بيدولت کار نکند بعدم خانه فرستادن رحم بر حال خلق بلکه مهرباني باحوال آنها ميدانند - متکفّلان اشغال سلطنت و بار يافتگان حريم قرب بسّر اين معني نرسيده خديو زمان را در مرتبهٔ اوّل نگذاشتند که چارهٔ آن بيدولتان بظهور آيد و باطن مقدّس را بر سر مُدارا آورده بر داشتن پردهٔ کار را در توقّف ماندند (۳) - و درين هنگام (که موکب معلّي باطفاي نايرهٔ فتنهٔ محمّد حکيم ميرزا نهضت والا نمود) چون (اين خبر بعلي قلي خان و ديگر ارباب بغي و طُغيان رسيد) اين بے دولتان بخيال فاسد خود اين چنين وقتے را فرصت انگاشته

---

(۲) نسخهٔ [ط ی] دانش و بينش (۳) در [چند نسخه] در نقاب توقف *

خیالات فاسد برانگیختند - علي‌قلي خان از جونپور روانهٔ قصبهٔ سرهرپور (که بجایگیر ابراهیم خان مقرّر بود) شد - و اسکندر خان نیز بقصد همراهی این باغی طاغی از شهر اوده برآمد - وجمیع فتنه‌سرشتان دران قصبه فراهم آمده قرار دادند که علي‌قلي خان با جمعیّت خود از راه لکهنؤ تا ساحل گنگ تمامی ولایت را تصرّف نماید - و بهادر خان بکره و مانکپور در برابر آصف خان و مجنون خان رود - و اسکندرخان و ابراهیم خان سرکار اوده و آنحدود را متصرّف گردند - و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند - علي‌قلي خان بداعیهٔ شورانگیزي بسرکار فتّوح روان شد - چون جایگیر داران آنحدود را سردارے (که بار اتّفاق نموده مقاومت بآن فتنه‌انگیز توانند کرد) نبود خود را بفتّوح کشیدند - و علي‌قلي‌خان گرد حوادث انگیخته چون بفتّوح رسید میرزا یوسف‌خان (که جایگیر دار فتّوح بود) در قلعهٔ شیرگڈهه متحصّن شد - و خلائق غبار آلود تفرقه گشتند - و عرائض دولتخواهان متواتر و متوالي بدرگاه گیتي‌پناه رسید - و اقبال بکار خود درآمد *

نهضت موکب اقبال شاهنشاهي از دارالخلافهٔ آگره بجونپور و قتل خان‌زمان و بهادرخان در معرکهٔ فتح

چون منصب والای جهانباني درمعني پاسباني و نگاهباني ست حضرت شاهنشاهي بمقتضای نیّت حق‌اساس برخلاف اکثرے از فرمان‌روایان گذشته آسودگی رعیّت را آسایش خود خیال میفرمایند - و شادمانی خویش را در رفاهیت خلائق میدانند - آرے گوهر یکتای خلافت سزاوار افسر دولت چنین تاجدارے ست که با وجود این عظمت و ابّهت خود را نیازمند درگاه صمدیّت داشته در لوازم داد و دهش تکاپو نماید * و راحت جهانیان را آسایش خویش داند - و هرگاه (از فرمان برداری اینچنین سریر آرای اقبال سر بار کشد) هرآئینه بدست سعي خود درهلاک خود اهتمام نموده باشد - خصوصًا کسیکه (پروردهٔ نعمت این دودمان والا باشد - و اسباب دنیوي و بزرگی ظاهري بوسیلهٔ این خاندان فراهم آورده) چه نامردمي و نامردانگي و نا معامله‌فهمي باشد که آن اسباب بزرگي را در بغي و ناي نعمت خود صرف نماید - هرگاه (فرمان‌روای روزگار چنین - و مخالف دولت این طور) لاجرم عنایت الٰهي مقارن و معاون گشته در هر نهضتے نصرتے کرامت فرماید - و نمودار این معني واقعهٔ علي‌قلي خان و بهادرخان است و اتصال این در مخذول مغرور - و تفصیل این مجمل آنکه (چون موکب معلّی کامروای اقبال از یورش پنجاب مراجعت فرموده بمستقرّ سلطنت معدلت‌آرای شد - و شرح بغي و عصیان علي‌قلي خان و بهادر خان و سایر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست) یورش ممالک شرقي و اطفای نوائر فتن رجههٔ همّت علیا شد

منعم‌خان خانخانان را بدارالخلافهٔ آگره و حواستِ آنحدود مقرّر فرمودند - و دو هزار فیلِ جنگي بهمراهیِ موکبِ معلّی انتخاب نمودند - و پیشتر ازانکه موکبِ مقدّس نهضت فرماید قیاخان و مظفّر(۲) مغل و میرزا قاسم و قلیچ‌خان و سیّد محمّد موجي و حاجي یوسف را فرمان‌شد که بسرعت شتافته معاونتِ میرزا یوسف (که در قنّوج متحصّن است) نمایند - و خود بدولت و اقبال روز اشتاد بیست و ششم اردي‌بهشت ماه الٰهي موافقِ سلخشعبه بیست و ششم شوّال پای عزیمت در رکابِ دولت آوردند - و بدستِ اقبال عنانِ نصرت گرفته سمندِ همّتِ جهان‌گشا را جولان دادند شکوهِ عساکرِ والا زمین و زمان را فروگرفت *

و چون ساحتِ قصبهٔ سکیته مخیّم موکبِ نصرت شد علي‌قلي خان (که بر ساحلِ گنگ بکنارِ قنّوج غبارِ بغي و عصیان انگیخته و بشقاق و عُدوان آویخته بود) باستماعِ صیتِ نهضتِ اقبال روی گریز بجانبِ مانکپور (که برادرِ او بهادرخان در برابرِ آصف خان و مجنون خان فتنه انگیز بود) آورد - موکبِ نصرت ازسکیته بکنارِ گنگ پیوست - و روز دیگر ازان دریای زخّار عبورکرده کوچ برکوچ نهضت میفرمود - و (چون عرصهٔ قصبهٔ موهان(۳) مضربِ خیامِ ظفر پیکر گردید) محمّدقلي‌خان برلاس را سردار ساخته و مظفّرخان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و پسرش عبدالمطّلب خان و حسن‌خان و قیاخان و حاجي‌محمّد خان سیستاني و عادل خان و خواجه غیاث‌الدّین علي بخشي و دیگر بهادرانِ نامور و دلاورانِ کارگذار را همراهِ او کرده روز دیباذین بیست و سیوم خردادماه الٰهي موافقِ روز سه شنبه بیست و چهارم ذی‌القعده از همین منزل بر سرِ اسکندر خان (که در اوده دستِ فتنه گشاده بود) فرستادند - و خود بدولت و اقبال روی توجّه بجانبِ کره و مانکپور آوردند و چون قصبهٔ رای بریلي مخیّمِ اقبال شد عرائضِ آصف خان و مجنون خان بعتبهٔ مقدّس رسید باین مضمون که علي‌قلي و برادرش عزیمتِ حدودِ گوالیار دارند - و میخواهند که از آبِ گنگ عبور کنند - بمجرّدِ استماعِ این‌خبر رای جهان‌آرای بر ایلغار قرار گرفت - و بیشترے از حاضرانِ موکبِ معلّی (چه از روی پست‌فطرتي - و چه از جهتِ کسالت - و چه بواسطهٔ تن‌پرستي و چه بجهتِ آنکه کارِ آن تبه‌رایان بانجام نرسد - تا بازارِ خود فروشیِ آن بےسعادتان گرم باشد) باین ایلغار راضي نبودند - و شاهنشاهِ دانادل پرده از کارِ هیچکس برنداشته عنانِ توجّه بدستِ توکّل سپرده شبِ زمهریر بیست و هشتمِ خرداد ماه الٰهي موافقِ شبِ یکشنبه بیست و نهمِ شهرِ ذی‌القعده از قصبهٔ مذکور ایلغار فرمودند *

و از غرائبِ آنکه از رای‌بریلي راهِ متعارف را بواسطهٔ بُعد گذاشته راهِ میانه (که به نسبتِ

---

(۲) در [چند نسخه] مظفر خان (۳) نسخهٔ [ه] نوهان - و نسخهٔ [ح] مهان *

آن راه نزدیک بود) با وجود آنکه بے آب نشان میدادند اختیار فرمودند - و از چشمه سار تائیدات غیبی (که فیض‌بخش موکب شاهنشاهی ست) آب فراوان در راهها پیش آمد - چه پیشتر ازان بارانِ رحمت باریده کولابها پُر ساخته بود - تمام شب و نیم روز راه رفته بمانکپور نزول اقبال فرمودند و محبّ‌علی خان جایگیردار آنجا بلوازم خدمت پیرداخت - و عساکر فیروزیمند بواسطهٔ آنکه (اوّل شب کوچ شد - و کم کسے را ازین ایلغار آگاهی بود - و درخت‌زار درمیان آمد) متفرّق شده از راه راست بر کرانه افتادند - و قلیلے در رکاب نصرت‌اعتصام توانستند رسید - آنکس را (که ایزد تعالی تائید بخش باشد) اورا از کمی ملازم چه اندیشه - و درانثنای راه نزدیکی مانکپور آصف‌خان بسجدهٔ عبودیت نورانی‌نامیه گشت - و همان‌زمان رخصت پیش یافت - تا باردوی خود (که در برابر حسن‌زمان است) شتابد - و زمانے نگذشته بود که هنوا[۲] میوره (که از قاصدان تیز رو و مُسرعان اعتباری بود) خبر آورد که علی‌قلی و بهادر در حدود پرگنهٔ سنگرور[۳] دریای گنگ را پُل بسته گذشتند چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت سوار دولت شده (با آنکه معدودے بملازمت رسیده بودند) تکیه بر جنود الطاف ایزدی نموده پیشتر متوجّه شدند - راجه بهگونت داس و خواجه جهان و جمعے را بر سر اردوی معلّی گذاشتند - که بعرصهٔ قصبهٔ کره برده نگاه دارند - و از ده شیخان (که از مضافات مانکپور است) آمده آخرهای روز یکشنبه از دریای گنگ فیل سواره گذشتند - و (چون اوائل موسم باران و فصل طُغیان آب بود) دران هنگام (که بندگان حضرت فیل در آب راندند) جوش و خروش غریب از عالمیان بر خاست - چه گذر از چنین آب خونخوار از محالات بود - و بمحض[۴] کرامت شاهنشاهی این بحر زخّار آن معدن ولایت را گذر داد - و بے دغدغه از پایاب گذشتند و منتبصران این‌معنی را از دلائل نصرت و مقدّمات اقبال دانستند - دران زمان (که موکب معلّی از دریا عبور فرمود) زیاده از یازده کس از مقرّبان بساط اقدس در رکاب مقدّس نبودند - میرزا کوکه سیف‌خان کوکه - دستم خان - شجاعت خان - خان عالم - خواجه عبدالله - دربارخان - شهبازخان سیّد جمال‌الدّین - عادل خان - دلاور خان - و چند حلقهٔ فیل همراه رسید - و درین روز (که موکب مقدّس از آب گنگ عبور فرمود - و قعر دریا باقدام فیلان پیموده شد) از فیلان نامی خدا بخش و بال سندر با طوفان مستی در رکاب دولت جوشان و خروشان بودند - و این درفیل در پُردلی و تیز روی و جنگ آوری و صف شکنی انگشت‌نمای دیده وران بودند *

---

(۲) نسخهٔ [ا] نقهوا میوره (۳) در [بعضے نسخه] سکرور (۴) نسخهٔ [ح ی] و محض کرامت شاهنشاهی بود که این بحر - و نسخهٔ [ط] و از محض (۵) نسخهٔ [ب] بالسندر - و گمان برم که بان سمندر باشد *

و (چون موکب معلّی از آب گذشته بحرام خواران نزدیک رسید) فیل خدا بخش از مستی فرود آمده روی بهشیاری نهاد - فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند - و حضرت شاهنشاهی بالهام اقبال فرمودند که هوشیار شدن چنین فیل مست مبشّر فتح و نصرت است - که فتح و نصرت همعنان هوشیاران و کار آگهان وقت است - و دیگر آنکه از هُشیار شدن فیل مارا اعتماد بر فیل و مستی او نماند - و منحصر شد توکّل ما بر عون[۲] الٰهی - و هرکرا توکّل بر کرم و الطاف ایزدی منحصر شود کار او بر فتح انحصار یابد - و الحق ازان مظهر کرامات دو نکتهٔ بلند بوجود آمد که عنوان نامهٔ الهام تواند بود - و چون شب در آمد بر کنار دریا با بخت بیدار آسایش گرفتند - و مخالفان تیره رای بمسافت یک کروه فتنه‌گستر بودند - آنحضرت تکیه بر تائید آسمانی فرموده در همان‌جا توقّف صلاح دیدند - و همان زمان مجنون خان و آصف خان بزمین‌بوس سعادت‌پذیر گشتند مجنون‌خان و جمعی برین بودند که بےتوقّف در همین‌شب بر سر اردوی آن بخت برگشتها باید شتافت آصف خان معروض داشت که زمین محکم گرفته دایره کرده اند - درین هنگام رفتن لایق نیست و نیز در روز مردم بشرم چشم و آزرم رو بیشتر کار میکنند - رای او پسندیدهٔ خسرو کامیاب شد و نصائح بلند فرموده آمدها را رخصت دادند - و حکم شد که در پاس دو بار خبر بما برسانند - و در لوازم قراولی اهتمام نمایند - که مبادا مخالفان تیره رای را خبر رایات اقبال شود - و ازانجا بدر روند *

علی‌قلی و بهادر (که مغرور خودکامی و مغلوب ادبار بودند) در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند - و آن شب (که موکب مقدّس نزدیک رسیده بود) بباده پیمائی و شاهد پرستی و بازی[۳] بشکن بشکن سرگرم بودند - و باین لفظ صریح بر شکست خود فال میزدند - و عجب تر آنکه دران‌شب مردے نزدیک چادرهای این‌مستان رفته فریاد برداشت که ای جمع بد سرانجام واقف شوید که حضرت پادشاه بعزیمت استیصال شما از آب گنگ گذشته با لشکرے بے پایان رسیده اند - و چون پیمانهٔ هستی آنها پُر شده بود آوازهٔ رایات اقبال را از تدبیرات آصف خان و مجنون‌خان دانسته در غرور افزودند - و همانا که این مخبر از مخلصان نادان بود - اندیشهٔ آن داشت که (چون بندگان حضرت با مردم‌کم از آب گذشته اند - و غنیم با سه[۴] چهار هزار سوار مشخّص است) باین تدبیر سنگ تفرقه دران گروه اندازد - تا کار به پیکار نکشد - و نمیدانست که جنود غیبی همرکاب گیتی‌خدیو است *

و بالجمله صبح روز مار اسفند بیست و نهم خرداد ماه الٰهی موافق دوشنبه غرّهٔ ذی‌الحجّه (که در حقیقت غرّهٔ نصرت پادشاهی - و سلخ عمر سیه‌بختان بود) آنحضرت جیبه طلبیده

---

(۲) نسخهٔ [ه] کرم الٰهی (۳) نسخهٔ [ا] بشکن بازی (۴) در [بعض نسخه] تا سه چهار.

در درع تائید غیبی در آمدند - و مغفر اقبال آسمانی بر فرق عظمت نهادند - و تمامی بهادران رکاب معلّی آمادهٔ جنگ شدند - قول بوجود اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی یافت - و در برانغار مجنون خان قاقشال مقرّر گشت - و در جرانغار آصف خان قرار گرفت - و محبّ علی خان و طایفهٔ از بهادران از پیش قدمان هراول شدند - آنحضرت بر فیل بال سندر نام سوار شده نهضت فرمودند - و میرزا کوکه را در عماری همین فیل جا داده تارک عزّت او از آسمان گذرانیدند مبادی طلوع نیّر اعظم رایات اقبال بمحلّ اردوی خان زمان رسید - ظاهر شد که مخالفان تیره رای بخت برگشته کوچ کرده روان شده اند - یراغ مُطاع عزّ نفاذ یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر مبادرت نماید - و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند - و این فوج باعتضاد چنین قوی پشت شده طلبگار نبرد گشت - و بمردم عقب بقدر جنگ شدن گرفت - و بعد از زمانی آصف خان را نیز حکم شد که با جمعیّت خود بسرعت متوجّه پیش شود - و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر بارهٔ نصرت سواری فرمود - و آن بیدولتان باور نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدّس دران لشکر ورود اقبال دارند - و مقدّمات جنگ را بر تصوّر آصف خان و مجنون خان فرود می آوردند - چون محاربه بسیار شد و شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال شاهنشاهی ست - و خود بدولت پای ظفر در رکاب نصرت آورده اند - علی قلی خان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده در میدان عصیان ایستادند - و بخذلان ابدی قرار بجنگ دادند - و باین خیال فاسد صفها راست کرده جمع از پُردلان معرکهٔ ادبار را بر هراول و اوقچی[۲] لشکر نصرت پیوند فرستادند - و درین اثنا از عساکر اقبال همگی قریب بپانصد کس همراه موکب شاهنشاهی شدند - و تا پانصد فیل هم رسید - و مفاصله درمیان فوج پیش و موکب مقدّس کمتر ماند - باباخان قاقشال (که سردار مردم اوقچی بود) بآن جماعت پیوست - و معرکهٔ تیغ و تیر گرم شد - و بتائید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالفان را از جا برداشته برد - و افواج قاهره از پی درآمده این مُدبران را تا صف علی قلی خان رسانید و اهل ادبار در گریختن سراسیمه گشته سر از تن و پیش از پس نمی شناختند - و از شواهد اقبال آنکه دران گریختن اسپ یکی ازان مخذولان چنان بر اسپ علی قلی خان خورد که دستار از سر شوریدهٔ او بر زمین افتاد - علی قلی خان حیران کار شده بهادر خان را در برابر باباخان قاقشال فرستاد و بهادرخان خود را بصهاه اوقچی رسانیده سرگرم کارزار شد - و زمان زمان علی قلی از بهادر خبر گرفته تازه بتازه کومک روانه میکرد - و باباخان غنیم را پُر زور دیده عنان گردانید - و بهادرخان

---

(۲) اوقچی بمعنی تیر انداز - از لغت ترکی *

از دنبال شتافته خود را تا مجنون خان[۲] رسانید - و درین میان اسپش تیرے خورده چراغ پا شد و بهادرخان را بر زمین انداخت - دلاوران عساکر اقبال بر سر او ریختند - وزیر جمیل او را گرفت و از بد ذاتی و آزمندی چیزے گرفته رها کرد - درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندے از ملازمان مجنون خان خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد - و افواج قاهره همراهان بهادرخان را در میان گرفته تیر دوز کردند ●

و درین زمان ابتهاج (که گیتی خدیو بر رخش نصرت سوار شده گرم رفتن بودند - و مبارزان دست بگریبان رسانیده جانستانی میکردند - و علیقلیخان مغرور ادبار بر جای خود ایستاده از حال بهادرخان می‌پرسید) فیل مست چترانند نام از فیلان پادشاهی بر فیل گج بهنور از فیلان خاصه (که از مستی فرود آمده بود) دوید - گج بهنور طاقت صدمهٔ او نیاورده رو بگریز نهاد و چترانند از دنبال درآمد - فیلبان گج بهنور فیل خود را در میان صفوف مخالفان کشید - و مخالفان فیل اودیه نام را برابر چترانند دوانیدند - چترانند گج بهنور را گذاشته بر اودیه دوید - و بیک صدمهٔ کوه شکن آنرا بر خاک هلاکت انداخت - و شکستے عظیم بران مدبران نمک حرام روی آورد اکثر اعیان و ارکان شرارت علف شمشیر خونخوار شده بر زمین ادبار افتادند - و خس و خاشاک هستی ایشان بآتش قهر الٰهی و برق سطوت شاهنشاهی سوخته خاکستر آن بباد فنا رفت و گردے (که گریخته ازان نبردگاه اقبال بدر رفتند) در راهها بدست رعایای زبون (که بآتش تعدّی این نمک حرامان جگر کباب بودند) بخاک و خون افتادند - و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت - و ابر نیسان ظفر بر حدیقهٔ دولت بگوهر افشانی درآمد - و عرصهٔ نارود از غبار فتنهٔ ارباب طغیان تصفیه یافت - و از تنق عواطف الٰهی پیکر فتح و نصرت بر ساحت اعتلا جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال سواره از سرگذشت علیقلی و بهادر می پرسیدند درین هنگام نظر بهادر بهادرخان را دستگیر کرده ردیف خود سوار ساخته به بساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان تفقد بر گشادند - که بهادر ما بشما چه بد کرده بودیم - که این همه باعث فتنه و فساد شدید - او را دهشت و خجالت فرو گرفته بود - سر در پیش انداخته زبان عرض نداشت - و بیان عذر نبود - بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق شناس او گذشت که الحمدلله علی کلّ حال - همانا آن بیدولت را در نفس اخیر حقیقت حرام نمکی و سیه بختی خود معلوم نشده بود - و الّا بایستے حرف ندامت بر زبان او گذشتے - و هر که (از چنین بزرگ کردهٔ خدا روی گرداند) هوائینه دین و دنیا از پشت دهد - و خراب ظاهر و باطن گردد - و حضرت شاهنشاهی

---

(۲) در [بعضے نسخه] بمجنون خان ●

با وجود چندین فتنه و آشوب او نمی خواستند که به نشیب(۲) نیستی فرستند - بعد از شدّت التماس و کثرت الحاح اولیای دولت قاهره شهبازخان و بنسی(۳) داس کنبو مامور شدند تا بدم شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند - و مقارن این حال بهادران نصرت قرین شهریار کل را (که از معتبران علی‌قلی بود) گرفته آوردند - و بسعی ملازمان رکاب معلّی سر آشفتهٔ او نیز بخاک افتاد - و حضرت شاهنشاهی از ماجرای علی‌قلی‌خان می پرسیدند - جمعی میگفتند که از عرصهٔ نبرد بدر رفته است - و طایفهٔ بران بودند که خرمن هستیٔ او سوخته شد - درین اثنا باتو فوجدار آن سیه بخت را آوردند - چون کارش احوال او شد بزبان آمد که من دیدم او را فیل یک دندان پادشاهی کشت - و نشانهای فیل و فیلبان را بیان کرد - بموجب حکم معلّی تمامی فیلان فوج هراول حاضر ساختند - و آن شخص فیل یک‌دندان نین‌سکهه نام را دیده گفت این فیل است که علی‌قلی را کشت - آنگاه حکم مقدّس شد که هرکه سر مغلی از حرامنمکان بیارد یک مُهر طلا بیابد - و هرکه سر هندوستانیئ آورد یک‌روپیه بگیرد - عوام از پی سرها بسر دریدند - سرها می‌آوردند - و زرها میگرفتند(۴) - و چهره شناسان ملاحظه میکردند - تا آنکه یکی سر علی‌قلی را (که در پای درختی افتاده بود) آورد - و باین طایفهٔ شبهه و شک میکردند - درین میان ارزانی نام هندوئی (که صاحب اختیار علی‌قلی بود - و در خیل اسیران حبل قهرمان اقبال سراسیمگی داشت) چشمش که بر سر آن تیره بخت افتاد آهی سرد از سر درد بر کشید - و پیش آمده آن سر را برگرفت - و سخت بر سر خود زد - و چنان بوضوح پیوست که بآن مد بر بخت برگشته تیره از غیب رسید - و میرزا بیگ قاقشال مدّعی آن بود که تیر من بعلی‌قلی رسید - القصّه از رسیدن تیر آن مُدبر بحال تباه در جان‌کندن بود که سومناتهه فیلبان فیل نین سکهه را بقصد او راند علی‌قلی فیلبان‌را گفت که من از اعیان سپاهم - مرا زنده بحضور بندگان حضرت ببر - که ترا رعایت خواهند کرد - فیلبان حرف او را از ژاژ خائی دانسته فیل برو راند - و او را در زیر دست و پای فیل (بلکه در زیر بار عصیان او - و کفران نعمت پادشاهی) پایمال ساخت - یکی از پاجیان بگرفتن اشرفی سر او را جدا کرده می‌آورد - در راه آن سر را غلام غالب ازو کشیده خود بنظر اقدس درآورد و انعام گرفت - آنگاه حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از خانهٔ زین فرود آمده روی نیاز بر زمین شکر نهادند - و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را (که دران مصاف مرد آزمائی جان‌سپاری و حق‌گذاری کرده بودند) بازدیاد مناصب و اعتلای مراتب سربلند و کامیاب ساختند و سر علی‌قلی و بهادر را محبوب عبدالله پسر خواجه مراد بیگ قزوینی (که وقتی دیوان حضرت

---

(۲) نسخهٔ [هـ ی] به نشیب‌آباد نیستی (۳) در [بعضی نسخه] بینی داس (۴) نسخهٔ [ح] می‌یافتند .

جهانباني جنّت‌آشياني بود) بجانب دارالخلافهٔ آگره و دهلي و مُلتان و ديگر ممالک محروسه با فتح‌نامها فرستادند - هم سرمايهٔ مزيد شکر اولياي دولت قاهره شد - و هم پيرايهٔ عبرت و هدايت واقعه‌طلبان گمراه گشت - و اين فتح شگرف (که کارنامهٔ اقبال روز افزون تواند بود) در عرصهٔ قريهٔ سکراول[۲] از مضافات الهاباس روی نمود - و آنرا مصر جامع ساخته فتح‌پور نام نهادند - و عبارت ۹۷۴ فتح اکبر مبارک تاريخ اين فتح دولت آئين است ٭

و از شرائف سوانح آنکه (چون رايات اقبال بدفع اين حرام نمکان نهضت فرمود - و منعم خان‌را بحکومت دارالخلافهٔ آگره گذاشتند) بازار هرزه گويان تهي‌مغز گرم شد - و متمرّدان مفسد از حدود سر کشيدند - منعم خان (که به پدر و استاد و مرشد راقم اين شگرفنامه ابوالفضل عقيدت داشت) آمدهٔ استمداد همّت نمود - آن معدن شهود سخنان بلند در بزرگی خديو زمان فرموده در باب استيصال مخالفان اين دولت اشارهٔ بديع فرمودند - و بموجب استدعای او مقرّر شد که امشب بطريق خاص صوفيهٔ عليّه توجّه نموده شود - و آنچه نمودار گردد اشارت بدان کرده آيد - صبح آن بشاشت غريب در جبههٔ شريف ايشان ظاهر بود ٭ و فرمودند که سر علي‌قلي و بهادر را بزودي آورند که امشب چنان نمودهٔ اند - منعم خان از استماع اين مژدهٔ دلگشا خوشوقت شده آداب شکر بجای‌آورد - و اندک فرصتی نگذشته بود که سر اين دو حرام نمک شور انگيز آوردند آرے از متوجّهان درگاه ايزدي و مرتاضان اين راه عجيب ظهور اين معني چه دور ٭

و [چون بميامن تائيدات سماوي (که در سفر و حضر قرين جنود اقبال حضرت شاهنشاهي ست) چنين فتح دولت پيرای روی نمود] همان روز موکب معلّی بصوب الهاباس[۳] (که بعضے بيدولتان در انحدود غبار انگيز فتنه بودند) نهضت والا فرمود - شامگاهان ساحت آن سرزمين بورود مقدّس گيتي خديو صبح دولت دريافت - شب دران عرصهٔ دلگشا مقزل فرمودند - بعضے مطرودان دولت (که گريخته بعلي‌قلي پيوسته بودند) مثل شيخ يوسف چولي دستگير شدند و دو روز به بعضے مهمّات آنجا پرداخته روز سيوم روی توجّه بجانب بنارس آوردند - و آنجا بسيارے از لشکريان علي‌قلي و بهادر مثل مرتضی[۴] قلي زمين‌بوس والا نمودند - و از فرط مکارم ذاتي جرائم اين جماعه طراز عفو يافت - و زنان و پاتران بهادر خان بدست اولياي دولت در آمدند و خواجه‌عالم خواجه‌سرا آنجا اسير فتراک سعادت شده بمدارج قُرب ترقّي نمود - و چون مردم بنارس از نادانی و بيدولتي دروازه بسته بودند از سطوات غضب حکم تاراج شد - و بزودي

---

(۲) در [چند نسخه] شکراول - و نسخهٔ [ح] شکرولي از مضافات الهاباد (۳) نسخهٔ [ح] الهاباد
(۴) نسخهٔ [د و] مير مرتضی قلي ٭

بخشش فرمودند - و شهاب خان و جمع را بحراست و حکومت جونپور فرستادند - و قلیچ خان و طایفهٔ را بسرهرپور تعیین کردند که بنده و بار بعضی از اوزبکان آنجا بود - و بعد ازانکه سه روز بفارس مخیّم سرادقات اقبال گشت عنان توجّه را بجونپور انعطاف دادند - روز دوم ساحت آن شهر مورد موکب معلّی شد - و مردم علي قلي (که دران بلده فراهم بودند) انوار سلامت بر ساحت احوال آنها تافت - و در ظلال عاطفت شاهنشاهي در آمدند - و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال بود و رعایای آنحدود (که لکدکوب آشوب بودند) مستمال عواطف شاهنشاهي شده سر بفارغبالي برداشتند - و ازانجا آن شهسوار رخش اقبال بطریق ایلغار ببلدهٔ کُره نهضت فرمودند - اردوی بزرگ آنجا بود - بسه روز این راه طی فرموده بر ساحل گنگ بگذر کُره رسیدند - دران هنگام بیش ازچهار پنج کس در رکاب نصرت‌اعتصام نرسیده بودند - بدولت و اقبال بکشتي عبور فرموده درون قلعهٔ کره را بفر نزول اجلال رفعت آسماني بخشیدند - نزدیک مانکپور خواجه عالم گریخت - و باز بدست افتاد - و دران شهر منشور طلب منعم خان خانخانان از پیشگاه عاطفت امدار یافت و جایگیرداران آنحدود بجایگیرهای خود رخصت یافتند - و برعیّت پروري نصیحت‌پذیر گشتند و چندے از بد نهادان فتنه‌سرشت [که از آستان مقدّس گریخته پیش این مُدبران نخوت‌مند رفته همواره در شورش میزدند - و بکمند اقبال گرفتار شده بودند - مثل خان‌قلي اوزبک - و یار علي و خوشحال بیگ (که یک‌چند در سلک قورچیان حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني انتظام داشت) و عالم[۲] شاه بدخشي - و میر شاه بدخشي - و یحیی بخشي - و چلمه خان کوکهٔ میرزا عسکري] همهٔ این فتنه‌جویان عُرضهٔ عرصهٔ قهر شده پایمال فیلان مست گشتند - و میرزا میرک مشهدي را (که در مخصومان علي‌قلي انسلاک داشت - و از اردوی مقدّس گریخته در کره گرفتار شده بود) با مجرمان دیگر با کُنده[۳] و دو شاخه در میدان معدلت آورده تمامی آن فتنه اندوزان را بحضور او سیاست فرمودند - بعد ازان فیل را باو سر دادند - فیل او را بخرطوم پیچیده با کنده و دوشاخه در زیردست و پا مالش گونه میداد - و ازین‌سو بآن‌سو مي‌انداخت - و چون اشارهٔ صریح بسیاست او نرفته بود فیل بمساهله و ملاعبه میگذرانید - و تا پنج روز هر روز او را آورده در سیاستگاه تعذیب میداشتند - آخر بتقریب انتساب سیادت و شفاعت مقرّبان بساط عزّت رقم جان‌بخشي بر حال او کشیدند - و در همان ایّام جي‌تواچي شاه ناصر خواجه را (که سرآمد بي‌دولتان بود) بدرگاه معلّی آورد - و بیاسا رسید *

---

(۲) در [چند نسخه] علم شاه (۳) در [اکثر نسخه] باکندهٔ دوشاخه اما بالعطف صحیح مي‌نماید زیراکه کُنده چوبے بزرگ باشد که برپای مجرمان گذارند - و دوشاخه را بر گردن گنهگاران مي‌نهند *

منعم خان خانخانان بموجب حکم اقدس از دارالخلافهٔ آگره به مخیّم اقبال (که در حواشی قصبهٔ کُره بود) رسیده بزمین‌بوس سربلند شد - و از فرط عنایت تمامی محالّ جایگیر علی‌قلی و بهادر (از جونپور و بنارس و غازی‌پور تا کنار آب چوسا) باو تفویض یافت - و او کامیاب دولت گشته متوجّهٔ جونپور و آنحدود شد - و موکب معلّی بدولت و اقبال روز مهر شازدهم تیر ماه الهی موافق شنبه بیستم ذی‌الحجّه بمستقرّ خلافت توجّه فرموده کوچ بکوچ نهضت عالی میشد و آنحضرت شکار کنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند - و بهر شهر و ولایت (که ممرّ موکب مقدّس میشد) بافاضت عدل و احسان مورد سرور میگشت - و در قصبهٔ کُره[۲] (که در جایگیر فرحت خان بود) بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت - و در قصبهٔ اتاوه شجاعت خان را باین دولت کامیاب ساختند - و همچنین جا بجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فایز میگشتند - تا آنکه روز خرداد ششم امرداد ماه الهی[۳] موافق شنبه یازدهم محرّم (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدارالخلافهٔ آگره انداخته کام بخش عالمیان شدند - جهان طراوت خاص گرفت - و جهانیان نشاط مخصوص از سر گرفتند - و عالم مورد امن و معدلت گشت *

و احوال انواج قاهره (که بر سر اسکندر بسرکردگی محمّد قلی خان برلاس رفته بود) برین منوال است که کوچ بکوچ رفته روز اردی بهشت سیوم تیر ماه الهی موافق یکشنبه هفتم ذی‌الحجّه بساحت شهر اوده رسید - اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعهٔ اوده متحصّن شد آمرا محاصرهٔ آن کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند - در پهلوی شهر تپا بلند (که سرگ‌دواری نام دارد - و سرکوب شهر و قلعه است) اسکندر جمعی از هواخواهان خود را با انبوهی از بندوقچیان بران بلندی داشته بود - که بضرب تیر و تفنگ هیچکس را پیرامون شهر نگذارند محمّد قلی‌خان برلاس نخستین همّت بر گرفتن آن سرکوب بسته چندے از بهادران را تعیین کرد که بحملهای مردانه بران بلندی دست یافتند - و بپایمردی جلادت آن گروه خود سر را پست کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد - چنانچه احدے سر از روزن نمیتوانست برآورد و اوزبکان خون‌گرفته سراسیمه دست و پای میزدند - درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علی قلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت - و این معنی موجب استظهار اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست - اگرچه [پیشتر ازانکه (بحدود اوده لشکر فیروزی‌اثر رسد) نوشتهٔ رای پتّرداس[۴] مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علی‌قلی و بهادر براجه تودرمل رسیده بود] امّا

---

(۲) در[بعضے نسخه] کور - و در[بعضے] کوره (۳) نسخهٔ [ی] پنج (۴) در[بعضے نسخه] بترداس - یا تبرداس باشد *

عموم خلق (از بسکه این بیدولتان را سرِ خر[۲] می پنداشتند) این خبر را ساختگی میدانستند - و چون درین تاریخ این خبر اشتهار یافت سکندر همچنان مخفی داشته و از راهِ مکر و تزویر درآمده رحمان‌قلی قوش‌بیگی را طلب کرد که بعضے سخنان میخواهم که بگویم - اولیای دولت قبولِ این معنی نکردند - آخر حاجی اوغلان را (که از معتبرانِ او بود) پیشِ آمرا فرستاد - اُمرا ردّ و[۳] بدل نموده دریافتند - و قرار یافت که رحمان‌قلی همراهِ حاجی‌اوغلان رفته و قرار دادِ او را خاطر نشان کرده بیاید - و همان روز هر دو باتّفاق رفته باز گشته آمدند - و نمودند که اسکندر از گذشته ندامت دارد و مترصّداست که بوسیلهٔ اولیای دولت احرازِ سعادتِ آستان بوس نماید - و میخواهد که اوّل تنها در جائیکه قرار یابد یکدیگر را دیده سر رشتهٔ پیمان‌را بسوگند محکم گرداند - و قرار یافت که صباح روزِ عیدِ قُربان است - این امنیّت بحصول انجامد ۞

و بالجمله اسکندر متذبذب گشته اولیای دولت را بحرف و حکایت باز داشت - و خود شبانگاه از دروازهٔ قلعه (که بجانبِ دریا بود) بدر رفته بکشتی چند (که برای روزِ ادبارِ خود آماده داشت) از دریا عبور کرد - و نیم‌جانے ازان گردابِ خطر بیرون برد - چون صبح اولیای دولت از فرارِ اسکندر خبردار شدند فی‌الفور بشهر درآمده کوس نصرت بلند آوازه کردند - و چون کشتیها را سکندر این طرف نگذاشته بود بتقریبِ جمع کردنِ کشتی از دیگر گذرها دو سه روز کارِ تعاقب در تعویق افتاد - درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من بر همان عهد ایستاده ام ۞ و عبورِ من از آب بتقریبِ ترسِ مردم بود - اکنون استدعا آنست که محمّد قلی‌خان و مظفّر خان و راجه تودرمل بکشتی نشسته درمیانِ آب آیند - و من هم با ده‌کس آمده دریابم و آنچه قرار یابد خود بشنوم - و خاطرِ خود را مطمئن ساخته روی بدرگاهِ عالم پناه آورم - این سه بزرگ ملتمسِ او را بقبول مقرون ساختند - و ازانجانب اسکندر خان با چهار پنج کس از معتمدانِ خود بکشتی درآمده صورتِ ملاقات را نقشے بر آب و گرے برباد زد - و اولیای دولت سوگندان خوردند و آنچه لوازمِ استمالت باشد درمیان آوردند - امّا اسکندر بر قولِ خود نایستاد - و گفت دریغا چون مصدرِ تقصیرات شده‌ام دلیری در بساط بوسِ درگاهِ معلّی نمیتوانم کرد - مناسب آنست که بوسیلهٔ استعفای جرائم جایگیرِ مرا بحالِ خود گذارند - و بخدمتے درین صوبه نامزد سازند تا بدست‌آویزِ نیکوخدمتی خود را مستعدّ سعادتِ حضور گردانم - چون زبانِ او با دل موافقت نداشت وقت را بحرف و حکایت گذرانده با وجودِ بارندگی براهِ ادبار در منزلِ دورتر رفت - و عذرِ طُغیانِ آب

---

(۲) سرخر بمعنیٔ بےحیا - و نسخهٔ [ح] شرخیز (۳) در همگی نسخها سوای نسخهٔ [ب] روی دل نموده ۞

بر ساحل دریا درمیان آورده پیغام نا درست داد - چون اولیای دولت دریافتند (که بغیر از حیله‌سازی و روباه بازی ازین بیدولت امرے دیگر بوقوع نمی‌آید) از دریا عبور نموده سر در ذیل آن بے‌سعادت نهادند - و او از خلابها و سیلابها گذشته خود را بقصبهٔ گورکهپور رسانید - و اینجا سلیمان قلی نامے از اوزبکان (که از علی‌قلی خان گریخته پیش افغانان رفته بود - و از قبل افغانان حکومت آن گذر داشت) کشتیها را فراهم آورده اسکندر را با مردم او بسرعتے هرچه تمامتر گذرانید - و از موج‌خیز قهرمان اقبال شاهنشاهی او را نجات داد - امرای عظام بسرحد ولایت افغانان رسیده (چون حکم در آمدن بآن ولایت از بارگاه مقدّس اصدار نیافته بود) توقّف نمودند و عرضداشتے متضمّن ظهور سواطع اقبال و التماس درآمدن بآن ولایت بدرگاه معلّی ارسال نمودند و روزے (که دارالخلافهٔ آگره مهبط انوار نزول اجلال شده بود) عرضداشت اولیای دولت رسیده بمسامع اقبال پیوست - و منشور سعادت پرتو ارتفاع یافت که چون آن بقیّة السّیف را از ممالک محروسه برآورده اند درین هنگام بر همین اکتفا کرده در انتظام پراگندگیهای آن ولایت کوشند - و سرکار اوده را بجایگیر محمّد قلی‌خان برلاس تفویض نموده دیگر اُمرا متوجّه آستانه بوس گردند - چون مثال عالی باولیای دولت رسید محمّد قلی‌خان را بدارائی آن سرکار نصب کرده روی توجّه بمستقرّ خلافت آوردند و در دارالخلافه ادراک زمین‌بوس نموده کامیاب سعادت گشتند ۞

نهضت موکب گیتی‌گشای شاهنشاهی بفتح قلعهٔ چیتور (۲)

سرکشان گردن فراز را از پای در انداختن وحدت انتظامی را (که گزیده ترین عبادات پیشگاه کثرت تواند بود) رونق بخشیدن و نقد آسودگی و آسایش را رواج دادن است - و خدیو زمان را توفیق این معنی یافتن پایهٔ خلافت الٰهی بظهور آمدن (۳) - و سرمایهٔ سعادت طبقات انام عطا فرمودن و لله الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایت ازلی و مساعدت جنود غیبی راحت خویش در آسایش عالمیان دانسته همواره در معالجهٔ مالیخولیای سروری گردن‌کشان فاسد دماغ اهتمام روز افزون دارند - و تائید الٰهی قرین ذات مقدّس بوده باندازهٔ حق‌پرستی و خدا اندیشی خویش کامیاب صورت و معنی میگردند - درینولا (که ساحت دارالخلافه بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت) هنوز عساکر اقبال از گرد راه و تردّد گاه و بیگاه نیاسوده بود که خبر طُغیان پسران محمّد سلطان میرزا و غبار فساد برانگیختن در صوبهٔ مالوه بمسامع اجلال رسید - که ازان باز (که سر

---

(۲) نسخهٔ [ی] خبر طغیان پسران محمد سلطان میرزا - و غبار فساد انگیختن در مالوه (۳) نسخهٔ [ب] آوردن ۞

از فرمان برداری پادشاه صورت و معنی خود پیچیده آوارهٔ ملک ادبار شده اند) بعد از درازی سرگردانی و کوتهی سخن مالوه را خالی یافته بآنحدود زفته اند - و اوباش کوته اندیش را مناسب حال دیده در جمعیّت خود و تفرقهٔ رعیّت میکوشند - خدیو زمان را (که دانای اسرار نهانی و معدن رافت و مهربانی ست) بخاطر اقدس گذشت که در دفع این فتنه اندوزان اگر بجهت ملاحظهٔ حال سپاهی اغماض نظر کرده آید خلاف رضای ایزدی باشد - و (اگر توجّه باطفای نایرهٔ این فتنه نموده شود - و بذات اقدس عزیمت این یورش اتّفاق افتد) خلاف قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن حالت نیست که بدفع ایشان آنحضرت را خود متوجّه باید شد - و در آئین سلطنت مبرهن است هر کاریکه بسخن ساخته شود به تیغ نباید پرداخت - و هر امریکه بدلاوری امرای اوسط (۲) و ادنی کرده آید به نوئینان بزرگ نباید حواله فرمود - و همواره در مدارج امور پاس آئین سلطنت نمودن (که عبارت از قدردانی و پایه‌شناسی ست) از لوازم اقبال است - و (اگر بنا برین قانون خلافت باین کار ملازمان عتبهٔ اقبال نامزد میشوند) سران و سروران ملک (که سعادت دو جهانی را در فرمان برداری بادشاه خود میدانند) در ساعت کمر اهتمام بسته متوجّه این کار میگردند - امّا بجهت گرد آمدن ریزه سپاهی (که وجود این گروه ناگزیر این مقصد است) دیر تر صورت می‌بندد - و کار اندک بسیار میشود - و آئین سلطنت تاخیر در امثال این امور بر نتابد - بنا بران شاهنشاه عالم و دانای روزگار بمقتضای بالغ‌نظری خود چارهٔ این کار فرمودند و توجّه در ضمن بی‌توجّهی و پروائی در پردهٔ بی‌پروائی صورت داده بظاهر اغماض نظر فرموده بباطن همّت در دفع این شورش بستند - و روز رشن هیزدهم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم صفر بشکار پرگنهٔ باری (۳) (که اکثر اوقات بآنحدود بشکار چیقه و آهو نشاط پیرا میگشتند) روی توجّه آوردند - تا ارباب اخلاص و خدمت‌دوستان یکجهت بی‌غوغای طلب بطور خود حاضر شوند - و سایر مردم چه ملازمان اینها و چه مردم دیگر بدیدهٔ (۴) ایشان (چون منفع نباشد) هرآئینه بآسانی جمع خواهند شد - و چون مردم بزودی فراهم آیند جمعی را گزین کرده باین کار فرستاده خواهد شد - باین اندیشهٔ صواب نما از مستقرّ خلافت برآمدند - و عرصهٔ باری را مخیّم اقبال ساخته بجانب دهول‌پور و گوالیار (که مالوه روبه است) شکار کنان عنان عزیمت مصروف داشتند و اُمرا و سایر ملازمان عتبهٔ اقبال روی امید بجانب مخیّم نصرت نهاده فوج فوج میرسیدند اگر رؤس مخلصان (۵) درگاه (که ملتزمان عرصهٔ شکار اند) فراهم آیند بتسخیر عالمی کفایت میکند

---

(۲) در [چند نسخه] اواسط و ادانی (۳) در [بعضی نسخه] بازی (۴) نسخهٔ [و] بدیدن ایشان (۵) نسخهٔ [ز] ملازمان درگاه •

و اگر بهادران پادشاه شناس جمع‌شوند احصای آنرا که تواند کرد - و هرگاه نوکر نوکر هم گرد آیند اندازهٔ آنرا که تواند گرفت ٭

چون دهول‌پور مخیّم سرادقات عزّت گشت سکت[۲] سنگهه پسر رانا اُدیسنگهه در رکاب نصرت‌قباب ایستاده بود - آنحضرت (چه از روی انبساط - و چه ازان رهگذر که مغروران فتنه‌اندوز مالوه بخواب غفلت روند) خطاب کرده فرمودند رانا تا حال (که اکثر زمینداران و بزرگان هند بآستان‌بوس سرافراز شده اند) آمدهٔ احراز این دولت نفموده است - میخواهم که برسر او ایلغار فرمائیم و سزای او را در کنار او نهیم - تو چه خدمت خواهی‌کرد - زمانی امثال این مقدّمات از روی شگفتگی به پسر رانا میفرمودند - و او منافقانه تقبّلات مینمود - و آخر آن کج‌فهم بیدولت بسرّ معامله نرسیده و هزل را جد فهمیده فرار اختیار نمود - و از بی‌دانشی از بدنامی ظاهری گریخت و در رسوائی حقیقی افتاد - چه آن نادان را این تصوّر شد که بندگان حضرت در پردهٔ این شکار سزای رانا خواهند داد - و من بدنام میشوم که او رفته حضرت را بر سر پدر خود آورد - و ندانست که جز صورت مطایبه نیست - و این دولتمند خدا پرورد کَیْ بدفع امثال این زمینداران بی‌سعادت خود متوجّه شود - و در نیافت که بر تقدیر تحقیق این‌معنی گریختن از چنین اقبال خود را در هاویهٔ ادبار انداختن و از بدنامی ببدذاتی شتافتن است - و چون خبر گریختن این مُدبر بمسامع اقبال رسید غضب شاهنشاهی در حرکت آمد - و هزل صورت جد گرفت - و الحق چنین بایستی - که از آغاز جلوس بر اورنگ شاهنشاهی اکثری از سرافرازان هندوستان (که کلاه نخوت کج‌نهاده سر اطاعت بهیچ یکی از سلاطین فرود نیاوردند) تارک عبودیت بزمین‌بوس[۳] انقیاد آوردند مگر رانا اُدیسنگهه که درین‌ممالک رائی ازو تبه‌رای‌تر و خود آرای‌تر نبود - آن تهوّر سرشت بی‌اعتدال (که شوریدگی آبای او ضمیمهٔ بدمستی او شده بود) بکوهستان محکم و قلاع متین مغرور گشته سر فرمان‌برداری از درگاه معلّی تافت - وبفزونی مال و ملک و بسیاری راجپوتان فدائی و سایر اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه سعادت گذاشت - همّت جهان‌گشای بتادیب او مصمّم شد - و اوائل مهر ماه الٰهی موافق اواسط ربیع‌الاوّل نهضت عالی اتّفاق افتاد و بتائید اقبال روی توجّه بتسخیر ولایت هندواره[۴] آورده بجوار نصرت بولایت او در آمدند [چون عرصهٔ ظاهر قلعهٔ سیوی[۵]سوپر (که میت شهرت او دران‌ولایت بلند است) مخیّم اقبال شده]

---

(۲) نسخهٔ [ی] سبل سنگهه (۳) نسخهٔ [ه] بزمین انقیاد نهادند (۴) در [بعضی نسخه] مندواره و نسخهٔ [ب] بندرماره (۵) نسخهٔ [ا ه] سوئي سورپر - و نسخهٔ [ج د ی] سوئي سوبر - و نسخهٔ [ح] سوئي سوهره

بظهور پیوست که قلعه خالي ست - پیش از نزول اجلال کسان سورجن حاکم قلعهٔ رنتهبور متوحّش شده با رعایا خود را برکنارهٔ کشیده اند - حضرت شاهنشاهي خلوّ قلعه را تفاؤل بر فتوحات عظیمه گرفته در روز دران ساحت دلگشا نزول اجلال داشتند - و از نواحي و حوالي آنروزه بآن قلعه سامان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراست آن تعین فرمودند - و ازانجا بشش منزل قصبهٔ کوتله[۲] را (که از مواضع محکم آنحدود است) مخیّم سرادقات فتح ساختند - و حکومت آن قلعه و ولایت بشاه محمّد قندهاري مکرمت فرموده او را دران سرحد گذاشتند - و ازانجا بفتح و نصرت نهضت نموده بظاهر قلعهٔ گاگرون نزول فرمودند *

و از سوانح آنکه نکته‌طراز حکمت‌اندوز سحر پرداز بدائع‌نگار برادر بزرگ منصري و معنوي شیخ ابوالفیض فیضي از خلوتکدهٔ عزلت ببارگاه خدمت گیهان خدیو بلندي گرای آمد - و بفنون عواطف شاهنشاهي اختصاص یافت - آن نوبارهٔ گلستان دانش پیوسته (در ملازمت قافله‌سالار قوافل ملکوت - نخلبند نگارستان کثرت در وحدت - پدر بزرگوار) تحصیل مراتب دانائي کردے در اندک فرصتے در دبستان حقیقت‌آموز او (که مجمع بحرین نظر و اشراق - و مرجع حکمت شناسان بارگاه علم و عمل است) بپایهٔ والای آگهي جلوهٔ ظهور فرمود - و از نتائج آن صحبت زبان او بسحر کاري سخن[۳] طرازان نظم‌پرداز گشایش یافت - و میت کمالات او جهان صورت را چون عالم معني نور گرفت - و ازانجا (که سجیهٔ[۴] قدسي والد بزرگوار آن بود که پای در دامن عزلت کشیده در پاس انفاس همّت گماشتے - و بجهت پرده نشیني درس علوم عقلي و نقلي گزیده راه اختلاط بطبقات مردم بسته داشتے) بمیامن نفس گیراي[۵] او در شهرستان باطن فرزندان سعادت[۶] پیوند خواهش طبیعت و تماشاي رنگینيء این عالم دانافریب آبروئے نداشت - و همگي اوقات گرامي به نفس‌پیرائي و دانش‌گزیني و آراستگيء[۷] کردار گذشتے - و آن پیر نوراني (باآنکه بر مکامن مقدّس خدیو صورت و معني پي برده از اعتقاد گزینان اخلاص‌گراي بود) گوهر یکتاي محبّت را ببازار نیاوردے - و با گران‌بهائيء آن متاع گزین و گروم بازاريء این جنس فاخر و ممیّزيء مشتري بجلوه‌گاه فروخت نیاوردے - و ازانجا (که دیدن او دیدن کثرت از روی وحدت بود) از کثرت وحشت گزیدے - و منتسبان آن یگانه‌پرستار ایزدي را ازین چشمه‌سار حقیقت راتبه نرسیدے - و ازین رو هرگز با اعیان دولت و ارکان درگاه مقدّس راه آمد و شد نبود - و (باآنکه

---

(۲) نسخهٔ [د] کوتله - و در [چند نسخه] کوته (۳) نسخهٔ [ی] سخن پردازان نظم طراز (۴) نسخهٔ [ح] سجیهٔ رضیهٔ قدسي (۵) نسخهٔ [ح] گرامیء او (۶) نسخهٔ [ی] سعادت مند (۷) نسخهٔ [ح] آراستگيء کردار و وارستگي از دام روزگار گذشتے (۸) در [بعضے نسخه] آن یگانهٔ پرستاران ایزدي را *

بسیارے از هم پیشها بوسیلهٔ آن گروه انبوه از ثروتمندان صورت حسد برده افتراها کردے - و شورشها اندرختے - و از فنون دریافت شهریار حقیقت‌پژوه در گو ناکامي فرو شدے) اصلا خاطرار باختلاط نیک‌اندیشان بارگاه تعلّق مایل نشدے - و در چارهٔ این‌کار راه اسباب نرفتے ۞

دریغولا (که خدیو جهان بتسخیر چیتور عزیمت داشت) ذکر نور افزای[۲] چراغ بینش اشرف برادران بمسامع همایون رسید - اشارت عالي باحضار آن‌گلدستهٔ هنرمندي شد - طبقهٔ از بد نهادان کوته‌اندیش بر حقیقت حال آگاهي نیافته این طالب عاطفت‌را بعنوان مطالبهٔ عتابي وا نموده برایغ مُطاع بحاکم دارالخلافه ارسال داشتند - شب آبان دهم مهرماه الهي موافق شب چهارشنبه بیستم[۳] ربیع‌الاوّل (برخے ازان نیلي‌قبا سپري شده بود - و آن دیده ور بتماشاي نوخاستگان بزم چمن تشریف برده) جمعے از تُرکان آمده حوالی منزل‌گاه ما را قبل کردند و همانا طایفهٔ از بدگوهران فرومایه (که تفسیده دلان ریگستان حسد اند) ضمیمهٔ خباثت شده آن عوانان[۴] نادان را بران داشته‌باشند - که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت - و در فرستادن معذرت خواهد جست - و همگي اندیشهٔ این فرومایگان آنکه زمانے آزار برسد - چون معلوم شد و از حقیقت‌کار آگهي آمد حیرت افزود - و از دیر حاضر شدن آن فیض‌پذیر مایدهٔ فیّاض علی‌الاطلاق نزدیک بود که حیله اندوزي و شرارت‌افزائي صورت راستي گیرد - و رو به بے‌آزرمي آورد درین اثنا آن برادر گرامي رسید - و شورش تسکین پذیرفت - و آن گروه غرق خجالت شدند چون ابواب مکاسب مسدود بود سرانجام سفر دشوار شد - و بسعي تلامذه و اهل ارادت این‌دشوار نیز آسان گشت - و در همان دامن شب سدگ تفرقه افتاد - منسوبان این دودمان عمومًا و خصوصًا در گرداب غم غرو شدند - و بدلدهي آن رموز دان آفرینش چارهٔ ناشکیبائي دست داد - فرمودند که نخستین جرعهٔ خاطر من بمقتضای نشأهٔ بشریّت از سخن‌سازان بد گوهر غبار آلود گشت و گر نه خاطر حقیقت‌آموز شگفتگي دارد - و جز فرخندگي و نشاط چیزے ازین سانحهٔ غم‌نما متفرّع و مترتّب نخواهد شد - عنقریب نوبد سربلندي آید - و قفل شادماني گشوده گردد نخستین جرعهٔ دردے (که بکام این[۵] نادان محفل دانش رسید) این بود - و پس از سپري شدن روزے چند مژدهٔ غریب‌نوازئ خسرو آفاق رسید - و سرمایهٔ نشاط جاوید بدست افتاد

---

(۲) یا (نور افزائی چراغ بینش اشرف برادران) (۳) نسخهٔ [ه ح] نوزدهم (۴) نسخهٔ [ب] عوانان نادان را - و نسخهٔ [ه] آن عوانان را - بهر حال بر تقدیر افراد مراد ازان حاکم دارالخلافه است و بر تقدیر جمع ترکان (۵) در [بعضے نسخه] این نادانان محفل دانش - پس مراد ازان حاسدان و سخن سازان باشند - و بر تقدیر افراد مولف مراد است ۞

و این قصیده را دران نزدیکی در ستایش نعمت‌رسیدگی انتظام داده اند * * قصیده *

سحر نوید رسان قاصد سلیمانی * رسید همچو سعادت گشاده پیشانی
رخی چو خلق عزیزان بخاطر افروزی * لبی چو دست کریمان بگوهر افشانی
بسر گرفته چو همّت بلند پروازی * بپا گزیده چو دولت فراخ میدانی
هجوم کرده بر و آشنا و بیگانه * چو میزبان توانگر بروز مهمانی
کمر بچستی و چابک‌روی ببسته چنان * که دور منطقه گرد سپهر دورانی
نموده شهپر والای او ز طرف کلاه * تذرو اوج عنایت ببال جنبانی
بفرق بسته ز دولت خجسته منشورے * که همچو عقل بتارک نموده عنوانی
خط که یافته در بارگاه جاه و جلال * ز قهرمان خلافت خطاب فرمانی
مبشّران سعادت ندا کنان که بخوان * نجات‌نامهٔ خود ای حزین زندانی
مرا نظارهٔ اش از دور بیقراری داد * چه بیقراری با صد قرار ارزانی
دلم زجنبش زنگش در اهتزاز آمد * چو از تحرّک ناقوس روح نصرانی
ببوسه کردم پایش فکار غافل ازین * که کار گردد دشوار در قدم رانی
بذوق من طلب نا گهان او بنمود * چو بهر سالک توفیق جذب رحمانی
ازان زمان چه نویسم که بود بی‌آرام * سفینهٔ دلم از موج‌خیز طوفانی
حدائق سخنم را بهار افزونی * شقائق نفسم را صباح ریعانی
گهے چو رهم سراسیمه کز کدام دلیل * برم ظنون و شکوک علوم ایقانی
چرا بود مخالف رسوم اسلامی * چرا بود متشابهٔ حروف فرقانی
زبان کشیده بدار القضای(۲) عُجب و ریا * شهود کذب ز دعوی گران ایمانی
اگر حقیقت اسلام در جهان اینست * هزار خندهٔ کفر است بر مسلمانی
گهے چو عقل فرو رفته کز چه دریابم * رموز حکمت دانا دلان یونانی
چه کرده است تخیّل مُعلّم اوّل * چه گفته است ز معنی مترجم ثانی
چه حکمت است الٰهی که مرتسم سازم * ازو بلوحهٔ باطن نقوش عرفانی
ولے فروغ حقیقت چگونه بر تابد * دلم نگشته بمشکات قدس نورانی
کدام ره بطبیعی که طبع در یابد * ز گرم و سرد و تر و خشک دشتی(۳) وکانی
چسان شناخته دانا بلمس سبّابه * مزاج جوهر دل از عروق شریانی

(۲) در [بعضے نسخه] بدار القضا عجب در ماند (۳) نسخهٔ [ز] خشک و دشتی *

کدام رو بریاضی که از ریاضت آن * شوم دقیقه شناس سپهر گردانی
چرا ست گنبد پنجم سریر بهرامی * چراست منظر هفتم رواق کیوانی
گهی گرفته بسنجیدن جواهر نظم * ز لفظ و معنی پُر کفتین میزانی
دماغ طبع معطّر بعطر فردوسی * صماخ فهم مشرّف بصیت خاقانی
گهی تأمّل انشای نثر رفته فرو * بمغز جان زده گلدستهٔ گلستانی
گهی بفکر معمّا باین گمان که مگر * کند بجوشر فولاد طبع سوهانی
زبان پُر از سخن معرفت ولے یکدم * سرم تهی نه ز ماخولیای پنهانی
نمود جلد مرا عقل زدد طیفوری * نهاد معز مرا داغ عشق صنعانی
نظر طلایه فرست جناح مجنونی * خرد مقدّمه ساز قیاس برهانی
بوارق نظر عشق در ورق سوزی * نسائم گل دانش بصفحه گردانی
ز جان چه گویم یک جان و صد گرفتاری * ز دل چه لافم یک عشق و صد پریشانی
خلید در جگرم همچو موی شیر همان * که گرد چشم غزالان کنند مژگانی
پدر که دیر بماناد ظلّ عاطفتش * نمیگذاشت مرا از سر سبق خوانی
دران مقام که از اهتمام تربیتش * چو او شوم مگر از عالمان ربّانی
بصیقتش همه کای ناشنای صبح وجود * بکیر لقمهٔ حکمت ز خوان لقمانی
مکن هوای پری پیکران حسن مباد * ز بارزی تو بروید جناح شیطانی
خوی از جبین مفشان دمبدم کزین سیلاب * بنای پنبه در[۲] آتش کند بویرانی
چه حالت است دلت از کجا و عشق کجا * جفا مکش که نیاید ز شیشه سندانی
ز عشق هند نژادان دل ترا چه گشاد * کلید کعبه مجوسی[۳] از صلیب رهبانی
میان عقل و جنون بود سیرم القصّه * که بود دانشم آمیخته بنادانی
ز خواب غفلتم آورد رو به بیداری * سماع صیت قدوم برید سلطانی
چه سحر بود ندانم که از نتیجهٔ آن * دلم برست ز اندیشهای نادانی
تبارک الله ازان جذبهٔ که روح مرا * ز سنگلاخ غم افکنده در تن آسانی
بسوخت اینهمه خارو خس هوا و هوس * به نیم لمعهٔ بارقات سبحانی
شدم سوار سبک گام توسن چالاک * که کرده از سر دانش سپهر جولانی

---

(۲) نسخهٔ [د] ز آتش . و در [بعض نسخه] پنبه و آتش . و گمان برم که بسان پنبه الخ باشد (۳) در [اکثر نسخه] بجوئی صلیب .

چو نوح گشتم طوفان‌نوردِ دریائي * چو خضر بودم تنهـــا رو بیابانی
ز فرطِ شوق چنان مي‌شتافتم که مگر * شدم چو روح مجرّد ز ثقلِ جسمانی
روان چو شخصِ تمنّا بشاه راهِ ادب * ز پای دل گسلانیده بندِ کسلانی
دریغکه تا بچه صورت قرار گیرد کار * همه تصوّر و تصدیقِ من هیولانی
بنوکِ خامهٔ اندیشه ام دران ره یافت * نسیجِ مدحِ شهنشه طرازِ سحبانـــی[۲]
سوادِ موکبش از دور ناگهان بنمود * که گشت دیدهٔ من زان سواد نورانی
خبر ببارگهِ شهریار شد کایفـــک * رسید بر درِ فردوس مرغِ بستانی
خطاب شد که تلطّف‌کنان رسانندش[۳] * بآسمانِ سعادت ز تیـــهِ ظُلمانی
کشید قایدِ دولت زمامِ طالعِ من * بسوی بارگـــهِ حضرتِ جهانبانی
نخست بوسه زدم خاکِ آستان یعني * بچشمه‌سار رساندم شفاءِ عطشانی
جبین بسجدهٔ شکرانه بر زمین ماندم * همین نه با وضوی تن بغسلِ روحانی
چه گویم از درِ دولت‌سرای اقبالش * نمونهٔ عجب از بارگاهِ یزدانی
نه بارگاه جهانی که بود در شهرش * متاعِ لطف و عنایت بصد فراوانی
مجاورانِ حواشیِ آن رفیـــع مقام * بمالکانِ سماوات کرده جیرانـــی
ز اهلِ دانش و بینش ستاده گرد بگرد * نشسته خسرو والا به تختِ یونانی
فروغِ بخشِ شبستانِ هند اکبر شاه * چراغِ بارگـــهِ دولتِ تمـــرخانی
تبارک اللّه ازان مُلک کز لطافتِ طبع * درخت و خاک دروکرده عودی و بانی[۴]
اشاره رفت که در پیشگاهِ مجلسِ انس * شکفته‌دل بنشیني و شوق بنشانی
به پیشِ پایهٔ اورنگ شاه بنشستم * زبانِ ناطقه لبریز از ثنا خوانی
فشاند گوهرِ احسنت بر سرِ سخنم * سخنوران چه عراقي و چه خراساني
یکي ز روی تحیّر که کیست این ساحر[۵] * که میکند سخنش لولوي و مرجاني
یکي براهِ تعجّب که این شگرف گهر * پدید شد ز کدامین سحابِ نیساني
کدام مرغِ نواگر بتارگي برخاست * که تازه کرد صفیرِ هزار دستاني
زبانِ پست‌خیالان دراز شد بر من * که داشت کاخِ ضمیرم بلند بنیاني
طراوتِ نفس از گرمیِ جواب نرفت[۶] * که بود بر لبِ فیضي زلالِ فیضاني

---

(۲) در [اکثر نسخه] سبحاني (۳) نسخهٔ [ا] بیارندش - و نسخهٔ [ب] بیارندش - و نسخهٔ [ه و] رسانیدش (۴) نسخهٔ [ب] کاني (۵) نسخهٔ [د] شاعر (۶) در [چند نسخه] برفت .

بگونه گونه تفقّد شهنشهم بنواخت • که پایه پایه فرود آمدم ز حیراني
زبان بپرسش من برگشود کای طوطي * ریاض نطق ترا از که بود رضواني
سواد شهر خیال ترا که داد ضیا * اساس نظم بلند ترا که شد باني
پس از ادای زمین‌بوس بندگي گفتم * که ای سپهر مطیعت بامر اذعاني
امان عهد تو استاد مهربان منست * که لوح انجد آداب او ست طوالني
وگر سبب طلبي اوستاد من پدر است • چه حق که نیست بمن زان بزرگ حقّاني
زبان بذوق سخن تا مرا بجنبیده است * بنعمت پدرم بوده تیز دنداني
ز مبدأ مرض جهل تا نقاهت طبع * بدرد‌های درونم نموده درماني
دگر بگفت کزین ناظمان معني سنج * به بلّه که نهادند جنس رجحاني
کدام پی برو راست بوده‌است ز نظم * که نیست در قدمش خطوهای حرماني
کدام راه‌نورد است ملک معني را * که بینیش متحیّر به تیه هیماني
بعرض شاه رساندم که ای پناه سخن * حدیث طایفهٔ شعر نیست پایاني
سخنوران که ازین پیشتر سخن کردند * که سر زد ار اب شان نکته‌های امعاني
همه حکیم مزاجان پاک‌دل بودند * وجود داده طهارت ز لوث عصياني
کشیده نقش حقائق بدور اندیشي * نموده درک دقائق به تیز اذهاني
همه بمشهد جان حاضر و بتن غایب * همه بذات خدا باقي و ز خود فاني
علی الخصوص سخن‌آفرین خطّهٔ طوس * که در ریاض سخن بوده پیر دهقاني
قیاس کار ز شهنامه‌اش بگیر که نیست * بزور بازوی او رستم سجستاني
در و جزاین نتوان یافت هیچ نقص که بود * بروزگار غلامان نوح سامانی
اگر بدور شهنشاه نکته‌دان بودی * به تیرگي نشدی روز او شبستاني
دگر قدح‌کش غزني که میدهد جان را * شراب معرفتش نشئه‌های ادمانی
مپرس ازان چمن‌آرای گلشن معني * که در حدیقهٔ او نقطه کرده زمّاني
حدیقه‌ایست ملوّن که گر بود امکان * بصد بهار گلی زان حدیقه بستاني
سزا بود بسویدای دل رقم کردن * لطیفهای حقائق‌نگار شیرواني
نقارهٔ سخنش تحفة العراقین است * سزد که دست بدستش چوگل بگرداني

---

(۲) در [بعضی نسخه] زمان (۳) نسخهٔ [د ح] خطرهای (۴) نسخهٔ [ب] اذهاني - و نسخهٔ [ط] بزداني •

ز سحرکاری گنجور گنجه‌خیز مپرس * که داشت کلکش بر گنج غیب نعبانی
بنظم او برسد[۲] نظم غیر اگر برسد * مخیّل متنبّی بنصّ قرآنی
ز انوری چه نویسم که تا بچرخ رسید * ز برق فکرت او شعلهای نیرانی
رسانده گرمی معنیّ حکمت آمیزش * مزاج مدّعیان را بجوش بحرانی
ظهیر چرب‌زبان را نگر که بود از و * سماط عالم معنی بتازه الوانی
مگر نبود هویدا دقیقهای کمال * که شهره شد بجهان سرمهٔ صفاهانی
سخن[۳] شناسان خلّاق معنیش خوانند * به بین که معنیٔ والش نیست خلقانی
تبارک اللّه ازان رمزدان که در ملکوت * بعلم منطق طیرش رسد سلیمانی
دوای درد دل عاشقان ز عطّار است * کزوست روح قدس با[۴] شکسته دکّانی
شکر فشانیٔ سعدی به بین که شهپر روح * نموده بر شکر طبع او مگس رانی
نشاط خیز بود بلبلان معنی را * ببوستان و گلستان او خوش الحانی
ز خسروان معانی جداست خسرو هند * که بر ارائک معنی نموده سلطانی
ستوده صاحب صاحبقران ملک سخن * که ملک گیریش ایرانی است و تورانی
نکات حافظ معجز بیان چه برگویم * لسان غیب بدانند انسی و جانی
دماغ سوخته را روح تازه میسازد * طراوت سخن نخلبند کرمانی
برتبه نیست کم از اسفرنگی و طبسی[۵] * سخن سرای اخسیکتی و اومانی
غرض شمار اساطین معنی است ارنه * گذشته اند بسی چون رفیع لنبانی
پسند طبع حریفان حرف سنج سزد * بجودتی که بود در حدیث سلمانی
خوشا نوای معارف طراز عارف جام * که محو بود بچشمش نقوش اکوانی
ز بس لطافت الفاظ نکته آمیزش * بود معانی صورت نما برخشانی
بجامعیّت او بعد ازو کسی نگذشت * ز نظم و نثر برو ختم شد سخن‌رانی
باو حدیث حریفان برابر آوردن * بود حکایت شبدیز و گاو پالانی
یکان یکان همه بر بستر فنا خفتند * کشیده بر سر خود طیلسان کتمانی
دران صماخ که این نکته‌های ژرف نشست * چه جای شعر فلانی و نظم بهمانی
کنون هم از شعرا بی‌شماره اند ولی * گزیده بر ملکی گیر و دار سگبانی

---

(۲) در [چند نسخه] نرسد (۳) این بیت را در نسخهٔ [و ح] بعد شکر فشانیٔ سعدی الخ آورده
(۴) نسخهٔ [د] را (۵) در [بعضی نسخه] طیبی - و در [بعضی] طالبی

بجوع کلب فرومانده درتک و دو حرص * بخاک ریخته صد آبرو ز بی‌نانی
بچشم خیره سیه کار نقش مطروحی * بنفس تیره گل اندرون چاه خذلانی
بچار سوی ملامت که خاک دهر برو * اسیر بیع و شرای متاع خسرانی
گهی درشت ادائی ز لب برون کرده * که لفظ برتن معنی نموده خفقانی
گهی خیال خنک برده در عبارت گرم * چو آب سرد بگرمابهٔ زمستانی
تراش کرده خزف ریزهای خام برو * نهاده قیمت فیروزهٔ بدخشانی
چنان درشت که هرگز بدل نه‌پیوندد * حدیث شان بسریشم اگر بچسپانی
چو رنگ خاک فشان همچنان برآید خشک * بهفت دریا گر نظم شان بجنبانی
سخن ز غارت استاد کرده صد دفتر * که در شمار نیاید متاع قالانی
سواد نسخهٔ گفتار شان بچشم خیال * سیه گلیمی خر سیرتان ملتانی
بملک آهن فی فی بخامهٔ الماس * کشیده بر ورق حق خطوط بطلانی
دلی که رنگ حقیقت ز نظم شان جوید * ز خیزران طلبد لانهای نعمانی
بروی شان در گلزار بسته به کین قوم * بخاک ریخته گلها ز چاک دامانی
چوکس نماند بعالم من آنکسم امروز * که تازه کرد سخن را بتازه دیوانی
غریب ملک معانی درین رباط منم * ز کاروان سخن با تمام سامانی
کنون کلید سخن آسمان سپرد بمن * ز دل گشایش و از من کلید جنبانی
بهشتیان لطافت سرای فکرت را * معانیم همه حوری کنند و غلمانی
نگاهداشته صورت نگار لوح و قلم * زبان ملک مرا از صریر بهتانی
حدیث من بشهنشاه بنده‌پرور بود * چو با خدای کلام کلیم عمرانی
بگفت خیز و علم از قلم بکش کامروز * مسلّم است ترا کشور سخن‌دانی
زبان بنکته بجنبان که در بدائع نظم * فروزقی بتو ارزانی است و حسّانی
چه جادوئیست برشح رشاشهٔ قلمت * که رنگ میبرد از کارنامهٔ مانی
رسید حکم که از نکته‌سنجی شعر را * بعرض ما برسان آنقدر که بتوانی
زبان‌ورے که دگر با تو در سخن پیچد * سزد بدست ادب گردنش به پیچانی
چه گویم آنکه بزرّین لباس دارائی * بزر گرفت سراپای من ز عریانی
چه گویم آنکه چو از خاک برکشید مرا * سرم بلند شد از بادپای چوگانی

---

(۲) نسخهٔ [د] و برو .

چه گویم آنکه ز گنجینهای انعامش * سفید و سرخ چه اندرختم بهمیانی
چه گویم آنکه زلطفش چهطرف بربستم * ز هرچه لازمهٔ خانیست و ترخانی
در دولت از درِ اقبال تا بمن رو کرد * کشید طالع انکیسیم بلجیسانی
یکی معلّمی شاهزادهای عظام * که برنهالِ ادب میکنند اغصانی
نخست حضرت سلطان سلیم دریادل * که جلوهٔ خردش موجه ایست عمّانی
دگر طرازِ پرند امید شاه مراد * که دامنِ فلکش میکند گریبانی
دگر جهانِ ادب دانیال کز شفقت * کواکبِ شرفش میکنند اخوانی
ولی ز روی حقیقت به نزدِ شان بودم * چو پیشِ پیرِ ادب کودکِ دبستانی
زهی فلک‌منشان کز کمالِ عقل کنند * در انتظامِ جهان با سپهر اقرانی
بلوحِ عقل کسی را که چشمِ دل باز است * خطاست دیده بسوی حروف بستانی
چرا بجای سویدا نهد سواد مداد * دلی که از لمعاتِ هدا ست لمعانی
درم سجودِ ارادت که از میامنِ آن * بانحطاط کشیدم قوای حیوانی
بآسمانِ کرم هریکی ازان دو شرف * بفرقِ طالعِ من منّتی ست منّانی
جهان‌پناه شها آفتاب قدر مها * که جانِ عالمی امروز و عالمِ جانی
سخن درست بگویم که هفت قالب را * همین نه‌جانی و جانی که جانِ جانانی
بفرّ بخت و شکوهِ نهاد و رفعتِ قدر * زهر چه عقل بسنجد هزار چندانی
بروزِ عیدِ ظهورِ ولادتت زیبد * که بختیانِ فلک را کنند قربانی
در التفات و کرم اختیار نیست ترا * ز آفتاب چه آید بجز درخشانی
زمامِ درت آنکس که بارِ محمل بست * بفرقِ منّت باز آردش پشیمانی
گران نیاید اگر بر مسامعِ اجلال * حدیثِ تازه کنم با وثوقِ ایمانی
بآن‌خدای که در ذاتِ شاه تعبیه کرد * لطافتِ مَلکی با کمالِ انسانی
بآسمان که ز روی ارادتِ حرکت * حکیمِ تیز نظر گیردش بحیوانی
بارتسامِ کواکب ز ثابت و سیّار * همه به بحرِ فلک قطرهای امکانی
بانتظامِ عناصر که بر صحیفهٔ کون * همی‌کنند بنظمِ وجود ارکانی
باجتماعِ موالید کز تقلّبِ حال * همی‌کنند بهم انتزاعِ ولدانی
بهیکلِ تنِ آدم که عالمِ ست صغیر * کزان حواس و قُوی را رسید بُلدانی
بگرمیِ نفسِ صادقان که ننمودند * بعهدِ روزِ ازل تا درست پیمانی

بخاک ناصیه‌آرای سجده‌های نیاز * که می‌برند ریاضت کشان لبنانی[۲]
بگرد راه سلامت‌روان منزل قدس * ببدرقان سلوک طریق اتقانی[۳]
بنکته سنجی توحید پور اعرابی * بخرقه پوشی تجرید پیر خرقانی
که معتکف نشدم از برای مال و منال * بحضرت تو که با بخت و تخت شایانی
خدای عزّ و جل بر رخت تجلّی کرد * که قبلهٔ من درویش از پی آنی
عبادتی ست بروی تو سجده آوردن * که در سجود ادب قبله گاه گیهانی
خدا شناس کمال تو می‌شناسد و بس * که قبله‌گاه امید خدا شناسانی
سجود بندگیت بر جهانیان فرض است * درین سخن نبود اختلاف ادیانی
چرا نه قبلهٔ اقبال من شود حرمت * که روی دل بتو دارند قاصی و دانی
بشکر نعمت تو مو بموی من گویاست * حدیث کفر مرا به که حرف کفرانی
دقائق نعمت شرح کی توان دادن * بقید حرف نیاید امور وجدانی
بدور عدل تو از تار و پود معنی و لفظ * بدوش ماه نهادم لباس کتانی
بکعبهٔ که من احرام طوف آن دارم * گل بهشت کند در رهش مغیلانی
ز شام تا بسحر میخلد به سینهٔ من * عروس حجلهٔ خاطر بنار پستانی
پی خایدن دلهای حاسدان دارد * خدنگ کلک مرا حرف تیر پیکانی
صفیر قدس برآید ز طایران خیال * چو نخلهٔ قلم بشگفد بریانی
بجنبش قلم کلک همگنان نرسد * لوای شاه کجا و عصای چوپانی
بنکتهٔ نمکین کز قلم برون ریزم * رسد دوات مرا دعوی نمکدانی
بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه * بروح آنچه رسد از شراب ریحانی
ز منتهای امل صد قدم نهم برتر * عنایت و کرمت گر کنند اعوانی
زبان خواهش من از ادب نمی‌جنبد * برآر آرزوم آنچنان که خود دانی

* فیا نهایة سؤلی علیک تکلانی *

کجا بودم - شادابی سخن‌سنجی[۴] بکجا آورد - القصه (چون گیهان‌خدیو را درین یورش نیّت حق اساس مبتنی بر عموم عاطفت بود) بی آنکه اهتمام بجمع لشکرها شود امرای والا شکوه (که خدمت را راس‌المال عبادات خود میدانسته‌اند) در ملازمت جمع آمدند - و اردوی معلّی از هجوم عساکر فیروزی‌مند عالمی دیگر گشت - غیرت ذاتی مقتضی آن شد که آنحضرت بنفس اقدس

---

(۲) نسخهٔ [ح] به پیشانی (۳) در [بعضی نسخه] ایقانی (۴) در [چند نسخه] پیرانی *

نهضت عالي فرموده متوجّه تنبيه و تاديب رانا شوند - و گروهي از اُمرای ظفر اعتصام را روانهٔ ملک مالوه ساخته عرصهٔ آنرا از غبار بغي و عناد فرزندان محمّد سلطان میرزا پاک گردانند قرعهٔ این خدمت بنام شهاب الدّین احمدخان افتاد - شاه بداغ خان و مرادخان و حاجي محمّدخان سیستاني و امثال ایشانرا در صوبهٔ مالوه جایگیر کرده سامان این کار بر ذمّت همّت این سعادت اساسان مرجوع داشتند - و این مردم از حوالیٔ قلعهٔ گاگرون رخصت یافته از معسکر والا روی بمقصد آوردند و بجولان همّت شقاقته تا حوالیٔ اُجین عنان کش عزیمت نگشتند - و میرزایان پیشتر ازان (که عساکر فیروزي مند بآن حدود آید) فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفتند - تفصیلش آنکه در وقتی (که خبر نهضت موکب عالي بایشان رسید که از مستقرّ خلافت منزل بمنزل پیش مي آید) الغ میرزا (که برادر مهین بود - و سر تجبّرش میخارید) برخاسته پیش ابراهیم حسین میرزا و محمّد حسین میرزا (که در اُجین بودند) رفت - که یکجا شده در تدبیر ادبار خود کوشش نمایند - و (چون بآن شور بختان خبر وصول موکب مقدّس بحوالیٔ قلعهٔ گاگرون رسید) از راه سراسیمگي درآمده روی بمندو آوردند - و درانجا الغ میرزا از ارتفاع آوازهٔ کوس اقبال قالب تهي کرد - و دیگر برادران طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصوره از پایهٔ همّت خود برتر دیده بقدم ادبار بجانب گجرات فرار نمودند - و بچنگیز خان [که از غلامان سلطان محمود گجراتي بود و بعد از واقعهٔ محمود دست استیلا بر بعضی از قلاع گجرات (مثل چانپانیر و بروچ و سورت) یافته حکومت رانی میکرد] متوسّل شدند - و آنجا هم سلوک بی هنجار نموده غبار انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاکت بر فرق خود بیختند - چنانچه شرح این کارنامهٔ اقبال بموقع خود نگارش خواهدیافت - و بالجمله امواج قاهره موکب مالوه را از غبار این سیه روزگاران مصفّی یافته بجایگیرهای خود رحل اقامت انداختند - و عرائض نصرت طراز متضمّن ادبار اهل بغي و آوارگی آن طبقه از ممالک محروسه بدرگاه مقدّس ارسال داشتند ٭

محاصره نمودن حضرت شاهنشاهي قلعهٔ چیتور را

دران هنگام (که موکب مقدّس را بتقریب سامان لشکر مالوه در ظاهر گاگرون توقّف افتاد) آصف خان و وزیرخان (که دربن حدود جایگیر داشتند) بموجب حکم معلّی پیش رفته قلعهٔ ماندل را (که از قلاع مستحکم رانا بود - و بشجاعت راوت بلوی سولنگي استحکام داشت) بسطوت اقبال شاهنشاهي فتح کردند - و موکب مقدّس بعد از سامان لشکر مالوه (باآنکه بحسب ظاهر از عساکر

(۳) در [اکثر نسخه] تحریش (۳) نسخهٔ [د] نیست ٭

منصور، کمتر همراه بود) سرّ تأیید الٰهی در یافته و بجذوهٔ معنوی بعد نبود، بیشتر نهضت فرمود
که شاید رایا کهن عساکر اقبال شدیده از شعاب جبال بیرون آید - و کار او بآسانی ساخته گردد
و آن سیه بخت چون دانسته بود (که از اسباب قلعه گیری همواره موکب معلّی کمتر است)
(بحیال آنکه پرتو توجّه مقدّس بتسخیر قلاع نخواهد تافت) برین خیال فاسد اساس نهاده
قلعهٔ چیتور را (که بنیان کوتاه بینان کمند استیلا بفتراک رفعت او نتواند رسید) مضبوط ساخته آن قلعه
چند ساله ترتیب داد - و پنج هزار راجپوت شجاعت سرشت را از ناموران نامدار پرست
دران قلعه گذاشت - و اطراف و نواحی را ویران کرد - تا آنکه گیاه در صحرا نماند - و خود را به تنگنای
کوهستان کشید - چون موکب معلّی بفواحی قلعهٔ چیتور نزول اقبال فرمود رای جهان گشای
دارین (که سر بدنبال آن خون گرفته نهند - و بکوهستان قلب در آیند) صلاح دولت ندیده بانهام
اقبال تسخیر قلعهٔ چیتور را (که اساس قوّت و مدار دولت او بود) پیش نهاد همّت والا ساختند
و روز آبان دهم آبان ماه الٰهی موافق روز پنجشنبه نوزدهم ربیع آخر بحدود قلعه رسیده سراپردهٔ
نصرت نصب فرمودند - و درین وقت شدّت عواصف و ریاح و صدمات بوارق و صواعق زمین
و زمان را متزلزل ساخته بود - و غریو ابر و رعد جوش و خروش در کون و مکان انداخته - و بعد
از ساعتی هوا صاف شد - و عالم انکشاف یافت - و قلعه از دور نمودار گشت ۵ * شعر *

یکی قلعه بر روی آن کوهسار ۰ برآورده سر تا بچرخ چهار
برو مرغ اندیشه را راه نی * کس از کار و کردارش آگاه نی

رای گیتی گشای بر محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمانی ارتفاع و حصول مواد تضیق متحصّنان قرار گرفت
بنا بریں اندیشهٔ بلند روز دیگر ازان منزل بدولت و اقبال کوچ فرموده در فضای دامن کوه (که
این قلعهٔ والا شکوه بر قلّهٔ آن اساس یافته) نزول اجلال فرمودند - و با چندے از مقرّبان بساط عزّت
سوار دولت شده دورهٔ کوه را بنظر بلند بینی (که ادوار افلاک را احاطه نموده) نظّارگی گشتند
و ارباب مساحت (که همیشه در رکاب نصرت اعتصام می‌باشند) آنرا زیاده از دو کروه پیمودند
و از مابین کوه (که آمد و شد خلائق میشد) به پنج کروه میکشید - توجّه بتسخیر آن گماشتند
بخشیان عظام را حکم بر تقسیم مورچلها فرمودند - جمعے (که در رکاب دولت رسیده بودند)
بمورچلهای خود فرود آمدند - و از عساکر اقبال آنکه از دنبال میرسید مورچلے جدا می[۳] یافت
و بدین اسلوب در مدّت یک ماه تمامی دور قلعه را جنود نصرت فروگرفت - و در همین هنگام برخے
از آمرا را بفهب و غارت ولایت او و تادیب و تنبیه سرکشان آنحدود روانه ساختند - آصف خان را

---

(۲) در [اکثر نسخه] ازین که (۳) نسخهٔ [ط ی] می‌ساخت ۰

با جمع از اُمرا بر شهر رام پور تعین فرمودند - و او رفته آنرا بکلید تیغ بگشود - و مورد آفرین شاهنشاهي گشت - و چون رانا را بجانب اُدیپور و کوملیز نشان میدادند حسین قلي خان را با لشکرے گران بدستگیر کردن او فرستادند - حسین قلي‌خان بشهر اُدیپور (که دارالایالت رانا بود) رسیده بقتل و نهب دمار از روزگار گردن کشان برآورد - و هرجا انبوهے از متمرّدان در نواحی اُدیپور و کوهستان کوملیز شنید بصاعقهٔ شمشیر آتش‌بار سوخت - و غنیمت فراوان بدست آورد و در جست و جوی رانا تکاپوی عظیم نمود - چون ازان گم گشتهٔ تیه ادبار نام و نشان نیافت بموجب حکم معلّی مراجعت نموده بدولت بساط بوس سربلند شد ۞

و دریغولا (که موکب والا بمحاصرهٔ قلعه اهتمام داشت) بمسامع[3] عزّ و جلال رسید که اعتماد خان گجراتي از چنگیز خان و میرزایان شکست یافته بدونگر پور[4] آمده - و مقارن آن حال عرضداشت اعتماد خان با پیشکشهای لایق بپایهٔ سریر اعلی رسید - ازانجمله فیل دریائي بود که گوشهای دراز مفرط داشت - و حرکات عجیب ازو سر میزد - حضرت شاهنشاهي آیندهارا بنوازش تلقّي فرموده حسن خان خزانچي را با منشور استمالت همراه آن‌جماعت ساخته رخصت دادند - و دریغوقت او را سعادت راهبري نکرد که بدولت آستانبوس کامیاب گردد - و حسن خان در دارالخلافهٔ آگره از گجرات رسیده بزمین بوس سعادت‌پذیر شد ۞

چون [عزیمت خسرواني در گرفتن آن‌قلعه (که در رفعت و استحکام انگشت‌نمای دیر بینان است) بیشتر شد] بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه بےجلوي بآن قلعهٔ آسماني‌شکوه رسیده مي‌تاختند - و داد دلیري و دلاوري میدادند - چون خان عالم و عادل خان - لیکن همان‌طور (که زمینیان را دست بآسمانیان نمیرسد) سود مند نمي‌آمد - و آنحضرت پیوسته بقدغن تمام بهادران تیز جلو را منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند - بلکه داخل تهوّر است که از باب دانش آنرا از اعتدال بر کران دانسته از اخلاق ذمیمه مي‌شمارند - لیکن این مردم (که مغلوب تهوّر بودند) گوش بر نصائح خرد افزای نکرده[5] پیوسته بر گرد قلعه میدویدند و بسیارے از مردان نبرد گلگونهٔ زخم بر رخسارهٔ شجاعت میزدند - و بسیارے دریں انجمن مرد آزمائي جام خوشگوار شهادت میکشیدند - چه تیر و تفنگ (که این صفدران مي‌انداختند) سطح باره و کنگره خراشیده میگذشت - و آنچه ازان سیه بختان مي‌آمد باسپ و مردم میرسید و کارے ساخته نمیشد - بنابران حکم معلّی شرف نفاذ یافت که جاهای مناسب اندیشیده

---

(۲) نسخهٔ [ح] کوملیر (۳) نسخهٔ [ا] بمسامع علیه رسید (۴) نسخهٔ [ح] بدونکر پور - و در [بعض نسخه] بدونکر پور (۵) نسخهٔ [د] نداشته ۞

قلعه را از تهِ برج و دیوار مجوّف سازند - و پُرداروی تفنگ ساخته آتش در زنند - و برج و دیوار را بر بادِ هوا داده مردانِ کار طلب درآیند - و از یک‌طرف به ثباتِ تدبیر اساسِ ساباط نهند فرمان پذیرانِ بارگاهِ سلطنت باین دو امرِ بدیع کمرِ همّت بستند - اگرچه مورچل بسیار بود (چنانچه دورِ آن را غازیانِ عقیدتمند جدا جدا پناهے برای خود ساخته احاطه کرده بودند) لیکن سه مورچل عمده بود - اوّل مورچلِ خاصهٔ حضرتِ شاهنشاهي که محاذیِ دروازهٔ لاکهوئه بود و صاحب اهتمامانِ این مورچل حسن خان چغتا و رای بتّردآس و قاضي علي بغدادي و اختیارخان فوجدار و کبیرخان بودند - و نقّابانِ خارا تراش ازین طرف باروی همّت بنقب قوي ساختند و مورچلِ دیگر بکاردانیِ شجاعت خان و راجه تودرمل و قاسم خان میربرّ و بحر مقرّر بود - و درین مورچل از یک تیرانداز مسافت درعینِ بارندگي از کمرکوه (که قلعه بر قلّهٔ آن بود) اساسِ ساباط نهادند - و مورچلِ سیوم بعهدهٔ اهتمامِ خواجه عبدالمجید آصف خان و وزیرخان و جمعے دیگر از بهادرانِ سعادتمنش نامزد بود - و (چون درآوردنِ دیگهای بزرگ از محالّ خود کار بطول میکشید) دیگِ بزرگ (که نیم من غلولهٔ او بود) بحضورِ اشرف ریختند - چون [اهلِ قلعه بران حال (که هرگز در وهم و خیالِ ایشان نگذشته‌بود) مطّلع شدند] دردِ حیرت در دماغِ آشفتهٔ ایشان پیچید - و دانستند که اساسِ استیصالِ ایشان است - که روز بروز سامان مي‌پذیرد - بناچار دست در حیله و تزویر زدند دفعهٔ ساندا سلاحدار و مرتبهٔ صاحب‌خان را فرستاده آئینِ تضرّع و زاري پیش گرفتند - که خود را در سلکِ فرمان‌برداران درگاهِ معلّی دانسته پیشکشِ هرساله قرار میدهیم - بعضے اولیای دولت را این سخن مستحسن آمده بعرضِ اقدس رسانیدند - و باین قرارداد عنان ازین شغل تافتن صلاح دیدند لیکن غیرتِ سلطنت قبولِ این‌معني نفرموده خلاصي را منحصر در آمدنِ رانا ساخت - هرچند (بزرگانِ اردوی معلّی از تردّدِ دایمي بتنگ آمده در برخاستن ازین مهلکه کوشش نمودند) فایده‌مند نیفتاد - و آن بد نهادان قدرِ دولتِ ملازمت ندانسته با تمامیِ اسیرانِ سیجن قلعه بر بالای برج و باره جمع شده هنگامهٔ نبرد گرم ساختند - توپچیانِ چابکدست در میانِ ایشان فراوان بودند همواره بر سرِ گلکاران و مزدوران تیر باران میکردند - و کارگذاران سپرها از چرمِ خام تعبیهٔ پناه کرده در ساختنِ ساباط تیزدستي و پخته‌کاري مي‌نمودند - و با این‌همه احتیاط هرروز قریبِ دویست نفر بخاکِ فنا مي‌افتاد - روز بروز ساباط پیش مي‌بردند - و نقب سرانجام میدادند - و قلعه و عملهٔ این اساسِ نصرت را نقودِ انعام در دامنِ امّید میریختند - و زر و سیم خاک بها شده بود - و از دو طرف بطوریکه توپ کار نکند دیوارِ گلینِ عریضِ مار پیچ برآورده برای هلاکِ آن اناعي منشانِ عقارب سرشت

---

(۲) نسخهٔ [ح] خرد *

میکوشیدند - و از دیگر طرف نقبچیان فولادچنگ کار پیش برده از دو جا نقب را بپای حصار رسانیدند - و از قلعه دو جا را متّصل باهم مجوّف ساختند - در یک مجوّفه صدوبیست من داروی تفنگ انداخته بودند - و در مجوّفهٔ دیگر هشتاد من - و حکم مقدّس بنفاذ پیوست که مجاهدان خدمت‌گزین و بهادران کارطلب مسلّح و مکمّل مترصّد بایستند - که (چون آتش در دهند - و دیوار از هم پاشد) تیز دستی نموده قلعه را بتصرّف درآرند - روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی موافق چهار شنبه پانزدهم جمادی‌الاخری بارتها را آتش دادند - آن برج از بیخ و بنیاد کنده با تمامی سپاه آن سیه‌بختان (که بر سر آن بجنگ سرگرم بودند) هوا گرفته متفرّق و متلاشي شد - و فتیلهٔ مجوّفهٔ دوم آتش نگرفته بود که افواج ظفرپناه دیوار قلعه را پراگنده دیده بے تشخیص و ملاحظه از پیش رو برو گرفته بر منفذ آن دویدند که خود را اندرون اندازند - بیکبار در مجوّفهٔ دوم نیز آتش درگرفت - و آن فوج سعادت پیوند (که روی بدرآمدن قلعه داشت) و گروهے از مخالفان تبه رای (که آمادهٔ مدافعه بودند) همه یکبارگي دران صدمات در آمدند و از تند باد حادثه تفرقه در جمعیّت‌آباد ارواح و ابدان شان افتاد - و سررشتهٔ انتظام اعضا از یکدیگر گسیخته روی در پراگندگي آورد - و سنگها بفرسنگها رفت - و آواز این قلع عنیف تا به پنجاه کروه و بیشتر رسیده موجب تعجّب مستمعان شد - و منشای این خطا آن بود که راه فتیلهٔ این دوجای مجوّف یکے ساخته از یکجا آتش دادن قرار داده بودند - و همچنان کردند - یکے دیرتر آتش خورد و بهادران نبرد سررشتهٔ ملاحظه از دست داده تاختند - و پیشتر ازان (چون حقیقت مهمّا شدن نقب بمسامع علیّهٔ حضرت شاهنشاهي رسید) برزبان اقدس گذشت که مناسب آن بود که جای آتش دادن هم دوتا ساخته شود - مبادا فتیله بیکے دیرتر رسد - و آسیبے روی نماید - و همین قضیّهٔ مستقبله را بچشم دوربین دیده بودند - کبیرخان و سایر متصدّیان این مهم اندیشیدهٔ خود را تصویر نمودند - و بسرعت از یکجا بدومحل آتش‌دوید - لیکن در رقت کار چون تقدیر برین رفته بود تدبیر سودمند نیامد - و روی‌داد آنچه روی داد - قریب دویست کس از لشکر منصور عروج بملک تقدّس نمودند - ازانجمله صد کس نامي بوده باشند - و ازین صدکس نزدیک بیست کس پادشاه شناس و از نامورانِ این مردم سیّد جمال‌الدّین[۲] پسر سیّد احمد از سادات بارهه بود - که از منظوران نظر عاطفت اثر آنحضرت امتیاز داشت - دیگر میرک بهادر و محمّد صالح پسر میرک خان کولابي که[۳] در عنفوان جواني در جرأت شعلهٔ آتش بود - دیگر حیات سلطان و شاه‌علي ایشک آقا ویزدان قلي و میرزا بلوچ و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ بساول باشي و میرک بهادر - و جمعه

---

(۲) نسخهٔ [ب ح] جلال الدین (۳) نسخهٔ [ز] که از ه

فریب چهل کس (که در درهای کوه برای خود بنا انديشيده فرصت جوی بودند) خاک و خدمت بسیار از قلعه جدا شده آن بدگمانی را بیرون - و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این نهالان چندان از هم نشکفتند - و از جانب مخالف بآتش قهر ایزدي سوخته نزدیک چهل کس شبانستان عدم برابر شدند - و چون بدیگر مبارزان نیروی آرای این ساخته معلوم شد خود را رسانده در پی و تیر کساندند - و مخالفان نیروی از یکطرف جان مي‌بردند - و از راه دیگر در برآوردن دیوار جهد مینمودند - تا آنکه در اندک فرصتی دیواری عریض بهمان ارتفاع برآوردند - و در همین روز در مورچل آصف خان نقب افروختند - آتش خوب در گرفت - و از مخالفان تا سي‌کس بعدم فرو شدند و بنهاد این لشکر اقبال را اگرچه آسیبی نرسید امّا کاری هم نتوانستند از پیش برد - هرچند جای آن بود (که قلعه‌نشینان ادبار چشم عبرت گشوده توسّل بعجز و زاري نمایند) لیکن [چون در لشکر اقبال امری (که بظاهر سرمایهٔ شماتت کوتاه بینان تواند شد) بوجود آمده بود] این معني را دستاویز فتحوت و استکبار ساختند - و همّت خسروانی این‌را باعث مزید توجّه دانسته بیشتر از پیشتر توجّه فرمود - این طبقه اگرچه در نفس امر باجل خود فرو شدند و پیمانهٔ هستی این گروه پُر شده بود امّا پایهٔ اخلاص و رتبهٔ سعادت ایشان افزود - اگرچه اهل قلعه شماتتها بظهور آوردند امّا توجّه حضرت شاهنشاهي (که در گرفتن آن قلعه نه بتدبیر و تدریج بود) اطمینان پذیرفت و تیز تیز جلوان معسکر اقبال را عذابی شد - که تیز دستي در امثال این امور بر نتابد - صبری و سرانجامی باید - چه مضبوطی آن کوه ولا بکطرف - و محکمی قلعه یک‌جانب - و آذوق یکسو و مردان جنگي جدا - رای شاهنشاهي بانتظام مهمّ ساباط (که بهترین روشهای قلعه‌گیري ست) قرار گرفت - و بیشتر از پیشتر در اتمام آن کار شگرف اهتمام رفت - و آنحضرت بارها بساباط و نزدیک بقلعه شتافته بندوق‌اندازي فرمودند - و نمایان نمایان زدند - ازانجمله روزی آن شیر بیشهٔ عظمت گرد حصار میگشت - چون نزد مورچل لاکهونه عبور افتاد غازیان نصرت‌اعتصام پناهها ساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند - آنحضرت در پناه دیواری ایستاده از روزنهای دیوار بندوق‌اندازي میفرمودند - و ملازمان عتبهٔ دولت کمر خدمت بسته شرف حضور داشتند - و بدر واسطهٔ جلال خان ایستاده بود - و سپر خود را بر دیوار پناه نهاده از زیر سپر نگاه قدر اندازان قلعه میکرد و فدائیان درگاه (که دران مورچل اهتمام داشتند) از قدر اندازي و کم خطائی یکی از توپچیان قلعه (که در مقابل دلیرانه سرگرم کار خود بود) شکوه میکردند - که بسی از غازیان این مورچل را آسیب رسانده است - ناگاه همان بندوقچی کم خطا سر جلال خان را پیش‌نظر داشته بندوق انداخت

---

(۲) در [چند نسخه] آزمای (۳) در [بعضی نسخه] سرخود را (۴) نسخهٔ [ج] نیست .

و از میان گوشت او گذشت - و چندان آسیبی نرسید - بر زبان مقدّس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال خان آن قدر انداز خود بنظر درنمی‌آید - اگر خود را بنماید انتقام ترا ازو بکشیم - و بجانب بندوق او (که از روزنه ظاهر بود) بندوق سر راست کرده انداختند - و فرمودند که عجالة الوقت انتقام ترا از بندوق او میگیریم - انداختن همان بود و از ان روزنه گذشته باو رسیدن همان - اگرچه دران وقت بیقین نه پیوست (که آن بندوق بآن بندوقچی رسید) لیکن از طرز فرهشتن بندوق رسیدن بصاحب او قیاس میکردند - و بعد از کاوش احوال بظهور پیوست که بندوق پادشاهی کار آن مُدبر را ساخته بود - و آن بندوقچی اسمٰعیل نام سردار بندوقچیان بود - و باقبال روز افزون اهل آن مورچل ازین کارنامهٔ پادشاهی آسودند - و همچنین همواره آنحضرت بسیارے از نامداران حصار را از پای انداخته بخواب‌آباد هلاکت میفرستادند - و روزے در مورچل جانب چیتوری (که کوهچه ایست نزدیک بقلعه) بنفس مقدّس آمده اهتمام اتمام کار داشتند - و در محاذی (که بندوق و توپ کلان میآمد) آهسته آهسته میگذشتند - چون اعتماد کلّی بر محافظت و معاونت ایزدی بود غبار اندیشه بخاطر اقدس راه نمی‌یافت - ناگاه توپے بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد که بآن توپ بیست کس از مجاهدان صفوف اقبال بشهادت رسیدند - روزے بندوقے بخان عالم (که نزدیک آنحضرت ایستاده بود) رسید - و از جبّهٔ او گذشته چون بجامهٔ پایان رسید بصیانت الٰهی از رطوبت عرق سرد شد - و موجب تقویت بواطن ارباب جهاد گشت - و روزے بندوق بمظفرخان رسید - و بخیر انجامید - و درین شغل دولت‌پیرای بسیارے از امثال این حمایات دادار جهان بظهور آمد که باعث هدایت ساده‌لوحان انجمن ظاهر شد - و سرمایهٔ مزید عقیدت اصحاب اخلاص گشت *

چون همّت عالی مفتاح معاقد مقصود و مصباح مکامن تقدیر است علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال دل در کارے دشوار بندد هرچند از اندیشهٔ اهل روزگار بیرون باشد بمیامن بدائع قضا و قدر آن کار بآسانی برآید - ازانجمله بمقتضای همّت والای شاهنشاهی (که ترجمان تائید ازلی ست) کار سابات باهتمام راجه تودرمل و قاسم خان میر برّ و بحر بخوبترین وجهے اتمام یافت - و بر بالای سابات منازل و مراقب دلگشا ساخته شد - آنحضرت پیش از اتمام آن دو شب و یک روز در همانجا بوده بتوجّهات عالی اهتمام میفرمودند - و مجاهدان اقبال‌مند دل بر قلعه‌گشائی بسته دیوار قلعه را ویران میکردند - و ازانجانب نیز دلیران دلاوریها مینمودند و آنحضرت بنفس مقدّس دل در پیکار بسته داد بندوق‌اندازی میدادند - و بنشیمن سطح سابات

(۲) در [چند نسخه] جبهه جامهٔ او (۳) نسخهٔ [ح] نفیس - و نسخهٔ [ط] نفیس مقدس

جا کرده تماشای دلیران پُردل و شیرانِ زنجیر گسل میفرمودند - و درین دوشب و یک روز این شجاعت‌مندان بمثابهٔ مشغولِ پیکار بودند که خواب و خور پیرامونِ شان نمی‌گشت - و طاقتِ متردّدانِ طرفین طاق شده بود - تا آنکه سحرِ دی بمهر پانزدهم اسفندارمذ ماهِ الهی موافقِ صبحِ سه‌شنبه بیست و پنجم شعبان آن قلعهٔ فلک‌اساس مفتوح شد - و شرحِ این سانحهٔ بهجت بخشِ دولت افزا (که فتح‌نامهٔ اقبال تواند بود) آنست که در شبِ گذشته (که صبحِ نصرت در پی داشت) از اطراف و جوانبِ قلعه هجوم آورده جنگ انداختند - و چندین جا رخنه در دیوارِ قلعه افتاد - و علامتِ شکستِ حصار ظاهر شدن گرفت - و نزدیکِ ساباط دلیرانِ صف‌شکن از لشکرِ منصور پیشدستی کرده بسیارے از دیوارِ استوارِ قلعه را ویران ساختند - و دادِ جانفشانی و جان‌ستانی دادند (۲) - و نصفے از شب گذشته بود که متحصّنانِ قلعه در شگافِ دیوار هجوم آورده بکطرف جان ببادِ فنا میدادند - و بکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده پُر می‌ساختند که در حینِ رسیدنِ غازیانِ تند خوی آتش داده نگذارند که کسے عبور تواند کرد - درین اثنا بنظرِ اقدس آمد که شخصے جیغهٔ هزارمیخی در بر (که علاماتِ سرداری با وی بود) دران شگاف‌گاه آمده اهتمام می‌نمود امّا معلوم نمیشد که کیست - دران هنگام حضرتِ شاهنشاهی بندوقِ سنگرام نام (که از بندوقهای خاصه است) گرفته بجانبِ او انداختند - و بشجاعت خان و راجه بهگونت داس فرمودند که من از شادی و سبکیِ دست (که در حینِ زدنِ نخچیر ظهور می‌یابد) در می‌یابم که غالباً بندوقِ من باین مرد رسیده باشد - خانجهان بعرضِ اشرف رسانید که این مرد امشب مکرّر اینجا آمده اهتمام میکند - اگر باز امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است - ساعتے ازین واقعه نگذشته بود که جبّار قلی دیوانه خبر آورد که دران فرجه از مخالفان کسے نمانده است و مقارنِ این‌حال از درونِ قلعه از چند جا آتش برخاست - ایستادهای پایهٔ سریرِ اعلی دران باب خیالها میکردند - راجه بهگونت داس معروض داشت که این آتشِ جوهر است - چه رسمے ست در هندوستان که (چون کارے چنین پیش می‌آید) خرمنے از صندل و عود و غیرِ آن در خورِ مکنت سرانجام میدهند - و اقسامِ هیمهٔ خشک و روغن مهیّا می‌سازند - و معتمدانِ سخن شنو و سنگدلانِ دل برجا را برعوراتِ خود میگذارند - همین (که شکست متیقّن میشود) مردان کشته میشوند و آن سنگین‌جانان آن بےگناهان را در آتشِ آن آتشکده خاکستر می‌سازند - و احق آن صبحِ (که نسیمِ فتح و دولت وزید) مشخّص شد که بندوقِ شاهنشاهی بجیمل سردارِ قلعه رسیده و کارِ او و قلعه ساخته بود - و آن آتشِ جوهر بود - و در خانهٔ پتا از قومِ سیسودیه از خاصانِ رانا

---

(۲) نسخهٔ [ی] جان سپاری •

و در خانهٔ رانهوران (که سردار ماحب خان بود) و در منزلِ چوهانان بسرکردگی ایسّرداس جوهرِ عظیم شد - و تا سه صد زن در آتشِ ادبارِ آن سرکشان سوخت - و (هرچند آن شب در شگافگاه کسے نماند - و از کشته‌شدنِ جیمل هریک دل از دست داده خود را بکنجِ ادبار کشید) امّا لوازمِ احتیاط مرعي‌داشته بهادرانِ صف‌شکن و غازیانِ جان بناموس‌ده را از هرطرف آماده ساخته فرمودند که هنگامِ ظهورِ بوارقِ صبحِ باعتضادِ جنودِ اقبال درونِ قلعه درآیند - و چون سفیدهٔ سحرِ دولت دمید از اطرافِ مورچلهای خود جوانانِ کارطلب و دلیرانِ نبرد درست درونِ قلعه درآمده در کشتن و بستن کوشش نمودند - و راجپوتان سررشتهٔ تدبیر از دست داده جنگ کرده[۲] کشته میشدند - و حکمِ معلّی بنفاذ پیوست که از مقابلِ ساباط فیلانِ چابک‌دستِ آزموده‌را درآورند - اوّل گردباز[۳] دهوکرتا سردیوار آمده ایستاد - و بعد ازان مدهکر درآمد - و پس ازان فیلِ جنگیا و سبدلیه و کادره درآمدند و هر کدام کارے چند کرد که از خیال بیرون باشد ۞ * شعر *

دو لشکر سنانها بر افراختند * کمینها گرفتند و صف ساختند
همه آهنین چنگ و فولاد خای * همه نامداران آهن قبای
یلانرا ز خون لعل تیغ ستیز * یکے جان سپار[۴] و یکے در گریز
بپاشید خرطوم فیلان بتیغ * تو گفتي همي مار بارد ز میغ
سپهدار بر ژنده پیلِ دمان * همي تاخت آورد برزه[۵] کمان
به تیغ و سنانها یکے کینه توخت * گهے دل درید و گهے سینه سوخت
ز خنجرش لاله نگارنده بود * ز درعِ یلان حلقه بارنده بود

و هنگامِ سفیدهٔ سحري (که صبحِ اقبالِ اولیای دولت و شامِ ادبارِ اعدا بود) حضرتِ شاهنشاهي بر فیلِ آسمان‌شکوه سوارِ دولت متوجّهِ قلعه شدند - و چندین هزار کس از جانفشانانِ دلاور در رکابِ عزّت پیاده بودند - و از غرائبِ آنکه ایسّرداس چوهان (که از دلیرانِ قلعه بود) فیلِ مدهکر را دیده پرسید که این چه نام دارد - چون نامش گفتند در ساعت متهوّرانه تیزدستي‌نموده بیک‌دست دندانِ او گرفت - و بدستِ دیگر جمدهرزد - و گفت مُجرای من پیشِ آن‌قدردانِ جهان‌آرای خواهید کرد - و از فیلِ جنگیا کارنامها بظهورآمد - ازانجمله راجپوتے دریده شمشیر بخرطومِ او انداخته قلم کرد - و او باوجودِ خرطوم بریده (که زندگي دشوار است) عربده‌های آسماني برانگیخته

---

(۲) در [چند نسخه] کرده کرده (۳) در [بعضے نسخه] گرد باز و هکر - و در [بعضے] گردباز و هوکر (۴) نسخهٔ [ج و] سپاره یکے - و نسخهٔ [ی] سپار و دگر - و نسخهٔ [ب ط] سپاره دگر (۵) در [بعضے نسخه] زه بر کمان - و در [بعضے] و برزد کمان *

در گذشت - تاسي‌کس مردانهٔ نامي را پیشتر از شمشیر رسیدن انداخته بود - و پانزده کس را بعد او زخم رسیدن - و از فیل مدهکر نیز کارهای شگرف پدید آمد - و مردانگیهای غریب کرد و از غرائب امور آنکه فیل کادره (۲) چون درون قلعه درآمد اضطراب نموده از شور و غوغا گریخت و از اتفاقات حسنه آنکه رو بروی جمعی کثیر از خون‌گرفتها (که تن بهلاکت داده بجانب شکافگاه مي‌آمدند) دوید - کوچه تنگ بود - همه را بحال تباه پایمال کرده متفرق ساخت - و بتائید غیبي چنین موهبتی عظیم روی داد - و عظمت خان (که برو سوار بود) زخمي شد - و بعد از چند روز ازان زخم درگذشت - حضرت میفرمودند که درین هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده نظارگی تائیدات ایزدي بودیم - فیل سبدلیه درون قلعه درآمده در کشتن و انداختن راجپوتان متوجّه شد راجپوتے بجانب او دویده شمشیر انداخت - اندکے بر وی رسید - و او پروا نکرده اورا بخرطوم پیچیده انداخت - در همین اثنا دیگرے رو بروی او شد - و سبدلیه باو روی‌آورد - و شخص اوّل از چنگال او خلاص شده بار از روی تهوّر شمشیرے از عقب او انداخت - و الحق بسیار خوب جنبید و آنحضرت میفرمودند که در عین زد و گیر از بهادران (که من او را نمي‌شناختم) بنظر درآمد که راجپوتے از مقاصلهٔ دیوار خرد اورا بجنگ خود طلبید - و او نیز گشاده‌پیشاني متوجّه او شد یکے از دلاوران لشکر منصور (که آنرا هم نمي‌شناختم) بمعاونت و امداد آن بهادر دیگر روان شد - و او باهتمام منع کرد که رسم دلاوري و آئین مروّت نیست که او مرا بهپکار خواسته‌باشد - و تو بمدد کاری من بیائي - بصد اهتمام او را از آمدن باز داشت - و خود کارزار نموده کار او را تمام کرد - میفرمودند که هر چند ازین مردانهٔ بامروّت نشان جستم پدید نیامد - همانا که از مردان غیب بود که بتائید این بزرگ صورت و معني پیکر جسماني پوشیده بخدمت قیام داشت - اوائل فتح تا پنجاه فیل و اواخر تا سیصد فیل درون حصار درآمده اعدا را پایمال ساخت - میفرمودند که نزدیک به بتخانهٔ گوبند سیام رسیده بودیم که فیلبانے فیل‌سوار شخصے را پایمال فیل ساخته و در خرطوم پیچیده بحضور اقدس آورد - و بعرض اشرف رسانید که نام این را نمیدانم - امّا از سران این حصار مي‌نماید جمعے کثیر در گرد او جانفشانیها کردند - آخر ظاهر شد که پتا بود - که پایمال مذلّت و هلاکت گشت - درین هنگام (که بملازمت آورده بودند) رمقے باقي مانده بود - بعد از زمانے در گذشت راجپوتان جنگ جوی (که دران قلعه فراهم آمده بودند) قریب بهشت‌هزار کس بودند - امّا از رعایا (که آنها هم در مراسم نگاهباني و خدمت‌گذاري دقیقهٔ فروگذاشت نمیکردند) از چهل هزار کس زیاده بودند - زمانے (که رایات والا بقلعه درآمد) اهل قلعه بعضے دربتکدها بخیال شرافت مقام

---

(۲) نسخهٔ [ه ز] کاژره - و نسخهٔ [و ح] کاذره •

و تائید اصنام قدم افشرده منتظر جانفشانی بودند - و بعضی در مساکن و منازل خود برسر جهل ایستاده ترصّد هلاک میبردند - و جمعی شمشیرهای برهنه علم کرده و نیزهای کوتاه گرفته رو بغازیان نصرت‌پیوند می‌آوردند - و این بهادران غزا پیشه بناوک دلدوز و تیغ معرکه‌سوز و سنان صف شگاف کار آن سیه‌بختان را تمام می‌ساختند - و جمعی (که به بتکده‌ها و خانها قدم جهل را ثبات داده بودند) غازیان اقبال‌مند را دیده بپای تهوّر بیرون میدویدند - و به بهادران فارسیده بصدمات قهر بخاک و خون برابر میشدند ❁ ❁ شعر ❁

چنین رزمها در جهان کس ندید ❁ نه از کاردانان گیتی شنید
چه گویم ازان جنگ و آن کارزار ❁ که یک شمّه نتوانم از صد هزار

و ازاوّل صبح تا نصف النّهار (که وقت زوال این بد اختران بود) بسطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این مُدبران میسوخت - و قریب سی‌هزار کس برخاک هلاک افتادند - و سبب بسیار کشته شدن آن بود که درزمان پیش بتاریخ سیوم محرّم هفتصد و سیوم هلالي (که سلطان علاؤالدّین در شش ماه و هفت روز گرفته بود) چون رعایا بجنگ نمي پرداختند از قتل ایمن مانده بودند - و درینولا نهایت ستیزه و پرخاش بتقدیم رسانیدند - بعد از ظهور تباشیر استیلا و غلبه معدلت این‌گروه فایده‌مند نیامد - حکم قتل عام شد - و جمعی کثیر در بند هم افتادند ❁

و از غرائب آنکه قهر شاهنشاهي به بندوقچیان قدر انداز کم‌خطای قلعه فراوان بود - هرچند تفحّص بسیار شد ازانها نشانی نیافتند - آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران بلباس مکر و تزویر از قلعه جان بسلامت برده اند - و طریق برآمدن چنان بود که (چون عساکر نصرت‌اعتصام دست غارت گشوده در بستن و تاراج کردن اهل حصار سرگرم شدند) این بندوقچیان (که تا هزار کس بودند) اهل و عیال خود را چون اسیران مقیّد ساخته روانه شدند - و بر جویندگان آنها حقیقت حال پوشیده ماند و چنان دانستند که پیاده‌های عساکر اقبال بند کرده جمع را میبرند - و در چنان هنگام چنین تدبیری شایسته کرده نجات یافتند - اگرچه دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گذری نبود (که از کشتها پشتها نداشت) امّا در سه‌جا مخالفان بسیار کشته‌شدند - جمعی کثیر از راجپوتان درخانهٔ رانا (که دران‌قلعه بود) گرد آمده فرو شدند - و این بدنهادان دفعه دفعه دو دو و سه سه کس برآمده جانفشانی میکردند - و جمعی انبوه در بتخانهٔ مهادیو (که معبد و مقصد بزرگ ایشان بود) اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند - و در دروازهٔ رام پوره نیز گروهی انبوه شده گرد هستی خود بر باد دادند - و فتحی عظیم (که طراز فتحهای دولت افزای تواند شد) از مکمن اقبال بظهور آمد

---

(۲) نسخهٔ [ح] نه از رستم آمد نه اسفندیار ❁

و گردن‌کشان هندوستان را یکبارگی سودای نخوت از سر بدر رفت - و بروشے خاص بندگی از سر گرفتند - و از عساکر اقبال درین روز بغیر از ضرب علی[۲] تواچی هیچ یکے جام شهادت نکشید و حضرت شاهنشاهی ادای سجدات شکر نموده همعنان نصرت و همرکاب فتح بعد از نیمروز باردوی مقدّس متوجّه شدند - و تا سه روز دیگر بتقریب انتظام بعضے امور توقّف نموده تمامی آن سرکار را به خواجه عبد المجید آصف‌خان مکرمت فرمودند - و چون در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند [که بعد از حصول فتح پیاده متوجّه روضهٔ منوّرهٔ خواجه معین‌الدّین چشتی قدّس سرّه (که در اجمیر نورگستر است) توجّه فرمایند] زمانے (که از قلعهٔ چیتور مراجعت فرمودند) پرتو ضمیر آن شهسوار دولت بایفای نذرے (که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس بود) تافت و تا اردوی ظفرقرین پیاده آمدند - و روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق شنبه[۳] بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلّی همچنان پیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل بمنزل در شدّت حرارت هوا و تفسیدگی ریگ بیابان بقدم شوق راه قطع میشد - و با آنکه حکم عالی بود (که عساکر اقبال سوار می‌آمده باشند) امّا مقرّبان بساط اخلاص را از سعادت موافقت گزیر نبود - چندے از خاصان حریم عزّت در سایهٔ حضرت پیاده میرفتند - چون قصبهٔ ماندل مضرب خیام اقبال شد شگونه قراول (که پیشتر باجمیر رفته نوید آمدن رایات اقبال را رسانیده بود) بسرعت آمد - و از مغزوریان تجرّد گزین آن روضهٔ مقدّسه عرائض بدرگاه جهان‌پناه آورد که حضرت خواجه درخواب درآمده فرمودند که پادشاه صورت و معنی از حق‌اندیشی و خداپرستی حسن ظن بمن مسکین کرده پیاده عزیمت زیارت دارد - بهر روشے (که دانند) آن قافله سالار راه حقیقت را ازین‌اندیشه باز دارند - که اگر او قدر بزرگی خود دانستے کجا نظر بر من خاک‌نشین کوی طلب انداختے - چون این عرائض بمسامع اقبال رسید آنحضرت ازان منزل سوار دولت شدند و روز آسمان بیست و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطّهٔ اجمیر از ورود اقدس مطلع اقبال گشت - و از یک‌منزلی پیاده بدستور معهود متوجّه زیارت شدند - و بے‌آنکه بدولت‌سرای مخیّم اقبال نزول فرمایند از گرد راه بطواف روضهٔ قدسیّه توجّه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند - و جمیع مجاوران و معتکفان آن حواشی قدس را بمراسم اشفاق و افضال کامیاب ساختند - و تا ده روز دران خطّهٔ فیض‌انتما متوجّه مبدأ فیّاض بوده باستفاضهٔ انوار صوری و معنوی استلذاذ داشتند *

و از جملهٔ سوانح اقبال (که در ایّام مجاورهٔ قلعهٔ چیتور روی‌نموده) آن بود که سلیمان

---

(۲) نسخهٔ [ا] حرب علی (۳) در [همگی نسخها] سه شنبه - امّا همه غلط مینماید *

حاکم بنگاله بتازگي خطبه بنام نامیٔ حضرت شاهنشاهي خواند - و بمنعم خان خانخانان ملاقات نموده گرگ آشتي کرد - و شرح این سرگذشت آنست که ازان باز [که مبارز خان (که بعدلي نامزد زبان شهرت است) کافر نعمتي نموده مدّعیٔ فرمان‌روائي شد] تاج خان کرراني با برادران گریخته به بهار آمد - و (چه دران ایّام که محمّدخان حاکم بنگاله سر شورش داشت - و چه بعد ازو در زمان بهادر) پیوسته گریزت و نفاق را رواج بخشیدے - تا آنکه بعد از کشته شدن عدلي در جنگ بهادر بعد از مدّتے بهادر نیز بمرگ طبعي در گذشت - و برادر خرد او جلال الدّین دعوئ ریاست بنگاله و بهار کرد - تاج خان و برادر او گاه در مخالفت و گاه در موافقت بسر مي‌بردند - و طرح آشتي و آشنائي بخان‌زمان انداخته نفاق آرای بودند - و بعد از سرگذشت بسیار جلال الدّین نیز در گذشت - و ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت و بعد از اندک فرصتے (که بفزون رنگ و ریو تاج‌خان بر ولایت بنگ و بهار استیلا یافته بود) رخت هستي بر بست - و سلیمان برادر خرد او بحکومت بنگاله و بهار و آنحدود استقلال یافت و با خان‌زمان طرح دوستي انداخته در ثبات کار خود کوشید - و استقلال غریب بهم رساند افغانان بے سر همه گرد او فراهم آمدند - و خزینه جمع کرد - و فیل فراوان بدست آورد و (چون خان‌زمان بکردارهای خود گرفتار آمده بسزا رسید - و حضرت شاهنشاهي حکومت جونپور و آن نواحي بمنعم خان خانخانان مکرمت نموده معاودت فرمودند - چنانچه پیش ازین نگاشتهٔ قلم وقائع‌نویس شده) زمانیه (که اساس نهادهٔ خان‌زمان بود) اسد اللّه‌خان حراست آن از جانب خان‌زمان داشت - دریندولا (که کرسی حیات او رشته شد) اسد اللّه از سخافت رای کسن پیش سلیمان فرستاده حاکم طلبداشت - که زمانیه را بار سپرده خود در حرامنمکي فرو شود - خانخانان چون برین معني اطّلاع یافت کسان فرستاده او را مستمال گردانید - و چون از سعادت ذاتي بهرهٔ داشت نصیحت‌پذیر گشته آنچا را بقاسم مشکي گماشتهٔ خانخانان سپرد و خود پیش خانخانان آمد - و لشکر افغانان (که بخیال زمانیه آمده بود) بے بهره باز گشت لودي (که بعقل و تدبیر و سعادت در زمرهٔ افغانان مذکور امتیاز داشت - و وکیل مطلق سلیمان در کنار آب سون بود) چون خانخانان را مرد آهستهٔ صلاح جوی مصالحه‌طلب دانست طرح دوستي افکنده ایمنی ملک خود را از آسیب صدمات امواج شاهنشاهي باین رنگ اندیشید و میان او و منعم خان بتحف و هدایا و رسل و رسائل مبانیٔ رابطهٔ رسمي استحکام گونه یافت و درین وقت (که رایات جهانگشا به تسخیر چیتور نهضت فرمود) سلیمان در مقام استیصال راجهٔ آدیسه و ابراهیم شد - و چون از منعم خان خانخانان خاطرجمع نداشت در چنین هنگام فرصت

(که رایات جهانگشا بتسخیر قلعهٔ چیتور متوجّه بود) بوسیلهٔ لودی محرّک سلسلهٔ یکجهتی شد که خاطر ازو جمع سازد - و طرح مصافات انداخت - و بعد از مراسلات اتّحاد و مفاوضات یکدلی قرار داد که خانخانان بدیدن او آید - تا در مواجهه اساس رابطه را استحکام دهد - و خطبه و سکّه را بالقاب گرامیٔ شاهنشاهی مزیّن گرداند - خانخانان را رای بران قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سررشتهٔ ظاهر را انتظام بخشد - هرچند خیرخواهان دوربین ازین اندیشهٔ ناصواب ممانعت نمودند گوش نکرده با سه صد کس گزیدهٔ خود و محبّ علی خان و ابراهیم خان اوزبک و لعل خان بدخشی و کوچک علی‌خان پسر میر سلطان ویس قبچاق و میرهاشم برادر ابوالمعالی و هاشم خان و متعلّقان این مردم (که مجموع هزار کس باشند) به پٹنه روان شد - لودی آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورد - و بعد ازان بایزید پسر کلان سلیمان آمد - و پنج شش کروه (که از پٹنه ماند) سلیمان باستقبال آمده باحترام دریافت - اوّل خانخانان جشن داشته سلیمان را بمنزل خود طلبید - و محفل آراسته ترتیب داد - روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجای آورد و منبر را بنام مقدّس سربلند گردانید - و نقود را بسکّهٔ اقدس افتخار بخشیده پیشکشهای لایق داد و جمعے از اعیان او شور انگیز بوده تحریک گرفتن منعم‌خان کردند - که رایات عالی بتسخیر چیتور مشغول است - و اکثر اُمرای بزرگ درخدمت حضور اند - خانخانان را (که کارش بانجام رسانیدیم) تا پای‌تخت کسے (که مدافعه نماید) نیست - لودی چون ازین غدر آگاهی یافت سخنان هوش‌افزا درمیان آورده گفت که با چنین صاحب‌اقبالے (که سال بسال لمعات دولت‌افزائے او بر ممالک می‌تابد) درمخالفت زدن از عقل دوراندیش دور است - و دیگر آنکه خانخانان یکے از بندهای تربیت‌کردهٔ او ست - بزرگان تائیدیافتهٔ ایزدی امروز بر هر مسکین (که نظر عاطفت اندازند) خانخانان میشود - از قصد این مردم معدود چه گشاید - دیگر مثل ابراهیم مخالفے در کمین داریم - چگونه این اراده تمشیت خواهد یافت - اگرچه سلیمان پذیرای نصیحت شده بود امّا سایر افغانان (که مدهوش بادهٔ جهل بودند) این سخن گوش نکرده در فتنه میزدند - منعم‌خان این خبر شنیده بلطائف‌الحیل اردوی خود گذاشته بکنگش لودی با معدودے جریده برآمد، بعد ازانکه بسیارے از راه طی شد افغانان تیره رای اطّلاع یافتند - و چون کار از دست رفته بود بغیر از طرز ملائمت کارے دیگر پیش نگرفتند - بایزید و لودی جریده پیش خانخانان آمده اعزاز و اکرام بجای آورده برگشتند - و منعم‌خان از آب گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتح‌نامهٔ چیتور رسید - و موجب هزار گونه تقویت اولیای دولت شد - و سلیمان با دل جمع روی بدیهنگاله آورده درانصرام مهمّات خود اشتغال نمود - و ملک اُدیسه (که بتخانهٔ جگّناتهه درآنجاست)

بفریب گرفت - و راجهٔ آنجارا ببد عهدي کشت - و ابراهیم مذکور (که نه عقل درست داشت و نه بخت بلند - و سرگردانِ تیهِ حیرت گشته براجهٔ مذکور پناه برده اندیشهٔ سروري بخود مي‌برد) بقسم و تزویر اورا بچنگ آورده بعدم‌خانه فرستاد - و منعم‌خان نیز بخاطرِ مطمئن بانتظامِ معاملات خود پرداخت *

آغاز[۲] سال سیزدهم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي
یعني سال فروردین از دور دوم

* شعر *

ای دیده گشای دور بینان * سرمایه دهِ تهي‌نشینـــان
دستے که فتاد نفسِ خود راي * در مطرحِ سیل بے سر و پای

بیاورمِ اقبالِ روز افزون سخن بدینجا رسید - و لختے بارِ دل بسبکي روی آورد - امّید که بفروغ افزائی صبحِ سعادت دل را روشنی تازه و زبان را نیروی نو پدید آید - و نفس نفس فیاوار[۳] دشوار آساني و شایستگي پذیرد * * شعر *

مرا چون هاتفِ دل دید دمساز * بر آورد از رواقِ همّت آواز
بهـارِ نو برآر از چشمهٔ نوش * سخن را دست‌بافِ تازه درپوش

درین هنگام عشرت ابتسام (که موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي بعد از فتحِ قلعهٔ چیتور در عرصهٔ اجمیر فیض‌بخشِ عالمیان بود) موکبِ نو روزِ سعادت‌افروز رسید - و رایتِ جهان‌آرای نیّرِ اعظم در شرف‌خانهٔ حمل ارتفاع گرفت - و حصونِ غنچه بتیز دستی نسیمِ بهار[۴] گشوده شد - و عساکرِ نباتات چمن‌آرای روضهٔ اعتدال گشتند * * شعر *

بگسترده فرشے ز دیبای چین * بر و پیکرِ هفت کشور زمین
دران بزمگهٔ شادي آراستند * مهان[۵] را بخواندند و مي‌خواستند
نمودند مهـــر و فزودند کام * گزیدند یار[۶] و گرفتند جـــام

بعد از گذشتنِ سه ساعت و نه دقیقه از شبِ پنجشنبه یازدهمِ رمضان (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنجِ هلالي تحویلِ سعادت اکلیل روی نمود - و آغازِ سالِ سیزدهمِ الٰهي یعني سالِ فروردین

---

(۲) در [نسخهٔ ز] این عنوان را بعد (سخن‌را دست‌باف تازه درپوش) آورده - و در [بعضے نسخه] عبارت عنوان چنین‌است آغاز دور دوم از جلوس اقبال ابد پیوند شاهنشاهي یعني سال فروردین سیزدهم سنین الٰهي (۳) فیاوار بروزن سزاوار بمعنیٔ کار و صنعت و پیشه (۴) در [بعضے نسخه] بهاري (۵) نسخهٔ [ح] جهان را - یعني همگي اهل دنیا را (۶) نسخهٔ [ی] بار *

(که سال اوّل است از دور[۲] دوم) شد - امّید که هزاران دور و قرن بعدل این خدیو صورت و معنی خاصیت بهار داشته باشد - آنحضرت بدولت و اقبال بعد از اتمام لوازم طوف[۳] و انصرام جشن نو روزی روز اسعددارمذ پنجم فروردین ماه الهی موافق روز دو شنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعت از خطّهٔ اجمیر بمستقرّ اورنگ سلطنت ارتفاع دادند - و از راه میوات بانبساط شکار نهضت فرمودند در اثنای شکار قراولان رکاب اقبال نشان بیشهٔ شیر دادند - سلسلهٔ شوق حضرت شاهنشاهی بشکار آن مفترس بجنبش درآمد - شیر شکارانه توجّه فرمودند - چون نزدیک نیستان رسیدند ناگاه شیرے مهیب بیرون‌دوید - مقرّبان بساط عزّت عنان اختیار از دست داده بخدنگ جان‌ستان بزمین درختند حضرت شاهنشاهی آن تیز دستی را نه پسندیدند - و حکم فرمودند که دیگر هر درنده (که از بیشه برآید) بے‌حکم مقدّس کس گرد او نگردد - حضرت درین حرف بودند که شیرے دیگر بهزار سهمگینی شیر نخستین برآمده رو بروی حضرت خرامنده گشت - ملتزمان رکاب دولت را از مشاهدهٔ این حال موی بر تن عام شد - امّا بموجب حکم مقدّس شیچکس یارای اقدام بر دفع او نداشت و آنحضرت سوار بچشم[۵] شیر نگریسته تیرے برو زدند - و شیر از فرط تهوّر زخمی شده خشمناک بصلابت خرامان خرامان بر بلندی برآمده خشمگین نشست - آنحضرت از اسپ فرود آمده ایستادند - و دلاوران شیر افگن بر دور او دایره کشیدند - و حضرت بندوقے سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان خورده از بناگوش او پیوست‌مال رفت - دریدوقت شیر خشمگین شده پیش آمد - آنحضرت در صدد آن شدند که تیرے دیگر حواله کنند - و قابو می‌طلبیدند و بهرجانب (که آنحضرت توجّه میفرمودند) شیر همان جانب نگاه[۶] میکرد - و قابو چنانچه باید دست نمی‌داد *

از زبان مقدّس شاهنشاهی شنیدم (که از حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی نقل میفرمودند) که عادت ایزدی چنان رفته جمعے (که بشکار شیر برآمده اند) هرکس (که تقدیر بران رفته است که از دست او شیر شکار شود) پیوسته نگاه شیر بجانب او می‌بود - میفرمودند چندین مرتبه (که بنفس مقدّس متوجّه شکار شدیم) این معنی مشاهده شد - و بتجربه پیوست - القصّه چون قابو بدست نمی‌افتاد بدستم‌خان فرمودند که پیشتر رو - تا به نگاه کردن بجانب تو قابو بدست افتد - عادل پسر شاه محمّد قندهاری (که معاتب[۸] شده بود) دانست که همانا حکم پیش رفتن

---

(۲) در [چند نسخه] دوره (۳) در [چند نسخه] طواف (۴) در [بعضے نسخه] از شیر نخستین
(۵) در [چند نسخه] بچشم شیر شکار (۶) نسخهٔ [ا] میگردید (۷) نسخهٔ [ح] حضرت شاهنشاهی
(۸) نسخهٔ [د] معاتب بود *

ملازمانِ رکابِ معلّی شده - از عقبِ حضرت او هم تیر و کمان در دست روان شد - شیر متوجّهِ عادل گشت - چون نزدیک رسید عادل به تیر درآمد - و بمقتضای سرنوشت خطاکرد - شیر آمده در پنجهٔ خود برو انداخت - آن زبردستِ توانا نیز حمله کرده بشیر در آویخت - و دستِ چپ خود را در دهنِ او انداخته دست دیگر بخنجر برد - چون تقدیر در امرے دیگر رفته‌بود خنجر به بندِ نیام مستحکم شد - تا کسیختن بند شیر دستِ عادل فرو خائید - بعد ازان خنجر کشیده دو زخم بر دهنِ شیر انداخت - بار دوم دستِ راستِ او را بدهن گرفت - درین‌اثنا دلاورانِ بساطِ حضور از هر جانب شتافته بشمشیر کارِ شیر تمام ساختند - و درین میان بعادل هم زخمِ شمشیرے رسید - و آن بهادرِ شیردل مدّت چهار ماه بربسترِ رنجوری افتاده در جانکندن بود - عاقبت بهمان زخمهای‌عنیف و سرایتِ سمّیّت باعضای رئیسه در دارالخلافهٔ آگره در گذشت - و همانا که این مکافاتِ بے ادبی‌ست[۲] که با پدرِ خود کرده بود - و مجملے ازین سرگذشت آنکه آن بے‌حفاظ با زنِ دیوانِ پدر سروکار داشت - و آن عفّت‌مَنش دل بمرگ نهاده تن باو نمیداد - و پدر او را ازین کارِ ناشایسته باز میداشت - روزے آن بے اعتدال از نصیحتِ پدر بخروش در آمده شمشیرے باو حواله کرد - فی‌الواقع اگر در بازپرسِ الٰهی و در انصاف‌گاهِ ایزدی عادل بهمین سزا از وبالِ آن کردار برآید سود برداشته‌باشد - آنچنان جریمهٔ عظیمه را کجا امثالِ این‌امور پاداش تواند شد ٭

القصّه بعد فراغ از انبساطِ شکار اردوی معلّی را (که در نواحیِ الور نزولِ سعادت فرموده بود) روانه ساختند - و خود بدولت و اقبال از راهِ نارنول جولانِ اقبال فرموده بمعسکرِ اقبال پیوستند و ازانجا شکارکنان روز اسفندارمذ پنجم ازدی‌بهشت ماهِ الٰهی موافقِ چهار شنبه پانزدهم شوّال ظلالِ اجلال بردارالخلافهٔ آگره انداختند - و جهانیان بنشاطِ ابد و عشرتِ پاینده کامیابِ صورت و معنی گشتند - و درین سالِ فرخنده قدسی‌القاب حاجی بیگم بعد از زیارتِ حرمین شریفین و ایصالِ خیرات و مبرّاتِ عظیمه بمستحقّانِ آن امکنهٔ گرامی رجوع بممالکِ محروسه نموده بدیدارِ مقدّسِ قبلهٔ جان و دل و پادشاهِ صورت و معنی مسرّت انزای شدند ٭

و از سوانحِ انتهاضِ عساکرِ منصوره است بتسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور (که در رصانت و استحکام ثانیِ اثنینِ قلعهٔ چیتور تواند بود) و بموجبِ حکمِ مقدّس از میانهٔ راه عنان‌تاب شدن و بدفعِ فتنهٔ میرزایان رو بولایتِ مالوه آوردن - و تفصیلِ این سرگذشتِ اقبال طراز آنکه (چون موکبِ جهانگشای بعد از فتحِ قلعهٔ چیتور بمرکزِ خلافت رجوع فرمود) برضمیرِ مقدّسِ شاهنشاهیِ بالهامِ دولت چنان پرتو انداخت که بعضے از سران و سرداران را (که در یورشِ چیتور بسعادتِ خدمتِ دولت‌پذیر

---

(۲) نسخهٔ [ح] بے اعتدالی‌ست ٭

نبوده اند - یا دیر تر رسیده) بتسخیر قلعهٔ رنتنبهور (که سنگ راه موکب امن بوده) نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشهٔ صایب صادق‌خان و بابا خان قاقشال و سمانچی‌خان و صفدرخان و بهادرخان و دوست‌خان سهاري و دیگر اُمرای عظام را بسرکردگی اشرف خان باین خدمت دولت پیرای رخصت فرمودند - عساکر اقبال قدرے راه طی کرده پیش و پس میرفت - مسرعان جهان نورد خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمّد حسین‌میرزا جمعے کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم‌آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده اند - و حصار اُجین را (که معظم امصار آن ولایت است) در محاصره دارند - و ازین‌معنی غبار تفرقه از ساحت جمعیّت آن بلاد سر برکرده ٭

و سرگذشت این مشتے شرارت‌انگیز آنکه [چون در هنگام نهضت موکب مقدّس بتسخیر قلعهٔ چیتور از نواحیٔ قلعهٔ کالپی شهاب‌الدّین احمدخان‌را با بسیارے از اُمرای عظام (مثل مرادخان و شاه بداغ خان) بر سر میرزایان فرستادند] میرزایان نهیب کوکبهٔ اقبال شاهنشاهي شنیده و مصاف بافواج قاهره از حوصلهٔ طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند - و بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتي (که بعد از شهادت سلطان بر قلعهٔ جانپانیر و سورت و بروچ[۲] کوس تسلّط و استقلال میزد) پیوستند - و او دران‌وقت قصد گرفتن احمدآباد کرده بر سر اعتمادخان میخواست لشکر کشد - آمدن میرزایان را مغتنم دانسته بجمعیّت تمام بر سر او رفت - و در حوالیٔ شهر معرکهٔ نبرد گرم کرد - و اعتماد خان را شکست داده احمدآباد را متصرّف شد - چون از میرزایان درین پیکار کارهای نمایان سر برزد چنگیز خان تفقّد نموده در حوالیٔ بروچ ایشان را بجاگیرهای مناسب ممتاز ساخت - و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود آنجا نیز دست تطاول دراز کردند - و از خود سري بعضے‌محال و مواضع تصرّف نموده آن عرصه را بقدم بےاعتدالي پیمودن گرفتند - چنگیز خان بدفع اینها لشکرے گران فرستاد - در مصاف بر لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقابله بچنگیز خان نداشتند گرد حوادث انگیخته بولایت خاندیس رسیدند - و آنجا هم بساط امنیّت نوردیده بقصد مالوه برآمده در حواشیٔ اُجین نطع فتنه گستردند - مرادخان جاگیردار اُجین و میرزا عزیزالله دیوان سرکار مالوه پیش ازان بدو روز برمفاسد خیال ارباب فتنه اطّلاع یافته در تعمیر و تاسیس قلعهٔ اُجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند ٭

چون خبر این فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت و قانون عدالت، منشور اقبال از مکمن عظمت اصدار یافت که افواج قاهره (که بتسخیر قلعهٔ رنتنبهور پیش شتافته اند) دفع این فتنه را مقدّم داشته متوجّه مالوه شوند - اُمرا کاربند حکم پادشاهي شده بصوب مالوه

---

(۲) در [اکثر نسخه] بهروچ ٭

عنان‌تاب گشتند - و در عین اشتداد باران عرصه‌پیمای همّت شدند - و حضرت شاهنشاهی چندے از اُمرای گرامی مثل قلیچ‌خان و خواجه غیاث‌الدّین‌علی قزوینی را (که ببخشی‌گری جنود اقبال اختصاص یافته بود) از بساط حضور جدا ساخته ضمیمهٔ عساکر نصرت‌قرین فرمودند *

چون افواج قاهره بسرونج رسید شهاب الدّین احمد خان (که جایگیردار آنجا بود) بسامان شایسته باُمرا پیوست - و در سارنگپور شاه بداغ خان (که حکومت آنجا داشت) ملحق شد و میرزایان از استماع سطوت افواج قاهره پای تمکین از دست داده و دست از پای نشناخته بروز و روزگار سیاه مندو رویه فرار نمودند - مراد خان و میر عزیزالله دیوان و سایر اُمرای عظام عنان همّت بتعاقب مصروف داشتند - میرزایان از صیت قدوم لشکر منصور از مندو برآمده سراسیمه خود را بآب نربده زدند - و جمعے کثیر از همراهان آن گروه ادبارمند رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند - و دران نواحی خبر قتل چنگیز خان بغدر ججهار خان حبشی و تفرقهٔ گجرات شنیده آنرا مقرّے عظیم خیال کرده روی ادبار بآن سمت آوردند - اُمرای نصرت پیوند تعاقب نموده بر ساحل نربده رسیدند - و چون تسخیر گجرات در گرو رفتن دیگر بود بے حکم مقدّس زیاده برین اقدام ننموده طریق مراجعت پیمودند - جایگیر داران مالوه بجایگیر خود ماندند - و دیگر اُمرا (مثل اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث الدّین علی) همعنان نصرت و اقبال متوجّه آستان بوس مقدّس شدند - و در دارالخلافهٔ آگره بزمین بوس معلّی سر بلندی یافتند و بواسطهٔ آنکه بمسامع علیّه رسانده بودند (که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاسل و تساهل نموده اند) روزے چند معاتب گشتند - و چون برتو ظهور یافت (که سخن سازان فتنه اندوز خبر غیر واقع اشتهار داده بودند) مشمول مراحم خسروانی شدند - و میرزایان رانده و مانده همعنان جوق اوباش بگجرات رسیدند - و ولایتے از حاکم خالی یافته قلعهٔ جانپانیر و سورت را بے جنگ و جدل گرفتند - و ابراهیم حسین میرزا بقلعهٔ بروچ رسید - رستم خان غلام ترک (که خواهر چنگیز خان در خانهٔ او بود) قلعه را مضبوط ساخته متحصّن شد - و اهل فتنه محاصره کرده تا دو سال بر دور آن نشستند - و رستم خان همواره از قلعه برآمده می‌تاخت - و کارنامهای رستمی بجا می‌آورد - چون بے‌سر بود و از امداد و اعانت ناامّید در صلح زده قلعه داد - و بغدر و مکر ارباب شرارت جانش نیز از حصار بدن برآمد - و هجرای میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان درین شگرفنامهٔ اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت *

---

(۲) نسخهٔ [ا] بروزگار سیاه (۳) نسخهٔ [ا ح] مقرے عظیم - و در [بعضے نسخه] فوز عظیم
(۴) در [بعضے نسخه] تکاهل و تساهل *

و از سوانح آنست که اُمرای انگه خیل را از حدود پنجاب تغیر داده دارائی آن دیار به حسین قلی خان (که از نیکو خدمتی بخان جهانی ممتاز شده بود) تفویض فرمودند - بر ضمائر دیده وران دور بین مختفی نماند که تخلیقات معانی پادشاهی را بباغبانی نسبت داده اند چنانچه [باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت و برداشتن آن از جائے و نشاندن بجائے دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان نا راست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضے ببعضے و تمتّع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن در هنگام حاجت و امثال آن (که در علم فلاحت مقرّر شده) انتظام می بخشد] همچنان پادشاهان دوربین دادگر بتهذیب[۲] و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت می افروزند - و لوای هدایت می افرازند - هر گاه (جمعے باهم یک دل و یک زبان بوده فراهم آیند - و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود) اوّلا بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک آن اجتماع را متفرّق می سازند - هر چند امرے ناملایم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایهٔ جمعیّت است - چه از آشوب بادهٔ مردِ افگن دنیا و بدمستی تنک شرابان این خمخانهٔ هوش ربا ایمن نتوان نشست - خصوصاً وقتے که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریّت مرکوز - بنابرین تمهید دانش تائید رای مملکت آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که اُمرای اخلاص منش انگه خیل را (که مدّتے مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آنحدود بودند) تغییر محال نموده و بدولت بساط بوس سر بلند ساخته بانتظام ولایتے دیگر کامیاب سازند - هرچند [در سوابق ایّام (چه دران وقت که خان کلان بکابل رفته بود - و چه دران زمان که میرزا حکیم با معدودے محاصرهٔ لاهور نموده) سخنان غریب دربارهٔ این عقیدتمندان مذکور ساخته ند] در پیشگاه باطن مقدّس (که جام جهان نمای اسرار کونی و الٰهی ست) همگی آن سخنان بفروغ صدق روشنائی نه پذیرفت - لیکن بمقتضای همان قانون (که واجب دین سلطنت است) قرار یافت که مجموع اُمرای پنجاب و جاگیر داران آن سرکار را طلبیده دارائی آن ولایت را بعضے دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند - دران هنگام (که موکب مقدّس فتح قلعهٔ چیتور کرده بمستقرّ اورنگ سلطنت رسید) منشور اقبال بطلب اُمرای پنجاب شرف اصدار یافت و این سعادت اساسان بتارک ادب شتافته در شهریور ماه الٰهی موافق ربیع الاوّل (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دارالخلافهٔ آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و بعد از اندک فرصتے سرکار سنبل

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] همچنین (۳) نسخهٔ [ی] بتهذیب ٭

بجایگیر میر محمّد خان اختصاص گرفت - و سرکار مالوه بقطب‌الدّین محمّد خان مکرمت شد و سرکار قنّوج به شریف خان مخصوص گشت - و جمیع فرزندان رفعت‌پیوند و منتسبان این قبیلهٔ جلیله را بجایگیرهای شایسته ممتاز ساختند - و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جایگیر اورا در پنجاب بحال خود گذاشتند - و آن ولایت را بحکومت حسین‌قلی‌خان مقرّر ساخته از سرکار ناگور طلب فرمودند - دران هنگام (که موکب جهان‌گشای بعزیمت فتح قلعهٔ رنتنبهور داعیهٔ نهضت داشت) از گرد راه رسیده غبار آستان معلّی را سرمهٔ دیدهٔ اقبال خود ساخت - و درین یورش دولت‌افزای بدوام خدمت همعنان سعادت بود - و چون موکب مقدّس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت بمستقرّ سریر خلافت ورود اقبال فرمود او را با برادرش اسمٰعیل قلی خان بانتظام‌بخشی پنجاب رخصت فرمودند *

و درین سال اقبال‌پیرای شهاب‌الدّین احمدخان بموجب حکم مقدّس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین‌بوس دریافت - و رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که (چون مظفّر خان را اشتغال مهمّات ملکی و مالی از اندازهٔ اقتدار بیرون است) بخالصات شریفه چنانچه باید نمی‌تواند رسید لایق دولت آنست که یکی از کاردانان رعیّت‌پرور و دیانت‌مند جدّ آور را مخصوص این خدمت عالی گردانند - که همگی همّت را مصروف این کار ساخته انتظام شایسته نماید - بنابرین اندیشهٔ دولت‌افزا شهاب‌الدّین احمد خان را (که از صفات مذکوره بهرهٔ عظیم داشت) بخدمت خالصه نامزد فرمودند - و او بسعی شایسته این خدمت را دلخواه انتظام داد - و (چون خالصات بسیار و دیانت کیشان بل عنان‌گرفتهای کم تصرّف کم پیدا میشوند) او ضبط هرساله را (که متضمّن اخراجات فراوان و مشتمل تصرّفات مردم بود) برطرف ساخته نسقی قرار داد - و بجزو را رسیده متعلّقان را از پای انداخت *

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر قلعهٔ رنتنبهور

مالش گردن‌کشان عصیان سرشت (که کلاه گوشهٔ استکبار کج نهاده دماغ شوریدگی در سر دارند) چون تربیت فرمان‌برداران اطاعت‌منش (که زیر بار انقیاد خمیده قامت گرم رفتار اند) بر ذمّهٔ اقتدار سلاطین والا شکوه (که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته اند) گزیده ترین عبادات نشأهٔ تعلّق است - و المنّة لله که خاطر ملک‌آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این دیدن ستوده را همواره پیش‌نهاد همّت جهانگشای دارد - چنانچه بمیامن اقبال روز افزون آنحضرت

---

(۲) در [بعضی نسخه] آئین

زمان زمان عرصهٔ دلگشای هندوستان از خس و خاشاک مفسدان تمرّد پیشه صافتر جلوه مي‌نماید (چون قلعهٔ رفعت‌اساس چیتور بسطوت سلطنت مفتوح شد - و سرکشان فتنه سرشت فیل‌مال عساکر اقبال گشتند) توجّه اسنی برتسخیر قلعهٔ رنتنبهور که عدیل اوست پرتو انداخت - و [چون مکرّر اُمرای نصرت‌اعتصام بفتح آن تعیین شده بودند - و هر مرتبه امرے (که سبب توقّف این کار شگرف باشد) پیش‌آمد - و همانا که مسبّبان کارگاه تقدیر عطیّهٔ فتح آنرا بنهضت موکب مقدّس شاهنشاهي بار بسته بودند] لاجرم بالهام دولت نیّر این مطلب ارجمند درین هنگام سعادت پیوند از مطالع توجّه آنحضرت سر برزد - و روز آذر نهم دی ماه الهي موافق دوشنبه غرّهٔ رجب نهضت رایات عالیه بتسخیر این حصار والا شکوه اتّفاق افتاد - و بجهت استمداد همّت از بواطن خلوتیان حظائر قدس مرور از راه دارالملک دهلي روی نمود - و دران امکنهٔ متبرّکه استفاضهٔ انوار فرمودند - خصوصًا بمرقد معطّر سریر نشین سلطنت صوري و معنوي حضرت جهانباني جنّت آشیاني مشرّف شده معتکفان حواشی آن مکان معلّی را تفقّدات خسروانه فرمودند و همچنین مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزائل خیرات و مبرّات امتیاز بخشیدند - و دامان اُمید تهي‌دستان شهر را بعطایای نبیله گرانبار ساختند - و در حوالی قصبهٔ پالم (که در نواحی شهر واقع است) طرح شکار قمرغه فرموده بصید عشرت پرداختند - و دران عرصهٔ نشاط مورد انواع انبساط گشته داد شکار صوري و معنوي دادند - و ازانجا شکارکنان براه رایات میوات نهضت فرمودند و در شهر الور ظلال معدلت گسترده سمند نهضت پیشتر جولان دادند *

و از قضایای عبرت‌بخش آنکه در حدود قصبهٔ لال‌سوت فیل منسکه[۲] (که از فیلان نامی حلقهٔ خاصه بود) بر فیل شیخ محمّد بخاري از روی مستي دوید - و آن فیل را بدو دندان خود چنان برداشت که موجب تعجّب نظّارگیان شد - و اثر زور بسینهٔ آن فیل نامي رسید - و بعد از دو روز رختِ هستي بر بست - مادهٔ فیل او تا سه روز ازین[۳] واقعه گرد آب و دانه و علف نگشت هرچند سعي بیشتر شد میل او کمتر یافتند - تا آنکه روز سیوم از فرط اندوه جدائی مصاحب خود جان داد - رابطه را هرگاه در حیوانات[۴] این چنین تاثیر باشد در آدمي خود چه کارها که بظهور نیاید امّا کسے را سلسلهٔ قیاس بآدم‌صورتان بیمعني نکشد - که این‌گروه را پایه از جمادات فرود تر است و بالجمله ارباب‌معني را از دید این سانحه چراغ هوش افروخته شد - و ساده‌لوحان مکتب‌خانهٔ اخلاص‌را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد - و حضرت شاهنشاهي بعد ازطيّ منازل و قطع مراحل

---

(۲) در [بعضے نسخه] منسک (۳) در [اکثر نسخه] ازین روگرد (۴) در [چند نسخه] در چنین حیوانات این تاثیر باشد *

روز اذیران سیم بهمن ماه الهی موافق سه شنبه بیست و یکم شعبان ساحت ظاهر قلعهٔ رنتنبهور را مخیّم سرادقات اقبال ساختند - و این قلعه در میان کوهستان واقع شده - و باین تقریب میگویند که همه‌قلعها برهنه‌اند - و این جوشن پوش - و نام اصل این‌قلعه رنتهپور(۲) است - و رن نام کوچه ایست بلند سرکوب آن - و باین ترکیب نامزد زبان شهرت گشت - و این قلعه ایست در غایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه بکنگرهٔ ارتفاع او نرسیده - و منجنیق وهم بدیوار تصاعد او کارگر نیفتاده * * شعر *

یکے کوہ دیدند سر برسماک * نہ از رنج دست کس و آب و خاک
برو بر(۳) حصارے کہ از روزگار * نکردہ برو مرغ فکرت گذار
ثریّا درو پایهٔ اوّلین * ندیدہ بگیتی حصارے چنین(۴)

و دران ایّام رای سرجن‌هدا بران قلعه دست تسلّط(۵) داشت - و بانواع وجوه و جهات استحکام آن نموده و سامان و سرانجام آن داده و از تبدرائی آمادهٔ جنگ شده مدار نخوت خود را بران سنگ‌پاره نهاده بود - حضرت شاهنشاهی روز دیگر از نزول اجلال از بیرون تنگی (که مضرب خیام اقبال بود) برآمده با معدودے از مقرّبان بساط قدس بتماشای کوهستان توجّه فرمودند - و بر بالای(۶) آن شتافته فراز و نشیب قلعه را بچشم دوربین نظّاره کردند - و صورت فتح آن را در آئینهٔ خیال در آورده نطاق همّت بر تسخیر آن بستند * * شعر *

چنین گفت خاقان روشن روان * کہ ای نامور یادگار جهان
بتوفیق یزدان جان آفریں * در اندازم این حصن‌را بر زمین

و بموجب حکم گیتی‌گشای بخشایان کارآگاه دورهٔ آن‌کوه را (که قلعه بر قلّهٔ آن آساس یافته بود) مورچل بمورچل بر عساکر فتح تقسیم‌نمودند - و دریای لشکر محیط وار آن دوره را گرد کرده موج‌خیزی و سیلاب‌ریزی نمودن گرفت - و راه درآمد و برآمد بر اهل قلعه بحدّے بسته شد که باد را دران تنگنای مجال گذر نبود - متحصّنان سرگرم توپ‌اندازی شدند - هنگامهٔ آتشبازی گرمی پذیرفت - و صواعق قهر بر خرمن هستی مخالفان سیه‌بخت اشتعال گرفت *

---

(۲) نام این قلعه پیش ازین حسب تحقیق جناب بلخمن صاحب رنتنبهور نوشته آمد اما ازینجا معلوم میشود - که رنتهپور است - زیراکه میگوید که رن نام کوچهٔ است سرکوب آن قلعه - پس قلعه اسفل آن کوه واقع است - لهذا رنتهپور میگویند - یعنی شهریکه ته کوه رن است - و بعد ازین هرجا که تذکرهٔ نام این قلعه خواهد آمد رنتهپور نگاشته خواهد شد (۳) در [بعضے نسخه] بُد (۴) در [اکثر نسخه] جز این (۵) نسخهٔ [ی] تصرف (۶) در [چند نسخه] بالای رن شتافته *

و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدي قاسم خان است بدرگاه معلّی از سفر حجاز - او از شورش دماغی که پیدا کرده بود بے رخصت عالي از ولایت گذشته (که حکومت انجا داشت) این سفر اختیار کرد - و خجالت زده از راه عراق بقندهار آمد - و ازانجا درحوالی رنتهپور بدولت بساط بوس استسعاد یافت - و اسپان عراقي و دیگر نفائس امتعه بنظر اقدس درآورد - و ازانجا (که شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهي آنست که در برابر گذاهگاران خود شرمگین مي‌باشند) آثار مروّت و فتوّت بظهور آورده بتفقّدات گراهي خلعت امتیاز پوشیدند - و سرکارلکهنؤ و آنحدود بجایگیر او مقرّر ساخته باز مرتبهٔ امارت بار مفوّض داشتند *

آغاز سال چهاردهم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

یعنی سال اردي‌بهشت از دور دوم

درین هنگام (که رایات اشراق پذیر شاهنشاهي در محاصرهٔ قلعهٔ رنتهپور بود) کوکبهٔ لشکر بهار بلند شد - و عطر نوروز عالم را فرو گرفت - دهن غنچه بار شد - و آتش گل شعله فشان گشت * شعر *

نو بهارے چو طبع برنایان * تازه تر از دماغ دانایان
آتش‌افشان زگل حصار چمن * تازه جولان سپاه سرو و سمن
سنبلستان ز هر طرف انبوه * طرب انگیز تر ز سایهٔ کوه
لاله در دشت چون بدست‌لوا * رعد در ابر چون بکوه صدا
باد لبریز فیض صبحگهان * عطر پیچیده در دماغ جهان

از میامن شاهنشاهي ملک ظاهر طراوت و نزاهت عالم باطن گرفت - و نیّر اعظم عطیّه بخش عالم

بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان (۹۷۶) نهصد و هفتاد و ششم شعشعهٔ شفقتي بشرفگاه انداخت - و سال چهاردهم (که سال اردي بهشت الٰهي ست از دور دوم) بخرّمي و خجستگي آغاز شد - و نسیم بهار از شکفتن گل اشارت نوید فتح بعالمیان در داد مرغان چمن بمرغولهٔ نشاط فتحنامهٔ اقبال بر خواندند - چون بعد از تعلّق و امعان نظر یقین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت جز بتوسّل ساباط (که سرکوب گردن‌کشان باشد) امکان پذیر نیست باندیشهٔ اقبال‌اساس قاسم‌خان میر برّ و بحر بتاسیس مبانی آن عمارت مامور شد و راجه تودرمل (که حلّ و عقد وزارت بار مفوّض بود) نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر

---

(۲) نسخهٔ [د] که در حل و عقد وزارت بود *

محکوم حکم معلّی گشت - کار پردازان کارگاه دولت سابالح رفیع نزدیک درهٔ رن بنیاد نهادند بنّایان چابک‌دست و خارا تراشان سخت بازو و حدّادان و نجّاران و سایر عمله و فعلهٔ عمارت کمر همّت درین کار بستند - و در اندک فرصتی بدستیاری همّت این دو اخلاص‌پیشهٔ سعادت‌گزین کار بسیار پیش رفت - و رفعتش بحصار دست و گریبان شد - و ضریزنهای بزرگ (که هر یکی را بر زمین مسطّح بدویست جفت گاو بهزار جرّ ثقیل کشیدن مشکل بود - و هرکدام سنگ شصت منی و غلولهٔ هفت‌جوش سی منی میخورد) در چنین کوهستان پُر نشیب و فراز بآن راههای مار پیچ (که به پیچ و تاب سخن تعبیر نپذیرد) بهمّت عالی حضرت شاهنشاهی (که عقده گشای موری و معمّوی ست) کهاران آهنین‌بازو و حمّالان سنگین‌دوش برده بربالای کوهچهٔ رن (که مورچل پادشاهی بود) محاذی قلعه نگاه داشتند - و بموجب حکم معلّی آغاز انداختن کردند - و عزیمت بنیاد بر انداختن نمودند - در هر انداختنی صدا درکوه پیچیده صخرهٔ صمّا را گوش بازمیکرد و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می‌افتاد - و خانها بگرد میرفت ❁

سورجن را از صورت این‌حال دود حیرت از دماغ برخاست - و گرد از دمار او سر برزد آبروی غرور او ریخته شد - و آتش پندار او فرو نشست - و در سلخ ماه رمضان (که غرّهٔ فتح بود) بر زبان مقدّس شاهنشاهی گذشت که (اگر اهل قلعه امروز بزمین‌بوس نیامدند) فردا که عیداست قبق‌ما قلعه خواهد بود - سورجن از سطوت عظمت دل بای‌داد - و توسّل بشفاعت مقرّبان بساط اقدس جستهٔ پسران خود دوده و بهوج[۳] را بدرگاه معلّی فرستاد - و اینها بوساطت بعضی از اعیان بارگاهی بسعادت زمین‌بوس کامیاب گشته جبههٔ ضراعت بر آستان صدق گذاشتند - واستدعای عفو جرائم پدر کرده التماس سجدهٔ درگاه نمودند - و ازانجا (که محیط بخشش شاهنشاهی همواره در جوش‌است) گوش امّید ایشان بجواهر مکارم گران شد - و خلعت عفو پوشیده کامیاب آمال پیش پدر شتافتند - و از غرائب امور (که دران‌روز بظهور آمد) آنست که (چون پسران سورجن را بخلعت[۴] پوشاندن از پرده سرای بادشاهی بیرون آوردند) یکی از راجپوتان خون‌گرفته (که همراه آنها بود) خیال تنگ ضمیمهٔ سودای ذاتی او شده باندیشهٔ باطل چنان دریافت که مگر پسران سورجن را حکم گرفتن نفاذ یافته است - از هواخواهی بشورش درآمده در مقام کشیدن شمشیر شد - بپاکداس[۵] سکرول نوکر راجه بهگونت داس نزدیک بود - در مقام منع و نصیحت شد - آن اجل‌رسیده شمشیر باو حواله کرد - آن سره مرد از جای نرفت - و بموعظت

---

(۲) نسخهٔ [د] گولهٔ (۳) نسخهٔ [ج] بهودج - و نسخهٔ [ط] بهوجراج (۴) نسخهٔ [ح] خلعت پوشانده (۵) در [بعضی نسخه] پیاکداس (۶) در [بعضی نسخه] سکراول ❁

درآمد که کار من سهل است - آشنای یکدیگریم - ازین شورش بگذر - که غلط دانستهٔ - و کج رفتهٔ آن عربده کار دریں مرتبه بار مقیّد نشده بجانب دولتخانهٔ پادشاهي دوید - و پورنمل پسر کانتیه سنجاوت را شمشیر رساند - و یک دو کس دیگر را نیز زخمي ساخت - و شیخ بهاءالدّین مجذوب بداوني را (که دران حواشي از نظّارگیان جمال اقدس بود) بزخم شمشیر دونیم کرد - دریں اثنا یکے از نوکران مظفّرخان رسیده اورا از هم گذراند - حضرت شاهنشاهي را سنوح این قضیّه موجب تعجّب شد - پسران سورجن اگرچه تقصیرے نداشتند و معاتب نشدند امّا لختے در بارگران خجالت فرو رفتند - و همان زمان مشمول عواطف شاهنشاهي شده مبتهج و مسرور پیش پدر شتافتند - و بیشارت اقبال گوش هوش او را شاهراه قوافل سرور ساختند - سورجن حوصلهٔ خواهش خود فراخ دیده برای آنکه گرانبار عزّت گردد معروض داشت که (اگر یکے از خاصان بساط قرب دست اطمینان بر فرق عبودیت من نهاده مرا بدولت آستان‌بوس سربلند سازد و کلاه‌گوشهٔ مرا از حضیض مذلّت باوج عزّت رساند) موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهي نظر بر عواطف ذاتي فرموده ملتمس او را بموقف قبول بلندي بخشیدند و حسین‌قلي‌خان را باین‌خدمت مامور ساختند - حسین‌قلي خان چون نزدیک بقلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت - و بآئین آداب بخانهٔ خود برده لوازم اکرام بجای آورد - و بالتفات شاهنشاهي استمالت یافته روز ماه دوازدهم فروردین ماه الٰهي موافق سه‌شنبه سیوم شوّال از قلعه برآمده ناصیهٔ نیاز بآستان معلّی آورد - و پیشکش گران با کلیدهای قلعه (که از زر و سیم ساخته‌بود) نثار درگاه معلّی ساخت - و مشمول جلائل الطاف شاهنشاهي شده در حصار امن و امان درآمد و بوسیلهٔ خاصان بساط عزّت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنده و بار خود برآورد - آنگاه حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لایق تارک آمید براه دارالخلافه گذارد - و دریں مرتبه فرزندان او ملازم رکاب مقدّس باشند - آنحضرت بنده نوازي فرموده ارادهٔ او را بسمع رضا مقرون ساختند - و بانواع تفقّدات دامن آرزوی او را گران ساخته رخصت فرمودند - و حکم معلّی به برخاستن عساکر نصرت‌اعتصام نافذ شد - و سورجن لبریز دعا و ثنا بقلعه درآمده تا سه روز اموال و احمال[۴] و منتسبان خود را بیرون کشیده قلعه را با انبارها و جمیع آلات و ادوات قلعه‌داري بموجب حکم معلّی بمهتر خان (که از خاصان عتبهٔ عبودیت است - و در سلک اُمرای عظام انتظام دارد) سپرد - و تسخیر چنین قلعهٔ سپهر ارتفاع (که فرمان‌روایان والا شکوه را بامتداد ایّام و شهور

---

(۲) در [بعضی نسخه] سنجاوت - و در [بعضی] نجاوت (۳) در [چند نسخه] کلاه گوشهٔ سعادت مرا

(۴) در [چند نسخه] احمال منتسبان •

میسّر نشده بود - و سلطان علاءالدّین یکسال مشقّت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرّف بران یافت) حضرت شاهنشاهي را بتائید اقبال در عرض یک ماه مفتوح شد - روز دیگر آنحضرت سوار دولت بران قلعه تصاعد فرموده بچتر اقبال سایه گستر شدند - و غلغل اللّه اکبر دران کوه فلک شکوه پیچید و نوای مبارک بادي از مقدّسان عالم علوي بلند شد * * شعر *

در هرطرف (که چشم گشائي) نشان فتح * در هرطرف (که گوش نهي) مژدهٔ ظفر

(چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر باوج عیّوق رسید - و انتظام مهمّات قلعهٔ رنتهپور و انتساق آنحدود بر طبق مراد صورت بست) بموجب حکم گیتي مطاع خواجه جهان و مظفّر خان با اردوی بزرگ از راه راست روانهٔ مستقرّ خلافت شدند - و حضرت شاهنشاهي خود بدولت و اقبال با خاصان رکاب قدس روی توجّه بخطّهٔ اجمیر و زیارت روضهٔ[۲] منوّرهٔ فیض بخش معینیه آوردند - و هر روز بنشاط شکار پرداخته نهضت میفرمودند - تا آنکه عرصهٔ دلگشای آن شهر متبرّک بمیامن نزول اجلال مورد وفود برکات شد - و آنحضرت بآداب انکسار زیارت مرقد مقدّس نموده استفاضهٔ انوار فرمودند - و نقود گرامي در دامن احتیاج مجاوران آن بقعهٔ شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته (که موکب معلّی دران دارالکرامت بود) هرروز بزیارت و استمداد همّت توجّه مینمودند - و در ذهاب و ایاب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند - بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دارالخلافهٔ آگره تافتند *

چون عرصهٔ قصبهٔ آنبیر مهبط انوار جلال شد راجه بهگونت داس (که آن قصبه موطن و مسکن او بود) بقدم اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت پرداخت - و بجلائل پیشکش سربلند سعادت گشت - و موکب معلّی ازان منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرمود - در اثنای راه خبر پدرود کردن دربار خان جهان گذران را بمسامع اجلال رسید - در هنگام توجّه بصوب اجمیر از اشتداد بیماري رخصت دارالخلافه گرفته بود - بسرنوشت آسماني دران مصر اقبال در گذشت و ازانجا (که باطن اقدس آنحضرت معدن مروّت و مردمي ست - و فطرت اشرف بقدردانی مراتب اخلاص مجبول) ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند - و بر خاطر مهربان گران آمد و (چنانچه در عالم تجرّد و تفرّد صبر و سکون در امثال این امور شایسته است) همچنین نا شکیبائي و بے آرامي در عالم تعلّق پسندیده - آنگاه از چنین پادشاه بسیار مخلص هرآئینه این معني زنگ زدای جوهر عقیدت است[۳] - و آن مخلص وفاکیش نزدیک بپای سنگ پادشاهي (که سابقًا گنبدے بر سر آن بنا یافته بود) بموجب وصیّتش مدفون شد - و فرزندان او مشمول عواطف

---

(۲) نسخهٔ [ج] روضهٔ متبرکهٔ منورهٔ (۳) در [اکثر نسخه] شد *

شاهنشاهي گشتند - ايزد سبحانه اين شهنشاه مخلص نواز اخلاص‌درست را بقرون و دهور برمسند دولت و اقبال داشته غبار ملال پيرامون ضمير همیشه بهار او نگذارد (۲) * شعر *

خدايا تا مدار (۳) است آسمان را * مكن زين پادشه خالي جهان را

فلک چون خاتمش زيرنگين باد * كليد عالمش در آستين بـــاد

و بالجمله بعد از طيّ منازل و قطع مراحل روز سي ويكم ازدي بهشت ماه الهي موافق چهارشنبه بيست و چهارم ذي‌القعده بردارالخلافهٔ آگره ظلال جلال گستردند - و در مركزارک شهر در بنكاهي محل (كه مجدّدًا اساسش بمعماري همّت بلند سر بفلک كشيده - و ارکانش بمهندسي حكم معلّي مرصوص‌البنا گشته بود) نزول اقبال فرمودند - و ابواب معدلت و مكرمت بر عالميان گشوده بهجت آراي گشتند *

تسخير قلعهٔ كالنجر بدستياري اولياي دولت قاهره

نسائم نصرت (كه از مهبّ اقبال وزيدن گيرد) گلهاي بساتين مراد در تبسّم آيد و اغصان فتح بانوار افضال گران بار شود - و اذواق عشرت كامياب گردد - از چهار ركن دولت منادي كنند - و از شش جهت اقبال نويد شادي رسانند - و مصداق اين معني آنكه در روز سي و دوم امرداد ماه الهي موافق سه (۵) شنبه بيست و نهم صفر (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت منهيان اقبال نويد فتح قلعهٔ كالنجر بمسامع اجلال رسانيدند - و آن قلعه ايست بركوه اساس يافته در رفعت و متانت با بناياي حصار سپهر همسنگ * شعر *

راه جويد اجابت از پي آن * بر فرازش اگر كند دعا

تا ببالا ز رفعتـــش بيند * همه امروزش از پس فردا

و اين قلعه را راجه رام‌چند والي ولايت پنه متصرّف بود - در ايّام ادبار افغانان از بجلي خان پسر خواندهٔ بهار (۶) خان بنقدے گران‌مفد بدست آورده در تحت تملّک و تسلّط خود داشت درينولا (كه افواج ظفر لوا بتسخير قلعهٔ رنتهپور نهضت ميفرمود) فرمان گيتي‌مُطاع بنام مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلاير و ديگر اُمرا (كه بسمت شرق جايگير دار بودند) رفعت نفاذ يافت كه باستظهار اقبال جهان‌گشاي شاهنشاهي بهمّت عالي و خاطرے خرسند تسخير قلعهٔ كالنجر نمايند - اُمراي دولت ابد پيوند امتثال منشور مقدّس نموده باهتمام عظيم قلعه را

---

(۲) نسخهٔ [ح] نگرداناد (۳) در [چند نسخه] مراد است (۴) در [بعض نسخه] سي و يكم
(۵) نسخهٔ [ط] يكشنبه - و در [چند نسخه] شنبه (۶) در [بعض نسخه] بهادرخان *

محاصره کردند - و کار بر قلعه‌نشینان تنگ گرفتند - چنانچه هیچ یک سر از قلعه بیرون نمی‌توانست کرد چون طنطنهٔ فتح قلعهٔ چیتور و رنتهپور در گوش گردن‌کشان آفاق پیچیده‌بود هر کرا دیدهٔ دوربین بتوتیای هوش قدرے بینائی داشت بغیر ازانکه سر استکبار بر زمین اطاعت نهد گزیر نبود راجه رامچند (که پرتو(۲) از جوهر شعور داشت) خبر وصول موکب مقدّس بمستقرّ خلافت شنیده امان طلبید - و قلعه را بملازمان عتبهٔ اقبال سپرد - و مقالید قلعه را با جلائل پیشکش مصحوب وکلای معتمد بآستان معلّی ارسال داشته آداب مبارکباد فتوحات عالیه (که بتازگی از مکمن غیب روی نموده بود) بتقدیم رسانید - و این دور اندیشی و پیش‌بینئ او بموقع استحسان پیوست و وکلای راجه مشمول الطاف گشتند - و حکومت و حراست آن قلعه بمجنون‌خان قاقشال مقرّر شد و بمیامن اقبال شاهنشاهی اینچنین قلعه (که عقاب اندیشهٔ فرمانروایان پیش هرگز بر فواز کنگرهٔ علوّ او ننشسته) بے‌محنت نبرد و پیکار مسخّر اولیای دولت شد ۵

و از سوانح آنکه رسول راجهٔ کچلی(۳) (که در اقصای هندوستان بفزدیک ولایت ملیبار(۴) است) بزمین بوس درگاه والا سربلند شد - و انواع اخلاص‌مندی آن را بموقف عرض مقدّس شاهنشاهی رسانید - این راجه بمال و ملک در میان زمینداران آن ناحیت علم تفرّد افراشته (بواسطهٔ آنکه وقتے از تجرّد نزدان عالم انفراد بیکے از فرقهٔ جوگیان سعادت یافته است) در سالے یکبار بلباس آن گروه درآمده در احترام این طبقه اهتمام میکند - این راجه در عالم مثال شکوه صوری و معنوی حضرت شاهنشاهی را مشاهده نموده در سلک مخلصان و معتقدان درآمده پیوسته از مسافران احوال گرامی پرسیدے - و همواره در مقام آن بودے که نفائس اسباب آن دیار و خلاصهٔ اموال خویش را بدرگاه معلّی فرستاده عرض عقیدت نماید - لیکن بواسطهٔ بُعد مسافت و توسّط جزائر و جبال و سنگ راه شدن مدّعیان و اعدا او را این امنیّت دست نداد - و کسے از مردم او این سفر دور را (که درمیان دشمنان براه آزار رود) اختیار نکردے - درینولا وزیرزادهٔ او از درست‌بینی و بے‌تعلّقی به هستی(۵) موهوم خویش این خدمت را متکفّل شد - که اگرچه بسامان و سرانجام واسباب و اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی‌یابد امّا مجرّدانه همّت درین‌کار می‌گمارم و بتکاپوی هرچه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم - هم حق خدمت صاحب خود گذارده شرح ارادت او میکنم - و هم خود را بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم - چون وزیرزاده پیش پدر و مادر عزیز بود رخصت(۶) عزیمت نمیدادند

---

(۲) نسخهٔ [ه] پرتوے (۳) نسخهٔ [ط] کچلي (۴) در [بعضے نسخه] ملبار (۵) نسخهٔ [ی] به همتے (۶) در [بعضے نسخه] رخصت غربت - و نسخهٔ [ح] رخصت نمیدادند ۵

آخر کار خواهي نخواهي آن سعادتمند بهزار گونه سعي رخصت گرفته متوجّه شد - راجه گفت اگر چه بهترين متاع عالم (که اخلاص حقيقي ست) بران درگاه ميرساني ليکن ادای حقوق[۲] نشاۀ تعلّق ناگزير است - و اگر تمام جواهر[۳] و اموال مرا بدان درگاه برند چه نمايد - و چه قدر داشته باشد - خصوصًا آنچه (تو درينصورت تحفه تواني برداشت - و از مهالک و اخطار طريق محفوظ ماند) چه مقدار خواهد بود - ليکن پيش من کاردے ست ساختۀ حُکمای پيشين اين ديار که بطلسمات و نيرنجات[۴] کار پردازيها کرده آنرا بانجام رسانده اند - اگرچه بحسب ظاهر نمودے و منفعتے ندارد امّا خاصيت او آنست که هرگاه اورا بآماسے مساس نمايند دفع شود - اين نادرۀ وقت را بتو مي‌سپارم که در جوف عصا مخفي کرده همراه بري - تا وسيلۀ ياد کرد من گردد آن ايلچي حق‌گذار بآن راه آمد - و مدّتها دور دور بساط عزّت مي‌بود - و راه عرض نمي‌يافت تا آنکه بوسيلۀ راجه بيربر حقيقت او بعرض اقدس رسيد - و آن مسکين نواز غريب پرور اورا طلبداشته کامروا ساخت - و او بعد از زمين‌بوس عبوديت و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس درآورد - و محفوف عاطفت گشت - و بعد ازان رخصت گرفته متوجّه موطن[۵] شد - و آن کارد امروز در خزينۀ عامره موجود است - و بارها از زبان اقدس شاهنشاهي شنيده‌ام که ميفرمودند از دويست کس متجاوز اند (که کار شان بمردن افتاده بود) بسبب مساس اين کارد صحّت يافتند و مُبدع جهان آرا چنين قدرت کاملۀ خويش را بارقۀ ظهور بخشيد - کسے را (که نيّت والا و همّت عالي باشد) ايزد جهان‌بخش جان‌آفرين آرزوئے[۶] (که در باطن فيض‌مآثر او نرسد) بے منّت کسے در کنار دولت او نهد - چه جاى دولتے که خواهان آن باشد - دانا داند که چگونه آن مراد را آراسته باين بزرگ صورت و معني روزي گرداند - چنانچه وجود سعادت افزاى فرزند گرامي‌ست که شهريار گيتي‌آرا همواره بهديّت[۷] نيازمندي از درگاه الٰهي دريوزه مي نمود - و درين سال آن فرخنده اميدّت بظهور آمد - و خديو جهان و جهانيان کامياب خرّمي و شادکامي شدند ٭

ولادت سعادت پرتو دري جهان‌افروز برج دولت و اقبال

گوهر شب‌تاب درج عظمت و اجلال

شاهزادۀ عالميان سلطان سليم

خديو جهان نگارندۀ صورت برآرندۀ معني چون نشاۀ ظاهر و باطن را کامروا گشت

---

(۲) در[چندنسخه] حق (۳) نسخۀ [د] اسباب و اموال (۴) نسخۀ [ب] ترکيبات (۵) در[بعضے نسخه] وطن (۶) در [چند نسخه] جان بخش جهان‌آفرين (۷) در [بعضے نسخه] بهديعت نيازمندي ٭

برای شایستگی خطاب خود (که در ملک تعلّق ازان گزیر نباشد) جویای فردے از بنی نوع شد هرچند بیشتر جست وجوی نمود کمتر یافت - مبشّران عالم باطن و مخبران جهان ظاهر هرکدام بزبان خاص در وقت مخصوص آگاه گردانیدند که این چنین شخصے (که همزبانی آن خلاصهٔ مکوّنات را سزد) از خود پدید باید آورد - و بتکاپوی همّت از ایزد جان بخش جهان آرا فرزندے التماس کرد - تا هم رموزدان بزم مقدّس شاهنشاهي گشته خطاب مستطاب را در خور باشد و هم دریای فیض ایزدي (که از چندین هزار ادوار تربیت یافتهٔ انظار قدسیّهٔ الٰهي بذات اقدس پادشاهي رسیده است) سر در ملک[۳] تکوّن نهد - و این سلسال افضال چشمه بچشمه و جدول بجدول همواره روان باشد - و طبقات انام در خور استعداد خود از موائد فوائد صوري و معنوي بهره‌مند گشته در عادات[۴] و عبادات سرگرم باشند - پادشاه خدا پرست (که از ایزد جز او مسألت ننمودے) در مقام خواهش این عطیّهٔ والا شد - دادار بزرگ (که ناخواسته ملک صورت و معني کرامت فرموده - و آنچه در حوصلهٔ روزگار نگنجد بایں یکتا بندهٔ خود بخشیده است) دانای دوربین داند که این چنین یگانهٔ جهان اگر ازان همه دار مهربان خود طلبد چگونه گوهرے والا کرامت خواهد فرمود در اندک زمانے دلائل حصول این مقصد بلند بظهور آمد - و ازانجا که شیمهٔ کریمهٔ این شاهنشاه حقائق‌پناه آنست [که باوجود گنجوری خزائن بے‌منتهای معرفت ایزدي از درویشان و تجرّد گزینان و خدا شناسان (که دست از همه باز داشته همهٔ مرضیّات الٰهي را در نکوهش نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند) استمداد مي‌فرمایند - و لوازم نیازمندي (که از بزرگان گوهرے‌ست گرامي) بجای آورده همواره گرد دلهای غبار آلود صحرای طلب گشته هنگامهٔ افاضه و استفاضه را گرم دارند] دریغولا [چون انوار خدا شناسي و ایزد پرستي و ریاضت کشي[۵] و حقیقت‌وزی شیخ سلیم در قصبهٔ سیکري (که از فر مقدم شاهنشاهي دارالخلافه گشته مسمّی بفتحپور است) مي‌تافت - و بوسیلهٔ شیخ محمّد بخاري و حکیم عین‌الملک و جمعے دیگر از مقرّبان سریر خلافت (که راه سخن داشتند) بمسامع اقبال رسیده بود] رای جهان‌آرای بران قرار گرفت که مطلع نیّر اقبال را با بعضے از منسوبان سرادقات عصمت در فتحپور برده در قرب و جوار شیخ آرامش دهند - و دران فضای رفیع محلّ بادشاهي اساس عالي یابد - تا شیخ بزرگوار نیز همّت بسته در حصول این دولت عُظمی متوجّه مبدای فیّاض شود - و برکات قرب و جوار او در ظهور این مطلب معین گردد - و نیز [چون حضرت واهب العطایا جلّت آلاؤه پیشتر ازین شهریار داد گر را

---

(۲) نسخهٔ [د] سر در ملک کمون نهد - و نسخهٔ [ه] سر در کمون نهد (۳) نسخهٔ [ی] کون
(۴) نسخهٔ [ی] در عبادات و طاعات (۵) در [بعضے نسخه] کیشي •

فرزندے چند عنایت کرده برای هزاران حکمت (که یکے ازان قدردانی و افزونی شوق در تحصیل آن گوهر بے بها باشد) برگرفته بود - و عوام تهمت آدرا برمکان انداخته حرف سرائی و هرزه درائی میکردند] آن پیشوای ملک صوری و معنوی خواست که بتغییر مقام و تبدیل مکان مهر خموشی بر زبان خایان هنگامهٔ عام نهاده آید - بنابرین اندیشهٔ نظام بخش حق اساس (چنانچه بخاطر اقدس راه یافته بود) تحقیق پذیرفت - و همواره از خدای بسیار بخش خود امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای آن گوهر یکتای خلافت میبردند - تا آنکه در دارالخلافهٔ فتحپور بطالع بیست و چهار درجهٔ میزان بعد از گذشتن هفت گهڑی (۳) از روز رشن هیزدهم شهریور ماه الهی این سال فرخنده موافق غرهٔ ماه آب سال (۱۸۸۰) یکهزار و هشتصد و هشتاد رومی مطابق یازدهم بهمن ماه سال (۹۳۸) نهصد و سی و هشت قدیمی یزدجردی مصادق روز دین بیست و چهارم شهریور ماه سال (۴۹۱) چهارصد و نود و یک جلالی و موافق سال (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت هلالی (که روز بهجت افروز غرهٔ غرای دولت و اقبال بود) بساعتے سعادت اندوز گوهر یکتای خلافت از نهان خانهٔ صدف بطون بساحل وجود قدم نهاد - و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود ۞ * شعر *

بباغ مجد و معالی گل نشاط شکفت * نهال دولت و دین را برے پدید آمد

مُنهیان اقبال و مبشّران فرّخ فال این نوید دولت افزا را در دارالخلافهٔ آگره بمسامع عزّ و جلال رسانیدند روزگار صلای نشاط عام در داد - و نغمهٔ انبساط در مغز زمانه پیچید ۞ * شعر *

دوران بنشاط مجلس آراست * ساقي بنشست و شیشه برخاست
بزمے زبنای عمر خوشتر * ساقي ز حریف جرعه کش تر
بستند بروزگار آئیں * شد انجمنے بہار آئیں
گل سرزد و بوستان برافروخت * شمع آمد و دودمان برافروخت
شد بخت چو مغز عقل هشیار * برخاست جهان به بخت بیدار
جنبید صبا بگل فشانی * بر خاست زمین بآسمانی
شاه آمد و درستکام بنشست * در بزم (۴) بنقل و جام بنشست
هم تاج بر آسمان بیفکند * هم نامیه کرد بر زمین بند
در داد صلای کامرانی * بر خواند جهان بمیهمانی
ساقي سر آبگینه بگشاد * گنجور سر خزینه بگشاد

---

(۲) در [چند نسخه] تحقق (۳) نسخهٔ [چ د ه ی] گري بلهجهٔ فارسي (۴) نسخهٔ [ح] با شیشه و رود و جام بنشست ۞

از بس که نشاند بر جهان دُر * شد دامن و جیب آسمان پُر

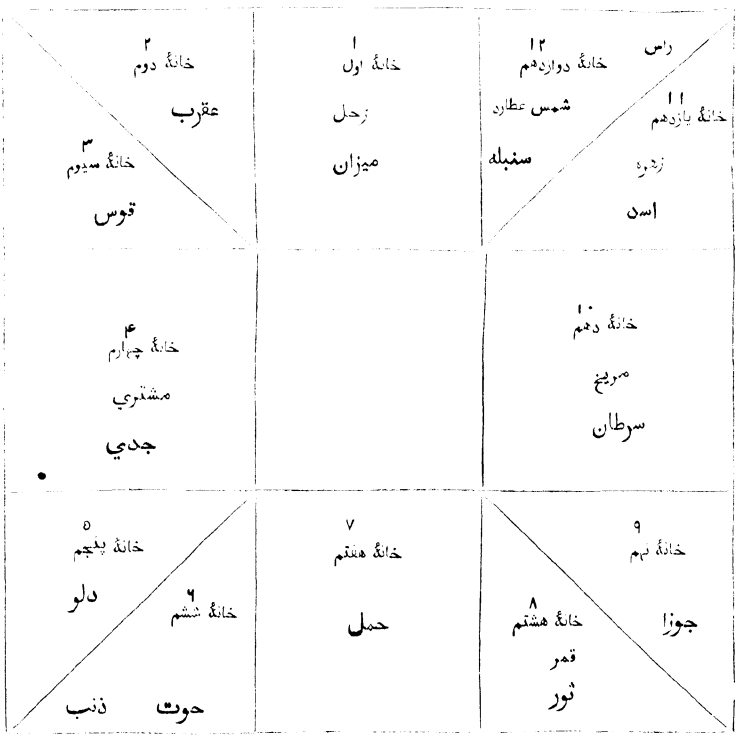
از جملهٔ مآثر شکر این نعمت ابد پیوند ز که در روز نهنیت بظهور آمد) آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه (که بجلائل جرائم بحبس ابدی مسجون[۲] قلاع بودند) برات اطلاق از سلاسل قیود یافتند - عشرت را روز بازار دیگر پدید آمد - اقبال را چشم و چراغ تازه بر افروخت - و دانش بزرگ آنست که باطبقات انام و طوائف عالم در خور فهم و دریافت هر کس سلوک واقع شود تا عالم بنظام آید - و بلاغت (که رعایت مقتضای حال مخاطب است) ظهور گیرد - و هر که از باستانی نامها آگاهی یافته میداند که بیشتر باعث شورش جهان آن بوده است که فرمانروایان عالم و بزرگان روزگار اندازهٔ دانش مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل دوربین خود با جمهور عالم سلوک فرموده‌اند - و عامّه از تفاوت عقل بزرگ این بزرگ منشان خبری نداشته‌اند - و الحق آن بدائع را کس کمتر می‌دریابد - و ازین جهت در نکال و وبال ابد گرفتار میگردد - و لله[۴] الحمد که حضرت شاهنشاهی بمحض تائید الٰهی (در هجوم کوتاه‌اندیشان ظاهرپرست بوده) ببدرقهٔ توفیق ازلی بر مقتضیات دانش خداداد خود رفته با هر طایفه بل با هر فردی در خور دریافت او داد سخن داده بساط[۵] می‌آرایند چنانچه بر تیز فهمان هر طبقه اشتباه میشود چون گونم بلکه یقین آن گروه میگردد که خسرو جهان را جز این دریافتی و معرفتی نیست - و لهٰذا دریغولا (که ایزد متعال چنین عطیهٔ والا کرامت فرمود) بایستی که بسرعت هرچه تمامتر رفته بانوار دیدار فیض‌بخش خویش آن مولود مسعود را پذیرای فرمودی (که ودیعت نهادهٔ دست غیب است[۶]) گردانیدی - لیکن [چون عموم خلائق این دیار را رسیست قدیم که هرگاه ایزد جان‌بخش بعد از تمادی انتظار چنین فرزندی سعادت پیوند کرامت فرماید) او را دیرتر بنظر گرامی پدر بزرگوار می‌آرند] آنحضرت اندازهٔ دریافت عامّه را منظور داشته در توجّه بفتحپور توقّف فرمودند - و آن نوبادهٔ چمن اقبال را دران مولد شریف داشته بزرگان باعقل و حوصله را بسرپراهی مهمّات آن عاقبت محمود گذاشتند - و بمناسبات معنوی و صوری این گوهر والای بحر سعادت را سلطان سلیم نام نهادند - امّید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور اشرف شاهنشاهی یافته در رضامندی حضرت (که نشان خشنودی الٰهی‌ست) کامیاب باشد - و ببرکات انفاس قدسی شاهنشاهی به پیری صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و شاداب شوند - و بموجب اشارت عالی اختر شناسان حکمت‌گزین

---

(۲) در[بعضی نسخه] محبوس (۳) در[اکثر نسخه] بر باستانی (۴) نسخهٔ [ه ح] و لله الحمد و المنه و در[بعضی نسخه] و للهالحمد - و در [بعضی] والمنة لله (۵) در[اکثر نسخه] نشاط - و نسخهٔ [ب] هنگامهٔ نشاط می‌آرایند (۶) نسخهٔ [ی] قدرت است - و در [بعضی نسخه] غیبی‌ست *

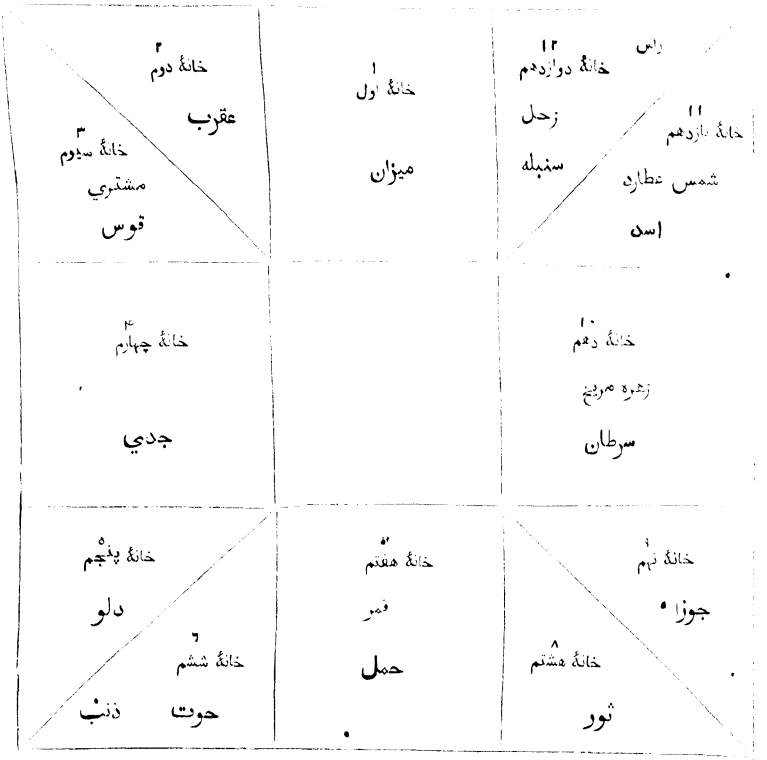
و دادایان مذاعت تنجیم (قوای آبای علوی و موالد امهات سفلی بروجه احتیاط ارتباط دهد)
زایچهٔ طالع همایون بموقف عرض مقدس رسانیدند - و (چون درمیان منجمان یونان و هندوستان
در خانهای در اصول و فروع نجوم واقع است) بهردو روش زایچهٔ سعادت‌امتزاج را رقم زدا کلک
سحرآرا می‌سازد - اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر همچندان کرم نشانا تعلق باشد بفرمان
مقدس شاهنشاهی و بقوت درایات خود از سرنو استخراج زایچهٔ مذکور نموده بموجب قوانین
یونانی و هندی احکام این دیباچهٔ سعادت را سال بسال مرقوم سازد - تا دستورالعمل زایچه نویسان
روزگار شود - و اکنون [که بفرض وقت و راجب فطرت (که خدمت حضرت شاهنشاهی ست)
(با آنکه شباروزی اوقات خود مصروف آن دارد) چنانچه دل میخواهد نمی‌تواند پرداخت]
کجا فرصت آنست که بمشاغل دیگر پردازد - و چون زایچهٔ (که مولانا چاند منجم موافق قوانین
یونانی استخراج نموده است) اعتماد را شایسته‌تر بود او را پیشتر ایراد نمود *

زایچهٔ طالع مسعود بطور اهل یونان



(۲) در [اکثر نسخه] واو عطف نیست *

زایچهٔ طالع مسعود بروش اهل هند



و در تهنیت این عیش ابدي شُعرا قصائد پرداخته صلات بزرگ یافتند - یکے از دانش‌منشان * ع * در شهوار زایچهٔ اکبر * تاریخ این ولادت میمنت ابتسام (۳) یافت - و شخصے از فضلا (دري برج شاهنشاهي) را موافق این زایچهٔ (۵) بهجت‌بخش اندیشید - و عزیزے (گوهر درج اکبر شاهي) را

(۲) در [اکثر نسخه] زایچهٔ دیگر بطرز دیگر (۳) نسخهٔ [ج ه] اتسام - و در [اکثر نسخه] ارتسام
(۴) در [جملگي نسخها] چنین است - اما سنه ۹۷۷ (که مطلوب است) ازان نمي‌برآید - غالبًا از کتّاب سهو و اشباهے راه یافته است - کاش چنین بودے (نو ملا برج شهنشهي) تا تاریخ صحیح برآمدے
(۵) نسخهٔ [ا ب ح ط ی] زایچهٔ *

مطابق این عطیهٔ درنت خش گردید - و خواجه حسین مروی قصیدهٔ بنظر اقدس در آورد که مصراع اوّل هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی ست - و مصراع آخر تاریخ ولادت این گوهر درج سعادت - و بارجود التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودتی نبود - بیتی چند ازان نوشته آمد ۞ شعر ۞

۹۶۳ ۹۷۷

للّٰه الحمد از بی جاه و جلال شهریار ۞ گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود ۞ کوکبی از اوج عزّ و ناز گردید آشکار
گلبنی این گونه نخموذند بر درر چمن ۞ لالهٔ زین گونه نگشود از میدان لاله زار
شاد شد دلها که بار از آسمان عدل داد ۞ بار دنیا زنده شد کز مهر ایّام بهار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون ۞ وان نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا ۞ شمع جمع بیدلان کام دل امّیدوار
عادل کامل محمّد اکبر صاحب قران ۞ پادشاه نامدار کامجوی و کامگار
کامل دانای قابل اعدل شاهان بدهر ۞ عادل اعلی[۲] عاقل بیعدیل روزگار
سایهٔ لطف الٰه آن لایق تاج و نگین ۞ پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
مجلس ویرا سماء چارمین دان عود سوز ۞ موکب ویرا سماک رامح آمد نیزه دار
تیر برج وجودی گوهر دریای جود ۞ از هوای اوج دلها شاهیار و جان شکار
پادشاها سلک لولوی نفیس آورده ام ۞ هدیهٔ کان گرامی باز جویان گرشدار
کس نیارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی ۞ هرکه آرد گو بیا چیزی که دارد گو بیار
مصرع اوّل ز وی سال جلوس پادشاه ۞ از دوّم[۳] مولود نور دیدهٔ عالم برآر
تا بود باقی حساب روزهای ماه سال ۞ وان حساب از سال و ماه و روز دوران پایدار
شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم ۞ روزهای[۴] بیحساب و سالهای بیشمار

و از سوانح بهجت افزا توجّه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیتهٔ است - گیتی خدیو همواره در مدارج مختلف و مشارب متنوّع اگرچه بظاهر مسرّت پیرای خاطر اقدس خود می باشند لیکن بباطن پرستش ایزد را اسباب سرانجام میفرمایند - هم عیار جوهر مردم گرفته میشود - و هم خبایای ملک منکشف میگردد - و بجهت این نیّت (شکار را وسیلهٔ چندین شناسائی ساخته)

---

(۲) در همین رسم خط تاریخ می برآید - امّا املای صحیح بوقت اضافت چنین است (اَعْلای) (۳) چنین رسم خط مساعدت تاریخ میکند - اگرچه خلاف اختیار جمهور است (۴) ازین مصراع (۹۷۸) و در عمارات زیادتی یا کمی یک یا دو جایز است نه در وفیّات ۞
(۲) در

بعبادت حقیقي اشتغال میفرمایند - ازانجمله بشکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجّه دارد - و بجهت عید کردن او اردیها ترتیب یافت - و روش چنان بود که (چون خبر افتادن چیته در اردي میرسید) در ساعت بر گاگون باد سرعت سوار شده بآن سر منزل شوق میرسیدند - و بآئین مناسب چیته را ازان مغاک برآورده بماهران این فن می‌سپردند - دربنولا ببساط نشاط خبر رسانیدند که اردیئے (که در حدود گوالیار است) چیتهٔ زبردست دران افتاده - روز اورمزد غرّهٔ آذر ماه الهي موافق روز یکشنبه چهارم جمادی‌الاخری برسمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجّه باز نکشیدند - و بر سر چاه اردي رفته خود بنفس نفیس آن چیته را بسته بیرون آوردند و هم دربنولا خبر رسید که در حرم‌سرای مقدّس دخترے والا گوهر خجسته اختر روز دیباذر هشتم آذر ماه الهي موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کیهان بفرهت سرای ظهور آمد نام آن خجسته ورود را خانم نهاده مسرّتها و شادیها فرمودند - اُمّید که آثار سعادت او روز افزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد - و بعد از چند روز (که انبساط شکار فرموده نشاط‌پیرای خواصّ و عوام شدند) رایت معاودت بمستقرّ سلطنت افراشتند - چون موکب مقدّس بحوالی دارالخلافهٔ آگره رسید بعرض اقدس رسانیدند - که دیو سلطان پسر دربار خان (که چون دیو و دد بخونریزي و فتنه انگیزي انگشت نما بود - و همواره مورد شرارت و فساد گشته بنصیحت و تادیب صلاح‌پذیر نمي‌شد) در حدود قبر پدر خود (که ممرّ رایات عالي بود) مسلّح و مکمّل در کمین نشسته اندیشهٔ تباه در سر دارد - بموجب حکم جهان‌مطاع[۲] در همان‌نواحي گرفتار ساخته بچنگال پنوار سپردند - و در محبس بعدم‌خانه شتافت - و عالمیان از شرّ[۳] او نجات یافتند و بساعت مسعود دارالخلافهٔ آگره مورد نزول مقدّس گشت - و اورنگ آرای جهان صورت و معني بداد و دهش اشتغال[۴] نموده در لوازم جهانباني و آداب جهانداري اهتمام فرمودند *

توجه فرمودن حضرت شاهنشاهي پیاده از دارالخلافه باجمیر - و کامیاب شدن آن شهسوار عرصهٔ اقبال بمطلب صوري و معنوي

چون شعار اقدس پادشاهي استمداد همّت از بزرگان است دران هنگام (که جویای فرزند ارجمند بودند) معامله با ایزد خود رفته بود که (چون این امنیّت بحصول انجامد) از ابواب شکر عملي (که بنفس مقدّس متعلّق شود) آن بوده باشد که از دارالخلافهٔ آگره پیاده بزیارت روضهٔ

---

(۲) در [چند نسخه] گیتي مطاع - و نسخهٔ [ز] بموجب حکم مطاع (۳) نسخهٔ [د ه] از شرارت او

(۴) در [بعضے نسخه] مشغول بوده *

مقبرهٔ خواجه معین‌الدّین چشتي (که از مقرّبان درگاه الٰهي اند) رفته لوازم طاعت ایزدي بتقدیم رسانند - و مقرّر شود در رجب (که ماه عُرس گرامي ایشان است) این نیّت از مکامن قوّت بفعل آید - و (چون آنچنان گوهرشب‌تاب درج خلافت بساحل اُمید آمد) ایلغاری در از شرائط حق‌گذاري و وفا بعهد از لوازم سپاسداري شناخته در روز ... از همین ماه الٰهي موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان از دارالخلافهٔ آگره بداعیهٔ قدم در وادي مرحله پیمائي و بیابان نوردي نهادند - و بادیهٔ شوق را روزے ده دوازده کروه کم و زیاده قطع میفرمودند •

تفصیل منازل وسیّرهٔ شاهنشاهي این تصدیق و ترقیم بود - از دارالخلافهٔ آگره (که کوچ رایات اقبال شد) در ساعت موضع مقدشاهر نزول اجلال فرمودند - و ازانجا به فتحپور که در منزل اتفاق - و ازانجا از خانوه گذشته نزدیک بجرونه مضرب خیام اقبال گشت - و ازانجا بمنزل کروهه نزول رایات دولت شد - و ازانجا بقصبهٔ بسّاور ورود موکب جلال روی نمود - و ازانجا بمنزل توده فرود آمدند - و ازانجا موضع کلاوني محلّ اردوی معلّی گشت - و ازانجا به بهاردني اتّفاق نزول افتاد - و ازانجا بدیسه آمدند - و ازانجا از هنس‌محل گذشته نزدیک بپول‌محل مهبط رایات اجلال شد - و ازانجا سانگانیر مورد خیام ظفر ارتسام شده نزدیک نیوته نزول دولت شد - و ازانجا بموضع جپاگ نزدیک معزّآباد عساکر فیروزي مآثر آسایش گزید - و ازانجا ساکهون مخیّم سرادقات اقبال شد - و ازانجا بموضع کچبیل ورود موکب اقبال گشت - و ازانجا ببقعهٔ قدسیّهٔ خواجه (که در اجمیر واقع است) توجّه فرموده هم از کوه راه بمرقد مقدّر رسیدند و هم جبین اخلاص بران سرزمین آسمانی‌رفعت رسانیده استمداد همّت فرمودند - و روزے چند دران مقام کرامت شرائف اوقات را بعبادات و مبرّات معمور داشته بفیض تیقّظ و انتباه مقترن بودند - و زمرهٔ عاکفان زوایاي مرقد اطهر را بصلات و ادرارات بهره‌مند میگردانیدند - و [چون همواره در اوقات تقسیم نذورات (که مبلغ وافر بود) جمعے (که دعوی فرزندی خواجه داشتند و عهدهٔ تولیت بایشان مفوّض بود - و ریاست این طایفه شیخ حسین داشت) تمام زرهای نذر را متصرّف میگشتند] میان او و مجاوران آن رفیع مقام مناقشه و نزاع بهم رسید - و منجر بآن شد که مشائخ مزار را (که متصدّی تولیت روضه و اوقاف بودند) در دعوی فرزندي تکذیب کردند - و این گفت و شنید مدّتے در میان بود - و آنحضرت خاطر اشرف را بر تحقیق حق

---

(۲) در [چندنسخه] نزدیک به بجونه (۳) در [بعضی‌نسخه] کردهه - و در [بعضی] گدهه (۴) نسخهٔ [چ] پساور - و نسخهٔ [ی] بشاور (۵) نسخهٔ [ا ب ی] کلاوني (۶) نسخهٔ [ه] ازانجا کهاردني (۷) در [چندنسخه] بیکانیر (۸) در [چند نسخه] کچیل - و در [بعضی] کچل (۹) نسخهٔ [د] سالکان •

و استکشاف احوال نفس‌الامر کماشته ثقات و عدول را بران داشتند که از قرار واقع تحقیق نموده بعرض اشرف رسانند - بعد از پیرویٔ بسیار ظاهر شد که دعویٔ فرزندي اصلے نداشت - بنابران تولیت آن محلّ مقدّس بشیخ محمّد بخاري (که از اکابر سادات هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز بود) تفویض فرمودند - و در تنسیق مفاظم بقعهٔ متبرّکه و ترییج مآثر مراعات آینده و روفته اهتمام تمام فرموده عمارات عالي بنا از مسجد و خانقاه دران حواشي طرح انداخته اساس عبادت نهادند - و بالجمله بعد از فراغ خاطر از مستودعات نذور قدم عزیمت در مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف مراقد اولیای دهلي رایت نهضت افراختند - و عنان توجّه بصوب آن دارالملک معطوف گردانیدند - و در اسفندارمذ ماه الٰهي موافق رمضان این سال ظاهر دهلي مخیّم سرادقات اردوي عالي گردید - و چند روز دران خطّهٔ دلگشا بزیارت اولیا و داد و دهش شغل فرموده مسرّت پیرای خاطر خویش و بیگانه شدند *

آغاز سال پانزدهم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال خرداد از دور دوم

درین هنگام فیض‌ارتسام (که موکب مقدّس شاهنشاهي درعرصهٔ دهلي استفاضهٔ انوار عیدي و استفارهٔ فیوض سماوي مینمود) بهار جان‌پرور در رسید - و نوروز فیض‌گستر پرده از چهره بر انداخت - اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک در دمید - قرّت نامیه نو رسیدگان عالم نباتات را ببالش درآورد - باد صبحگاهي چون دم روشن‌ضمیران هدایت‌اثر بگره گشائی دلها جنبید - ابر بهاري چون سینهٔ دریا دلان والا گوهر بترشّح فیض علوي غبار ساحت جانها فرو نشاند * شعر *

کدام گل بشکفت و چه مرغ ناله کشید * که جان بچشم (۲) دوید و نظر بگوش آمد

اسیر نشأهٔ مرغم که در نظارهٔ گل * دمے ز هوش برفت و دمے بهوش آمد

معاشران چمن را چه جای پیغام است * که با هزار زبان وقت در خروش آمد

و بانوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت و بیست و سه دقیقه از روز شنبه سیوم شوّال (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفتم سلطان جهان‌آرای خاور ظلّ تحویل بر برج حمل انداخت - و سال پانزدهم الٰهي از مبدای جلوس شاهنشاهي (که سال خرداد است از دور دوم) آغاز شد - و اقبال را روز بازار دیگر بتازگي نمودار گشت - و درین عنفوان بهار بجهت تقدیم حق‌گذاري و ادای سپاسداري بتفرّج و نظارهٔ منازل و مبانیئے (که در سوالف ازمنه اساس نهادهٔ فرمانروایان خیر اندیش

---

(۲) نسخهٔ [ج ه ی] بچشم *

است) توجّه فرموده عبرت‌پذیر گشتند - و بر خاک‌نشینان آن اطلال زر فشانی کردند - و ازانجا بزیارت مرقد معطّر حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی (که قبلهگاه ارواح و اشباح پاکان است) عنان توجّه تافته استفاضهٔ انوار ملک و ملکوت نمودند - و از همان منظر قدسی عزیمت دارالخلافهٔ آگره نموده از دریای جون عبور دولت فرمودند - و ساحت قربات و قصبات آنروی آب جولانگاه موکب معلّی شد - و چندین مرتبه دران راه نشاط پیرای در مهتاب شکار آهو فرمودند - و بهزاران شوق و انبساط قطع منازل میشد - تا آنکه روز بار بیست و دوم اردی‌بهشت ماه الهی موافق روز سه‌شنبه بیست و ششم ذیقعده دارالخلافهٔ آگره مورد سریر اقبال گشت - و اهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گستردند - و در مفتتح این سال فرخنده‌آثار شجاعت خان (که از اعاظم امرا بشرائف قرب اختصاص داشت) رسائل دولت انگیخته داعیهٔ ضیافت شاهنشاهی نمود و بایں‌طریق طلبگار آئین بزرگی شده پایهٔ اعتبار خود افزود - و چون امنیّت او بمسامع اجلال رسید (ازانجا که بنده‌نوازی و کام‌بخشی سجیّهٔ علیّهٔ شاهنشاهی ست) قبول مسئول فرموده در زمان مسعود منزل اورا مطرح انوار اقبال ساختند - و از سجدات اخلاص بتقدیم رسانیده در آداب انجمن‌آرائی نهایت اهتمام نمود - و از فرط عقیدت و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب داد - و آنحضرت یک شب و یک روز دران مجلس بهار آئین بعیش و عشرت صوری و معنوی کام ستان بودند و به بخشش و نوازش پرداختند *

ولادت سعادت‌افزای واسطهٔ عقد دولت و رابطهٔ سلک اقبال شاهزاده شاه مراد

ازانجا (که آبای علوی و امّهات سفلی درکامروائی حضرت شاهنشاهی اند) در هر بهاری کلهٔ تازه از چمن اقبال می‌شکفد - و در هر دوری اختری سعادت‌گستر از افق خلافت طلوع میکند چون شهنشاه مفضل (که ابوالآبای دولت و اقبال است) خواهش فرزندان رفعت‌پیوند داشت ایزد بیچون دراین عطیّهٔ را گشوده رافت خاص بظهور آوردن گرفت - و تواتر و توالی این نعمت روز افزون (که اعظم عطیّات آسمانی‌ست) بهجت پیرای باطن اقدس شد - و تازه بتازه اعتضادے قوی و استظهارے عالی (که معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود) ازمنظر قدس ارتفاع فرمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] عشرت (۳) نسخهٔ [ه] مطهر (۴) نسخهٔ [ب ه] امرا بود و بشرائف قرب (۵) نسخهٔ [ی] سلطان شاه مراد *

و بر چهار رکن عالم و شش جهت کون اشعّهٔ این معنی تافت که ایزد بیچون شاهنشاه ممالک بختیاری را بجمیع سعادات و صنوف عطیّات شرف اختصاص بخشید که هیچ فردی از افراد اکمل[۲] سلاطین را در خواصّ اطوار و اوضاع از غور[۳] در حقائق دنیا و دین و مراتب حق پرستی و خداشناسی رتبهٔ مشارکت و حدّ مشابهت نیست - ازانجمله درین سال خجسته بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بیست و هفتم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه سیوم محرّم (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بیست و نهم خرداد ماه سال (۴۹۲) چهارصد و نود و دو جلالی ملکی[۴] مصادف هفدهم آبان ماه سال (۹۳۹) نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی مرابط هشتم حزیران سال (۱۸۸۱) یکهزار و هشتصد و هشتاد و یک رومی بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور دانایان هند فرزندی فرخنده اختر نور گستر (که انوار بخت بلندی از لوحهٔ پیشانی او هویدا بود) در منازل اقبال ورود جوار کرامی ولایت انتباه شیخ سلیم در فتحپور شرف ولادت یافت - و گلی تازه از بهارستان خلافت شکفت - و در ساعت سعادت پرتو نام نامی آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد بر صحیفهٔ دولت مثبت شد - و بشادمانی طلوع این کوکب اقبال جشنهای عالی (که در آئینهٔ خیال روزگار صورتش انطباع نیابد) ترتیب یافت - و به نشاط عالم علای عام در دادند - و بنقد مراد دامن ایّام گرانبار ساختند ❊ ❊ شعر ❊

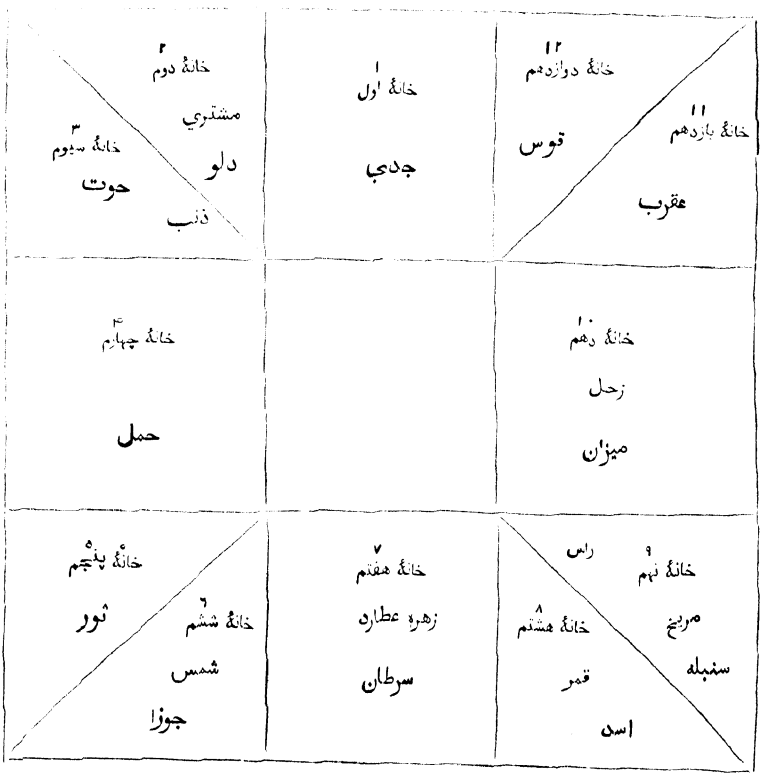
ازین عشرت که دوران را ز سر شد ❊ طرب را روز بازارے دگر شد
بهار آمد بعشرت پای کوبان ❊ ز باد صبحگاهی جای روبان
بیفزود آسمان را سور بر سور ❊ جهان زد سکّهٔ نور علی نور
صبا بهر مبارکباد بر خاست ❊ که از جیب سمن شمشاد برخاست
بهار شادمانی آبرو یافت ❊ که آب از چشمهٔ سار آرزو یافت
امل از هفت دریا آب میخورد ❊ که قفل گنج گوهر تاب میخورد
زعطرافشان که هوش از دست میشد ❊ طرب میجست وعشرت مست میشد

سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش گفته مورد صلات گشتند - و زانجمله سعادت ارقام طلوع این اختر اقبال برسم یونانی و هندی رقم پذیر میگردد ❊

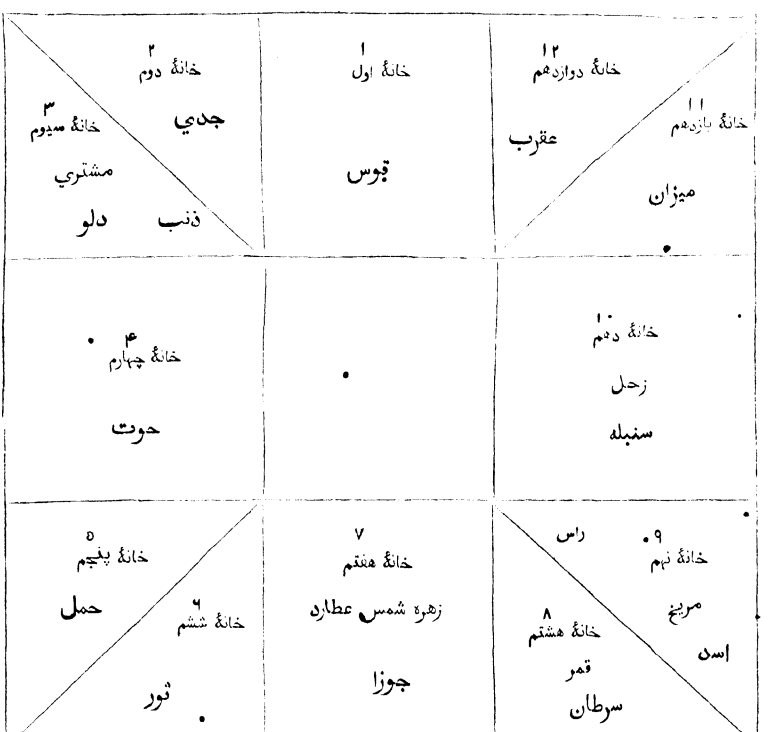
---

(۲) در [اکثر نسخه] کمل (۳) نسخهٔ [چ د] از غرر در حقائق - و در [چند نسخه] از غرر و در حقائق
(۴) در [بعضی نسخه] نیست ❊

زایچهٔ طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان



زایچهٔ[۲] دیگر بطرز دیگر



(۲) نسخهٔ [ه] زایچهٔ طالع بطور اهل هند .

و بجهت تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمّات ممالک شرقیّه درین ایّام مقیم‌خان خدایان از جونپور بطریق ایلغار دولت آستان‌بوس دریافت - و بلوازم عبودیت پرداخت *

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر

و دیگر سوانح اقبال‌مآثر

[چون در اواخر ایّام بهار (که هنوز رواسخ ریاحین در گریبان روزگار پیچیده بود - و نسائم بساتین از دامان سپهر آویخته) گلبن نو از سراستان سلطنت شگفت - و سرو گلی تازه از بهارستان خلافت بردمید] بجهت اتمام مراسم شکرگذاری این عطیّهٔ عظمی زیارت روضهٔ مقدّسهٔ خواجه معین‌الدّین (قدّس سرّه) مصمّم ضمیر مقدّس شاهنشاهی شد - و روز اول دهم مهر ماه الهی موافق شنبه بیست و دوم ربیع‌الثّانی بعزم زیارت این کرامت نهضت موکب معلّی روی نمود و موضع مندهاکر مخیّم اقبال شد - و مقیم خان خانخانان برای انتظام مهمّات دیار شرقی رخصت یافت - و خدیو معلّی ازان منزل تا اجمیر کامیاب بدائع نشاط خصوصا عشرت پیرای شکار بوده منزل بمنزل بوادی و مراحل بقدم شوق طی میفرمودند - چون عرصهٔ اجمیر بظلّ چتر اقبال شاهنشاهی نور پذیر شد روزے چند آداب زیارت بتقدیم رسانیده معتکفان آن حواشی و مقتبسان آن دیار را بجلال ادرار و انعام توانگر ساختند - و صلای افضال چنان عام شد که هیچ فردے ازین سماط احسان محروم نماند *

و در همین ایّام سعادت انتظام حکم رفعت اساس بانجاز و احداث حصار شهر اجمیر از مکمن الهام شرف ارتفاع یافت - بنّایان کاردان و معماران دانشور طرح عالی کشیده بنظر سپهر معهود درآوردند - و در ساعت مسعود (که ثبات کار را شایسته باشد) آن عمارت والا را از سنگ و چونه بنیاد نهادند - و تمام منازل و مساکن خواصّ و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده مورد آفرین شاهنشاهی گشتند - و بجانب شرقی شهر دولتخانهای فلک‌اساس ابداع یافت - و بفرّخی و فیروزی در عرض سه سال جمیع عمارات قلعه و منازل شاهنشاهی صورت اتمام یافت - و در سال آینده (که درین شهر نزول اجلال فرمودند) آن منازل رفعت پیوند بورود مقدّس شاهنشاهی مطارح انوار قدسی شد - و همچنین بموجب حکم معلّی جمیع اعیان دولت و ارکان خلافت و سایر ملتزمان رکاب نصرت اعتصام بقدر اندازه و دستگاه منازل و بساتین ساختند - و از میامن قدوم اشرف در فرصتی قلیل چنان شهرے عظیم صورت نمود پیدا کرد

که در آئینهٔ خیال مهندسان جادو کار تمثال آن صورت نتواند بست - و حضرت شاهنشاهي بعد از طرح[۲] اساس این عمارت شکرف بجهت مصلحت ملک و نیّت معدلت و دریافت حقائق احوال و مالش ستمکاران و غمخواری مظلومان[۳] و برآوردن مستعدّان و معموری عالم (که خلاصهٔ عبادات نشأهٔ تعلّق است) سیر و شکار را بپردهٔ این کار ساخته روز رام بیست و یکم آبان ماه الهي موافق جمعه چهارم جمادی الاخری بدولت و اقبال نهضت والا فرموده متوجّه صوب ناگور گشتند - و روز اردي بهشت سیوم آذر ماه الهي موافق چهار شنبه شانزدهم جمادی الاخری عرصهٔ[۴] شهر ناگور را مخیّم اجلال ساختند - و خان‌کلان حاکم آن ناحیت مقدم شاهنشاهي را سرمایهٔ سعادت دانسته لوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت - و آنحضرت نوازش فرموده منزل او را بورود مقدّس سربلندي دادند - و گنجینهٔ مباهات دایمي در دامن آرزوی او نهادند *

و در همان روز نظر دریاگشای حضرت شاهنشاهي بر کولاے افتاد - بعضے از اعیان شهر (که بدولت استقبال برآمده بودند) وقت یافته بموقف عرض رسانیدند که معموری این شهر بسه کولاب بازبسته است - یکے کیدانی نام دارد - و دیگرے شمس تلاو - و این بکوکر تلاو مشهور است و چون بمرور ایّام اکثرے بخاک انباشته شد در هنگام کمی آب بسیارے از اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف میروند - بنابر عموم شفقت حکم مقدّس بر حفر کوکر تلاو (که در اصل فسحت تمام داشت) شرف نفاذ یافت - بخشیان سعادت‌اساس باتّفاق کاردانان دولت پیوند مساحت[۵] آن نموده بأمرهمراه سایر ملازمان درگاه قسمت نمودند - و دانشوران جدّ آور باهتمام این‌کار تعین شدند و بدرهٔ توجّه خاطر دریا مقاطر آن چشمهٔ سراب دریائے[۶] شد که اردوی عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را شکر تلاو نام نهادند - و وجه تسمیهٔ اوّل آنست که کوکر بزبان هندي سگ است و این حوض را باو نسبت کنند - و سرگذشت او چنین گویند که سوداگرے از تنگئ معیشت آن سگ را (که پیکر هوش بود) پیش یکے از دولتمندان گرو گذاشته قدم بغربت نهاد تا بتکاپوی همّت اسباب بهروزي آماده و ابواب روزي گشاده گردد - فرصتے دراز بران گذشت - روزے آن سگ از مردمي که داشت برسر راه رفت - و از اتّفاقات حسنه آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته بدان سرزمین رسیده بود - آن سگ آگاهي یافته لابه‌کنان در قدم صاحب خود آمد - و از غایت شوق جان‌فشاني نمود - و بحقیقت وفا مشهور آفاق گشت - و آن سوداگر از حقیقت‌مندي دران زمین حوضے اساس نهاده بآن منسوب گردانید *

---

(۲) در [اکثر نسخه] طرح و اساس (۳) نسخهٔ [ه] مغلوبان (۴) نسخهٔ [ج ه] عرصهٔ ناگور را (۵) نسخهٔ [ا] ساحت آن پیموده (۶) در [چند نسخه] دریاچهٔ شد *

چون موکب معلّی شاهنشاهی نظام بخش و معدلت آرای این نواحی گشت بزرگان و زمیندارانِ این حدود بفرقِ ادب شتافته بسجدهٔ درگاهِ مقدّس سربلندی یافتند - ازانجمله چندرسین پسرِ مالدیو (که از اعاظمِ زمینداران هندوستان است) باین‌دولتِ والا رسیده موردِ الطافِ خسروانی گشت - و رای کلیان‌مل رای بیکانیر با پسرِ خود رای رایسنگ نیز از سعادتمندی که داشت ادراکِ این عطیّهٔ کُبری نمود - و در ظلالِ عاطفتِ شاهنشاهی آسودگی و بزرگی یافت - و از بختوری بوسیلهٔ بار یافتهای سخن معروض داشت که نظر بر عمومِ عاطفتِ شاهنشاهی و عقیدتمندیِ خویش آرزو آنست که صبیّهٔ برادرِ من کنهان داخلِ پرستارانِ عصمت‌سرای پادشاهی گردد - خدیوِ سلطنت برای انبساطِ خاطرِ او و اطمینانِ گروهِ انبوهِ ملتمسِ او بمحلِّ قبول پیوستند - و آن هودج‌نشینِ عفّت را بآئینِ بزرگان بسرادقاتِ عصمت درآوردند ٭

و از سوانحِ مسرّت افزا آنکه بار بهادر بتارکِ اقبال شتافته زمین‌بوسِ عبودیت بتقدیم رسانید - و بتوجّهاتِ شاهنشاهی از گردآلودیِ ادبار برآمده پرتوِ سعادت یافت - بلکه او را ولادتِ تازه روی‌نمود - آزان باز که از مالوه برآمد (چون روی از اقبال برتافته بود) آبروی او ریخته آمد و عمرے در بدر شد - اوّل پیشِ بهرجی[۲] زمیندارِ بکلانه رفت - و ازانجا پیشِ چنگیزخان شد بعد ازان بشیر خان فولادی توسّل جست - و از پیشِ او بنظام الملکِ دکنی روی امّید آورد و از همه‌جا خسران‌زده برانا پناه برد - و (چون سرگردانی و خاکساریِ این‌خمار آلودِ بادهٔ دنیا بمسامعِ شاهنشاهی رسید) عاطفتِ ذاتی بران داشت که یکے از ملتزمانِ عتبهٔ حضور را فرستاده او را طلب فرمایند - بنابران حسن خان خزانچی باین‌خدمت مامور شد - و بنویدِ عواطفِ پادشاهی امّیدوار ساخته بدرگاهِ مقدّس آورد - و محفوفِ انواعِ مراحمِ خسروانی گشت ٭

و از سوانحِ آنکه یکے از بار یافتهای محفلِ مقدّس بموقفِ عرضِ همایون رسانید که راول هرِرای بزرگِ جیسلمیر[۳] غایبانه نطاقِ ارادت برمیانِ جان بسته خواهشِ آن دارد که دخترِ او (که پرده نشینِ عفّت است) در سلکِ خدمت گزینانِ مشکوی اقبال سربلندی یابد - و (چون خود بواسطهٔ موانعِ سعادتِ حضور را احراز نمی‌تواند نمود) خاطرِ عقیدت پیوندِ او آن میخواهد که یکے از منظورانِ بارگاهِ معلّی رخصت یابد - تا بآن دیار رسیده او را بنویدِ توجّه و التفات کامروای دولت گرداند - و آن خلوت‌گزینِ عصمت را بآئینِ بزرگی بدولت سرای تقدیس آورد - فرهنگ افزای اورنگ نشین را (ازانجا که کامروائیِ حاجتمندان و گره گشائیِ بسته‌کاران خوی و عادت است) این ملتمس بدرجهٔ قبول رسید - و راجه بهگونت داس (که از ثابت قدمانِ بزمِ عقیدت بمزید

---

(۲) نسخهٔ [و] بهرجو (۳) در [چند نسخه] جلمیر ٭

عاطفتِ خسرواني اختصاص داشت) باين خدمت رخصت يافت - و در هنگامِ مراجعت ازين جانب راجه اين كار را بانجام رسانده نامه‌سای عتبهٔ دولت گشت - و آن قدسيّهٔ نيك‌اختر در حرم‌سرای عزّت(۲) افتخارِ دايمي پذيرفت - و چون خاطرِ جهان‌آرای خديوِ معدلت(۳) ازين حدود فراهم آمد از فرطِ ايزد شناسي و اخفای جمالِ جهان آرای خويش عزيمتِ زيارتِ روضهٔ فيض بخشِ شيخ فريد شكرگنج (كه در پتّنِ پنجاب است) مصمّم شد - صادق خان و بيگ نورين(۴) خان و جمعي كثير از ملازمانِ درگاه را رخصتِ بودنِ اين حدود نموده بآن صوب نهضت فرمودند *

ذكرِ(۵) مجملي از احوال حضرت شيخ فريد شكرگنج قدس سره

شيخ از مرتاضانِ روزگار و از ممتازانِ سرشكنِ نفسِ امّاره بود - گويند از اولادِ فرّخ شاه كابلي ست كه اورا شاه كابل گفتندے - در زمانِ خانِ بزرگ و قاآنِ والا چنگيز خان يكے از اجدادِ ايشان قاضي شعيب نام بلاهور آمد - و در قصبهٔ قصور اقامت كرد - و سلطان ملّين(۶) مقدمِ ايشان را گرامي داشته احترام نمود - شيخ بمُلتان شتافته بعلومِ متعارفهٔ ديارِ هند اشتغال داشت - خواجه قطب‌الدّين اوشي خليفهٔ خواجه معين الدّين را (كه از كتابت بمكتوب و از نقش بنقّاش روی آورده بود) گذر برو افتاد - و نصائحِ ارجمند در نكوهشِ علومِ رسمي و نيايشِ معارفِ حقيقي فرموده رو براه ساختند - شعلهٔ طالب افروخته و زبانهٔ شوق افراخته گشت - دست از همه باز داشته دل در ملازمتِ خواجه بست - از ميامنِ اخلاص و دوامِ خدمت مظهرِ شرائفِ كرامات و موردِ خوارقِ عادات شد - و خديوِ خداشناسان (بظاهر نشاطِ شكار در سر - و ببواطن شوقِ خداشناسي در دل) متوجّهِ مقصد شدند *

در اثنای راه درحدودِ تلوندی رای علاؤ الدّين نزديكِ دريای ستلج (كه آنرا دران سر زمين هرهاري نامند) سانحهٔ عبرت بخش روی داد - و مجملي ازان قصّه(۷) آنست كه قراولان خبرِ گلّهٔ گورخر آوردند - شهريارِ شير شكار با سه‌چهارے از شكاريانِ خاص متوجّهِ صيد افكني شدند - چون آن صحرا نزديك رسيد پياده شده توجّه فرمودند - و بے‌خطا در اوّل بار يك گورخر را زدند - از صدمهٔ ميتِ بندوق آن گلّه رميده بدور دست شتافت - آن جهان‌پهلوانِ الٰهي بندوق در دست پياده با همان سه‌چهار قراول در صحرای نفسيده ريگين گرمِ رفتن شدند - و باقدامِ همّت در اندك فرصتے آن افروخته ريگستان را طي فرموده خود را بآن گلّه رسانيدند - و يك‌يك را به بندوق از هم ميگذرانيدند

---

(۲) در [چند نسخه] عشرت (۳) نسخهٔ [ب] دولت (۴) نسخهٔ [ای] نوري (۵) در نسخهٔ [ج د ه ی] اين عنوان نيست (۶) در [بعضي نسخه] ملتين (۷) نسخهٔ [ه] قضيه *

و در پی آن می‌شتافتند - چنانچه سیزده گورخر را آنروز شکار فرمودند - در هر مرتبه (که یک شکار میشد) دیگران دورتر میشدند - درین هنگام عطش بر مزاج مقدّس غالب آمد - از آب نشان پدید نبود - چون پیاده عزیمت نخچیر افکنی داشتند نزدیکان شکار حضرت را قریب خیال کرده از ملاحظهٔ صیدگاه قدم از جایگاه خود بر نداشته‌بودند - و خدیو جهان چندین کروه راه آمده بار یافتهای حضور هرچند تکاپو می‌نمودند نه از آبداران خاصهٔ شاهنشاهی خبر می‌یافتند - و نه از آب نشان - غریب حالتی پدید آمد - و ضعف تشنگی بجائی رسید که ذات مقدّس را یارای گفتار نماند - و در چنین هنگام (که زهرهٔ مخلصان آب میشد) راه نمایان بارگاه تقدّس آبداران خاصه را در بیابان بی‌سر و بن رهنمونی کردند - و سپاس ایزدی بتقدیم رسید - و دل مخلصان بنشاط آمد - و همانا که پیغام الٰهی بزبان حال خاطر نشان خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب ذات مقدّس گشته پاسبانی خویش بهتر ازین نمایند که آن در معنی نگاهبانی عموم خلائق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت عطایای الٰهی ست • شعر •

نخستین فطرت پسین شمار • توئی خویشتن را ببازی مدار

و از سوانح آنکه قبول خان را جلال زمیندار بهنبهر (۲) از روی بدطینتی از هم گذرانید - او بفروغ شمشیر متمرّدان آن ناحیت را ایل ساخته بود - و این زمیندار از حیله‌اندوزی که داشت خود را درلتخواه وا نمود - و آن تُرک ساده لوح (بی آنکه نگاهی ژرف در معاملهٔ او نماید - و تفرّس دور از خطوط پیشانی او کند) بمجرّد حرفهای زراندود بیگانهای آشنا رو از راه رفته‌اند و بصلاح‌دید آن زمیندار سپاهیان او بجاهای دور رفتند (۳) - و یادگار حسین پسر او بحدود نوشهره رفت - هرچند دور بینان راست بین گفتند (که همه مردم را از خود جدا نباید کرد) چون امرے مقدّر بود سودمند نیامد - پسر او را از راه گریزت از نوشهره به تنگنائی برد - و مخالفان سر تنگی گرفته بسیارے از مردم را عرضهٔ تلف گردانیدند - و یادگار حسین زخمی در حساب مردها افتاد - زمیندارے مهربانی کرده او را در حمایت خود پرورش داد - و همان زمان (که آن مردم دربی بایّه گرفتار شدند) جلال مذکور بر سر قبول خان آمد - و او (از شجاعتی که داشت - و تدبیرے که نبود) کثرت غنیم و قلّت خویش را منظور نداشته روز رام بیست و یکم بهمن ماه الٰهی موافق چهار شنبه پنجم رمضان از جای خود برآمد - و مردانه فروشد - و چون این معنی بموقف عرض مقدّس رسید بخان جهان منشور والا عزّ اصدار یافت که همّت در استیصال آن بد نهادان گماشته فوجے از بهادران کاردان نبرد درست تعین نماید - بموجب حکم معلّی پیکار گزینان چابکدست بآن ناحیت شتافته

---

(۲) در [چند نسخه] نبهر (۳) در [اکثر نسخه] شتافتند •

در خرابیِ آن تمرّد نهادانِ نخوتمند کوشش نمودند - و آن گل‌زمین را از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند *

آغاز سال شازدهم الٰهي از جلوس اقدس شاهنشاهي يعني سال تير از دور دوم

درین خجسته وقت اقبال‌پیرای موکب بهار در رسید - و نوید بالش بطبایع و امزجه در داد فیوضِ علوي بارواح و اشباح تازه بتازه روی آورد - مزاجِ زمانه شکفتگي گرفت - طبیعتِ روزگار باعتدال گرائید - سحاب[۲] افضال چون دیدهٔ مشتاقان بباریدن درآمد - ینابیع احسان چون دلِ عارفان جوشیدن گرفت - سبزه بساطِ ضمیراني گسترد - چمن با طیلسانِ ریحاني جلوه نمود - غنچهای زمرّدین رنگ گلهای بسّدین‌فام بیرون دادند * * شعر *

ابر با برقِ جهانتاب رسید * سبزه را تا بکمر آب رسید
سرو با رایتِ کاؤس نمود * لاله با افسرِ داراب رسید
گل بداغ آتش‌گوگرد افروخت * آب لغزیده چوسیماب رسید

و بعد سپري شدنِ هشت ساعت و دوازده دقیقه از روزِ یکشنبه چهاردهم شوّال (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشتم عطیّهٔ بخشِ کون و مکان نور افزای زمین و زمان پرتوِ سحابات ببرجِ حمل انداخته جهان را چون باطنِ عشرت‌گزین شاهنشاهي طراوت بخشید - و جوّ[۳] فلک چون اخلاقِ طیّبهٔ گیتي خدیو عطر آگین گشت - و آغازِ سالِ شازدهمِ الٰهي از جلوسِ ابدپیوند (یعني سالِ تیر از دورِ دوم) شد - و در اوائلِ این سالِ بهجت افزا ظاهرِ پُرِ مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گشت - و خدیوِ خدا پرست بآئینِ بزرگان بروضهٔ قدسیّهٔ شیخ‌فرید وردِ سعادت فرمودهٔ استمدادِ همّت نمودند - و بمنسوبانِ آن مبارزِ نفسِ امّاره و ساکنانِ آن حواشی فنونِ افضال و احسان بتقدیم آمد - و چندروز برای افاضتِ صوري و معنوي و استفاضاتِ ظاهري و باطني در ساحتِ این قصبهٔ فیض‌بخش معدلت آرای بودند - و از امورے (که درینولا موجبِ انبساطِ خاطرِ مقدّس شد) دیدنِ شکارِ ماهي ست که ماهي‌گیرانِ آنحدود از تیز دستي بآب فرو شدے - و بدست و دامن[۴] گرفتے - و از آهن سیخچها ترتیب داده بودند که آنرا بےخطا بماهي زدے - و از آب برآوردے *

و ازسوانحِ رخصت گرفتنِ محبّ‌علي‌خان میر خلیفه بتسخیرِ تتّه است بسعيِ ناهید بیگم و شرحِ این برسمِ اختصار[۵] آنست که پیشتر ازین عفّت قباب ناهید بیگم (که در حبالهٔ عقدِ

(۲) در[چندنسخه] سحائب (۳) نسخهٔ [بد] جوف (۴) در[چندنسخه] دهن (۵) نسخهٔ [ي] اجمال *

محبّ‌علي‌خان بود) رخصت گرفته بديدن والدهٔ خود حاجي بيگم شتافت - پيشتر از وصول او ميرزا عيسى رخت هستي بر بسته بود - و محمّد باقي بجاى او انتظام ده آن ديار بود - از غفلت فطري (كه قدر نشناسي از نتائج اوست) قدوم بيگم را مغتنم نداشت - بلكه حاجي بيگم سلوك ناملائم كرد - بيگم آزرده شد - و بد گوهران آن ديار (كه عمدهٔ آنها خان بابا و مسكين ترخان باشند) بتّفاق بيگم در مقام گرفتن محمّد باقي شدند - او ازين آگاهي يافته در استيصال اين طايفه كوشيد خان بابا و حاجي بيگم بدست افتادند - خان بابا را بگو نيستي فرستاد - و حاجي بيگم محبوس شد تا در گذشت - و ناهيد بيگم بدلاوري و تدبير ازانجا برآمده ببكّر شتافت - و سلطان محمود بكري سخنان يكجهتي درميان آورد - و گفت اگر محبّ‌علي خان و مجاهد خان پسر او با اندك‌كس باين‌حدود آيند من همراه ميشوم - و تّله مسخّر اولياى دولت ميشود - بيگم سخنان مدارائي دفع‌الوقت را راست انگاشته بدركاه والا آمد - و التماس رخصت اين نام بردها نمود - چون الحاح بسيار كرد رخصت يافته متوجّهٔ تّله شدند *

ناهيد بيگم دختر قاسم خان كركه است كه از درستيء اخلاص فداى حضرت گيتي ستاني فردوس‌مكاني شد - همانا كه در محاربهٔ عبيد(۵)الله خان (كه دران زمان ظهور مطالب در جلوه‌گاه باقي بود - و بظاهر براى امرے بزرگ آينده) زمان مساعدت ننمود - حضرت فردوس‌مكاني بدست غنيم مي‌درآيند - اين مردانهٔ حقيقت‌مند پيش‌آمده ميگويد كه پادشاه منم - اين نوكر مرا بچه تقريب گرفته ايد - باين نيرنگ ونا پادشاه را ازان خطرگاه جان خلاص مي‌بارد - چون ناسپاسان او را از هم گذرانيدند آنحضرت اهل و عيال او را در ظلال عاطفت در آوردند - حاجي‌بيگم (كه دختر مقيم ميرزا پسر(۶) ميرذوالنون است) بميرزا حسن پيوست - و بعد ازان بميرزا عيسى و دختر او را بعواطف بزرگانه تربيت فرمودند - و بمحبّ علي خان ميرخليفه (كه مخاصانه آداب خدمت بجاى آوردے) عقد يگانگي بستند *

القصّه چون نزديك بكر رسيدند سلطان محمود پيغام فرستاد كه حرفے بود بر زبان رفته درين كار همراهي نمي‌توانم كرد - معاودت نمايند - و اگر بجيد ند (كه به تّله روند) از راه جيسلمير متوجّه شوند - محبّ علي‌خان را حال دگرگون شد - نه روى برگشتن بود - و تّله(۷) يارائى پيش‌شدن (چون سعادت در نهاد شان بود - و اعتضاد چنين بزرگ تسلّي بخش) همّت در تسخير بكر و دل در محاربه با سلطان‌محمود بستند - و در حدود قلعهٔ ماتيله(۸) هردو لشكر بهم پيوستند - كدام دو لشكر

---

(۴) نسخهٔ [د] شد (۳) در [اكثرنسخه] جان‌بابا (۴) در [بعضى‌نسخه] بيهكر (۵) در [چندنسخه] عبدالله‌خان (۶) نسخهٔ [هى] پسر ذوالنون (۷) در [اكثرنسخه] و نه راى (۸) نسخهٔ [ب] ماتهيله *

محبّ علي‌خان و مجاهد خان زياده از دربست کس همراه نداشتند - و سلطان‌محمود تا دو هزار کس را سرانجام نموده فرستاده بود - بتائيد ايزدي (که کافل مهمّات منسوبان اين دولت ابد پيوند است) اين گروه اندک بعد از گرمي هنگامهٔ پيکار نصرت يافتند - و آن‌شکست‌يافتها رفته بقلعهٔ مذکور متحصّن شدند - و اين بهادران فيروزمند بمحاصرهٔ آن پرداختند - و درونيان از سطوت عظمت اين دولت والا امان گرفته برآمدند - و (چون آن‌قلعه به‌نيروی شجاعت بهادران اخلاص‌مند بدست آمد - و اسباب جمعيّت منتظم گشت) کمر همّت بسته متوجّه تسخير بکر شدند اقبال شاهنشاهي تفرقه در جمعيّت مخالفان انداخت - ازانجمله مبارک خان خاصه خيل سلطان محمود (که مدار معاملهٔ او بود) با هزار و پانصد سپاهي محبّ‌علي‌خان را آمده ديد - و باعث صوري آن بود که بدنژادان آن‌ديار بيگ ارغاي پسر او را بيکی از خاتونيان حرم‌سرای سلطان محمود متّهم گردانيدند - و آن ساده لوح بے تشخيص معامله در مقام استيصال خاندان او شد - او را اخلاص درست نبود - از عرض و ناموس انديشيده مفارقت جست - و محبّ علي خان بطمع مال و منال او را از هم گذرانيد - و مردم او را (که سگ مکسان آلايش بودند) تسلّي نموده بمحاصرهٔ بکر پرداخت - و بمحض انتساب اين‌دولت روز افزون آن‌قلعه مفتوح گشت - چنانچه در جای‌خود مجملے نگاشته آيد *

و چون قدرے مزاج مقدّس شاهزاده شاه مراد از منهج اعتدال انحراف داشت چند روزے دران شهر فيض‌اساس توقّف فرمودند - و چون بميامن توجّهات شاهنشاهي صحّت روی داد روز خرداد ششم اردي بهشت ماه الهي موافق دو شنبه بيستم ذي‌قعده کوس مراجعت بلند آوازه کردند - هر روز بطرزے خاص طرح شکار ميشد - و بروشي مخصوص در نقاب مسرّت آئين عبادت بجا مي‌آمد - روزے در اثنای راه قراولان خبر چيتهٔ چند آوردند - خاطر عشرت پيرای شاهنشاهي متوجّه شکار آنها شد - و هرشش چيته را آنروز بطريق شکار کهيده در دام قيد درآوردند ازانجمله مدن‌کلي بود که سرآمد چيتهای شاهنشاهي گشت - و چون رايات اقبال بحدود ديپالپور نزول اقبال فرمود خان اعظم ميرزا کوکه (که اين‌محال بجايگير او مقرّر بود) التماس قدوم عالي نمود - شهريار جهان‌آرای ملتمس آن پرورهٔ جويدار عقيدت را بموقف قبول داشته منزل او را مورد نور و مهبط سرور گردانيدند - و او بمقتضای اخلاص خويش در آرايش جشن و افزايش پيشکش تکاپوی نمود - و ازانجا (که درستئ نيّت طراز عقيدت او بود - و ميدانست که ضيافت بندهای معامله دان عبارت ازانست که اندکے از دادهٔ اورا پيش او آورند) اين بزم عشرت دلخواه

---

(۲) نسخهٔ [د] دولت ابدپيوند *

انتظام یافت - و مظفر حسین (که در سلک ملازمان میرزا بود) این مصرعه تاریخ این هنگامه
۹۷۸
شادي افزا یافت * مصرع * * میهمانان عزیزند شه و شهزاده *

و ازانجا متوجه پیش شدند - و شکارکنان و معدلت آرایان روز خرداد ششم خرداد ماه الهي موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی‌الحجه ظاهر دارالسلطنت لاهور مستقر رایات اقبال گشت - حسین قلي خان لوازم بندگي و مراسم اخلاص بتقدیم رسانید - وبموجب التماس او آنحضرت بمنازل او (که بتازگي ساخته بود) قدوم گرامي ارزاني داشتند - و سرمایهٔ افتخار جاودانی او را میسّر شد و چون مهمّات این ملک در پردهٔ هیر و شکار بآئین شایسته سرانجام یافت خاطر اشراق مآثر شاهنشاهي خواست که از راه حصار عزیمت فرمایند - تا بذریعهٔ ورود عساکر اقبال و عبور خدیو معدلت آن دیار مورد انوار امن شود - و هم درین سیر حقیقت مناط طواف روضهٔ معینیه بتقدیم رسد بنابرین داعیهٔ حق اساس اواخر خرداد ماه الهي موافق اوائل محرّم سال (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هلالي متوجه آنصوب شدند - و روز ماه دوازدهم تیرماه الهي موافق یکشنبه غرهٔ صفر حوالی حصار فیروزه مضرب خیام مقدّس گشت *

و از سوانح آنکه معدلت شاهنشاهي سیاست لشکرخان فرمود - و باوجود منصب میربخشي و میر عرضي و دیگر مناصب شهریار عدالت پژوه را محض حقّانیت ازان باز نداشت - و مجملی ازین سانحهٔ هدایت‌بخش آنست که لشکرخان را مستمرّ دنیا از منهج اعتدال بار برد - و مصدر اعمال ناخوش گشت - و از بیخردي در روز روشن مست بدرگاه عالي (که ملاذ هوشیاران هفت اقلیم است) آمده عربده ناگي بظهور آورد - چون حقیقت حال بمسامع قدسیه رسید خافان عدالت پژوه برای هدایت او و انتباه دیگران او را بدُم اسپ بسته گردانیدند - و بچندین نکوهش بزندان فرستادند - و بر شهباز خان نظر تربیت انداخته مناصب لشکرخان را بار مکرمت فرمودند و ازانجا (که مدارج تربیت شاهنشاهي ست) در اندک فرصتي آن مسجون اعمال خویش در دارالخلافهٔ فتحپور بوسیلهٔ شفاعت مقبولان درگاه خلاصي یافت - و خدیو عالم با آنکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزائم پادشاهانه کوچ میفرمودند - و شکارکنان بصوب اجمیر مي‌شتافتند روز رشّ یازدهم امرداد ماه الهي موافق سه‌شنبه غرهٔ ربیع‌الاوّل بآن خطّهٔ دلکشای نزول اقبال فرمودند - و از فراوانی حق طلبي و حق اندیشي بطواف روضهٔ معینیه توجّه فرموده استمداد همّت نمودند - و ایزد خویش را پرستش خاص کرده نیازمندي را با سربلندي همقرین گردانیدند مبدعان قضا و قدر چون نیک اختري را خواهند (که دولت صوري و معنوی اورا روز افزون گردانند)

(۲) نسخهٔ [ی] مناظره

نظرِ دوربینِ او را از مراتبِ بزرگي باز دارند - و تشنگیِ (۲) رضامندیِ الٰهي افزون پدید آید - و از فراخیِ حوصله و فرطِ عطشِ معنوي دریای محیطِ او را سراب را نموده جویای سرچشمهٔ مقصود سازند و باین طرزِ حق‌پسند از فیضِ بی‌منتهای مبدای فیّاض هر زمان او را راتبهٔ تازه رسد - چنانچه این حالتِ والا طراز حالِ گیتي‌خدیوِ زمانِ ما ست - و بعد از تقدیمِ مراسمِ داد و دهش و کامروائیِ منتظرانِ این روضهٔ روح افزا بصوبِ دارالخلافه توجّه فرمودند - و به‌همرکابیِ دولت و همعنانیِ اقبال روزِ آسمان بیست و هفتمِ امرداد ماهِ الٰهي موافقِ پنجشنبه هفدهمِ ربیع‌الاوّل ظاهرِ فتحپور مهبطِ انوارِ ظلّ اللّٰهي گشت - و آنحضرت خود در منازلِ شیخ سلیم نزولِ برکات فرمودند - طبقاتِ انام (که ستم رسیدهٔ انتظارِ دریافتِ آستان‌بوس بودند) کامیابِ سعادت گشتند ۞

و از سوانحِ دولت‌افزا آنست که سیکري را (که از مضافاتِ بیانه بود) مصرِ جامع ساختند خدیوِ جهان که معمارِ عالمِ صورت و معني ست (چنانچه پیوسته ارتقای (۳) مدارجِ افرادِ انساني فرموده اساسِ معدلت را استحکام مي‌بخشد - و مستعدّانِ زمان را کامیابِ دولت میگرداند) همچنان در افزونیِ رونقِ (۴) زمین کوشیده هر جا را باندازهٔ حالِ آن تربیت فرموده زمین و زمان را افزایش میفرماید - ازان باز (که فرزندانِ رفعت پیوند در سیکري سعادتِ ولادت یافتند - و نفسِ عارفِ ربّاني شیخ سلیم گیرا شد) خاطرِ اقدس میخواست که این سر زمین را (که میمنتِ معنوي دارد) عزّتِ موري بخشند - درینولا (که رایاتِ جهان‌گشا درین‌مقام گرامي رسید) همان عزیمتِ سابق پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - و حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که کار پردازانِ سلطنت عمارتِ عالي و منازلِ دلکش برای خاصهٔ شاهنشاهي اساس نهند - و جمیعِ طبقاتِ اُمرا و طوائفِ انام برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند - و حصارے آسماني‌ارتفاع بر دورِ آن از سنگ و آهک کشند - در اندک فرصتے شهرے بزرگ شد - و قصرهاے دلکش و خانهای نشاط افزا اساس یافت و بقاعِ خیر از خانقاه و مدرسه و حمّام انتظام گرفت - و بازارے بزرگِ سنگین احداث شد - و باغهای نظر فریب در اطرافِ شهر صورتِ ابداع پذیرفت - و سوادے اعظم درهم آمد که رشکِ معمورهٔ عالم گشت - آنحضرت نام آنرا فتح‌آباد خیال فرموده بودند که بر زبانِ عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بتصحیحِ شاهنشاهي بلند آوازه شد ۞

و از سوانحِ (۵) آنکه مظفّرخان را این آرزوی بلند در سر افتاد که حضرتِ شاهنشاهي در منازلِ او (که دران نزدیکي اتمام یافته حیرت افزای مشکل پسندان بود) وردِ دولت فرموده میمنت

---

(۲) نسخهٔ [ی] شایستگیِ (۳) در [چند نسخه] ارتفاع (۴) در [بعضے نسخه] و رونق (۵) نسخهٔ [ی] سوانح این ایام ۞

بخشند - و اورا باین عاطفت والا مباهات موفّد کرامت فرمایند - چون این داعیهٔ دولت افزا بموقف عرض مقدّس رسید (ازانجا که کام بخشی و بنده نوازی شیمهٔ کریمهٔ شاهنشاهی ست) ملتمس او رفعت قبول گرفت - و روز دیگر دین بیست و سیوم دی ماه الٰهی از فتحپور متوجّه دارالخلافهٔ آگره شدند - و منازل او سیاحین قدوم شاهنشاهی فور امر - و معنی گشت - و مراسم پرسش و نثار بتقدیم آمد - افزایش انبساط شد - و نشاط در بالش آمد - و ازانجا معاودت فرموده بفتحپور معدلت روای شدند - و مستعدّان خدمت تعلیم بدرگاه والا رسیده بے سعایش احدے کامیاب صورت و معنی شدن گردیدند - لله الحمد که دور عیشی و زمن بهجی و کمال آگاهی خدیو معدلت بازار بد گوهران طمع اندوز را درکمان دارد - هم این گروه بدنهاد بگوشے اعتباری نمیشنود و هم طایفهٔ (که بچرب زبانی راه سخن پیدا میکنند) فوت بسخن ایشان نمیرسد - بلکه بیک دیدن سعادت سرشت را (که محض از برای ارتقای دولت سفارش ارباب استعداد میکنند) مربط توجّه شاهنشاهی نیز بے کار دارد - و از فروغ نور جهان افروز خاطر مقدّس گیتی خدیو دکانچهٔ ریا و بازارچهٔ تزویر کساد یافته - چرا گویم که آن گروه بچنین مشعل هدایت بر حقیقت بد کرداری خود آگهی یافته در سلک سعادت منشان درآمده اند - و طبقات عالم از شریف و وضیع بپایهٔ حالت خویش رسیده بدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند - و شهریار خرد پژوه بفراخی حوصله و وسعت دانش خود در هر مرتبه باندازهٔ هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را با ولایت معنوی همراز ساخته اند ۞ * شعر *

همچو روان نا گزیر همچو خرد کام بخش ۞ همچو قضا کامران همچو قدر کامگار

آغاز سال هفدهم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال امرداد از دور دوم

درین وقت سعادت پرتو (که زمان افزایش معنی داشت) بالش صورت نیز روی نمود کوکبهٔ موکب بهار رنگ زدای آئینهٔ زمین و زمان شد - و نو روز جهان افروز اعتدال بخش شب و روز گشت - فیض ربیع در رگ و ریشهٔ حیات سرایت کرد - نسیم صبح بارواح نباتی هم آغوشی نمود سایبان ابر مدرار بطناب باد سبکپای از چهار طرف کشیده آمد - لشکر ریاحین از گرد راه رسیده بر جویبار انفصال آبرو یافت - هوای گلستان کیفیت باده در طبائع انگیخت - زمزمهٔ مرغان چمن سامعه را از زخمهٔ بربشم زنان آزاد ساخت ۞ * شعر *

---

(۲) نسخهٔ [د] کامریز *

باد سحر مست وزیدن گرفت * غنچه لب صبح مکیدن گرفت
دایره بستند صبوحی کشان * شیشه گشادند شکر آتشان
نکهت گل فتنهٔ گلزار شد * بلبل ازین رایحه بیدار شد
جنبش سنبل شکن اندر شکن * جلوهٔ نسرین چمن اندر چمن
بوی گلے صد چمن انگیخته * خمکده در کام قدح ریخته
میکده در میکده مستان عشق * دایره در دایره دستان عشق

رنگ‌زدای آسمان و زمین و روشنی افزای نشیب و فراز بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نهم ظلّ نور ببرج حمل انداخت و آغاز سال هفدهم الٰهی از جلوس مقدّس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم شد - امّید که میامن عدالت شاهنشاهی این دور بقرون و دهور پیوند یابد *

از سوانحے (که در آغاز این سال خجسته بظهور آمد) آوردن منعم خان خانخانان است سکندر خان را بدرگاه والا - و بموجب التماس او تقصیرات او را بخشیدن - در داستانهای پیشین گذارش یافت که سکندر خان اوزبک از بے‌سعادتی ذاتی (که طالع واژگون خوانند) ازین دولت خداداد روی گردانید - و با علی‌قلی‌خان بد نهاد همداستان شده سر بشورش برداشت - (چون علی‌قلی را آن پیش آمد که نگاشته شد - و آن شورش فرو نشست) اسکندر خان از تبه رائی و بد سرشتی پیش سلیمان افغان رفت - و چند گاه دران حدود بسر می‌برد - افغانان کوته حوصله بودن او را درمیان خویش مناسب ندانسته در کمین او شدند - او از اندیشهٔ این گروه آگاهی یافته منعم خان خانخانان التجا آورد - که از من بنادانستگی شد آنچه شد - ازان خجلت زده ام افغانان نا درست پیمان سلیمان اوزبک را از هم گذرانیدند - اکنون در خیال من اند - اگر شفاعت این عاصی سیه بخت را بدرگاه والا نمایند هم حیات این جهان و هم زندگانی باقی بدست می‌افتد - منعم خان نوشتهٔ او را با عرضداشت خویش بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشته استمزاج نمود - خدیو عالمیان از فرط عاطفت منشور امتنان[۲] فرستاده او را امّید وار گردانید - خانخانان (که از بزرگی گذاه امّید بخشش و بخشایش نداشت) ازین رافت عالی سجود شکر بجای[۳] آورد - و اسکندر خان را پیش خود طلب داشت - سکندر خان ازین نوید سعادت یوسف ولد سلیمان اوزبک را همراه گرفته بے خبر افغانان بایلغار از میانهٔ ایشان برآمد - خانخانان لوازم اکرام و احترام بجای آورد - و برای تسلّی خاطر این هر دو یافتها را همراه گرفته عزیمت درگاه مقدّس نمود - و در اوائل تیر ماه الٰهی

(۲) نسخهٔ [د ط] الطمغان (۳) در [اکثر نسخه] بظهور آورد *

بسجدهٔ عبودیت نورافزای ناصیهٔ سعادت شد - وبذریعهٔ شفاعت او جرائم ارباب ندامت بخشیده آمد وبنوازش شاهنشاهي اختصاص گرفتند - و در اندک زمانے خانخانان را بفنون عواطف محفوف ساخته رخصت ممالک شرقیّه ارزاني داشتند - و سکندر خان را سرکار لکهنؤ مکرمت فرموده همراه او گردانیدند *

و از سوانح این ایّام (که بهار اقبال و دولت است) آنکه فرمان‌روای توران عبدالله خان اوزبک از صیت سطوت و شکوه این سلطنت عُظمی حاجي التمش را برسالت بدرگاه والا فرستاد و او با نامهٔ ضراعت و محبّت و تنسوقات آن‌دیار سعادت بار یافت - همگي مضمون آن مفارضه آنکه رابطهٔ خویشي باستاني را بیاد داده درستي جدید پیرایهٔ آن گرداند - تا بنقد از استظهار چنین فرایزدي با سلاطین توران چهره دستي روی دهد - و ثانیًا از مدعیات افواج گیتي‌گشا بر بام عافیت خواب گوارا تواند کرد - و برای مزید احتیاط و اهتمام بجهت منعم خان خانخانان و خان‌اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود - تا این‌محظوظان درگاه خسروانی در تاسیس مبانی مودّت و ترصیص آن توجّه گمارند - شهریار هشیار خرام دوربین فرستاده را نوازش فرموده کامروا رخصت ارزاني داشت - و از نفائس هندوستان برسم ارمغاني همراه گردانید *

و از سوانح از نظر اقتدای مظفّرخان است - در هر زمانے با وجود طلوع نیّر هدایت شاهنشاهي بمقتضای شیمهٔ کریمه پردهٔ یگانگي برجمال جهان آرای خویش فرومي‌هلند - درین ایّام بساط چوپر بازي را نقاب حسن معنوي گردانیده معرکهٔ نشاط را گرم ساخته‌بودند - و آئینهای خاص درین بازي (که صد حکمت در ضمن آن مندرج است) انتظام فرموده جمعے از ملازمان عتبهٔ اقبال را پیوسته برای این‌کار حاضر میداشتند - و جشنهای عالي و بزمهای دلکش ترتیب مي‌یافت - اگرچه بظاهر بازار بازي گرم بود امّا در معني عیار مردم گرفته میشد - و خدیو دانش در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگشتند - روزے مظفّرخان از بدمستي دنیا و تنگ‌حوصلگي درین معرکهٔ بازي (که معیار حوصلها بود) از بسیاری پای[۲] دادن و دوام حضور مصدر حرکات روستائیانه شد - آنحضرت او را از پایهٔ اعتبار انداخته رخصت سفرحجاز فرمودند - تا در خمار بے‌اعتباري و غربت حال فساد یافتهٔ او باصلاح انجامد *

نهضت موکب جهان‌نورد شاهنشاهي بتسخیر دیار گجرات

گیتي خدیو خداپرست پیوسته نظام نشاهٔ ظاهر را پیرایهٔ ملک معني دانسته بے‌غبار[۳] آلود

---

(۲) نسخهٔ [ب] پای دادن درحضور - ونسخهٔ [د] پای دادن دوام حضور (۳) نسخهٔ [ه] بے‌غبار اغراض *

اغراض بشري آسایش خود را در آسودگی جهانیان میداند - و همواره اهم را از مهم شناخته در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار توجّه والا میگمارد - و در تسخیر بلدان و تفتیح ممالک اندیشهٔ نخستین غور رسي و غمخواری ستم‌رسیدهای روزگار میفرماید - ولهذا در هر ناحیتی (که فرمان‌روایان آنحدود بهشیار دلي و رعیّت پروري همّت گماشته اند) با وجود حصول اسباب تسخیر آن دل دران نمي‌بندد - و هر چند بر پیشگاه خاطر اقدس (که جلوه‌گاه حقیقت است) پیدا ست (که هر مقدار وسعت در ملک افزاید هرآئینه کثرات جهان روی در وحدت قهرمان یکه از والا نژادان داد گر در آرد - و عبادت کُبرای این نشأه بمنصّهٔ اعلان شتابد) لیکن (وجه همّت حقیقت اساس چون تیمار حال عموم برایا و شمول خصوص خلائق است - که ودائع بدائع ایزدي اند) باین عبادت توجّه نمیفرماید - امّا (چون ایزد بیچون در افزایش دولت و ارتفاع مبانی سلطنت است) مرتبه بمرتبه ولایات را از فرمان‌روایان عدالت دوست خالي میگرداند - تا شهریار حقیقت پژوه بآنصوب توجّه پادشاهانه گمارد - و آن حدودرا بفروغ معدلت خویش روشني بخشد - تا هم تفسیدگان بادیهٔ حوادث در ظلال عاطفت درآیند - و هم وحدت قهري[۲] (که توأم وحدت ارادي‌ست) دلخواه صورت بندد - و هم در ظاهر بینان (که عالم ازان پُرباشد) مشعلهٔ اخلاص افروخته گردد - چه در استعدادات طبقهٔ انام تفاوت عظیم دست نهادهٔ قدرت ایزدي ست جلّ جلاله - طایفهٔ از دیدن فروغ خردمندي و طرز نشست و خاست و بخشش[۳] و بخشایش و اغماض نظر از زلّات مردم و آگاه دلي وی ببزرگی خدیو جهان برده او را یگانهٔ درگاه الٰهي مي‌شمارند - و خدمت او را عبادت ایزدي شمرده در عقیدت و اخلاص مي‌افزایند - و گروهے را (که نظر برین کردارها نمي‌افتد) از فزونی سطوت صوري و افزایش ملک ظاهري بربزرگی معنوی او گرویده کمند ارادت در گردن جان انداخته خود را از زمرهٔ مخلصان جان‌سپار میگردانند - ولهذا دربن‌هنگام (که ملک دهلي از غبار مگس طینتان[۴] شور انگیز پاک شد - و کوردلان فتنه اندوز در گو نیستي و ناکامي فرو شدند) همّت جهانگشای شاهنشاهي در تسخیر ملک گجرات و اصلاح نثرات آنحدود مصمّم شد - که سزمزدگی عموم رعایای آن‌دیار بکمال رسیده بود *

ازان باز [که سلطان محمود از بے‌پروائي دشمنان چرب زبان هنگامه آرای را بدوستي بر گرفت - و از بد درونی ملازمان تیره رای (که سود خود را در زیان صاحب و منعم میدانند) رخت هستي بر بست - چنانچه مجملے ازان در حال صوبهٔ گجرات نگاشتهٔ قلم تحقیق شده است]

---

(۲) در [چند نسخه] قسري (۳) در [اکثر نسخه] از بخشش (۴) در [چند نسخه] طبیعتان و در [بعضے] طبعان *

امرای آن دیار خصوصاً سیّد مبارک و اعتماد خان و عمادالملک در خود کامی شدند - و برای آنکه بمعنی حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان احمد [illegible] بسوی بدو اطلاق کردند و چون او بسن رشد رسید از هم گذرانیدند - و نتو نام پسرکی جوهر را (که از اذیال زادهای آن دیار بود) برداشته بفرزندی سلطان محمود شهرت دادند - و خطاب مظفر شاهی بنام او بسنه در آورم خواهش طبیعت اتمام نمودند - احمد آباد (که دارالملک گجرات است) و کفایت و بسیاری از ولایت بالصرف اعتماد خان درآمد - و سرکار پتن بموسی خان و شیر خان فولادی قرار گرفت - و سورت و بروچ و بروده و جانپانیر بچنگیز خان پسر عمادالملک مقرّر شد - و دندوقه و دولقه و غیر آن به سیّد حامد نبیرهٔ سیّد مبارک رسید - و چونه(۴)دهه و ولایت سورتیه بامین خان غوری معیّن گشت - و اعتماد خان بگریزت آن سفلهٔ خرد سال را پیش خود داشته روزے میگذرانید و آن ملک از استیلای متغلّبه مورد انواع ظلم گشت - و با یکدیگر این سران بے سر منازعت کردند دریندولا (که چنگیز خان در گذشت) باغوای شیر خان فولادی نتو از احمد آباد گریخته بپتن آمد و شیر خان فولادی با جمعے از اوباش بگرفتن احمدآباد لشکر کشید - اعتماد خان در احمدآباد متحصّن شده بمیرزایان الجا آورد - و هنگامهٔ شورش گرم شد - و بازار فتنه و فساد رواج گرفت خاطر مقدّس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهمّ مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش توجّه عالی گماشت - میرزا یوسف خان و نتو و راجه بیربر و جمعے کثیر را به پنجاب فرستادند - که کمک حسین قلی خان بوده آمادهٔ کار باشند - که مبادا حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان موکب مقدّس را دور دانسته از اندیشهٔ شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند - و فرمان مُطاع باسم حسین قلی خان شرف نفاذ یافت که نگرکوت را مستخلص ساخته براجه بیربر حواله نماید که راجه بدهمچند زمیندار آنجا از بد خدمتی و بد نیتی مقیّد است - و (اگر مردم او متانت قلعه و استحکام جا را سرمایهٔ نخوت خود گردانند) با اکثر عساکر اقبال (که دران ناحیت تعین اند) محاصره نموده بزور گیرد و همچنین بهر ناحیتے مردم هوشمند اخلاص گزین جدّ آور تعین فرموده روز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق سه‌شنبه بیستم صفر از دارالخلافهٔ فتحپور بتسخیر گجرات نهضت عالی فرمودند - حوالی دابر(۷) مخیّم سرادقات نصرت گشت *

و از معدلتهائے (که درین روز ظهور یافت) تذنیبه فرمودن بابا خان قاقشال است - و مجملے

---

(۲) نسخهٔ [ح] بنو (۳) در [بعضے نسخه] دواده - و در [بعضے] دوار (۴) در [بعضے نسخه] چوناگڈهه (۵) نسخهٔ [ح ی] سورتیه (۶) نسخهٔ [چ] بدنچند - و در [چند نسخه] بدیچند (۷) نسخهٔ [ا ه و] دایر - و نسخهٔ [ح] دابرو . و نسخهٔ [ی] داتر *

ازین عدالت آنکه شهباز خان (که امیر ترک بود) در ترتیب یسال اهتمام میکرد - آن ترک معامله‌دان نخوت‌مند باو در افتاده بدرشتی پیش آمد - چون بمسامع آن نخل پیرای گلستان خلافت رسید بجهت تادیب او و اصلاح سایر بی‌راهه‌روان سیاست عظیم فرمودند - و بیک توجّه شاهنشاهی در چنین لشکر بزرگ (که بچندین صاحب اهتمام کار گذار پیر و ترک شایسته بدشواری پدید آید) بآسانی تحقّق گرفت •

و از سوانح عشرت افزای غرابت‌بخش آنکه درین‌هنگام (که قصبهٔ سانگانیر مضرب لوای ظفر قرین شد) بدستور معتاد بدنشاط شکار توجّه فرمودند - و (دران ایّام چون بشکار چیته عشرت‌افزای بودند) هر گروهی را چیتها داده رخصت نمودند - و خود با بعضی از خاصان بساط قرب بعزیمت شکار روان شدند - اتّفاقاً در شکارگاه چترنجن نام چیتهٔ خاصه را بآهوئی سر دادند - ناگهانی در پیش جرّی پیدا شد که پهنای آن بیست و پنج گز بود - آهو مقدار یک و نیم نیزه بر هوا شده خود را ازان جرّ پهناور گذرانید - چیته نیز از روی غیرت بهمان وتیره بجستی و چالاکی ازان خندق گذشته آهو را در ربود - ازنظّارهٔ این‌حالت شگرف غریو از ناظران بارگاه حضور برآمد - و باعث تعجّب غریب و انبساط بلیغ گشت - و خدیو عشرت درست پایهٔ آن‌چیته را افزوده سردار چیتها گردانیدند و حکم مقدّس شد که برای عزّت گزینئ او و عشرت مردم در پیش او نقّاره می‌نواخته باشند و روز کوش چهاردهم امرداد ماه الهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاوّل بآئین مقرّر از یک منزلی اجمیر پیاده شده متوجّه طواف روضهٔ معینیّه شدند - در اثنای راه قراولان عرصهٔ شکار خبر آوردند که درین نزدیکی شیرے‌ست قوی هیکل که همواره در کمین متردّدان این راه بوده قصد می‌نماید ازانجا (که استیصال آزار رسانان لازم آئین سلطنت است) شهریار شیر شکار متوجّه دفع او شدند و بورشے دل‌گزین آن درندهٔ قوی پیکر را شکار فرموده متوجّه آن خطّهٔ دلگشا شدند - از برکات قدوم شاهنشاهی رونقے تازه یافت - و آداب نیاز مندی و رسوم زیارت بتقدیم رسید - و دریای افضال بجوش آمد - و طبقات مردم از عطایای بزرگ بهرهٔ وافر برگرفتند - و روز دیگر بتماشای قلعهٔ اجمیر (که بر قلّهٔ کوهے واقع است) متوجّه شدند - و دران عالی‌مقام بزیارت سیّد حسین خنگ سوار (که در زبان عوام از اولاد امام زین‌العابدین‌است) پرداخته تبرّک جستند - و بتحقیق آنست که سیّد از ملازمان شهاب‌الدّین غوری‌ست - هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشکداری اجمیر گذاشت - و او آنجا نقد حیات سپرد - و بمرور ایّام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت - و تربتش مطاف عالمیان شد - و حضرت شاهنشاهی (که پیوسته درد طلب پیرامون خاطر مقدّس میگردد)

---

(۲) نسخهٔ [ا ی] عبرت •

نظر بر شهرت ظاهر انداخته استمداد همّت فرمودند - و روز روز امرداد ماه الهي موافق سه‌شنبه دوم ربيع الثّاني خان كلان را با بسياري از اُمرا (چون اشرف خان و شاه قلي خان محرم و شاه بداغ خان و سيّد محمود خان و قليچ خان و صادق خان و شاه فخرالدّين و حيدر محمّد خان آخته بيگي و سيّد احمد خان و قتلق قدم خان و محمّد قلي خان توپ‌چي و رستم خان و بيگ نوين خان و بيگ محمّد خان و محمّد قلي خان داماد خان كلان و مهر علي خان صادر و سيّد عبدالله خان و ميرزاده علي خان و بهادر خان) برسم مقدّمه‌ي بصوب گجرات رخصت فرمودند - و روز فيروزين نوزدهم شهريور ماه الهي موافق دوشنبه بيست و دوم ربيع الثّاني خود بدولت و اقبال از حظّهٔ فيض اساس اجمير نهضت فرمودند - تا هم انبساط شكار بانديم رسد - و هم اُمراي پيش در كار طلبي جوهر خويش را بهتر ظاهر كنند - و هم گجرات نوزد نوين اولوات در حيطهٔ تصرّف اولياي دولت در آيد - و به بهترين وجهي تدارك احوال سلم رسيده‌هاي آن ديار صورت بندد - موكب نصرت‌لوا در دو منزلي ناگور رسيده بود كه نويد ولادت فرزند والا گوهر رسيد - و نويد فتح و فيروزي رسانيد *

ولادت سعادت‌افزاي گلدسته بهار اقبال شاهزاده سلطان دانيال

بر ضمائر دقيقه‌سنجان ضوابط عناصر و اجرام و باريكه بينان روابط اصلاب و ارحام مخفي نيست كه نظامان سلسلهٔ علوي و سفلي (چون كيتي خديوي[۳] را باقبال روز افزون و دولت ابدپيوند اختصاص بخشيده كامياب مطالب صوري و معنوي و سعادت‌پذير مقاصد ديني و دنيوي گردانند) هر صبح تازه گلي هميشه بهار از حدائق اُميد او بشگفانند - و هر شام خجسته اختري عالم افروز از مشارق آرزوي او طالع سازند - ازانجا [كه تائيد يزداني دربارهٔ شاهنشاه عالم افزون از اندازهٔ دريافت بشري ست - چه ايزد تعالي جميع مكارم و معالي را (كه در مكامن مشيّت ازلي ست) فراهم آورده در كنار اقبال قدسي اعتصام او نهاده است] ناخواسته چندين عطيّات كبري مخصوص ذات مقدّس او ساخته - خواستها را چه گنجايش آنكه پرده نشين جلباب توقّف گردد و لهذا (چون باطن اقدس طالب فرزندان رضامند حق‌جوي حقيقت‌شناس بود) ايزد توانا اين نعمت بي‌انتزاع و دولت بي‌انقطاع را (كه ايجاد مثل عبارت ازانست) بموجب دلخواه مكرمت فرمود و مرتبه مرتبه گوهرے بے بها از محيط بطون بر ساحل ظهور جلوه‌گر[۴] ميكند *

دران هنگام (كه موكب معلّي از اجمير نهضت ميفرمود) يكي از پردگيان سرادق عصمت را زمان دولت ولادت و وقت انكشاف صبح سعادت نزديك رسيده بود - و نقل و حركت را مزاج

---

(۲) نسخهٔ [د ه] و روز امرداد (۳) در [چند نسخه] خديو را (۴) نسخهٔ [ح ط] جلوه گري *

آن عفّت‌سرشت برنمي‌تابيد - تيمّن و تبرّک جسته خانهٔ اشرف منتسبان روضهٔ منيفه (۳) و اعزّ معتکفان بُقعهٔ قدسيّه دانيال نام (که نور فلاح و فلاح از ناصيهٔ حال او مي‌تافت) خالي ساخته درانجا گذاشته بودند - موکب اقبال پيوند درحوالي پيلّو (۴) ازمضافات رني از سرکار ناگور نزول اجلال فرموده بود که قاصدان خجسته مقدم از اجمير رسيدند - و نويد نصرت بخش مسرّت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل و يک پل از شب آسمان بيست و هفتم شهريور ماه الٰهي موافق شب چهار شنبه دوم جمادی الاولی بحسب رويت و شب سيوم بحسب امر اوسط (بطالع حمل بحاسبهٔ حُکمای يونان - و بطالع حوت بحساب دانايان هندوستان) درخطّهٔ فيض انتمای اجمير (که طولش عمد و يازده درجه و بانج دقيقه - و عرضش بيست و شش درجه است) دادار جان آفرين جهان آرا حضرت شاهنشاهي را مژدهٔ بلند اختر کرامت فرمود - و بطلوع اين کوکب نوراني منّت بر انفس و آفاق نهاد - گيهان خديو از استماع اين نويد سرور پيشانی صبح پرتو را زمين‌سای سجدهٔ شکر فرموده بسپاس و ستايش الٰهي کامياب دولت گشتند - و ظهور اين امر را مبشّر فتوحات بے اندازه دانسته و جشنهای عالي ترتيب داده انجمن پيرای عشرت شدند - خلائق بصلای عام نشاط تازه از سر گرفتند - و نقود افضال در دامن آمال عالمے ريخته آمد * شعر *

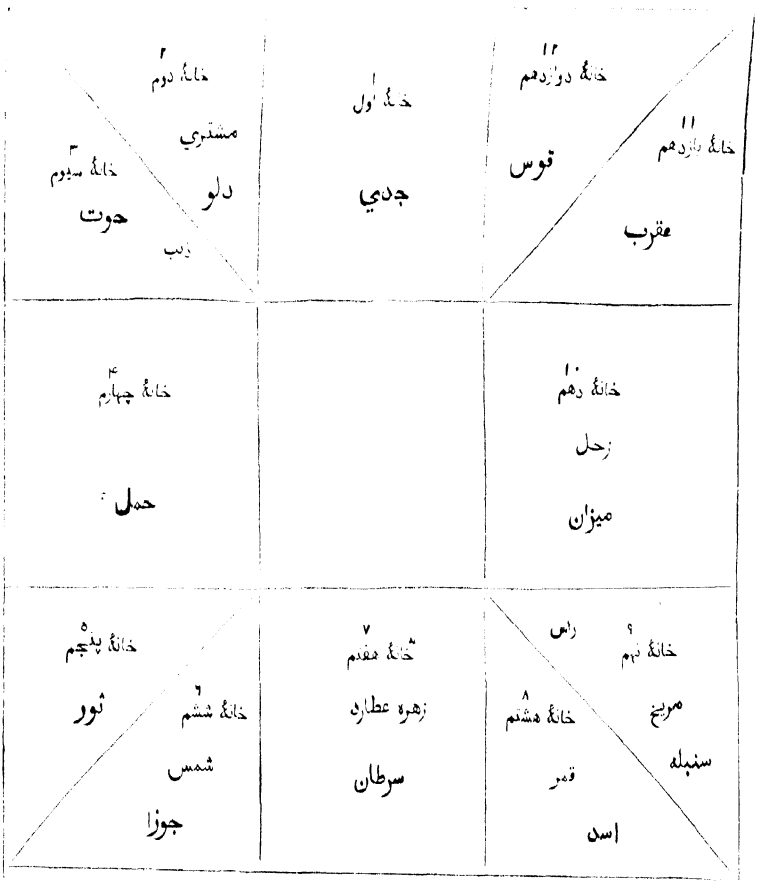
گلے بشکفت جان‌پرور درين باغ * که بويش صد گلستان را کند داغ
ازين شمشاد بُن کاراد برخاست * ز هفت اختر مبارکباد برخاست
خديو از سر طرب را بال و پر داد * صلای مي بهفت اقليم در داد
نشاط آوازهٔ از تار ترانـــه * نوا پيچيد در مغز زمانـــه
کرم کز همّت والا نظر داشت * تمنّا را حجاب از پيش برداشت

مولد گرامي را (که خانهٔ شيخ دانيال بود) منظور داشته و استمداد تائيد از حضرت دانيال اکبر در نظر مقدّس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانيال برلوحهٔ دولت نقش بستند شعرای نکته‌پرداز تهنيت نامهای دلپسند (۶) در رشتهٔ نظم کشيدند - و تاريخهای نادر بر زبان ارباب فهم گذشت - و کامياب صلات گشتند - و حکم اقبال پيوند شرف نفاذ يافت که (چون آن کوکب آسمان قدس يک‌ماهه شود) مهد دولتش بقصبهٔ آنبير برده بحضانت سعادت‌مذش راني کوچ راجه بارهمل در آرند - اميد که اين سرو بُن خلافت تا امتداد ادوار در ظلال تربيت و عاطفت شاهنشاهي شاداب دولت ابد پيوند باشد - اکنون (که توفيق ازلي بدرقهٔ راه من حيران انجمن هستي گشته در شرح

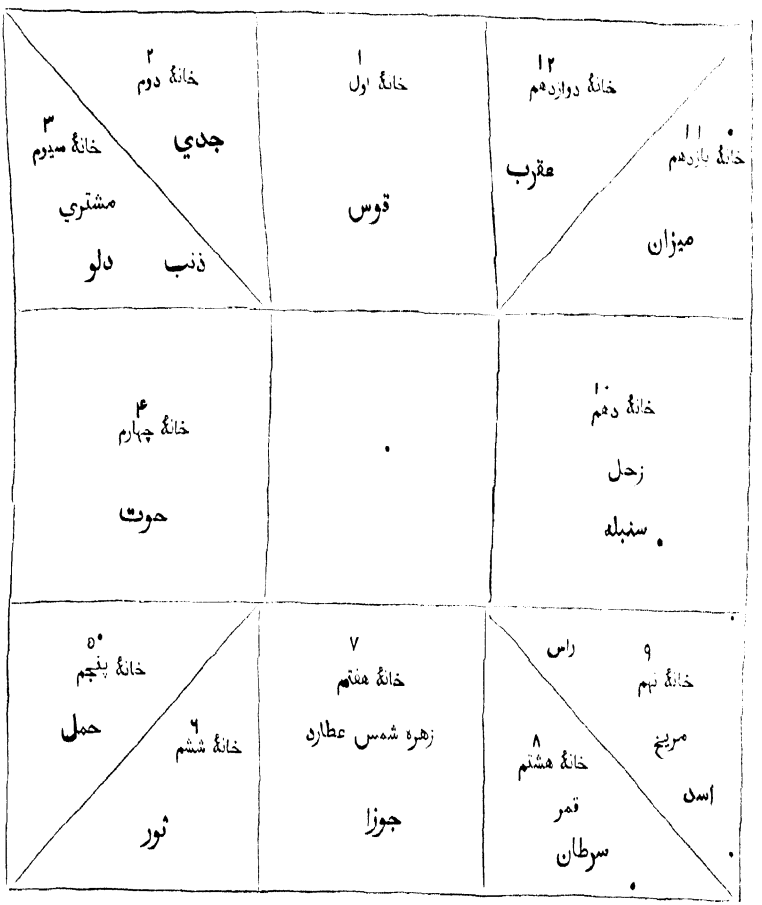
(۲) در [اکثر نسخه] نمي‌تافت (۳) نسخهٔ [ا] معينيه (۴) نسخهٔ [ا] پيلو - و نسخهٔ [ه] پهلو
(۵) نسخهٔ [ی] آرای (۶) در [بعضے نسخه] دلپذير *

احوالِ هدایت‌انتمالی حضرتِ شاهنشاهي مرا از قلمِ من بیقرارتر میدارد) صورتِ زایچهٔ سعادت‌ارقام این مولودِ مسعود را بحسابِ یونانی و هندي درین دیباچهٔ اقبال نگاشتهٔ خامهٔ تحقیق کرده استخراجِ احکامِ آنرا بر دیده وران دقایقِ اختر شناسي میگذارد ٥

زایچهٔ طالع اقبال رقم بطور حکمای یونان و فارس



زایچهٔ طالع سعادت‌افزا بحساب خرد پژوهان هندوستان



و دیجهله بعد فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیهٔ کبری روز اسعد ارمد پنجم مهر ماه الهی موافق چهارشنبه نهم جمادی الاولی نهضت موکب شاهنشاهی شد - و ظاهر قصبهٔ باگور مضرب خیام معلّی گشت ٥ • خاتمه •

الحمد لله هفتم اردی بهشت سال چهل و یکم الهی مطابق جمعه بیست و هفتم شعبان (۱۰۰۴) هزار و چهار شئومکاری فرخ از دولت ابدی اعتصام و برخی بیورگ ساری اقبال سی ساله گسور خدای ٥ • شعر •

شمع شمس طل و شاره خیزد • پادشاه سایسه گستر شاه

کز رخش پر بهجت روشن باد • بر بهارش بیشه نسرین داد

به دیروی تدبیسهٔ سخن سنج و نکته پروی خامهٔ انشای خرم حسن انجام را بروت - بسا فیه سیاق وا شکوه و مطابق آن بکلک آموزش داد و به نگاه داستان سرای شاه نگرد ید - و آسودن شاه جوان بیستی را بدان جاید چرا بسط نپرداخت ٥ • شعر •

عدد شمر که این دار خانه • بگیرت دگر جاودانه

آنرا که سرے بگفته‌داني‌ست • دارد که چه ریزش معاني‌ست

اگر دانا بپندش شنوزد: بخویشتن فتاده خود را شایان این کار بزرگ ندانستے - و بقدار دانا بدیرونه از سرانجام شغل شئوف دل برگرفتے ٥ • شعر •

چو طبعے نداري چو آب روان • مبر دست زي نامهٔ خسروان

دهان گر بماند ز خوردن تهي • ازان به که ناساز خوانے نهي

لیکن فرمایش شاهنشاهي و نیرنگ والا اخلاص نظر فطرت را بر مناظر اقبال کشودند - و پیچیده دستي مرا از من برگرفتند - آغاز آگهي بتازي زبان خوی گرفت - زبان پارسي کمتر سرائیدے - گلگشت بهار معنوي و تماشاي سرایستان حکمت نظري و عملي از همه پرداخته دل گردانید - خامه از شنودن دیو افسانهای کهن بر کناره زیستے - و نقد حال بذسیهای فرسوده دادن زبان ستزگ اندیشیدے - دران فروغ شناسائي کاخستان نقل خراب در نظر آمد - و فراخنای تاریخ سزاوار جولانگاه فارسان حقیقت چه که شایستهٔ نگاه سعادت گزینان عالم صورت نمي‌نمود - ناگزیر مردم‌زاد آنست که جواهر گرانمایهٔ انفاس رایگان از دست ندهد - و سپنج‌سرای زندگاني بفرمان پذیرش خدایگان خرد آباد دارد - نه آنکه روزگار ببدمستي گذارد - و بے بها گوهر زندگي بخزف ریزهای

---

(۲) نسخهٔ [۵] ماه (۳) در [بعضے نسخه] جاودانه (۴) زي بمنزع سوی و جانب (۵) نسخهٔ [د] و به گلگشت (۶) نسخهٔ [د] عملي پرداخته از همه دل بگردانیدے •

ناسزا فرو شد - آزمندان تباه سرشت و هرزه لابان شوریده سر بکامروائی خود نادرست گفتارها در آوردند - و شرم از روشنان ابداع بر گرفته بدانستگی حق را باطل آمیز گردانیدند - و پزشکان دا آرمون و چاره گزینان بی‌سرانجام در پذیرائی نیکوئی و برهیز از تباه کاری داستانهای بیم و امید بر ساختند - و تاخ‌داروی ناراستی و آمیزه زهرگیاهای نادرستی مدارای نفس بوقلمون و مالیخولیای (۲) خسته‌جی انگاشته در فراخنای غم در آمدند - و بسا کذب گرفتاران خیال‌پرست اندیشهای تباه را واردات آسمانی پنداشته یافه‌درای آمدند - و از تاراج آگهی و شورش دراز نفسی تخیلات بی‌آزرم دستار دلاویز حقیقت بر آمیختند - و فرزانان راستی پیشگان سعادت‌آموز و ساده لوحان خیراندیش سخن‌سرا سرزاف (۳) دژم گذاشته از کوتاه بینی و ناشناسائی یاوه سرائی نمودند - و بنکاپوی عالم (۴) دلان حق‌شناس حکایتهای ترفند درمیان آمد - و از سپری شدن دورها و کهن گشتن نامها و بعوله گزینی خرد و هنگامه ارائی طبیعت طوفانهای فتنه برخاست - و سیلابهای آشوب برجوشید گروهها گروه مردم و گوناگون آدمی از بر خواندن فرسوده کتابهای باطل‌آمیز نکالهای سترگ اندوختند و در زندان زندگی جاوید افتادند - و از غنودگی بخت و خوابیدگی خرد بجای گوهر یکتای شناسائی (که شورش‌گاه صورت و معنی از و آرام پذیرد - و تیرگیهای ظاهر و باطن از فروغ او روشنی فراگیرد) آمیزه (۵) تباه بر گزیدند - و بخس پوشی و خاک‌افشانی آن نیّر نور افروز را غبار اندوه ساخته مصر سعادت خراب گردانیدند - و شگفت‌تر آنکه دران تفسیده دشت بی‌تمیزی (که پناه آرامش پدیدار نیست) بخوابهای سخت سموم جان‌فرسای اورا سرمایهٔ شادخواب می‌سازند - و در ظلمتکدهٔ غفلت فرو شده بفنای شادی و غم را بر خوابهای پریشان می‌نهند ۞ شعر ۞

هیهات چگونه سر کند کس ۞ ره بر دم تیغ و پای از خس

هم پاشنه ریش و هم کف آماس ۞ چون پای نهم بدشت الماس

درین تیرگی دل و کشادش خاطر کوکب حقیقت بدرخشید - و بیداری فطرت گوش هوش گشوده آمد طنز آسمانی لطمهٔ بر نفس کج‌گرای زد - و بزبان بی‌زبانی اندرز سرائی فراپیش نهاد - پور مبارک نزا (که در آزرمستان نیک‌اندیشی گزین منزلی داده اند) در سر چه افتاد - و چشم آهو بین چرا بار شد - تا چند خرده گیری - و ناسزا گوئی - و گوهر نیکوئی خاکپوش ناشناسائی گردد - ازینکه در (۷) صنعتگری دستی نیست عامّه وار (هر چه ندانند بکین‌توزی بر خیزند - و زبان و دل بنکوهش

---

(۲) نسخهٔ [ب ج د] ماخولیای - و هر دو صحیح است (۳) نسخهٔ [ب] سرزلف گذاشته (۴) نسخهٔ [د] المیم - و در [اکثر نسخه] سلیم دلان نشناس (۵) نسخهٔ [ب] دایرهٔ تباه - و نسخهٔ [د] آمیزش تباه (۶) نسخهٔ [د] که ای پور مبارک (۷) نسخهٔ [ج ۵] درین ۞

بر آلایند) راه بے‌دانشي مي‌سپري - و ژرف نگهي بکار نمیبرد - اگر فروغ حکایت و پرتو نقل نبودے چندیں چراغ دانش کجا افروخته شدے - و قدسیان عقلی خرد پژوهان باستاني بما کي رسیدے سخن (که نقشے‌ست بر هوا - و بادے ست گره زده) کوتاه عمر بودے - و فیض سابق بلاحق پیوند نیافتے - کار شناسان دور بین از مشغلهٔ نیایش این والا بخشش بران عیوب نگاهے نیفکنند تا بگفت و شنود چه رسد * • شعر *

کمال صدق و محبّت به بین نه نقص گناه • که هرکه بے هنر افتد نظر بعیب کند

و چرا بر پیشگاه خاطر (که چشمه‌سار فیض ایزدي ست) سرآمیختگی[۲] معقول با منقول پوشیده ماند و هشیار دل ملال بر گرفته زبان بیغاره بر گشاید[۳] - آگاه نهٔ که همّت بلند و فطرت عالي پیوسته کمیاب - بل حکم نایاب دارد - اگر در اساطیر پیشینان همگي[۴] دور دست حقائق نگاشته آمدے میانه روان دشت دریافت و واپس ماندگان بادیهٔ جویائي (که جهان هستي مالامال ازین گروه است) چاشنیٔ لذّت بر نگرفتے - و باستاني نوشتها در نهانخانهٔ خمول فرسوده گشتے - همانا نادره پرداز ایجاد چنین شگرف آمیزشے برروی کار آورد - و نیرنگ‌ساز قدرت بر تختهٔ ابداع چنان بیرنگ دلفریب نقش بست - تا هم خیال عین الکمال حورا[۵] نژادان معنوي باشد - و هم راحله روای پردگیان غیبي تواند شد - مدارج بزم و رزم و مراتب جدّ و هزل و اقسام لطف و قهر و انواع پیرویها در شناخت آدمي و طرق معموریٔ ملک و راست بینیهای دانایان و اغلوطهای دانشوران و نشیب و فراز گوناگون عالم و سلیم‌دلیهای بزرگان روزگار و حاقهٔ اقبال ناممکن جنبانیدن و بهیچ خرسند بودن بسیارے از دودمان عقل و شهادت و سایر طرفگیهای جهان بوالعجب و فراوان آزمون بکدارشے روح‌افزا و روشے دلنشین تاریخ‌نامها باز گوید - اگر دیده وري بکار برد و نگاهے بسزا کرده آید عمر دوم (که دانش پژوهان کردار دوست نیز آرزوی آن فرو شده اند) بدست افتد - و سرمایهٔ جاوید زندگاني فراهم‌آید - و نیز شاهد عرفان اگرچه بے‌فروغ خرد بر منصّهٔ پیدائي ننشیند و پرده‌ئی شبستان معني بے پرتو آن گوهر شب‌تاب رخ بر نگشاید لیکن آن کار پرداز حقیقت مایهٔ روشني از راه حواس بر گیرد - خاصه از دریچهٔ چشم و روزنهٔ گوش پذیرای فراوان نور گردد - و از دید و شنود آثار پیشینان افروزش یابد - و پیرایهٔ حسن روز افزون اندوزد - و نیز در عطّار خانهٔ روایت گوناگون درمان ملال و داروی غم بدست افتد - و چنین معجون دلگشا ناگزیر نشأهٔ تعلّق - همانا سرتابی همّت ازان بود که بوالعجب خاطر همواره جوش وارستگي بر زند - و دست تهي و دل خالي

---

(۲) در [بعضے نسخه] بر آمیختگي (۳) در [اکثر نسخه] بر گشاد - و بران تقدیر ماند نیز بصیغهٔ ماضي باشد (۴) در [بعضے نسخه] همگي همت دور دست (۵) در [چند نسخه] حور نژادان *

پوشش نماید - بدین هنگامهٔ داستان طرازی (که بهین دست‌آویز تعلّقیان است) کجا فرود آید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر علائق نظّارگی شود - امروز (که از آویزش درونی باز داشته بنزهتگاه عالم کون می‌برند - و از نشیب‌لاخ تقیید بر فرازگاه اطلاق میخوانند) اگر نوید شناسائی بگوش سعادت درآید چه دور باشد - و دل ازان رمیدگی باز ایستد چه شگفت *

حقیقت کار آنست (هرچه دل بزبان گذارد - و خامه بکاغذ سپارد) همه زادگان ابوالآبای عقل اند - و نیرنگی این پیرزنِ بدائع نگار - لیکن آن گوهرِ نورانی تکوین را بسرنوشتِ آسمانی از همنشینی خشم و آز و هم آغوشی غفلت (که فرزندِ رشیدِ این دو غولِ راهِ سعادت است) رنجهای ابدی مقدور تو بر تو نشست - و می‌نشیند - و از بین نکوهیده آمیزشِ جانگزا گوناگون دامها بر آورده حیرت‌آسای آسوده دلها گشت - و میگردد - آن تیرگی گاه از دیدنِ حق باز دارد و گه تفکر دریافت را ستوده ناف نتواند شد - لیکن کاردانِ کردار را از پای افکند - آنچه زادهٔ عقل دوده پاک است و ستردنی دران پایه (که پرده‌گیانِ شبستانِ تقدّس درپایه - و از صفای گوهر و فروغ دل بینائی سراپر آید) ان تاریکیِ عقل را مکسوف شمرند - و اثر زنگ زدائی بآن مقایسه (که تیرگیِ ابنای غاوی و تمهیات سفلی بتفکت و گوی دلپذیر نوین مجملی بر خواند - و چون و چرا را در پایگاه آن بسابستگی بر گذارد) بزدانِ بزرگوار انرا معقول نامند - و ثمرات رنگینِ خرد را مقبول و همه پایه از پیشگاه اعتبار بیرون فکنند - هیهات خاکِ ذرّهٔ امکان را کدام نیرو که دستِ تصرّف برسانید - و عقلِ بندگی توده را کجا یارا که از خلوت سرای سلطانی باز کوید - شگرفکاریِ ایزدِ بی‌همال و رنگ‌آمیزیِ چهره گشای تقدیر است - هشوار مرد شناسد که شرّ و خیر برابر - و شرّ غالب بسانِ شرِّ خالص در خلوتکدهٔ محال باشد - هستی (که خیرِ محض و نورِ نجیب است) جز بر خیرِ غالب ننازد - خاطرِ سود نیز کجگرای ازان‌اندیشه بر آمد - و زبانِ هرزه لای را بشگرف پای‌بندی باز داشت *

پس از درازیِ داستان و کوتهیِ سخن خاطر از گوناگون آویزش قدری آرمیده تذکیِ حوصله را چاره‌گر آمد - و ازان فترت بر کناره شده به پژشکیِ مردم روی آورد - و بمشاطگیِ صورت و معنی پای همّت افشرد - و ستردنِ نقشِ ناسزا تاگزیرِ وقت اندیشید - عزیمت چنان بود که در آئینِ دانش آموزیِ نمطِ چند پرداخته آید - تا شناسائیِ فروشان و آگهیِ طالبان هنگامهٔ گفت و شنود را بدان برآرایند - و ریاضت کیشانِ زنجیرِ جوی نفسِ معربد را نخست گزین اسبابِ آهنگری

---

(۲) نسخهٔ [د] و زبان نخامه و خامه بکاغذ (۳) در [اکثر نسخه] فروغِ دیدگان دل بینائی سراپر

(۴) حاصلش اینکه شرخالص و شرغالب معدوم است - و خیر خالص و خیر غالب موجود *

سرانجام یابد - و سپس آن سلسلهٔ چند (که پای‌بند باد پیمای سیمابی توانند شد) فراهم آید و حدا چونان محمل بزوه را از کاهش زور فزون بر گذاره مانده نیروی بهوارهٔ نفس نهریگ ساز دست دهد - و خدایان مهیم خرمند از اندیشهٔ دارروا باز آمده بدرمانی گرایند - و شد سا گویند که آسانترین نیروی بازگشت که طایران بلند پرواز اوج امکانی بآهنگ آن بال گشایند و معاملهٔ اندرون چهار سوی دیدا سود و زیان را بدان اساس نهاده از سرانجامگاه بے سر و بن برآید و با از تکلیم حوصلهٔ بیرون نشانه هوزه کار و یافه درا نشوند - لیکن از هشیار خرامی و زمانه سازی (که زا گزیر سعادت پژوهان بیدار بخت است) با خود می‌سزاید - هفت هزار سال سپری شد که شورش بے‌تمیزی بلندی گرای است - و آشوب ناشناسائی که و مه را سرگردان دارد - امروز (که سر آغاز دورهٔ دیگر است) بزم آرای ابداع برسم پیش نقاب بانوع گروها گروه میکند - یا پردهٔ بیراهی برداشته رهنمای فرزندان حقیقت میگردد - از مزاج آسمان و زمین استشمام خواهش میفرمود - و از کتابهٔ روزگار نقش آگهی میجست - تاگاه خط نومیدی از ناصیهٔ زمانه بر خواند و در پیشگاه بینش چنان نمودند که سپهر مشعبد را دورے چند دیگر در کار است - از کج‌گرائی و درازی امل در کمین آنوقت نشست - تاگاه نیّر سعادت پرتو انداخت - و خاطر از هرزه سگالی باز آمد - روشن شد که عموم حق پذیری خامه نگار تقدیر نگشته - و مرا بر شکّ خود گردانیده اند ناگهان طبیعت گفت چون خموشی تهی‌میان و هشیاری جنون آسا حالقه‌خای در است - هوش (که کلید کارداني خطاب اوست) قفل درانخانهٔ حق پژوهی و سعادت هر گروه در گرو اندیشهٔ درست و نیّت خیرسگال او - خاطر ازان بسیج برگرفته در خیال آن شد که (اگر همّت یاوری نماید و زمانه فرصت دهد) بر مزاج زمانیان نامهٔ بر طراز - و رموز حقیقت بزبان گومگو بر گذارد بو که آویزهٔ گوش صاحبدلے گردد - و توتیای چشمے سرانجام یابد ۰ * شعر *

بود در اندیشهٔ من دیرباز ۰ کز دل دانندهٔ اندیشه ساز
حکمت پوشیده بصحرا نهم ۰ رخت گرانمایه بسودا دهم
بیخبران را دهم آگاهیے ۰ تازه کنم شرط نکو خواهیے

درین هنگام فرمانروای اعظم شاهنشاه عالم بنگارش گرامی احوال دولت جاوید طراز اشارت فرمود دل را بال و زبان را نیرو پدید آمد - و بطرز دلخواه مکنون ضمیر از دریای خاطر برساحل کاغذ افتاد آداب فرمان‌پذیری بجای آمد - و لختے سپاس نعمت رسیدگی گذارش یافت (۳) ۰ * شعر *

گرچه همی‌خواست سخن کام خویش ۰ لیک گرو بود بهنگام خویش

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] بناسازی (۳) در [بعض نسخه] بتقدیم رسید *

هین[۴] که رسید آن نفس جان‌نواز * کان نفس از جان شودم جلوه ساز

بیشتری حرف گذاران باستانی و بسیاری زمانیان خامه[۳] پرداز را (که زبان یکتائی دارند و سخن سرائی بیک آئین نهاده طرز دست‌رسود روزگار وا نمایند) همگی بسیج بر آرایش الفاظ باشد و معنی را پیرو لفظ دانسته بوازن‌روی تکاپو رود - و سجع گوئی و فاصله آرائی را سرمایهٔ فصاحت اندیشند - و همان یادگار شعر را پیرایهٔ نثر شمارند - و بر تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آئین ترصیع و روش تجنیس مدار باشد - و باختیار اقتباس و براعت استهلال و نگارش تلمیح و ایراد تعمیه و گذارش اطراد[۴] گرامی انفاس بگذرد - محسّنات بدیعی را دست‌مایهٔ بلند پایهٔ سخن انگارند و بر مزایای بلاغت و جلائل معانی نظر نیفکند - برخی قدم فرا ترک نهاده در جولانگاه معنی چاشنی نمایند - و تدقیقات خیالی و تخیّلات واهی نخچیر آن عرصه پندارند - و پیچش عبارت و دوری استعارت (که نشان نکوهیدگی شناسندگان صواب اندیش باخود دارد) پیرایهٔ کلام اندیشند و دشوار فهمی تازه طرح (که اکسیر دانائی ازان بر سازند) از نخستین[۵] مشکل شناسی باز ندانند گروها گروه عامّه غیر از سخنان دست‌زدهٔ زود فهم نشنیوشند - و بر هر دو طرز دیر آشنا زبان بیغاره برکشایند - بفرمایش دل و یاوری همّت و تذومندی بخت بیدار درین همایون نامه سخن‌سرائی را کاخ دیگر بر افراخت - و گذارش را خرامش تازه پیش گرفت - و بآموزگاری خرد و رهنمونی روشنان ابداع گزین‌روشی دست‌باف فطرت آمد - گوهر خود[۶] را بصیرفیان دیده ور رسانید - و تفته دلان بادیهٔ جویائی را قطرهٔ آبی تراوش نمود *

* شعر *

طلسم خویش را در هم شکستم * بهر حرفی طلسمی باز بستم

بدان تا هرکه دارد دیدنم دوست * ببیند مغز جانم را درین پوست

اگر من جان مجموم تن اینست * وگرنه سف شدم پیراهن اینست

ستایش و نکوهش را انجمنها آراسته شد - و آفرین و نفرین را روز بازار دیگر پدید آمد - آنان (که رهٔ زدهٔ پندار و غارت کردهٔ تقلید نبودند - و چشم بینا گشوده در جست‌وجوی سخن دلپذیر و دل سخن پذیر خاک بیزی نمودندے - و از کشش روزگار و درازی زمانه در تکاپو افسردگی راه ندادندے) دست‌مزد خود گرفته هنگامهای شادکامی بر افراختند - و آفرینها نموده غرقهٔ خوی شرمندگی گردانیدند - و درماندگان خار زار طبیعت از نارسائی فطری و همنشینی گروهے (که نقد خویش بگروگانی دکانچهٔ مالوف داده اند) سر بشورش برداشتند - و کالا شناسان نانوان بین بشکنجهٔ حسد

---

(۲) در [بعضے نسخه] بین (۳) در [اکثر نسخه] خامه پرداز زبان یکتائی دارند (۴) در [اکثر نسخه] اطرا (۵) نسخهٔ [د] از تحسین (۶) در [بعضے نسخه] خرد *

در جان کاهي و دل گزائي نشستند - و زبان طعن گشوده غبار آمای ساده دلها گشتند • • شعر •

من خاک پای قهرمانان • کامروز بر فرق پاسبانان

این گنج گهر چو برگشادند • بر سر بنظر گشادند

دیده وری را با من نظر خیر اندیشي بود - و چشم درستي نگرستي - باندرز گوئي درآمد - و از روی مهربانی بر گفت - چندین حمیت چه مي‌بري - و سخن بدین گونه چرا مي‌گوئي - از هواداران یک پدید آید که این شرمنامه درست بر خواند - و به دیوانگی تازه نسبت نکند - تا دیدهوری حقیقت‌شناسي از که امید داشته آید - و کی داستای بلند پایگي پرده از روی کار برداری - همان بهتر که این نوآئین بساط در نوردیده بزبان بزرگان سرائید - و مایدهٔ افضال برای عموم مردم سرانجام دهد آزین کارشناسي نقصے بر آسود - و از ان مهر گزیني جوش نشاط بر زد - فرخ ذات او مرا بپاسخ آورد در چ حقیقت برگشادم - راتبه خواران عوام را روزي فراوان است - قدسي نزل برای یگانهٔ وقت آماده میگردد - مرا با هنرنامه چه کار - کانای آسماني ارمغانی یکتای ملک آنهي آرایش مي‌یابد با گروها گروه عامه چه پیوند • بیت •

غلیواز را با کبوتر چه کار • به باز ملک درخواست این شکار

گذارندهٔ حکمت پژوهان دیده ور نیز یاور مي‌افتد - و عزیمت را ستبرگ تذومندي مي‌بخشد - مردم‌زاد از چهار گونه نگذرد - نخست آن عناد گزین ظلمت آموز که واگویه را آمیختهٔ شنوائي نگردانند و از دریچهٔ گوش بصفوتکدهٔ دل نبرد - و اگر راه یابد پذیرای آن نگردد - و اگر بپذیرد بکارگرد نیامیزد دوم آن تیره سرشت بدگوهر که بیدانشی خود را دانائي انگارد - و در رنجوری دشوار درا عشرت تندرستي نماید - سیوم آن روشني جوی سعادت منش که از دیوبند ناتوان بیني و سیه‌چال نادانی وارسته بدرد جویائی تذومندي دارد - لیکن از واژونی بخت و نیلکاری اختر ادراک معانی بلند نتواند و پردگیان شبستان خرد بدو کمتر روی نمایند - چهارم آن فروهیده مرد فرخنده طالع که با ذخیرهٔ شناسائي فطرت بالا دست و همت عالي دارد - و بژرفائی دریافت پیشاپیش میرود - دانای روزگار با آن سه کس جز خموشي نگزیند - و درج گویائي جز بدین جوهری حقیقت پژوه نگشاید تا چراغ دانش افروخته گردد - و فروغ آگهي همگنان را در گیرد - پور خرد چه ژاژ مي‌خائي - و هرزه چرا مي‌درآئي - ازین (که سخن را بدست بافوغ تازه در آوردي - و نه بر عیار زمانیان سرائیدي) این همه زبان فروشي چیست - و سر استکبار بر افراشتن چرا - (هرچند راستي گذارش مي‌یابد

---

(۲) در [بعضے نسخه] طنز (۳) نسخهٔ [ز] بلند طرح پایگی - اما اغلبکه این از نسخ کاتب است و صحیح طرح بلند پایگی‌ست •

و بسیم خود ستائي نه) همان بهتر پیکر غرور آسا از صفحهٔ هستي بزدوده آید - و باطن صافي باین ناسزا گفت دامن آلود نگردد * شعر *

مشو غرق آب هنرهای خویش * نگهدار بر جایگه پای خویش
درین ورطه کشتي فرو شد هزار * که پیدا نشد تختهٔ بر کنار

حقیقت سرایان گوهر سنج درست عیاری سخن و والا رتبگی او دران دانند که درین بارگاه شگرف بنج چیز گران ارز فراهم آید - نخست فروغ معاني از آسمان تقدّس بر دل صافي پرتو انداخته بزول صعودي فرماید - دوم گزیده پیوند اخشیجي پردگیان صفوت سرای ضمیر را به پرنیان حروف درآورد و آن روحاني نژادان را باین عنصري پیکر طرزت بر آمیزد که بسان جان و تن بوالعجب معجونی آغشته کرد - سیوم تازه نمطی دلپذیر غم زدا گوش را بر افروزد - و جان را بیالاند - چهارم نخایندي و مرتبه آرائي معني را بگزیده جای بار داید - و لفظ پهلو جویا فرا گذارد - و داستان را به بایستگاه آورد و بآرایش صورت و معني شاهد سخن را پیرایه بندد - پنجم لفظ پیرائي عبارت را از دیر فهم و نکوهیده نکرار دور دارد - و خنک رو و گران پیکر دران انجمن راه نیابد - و همچنانکه دست فرهود روزگار نباشد بگرم خوئي و آشفاردئي گلگونه آراید - و این هنگامهٔ نیکوئي زمانے انتظام گیرد و سخن را والا پایگي وقتي دست دهد که عزم درست و یکتائي اندیشه و جست وجوی سخت و یاوری تذومندی (۲) خرد یکجای فراهم آیند - و نیازمندي بر دوام و عنایت دادار بے همال دوشادوش باشد - و هر کدام شرائط بسیار و لوازم فراوان باخود دارد - شمارهٔ آن این گرامي نامه برنتابد - و گذارش آن در تنگنای فرصت نگنجد - لیکن دمساز دستیار ناگزران (۳) وقت که از فروغ آگهي بنظر دشمني پژوهش عیب نماید و از راه دوستي بیچارسگالي همّت گمارد - همانا صحبت چنین فروهیده مرد اکسیر دانائي و یکجا ساز آن شش گوهر گرانمایه تواند شد - آمروز (که دل پراگنده - و خاطر کور هزار جا - و گذارنده بطور فارسي کم آشنا - و رهنمای حقیقت نایاب) چگونه آرزوی دل بانجام رسد - و کجا امّید شایستگي داشته آید خامه درین هنگام که معاني آفرین سخن طراز میزان دانش قسطاس حقائق مهین برادر شیخ ابوالفیض فیضي (که پایهٔ پدري داشت) ازین آشوب گاه عنصري بآرامگاه قدسي چالش فرمود - و ناظورهٔ سخنوري بسوگواري نشست - مرا حال سراسیمه تر شد - و دل سلسلهٔ هوشمندي گسیخت - از پیام ایزدي بیداري روی نمود - و در پشیمانی دراز افتاد * شعر *

وای برین دانش اندیشه پیچ * سینه پر از علم و ز معلوم هیچ
هیچم و اندیشهٔ من هیچ تر * نیست ز من گرچه سخن پیچ تر

---

(۲) در [اکثر نسخه] تذومندان (۳) در [بعض نسخه] ناگزیر آن وقت *

دیدهٔ آهو شناس بدست‌آمد - و سر نجیب شرمگینی فرو برد - در سرآغاز جریدهٔ اقبال بسیج خاطر آن بود که (چون داستان‌داستان دگاشته‌آید) به پیرایش آن پیشوای سخن‌سرایان عاریهٔ حسن انجام سر کیرد - ناگاه مصیبت جان گزا روی آورد - و مرا آن پیش‌آمد که کس را روی مشواد - چنانچه از بی‌مایگی و کم‌حوصلگی صفیرے بیهوده زد - و برخامکاری خود آگهی داد ● ● شعر ●

سخن بداها در خامهٔ سخن مدگر ● که سوخته دام از مرگ قدوهٔ انعاما

شکسته‌دل‌تر ازان ساغر بلو بفشم ● نه در میانهٔ خمازه کدبی ز دور بها

از سال دهم دگاشه بردگشتهٔ خجسته‌دان مجتمع دلائی فرموده بودند - لیکن نه چنان که دل آسمان‌پیمود ایشان تسلّی داشت - و این حمولهٔ دیستان هوشمندی خبسند - که زمانه چنین نمونگی نمود و بیرو جانکاهی نساند - مرا زندگی دشوار و دل از زندگان اسباب فسرده سر کشت - فسون مهربانی خدیو آگهی و طلسم دلائی و نشستر صوت و معنی ازان زندگی بار نوبه از سر پای بند تعلّق گردانید - و با شورش ضمیر و بردمزدگی باطن بدگاشتن کوتهرین نامه همّت بر گماشت - لیکن از دشوارکاری و تلخ‌کامی زمان زمان تازه پریشانی دل شوریده را پراکنده‌تر ساخت - و نوتو سراسیمگی شهرستان اندیشه را بویرانی آوردے - چرا کوی تفرقه برنخیزد - و عزیمت را پای تلغزد - با گوناگون آشفتگی و اختلاف عزائم - والا دانشے (که از همه رو چیره دستی نماید) نادیدید - و همزبانی (که در مراتب آگهی نسبت نه دهی داشته باشد) نقاب کزین - کاشکے در قحط سال مردمی دستیارے بودے که زمان افسردگی خاطر و شولیدگی دل صفحهٔ توانست نگاشت که آبروی رسم‌زار پیشین نباشد و اگر این‌مایه دانشے نبود شناسندهٔ ناکزیر که در فوشتهای دل پراکنده ناخنی بند کند - و بر ستردن نقشے و آوردن لفظی و پیدا ساختن معنیے توانا باشد - و اگر زمانه باین هم زفتی کند چنین کسے ناکزیران که از فروغ آگهی و نیروی دلیری آهو شناس گرداند - (هرگاه در مقامات ضمیر آهنگ وارستگی روز افزون - و گوناگون مشاغل باهم اخشیج هنگامه آرای صورت - و دمساز مهر آمود پرده نشین) آنچه دل بدست سپارد و او بقلم بار نویسد چه مایه ارج داشته باشد - ازانجا (که اندیشه صافی بود و سپاس ایزدی در افزایش - و ارادت درست - و همّت شاهنشاهی دستگیر) دران تیرگی کشاکش تیر اقبال پرتو انداخت - و نیروی گرم‌روی کرامت فرمود ● ● شعر ●

اینکه مرا هست بخاطر درون ● نقد معانی ز نهایت برون

نی ز خود این ملک ابد یافتم ● کز نظر منعم خود یافتم

غرّهٔ آذر ماه سال چهلم الهی کدورتکدهٔ خویش را در فراز کرده برون‌سو در نگاشتن گرامی نامه

---

(۲) در [بعضی نسخه] زدست (۳) در [بعضی نسخه] لمحه لمحه (۴) در [بعضی نسخه] باطن ●

از غیر وا پرداخته بود - و درون سو به‌نیایش دادارِ بی‌همال دلِ ظلمت آمود را چراغِ دریوزه میکرد و تارک نیاز بر عتبهٔ کبریای(۲) الٰهي نهاده توفیقِ سرانجامِ خواهش میطلبید - ناگاه صبحِ دولت(۳) چهره برافروخت - و لمعهٔ نور دران کاخِ بی‌روزن روشني افزود - چون تامّل بکار رفت و حیرت رخت بربست شکاف قلم مشرقِ غیبا و مطلعِ نور یافت - نشاطِ سترگ درگرفت - و عیشِ(۴) شگرف روی آورد گردِ درهم‌بسته گشایش پذیرفت - تنِ مهرگان سرخته قبای بهار درپوشید - و قلاوزِ مقصود پدید آمد دل بآهنگ کارافزائي برخاست - و خامهٔ بی‌دست و پا بیرنگ فیرنگي زد - و سور سرای بیان‌را کاربردارانِ عزّت(۵) بدست افشانیِ سماع برانگیختند - در کمتر فرصتی گنجورِ گنجینهٔ سخن‌سرائي گردانیده منشورِ بلند نامي کرامت فرمودند - و خطابِ نادرالکلامي شمسهٔ پیشطاقِ گویائي گشت لختی سخنانِ دلاویز آگهي بدل‌نشین روشی نگاشته شد - و شکرِ نعمت رسیدگي پیرایهٔ تحسین یافت زمزمهٔ سخن شناسانِ حق‌پژوه گوهرین دفترے انتظام پذیرفت - و دولتِ سترگ چهرهٔ افروز سعادت آمد *

* شعر *

بخت درید و درِ دولت گشاد * بیشتر از خواهشِ من هدیه داد
بابلِ نطق از گلِ طبعم پرید * پردهٔ غیب از سرِ کلکم درید
فوج بفوجم ز معاني حشر * خوانده و ناخوانده برآمد ز در
پیش دویدند بتاني ضمیر * خامه درون خواند بلحنِ صریر

جای آنست که ترانهٔ نشاط بر سازد - و زمزمهٔ شادماني درگیرد - لیکن آنرا (که همّت در نگارشِ احوالِ فراوانِ قرون آویخته باشد) بنگاشتنِ حالِ یکے چگونه ناهارشکني تواند کرد - و بکدام دست‌مایه دل بخرسندي نهاده طرب پیرای گردد - خاصه امروز بسرنوشتِ آسماني تازه شورشے در سر افتاد و خاطرِ سراسیمه را بسیجِ دیگر پدید آمد - تن‌مدني - و جان‌صحرائي - اندیشهٔ سفرِ واپسین علاقه گسل - نارسائیِ برادرانِ روزگار در زبان بندي و دل‌خموشي - و شیفتگیِ(۶) باطن در گذارشِ اقبالنامه روزافزون *

* شعر *

دردا که غمِ کوه بکاه افتاد است * معشوقِ دلِ مورچه ماه افتاد است
این واقعهٔ طرفه براه افتاد است * درویش بعشقِ پادشاه افتاد است

همگي تکاپوی اندیشه آنست که (چون نیرنگِ قرنے چند نگاشتهٔ قلمِ سوانح‌نگار آید - و حق‌گذاري بآئینِ خواهش سرورِ جاوید بخشد) بدستیاریِ کردارِ سعادت پرتو (چنانچه از پرستارانِ دنیا

---

۲) در [بعضی‌نسخه] کبری (۳) در [بعضی‌نسخه] سعادت (۴) نسخهٔ [ک] بینش (۵) نسخهٔ [ک] عشرت (۶) نسخهٔ [ک] شکفتگي *

قدم فراترک نهاده) در پرستش ایزدي گرم‌روي دارد - و از گروهٔ اضافات و نسبت بیرون شده بپایهٔ والای آگهي آرامش گزیند - و از کشاکش این دیولاخ جان‌گزا برآمده بخلوتگاه تقدّس جاودانی عشرت اندوزد *

• شعر •

رخت بردار زین سرای که هست * بام سوراخ و ابـر طوفان بار
کلبهٔ کاندرو نخواهي مانـد * سال عمرت چه ده چه صد چه هزار
پرده بردار تا فـرود آرنـد * هودج کبـریا بصفّهٔ بـار

لیکن در هوای این بلند آشیان تیز پروازان عرصهٔ شناسائي را بال همّت فرساید - تا بهوس گزیدن خویشتن دوست چه رسد - از خارستان راه خطرناک گوید - یا از شرّ رهزنان بادیهٔ پُر آشوب اندوه نایافت[۲] ماندگان مراحل مراد نگارد - یا درد شتردلی همراهان خود بیند - در نگارین سرای اسباب خرد بکنج خمول - و طبیعت بر فراز گاه ظهور - رنگ‌آمیزی جهان‌صورت دل شکر - و انفس پزشک پرده گزین - و جان‌گزائی بد گوهران فرومایه سرباري - لختي بچرب زباني و برخي بخاموشي نکوهیدگي را به نیکوکاري فروخته در لباس رهنموني رهزني کنند - و بیشترے از فریب خوردگي مکر اندوزي بکار یکدیگر بوزند - و آزردن آدمیان (تا بدیگر جانوران چه رسد) سرمایهٔ افتخار دانند - دلدادههای عشوهٔ این جاف جافِ دانا ربای تهمتن‌مال را کجا شماره - شعبده ناکي و فسون سازیِ کارشناسان زبان اندوز که اندازه تواند برگرفت - مهین ایشان پست‌فطرتے ست که بگروگانی مهر این دوست کُش دشمن نواز پای‌بند است - در اقبال این موجهٔ سیمابی سراب کامروای خرسندي و غفلت‌آمود شادماني ست - در ادبار این گندم‌نمای جو فروش پایمال اندوه و دست‌فرسودهٔ غم نباشد - ازین‌جهت او را فرزهیدگان فرهنگ افروز در رموزستان شناسائي پدر آن لعبت باز زود زوال خوانند - دوم آن بے‌مایه دانشے که بشدامد این پیر فرتوت گسیخته رشتهٔ تمیز و انصاف حیرت زدهٔ شادي و اندوه است - نه از بسیاریِ لذّات این نمودار بے بود حوصلهٔ نشاط او سیر - و نفس آرزوی او در نشیمن آرام - و نه از کمیِ این‌نیست هست نما معدهٔ ماتم او پُر و پای خواهش لنگ - این را در معمّای حقیقت به پسرے آن بوقلمون معربد گذارش دهند سیوم آن کم‌بین فرومایه که با تیرگیهای پیشین در گرد آوریِ خواستهای اینجهاني (که در رهگذر تند باد فنا افتاده) از شاه راه راستي بر کنار نمیشود - و در چاره سگالی ناملایم روزگار تزویر آمود دست بدامان مکر و حیله میزند - و بدستان‌سرائي خود را بساحل رستگاري میرساند - اورا بزرگان در اشارات خویش بغدهٔ آن نیرنگ‌ساز هزار فنه گویند - چهارم آن غنوده بخت شوریده رای که در

---

(۲) در [اکثر نسخها] نایافت نمایندگان *

فراهم آوردن کامها و به سپر دوزی حوادث ستاره گزین کج گرای ست - بزنان حق‌سرایان تعمیه‌گو ازو بکنیز این عربده آرای بے‌وفا ایما رود *

بر صدر نشینان محفل انصاف پیدا ست که حال جویای آرامیدگی در شورش گاهے (که خوی گزیدهای او چنین بود) چگونه باشد - اگر در نمایش این گفتار آگهی از گروهاگروه باستانی و گوناگون زمانیان نویسد کار برخفه فراهم آید - و قلم ره گرای را در اوّلین منزل پای تکاپو فرسوده گردد اکنون از داستان من لختے برگیر - و در چاره گزینی خود پای همّت بیفشار * شعر *

حدیث خویش اگر گویم ز آغاز * رود چندان که نتوان آمدن باز

پدر بزرگوار بگوشهٔ انزوا خرسندی داشت - و از آشوبگاه دنیا برکناره میزیست - و با من نظر عاطفت افزون تر از برادران کردے - و به نیروی دانش و کردار از سرآغاز نشو و نما بکنج گرایان دامن آلود راه نُدادے - و همواره بصفای باطن و نظافت ظاهر و زبان فصیح و بیان دلکش باندرزهای حقیقت یقاق داری نمودے * بیت *

ز ابتدا سر مامک و بابک نبازیدم چو طفل * زانکه هم مامک رقیبم بود و هم بابای من

و چنانکه علوم مکتسبی نقاب جمال معنوی داشت از مهر گزینی شوریده را نیز بدان نمط خواستے و مرا از پنج سالگی روی در حیرت بود - و بدان گفت و شنود هیچگونه خاطر فرود نیامدے - همانا رهبری آن رهبر منزل طالبان کمال شمسهٔ پیشطاق فطرت بوده باشد - و خطرهای سترگ بادیهٔ سرد و گرم (که مردان مرد را از پای درآرد) بصفوتکدهٔ باطن جایگیر - چون سال می‌افزود و شعور میبالید نفرت دلگزا افزایش می‌یافت - و زمان زمان آویزش بے‌آشتی گرمتر میشد - و از همه وا پرداخته بدمسازی جنون راه نشاط می‌سپرد - و بخیال فرو شدن دم آسایش بر میگرفت - کشش درونی قافله‌سالار حقیقت آشفتهٔ بے سر و دل را پای‌بند دانشگاه رسمی گردانید - و در پانزده سالگی (که همگنان را گران خواب غفلت دارد) عرصهٔ پهناور حکمت و فراخنای قرار داد چندین گروه پیموده آمد - مدارج شناسائی رعونت افزود - و مستیٔ آگهی شورش‌افزای گشت - با چنین رهنمای تنومند و دیدبانے بردوام سرکشیٔ نفس امّاره افزونی گرفت - بطرزهای گوناگون چهره آرای هنگامهٔ خود بینی شد - بمیامن سرچشمهٔ نظر والله بسیارے اسرار اشراقیان و نوادر خفایای صوفیه و بدائع شناختهای مشّائین ازدرخت - هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ نخوت افزائی آن نیرنگ‌ساز بوقلمون روی در کمی نهد - بر همان آئین خویشتن نمائی و خود پرستی افزودے

---

(۲) نسخهٔ [ب د] لطافت (۳) در [بعض نسخه] رهزنی (۴) در [بعض نسخه] نفس نفس سرکشیٔ نفس امّاره (۵) در [چند نسخه] و تالله - والله اعلم *

با جهانیان پیوند آمیزش گسیخته داشتی - و از ناروائی دکانچهٔ دنیا ناخواسته بسیچ تجرّد گزینان دل گروتی - و اندیشهٔ غربت‌گرائی بشورش تازه رهنمون گشتی - سراسیمگی جنون نبود که از فرمان خرد سرتابیده بی‌راهه شتابد - آشفتگی بیمروّتی نداشت که راه آزار خدایان مجازی سپرد - در نشیب آباد اندوه و شادی با دل پژمان و خاطر دژم بسر می‌برد - و تخیّل آزادی لختی بآسایش می‌درآورد از پست‌فطرتی (که درمن بود) و کم‌همّتی (که در نهاد خود داشتم) با کمال دل‌گرفتگی از مدینه و فرط بیابان‌دوستی بلند پایگی نگارخانهٔ سیمیائی آشوب درون‌آمدے - و از نیرنگ کشاکش باطنی در شگفت زار افتادے - نا رضامندی پیر نورآگین بدان پراگنده خواهشها بس نزدیک - و بازماندن شوریده ازان سگالشهای باهم اخشیج بسیار دور - نفس نفس فرمان پذیری آن یکتای ملک آگهی در افزونی - و زمان زمان کششهای گوناگون را نیروی دیگر * شعر *

بختے نه که با دوست درآمیزم من * صبرے نه که از عشق بپرهیزم من
دستے نه که با قضا درآویزم من * پائے نه که از میانه بگریزم من

تا آنکه آسمان در محفل همایون شاهنشاهی داستان مرا بر خواند - و ستارهٔ بخت بیداری از افق اقبال بدرخشید - چارشان دولت بی‌هم رسیدند - و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت از نیرنگ نفس ابوالبدائع نقش اعتبار پژمی از پیشطاق ضمیر سترده شد - و بسیج تجرّد چیره‌دستی نمود - و نزدیک آمد که سر و پا برهنه دشت دیوانگی در نوردد - و دیوار بند آمیزش درهم شکسته راه آزادی پیش گیرد - آن روحانی طبیب (چون پادشاه روزگار را قافله سالار ایزد پرستان میدانست و از سرنوشت چهره گشایان تقدیر قدرے آگهی داشت) بچاره گری روی آورد - و بمرس آموزی تعلّق درج گوهر بر گشود - بسحر طرازی و جادو نفسی رهنمای طریقت بدبستان دولت شتافت و بسجود آستان اورنگ نشین فرهنگ‌آرای ناصیهٔ بخت مغدی جلا افزود - بے آنکه دوادو حرص اندوزی دامن‌آلای همّت شود و در فرخنای آرستان قدم جست وجوی فرساید و پیشتر ازانکه شرمسار انتظار آید و آبرو بر درها ریخته گردد بے میانجی سفارش آن و این و منّت پذیری فلان و بهمان الطاف شاهنشاهی مرا فرو گرفت - و از نشیب‌گاه گمنامی بر فراز بلند پایگی بر آورد کیمیای نظر خداوند صورت و معنی همّت را فروغ دیگر بخشید - و دل را فراغ تازه پدیدآورد ازان بیماری دشوار دوا (که پدر با آن سترگ پزشکی چارهٔ نتوانست کرد) لختی رهائی یافت از نیروی آگهی با عالمیان نطع یکجهتی و یکسان نسبتی (۲) گسترده در کمین خویش منافقانه نشست بسا عیوب نفسانی چهره افروخت - و توانائی ستردن برخے بدست افتاد - و در رستخیز دشمنی

---

(۲) در [چند نسخه] نشیبی *

بدوستداري برخاست - و اختلاف گروهاگروه مردم دل را از شغل شگرف باز نتوانست داشت و در نرهنگاه باطن گرد فتوري نيارست انگيخت - چندے در همايون محفل کشور خداي هنگامهٔ داناي گرمي پذيرفت - تنقيح مقاصد و تشخيص دلائل را روز بازار ديگر شد - از ناشناسائي مراتب حکمت و تهي دستي علوم حقيقي سخن سرايان روزگار را (که بتزوير پيشگي و چرب زباني در پايهٔ بلند آگهي جاي داشتند) کار دشوار گشت - گاه بخاموشي زبان و جنبش ابرو و گردش چشم حيله مي اندوختند - و گاه به تعمية گوئي و هرزه درائي پاسخ مي آراستند - از نيروي تائيدات آسماني چنان کاربند شدے که آن طلسم بدگوهري درهم شکستے - ناگزير دست ازان باز داشته بيانه گذاري پيش آمدند - معقولات را مخالف دين شمرده برخے ساده لوحان ترک نژاد را راه زدند و از ياوري آن ناشناسان بيخرد بچيره دستي سر برآوردند - بدستياري روشن ستارگي گشاده پيشاني ازان پايهٔ والا فروتر شده در سرائر منقول دقيقه سنج و نکته سراي آمد - و بآئين آن گروه در قراردادهاي پريشان و اندوختهاي ناسره ناخن زدن گرفت - گفت و گوي مذهب و ملّت دراز شد بار پرس اشتباهات را مکلمين معتقدات پنداشته بکين توزي نشستند - چندے برين تابيس عبرت (۲) بد نفسي ميکردند - کهن آشنايان و ديرين دوستان دامن اختلاط برچيدند - و در شهرستان خود گرد آمود غربت گشت - گاه ازين خلوت در کثرت ترانهٔ نشاط برکشيدے - و نتيجهٔ خير بسيچي دانسته در نيايش ايزدي افزودے - و گاه از کوتهي امکان و تنگئ حوصله باخود سرائيدے که اين چه بوالعجبي ست - با جهانيان بساط نيک انديشي و خير سگالي گسترده دارد - و باخود حريفانه نقش ششدر مي اندازد - عالميان در کمين دشمني چرا نشسته اند - از تائيد آسماني و روشن ستارگي يا مشگوفي (۳) روزگار و نا روائي حق پژوهي سرزنشهاي آشنا و بيگانه و يافه سرائي دور و نزديک و آويزش بدگوهران کوتاه بيني تفرقه در جمعيّت آباد ضمير نينداختے - از بازار کسادي حقيقت تازه شادي چهرهٔ نشاط افروختے * * شعر *

بصدف مانم و خندم چو مرا در شکنند * کار خامان بود از فتح و ظفر خنديدن

چون سپهر گردان چندے برين بگذشت درهاي دولت گشودند - و چهرهٔ اعتبار را افروختگي ديگر پديد آمد - زوبندگان دنيا ستيزهٔ حسد را ببغض ديني فروخته باندیشهٔ تباه فرو رفتند - و از تنگ چشمي و ناتوان بيني به پيکار ايزد توانا برخاسته خسران جاويد اندوختند * * شعر *

اين دو سه بدنام کن مهد خويش * مي شکنندم همه چون عهد خويش

من بصفت چون مه گردون شوم * نشکنم از بشکنم افزون شوم

---

(۲) نسخهٔ [ز] عشرت (۳) نسخهٔ [ه] با شگوفي *

ازانجا (که عزیمت درست بود - و عقیدت پایدار) حیله اندوزان نافرجام زیان زدهٔ چهار سوی صورت و معنی گشتند - و بر حقیقت حال آگهی پذیرفته درخوی شرمندگی فرو شدند - آنروز (که تا آشفتای نشیب و فراز عالم صحبت این طایفه میخواست) راه نفرت می‌سپردند - اکنون آن گروه غنوده خرد بدلجوئی حیران آرمیده آرزوی خدمت در سر دارند - و او در بار استنکاف - درین تیرگی رحشت نیّر سعادت بدرخشید - و از دم گیرای گیهان‌خدیو بفرهنگاه صلح کل درآمد - نفس شوریده در صفوت‌جای آرامش نشیمن ساخت - و برین توانهٔ حقیقت دامن نشاط بر گرفت - اگر جهانیان ترا نکوهیده پیغولهٔ دشمنی می‌گزینند باندازهٔ دانش راه عبادت می‌سپرند - تو چرا فهمیده میخروشی - و اگر نیک دانسته آن هنجار پیش می‌گیرند همانا بیمار حسد اند - از رنجور کار تندرست چه میجوئی - از نقصان بشری و کوتهی امکان از سراپای خاطر زمزمهٔ خواهش سرائیدن و جوش این آرزو از درونهٔ سر بر زدن - چه بودے که دشمن نارسا دریافتے که چه مایه آسوده ام - و دل از بادافراه چگونه راپرداخته - تا تن چاپلوس و زبان ابلهگر بعذرخواهی بفرستادے - و بیرون همرنگ درون ساخته از کشاکش دورئی بارستے - کاش خیراندیشی (که در حق بدخواه دارم) یا هدیه‌پرستی مرا (که راه مداهنه ندانند) دست طفل مشرب حقیقت‌مدان من بدانستے - تا بتقد از دوستی رنج نبردے *

* شعر *

آتش بدو دست خویش درخرمن خویش * چون خود زده‌ام چه‌نالم از دشمن خویش

کس دشمن من نیست منم دشمن خویش * ای رای من و دست من و دامن خویش

در حال ستایش کنندگان و بدگویان خویش از دوم منزل گذشته بسیوم گذاره میکند - امیدوار که دیگر باز نگردد - و بقلاوزی بخت بیدار بر نوهنگاه چهارم شرف اختصاص یابد - و دم آسایش بر گیرد و از انبار گیرئی ایزد بر همال یکسو شود - بیشترے با نخستین گروه درستی ورزند - و با پسینیان برخلاف آن گرایند - طایفهٔ صورت را در ظهور این دو روش بشادی و اندوه بیالایند - به ثنا گری درون را نشاط آموده گردانند - و بنکوهش آزردگی را پرورش دهند - برخے تائید یافتگان سماوی را نیرنگی ابداع در نظر آید - آن هر دو را یکسان انگاشته پذیرای دگرگونگی نشوند - و بسا باشد که نفس بوقلمون اشکلے درمیان آرد - و چنان را نماید که ناسزا گوئی تو (که راه حق می‌سپری) ناخوشنودی ایزدی با خود دارد - ناچار فریب خورده بکین تباه سرایان برخیزد - و از شاه راه سعادت بر کناره افتد و چون امّاره نویسی رزگار خویش کند پدید آید که بسا باطل اندوزان بدکار تر را آرزشی ندارد

---

(۲) نسخهٔ [ز] تیرگی نیوسعادت (۳) در [بعضی نسخه] نا ساز (۴) نسخهٔ [ب] ندادند
(۵) نسخهٔ [ز] برخلاف گرایند *

همانا لعبت آرائی آن خودستای خویشتن بین است - و رتبهٔ والا آنست محمدت‌گوی را (که سرمایهٔ رعونت انتظام میدهد) بآئین دشمنان پیش‌آید - و نکوهندهٔ عیب نمای را بدوستي بردارد بو که بدین طرز آگهي بر فراز مقصود جای‌گیرد - و از گزند دشمن دانای خانگي رستگاري یابد بدستیاری فطرت و پای افشاری دل به کمتر زمانے ازان نفرت باز آمده با خود در آویخت و جنگ بے آشتي در میان آورده کار از سر گرفت * شعر *

دست و گریبان بخودم چون‌کنم * سر ز گریبان که بیرون کنم

چاک زدم پردهٔ سامان خویش * بو که زنم دست بدامان خویش

و همواره لطمهٔ نکوهش بر خویشتن میزند - و بسیه‌زباني نفرین‌خود مي‌سراید - [هرگاه یکتا شاهد وجود (که باستادیان به نیروی شهودي دریافته اند) ترا از سعادت منشي و بیدار بختي بچراغ دلیل روشن] چگونه و چرا تنگدلي - از که گزیخته کنج خمول میطلبي - و کرا مانده کجا دست خواهش میگشائي - گرفتم ازان آگهي نصیبه نداري یا نیز شناسائي فروغ کردار نمي‌بخشد از نیک اختري و تنومندیٔ دل آن حق بژوهي و فراخ حوصلگي کرامت فرموده اند که در بارگاه معامله آرائي و فصل خصومات درست و دشمن آشنا و بیگانه یکسان نسبتے دارند - تا خوشنودیٔ عالم و نا رضامندیٔ جهانے دران عزیمت غبار نتواند انگیخت - دوستکان بآزرم جوئي کام بر نتواند گرفت - تا بدیگران چه رسد - بمالک تنهائي شناختن چیست - و از گم نامي چه مي‌اندوزد چه گوید - و چه نویسد (۳) * شعر *

دلم دامن و آستین بلا را * چو وامق سر زلف عذرا گرفته

ز آمیزش عالم و اهل عالم * همان نفرت طبع عنقا گرفته

حقیقت کار آنست که تکاپوی آدمي سودمند نیاید - تا نگاشتهٔ پیشطاق سرنوشت چه بود و گردش افجم و افلاک بر چه رفته باشد - به نیرنگی آمیزهٔ اجرام علوي و اجسام سفلي علاج نتواند اندیشید - تیراندازی آسمان را سپر نتوان دوخت * شعر *

زان سوی جوشن‌است گشاد خدنگ چرخ * خود را بهرزه از چه بجوشن در آورم

اکنون با نفس هزار فنه معرکهٔ مصارعت آراسته دارد - و هوا خواهان یکدیگر پای حمایت افشرده‌اند زمان زمان شعبده بازی تازه بکار میبرود - و آفت و خیز شگرف چهرهٔ عبرت مي‌افروزد - نمیداند که انجام کار چه خواهد بود - و آسایش در کدام منزل روی نماید - و ازین سه تن ایزد شناس با که جاوید پیوندي دست دهد - و شادخواب واپسین بکدام افسانه قرار گیرد - خوفی گره بر ابرو

---

(۲) نسخهٔ [ز] قندیل (۳) نسخهٔ [ب] و لیکن چه گوید

که گوناگون سرور عالم در محنت‌کدهٔ او راه نیابد - رجائی گشاده پیشانی که بفراخیٔ انبساط غمگساریٔ جهانیان بردوش همّت بر گیرد - آن تیز رو هشیار خرام که ازگلخن بیم و بستانچهٔ امّید و تابشگاه بستگی و نزهت‌جای گشادگی فرا ترک شده پا [illegible] دغم نبود - هرلحظه منشور اقامت بمنزلی میرسد - و هنوز جای گرم نکرده از در دیگر میخوانند *

* مصرعه *

* من بوقلمون روزگار خویشم *

با چنین آویزش درونی بحکم ارادت ملتزم نگاشتن گرامی نامه است - و مخلصان بزم عقیدت بکار دیگر نمی‌گذارند - و چرا نباشد - و چگونه شگفت نماید - از پرستاریٔ ملک آگهی زخارف دنیا در میزان همّت وزنی ندارد - و رنگ‌آمیزیٔ عالم صورت را در پیشگاه بیدش قدرت نه - ناگزیر بسپاس موهبت کبری کلک سرائی کرده جوش مدحت میزند - و دل را لختی بگذارش داستان حقیقت جلائی تازه می‌بخشد - نه آنکه هوسمندانه آب بپرویزن می‌پیماید - و باد بهاون می‌کوبد همان بهتر که سر پوش خاطر بوالعجب بر نگرفته راز درون برملا نیندازد - و آنچه گوش زمانیان بر نتابد و بچشم عادتیان در نگنجد واگویه نسازد * * شعر *

گر بگویم آنچه از اندیشه در جان منست * پا چو من حیران بمانی یا نداری باورم

ابوالفضل مبارک ضمیر دانش پژوه از زمزمهٔ پنهانی و گفتار خاموشی چرا سیر آمد - حال خویش ببارگاه ظهور می‌آری - و در خلوتگاه دل راه بیگانه میدهی - چشمهٔ بیدش از صفوتکدهٔ باطن تراوش میکند - شراب[۲] را سرانجام دادن آئین کدام هوشیار است - بر همان نطع بندگی پای همّت افشرده نیایش ایزدی در ستایش پادشاهی بجای آور - و راز گوئی تقدّس بداستان سرائی تعلّق برگذار - پیام حقیقت دل‌را از هزه گرائی بازآورد - عزیمت را تنومندی داد - نیروی‌کار افزود و گوهر فطرت را فروغ دیگر بخشید - للّه المنّة کتابهٔ (که از پیشطاق سرنوشت من روزگار بر خواند و رهی را رهین منّت گرداند) آنست که مرا بستهٔ فتراک دولت ابدی‌اعتصام ساخته سوانح نگار بدائع طراز دارد - و از حسن طالع این کوکب افق معارف و اختر آسمان معانی (آنچه بزبان قلم می‌آید - و بر صحیفهٔ بیان رقم می‌پذیرد) روز بروز بسمع همایون میرسد - و دست‌آویز آفرین روز افزون و نوازش گوناگون می‌گردد - سعادتمند بندهٔ که خدمت او پسند شاهنشاه افتد و نشان قبول از درگاه یابد * * شعر *

بحمد اللّه این داستان نخست * بطرز فریبنده کردم درست

درین‌دم که دوران سخن‌خواه بود * سخن ازمن وهمّت از شاه بود

---

(۲) نسخهٔ [ز] سراب *

گرم همّت امّید واري دهد * فلک فرصت و بخت یاري دهد
باین جنبشِ کلکِ گردون خرام * بپایان برم این گرامي کلام

* تمام شد *

تاریخ طبع دفتر دوم از اکبرنامه

* شمسي عیسوي *
۱۸۷۹
* بانتهت بترفیق الموفق الوسع *
۱۸۷۹
* و تمت بفضله عز و جل *

* دیگر *

بفضل خداوند رب‌الانام * دوم دفترنامه چون شد تمام
۱۸۷۹
بکابل زمانف رآمد ندا * بحمد بالاعت درے بهرا

* دیگر ظاهراً و باطناً *
۱۸۷۹
* سپتمبر هزار و هشصد و هفتاد و نه *

* قمري هجري *
۱۲۹۶
* تمت بعون القوي العليم *

* دیگر *

صد شکر بدرگاه الهي * پذیرفت مهین سخن شاهي
اندیشه دوان ز بهر سالش * برگشت زماه تا بماهي
۱۲۹۶
تاریخ ز خرد ندا برآمد * بین لعل سخن زکان شاهي

* دیگر ظاهراً و باطناً *
۱۲۹۶
* ماه شوال سنه دوازده صد و نود و شش *

تصحیح غلطهای چند اهم که هنگام انطباع سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۱۲	ارس	راس
۷	۱۷	ارست	ارست
۸	۱۴	است	است)
۱۱	۲۳	متعدّر	متعدّر
۱۹	۶	ادرچه	اگرچه
۲۲	۲۷	بعضِ نسخهٔ •	بعضِ نسخه
۴۷	۱۸	اعتضدِ	اعتضاد
۳۹	۱۸	گوئي	توگوئي
۶۳	۱۸	نختمل	تختمل
۶۷	۱۸	کده	کرده
۷۱	۱	ذ-ا	تنها
ایضاً	ایضاً	۲و	— و
۸۸	۶	ازانجا	ازانجا
۸۸	۱۹	اخرِ مجلس	آخرِ مجلس
۹۴	۲۷	بفلاني	بقلاني

تصحیح غلطی چند اهم که هنگام انطباع سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۴	بینیم	بینیم
۱۰۰	۲۴	لهدا	لهذا
۱۰۲	۱۶	کار	کار
۱۰۶	۵	اکر	اکبر
۱۰۸	۱۲	بیش	بیش
۱۰۹	۲۰	با جمله	بالجمله
ایضاً	۲۶	متار	متاثر
۱۳۱	۱۷	مینمود	مینمود)
۱۳۶	۲۳	شتنه	گذشته
۱۴۴	۲۴	چون خلافت	چون [خلافت
ایضاً	ایضاً	نمیکند [که	میکند که
۱۴۸	۱۵	پته	پتّه
ایضاً	۱۸	د،آمد	درآمد
۱۵۴	۱۰	سنجري	سجزي
ایضاً	ایضاً	سنگري	سگزي
۱۶۸	۲۵	باستلاه	باستلام
۱۸۱	۹	ساي	سراي
۱۸۵	۱۰	تولب	تولک

تصحیح اغلاطی چند اهم که هنگام انطباع راه یافته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۷	۲	تسخیرِ	تسخیر
۲۰۸	۲۷	ترب	ترک
۲۲۶	۷	بنصائح	بنصائحِ
ایضًا	۱۹	نبد	نبود
۲۳۸	۲۷	بمبارزان	بمبارزان
۲۳۳	۱۶	اخرِ	آخرِ
ایضًا	۲۶	راستي	د راستي
۲۳۴	۶	با جمله	بالجمله
۲۴۸	۱۳	بیب	بیک
ایضًا	۱۸	حکمِ	حکمِ
۲۵۶	۲۶	سوانح	سوانح
۲۶۳	۷	بردا شته	برداشته
۲۷۴	۱۳	میرزا	میرزا
۲۸۵	۱۳	بصلحِ	بصلحِ

تصحیح اغلاطی چند اهم که هنگام انطباع راه یافته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۶	۱۱	صبِ	صبعِ
۳۰۰	۲۵	نسخهٔ	نسخهٔ
۳۰۳	۱	حاکمِ	حاکمِ
۳۰۴	۷	دهمِ	دهمِ
۳۰۵	۱۸	مخالف	متخالف
۳۱۱	۲۴	بنظمِ	بنظمِ
۳۲۰	۲۴	و احق	و الحق
۳۲۱	۱۴	خرطومِ	خرطومِ
۳۲۲	۴	خون	خون
۳۲۵	۱۹	خا خانان	خانخانان
۳۳۷	۱۸	ازا جا	ازانجا
۳۴۰	۲۱	بناهِ	بنامِ
۳۴۲	۱۹	بیتِ نیار	نیتِ نیاز
۳۶۱	۸	ضمیرانی	ضمیرانی
۳۷۱	۲۳	حقیق	تحقیق
۳۷۷	۱۸	دمِ	دمِ
۳۸۳	۲۵	هیر	هیچ

* بسم الله الرّحمٰن الرّحيم *

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آبها وغیرة (که در دومین دفتر اکبرنامه اندراج یافته‌اند) بترتیب حروف هجاء مرتّب بر دو منظر - اوّلین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیرة * شعر *

* حسبي الله العالمين فانّه * مولی حسیب قادر و نصیر *

* منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیرة *

* حرف الف *

سلطان آدم گکهر برادر سلطان سارنگ ۲۲ - ۶۳
.. .. ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴
آرام جان (زنِ لوای) .. .. ۸۳ - ۸۴
آدم ملازم بازبهادر ۱۳۶
آدم پسر فتح خان ۱۳۹
میرزا آفاق ۱۶۶
آصف خان عبدالمجید (شف عین) ۱۸۳ - ۲۰۹
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۲۸
۲۴۴ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶
۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲
۲۹۳ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۴
آق محمد .. .. .. ۲۱۱ - ۲۱۳
آواز خان پسر سلیم شاه .. ۲۱۹ - ۲۶۶
آب روپ (فیل) ۲۲۹
آهوی حرم قوچي ۲۵۹
امام ابوالمحامد غزنوي ۷
ابو الفضل مولّف پسر مبارک ۱۰ - ۴۳ - ۸۰ - ۱۱۴
.. ۱۴۵ - ۱۵۲ - ۲۳۳ - ۲۹۶ - ۳۷۷ - ۳۹۲
سلطان ابو سعید میرزا پدر سلطان محمود ۱۴
.. .. .. ۲۱ - ۶۴
شاه ابوالمعالي ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۷۰ - ۱۰۰
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱
۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۳۷
.. .. ۲۴۲ - ۳۲۶
میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان ۲۲ - ۲۳ - ۱۲۳
.. .. .. ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶
ابراهیم افغان سور ۲۶ - ۸۲ - ۲۵۴ - ۲۵۵
.. .. .. ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷
سلطان ابراهیم والیٔ سابق هندوستان .. ۴۴
ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان ۵۹
ابراهیم خان اوزبک ۶۸ - ۱۳۸ - ۲۱۹ - ۲۴۹
.. ۲۵۰ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۸۹ - ۳۲۶
میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران .. ۹۴ - ۹۶
ابوالفتح پسر فضیل بیگ و برادرزادهٔ منعم خان ۱۱۴
.. ۱۲۲ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۲۰۵
ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر .. ۱۱۴
شیخ ابراهیم مجذوب قندوزي .. ۱۵۴
ابراهیم ادهم ۱۵۴
امام ابواللیث سمرقندي ۱۵۴
خواجه ابراهیم بدخشي ۱۶۳
ابوالمعالي ترکچي ۱۸۸

ابن حسین کابلی ۲۳۸

ابراهیم حسین میرزا بن محمد سلطان ۲۷۹ - ۲۸۰

.. .. ۲۸۱ - ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱

شیخ ابوالفیض فیضی برادر بزرگ مولف (شف فاء)

.. .. ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۸۳ - ۳۸۴

اتگه خان شمس‌الدین محمد خان اعظم (شف شین

و خاء) ۵۹ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۲۰

۱۵۱ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹

.. .. ۳۳۹ - ۳۳۲

اتگه خیل قبیله .. .. ۳۳۲ - ۳۳۳

اچپله (فیل) ۲۶۰

احمد بیگ .. ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰

مولانا احمد جنید ۱۲۷

سید احمد سید بارهه ۳۱۷

سلطان احمد گجراتی ۳۷۰

سید احمد خان ۳۷۲

اختیار خان سردار هیمو ۳۷

اخسیکتی (شاعر) ۳۰۹

اختیار خان فوجدار ۳۱۶

ادهم خان - عادل عفریت پیکر (شف عین)

۵۱ - ۵۲ - ۵۵ - ۷۸ - ۸۵ - ۸۶ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۴

۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۰

۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۲ - ۱۵۷ - ۱۶۶ - ۱۷۳

.. .. ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹

رانا اُدیسنگهه (اودیسنگهه) ۸۷ - ۱۶۹

۳۰۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۲۰

.. .. ۳۲۳ - ۳۵۸

ادهار کایت .. .. ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۴

ادهم پسر ملّا کنابدار ۲۲۲

ارجن داس .. .. .. ۲۰۹ - ۲۱۰

ارجن داس بیس فوجدار ۲۱۳

ارزانی هندو ۲۹۵

اسکندرخان اوزبک - خان‌عالم - سکندرخان (شف‌سین)

۱۴ - ۲۹ - ۳۳ - ۴۵ - ۱۰۷ - ۲۴۹ - ۲۵۲ - ۲۶۲

.. .. ۲۸۵ . ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۸ - ۳۰۰

اسکندر خان سور افغان - سکندر خان (شف سین)

.. ۱۷ - ۲۶ - ۴۲ - ۴۹ - ۵۰ - ۹۸ - ۱۰۸

اسفندیار سابق ۲۹

اسمٰعیل بیگ دولدی ۴۶

اسمٰعیل خان پسر ابراهیم خان ۶۸

اسمٰعیل قلی بیگ خان پسر ولی بیگ ۷۸ - ۱۰۴

.. ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۹۶ - ۱۹۹ - ۳۳۳

اسکرن ۱۵۵

اسفندیار پسر تولک خان ۱۸۵

اسکندر بیگ .. .. .. ۱۹۹ - ۲۰۰

اسلام خان - سلیم شاه (شف سین) .. ۲۶۶

اسفرنگی (شاعر) ۳۰۹

اسمٰعیل سردار ۳۱۹

اسدالله خان ۳۲۵

اشرف خان - محمد اصغر - میرمنشی (شف‌اصغر و میم)

۲۹ - ۳۰ - ۱۱۷ - ۱۷۸ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷

۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۶۴ - ۲۶۷ - ۳۳۰ - ۳۳۱

.. .. ۳۷۲

محمد اصغر - میرمنشی - اشرف خان (شف‌میم

و اشرف خان) ۱۱۴

اعتماد خان ملازم باز بهادر ۱۶۶

اعتماد خان خواجه سرا - نامش خواجه بهلول ملک محمد خان - ملازم سلیم خان بود (شف میم) ۱۷۸ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۳۱ - ۲۶۱ .. .. ۲۶۲
اعتماد خان گجراتي .. ۳۱۵ - ۳۳۰ - ۳۷۰
افغانان ۲۷ - ۳۶ - ۴۷ - ۵۲ - ۵۶ - ۷۸ ۸۲ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۷ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۸ ۱۳۹ - ۱۴۷ - ۱۵۰ - ۱۸۲ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۳۹ ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۳۰۰ - ۳۲۵ - ۳۲۶ .. .. ۳۴۰ - ۳۶۷
افضل خان - خواجه سلطان علي (شف سین) ۲۹
الامان میرزا فرزند همایون پادشاه .. ۲۴۳
الغ میرزا بن محمد سلطان ۲۷۸
الغ میرزا - سکندر میرزا (شف سین) ۲۸۰ - ۳۱۳
حاجي التمش ۳۶۸
امیر خان .. .. .. ۷۸ - ۲۵۰
خواجه امین الدین محمود خواجه جهان (شف خاء) .. .. ۸۶ - ۹۶
امیر امانی ۱۸۳
امید علي امیر میرزا سلیمان ۲۰۸
امن داس - سنکرام شاه (شف سین) ۲۰۹ - ۲۱۰
محمد امین دیوانه (شف میم) ۲۵۰ - ۲۵۷ - ۲۶۲ .. .. ۲۸۴ - ۲۸۸
امین خان غوري ۳۷۰
انسان بخشي ۲۲۵
انند کر ۲۸۷
انوري (شاعر) ۳۰۹
اوزان بهادر ۳۳
قوم اوزبک - اوزبکیه - اوزبکان ۱۲۳ - ۱۲۵ .. ۲۹۵ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۰۰
شیخ اوحدالدین کرماني ۱۵۴
اودیه (فیل) ۲۹۴
حاجي اوغلان ۲۹۹
اومانی (شاعر) ۳۰۹
ایماق (قوم) ۱۲۴
ایسر داس چوهان ۳۲۱

* حرف باء *

بابوس .. .. .. ۱۷ - ۱۸۳ - ۱۸۶
بابر شاه - گیتي ستاني فردوس مکاني (شف گاف) ۲۳ - ۴۴ - ۴۶ - ۶۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۴ .. .. ۲۵۸ - ۲۷۹
بابا سعید قبچاق ۲۷
باقي خان بقلاني خسرادهم خان ۸۵ - ۹۴ - ۱۳۲
باز بهادر حاکم دکن پسر شجاعت خان .. ۸۹ ۹۰ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۰ - ۱۴۲ ۱۴۳ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۱۱ - ۲۳۱ .. .. ۳۵۸
بابای زنبور .. .. .. ۱۱۷ - ۱۳۲
باقي محمد خان پسر ماهم انگه .. ۱۳۲
بابای قوچین ۱۸۵
بایزید بیگ .. .. .. ۱۸۸ - ۲۰۰ - ۲۵۹
باقي قاقشال ۲۰۶ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۲۷۴ - ۲۷۵
بابای قاقشال (بابا خان قاقشال) ۲۱۱ - ۲۵۹ - ۲۹۳ .. .. ۳۳۰ - ۳۷۰
باقي خان .. .. ۲۵۷ - ۲۶۱ - ۲۶۲
بال سندر - بان سمندر (فیل) ۲۶۰ - ۲۹۱ - ۲۹۳

محمد باقي ولد ميرزا عيسى ترخان ۲۷۸ - ۲۷۹
.. .. ۳۶۲
بايقرا بن منصور ۲۷۹
بايقرا بن عمر شيخ ۲۷۹
باتو فوجدار ۲۹۵
بايزيد پسر سليمان حاكم بنگاله ۳۲۶
بپاكداس سكروال ۳۳۷
بچلي خان پسرخواندهٔ بهار خان ۳۴۰
بختمل برادر تختمل ۶۳
بخشي بانو بيگم همشيرهٔ اكبر ۱۲۸
بخت بلند (فيل) .. ۲۲۰ - ۲۵۷ - ۲۶۶
بدخشيان .. .. ۲۴ - ۱۹۹ - ۲۰۷ - ۲۳۷
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۷۴ - ۲۷۵
.. .. ۲۷۷ - ۲۷۸
راجه بدبچند (بدهچند) .. .. ۱۶۵ - ۳۷۰
برج علي نوكر خانزمان ۶۹
برمنگهديو جد رام چند ۲۱۰
راجه بكرماجيت سابق .. ۱۱ - ۱۲ - ۱۳
قوم بكهيلهٔ ۲۱۴
قوم بلوچان ۶۲
بنده علي .. .. .. ۱۶۴ - ۲۳۸
بنسي داس كنبو ۲۹۵
راجه بهاريمل كچهواهه (بهارهمل - بارهمل) ۲۰ - ۴۵
.. .. ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۳۷۳
بهادر خان ملازم هيمو ۳۵
بهگونداس ملازم هيمو ۴۰
بهادر خان برادر علي‌قلي خانزمان .. ۵۲ - ۵۳
۶۲ - ۷۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰
۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۱۵ - ۱۳۸ - ۱۴۸ - ۲۱۹
۲۲۰ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۱
۲۶۲ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۸
۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵
.. .. ۲۹۶ - ۲۹۸
بهبل خان .. .. .. ۵۷ - ۷۷
بيدوريه (قوم) ۷۸
بهرام ميرزا برادر والئ ايران ۷۸
شيخ بهلول .. .. .. ۸۹ - ۱۳۹
راجه بهگونت داس ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۶۴ - ۱۶۵
۲۶۵ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۵۸ - ۳۵۹
سلطان بهادر گجراتي ۲۰۹
بهيرون - رن بهيرون (فيل) .. ۲۳۴ - ۲۳۵
بهاء الدين خان ۲۳۸
بهادر خان پسر وزير خان .. ۲۸۳ - ۳۳۰ - ۳۷۲
بهادر حاكم بنگاله ۳۲۵
بهوج پسر سورجن ۳۳۷
شيخ بهاء الدين مجذوب بداوني ۳۳۸
بهار خان ۳۴
بهرجي زميندار بكلانه ۳۵۸
بيرام خان خانخانان ۵ - ۱۴ - ۱۵ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۹
۳۲ - ۳۳ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۵
۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷
۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۵ - ۸۶
۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵
۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴
۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲
۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹

۱۲۰ - ۱۲۱ ۱۲۲ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۸

.. ۱۷۲ - ۱۹۷ - ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۲۶۳ - ۲۷۰

بیربهان پدر رام چند ۲۱۰

بیرنارائن (بیرساه) .. ۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۱۵

خواجه بیگ محمود ۲۳۹

بیگ نورین خان (بیگ نورالدین) ۲۵۷ - ۳۵۹ - ۳۷۲

راجه بیربر .. .. .. ۳۴۲ - ۳۷۰

بیگ اوغلي پسر مبارک خان ۳۶۳

بیگ محمد خان ۳۷۲

• حرف پے •

پایندہ محمد .. .. ۱۱۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۳۱

رای پتهورا ۱۵۴

رای پترداس .. .. ۲۲۸ - ۲۶۲ - ۲۹۸ - ۳۱۶

پتمچهای توران ۲۸۷

پتا سردار .. .. .. ۳۲۰ - ۳۲۲

قوم پرهار ۲۱۰

رای پرمانند ایلچیٔ راجهٔ آدیسه .. ۲۵۵

پشه بیگم دختر علي شکر بیگ ۶۵

پلنه (فیل) ۱۴۸

پنچپایه (فیل) ۲۸۶

پورنمل برادر راجه بهاریمل ۱۵۵

پوري (قوے از سناسیان) .. ۲۸۶ - ۲۸۷

پورنمل پسر کانهه سچاوت ۳۳۸

پیر محمد خان شرواني - ناصرالملک (شف نون)

۲۰ - ۲۸ - ۳۰ - ۳۲ - ۴۵ - ۴۶ - ۵۰

۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۰۳ - ۱۰۴

۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۵۲ - ۱۶۶

.. .. .. ۱۶۷ - ۱۶۸

پیر محمد خان حاکم بلخ .. ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۲۷۵

پیشرو خان ۲۱۸

• حرف تاء •

تاج خان کرراني .. .. ۲۷ - ۳۲۵

تاجیک (قوم) .. .. .. ۴۸ - ۱۹۴

تاتار خان (تتارخان) ۹۸ - ۱۰۸ - ۱۶۵ - ۲۰۰

.. .. .. ۲۸۰ - ۲۸۸

تاج خان خاصهٔ خیل ملازم باز بهادر .. ۱۳۶

تان‌سین کلانوت ۱۸۱

تختمل برادر تختمل ۶۳

تخت روان (فیل) ۱۱۲

تردي بیگ خان ۱۴ - ۲۰ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹

۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۵ - ۵۵ - ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۶۸

قوم ترک - ترکان .. ۴۸ - ۱۹۴ - ۲۰۸ - ۳۰۴

قوم ترکمان ۵۳

ترسون محمد خان ۹۶ - ۹۷ - ۱۱۸ - ۱۵۷ - ۲۵۱

تر خان دیوانه ۱۹۶

تردي محمد میداني ۲۰۶

تمر خان حاکم حصار ۱۲۳

تنگري بردي .. .. ۲۲۵ - ۲۳۷

تولک خان قوچین .. .. ۱۶ - ۱۸۴ - ۱۸۵

تولک نوکر بهادر خان .. .. ۱۰۲ - ۱۰۳

راجه تودرمل ۱۷۰ - ۲۲۸ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۹۰

.. .. ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۳۶

میر تولک قدیمي ۲۳۷

تیمور (تمر خان) صاحبقران .. ۴۴ - ۱۷۱

.. .. ۲۷۹ - ۳۰۷

تیمور خان جلایر ۶۳

تیمور خان بکّه .. ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۲۸ - ۲۵۹

* حرف جیم *

جان‌محمد بهسودي ۱۲۰ - ۱۶۹ - ۱۹۳ - ۲۳۹
جان باقي خان .. .. .. ۲۸۵ - ۲۸۸
جامي (شاعر) ۳۰۹
جان بیگ ۳۱۷
جبار بردي بیگ ۱۸۸
جبار قلي دیوانه ۳۲۰
جچهار خان غلام سلیم خان ۸۷
جچهار خان فوجدار .. .. ۱۶۴ - ۱۶۵
جچهار خان حبشي ۳۳۱
جعفر خان تکلو ۲۶۵
جگ موهن (فیل) ۱۴۸
جگناتهه پسر بهاریمل .. .. ۱۵۵ - ۱۵۷
جگمال .. .. ۱۵۵ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۹۶
راجه جگمن ۲۳۳
جگناتهه (صنم معروف اُڈیسه) .. ۳۲۶
جگمال پنوار ۳۶۹
خواجه جلال‌الدین محمود .. ۱۷ - ۵۵ - ۷۰
جلال خان سور افغان ۵۶
جلال‌الدین مسعود ۷۱
جلایران (قوم) ۸۲
جلال خان قورچي .. ۱۸۱ - ۲۷۱ - ۳۱۸ - ۳۱۹
مولانا جلال‌الدین محمد دواني ۱۹۴
جلال‌الدین حاکم بنگاله ۳۲۵
جلال زمیندار بهندبهر ۳۶۰
شیخ جمالي دهلوي ۲۰
جمال خان عمزادهٔ حسن خان زمیندار .. ۱۴۸
جمال خان غلام بیرام خان .. .. ۱۱۶ - ۱۱۷
وزیر جمیل (شف واو) .. .. ۲۲۸ - ۲۵۳
جمال خان بلوچ ۲۵۸
سید جمال‌الدین .. .. ۲۹۱ - ۳۱۷
جنید کرراني .. .. ۲۶۹ - ۲۸۴
جنگیا (فیل) ۳۲۱
جور بنیان (فیل) ۳۷
جوهر خان ۱۳۹
جوگي داس ۲۱۰
جوهریهوج کایتهه ۲۱۵
فرقهٔ جوگیان ۳۴۱
جهلپه (فیل) ۷۵
جیمل پسر روپسي ۱۵۶ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۹۶
جي دیوانه ۱۶۶
جي توچي ۲۹۷
جیمل سردار .. .. ۳۲۰ - ۳۲۱

* حرف چے *

چاپن فیلبان هیمو ۳۷
مولانا چاند منجم ۳۶۶
چترانند (فیل) ۲۹۴
چترنجن (نام چیته) ۳۷۱
چروهای هندوستان ۲۸۷
سلسلهٔ چشتیه ۱۵۴
چغتائي (قوم) ۱۱۷
چغتي خان .. ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۲۶ - ۲۲۸
چکرمان کهرجلي ۲۱۴
چلمه خان خان‌عالم .. ۸۲ - ۲۲۳ - ۲۵۷
چلمهٔ حصاري ۱۸۸

چلمه تواچي ٢٥٠

چلمه خان کوکهٔ میرزا عسکري ٢٩٧

چندر سین پسر مالدیو .. .. ١٩٧ - ٣٥٨

قوم چندیل ٢٠٩

چنگیز خان ٢٣٠ - ٢٧٠ - ٣١٣ - ٣١٥ - ٣٣٠ - ٣٣١

.. .. ٣٥٨

چنگیز خان ترکي ٣٥٩

چنگیز خان پسر عماد الملک ٣٧٠

قوم چوهانان ٣٢١

* حرف حاء *

حاجي‌خان سردار غلام شیر خان .. ٢٠ - ٤٥

.. .. ٤٦ - ٦٦

حاجي محمد خان سیستاني ٤٧ - ٧٧ - ٨٢ - ٨٧

٩٦ - ١١٧ - ١١٨ - ٢٢٨ - ٢٥٣ - ٢٥٤ - ٢٦٠

.. .. .. ٢٨٠ - ٢٩٠ - ٣١٣

حاجي بیگم زوجهٔ همایون .. ٥٦ - ٢٤٣ - ٣٢٩

خواجه حاجي کشمیري .. ١٠٢ - ١٢٩

حافظ (شاعر) ٣٠٩

حاجي بیگم دختر مقیم میرزا ٣٦٢

سید حامد نبیرهٔ سید مبارک ٣٧٠

حبیب علي خان ٧٧ - ٨٧ - ١٣٤ - ١٤٣ - ١٦٨

میر حبیب الله ٧

قبیلهٔ حبیب ٢٣٨

حرم بیگم زوجهٔ میرزا سلیمان و مادر ابراهیم ٢٣

١٢٦ - ٢٠٦ - ٢٠٨ ٢٣٨ - ٢٤١ - ٢٧٣ - ٢٧٤

حسي حسین جلوائي ٢٩

حسین قلي بیگ خان (خانجهان) پسر ولي بیگ

(شف خاء) ٣٣ - ٣٨ - ٣٩ - ١٠٤ - ١٠٥ - ١٠٧

١١١ - ١٣٢ - ١٩٦ ١٩٧ - ١٩٩ - ٣١٥ - ٣٣٢

؟ .. ٣٣٣ - ٣٣٨ - ٣٦٤ - ٣٧٠

حسن خان فوجدار هیمو ٣٧

حسن خان میواتي ٤٨

حسن خان بچگوتي .. .. ٥٦ - ١٣٩

حسین خان خواهر زادهٔ مهدي قاسم خان ٦٤

.. .. ٢٨٠ - ٢٨١

خواجه حسن خواجه زادهٔ چغانیان .. ٦٤ - ٦٥

خواجه حسن عطار ٦٤

سلطان حسین خان جلایر .. ٦٨ - ٦٩ - ٨٢

.. .. ١٠٠ - ١١٦

میرزا حسن ترمذي ٧٥

سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا ٧٨ - ٧٩

حسین بیگ اچک غلي استاجلو ٧٨

حسین خان ملازم پیرام خان ١٠٤ - ١١١ - ١١٣

.. .. ١١٤ - ٢٥٧

میرزا حسن خان خویش (برادر) شهاب الدین

احمد خان ١٧ - ١١٠ - ١٨٧ - ١٨٨ - ٢٠٦

.. .. .. ٢٧٦ - ٢٩٠ - ٣٦٢

حسن چک برادر کاچي چک ١٢٩

شیخ حسام بزرگ ١٣١

سلطان حسین شرقي ١٣٩

حسن علي‌خان ترکمان ١٥٠

خواجه حسن پدر خواجه معین الدین چشتي

قدس سره ١٥٤

شاه حسین خان نکدري ١٨٧

حسن خان پتني برادر فتح خان ٢١٩ - ٢٢٠ - ٢٤٣

.. .. .. ٢٥٣ - ٢٥٧ - ٢٥٨

محمد حسين تور بيگي عبدالله خان .. ٢٢٥
حسن‌خان خزانچي .. ٢٣١ - ٢٥٤ - ٢٥٥
.. .. ٣١٥ - ٣٥٨
ميرزا حسن ولد اكبر ٢٣٦
ميرزا حسين ولد اكبر ٢٣٦
خواجه حسن نقشبندي ٢٣٨ - ٢٤٢ - ٢٤٣ - ٢٧٣
.. .. ٢٧٥
حسن صوفي سلطان ٢٣٩
حسن آخته ٢٦١
سلطان حسين ميرزا سابق ٢٧٦
محمد حسين ميرزا (شف ميم) ٢٨١
.. .. ٣١٣ - ٣٣٠
حسن چغتائي .. .. .. ٢٨٨ - ٣١٦
حسان (شاعر) ٣١٠
خواجه حسين مروي ٣٤٨
شيخ حسين متولي روضهٔ معينيه .. ٣٥٠
سيد حسين خنگ سوار ٣٧١
ميرزا محمد حكيم برادر اكبر ١٤ - ٥٥ - ١١٤
١٨٣ - ١٨٥ - ١٨٦ - ١٨٧ - ١٨٨ - ٢٠٤ - ٢٠٥
٢٠٦ - ٢٠٧ - ٢٠٨ - ٢٣٧ - ٢٣٨ - ٢٣٩ - ٢٤٠
٢٤١ - ٢٤٢ - ٢٧٣ - ٢٧٤ - ٢٧٥ - ٢٧٦ - ٢٧٧
.. ٢٧٨ - ٢٨٠ - ٢٨٥ - ٢٨٨ - ٣٣٢ - ٣٧٠
حكيم الملك .. .. .. ١٩٠ - ٢١٨
حمزه عرب ١٨٤
امير حمزه (صاحب قصه) ٢٢٣
حميد بكري ٢٨٢
حيدر محمد خان ١٤ - ٢٩ - ٣٣ - ١٢٢ - ١٨٧
.. .. ١٨٨ - ٢٥٩ - ٣٧٢
حيدر بيگ برادر حرم بيگم ٢٣
حيدر بخشي ٢٩
حيران (نام اسپ) ٦٠
ميرزا حيدر كورگان .. .. .. ١٢٨ - ١٢٩
حيدر قلي خان ١٣٤
حيدر قاسم خان كوه بر .. .. ١٨٧ - ٢٠٦
حيات سلطان ٣١٧

* حرف خاء *

خان ميرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابو سعيد
.. .. ١٤
خواجه خاوند محمود .. .. ٢١ - ١٩٤
خالق بردي بيگ ٤٧
خانان ميوات ٤٨
خانجهان - حسين قلي (شف حاء) ٧٨ - ٣٢٠ - ٣٦٠
خان زمان علي قلي (شف عين) ٧٨
خان اعظم - شمس‌الدين محمد - اتكه خان (شف
شين و الف) .. .. ١١٦ - ١١٩
خالدين ١٤٠
خان كلان - ميرمحمد خان (شف ميم) ١٦٩ - ١٩٢
.. .. ٣٣٢ - ٣٥٧ - ٣٧٢
خواجه خاص ملك خواجه سرا - اخلاص خان ١٨٣
.. .. ١٨٧ - ٢٠٦
خانزاده محمد (شاه لوندان) برادر ابوالمعالي ١٩٩
خانزاده بيگم ٢٠٧
خان‌جهان ٥ كيت ملازم درگاوتي ٢١٤
خان قلي اوزبك .. .. ٢٢٥ - ٢٣٠ - ٢٩٧
خان عالم - سكندر نه - اين ديگر است ٢٢٦ - ٢٢٨
.. .. .. ٢٦٢ - ٢٩١ - ٣١٥ - ٣١٩

خاکسار سلطان .. .. .. ۲۲۶ - ۲۲۸

خاکي گله بان ۲۳۸

خان‌قلي ساربان ۲۵۰

خاقاني (شاعر) .. .. .. ۳۰۶ - ۳۰۸

خانم دختر اکبر پادشاه ۳۴۹

خان بابا ۳۶۲

خان اعظم - سیف خان - میرزا کوکه (شف سین و کاف) .. .. .. ۳۶۳ - ۳۶۸

خدا بردي .. .. ۱۷۴ - ۲۳۱

خدا بخش (فیل) .. .. ۲۹۱ - ۲۹۲

خرم سلطان (خان) ۴۶ - ۷۸ - ۸۷ - ۱۵۷

.. .. .. ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۳۷۲

ملا خرد زرگر ۱۱۴

خراسانیان ۳۰۷

پیر خرقاني ۳۱۲

خسرو بلخي ۱۲۴

امیر خسرو ۱۵۵

خسرو شاه .. .. .. ۱۶۶ - ۱۶۷

خسرو (شاعر) ۳۰۹

میرزا خضرخان هزاره ۱۷ - ۱۸۶ - ۱۸۷

خضر خواجه خان ۳۱ - ۴۶ - ۴۷ - ۶۰ - ۲۰۲

خضر عم ۳۰۷

قبیلهٔ خلیل ۱۸۸

ساه خلیل الله ۲۵۰

خنجر بیگ .. .. ۳۲ - ۶۶

خواجگان خواجه - عبدالله شف عین) .. ۲۱

خواجه احرار ناصر الدین - عبید الله (شف عین) ۲۱

خوشحال بیگ .. .. ۶۷ - ۲۹۷

خواجه جهان - امین الدین (شف الف) ۹۹ - ۱۰۰

۱۱۷ - ۱۴۰ - ۱۴۷ - ۲۲۹ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰

.. .. .. ۲۶۵ - ۲۷۰ - ۲۹۱ - ۳۳۹

خواجگي محمد حسین .. ۱۱۴ - ۱۲۲

خوشم اوزبک ۱۷۴

خوشخبر خان ۲۲۸ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۴

خواجه خضریان (قوم) ۲۳۸

* حرف دال *

دایم کوکلتاش ۱۶۶

دانا قلي ۲۰۰

داؤد خان فوجدار ۲۶۲

دارا (پادشاه سابق) ۳۱۰

شاهزاده سلطان دانیال پسر اکبر پادشاه ۳۱۱

.. .. .. ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴

شیخ دانیال یکی از معتکفان روضهٔ معینیه ۳۷۳

حضرت دانیال پیغمبر عم ۳۷۳

درویش محمد بیگ خان اوزبک ۱۰۵ - ۱۰۹ - ۱۱۹

.. .. ۱۲۲ - ۱۹۷

درگاوتي - راني (شف راء) ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳

.. .. ۲۱۴ - ۲۱۵

دربار خان ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۹۱ - ۳۳۹ - ۳۴۹

دستم خان (رستم خان) ۱۶۴ - ۱۷۷ - ۱۹۰ - ۲۱۸

.. .. .. ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۹۱ - ۳۲۸

دلسنگار (فیل) .. ۵۷ - ۷۴ - ۱۴۸ - ۱۶۴

دلیل - دلپل (فیل) ۱۴۸

دلپت پسر امن داس .. ۲۰۹ - ۲۱۱

دلاور خان ۲۹۱

دمودر (فیل) ۷۵

خواجه دوست خاوند ۷۵

دولت چک کشميري .. .. ۱۰۲ - ۱۲۹

خواجه دوست ۱۲۲

دولت خان فوجدار ۲۶۱

مير دوست محمد ۲۶۳

دولت خان ۲۸۶

دوست خان سهاري ۳۳۰

دوده پسر سورجن ۳۳۷

دهرم چند راجهٔ نگرکوٹ ۲۰

ديو داس راجپوت .. .. ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲

ديو سلطان پسر دربار خان ۳۴۹

* حرف ذال *

مير ذوالنون ۳۶۲

* حرف ر *

راجپوتان (قوم) ۳۶ - ۴۵ - ۵۷ - ۶۶ - ۱۵۵ - ۱۶۰
۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۸۲ - ۲۰۹ - ۳۰۲ - ۳۱۴ - ۳۲۱
.. .. .. ۳۲۲ - ۳۲۳ ۳۳۷

رانا زميندار بزرگ پسر رانای سابق .. ۴۶

رانا سابق پدر رانا ۴۶

راجه رام ساه ۵۷

رای رايسنگهه پسر رای کليان مل ۱۰۵ - ۳۰۸

راجه رام چند راجهٔ پنه ۱۴۸ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳
.. .. ۱۹۳ - ۲۱۰ - ۳۴۰ - ۳۴۱

راج سنگهه پسر اسکرن .. .. ۱۵۵ - ۱۵۷

راجهٔ اٹاوه ۱۸۷

رام رای پسر مالديو ۱۹۷

راجهٔ گڈهه ۲۰۹

راجهٔ کرولا ۲۰۹

راجهٔ هريا ۲۰۹

راجهٔ سلواني ۲۰۹

راجهٔ دانکي ۲۰۹

راجهٔ کتهولا ۲۰۹

راجهٔ نگڈهه ۲۰۹

راجهٔ مندلا ۲۰۹

راجهٔ ديوهار ۲۰۹

راجهٔ لانجي ۲۰۹

راجهٔ پراگڈهه ۲۱۵

راجهٔ آلي ۲۲۸

راني - يعني درگاوتي (شف دال) .. ۲۴۴

راجهٔ جگناتهه ۲۵۴

راجهٔ آديسه .. ۲۵۴ - ۳۲۵ - ۳۲۷

رايسال درباري ۲۶۲

راوت بلوی سولنگي ۳۱۳

راٹهوران قوم ۳۲۱

راجهٔ کچلي .. .. ۳۴۱ - ۳۴۲

راني - زوجهٔ راجه بارهمل ۳۷۳

رحمن قلي خان .. .. ۲۲۸ - ۲۵۹

رستم سجستاني پسر دستان (يعني زال) ۲۹ - ۱۲۹
.. .. ۳۰۸

رستم خان غالم ترک ۳۳۱

خواجه رشيدي ۲۱۷

رفيق صاحب چار منصب ۱۷۵

رفيع لنباني (شاعر) ۳۰۹

رکن خان نوحاني .. .. ۲۷ - ۵۶

رمپه خواهر زادهٔ هيمو ۳۶

رمکي چک ۱۲۹

روپ باگهه (فیل) ۱۵۱
روپ متي (زنے) ۱۳۷
روپسي ۱۵۶
رومي خان ۲۰۰

* حرف زاء *

میر زاده علي خان .. .. .. ۲۲۶ - ۳۷۲
خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست خاوند ۷۵
زهره آغا دختر فاطمه .. .. .. ۲۱۷ - ۲۱۸
حکیم زینل (زنیل - زنبیل) .. ۹۴
امام زین العابدین ۳۷۱

* حرف سین *

سالباهن سابق ۱۲
سلطان سارنگ گکهر پدر کمال خان ۲۲ - ۱۹۲
راجه سالباهن ۲۰۹
سارمان (فیل) ۲۱۳
ساقي ترنابي ۲۴۰
سانگا سلاحدار ۳۱۶
سبدلیا - سبدلیه (فیل) ۵۷ - ۱۴۸ - ۳۲۱ - ۳۲۲
سبز قلغ ۱۱۱
سحبان (ادیب معروف) ۳۰۷
رای سرجن (سورجن) حاکم قلعهٔ رنتهپور ۸۷ - ۱۴۰
.. .. ۳۰۳ - ۳۳۵ - ۳۳۷ - ۳۳۸
سرو قد بي بي (زنے) ۲۵۸
مولانا سعید ترکستاني ۱۲۷
سعید خان حاکم کاشغر ۱۹۴
سعید خان بدخشي .. .. ۲۳۴ - ۲۵۷
سعید خان ۲۳۸
سعدي رح (شاعر) ۳۰۹
سکندر خان سور افغان - سکندر (شف الف) ۲۰
۳۱ - ۴۶ - ۴۷ - ۱۱ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۳ - ۱۰۴
سکندر خان اوزبک - اسکندر (شف الف) ۳۸ - ۴۴
۴۷ - ۱۳۸ - ۲۵۰ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۷ - ۲۷۱
.. .. ۲۸۰ - ۲۹۹ - ۳۶۷ - ۳۶۸
سکندر ذوالقرنین .. .. ۴۷ - ۱۴۵
سکندر پسر میرزا سنجر ۱۸۷
سلطان سکندر لودي ۲۱۰
سکینه بانو بیگم همشیرهٔ میرزا حکیم .. ۲۴۲
سکندر میرزا (الغ میرزا) بن الغ میرزا (شف الف)
.. .. ۲۷۹
سکت سنگهه پسر رانا اودیسنگهه .. ۳۰۲
میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن
سلطان ابو سعید ۱۴ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۶
۳۴ - ۵۴ - ۸۳ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶
۱۲۷ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹
۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۷ - ۲۷۸
خواجه سلطانعلي - افضل خان (شف الف) ۳۰
.. .. ۳۲ - ۱۱۶
سلیم خان افغان پادشاه - اسلام خان (شف الف)
۳۷ - ۵۱ - ۵۷ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۰ - ۱۳۱ - ۱۷۸
.. .. .. ۱۹۲ - ۲۱۹ - ۲۴۳
سلیمه سلطان بیگم خواهرزادهٔ همایون پادشاه ۵۶
.. .. ۶۴ - ۶۵
سلیم خان خاصه خیل ملازم باز بهادر ۱۳۶ - ۱۳۷
سید سلیمان ۱۳۹
سلیم خان کهروار (افغان دیگر) .. ۱۳۹
سلطانعلي (سلطان قلي) خالدار ۱۶۴ - ۲۵۰

سلیمان گرراني حاکم بنگال ۲۱۹ - ۲۴۳ - ۲۵۳
.. ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۷ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶
سلیم خان ملازم اکبر ۲۵۷
سلیمان متکلي ۲۵۸
سلطان محمد میرآب ۲۵۸
سلطان محمد رفیق ۲۵۹
سلیمان پسر عماد ۲۶۹
سلطانعلي نویسنده (لشکرخان) ملازم میرزا حکیم
.. .. ۲۷۶
محمد سلطان میرزا پدر ابراهیم حسین میرزا
.. .. (شف میم) ۲۸۱ - ۳۰۰ - ۳۱۳
سلیمان قلي اوزبک ۳۰۰
سلماني (شاعر) ۳۰۹
شاهزاده سلطان سلیم - پسر اکبر پادشاه ۳۱۱ - ۳۴۲
.. .. .. ۳۴۵ - ۳۴۸ - ۳۵۰
شیخ سلیم (ولي) .. ۳۴۳ - ۳۵۳ - ۳۶۵
سلیمان افغان ۳۶۷
سلیمان اوزبک ۳۶۷
سمانچي خان ۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۲۶ - ۳۳۰
سمن (فیل) ۲۲۹
سنکرام خان - ملازم همیو ۳۷
سنکرام هوسناک ۱۷۵
میرزا سنجر پسر خضرخان هزاره .. ۱۸۷
سنگین داس ۲۰۹
سنکرام شاه - امن داس (شف الف) .. ۲۱۱
سناسیان ۲۸۶
حکیم سنائي (صاحب حدیقه) ۳۰۸
سنکرام (نام بندوق) ۳۲۰

سوجا (سوجه) پسر پورنمل .. ۱۵۵ - ۱۵۲
سومناتیه فیلبان ۲۹۵
میر سیدعلي مصور ۴۲
سید قلي میرزا ۱۰۷
سید بیگ بن معصوم بیگ صفوي ۱۷۰ - ۱۷۲
سیونج سیدي ماهي ۱۸۳
سیوندوک (سیوندک) .. ۱۸۶ - ۲۳۸
سیف خان کوکلتاش - میرزا کوکه - خان اعظم (شف
کاف و خاء) .. ۱۹۰ - ۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۹۱
قوم سیسودیه ۳۲۰

* حرف شین *

شاه محمد قلاتي .. ۱۴ - ۷۸ - ۷۹ - ۱۶۸
میرزا شاه ۱۷
شادي خان .. ۲۷ - ۲۸ - ۳۶ - ۳۷ - ۴۰
شاه قلي خان محرم ۳۳ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱
۴۶ - ۶۶ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۷ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۷
.. .. .. ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۳۷۲
شاه قلي خان نارنجي .. ۴۷ - ۱۰۷ - ۲۷۳
شاه محمد قندهاري ۵۲ - ۵۳ - ۱۳۴ - ۱۳۶
.. .. ۲۲۸ - ۲۵۳ - ۳۰۳ - ۳۲۸ - ۳۲۹
شاهم بیگ - ساربان پسر - محبوب علي قلي خان ۶۷
.. .. ۶۸ - ۶۹ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴
شاه بداغ بلاقي ۶۹
شاهم خان جلایر ۸۲ - ۱۳۸ - ۲۵۰ - ۲۵۹ - ۳۴۰
شاه بداغ خان ۱۰۴ - ۱۵۷ - ۱۶۲ - ۲۰۰ - ۲۵۰
۲۵۷ - ۲۶۱ - ۶۲ - ۲۹۰ - ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱
.. .. ۳۷۲
شاه فدائي .. .. ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۶۲

شادمان ۲۰۵
شاه میرزا بن محمد سلطان ۲۷۹
شاه میرزا (محمد سلطان) بن الغ میرزا (شف میم)
.. .. ۲۸۰
شاه علي ایشک آقا ۳۱۷
شجاعت خان (سچاول خان) ۸۹ - ۹۰
شجاعت خان ملازم اکبر ۱۹۰ - ۱۹۹ - ۲۵۲ - ۲۵۶
.. .. ۲۹۱ - ۲۹۸ - ۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۵۲
میرزا شرف الدین حسین ۲۱ - ۲۲ - ۸۶ - ۹۳
۱۰۴ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰
۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸
.. .. ۱۹۹ - ۲۰۲
مولانا شرف الدین علي یزدي ۴۴
شریف خان .. ۱۹۳ - ۲۷۶ - ۳۳۳
قاضي شعیب (از اجداد شیخ فرید) .. ۳۵۹
شگون محمد پسر قراچه خان ۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۸۴
.. .. ۲۰۵
شگونه قراول ۳۲۴
شمس الدین محمد - اتکه خان - خان اعظم (شف
الف و خا) ۱۷ - ۵۵ - ۶۲ - ۹۵ - ۱۱۰
.. .. .. ۱۱۴ - ۱۴۹ - ۱۷۴
شمسي ملک ۱۰۲
شمال خان .. .. .. ۱۹۰ - ۲۱۸
شمس خان میانه ۲۱۳
شنواري (قوم) ۲۳۹
شهاب الدین احمد خان ۹۴ ۹۵ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۰
۱۰۳ - ۱۱۰ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۸۷ - ۲۰۶
۲۱۹ - ۲۷۱ - ۲۷۶ - ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۳
شیخ شهاب الدین سهروردي ۱۵۴
شهریار کل .. .. .. ۲۵۸ - ۲۹۵
شهاب الدین خان ترکمان ۲۸۸
شهباز خان .. ۲۹۱ - ۲۹۵ - ۳۶۴ - ۳۷۱
شهاب خان ۲۹۷
شهاب الدین غوري ۳۷۱
شیر خان افغان پادشاه ۲۰ - ۳۷ - ۴۵ - ۵۷ - ۸۹
.. .. ۱۳۱ - ۱۷۸ - ۱۹۲ - ۲۴۳
شیر محمد دیوانه ۱۰۹ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۸۴
شیر خان پسر مبارز خان عدلي ۱۳۸ - ۱۳۹
.. .. .. ۱۴۷ - ۱۵۰ - ۱۹۲
شیر سلطان ۲۶۱
شیر بیگ یساول باشي ۳۱۷
شیر خان فولادي .. .. ۳۵۸ - ۳۷۰

• حرف صاد •

صادق خان (محمد صادق خان) ۷۸ - ۱۰۴ - ۱۳۴
۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۹۶ - ۱۹۹ - ۳۳۰
.. .. .. ۳۳۱ - ۳۵۹ - ۳۷۲
صاحبقران (شاعر) .. .. .. ۹ - ۳
صاحب خان .. .. .. ۳۱۶ - ۳۲۱
محمد صالح پسر میرک خان کولابي .. ۳۱۷
صدر خان (جلال الدین) پسر محمد خان (شف
جیم) ۵۸
صد رحمت اوزبک ۲۶۲
صفاهاني (شاعر) ۳۰۹
صفدر خان ۳۳۰
صنعاني ۳۰۶
صوفي ملازم باز بهادر ۱۳۶

* حرف ضاد *

ضرب علي تواچي ۳۲۴

* حرف طاء *

طاهر محمد خان (محمد طاهر) میر فراغت ۴۶

.. .. ۱۰۷ - ۲۱۸

محمد طالب ۳۳۴

شاه طاهر بدخشي ۲۵۰

طبسي (شاعر) ۳۰۹

طوفان اوجي ۲۳۹

شاه طهماسپ صفوي فرمان روای ایران ۱۷۰ - ۲۳۷

طیفور (یعني بایزید بسطامي) ۳۰۶

* حرف ظاء *

ظهیر (شاعر) ۳۰۹

* حرف عین *

عادل خان پسر شاه محمد قندهاري ۱۳۴ - ۲۲۸

.. ۲۵۸ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۱۵ - ۳۲۸ - ۳۲۹

عادی عفریت پیکر - ادهم خان (شف الف) ۱۷۵

عارف بیگ ۲۴۰

میرزا عاقل حسین بن محمد سلطان میرزا ۲۸۰

خواجه عالم خواجه سرا .. ۲۹۶ - ۲۹۷

عالم شاه بدخشي ۲۹۷

عبد الله خان اوزبک (شجاعت خان) ۱۴ - ۲۹ - ۳۳

۳۸ - ۴۵ - ۸۲ - ۱۰۷ - ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۸

۱۴۷ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۲۱ - ۲۲۴ - ۲۲۵

.. .. ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۷۰

میر عبد اللطیف قزویني .. ۱۹ - ۱۰۱

عبد الرشید خان والی کاشغر بن سلطان سعید خان

.. .. ۲۱ - ۱۹۴

خواجه عبد الباري نقشبندي ۲۱

خواجه عبد الکافي پسر خواجه عبد الهادي ۲۱

خواجه عبد الهادي پسر خواجگان خواجه .. ۲۱

خواجه عبد الصمد شیرین قلم ۴۲

مولانا (ملا) عبد الله سلطانپوري (شیخ الاسلام

مخدوم الملک) ۴۷ - ۱۱۷ - ۲۱۹ - ۲۶۸

عبد الرحیم پسر بیرام خان ۴۸ - ۱۰۹ - ۱۳۲

میرزا عبد الله مغل .. ۵۷ - ۱۱۰ - ۲۱۷

عبد الرحمن پسر سکندر افغان ۵۹

خواجه عبد الله پسر خواجه محمد زکریا ۷۵

عبد الرحمن بیگ پسر (برادر) موید بیگ دولدي

.. .. ۸۳ - ۸۴

میر عبد الله بخشي ۸۶

خواجه عبد المجید آصف خان (شف الف) ۱۱۱

.. .. ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۸۲ - ۲۰۸

خواجه عبد المنعم خواجه پادشاه مریض ۱۱۴

مولانا عبد الباقي صدر ۱۱۴

مولانا عبد القادر ۱۱۴

عباس سلطان ۱۲۳

خواجه عبد الشهید ۱۲۷

خواجه عبد الله - خواجگان خواجه (شف خاء) ۱۲۷

.. .. ۱۹۳

خواجه ناصر الدین عبید الله - خواجه احرار (شف خاء)

.. .. ۱۲۷ - ۱۹۰

عبد المطلب پسر شاه بداغ ۱۵۳ - ۱۶۲ - ۲۶۳

.. .. ۲۶۰

خواجه عبد الله .. ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۹۱

سید عبد الله .. .. ۲۲۶ - ۳۷۲

عبد الرحمٰن بیگ پسر میرتولک قدیمی ۲۳۷

خلیفه عبد الله ۲۳۸

شیخ عبد النبي صدر .. .. ۲۴۸ - ۲۶۸

شیخ عبد القدوس ۲۴۸

عبد الله پسر خواجه مراد ۲۹۵

عبید الله خان ۳۶۲

عبد الله خان اوزبک فرمان‌روای توران ۳۶۸

شیخ عثمان هاروني ۱۵۴

عراقیان ۳۰۷

میرزا عزیز محمد کوکلتاش ۱۲۰ - ۲۲۳ - ۲۲۴

.. .. ۲۲۷ - ۲۳۴ - ۲۷۲ - ۲۸۲

میرزا (میر) عزیز الله .. ۳۳۰ - ۳۳۱

عساکر غزنویه ۱۴۵

میرزا عسکري ۲۹۷

عطار فریدالدین (شاعر) ۳۰۹

عظمت خان ۳۲۲

علي‌قلي خان شیباني - خانزمان (شف خاء) ۱۴

۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۰

۴۵ - ۴۶ - ۵۲ - ۵۶ - ۵۷ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹

۷۰ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۷ - ۹۹ - ۱۰۲

۱۰۳ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۹۲

۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۴۳ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰

۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۵۸

۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶

۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۰ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۸۰

۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷

.. .. ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۲۵ - ۳۶۷

میر علاء الملک ترمذي پدر کبچک بیگم .. ۲۱

علي دوست خان ۲۹

علي قلي خان اندرابي .. ۳۳ - ۱۱۰ - ۱۱۲

علي یار بیگ افشار ۵۳

میرزا علاءالدین پدر میرزا نور الدین .. ۶۴

خواجه علاء الدین نقشبندي ۶۴

علي شکر بیگ جد سیوم بیرام خان .. ۶۵

علي قلي سلطان حاکم شیراز ۷۹

علي شیر ۱۰۲

میر علي اکبر ۱۳۸ - ۱۹۰ - ۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۶۱

علاول خان فوجدار ۱۶۵

علي محمد اسپ .. ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۲۳۸

مولانا علاء الدین لاري ۲۱۹

علامهٔ جرجاني ۲۲۱

قاضي علي بغداذي ۳۱۶

سلطان علاء الدین .. ۳۲۳ - ۳۳۹ - ۳۵۹

قاضي عماد ۲۳۹

عماد پدر سلیمان ۲۶۹

عمر شیخ بن صاحبقران تیمور ۲۷۹

عماد الملک امیر گجرات ۳۷۰

خواجه عنبر ناظر ۵۵

عیدي رینا ۱۲۹

پهلوان عیدي سرمست کوتوال ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۸

.. .. ۲۰۶

حکیم عین الملک ۲۰۲ - ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۷۱

.. .. ۳۴۳

حضرت عیسیٰ عم ۲۰۲

میرزا عیسیٰ ترخان .. .. ۲۷۸ - ۳۶۲

* حرف غين *

غالب جنگ (فيل) ٣٧

غازي خان تنوري ملازم سكندر ٥٦ - ٩٨ - ١٠٤

.. .. .. ١٤٨ - ١٨٢ - ١٨٣

غازي خان حاكم كشمير ١٠٢ - ١٢٩ - ١٣٠

شاه غازي سلطان ١٧٢

غازي خان ٢٣٨

حاجي غالب بيگ ٢٣٩

غالم غالب ٢٩٥

غني خان پسر منعم خان ١٢٢ - ١٨٠ - ١٨٣ - ١٨٤

.. .. .. ١٨٥ - ١٨٦ - ١٨٧

مير (خواجه - ميرزا) غياث‌الدين علي قزويني

(نقيب خان) پسر مير عبداللطيف ١٩ - ٢٢٣

.. ٢٤٤ - ٢٥٨ - ٢٥٩ - ٢٩٠ - ٣٣١

غياث‌الدين ملازم علي‌قلي ٢٧

* حرف فاء *

بي‌بي فاطمه ٢١٧

فاضل محمد خان .. .. ٢٣٩ - ٢٤٠

فتح‌الله شيرازي عضد الدوله ١٠

فتوحا (فيل) ٦٠

فتح خان بلوچ ٨٦

فتح چك .. .. .. ١٠٢ - ١٢٩

فتح خان پتني (افغان) ١٣٩ - ٢١٩ - ٢٤٣ - ٢٥٣

.. .. .. ٢٥٦ - ٢٥٧

فتو سردار افغان ١٣٩ - ١٥٠ - ٢٥٧ - ٢٦١ - ٣٧٠

فخر جهان بيگم صبيهٔ سلطان ابو سعيد .. ٢١

فخر نسا بيگم همشيرهٔ ميرزا حكيم .. ٢٠٥

شاه فخرالدين ٢٢٥ - ٢٢٧ - ٢٣٣ - ٢٨٨ - ٣٧٢

فرخ حسين پسر خواجه قاسم هزاره .. ٥٣

فرخ خان ١١٢

فريدون نعائي ميرزا محمد حكيم ١١٤ - ٢٧٥

.. .. ٢٧٦

شيخ فريد شكرگنج ١٥٤ - ١٥٥ - ٣٥٩ - ٣٦١

فرحت خان .. .. .. ١٧٥ - ٢٩٨

فرخ حسين خان ٢٦٦

فردوسي (شاعر) سخن آفرين طوس ٣٠٦ - ٣٠٨

فرزدق (شاعر عربي) ٣١٠

فرخ شاه كابلي ٣٥٤

فضيل بيگ برادر منعم خان ١١٤ - ١٨٣ - ١٨٥

.. .. .. ١٨٦ - ١٨٧ - ٢٠٥

فوج بدار - مدار (فيل) .. ٣٧ - ٧٤

فيروز .. .. .. ٢٣٨ - ٢٤٣

فيضي (ابو الفيض) برادر مولف (شف الف) ٣٠٧

* حرف قاف *

قاضي خان بدخشي .. ٢٤ - ٢٥ - ٢٣٨ - ٢٧٨

قاسم مخلص ٢٩

محمد قاسم خان نيشاپوري ٣٣ - ٣٩ - ٢٦٠

٦٦ - ١١٠ - ١١٢ - ١١٤ - ١١٩ - ١٢٢ - ٢٢٤

.. .. ٢٢٥ - ٢٢٦ - ٢٢٧ - ٢٢٨

خواجه قاسم هزاره ٥٣

محمد قاسم خان موجي ٥٩

محمد قاسم خان مير بحر ١١٤ - ١٨٠ - ٢٣٧

.. .. .. ٣١٦ - ٣١٩ - ٣٣٦

قاسم ارسلان .. .. ١٣١ - ٢٣٦

قاسم علي سيستاني ١٨٠

قاقشالان .. .. .. ١٨٨ - ٢٠٦

خواجه قاسم برادر خواجه معین .. ۱۹۴
قاضي زاده خبیث ماوراء النهر .. ۲۰۵
محمد قاسم برادر حیدر قاسم ۲۰۶
قاسم بیگ پروانچي ۲۳۸
قاسم علي خان ۲۶۵
قاسم مشکي ۳۲۵
قاسم خان کوکه ۳۶۲
قبول خان رقاص محبوب شاه قلي محرم ۷۹
قبول خان ۳۶۰
قتلق فولاد (این کس بر اکبر تیر انداخته بود) ۲۰۲
قتلق قدم خان ۲۱۸ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۶۲ - ۳۷۲
قدم خان برادر مقرب خان .. ۲۸۰ - ۲۸۱
میرزا قرا بهادر کاشغري ۷۵ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
.. .. ۲۳۲
قراچه خان قرا بخت ۱۰۹ - ۱۲۲ - ۱۸۴ - ۲۰۵
قراتاق میرشکار ۱۶۳
قرا یتیم ۲۳۸
قزلباش (ترم) ۱۰۷
خواجه قطب‌الدین اوشي اندجاني (ولي) ۱۵۴ - ۳۵۹
قطب‌الدین محمد خان ۱۶۹ - ۱۹۳ - ۲۳۹ - ۲۴۰
.. ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۵ - ۳۳۳
قطب خان محبوب بمظفرخان .. ۲۸۶
میرزا قلي چولي (اوزبک) ۳۴ - ۳۶ - ۲۹۰
قلیچ خان ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۴۳ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۸۲
.. .. ۲۹۰ - ۲۹۷ - ۳۳۱ - ۳۷۲
قلماق بهادر ۲۶۲
قنبر .. .. ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
قوریم خان پسر شجاعت خان ۱۹۹
قیا خان کنگ ۱۴ - ۲۹ - ۴۵ - ۵۷ - ۷۷ - ۸۲
۹۵ - ۱۰۰ - ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۳
.. ۱۶۸ - ۲۵۱ - ۲۵۷ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۹۰
قیا خان صاحب حسن .. ۱۱۲ - ۱۳۴

* حرف کاف *

کابلیان ۲۴ - ۲۶ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۵
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۳۷ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۷۴ - ۲۷۷
میرزا کامران .. .. ۵۷ - ۶۳ - ۹۴
کاچي چک پدر غازي خان ۱۲۹
کالا پهاڑ ۲۵۸
کاکر علي خان ۲۷۳
کادره (فیل) .. .. ۳۲۱ - ۳۲۲
کانتهه سچارپ ۳۳۸
کبیر خان .. .. ۳۱۶ - ۳۱۷
راجه کپور چند ۷۵
راجه کپور دیو ۱۹۳
الوس کچهواهه ۱۵۵
کرمسي ۲۶۱
کُر (قومي از سنانسیان) .. ۲۸۶ - ۲۸۷
کرماني (شاعر) ۳۰۹
کشمیریان .. .. ۱۰۲ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
پهلوان کلکز .. .. ۱۷ - ۱۰۱
کلي بیگ (فیل) ۳۷
خواجه کلان بیگ .. .. ۶۹ - ۱۸۸
رای کلیان مل .. .. ۱۰۵ - ۳۵۸
کل کافر ۱۲۵
کل بابا ۱۸۳
کمال خان گکهر پسر سلطان سارنگ ۲۲ - ۷۸ - ۸۲

۱۰۲ - ۱۳۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۳۹
.. .. .. ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۷۷
کمالدني خواهر درگاوتي ۲۱۵
کنگار پسر جگمال .. .. ۱۵۵ - ۱۵۷
کنور کليان بکيلا ۲۱۴
کوراک جلاه ۱۲۶
کوچک بهادر .. .. ۱۲۹ - ۱۳۰
ميرزا کوکه - خان اعظم - سيف خان (شف خاء وسين) ۱۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۳۳۳ - ۳۶۴
کولابيان ۲۰۷
کوه پاره (فيل) ۲۲۰
کوچک علي خان .. .. ۲۵۹ - ۳۲۶
کهرچي ۲۰۹
قوم کهرچلي ۲۰۹
کهانڈي راى (فيل) .. ۲۳۲ - ۲۳۴
کهيري سنگ (فيل) ۲۳۳
کهان ۳۵۸
کيچک بيگم مادر ميرزا شرف الدين .. ۲۱
کيسو پوري ۲۸۷

* حرف گاف *

گے بهونر (فيل) .. .. ۳۷ - ۲۹۴
گجراتيان ۲۱۸
گجگجن (فيل) .. .. ۲۲۹ - ۲۸۶
گج پتي (فيل) ۲۳۵
شيخ گدائي کنبو (صدر) پسر شيخ جمالي ۲۰
۶۶ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۳ - ۹۷ - ۱۰۵ - ۱۰۶
گدا علي توکچي ۲۵۰
گرد باز دهوکر (فيل) ۳۲۱
گکهران (قوم) ۵۱ - ۱۰۲ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱
.. .. ۱۹۲ - ۱۹۳
گلچهرة بيگم همشيرة جهانباني همايون ۲۳ - ۵۶
گلبدن بيگم همشيرة همايون ۲۳ - ۲۶ - ۵۶
گلبرگ بيگم صبية بابر شاه ۶۵
راجه گنيس (گنيش) .. .. ۱۱۶ - ۱۶۹
قوم گونڈ ۲۰۸
گوبند داس کچهواهه ۲۱۱
گوبند سيام ۳۲۲
ميرگيسو ۱۹۹
گيتي‌ستاني بابر شاه (شف باء) .. ۳۶۲

* حرف لام *

لچهمن مين سابق ۱۲
لشکري گکهر پسر سلطان آدم گکهر ۱۹۳ - ۱۹۴
لشکر خان ملازم اکبر ۲۲۸ - ۲۴۴ - ۲۶۱ - ۲۷۰
.. .. ۳۶۴
لطيف خان ملازم علي قلي ۲۷
ميرلطف (لطيف) .. .. ۴۶ - ۱۱۰
لعل خان (بدخشي) ۲۹ - ۳۳ - ۳۶ - ۳۹ - ۳۲۶
لقمان حکيم ۳۰۶
لکنه - لکهنه (فيل) .. .. ۶۰ - ۷۳ - ۲۲۲
لنگ ساربان ۱۰۷
لوهر وانکر (وانکري) .. .. ۱۰۲ - ۱۲۹
لونکرن .. .. .. ۱۶۱ - ۱۶۲
لودي افغان .. .. ۶۰ ۳۲۵ - ۳۲۶

* حرف ميم *

ماهم انگه مادر ادهم خان (والدة) ۵۵ - ۶۰ - ۶۴
۸۵ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۵ - ۱۱۰

۱۲۰ - ۱۳۲ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۲
.. ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۰۱
مانسنگهه پسر راجه بهگونت داس ۱۵۷ - ۱۵۸
رای مالدیو .. ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۹۷ - ۳۵۸
ماه چوچک بیگم (مهد علیا) والدهٔ میرزا محمد حکیم
.. ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶
ماوراء النهریان ۱۹۹
مان برهمن ۲۱۱
مانی نقشبند ۳۱۰
مادر سلطان سلیم ۳۴۳
مبارز خان عدلی ۲۷ - ۲۸ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۸۲
.. .. ۹۰ - ۱۳۸ - ۱۴۷ - ۱۹۲ - ۳۲۵
مبارک خان (نوحانی) ملازم همیو ۳۵ - ۱۳۱
مبارک دیوان مهدی قاسم خان .. ۹۸
شیخ مبارک ناگوری پدر مولف ۱۵۳ - ۲۹۶ - ۳۰۳
.. ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۷۷ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۲
مبارک خان باوچ ۲۱۳
مبارز خان ملازم میرزا سلیمان .. ۲۳۸
مبارک خان خاصه‌خیل سلطان محمود ۳۶۳
سید مبارک امیر گجرات ۳۷۰
مترسین .. .. .. ۱۰۴ - ۲۶۱
مترجم ثانی (ابو نصر) ۳۰۵
متنبی (شاعر عربی) ۳۰۹
مجنون خان (قاقشال) ۲۰ - ۳۳ - ۴۵ - ۱۰۴
۱۳۸ - ۲۱۹ ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳
۲۵۹ - ۲۶۶ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳
.. .. ۲۹۴ - ۳۴۰ - ۳۴۱
مجاهد خان پسر محب علی خان ۳۶۲ - ۳۶۳
سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۱۴
.. .. ۶۴ - ۶۵
محمد قلی خان برلاس ۱۷ - ۵۳ - ۵۵ - ۷۰
۱۱۵ - ۱۸۷ - ۲۳۹ - ۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۸ - ۲۹۹
سلطان محمد خان والیٔ بنگاله ۲۷ - ۵۸ - ۹۰
.. .. ۳۲۵
محبت خان ملازم علی قلی ۲۷
محمد امین دیوانه (شف الف) ۲۷ - ۱۰۰ - ۱۳۲
محمد خان جلایر .. .. .. ۳۳ - ۸۲
سید محمود بارهه ۳۳ - ۴۶ - ۶۶ - ۷۸ - ۱۸۰
.. .. ۳۷۲
خواجه محمد حسین بخشی ۸۶
شیخ محمد هندی برادر شیخ بهلول ۸۸ - ۸۹
.. .. ۱۵۰
محمد خان ماکری کشمیری ۱۰۲
محمد قلی شغالی ۱۲۵ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸
محمد قلی خان توقبای ۱۳۴ - ۱۹۶ - ۳۷۲
محمد خواجه کشتی‌گیر .. ۱۳۵ - ۱۳۶
محمد حسین شیخ .. .. ۱۵۷ - ۱۶۲
مولانا محتشم ۱۶۶
محمد میر کاتب ۱۶۶
شیخ محمد غزنوی ۱۷۶
محمد خان خواجه سرا - اعتماد خان (شف الف)
.. .. ۱۷۹
محسن خان برادر شهاب‌الدین احمد خان ۲۰۶
محب علی خان ۲۱۱ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۳۲۶ - ۳۶۱
.. .. ۳۶۲ - ۳۶۳
سلطان محمود بکری ۲۳۷ - ۲۷۸ - ۳۶۲ - ۳۶۳

محمد قلي خان (دیگر) ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۳۷۲
محمد یار برادر زادهٔ سکندر ۲۶۲
محمد سلطان میرزا (شاه میرزا) بن الغ میرزا
(شف شین) ۲۷۹
محمد سلطان میرزا بن سلطان ویس .. ۲۷۹
محمد حسین میرزا بن محمد سلطان (شف حاء)
.. .. .. ۲۷۹ - ۲۸۰
سید محمد موجي ۲۹۰
سلطان محمود گجراتي ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۶۹ - ۳۷۰
شیخ محمد بخاري متولي روضهٔ معینیه ۳۳۴
.. .. ۳۴۳ - ۳۵۱
مدهکر (فیل) .. .. ۳۲۱ - ۳۲۲
مدن کلي (نام چینه) ۳۶۳
مریم مکاني (مهد مقدس) مادر اکبر پادشاه ۲۶
.. ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۹۴ - ۲۱۶ - ۲۱۷
محمد مراد خان .. ۳۱۱ - ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱
امیر مرتضی سید (شریفي) ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۶۸
مراد بیگ ۲۲۸
مراد خواجه ۲۳۸
خواجه مراد بیگ تزویني ۲۹۵
مرتضی قلي ۲۹۶
شاه مراد (شاهزادهٔ) پسر اکبر ۳۱۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳
.. .. .. ۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۶۳
سالار مسعود غازي (ولي) ۱۴۵
مسکین قوچین ۱۸۵
مسعود حسین میرزا بن محمد سلطان ۲۷۹
مسکین ترخان ۳۶۲
مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ .. ۶۹
مطلب خان .. ۱۹۰ - ۲۲۸ - ۲۵۷ - ۲۶۱
مظفر خان شرواني وکیل حاجي خان .. ۴۶
خواجه مظفر علي تربتي (مظفر خان) دیوان ۱۰۵
۱۰۹ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۲۹ - ۲۴۸ - ۲۵۲ - ۲۶۵
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۹
.. ۳۱۹ - ۳۳۳ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۶۵ - ۳۶۸
مظفر مغل .. .. .. ۱۹۷ - ۲۹۰
مظفر حسین ملازم میرزا کوکه .. ۳۶۴
خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود و پدر میرزا
شرف الدین حسین ۲۱ - ۱۹۴ - ۱۹۵
خواجه معین الدین احمد خان فراخودي (معین‌خان)
.. ۱۴۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۹۷ - ۲۵۲ - ۲۶۸
خواجه معین الدین چشتي قدس سرهٔ ۱۵۴ - ۱۵۵
۱۵۷ ، ۳۲۴ - ۳۳۹ - ۳۵۰ - ۳۵۶ - ۳۵۹ - ۳۶۴
.. .. ۳۷۱ - ۳۷۳
سلطان معزالدین سام ۱۵۴
معصوم بیگ صفوي .. ۱۷۰ - ۱۷۲
معصوم خان کابلي ۱۸۶ - ۲۷۳ - ۲۷۷ - ۲۷۸
خواجه معظم برادر مریم مکاني ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸
.. .. ۲۶۳
میر معزالملک ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۵۷
.. .. .. ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۸۰
معصوم خان فرانخودي ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۵۷ - ۲۶۲
معلم اول (حکیم ارسطاطالیس) .. ۳۰۵
مغلان ۱۰۲
میر مغیث الدین نیشاپوري ۱۸۴
مقدم بیگ ۴۶
ملا مقصود بنگالي ۵۵

مقصود علي ساطان ۷۷
مقيم خان (شجاعت خان) ۱۱۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷
.. .. ۲۲۹
مقبل خان .. .. ۱۶۴ - ۲۱۸ - ۲۱۹
مقرب خان دكني .. ۲۳۰ - ۲۸۰ - ۲۸۱
مقصود جوهري ۲۳۹
مقيم ميرزا پسر مير ذوالنون ۳۶۲
راجه مكند ديو راجهٔ اُڈيسه (شف راء) ۲۵۵
ملك شاه سابق ۱۲
خوجه ملك ۱۳۲
ملك محمد ۱۶۶
ملو خان ۲۱۶
ملا كتابدار ۲۲۲
ساطان ملين ۳۵۹
منعم خان خانخانان ۱۴ - ۱۷ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶
۳۴ - ۵۴ - ۵۵ - ۷۰ - ۷۱ - ۹۵ - ۱۱۴ - ۱۱۵
۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۴۰
۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۶۴ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹
۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۲۰۰ - ۲۲۲
۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۳۷ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۶
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۸
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۸
۲۹۰ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷
.. .. .. ۳۵۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸
منصور بن بايقرا ۴۷۹
منكهه (فيل) ۳۳۴
مورد بيگ دولدي پدر عبد الرحمن بيگ ۸۳ - ۸۴
موسيقي ۱۰۲
موسي خان فولادي امير گجرات ۱۳۱ - ۳۷۰
خواجه مودود چشتي ۱۵۴
مهدي قاسم خان ۲۷ - ۴۸ - ۶۴ - ۹۵ - ۹۸ - ۱۱۰
۱۱۲ - ۱۱۹ - ۱۹۳ - ۲۳۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۶
.. .. .. ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۳۳۶
مهرعلي خان سلدوز .. ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۳۷۲
قبيلهٔ مهمند ۱۸۸
مهوه (نام سنگ ماده كه قصهٔ غريب دارد) ۲۰۲
مهدي خواجه ۲۰۷
مهاركيه برهمن ۲۱۴
مهاپاتر .. .. .. ۲۵۴ - ۲۵۵
مهرعلي ولد استاد يوسف ۲۶۱
مها ديو ۳۲۳
مهترخان ۳۳۸
ميرمنشي - ميرمحمد منشي - اشرف خان (شف
الف) .. ۳۲ - ۱۱۶ - ۱۸۰ - ۲۵۹
ميكل خان (منكلي خان) سردار هيمو ۳۷
مير آتش ۴۳
ميرمحمد خان - خان كلان (شف خاء) ۹۵ - ۱۹۳
۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۷۶ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۳۳
ميرمحمد نيشاپوري ۱۱۴
ميرزا بيگ برلاس ۱۲۴
ميرك بهادر .. .. ۱۳۵ - ۱۹۹ - ۳۱۷
ميرم ارغون ۱۳۵
ميران مبارك شاه والي خانديس ۱۶۶ - ۱۶۷
.. .. ۲۳۰ - ۲۳۱
ميرم بهادر خويش شاه ولي ۱۸۶
ميرعلي كولابي ۱۹۸

میدانیان .. .. .. ۲۰۶ - ۲۳۸
قوم میانه ۲۱۱
میان بیکاري رومي ۲۱۵
میرخان غلام سلطان محمد رفیق .. ۲۵۹
میرزا بیگ قاقشال .. ۲۵۹ - ۲۹۵
میرزا میرک رضوي مشهدي ۲۶۸ - ۲۸۵ - ۲۸۸
.. .. ۲۹۷
میرزایان قندهار ۲۷۸
میرشاه بدخشي ۲۹۷
میرزایان (یعني پسران محمد سلطان) ۳۱۳ - ۳۱۵
.. .. .. ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۷۰
میرک خان کولابي ۳۱۷
میرزا بلوچ ۳۱۷

• حرف نون •

ناصرالملک - پیرمحمد خان (شف ؛) ۶۶ - ۶۹
.. .. ۷۰
ناصرقلي اوزبک .. .. ۲۶۱ - ۲۶۲
شاه ناصرخواجه ۲۹۷
ناهید بیگم دخترقاسم خان کوکه ۳۶۱ - ۳۶۲
نجي رینا (زیبا) ۱۲۹
شیخ نجم الدین کبري ۱۵۴
بي‌بي نجیبه بیگم مادر دستم خان .. ۱۷۷
میرزا نجات خان ۲۶۶
نصرت خان کشمیري ۱۲۹
شیخ نظام الدین اولیا .. ۱۵۴ - ۲۰۱
نظربهادر (نظرمحمد) ۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۹۴ - ۳۰۳
نظام آقا ۲۶۰
نظامیٔ گنجوي (شاعر) ۳۰۹
نظام الملک دکني ۳۵۸
نعمت خواجه سرا ۱۷۴
خواجه نقشبند ۶۴
نلو (مظفرشاه) حاکم گجرات .. ۳۷۰
مولانا نورالدین ترخان .. ۹ - ۲۶۳ - ۲۶۴
میرزا نورالدین محمد پدرسلیمه سلطان ۶۴ - ۶۵
نورمحمد ولد شیرمحمد ۲۸۴
حضرت نوح عم .. .. ۳۰۷ - ۳۰۸
نین سکهه (فیل) ۲۹۵

• حرف واو •

وزیرخان برادر آصف خان .. ۲۱۱ - ۲۱۹
.. ۲۵۶ - ۲۷۲ - ۲۸۳ - ۳۱۳ - ۳۱۶
وزیر جمیل (شف جیم) ۲۹۴
ولي بیگ (ذوالقدر) پدرحسین قلي بیگ ۳۳
۹۳ - ۹۷ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱
.. .. ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۹۶ - ۲۱۷
ولي خلیفه شاملو .. .. ۷۸ - ۷۹
شاه ولي اتکه (عادل شاه خان) ۱۸۳۰ - ۱۸۶
.. .. ۱۸۷ - ۲۰۵
میرویس بیگ (سلطان ویس قبچاق) پدر حرم
بیگم .. .. ۲۳ - ۱۲۶ - ۳۲۶
سلطان ویس میرزا بن بایقرا ۲۷۹

• حرف هاء •

میرهاشم برادر ابوالمعالي .. ۱۷ - ۳۶۶
هاپه برهمن ۱۶۳
هارون شنواري ۲۳۹
میرهادي ۲۶۰
خواجه هادي خواجه کلان ۲۸۰

هاشم خان ۳۲۶
هنوه میوره ۲۹۱
راول هرراى ۳۵۸
قوم هزارجات (هزاره) ۱۲۶ - ۱۸۶ - ۱۸۷
.. .. ۲۷۹
همسوبت ۱۰۲
همایون پادشاه مرحوم جهانباني جنت‌آشياني ۱۵
۱۶ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۰
۴۲ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۶۳ - ۶۴
۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۹
۸۳ - ۸۹ - ۹۳ - ۱۰۲ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۸
۱۲۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۲۰۴
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۴۳ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۹۶ - ۲۹۷
.. .. .. ۳۲۸ - ۳۳۴ - ۳۵۲
میرزا هندال .. .. .. ۴۳ - ۸۵ - ۸۹
هندوستانیان ۴۵
قوم هنود ۱۱۶
هندو بیگ مغل ۲۶۲
هوائي (فیل) .. ۴۰ - ۱۵۰ - ۱۵۱
هیمو ۲۲ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۵ - ۳۶
۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶
.. .. ۴۷ - ۴۹ - ۵۴ - ۶۶ - ۸۲ - ۸۳
هیبت خان ۱۲۰

• حرف یاء •

یادگار حسین ۱۳۲
یار علي بلوچ .. ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۹۸
یاري تواچي باشي ۱۸۸
یار محمد آخوند .. .. ۲۳۸ - ۲۴۳
یار شاهي خواهرزادهٔ حاجي خان سیستاني ۲۸۰
یار علي ۲۹۷
یار بیگ ۳۱۷
یادگار حسین پسر قبول خان ۳۶۰
یحیی بخشي ۲۹۷
یزدان قلي ۳۱۷
یعقوب سلطان (همداني) .. ۱۱۱ - ۱۱۳
یعقوب خان افغان ۱۳۹
یوسف کشمیري ۱۰۴
یوسف چک .. .. ۱۰۴ - ۱۲۹
یوسف محمد خان کوکلتاش پسر شمس الدین محمد
خان اتکه ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۲۰ - ۱۷۶
.. ۱۹۰ - ۲۲۳ - ۲۳۴ - ۲۵۲ - ۲۷۴
یوسف تغائي ۲۵۰
استاد یوسف ۲۶۱
میرزا یوسف خان ۲۷۱ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۷۰
حاجي یوسف ۲۹۰
• شیخ یوسف چولي ۲۹۶
یونانیان ۳۵۴
یوسف ولد سلیمان اوزبک ۳۶۷

* منظر دوم در اسماء مواضع و قلعجات و آبها وغیره *

* حرف الف *

دار الخلافهٔ آگره (مستقر خلافت - مستقر سلطنت - مستقر اورنگ سلطنت - مرکز اورنگ خلافت) ۱۴
۴۵ - ۵۷ - ۶۰ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۹
۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۷ - ۱۲۱
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۳
۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۲
۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۰ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۷۰
۱۷۴ - ۱۸۰ - ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۰۰
۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۱۷ - ۲۲۱ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱
۲۳۲ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۵۱ - ۲۵۷
۲۶۰ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۳
۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶
۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۶ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۱
۳۰۴ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲
۳۳۳ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۴ - ۳۴۹
.. .. ۳۵۰ - ۳۵۲ - ۳۶۵ - ۳۶۶
آب باران (شف باه) .. .. ۲۵ - ۲۶
قلعهٔ آگره .. ۱۲۲ - ۱۵۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷
آوس (اواس) ۱۶۶
آسیر ۱۶۷
قلعهٔ آسیر .. .. .. ۱۶۷ - ۲۳۱
آلي ۲۲۸
قصبهٔ آنبیر (انبیر) .. ۱۹۵ - ۳۳۹ - ۳۷۳
پرگنهٔ اٹاوہ (سرکار اٹاوہ) ۱۰۰ - ۱۱۵ - ۱۸۷
.. .. .. ۱۸۹ - ۲۷۰ - ۲۹۸
اٹیکنیه ۱۶۳
اٹک بنارس (نزد کابل) ۲۴۰
اجمیر شریف ۴۶ - ۶۶ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷
۱۶۰ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۳۲۴ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۹
۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۶ - ۳۶۴ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳
اجین ۱۳۸ - ۱۶۹ - ۲۲۵ - ۲۳۲ - ۲۸۰ - ۳۱۳
.. .. ۳۳۰
قلعهٔ اجمیر .. .. ۱۹۶ - ۳۵۶ - ۳۷۱
حصار اجین ۳۳۰
احمد آباد .. .. ۱۳۲ - ۳۳۰ - ۳۷۰
ادیپور ۳۱۵
ولایت اُدیسه .. ۲۵۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶
اعظم پور .. .. .. ۲۷۹ - ۲۸۱
اکودیو ۱۰۲
سرکار الور (قصبهٔ الور) ۴۵ - ۴۶ - ۹۸ - ۱۰۰
.. .. .. ۱۰۳ - ۳۲۹ - ۳۳۴
الٰه آباد (الهاباس - الهاباد) .. ۲۵۸ - ۲۹۶
اندري ۱۸۹
اندهیاري باري ۲۱۹
قلعهٔ اندهیاري باري ۲۱۹
قصبهٔ انباله ۲۸۷
سرکار اودہ ۲۴۹ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۸ - ۳۰۰

قلعهٔ اوده .. .. ۲۹۸ - ۲۹۹
ایران ۳۰ - ۵۳ - ۷۸ - ۷۹ - ۱۷۰ - ۲۳۷ - ۳۰۹
ایبک ۱۲۴
ایسا ۲۷۵

* حرف باء *

بادل گڈهه (در آگره) ۷۶
بارهموله ۱۰۲
قلعهٔ باندهو ۱۸۳
بامیان ۱۸۵
موضع باغ ۲۲۶
آب باران (شف الف) ۲۳۸
کوه باران ۲۳۸
باغ مهدي قاسم خان ۲۷۶
پرگنهٔ باري ۳۰۱
بارهه ۳۱۷
بیانوه ۲۴۵
حصار بیانوه ۲۴۶
بتخانهٔ چگاتپه ۳۲۶
بحرا ۲۷۵
بخارا ۱۵۴
ملک بدخشان ۱۴ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۴۸
۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۷
.. ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۲۷۳ - ۲۷۸ - ۳۱۰
برهان پور .. .. .. ۱۳۷ - ۱۶۷
ولایت برار ۲۳۰
قلعهٔ بروچ .. ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱
بروچ .. .. .. ۳۳۰ - ۳۷۰
برودهٔ ۳۷۰
قصبهٔ بساور ۳۵۰
بغداد .. .. ۷۶ - ۱۵۴
بکر .. .. ۱۰۳ - ۲۱۷ - ۳۶۲ - ۳۶۳
بکرام .. .. .. ۱۸۸ - ۱۸۹
بکسر ۲۵۸
بکلانه ۳۵۸
قلعهٔ بکر ۳۶۳
بلخ .. .. ۱۲۴ - ۱۸۴ - ۲۰۵
ولایت بنگ (بنگاله) ۱۲ - ۲۷ - ۵۸ - ۲۱۹
.. ۲۴۳ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۳۲۵ - ۳۲۶
بنگش .. .. .. ۷۱ - ۲۳۸
بند شیخ بهلول ۱۳۹
بنارس ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸
بنگالي محل (در آگره) ۳۴۰
ولایت بهار .. ۵۹ - ۲۱۹ - ۲۴۳ - ۳۲۵
سرای بهنکیل ۹۴
بهیره .. .. .. ۹۵ - ۲۷۶
قصبهٔ بهرایچ .. .. ۱۰۰ - ۱۴۵
بهنبهر .. .. ۱۰۲ - ۱۲۹ - ۳۶۰
دریای بهت ۱۹۱
قصبهٔ بهوچپور ۲۸۸
بیانه .. ۱۴ - ۹۳ - ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۳۶۵
قلعهٔ بیانه .. .. ۸۶ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۲۸۱
پرگنهٔ بیکانیر .. ۱۰۵ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۳۵۸
دریای بیاه .. .. ۱۱۱ - ۱۱۷ - ۱۶۹
بیابان محمود ۱۲۶
قلعهٔ بیجاگڈهه .. .. ۱۶۶ - ۱۶۷
پرگنهٔ بیر ۱۶۹

* حرف پے *

قصبهٔ پانی‌پت .. ۳۵ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹
پای منار ۱۸۵
قصبهٔ پالم ۳۳۴
موضع پٹن (نزد کشمیر) ۱۰۲ - ۱۵۴ - ۳۵۹
.. .. ۳۶۱
پٹن گجرات (نہر والہ) ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۳۷۰
پٹن‌المجور ۱۴۳
پٹنہ ۳۲۶
پرونکہ .. .. .. ۱۶۲ - ۱۶۳
پرگنهٔ پرسرور ۱۹۸
پراگڈھہ ۲۱۵
آب پروان ۲۴۱
پشتهٔ سیاہ سنگ ۱۸۶
پلول ۲۸۸
پنجاب ۳۱ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۱ - ۶۰ - ۶۴ - ۹۵
۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۶
۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۴۹ - ۱۶۹ - ۱۸۱ - ۱۹۳ - ۲۰۴
۲۳۹ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۴
.. ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۹ - ۳۷۰
پنج ۱۰۲
ملک پنہ (ولایت پنہ) (پٹّہ - پنہ - پلتہ) ۱۴۸
۱۸۱ - ۱۸۲ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۳۴۰
پہول محل ۳۵۰
پیشاور .. ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۷۵
پیلود ۳۷۳

* حرف تاء *

قلعهٔ تبرهنده ۱۰۹
ترکستان ۱۹۴
ترمذ ۲۰۴
تغلق آباد ۲۹
قصبهٔ تلوندي ۷۵
تلوارہ ۱۱۶
توران .. .. ۲۸۷ - ۳۰۹ - ۳۶۸
تودہ ۳۵۰
قصبهٔ تہانیسر .. ۳۱ - ۲۸۶ - ۲۸۷
تہارہ ۱۱۰

* حرف ٹے *

ٹنّہہ .. .. ۲۷۸ - ۳۶۱ - ۳۶۲

* حرف جیم *

قصبهٔ (پرگنهٔ) جالندهر ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ - ۴۳
۴۶ - ۴۹ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۸۹
قلعهٔ جالندهر ۱۲۰
جالور .. .. ۱۳۲ - ۱۹۶ - ۱۹۸ - ۲۰۲
جانپانیر .. .. ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۳۷۰
جام ۳۰۹
قلعهٔ جانپانیر .. ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱
جگدلک ۲۴۱
جگناتهه ۲۵۴
جلال آباد (نزد کابل) ۵۵ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸
.. ۲۰۶ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۷۵
قصبهٔ جلیسر ۹۴
قلعهٔ جلال آباد .. ۱۸۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱
قلعهٔ جلو پاره ۲۶۶
قلعهٔ جمو ۷۵
ملک جنوب - دکن (شف دال) .. ۱۳۵

دریای جون ۷۵ - ۷۶ - ۹۲ - ۹۴ - ۱۲۲ - ۱۲۳

.. ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۲۱۷ - ۲۴۷ - ۲۵۱ - ۳۵۲

جونپور ۸۲ - ۸۴ - ۱۳۸ - ۲۱۶ - ۲۲۰ - ۲۴۳

۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۳

۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۱ - ۲۷۲

۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۲۵ - ۳۵۶

قلعهٔ جونپور .. .. .. ۱۳۸ - ۲۶۷

قلعهٔ جوده پور ۱۹۷

دریای جونپور ۲۶۵

جونه (جونه گڈهه) .. .. ۳۵۰ - ۳۷۰

درهٔ جهاین ۸۷

جهجهر .. .. ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴

پرگنهٔ جهجهون ۲۰۰

قلعهٔ جهجهون ۲۰۰

ولایت جهاز کهنڈ ۲۰۸

جهاک ۳۵۰

قلعهٔ جیتارن ۶۶

جیسلمیر .. .. .. ۳۵۸ - ۳۶۲

* حرف چے *

چاردره ۱۰۲

چاریکاران .. .. .. ۱۸۴ - ۲۰۷

چشمهٔ گازران .. .. ۱۲۴ - ۱۲۵

قصبهٔ چمیاري ۴۷

چناڈه .. .. .. ۲۷ - ۲۶۵

چندیري ۱۳۶

قلعهٔ چناڈه .. ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۶۴ - ۲۸۳

دریای چنبل .. .. ۲۲۱ - ۲۴۴

چول زردک (موسوم به سان‌چاریک) ۱۲۴

چورا گڈهه (قلعهٔ چورا گڈهه) ۲۰۸ - ۲۱۴

.. .. .. ۲۱۵ - ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۵

آب چوسا ۲۹۸

چهارباغ ۱۸۸

قلعهٔ چیتور ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵

۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲

۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۹ - ۳۳۰

.. .. .. ۳۳۲ - ۳۳۴ - ۳۴۱

چیتوري (کوهچه) ۳۱۹

سرکار چیتور .. .. ۳۲۴ - ۳۲۹

* حرف حاء *

قصبهٔ حاجي پور .. ۱۱۷ - ۱۹۹ - ۲۵۳

قلعهٔ حاجي پور ۱۹۶

حجاز ۲۳ - ۷۰ - ۸۶ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۶

۱۱۸ - ۱۳۱ - ۲۱۷ - ۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۸۰ - ۳۳۶

.. .. ۳۶۸

حرمین شریفین .. ۱۰۴ - ۲۴۴ - ۳۲۹

حصار - حصار فیروزه (شف فاء) ۶۶ - ۱۲۳

.. .. ۱۲۴ - ۱۸۹ - ۲۰۰ - ۳۶۴

* حرف خاء *

ولایت خاندیس ۱۳۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۲۳۰ - ۳۳۰

خانوه ۳۵۰

خطا (خطا) ۱۹۵

خراسان ۱۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۵۴ - ۱۹۴ - ۲۷۹

خرید ۵۹

قصبهٔ خرجه ۹۴

خلم ۱۲۴

خواجه سیاران ۱۸۴

خواجه رواش ۱۸۴

خواجه رستم ۱۸۸

خواجه رنواج ۲۴۱

پرگنهٔ خیرآباد .. ۱۸۹ - ۲۵۸ - ۲۶۱

* حرف دال *

زمین داور .. .. ۵۲ - ۵۳

دامن کوه .. .. ۱۰۸ - ۱۸۰

قلعهٔ دابره ۱۳۰

دانکي ۲۰۹

دابر ۳۷۰

آب دجله ۷۶

دروازهٔ آهنین کابل ۱۸۵

دشت چول ۱۲۵

دکن - جنوب (شف جیم) ۱۲ - ۲۰۸ - ۲۳۰ - ۲۷۲

پرگنهٔ دکدار ۱۱۱

دکه ۲۳۸

دمره ۲۱۲

دندوته ۳۷۰

دونکر پور (دونگر پور) .. ۹۰ - ۲۳۱ - ۳۱۵

دولت آباد پیشاور ۲۴۰

دولته ۳۷۰

دار الملک دهلي (ولایت دهلي) ۱۲ - ۱۴ - ۱۷ - ۲۰

۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۵ - ۴۲ - ۴۴ - ۴۶

۴۷ - ۴۸ - ۵۸ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۳

۷۵ - ۷۶ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۴

۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۲

۱۵۵ - ۱۷۷ - ۱۸۳ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۱۹

۲۲۴ - ۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۸ - ۲۹۶

.. .. .. ۳۳۴ - ۳۵۱ - ۳۶۹

قصبهٔ دهمري .. .. ۱۹ - ۴۹ - ۵۰

قلعهٔ دهلي ۶۹

ده غلامان ۱۸۸

دهرسو ۱۹۹

دهار ۲۲۵

دهندهیره ۲۳۳

ده منار ۲۳۸

دهولپور .. .. ۲۴۴ - ۳۰۱ - ۳۰۲

ده شیخان ۲۶۱

قصبهٔ دیوتي ماچاري ۴۶

قصبهٔ دسوهه ۴۹

دیبالپور (دیپال پور) .. ۱۰۲ - ۳۶۳

قصبهٔ دیوسه ۱۵۶

دیوهار ۲۰۹

دیسه ۳۵۰

* حرف راء *

رادهن پور ۸۶

راجوري .. .. ۱۰۲ - ۱۲۹ - ۱۳۰

رایسین .. .. ۱۳۶ - ۲۰۸ - ۲۰۹

راتهه ۲۰۹

دریای راوی ۲۸۴

قصبهٔ رای‌بریلي ۲۹۰

رام پور ۳۱۵

دروازهٔ رام پورهٔ قلعهٔ چیتور ۳۴۳

رباط میر روزه دار ۱۲۵

رتن پور ۲۰۸

قلعهٔ رنتهپور ۸۷ - ۱۴۰ - ۳۰۳ - ۳۲۹ - ۳۳۰

۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹
.. .. ۳۴۰ - ۳۴۱
پتهپور .. .. ۱۵۷ - ۳۳۳ - ۳۳۶
قصبهٔ رنود ۲۲۴
رن (کوهچه) .. .. ۳۳۵ - ۳۳۷
رئي ۳۷۳
ملک روم .. .. .. ۱۳ - ۴۴
رود خانهٔ سنگ پشب ۱۹۴
آب رهب .. .. .. ۲۷ - ۲۸
رهنک ۱۱۹
قلعهٔ رهتاس .. ۲۱۹ - ۲۴۳ - ۲۵۳ - ۲۵۷
رهتاس .. .. ۲۴۳ - ۲۵۳ - ۲۵۶

• حرف زاء •

زمه ۱۸۳
زمادیه .. .. ۲۲۰ - ۲۶۷ - ۳۲۵

• حرف ژے •

ژاله ۱۸۵

• حرف سین •

ساماته .. .. .. ۶۷ - ۲۶۳
سارنگپور ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳
.. .. ۱۴۴ - ۱۶۹ - ۲۲۴ - ۲۳۲ - ۳۳۱
قصبهٔ سانگانیر .. .. ۱۵۶ - ۳۵۰ - ۳۷۱
قصبهٔ سانبهر ۱۵۷
ساکهون ۳۵۰
کتل سقاره ۵۵
دریای ستلج (آب ستلج) ۶۶ - ۱۱۱ - ۱۱۷ - ۱۶۹
.. .. ۲۷۷ - ۳۵۹
سرونج .. .. .. ۷۸ - ۳۳۱
قصبهٔ سرهر پور .. ۸۳ - ۲۴۹ - ۲۸۹ - ۲۹۷
سرپل (بر آب غوربند) ۲۰۷
ولایت سروار .. .. ۲۵۷ - ۲۶۰
آب سروار .. ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷
سرای دولت خان ۲۸۶
سرک دواري ۲۹۸
قصبهٔ سکندره ۹۴
قصبهٔ سکیته .. .. ۱۶۳ - ۲۹۰
قریهٔ سکراول (فتحپور) ۲۹۶
قلعهٔ سلیم گڈهه ۷۵
سلطان پور ۱۶۶
سلواني ۲۰۹
سمرقند .. .. ۱۵۴ - ۱۹۴
آب سند معروف به نیلاب - دریای سند - سند ساگر
(شف نون) ۱۴ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۲۳۹ - ۲۷۷
سرکار سنبل (صوبهٔ سنبل) ۱۴ - ۲۷ - ۴۵ - ۵۶
.. ۹۷ - ۱۰۴ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۳۲
قصبهٔ سندیله ۶۸
سند ۲۰۴
سنچد دره .. .. .. ۲۷۵ - ۲۷۸
قصبهٔ سنپت ۲۸۰
قلعهٔ سنتواس .. .. ۲۸۰ - ۲۸۱
سنتواس ۲۸۱
پرگنهٔ سنکرور ۲۹۱
کوه سوالک - هماچل (کوهستان سوالک) ۱۷ - ۱۸
.. ۲۰ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۹ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸
پرگنهٔ سورت .. .. ۱۸۰ - ۳۷۰
دریای سون .. .. ۲۱۹ - ۳۲۵

قلعهٔ سورت .. ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱

ولایت سورتهیه ۳۷۰

سهرند ۳۱ - ۳۲ - ۶۶ - ۷۵ - ۹۹ - ۱۱۳ - ۱۱۴

.. .. ۱۲۱ - ۲۸۶

سیالکوت .. .. .. ۴۷ - ۱۰۲

سیستان .. .. .. ۵۳ - ۱۵۴

قصبهٔ سیري (سیپري) ۹۰ - ۲۲۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳

پشتهٔ سیاه سنگ ۱۸۳

قلعهٔ سیپري ۲۳۴

سیه آب ۲۶۲

قلعهٔ سیري سوپر .. .. ۳۰۲ - ۳۰۳

قصبهٔ سیکري - فتحپور (شف فاء) .. ۳۴۳

* حرف شین *

شاه پور ۱۸۹

شرق - ممالک شرقیه - حدود شرقیه - بلاد شرقیه

دیار شرقیه - ولایت شرقي ۲۷ - ۴۶ - ۴۷

۵۸ - ۷۰ - ۸۲ - ۱۰۳ - ۱۱۵ - ۱۴۰ - ۱۴۶

.. ۱۴۷ - ۲۵۷ - ۲۸۹ - ۳۴۰ - ۳۵۶ - ۳۶۸

شکردره ۲۷۳

ممالک شمالي .. .. ۲۷۸ - ۲۷۹

شمس تالاو (کولاب) ۳۵۷

شیراز .. .. .. ۷۹ - ۱۹۴

قلعهٔ شیر گدهه ۲۸۹

* حرف ضاد *

ضحاک .. .. .. ۱۷ - ۱۸۵

* حرف طاء *

طرفان ۱۹۴

طوس ۳۰۸

* حرف عین *

عرب ۱۳

عراق .. .. ۱۳ - ۱۹ - ۱۹۴ - ۳۳۶

علي مسجد ۲۳۸

* حرف غین *

غازي پور .. .. .. ۲۶۵ - ۲۹۸

قلعهٔ غازي پور ۲۶۵

غریب خانه ۲۳۸

غزنین (ولایت غزنین - غزني) ۱۴ - ۵۵ - ۷۰

.. .. ۱۵۴ - ۱۸۶ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۳۰۸

غور بند .. .. ۱۷ - ۲۰۶ - ۲۷۳ - ۲۷۵

آب غوربند .. .. ۱۸۵ - ۲۰۷

* حرف فاء *

ملک فارس .. .. ۱۸۱ - ۳۷۴

دارالخلافهٔ فتحپور - سیکري (شف سین) ۷۸ - ۱۵۴

۱۹۲ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵

.. .. ۳۶۶ - ۳۷۰

فره ۵۳

فیروز پور .. .. .. ۱۱۹ - ۱۲۱

حصار فیروزه - حصار (شف حاء) .. ۱۲۱

* حرف قاف *

قدم گاه ۷۰

قریهٔ قراباغ .. .. ۲۷۳ - ۲۷۴

قزوین ۱۹

قصبهٔ قصور ۳۵۹

قلعهٔ قزه آسیر ۱۶۷

قندهار ۱۴ - ۴۸ - ۵۲ - ۵۳ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۶

.. .. ۲۷۱ - ۳۳۶

قلعهٔ قندهار .. .. ۵۳ - ۷۹
سرکار قنوج ۲۴۹ - ۲۵۱ - ۲۶۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰
.. .. ۳۳۳

* حرف کاف *

ولایت کابل - کابلستان ۱۴ - ۱۷ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴
۲۶ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۸ - ۵۴ - ۵۵ - ۷۱ - ۹۵ - ۹۷
۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵
۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸
۲۱۷ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲
۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۳۳۲
.. .. ۳۵۹
سرکار کالپي ۱۴ - ۴۵ - ۸۲ - ۱۳۸ - ۱۴۷ - ۲۶۹
کاشغر .. .. ۲۱ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۴
قلعهٔ کابل - حصار کابل ۲۲ - ۲۴ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۲۰۶
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸
قلعهٔ کالنجر .. .. .. ۳۴۰ - ۳۴۱
کتنگه ۲۰۸
کتهولا ۲۰۹
کتل هندو کوه .. .. ۲۳۸ - ۲۷۵
کجلي ۳۴۱
کجبل ۳۵۰
کروندهٔ ۳۳
قصبهٔ کرنال ۳۸
سرکار کرهٔ ۷۸ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۸۲ - ۲۱۶ - ۲۵۰
۲۵۶ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱
.. .. ۲۹۷ - ۲۹۸
کرولا ۲۰۹
کرهره .. .. .. ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶
قلعهٔ کره ۲۹۷
کروهه ۳۵۰
کشمیر .. .. ۱۰۲ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۹۳
بیت کعبهٔ محترمه ۳۰۶
کلانور .. .. .. ۳ - ۱۸۹
کلاوي .. .. .. ۱۵۵ - ۳۵۰
کنبایت ۳۷۰
کول جالالي ۱۴
کول ۹۴
کورکهیت ۲۸۶
قصبهٔ کونه ۳۰۳
قلعهٔ کونه ۳۰۳
کومليز ۳۱۵
کوکر نالو - شکر نالو (کولاب) .. ۳۵۷
کهمرن ۱۷
کیاوره ۱۰۲
قصبهٔ کیرار .. .. ۲۲۴ - ۲۳۲
کهارندي ۳۵۰
کیدانی (کولاب) ۳۵۷

* حرف گاف *

قلعهٔ گاگرون ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۳۰
گاگرون ۳۱۳
ملک گجرات ۱۲ - ۶۰ - ۶۶ - ۸۶ - ۸۸ - ۸۹
۱۰۳ - ۱۳۱ - ۱۹۸ - ۲۱۷ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۷۰
۲۸۴ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۶۸ - ۳۶۹
.. .. ۳۷۰ - ۳۷۲
قلاع گجرات ۳۱۳

ولایت گڈھه کٹنگه (گڈھه) ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱
۲۱۲ - ۲۱۶ - ۲۴۴ - ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶
.. .. .. ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۳۳۶
گذر چوسا ۲۵۸
گذر نرهن .. .. .. ۲۵۲ - ۲۶۷
گرمسیر ۵۳
گرپه ۲۳۹
دریای گنگ (آب گنگ) ۸۴ - ۱۴۸ - ۲۵۲ - ۲۵۳
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸
۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۰۰
.. .. ۳۲۶
کنچه ۳۰۹
قلعهٔ گوالیار .. .. ۵۷ - ۷۷ - ۱۹۲ - ۲۱۹
گوالیار ۵۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۱۸۱ - ۲۲۲ - ۲۳۵
.. .. ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۹۰ - ۳۰۱ - ۳۴۹
گوناچور .. .. .. ۱۱۱ - ۱۱۲
دریای گومتي ۱۳۸
گوندوانه ۲۰۸
آب گور ۲۱۲
قصبهٔ گورکهپور ۳۰۰

* حرف لام *

لاهور (دار السلطنه) ۱۷ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۱
۵۴ - ۵۵ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۷۴ - ۹۵
۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۵
۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۸۶ - ۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۴ - ۲۸۸ - ۳۳۲ - ۳۵۹ - ۳۶۴
قلعهٔ لاهور .. .. ۹۸ - ۲۷۶
لالي کهوکهر ۱۲۹
لانجي ۲۰۹
دروازهٔ لاکهوٹهٔ قلعهٔ چیتور .. ۳۱۶ - ۳۱۸
قصبهٔ لال سوت ۳۳۴
لبنان ۳۱۲
سرکار لکهنؤ ۵۶ - ۸۲ - ۱۹۲ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۲
.. .. .. ۲۸۹ - ۳۳۶ - ۳۶۸
لمغانات ۱۸۸
قصبهٔ لودهیانه ۶۶
لوانی .. .. .. ۲۲۵ - ۲۲۶

* حرف میم *

صوبهٔ مالوه - ولایت مالوه ۱۲ - ۷۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۷
۹۸ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۳
۱۵۲ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۰۸ - ۲۲۰
۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۹ - ۲۳۱ - ۲۷۱
۲۸۰ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۱۳ - ۳۲۶ - ۳۳۰
.. .. .. ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۵۸
ماوراء النهر ۱۳ - ۶۸ - ۸۳ - ۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۹۴
.. .. ۲۰۵
مانکوٹ (قلعهٔ مانکوٹ ـ حصار مانکوٹ) ۲۲ - ۴۷
۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹
.. .. .. ۶۰ - ۶۳ - ۷۵ - ۸۳
ماچهیواره .. ۷۴ - ۷۵ - ۱۱۶ - ۱۳۱
ولایت مازوار ۱۵۵
ماما خاتون ۱۸۴
مانکپور ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۶ - ۲۶۸ - ۲۸۳
.. .. .. ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۷
قلعهٔ مانکپور ۲۵۰
پرگنهٔ مالیز ۲۶۳

قلعهٔ ماندل ۳۱۳
قصبهٔ ماندل ۳۲۴
قلعهٔ مانیله .. .. ۳۶۲ - ۳۶۳
متهرا .. .. ۱۸۹ - ۲۰۰
محمد آباد .. .. .. ۲۶۵ - ۲۶۶
مدینهٔ محترمه ۱۲
مدرسهٔ ماهم انگه ۲۰۱
مزرع اشرف ۲۷۵
مسجد سلطان حسین شرقی .. ۱۳۹
شهد اقدس (مقدس) .. ۱۱۴ - ۱۳۲
مصر ۷۶
قریهٔ معموره ۱۸۵
معز آباد ۳۵۰
مغلستان (مغولستان) .. ۳۱ - ۱۹۴ - ۲۰۴
مکهٔ معظمه .. .. ۱۲ - ۱۸۹ - ۱۹۸
مگدهه ۲۰۹
ملتان ۵۳ - ۶۲ - ۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۸۷ - ۲۳۹
.. .. .. ۲۹۶ - ۳۱۰ - ۳۵۹
ولایت ملیدار ۳۴۱
مندهاکر .. .. ۸۰ - ۱۵۴ - ۳۵۰ - ۳۵۶
ولایت مندو . ۱۳۸ - ۱۶۹ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۹
.. ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۶ - ۲۷۹ - ۳۱۳ - ۳۳۱
مندسور ۱۳۸
مندلا ۲۰۹
قلعهٔ مندو .. .. ۲۲۵ - ۲۲۹ - ۲۳۱
قصبهٔ مؤ .. .. .. ۶۳ - ۲۶۶
قصبهٔ موهان ۲۹۰
پرگنهٔ مهم ۱۱۹
مهوبه ۲۰۹
سرکار میوات - ولایت میوات ۱۴ - ۲۰ - ۴۶ - ۴۸
.. ۱۰۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۳۲۸ - ۳۳۴
میان دوآب .. .. ۴۵ - ۴۶ - ۲۸۰
ولایت میرٹهه .. .. ۱۵۷ - ۱۶۱
قلعهٔ میرٹهه ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۹۶
میانه ۲۹۰

* حرف نون *

نارنول .. .. .. ۲۰ - ۱۹۹ - ۳۲۹
سرکار ناگور ۴۶ - ۵۳ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۸
۱۲۸ - ۱۵۵ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۳۳۳ - ۳۵۷ - ۳۷۲
.. .. ۳۷۳ - ۳۷۶
قلعهٔ نرور .. .. .. ۱۴۴ - ۲۲۲
آب نربده (دریای نربده) ۱۶۷ - ۲۱۲ - ۳۳۱
نرهي ۲۱۲
نرور ۲۲۱ - ۲۳۵ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۴۹
قصبهٔ نظام آباد ۲۶۷
قصبهٔ نعلچه ۲۳۲
نگرکوٹ (قلعهٔ نگرکوٹ) .. ۱۲ - ۲۰ - ۳۷۰
نگرچین (نام سابقش عالي ککراي) ۲۳۶
۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۵۵ - ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵
نندون ۱۶۹
نوشهرهٔ (قصبهٔ نوشهرهٔ) ۱۰۲ - ۱۳۰ - ۳۶۰
نور پور ۱۰۲
نیلاب (آب نیلاب) ۲۴ - ۵۵ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۷۵
.. .. ۲۷۶ - ۲۷۷
دریای نیل مصر ۷۶
نیشاپور ۱۵۴

قصبهٔ نیمکار (پرگنهٔ نیمکار) .. ۲۵۰ - ۲۸۰
قلعهٔ نیمکار ۲۵۰
نیونه ۳۵۰

• حرف واو •

وخش ۱۲۶
ولایت گکهران ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳
ونهوري ۲۶۳

• حرف ها •

هارون از توابع نیشاپور ۱۵۴
هتکانت ۷۸
هریا ۲۰۹
هرهاري (تلوندی رای علاء الدین) .. ۳۵۹
همیرپور ۲۰۹
هندوستان (هند) ۱۲ - ۱۳ - ۱۷ - ۱۹ - ۲۰
۲۱ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۵
۳۶ - ۴۳ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲
۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۳ - ۶۴ - ۷۰
۷۱ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۷ - ۱۰۱
۱۰۲ - ۱۱۷ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۵ - ۱۵۴ - ۱۵۵
۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۹۰
۱۹۱ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۲۰۱ - ۲۰۲
۲۰۳ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۴۲
۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۴ - ۲۶۴
۲۷۸ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۳۰۲ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۹
۳۲۰ - ۳۲۴ - ۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۵۱
۳۵۳ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۸ - ۳۷۱ - ۳۷۳ - ۳۷۴
.. .. ۳۷۵
هندو کوه ۱۴
پرگنهٔ هنسوه .. .. ۷۸ - ۱۹۲
سرکار هندیه ۱۳۸ - ۱۶۷ - ۲۳۰ - ۲۸۰ - ۲۸۱
هندون ۲۸۴
ولایت هندوارة ۳۰۲
هنس محل ۳۵۰
قصبهٔ هیلان ۱۹۳

• حرف یاء •

یساول ۲۳۸
یونان .. ۳۰۷ - ۳۴۹ - ۳۵۳ - ۳۷۰ - ۳۷۴

• تمام شد •

INDEX

OF

NAMES OF PERSONS

AND

GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AKBAR NÁMAH.

VOL. II.

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:
PRINTED BY J. W. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY 57, PARK STREET.
1881.